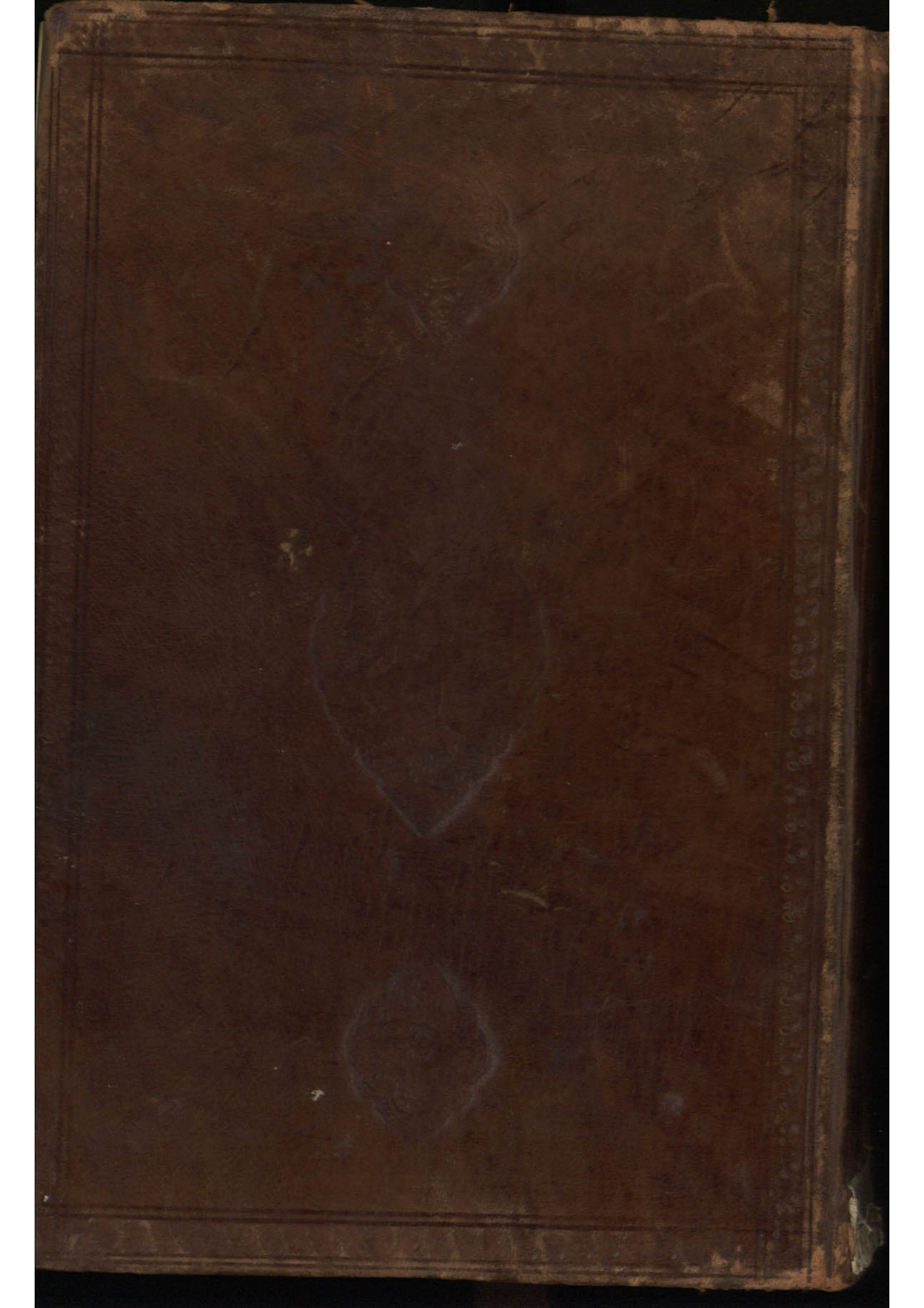


۱۶

بازرسی شد
۳۲ - ۳۶

ترجمه
کشف الغمه کمال الدین طلحه
موسوم به
محراب القلوب
از تصنیفات و دیوشعید
علی بن قیس اربلی

ترجمة المناقب (ترجمه کشف الغمه علی بن عیسی اربلی)

ترجمه ـ علی بن حسن الزواری

کشف الغمه فی معرفة الائمة الاثنی عشر

علی بن عیسی بعنوان اربلی نوشته

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب محراب القلوب (ترجمه کشف الغمه) ترجمة المناقب
مؤلف علی بن قیس اربلی (علی بن عیسی اربلی)
موضوع ترجمه ـ کمال الدین طلحه ـ علی بن حسن الزواری
۴۰۲۰

شماره ثبت کتاب
۶۳۸۲۹

۴۴۴۷

بازدید شد
۱۳۸۲

۴۰۲۰

١٦

بازرسی شد
۳۶

ترجمه

كشف الغمه كمال الدين طلحة

موسوم به

محراب القلوب

از تصنيفات ابو سعيد

علي بن قيس اربلي

ترجمه المناقب (ترجمه کشف الغمه علی بن عیسی اربلی)

مترجم ـ علی بن حسن الزواری

کشف الغمه فی معرفة الائمة الاثنی عشر

علی بن عیسی بعنوان اربلی نوشته

۴۴۴۷
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب محراب القلوب (ترجمه کشف الغمه) ترجمة المناقب
مؤلف علی بن قیس اربلی (علی بن عیسی اربلی)
موضوع ترجمه ـ کمال الدین طلحه ـ علی بن حسن الزواری
شماره ثبت کتاب ۶۳۸۲۹
۴۰۲۰

بازدید شد
۱۳۸۲

خطی ـ فهرست شده
۴۰۲۰

تاریخ چهارده معصوم ٤

مناقب و مفاخر ایشان شدم بر مقدار وسع و طاقت خود نه بر قدر شان ایشان که رفیع است و عالی و در رشته
ترتیب کشیدم آنچه آن حسن است از انتظام لآلی و واضح و روشن کردم از شان و حال ایشان بر وجهی که باز استید
سبعض قالی و باز گردد مفرط غالی امیدواریم که ببرکت ایشان علیهم الصلوة و السلام هدایت کند باین حق تعالی کسی را
که افتاده باشد در وادی ضلالت و راه نماید کسی را که سلوک نماید در بادیه جهالت و بگرداند از اخالص برای
رضای کریم و بکشد بر نهج قویم و طریق مستقیم شکر الهی که ما را راه نمود بدوستی ایشان و گردانید ما را از محب
ایشان و نبوی حق تعالی تقرب میجوییم بمودت ایشان و پیروی میکنیم منهاج رشد ایشان و چنگ میزنیم بعهد
ایشان و امیدواریم که بوزد برو نسیمات قبول و سیر نماید در آفاق مثل سیر باد صبا خالی از فول و اشتهار یابد
مثل اشتهار بهار و برود صیت و آوازه او در اقطار و آنگه فایده دهد مرا یاد او و نیکو سازد ثواب مرا بسبب آن
گرداند و بهره مرا از انعام و احسان او وافر کرد و نصیب مرا از فضل و امتنان او و تسمیه کردم آنرا بکشف الغمه
فی معرفة الائمه و ابتدا کرده ام بعون و توفیق الهی بذکر نبی صلی الله علیه و آله و اسما و نسب و مبعث و چیزی از
معجزات و وقت وفات او و بعد از او امیر المؤمنین و فاطمه و ائمه که از اولاد و امجاد ایشان بودند
صلوات الله علیهم بر وجه نسق و ترتیب و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب ذکر اسما خیر البشر صلی الله علیه و آله
مشهورترین اسما او محمد است که قرآن مجید بآن ناطق است و اشتقاق او از حمد است و بنای این اسم مفید
مبالغه است و در بلوغ غایت محمدت و دیگر از اسما شریفه آنحضرت احمد است که قرآن نیز بآن ناطق است و اشتقاق
او از حمد است همچو احمر از حمرت و جایز است که نعت باشد در حمد و ابن عباس فرموده که اسم آنحضرت در توریة
احمد است و ضحوک القتال یعنی پاک نفس کم حریص باشد بر جهاد که مرکب او شتر باشد و ملبس او شمله و ماکل او نان ریزه
و شمشیر بر گردن حمایل کرده باشد و دیگر ماحی است جبیر بن مطعم از پدر خود روایت میکند که آنحضرت فرمود که مرا
نامهاست از آن محمد و ماحی است بآنکه ماحی کفر است یا ماحی سیئات است کسی را که متابعت او کند و جایز است که
ماحی کفر و سیئات کسی باشد که تابع اوست و حاشر است یعنی در حضور آنحضرت خلایق محشور شوند و عاقب است
یعنی بعد از او پیغمبری نخواهد بود و دیگر شاهد است زیرا که شهادت خواهد کرد برای انبیا علیهم السلام بتبلیغ و بر امم
بآنکه تبلیغ بایشان کرده اند قال الله تعالی فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ
شَهِيدًا یعنی شاهدات و دیگر بشیر است که از بشارت است زیرا که اهل بهشت را بشارت میدهد به بهشت و دیگر
نذیر است که بیم میکند اهل دوزخ را بدوزخ و دیگر الداعی الی الله است زیرا که مردم را دعوت میکند براه حق

وبتوحید وتمجید او و دیگر سراج منیر است زیرا که دنیا بنور وجود او منور است وکفر کافران محو وابتر بواسطه
نور رسالت اوست و دیگر از اسماء منوره او نبی الرحمه است زیرا که رحمت عالمیان است ومشفق ورؤف
وعطوف بر خلقان زیرا که رحمت در لغت عرب رافت وعطوفت است کما قال الله تعالی وکان بالمؤمنین رحیما
و دیگر نبی الملحمه است که بمعنی حربست وتسمیه آنحضرت باین اسم از جهت آنست که مبعوث شده از برای محاربه
کفار مرویست که روزی آنحضرت در سجده بود یکی از کفار آمد روده دان ناقه آورد و بر پشت مبارک
آنحضرت انداخت آنحضرت چون این را مشاهده کرد فرمود که ای جماعت قریش این چه همسایگی است که با من
میکنید بحق آن خدائی که جان محمد در قبضه قدرت اوست که من آمده ام بذبح وقتل شما ابوجهل برخواست در آن
میان و این را تسکین داد و گفت یا محمد تو جهول نیستی و بواسطه این نبی الملحمه موسوم شد و دیگر ضحوک است چنانچه
مذکور شد که پاک نفس بود و گاهی مطایبه میفرمود و میگفت مزاح میکنم اما غیر حق را نمیگویم و یکروز گفت به
پیرزنی که هیچ پیرزن بهشت نخواهد رفت پیرزن گریست فرمود که خوش باش که جوان شوند و بهشت روند
وبسیاری ازین مقوله از آنحضرت روایت کرده اند و دایم متبسم بود وبا مردم رفق ومدارا می نمود چنانچه
در قرآن خبر میدهد که فبما رحمة من الله لنت لهم وباوجود آنکه جفا میدید از جفاة عرب واجلاف بادیه
بران حمول بود و در مقابل جفا نمی فرمود و در کلام لطیف بود و در سلام ومعاملات رفیق و با ترش
روی مردم در محاورات روی مبارک او منبسط بود و از امتلای نور همچو بدر منیر درخشنده و مثل مهر سپهر تابنده
صلی الله علیه وآله الطاهرین و دیگر از اسماء او قتال دلیر حمایل شمشیر است چنانچه مذکور شد که بر جهاد حریص
بود و در معرکه دلیر چنانچه روایت کنند از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام که چون جنگ بالا میگرفت و از
خون دلیران زمین معرکه سرخ می شد دلیران معرکه اسلام همه بپناه رسول الله میرفتند و هیچکس بدشمن از آنحضرت
نزدیکتر نبود چنانچه در معرکه حنین وغیر آن مشاهده رفت ولهذا باذن باری تعالی صنادید قریش را ذلیل ساخت
وبطواغیت ایشان را بقتل آورد بدان جهت باین اسم مسمی شده و دیگر متوکل است که تمام امور خود را بحق تعالی باز گذاشته
بود چه اگر مصیبتی عظیم پیش آمدی رضا بقضا بدادی ورجوع بحضرت حق کردی واصلا بحول وقوه خود تکیه نکردی در بلا
صابر و در غنا شاکر و در دنیا لحظه نیاسوده وبلذات او میل نفرموده دامن همت از آن در چیده بود و دیده همت
فرو خوابانیده دایم فرمودی که مرا با دنیا چکار که مثل من با مثل دنیا آنچنان است که سواری در گذاری بپای درختی
در سایه او زمانی خواب کند و بعد از ساعتی از آنجا روان شود و دیگر میفرمود که کسی با مداد کرد و امنیت و صحت بدن

وقوت یکروزه

وقوت یکروزه او را باشد پس او از دنیا فراغتی دارد و میفرمود بعضی از حرمهای خود را که چیزی از برای خود نگاه
مدارید که رزق فردا فردا بشما خواهد رسید و دیگر از اسماء مبارک آنحضرت قثم است و او را دو معنی است یکی معطی
و آنحضرت کریم تر از ابر گوهربار بود و سخی تر از بحر زخار اعرابی گفت که از آنحضرت سوال کرده بود و مدعای خود یافته
که محمد صلی الله علیه وآله وسلم اعطای بسیار میکند و از خوف فقر اندیشه ندارد و در روز هوازن عطا فرمود بقیمت
در آورده بودند گویند که پنجاه هزار درهم زیاده بود و دیگر قثم بمعنی جمعیت چه هیچ منقبت رفیعه و هیچ خلعه جلیله و هیچ
فضیلت نبیله و هیچ صفت حسنه نبود الا که آنحضرت جامع جمیع آنها بود ابن فارس گوید که معنی اول اصح و اقرب است و دیگر
از اسماء جلیله آنحضرت فاتح است زیرا که فتح ابواب سده ایمان از و شد و قلعهاء کفر او کشود یا آنکه فتح بمعنی حکم باشد
کما قال الله تعالی ربنا افتح بیننا یعنی حکم بیننا زیرا که حق سبحانه وتعالی او را بحجه بیضا بر خلایق حاکم گردانیده بود و جایز است
که او را فاتح گویند مغلقات ومعضلات علوم از او مفتوح گشته و این معنی روایت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
کرده اند و این دو معنی بهم نزدیک است و دیگر امین است که مأخوذ از امانت وادای آن میکرده باصدق وعده
وعرب قبل از بعثت او را محمد امین میگفتند از جهت آنکه مکرر این صفت در و مشاهده کرده بودند حق تعالی جبرئیل را باین صفت
وصف فرموده که مطاع ثم امین و دیگر از اسماء متبرک او خاتم است قال الله تعالی وخاتم النبیین وتسمیه او بخاتم
قول حق تعالی است وخاتم النبیین چه ختم نبوت بر او شد اگر چه در زمان متاخر است اما در رتبه مقدم است چنانکه آنحضرت
فرمود که نحن الآخرون السابقون یوم القیمه یا سمت تاخر داریم در اینجا اما صفت تقدم داریم در روز قیامت
وهم انبیاء علیهم السلام در اسم مصطفی شریکند چه مصطفی بمعنی اختیار است و همچنین است صفوه خیره الا آنکه مصطفی
علی الاطلاق منصرف بفرد کامل میشود که آنحضرت است و این ارفع مناقب واعلی مراتب اوست و دیگر از اسماء
نبیله آنحضرت رسول ونبی امی است وباقی انبیاء در رسول ونبی مشارکت دارند ورسول از رسالت است وارسال
نبی جایز است که از انباء باشد که بمعنی اخبارات است و محتمل که از نبا باشد که بمعنی ارتفاع است تسمیه او باین از جهت
علو مکان اوست که بهترین خلقان اوست و اما امی بعضی گویند که تسمیه او باین اسم از جهت آنست که آنحضرت
منسوب بمکه است که ام القری است کما قال الله تعالی بعث فی الامیین رسولا که امین اهل مکه اند وبعضی دیگر گفته اند
که تسمیه او باین اسم بواسطه نانوشتن خط بود و ابن فارس گوید که این وجه اولی است از جهت معجزه که حق سبحانه وتعالی
جمیع علوم اولین و آخرین و از علم کاینات که دیگری را از آن اطلاع نداشته غیر حق تعالی بوی کرامت فرموده بود و با آنکه
امی بود نه نویسنده ونه خواننده بیت نگار من که بمکتب نرفت وخط ننوشت ۞ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد ۞

ودلیل برین قول حق است که وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون
وانحضرت فرمود نحن امة امیة لا نقرأ ولا نکتب ما امت امیه ایم نه خواننده ونه نویسنده وغیر ازاین
روایات ودیگر از اسماء شریفه او یا ایها المزمل و یا ایها المدثر است ومعنی هردو یکی است زیرا که تزمل و تدثر
جامه در خود پیچیدنست ودیگر کریم است که انه لقول رسول کریم ودیگر نور است که لقد جاءکم من الله نور وکتاب
مبین ودیگر نعمت است که یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها ودیگر عبد است که نزل القران علی عبده وانحضرت میفرمود
که مخوانید مرا مگر یا عبد الله که این اسم اشرف اسماء من است ودیگر رؤف ورحیم است که بالمؤمنین رؤف
الرحیم وعبد الله است که اذا قام عبد الله یدعوه چنانکه مذکور شد وطه ویس ومنذر ومذکور است چنانکه
قرآن ازین اسما مخبر است ودیگر نبی التوبه است وبیهقی در کتاب دلایل النبوة از ابن عباس روایت میکند که
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق سبحانه وتعالی خلایق را دو قسم آفرید پس مرا بهترین یکی ازین دو قسم کرد آنکه
که اصحاب یمین واصحاب شمال اند ومن بهترین اصحاب یمینم بعد ازان این دو قسم را باعتبار دیگر سه قسم کردانید
همچنانکه در کتاب معالم العترة النبوة مذکور است که آن سه قسم اصحاب میمنه واصحاب مشئمه وسابقانند ومن بهترین
از سابقانم بعد ازان این سه قسم را قبایل کردانید ومن از روی قبیله بهترین آن قبایلم وجعلناکم شعوبا
وقبایل لتعارفوا ومن اتقی واکرم بنی ادمم واما بان فخر نمیکنم وبعد ازان قبایل را بیوت منقسم کردانید
وبیت من بهترین آن بیوت است چنانکه قرآن بان ناطق است که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت ویطهرکم تطهیرا پس من واهل بیت پاک ومطهریم از جمیع الواث ذنوب وآثام وبعضی از صفات
حمیده انحضرت آنست که در حدیث وارد است که راکب جمل است وحرام کننده میته وخاتم پیغمبران وحامل
عصا ورسول الرحمه و گویند که اسم مبارک او در توریة ماذ ماذ بوده وصاحب الملحمه وکنیتش ابو الارامل ودر انجیل
الفارقلیط وانحضرت فرمود که من اول وآخرم یعنی اول در نبوة وآخر در بعثت وکنیت او ابو القاسم است
وروایت کنند که چون ابرهیم پسر پیغمبر از ماریه قبطیه متولد شد جبرئیل علیه السلام گفت السلام علیک یا ابراهیم صلی الله علیه وآله

ذکر ولادت خیر البشر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کند ابو علی فضل بن حسن الطبرسی رحمة الله علیه از بعضی شیوخ
خود که انحضرت در مکه معظمه شرفها الله تعالی متولد شد در روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم ماه ربیع الاول
در عام الفیل ودر روایت عامه آنست که در روز دوشنبه متولد شده وبعضی گویند در دویم ربیع الاول
ودیگری میگوید در دهم ماه مذکور ودیگری میگوید در دوازدهم شهر مذکور ومدت سی وچهار سال وهشت ماه

گذشته

گذشته بود از سلطنت کسری انوشیروان بن قباد قاتل مزدک زندیق وزعم جماعتی آنست که انحضرت فرمود که
من در زمان ملک عادل متولد شدم یا ملک صالح وهشت سال وهشت ماه از پادشاهی عمرو بن هند که پادشاه
عرب بود گذشته بود و گویند درین ماه مبعوث شد ودرو معراج واقع شد ودرو هجرت کرد ودرو رحلت فرمود
واین را روایت میکنند از جابر بن عبد الله انصاری واز بغوی وابن جوزی گویند هشت روز از ماه مذکور باقی
بود که تولد انحضرت وقوع یافت وبعضی هشتم شهر مذکور میگویند وشیخ ابی محمد بن عبد الله بن احمد بن الخشاب در مکه
مقام داشت ودر تمام اربعین وحی بوی نازل شد وبعد از بعثت سیزده سال در مکه بود وبعد ازان هجرت
فرمود بمدینه ودر انوقت پنجاه وسه ساله بود وده سال در مدینه اقامت فرمود ودر روز دوشنبه دویم ربیع الاول
رحلت فرمود مصنف میفرماید اختلاف این جماعت در وقت ولادت انحضرت امر سهلی است زیرا که هنوز
عارف وواقف نبودند بحال انحضرت ومردم امی بودند وضبط تاریخ موالید پسران خود نمی نمودند اما اختلاف
ایشان در وفات انحضرت امری عجب است واین عجب تر است از اختلافی که در اذان واقامت کرده اند زیرا
که هر قومی بمدعای خود روایتی دارند اما روز رحلت او بعد از شهرت نبوة بایستی که معین ومعلوم می بود

ذکر نسب انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب واسم او شیبة الحمد بن هاشم ونام او عمرو بن عبد مناف
واسم او مغیرة بن قصی ونام او زید بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر واسم او
قریش بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است وروایت کنند که انحضرت
فرمود که نسب من هرگاه که بعدنان برسد نگاه دارید یعنی ازان مگذرانید مصنف میفرماید که من هم بحسب فرموده
ازین اسم بالا نرفتم لیکن اتصال نسب انحضرت بآدم علیه السلام در کتب تواریخ بسیار است والله اعلم چون مصنف
حواله فرمود بکتب تواریخ در بعضی ازان کتب مذکور است تا اینجا متفق علیه است واز اینجا اختلاف است در بعضی
روایات آنست که عدنان پسر اد بن ادد بن یسع بن همیسع بن سلمان بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابرهیم
خلیل علیه السلام بن تارخ بن ناخور بن اساروع بن ارغو بن فالغ بن شالخ بن هود ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام بن
ملک بن متوشلخ بن اخنوخ بن البارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم صفی است صلوات الله علیهم
ومادر انحضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب مره است واول ثویبه جاریه ابی لهب چند
روزی انحضرت را شیر داد وبعد ازان حلیمه بنت عبد الله بن حارث بن سعد از بنی سعد بن بکر بن هوازن اورا
شیر داد تا وقت فطام از شیر پسر خودش مسروح نام وثویبه در مسلمانی در سال هفتم از هجرت وفات یافت

وپرورش قبل از او وفات کرد و پس از رضاع آنحضرت ثویبه حمزه بن عبد المطلب را شیر داده بود از انجمله آنحضرت
فرمود در تزویج دختر حمزه که بکسی میدادند که او دختر برادر رضاعی من است و حمزه چهار سال از پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم بزرگتر است ذکر مدت حیات آنحضرت علیه وآله وسلم بدانکه عمر آنحضرت صلی الله علیه وآله
شصت و سه سال بوده چنانچه سمت ذکر یافت و دو سال و چهار ماه با پدر خود عبد الله بود و هشت سال با جد خود
عبد المطلب و بعد از وفات عبد المطلب عمش ابوطالب کفالت آنحضرت را اختیار نموده گرامی و محترم داشته و مدت
مدید بدست و زبان حمایت میفرمود و نصرت مینمود و بعضی گویند آنحضرت هنوز حمل بود که پدرش وفات یافت
روایت میکند مسلم در صحیح خود که آنحضرت اذن از حق سبحانه و تعالی طلبید در زیارت قبر مادرش و اذن یافت
و بعد از زیارت فرمود که قبور را زیارت کنید تا مرگ بیاد شما آید و در بیست و پنج سالگی با خدیجه کبری تزویج
فرمود و چون چهل و شش سال و هشت ماه و بیست و چهار روز از عمر آنحضرت گذشته ابوطالب وفات یافت
و سه روز بعد از وفات او خدیجه در دار القرار قرار یافت و اندوه بسیار بر آنحضرت دست داد و آن سال را
عام الحزن گفتند و هشام بن عروه از پدرش روایت کند که آنحضرت فرمود که همیشه قریش ترسان و لرزان
بودند تا ابوطالب بجوار رحمت حق پیوسته بعد از آن دست شقاوت از آستین وقاحت بیرون آوردند
و کردند آنچه کردند و بعد از سیزده سال دیگر در مکه اقامت نمود بعد از آن هجرت فرمود بمدینه چنانچه مذکور
شده و سه روز در غار ثور پنهان بود و در روز دوشنبه یازدهم شهر ربیع الاول مدینه را بحضور خود پر نور
گردانید و ده سال در طیبه مدینه اقامت نمود و بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت از دار فنا
بدار بقا رحلت نمود منقول است از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که چون احتضار آنحضرت
نزدیک شد غشی بر او طاری گشت بعضی از اهل اسلام برگرد او نشسته بودند فرمود که ای گروه مردمان
بعد از من پیغمبری نخواهد بود و سنتی دیگر بعد از سنت من صورت پذیر نخواهد شد پس اگر کسی دعای این داشته
باشد پس آن دعوی و مدعی بغی که از اهل بدعت در آتش دوزخ جای خواهد داشت ای گروه مسلمانان
احیای قصاص کنید و خون ناحق مریزید و احیای حق صاحب حق نمائید و حق او را بوی رسانید و سلک تفرقه
در میان یکدیگر میندازید و انقیاد را گردن نهید و حق تسلیم کنید بعد از آن فرمود که کتب الله لاغلبن
انا و رسلی ان الله قوی عزیز و ابی اسحق ثعلبی روایت کند که ابن ابی قحافه در آمد و پیغمبر را گران دید در
بیماری گفت یا رسول الله مگر وقت اجل در آمده آنحضرت فرمود که محل حضور اجل است و گفت خدای تعالی

مسنت

مستعان است برین بازگشت آن کجا خواهد بود آنحضرت فرمود که بمقام سدرة المنتهی و جنة المأوی و برفیق اعلی و بکاس
وفی و عیش مهنی گفت مر تکفل غسل تو که شود فرمود که مردان اهل بیت من آنکس که بمن نزدیکتر است گفت کفن تو
ز چه چیز کنند فرمود که باین جامه که در تن من است یا در حله یمانی یا در جامه بیاض مصری گفت که چگونه بر تو نماز
زارند درین زمان روی زمین از گریه کنندگان پر گشته آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای مسلمانان
وش آمدید حق تعالی از شما عفو کناد هرگاه که مرا تغسیل کنند در نعش خوابانید درین خانه بر کنار قبر مرا بگذارید و ساعتی
بیرون روید که اول کسی که بر من نماز گزارد رحمت فرستد حق سبحانه و تعالی خواهد بود و بعد از آن اذن خواهد فرمود
ملائکه را جوق جوق تا بنماز من حاضر گردند اول جبرئیل و دیگر اسرافیل و دیگر میکائیل و دیگر ملک الموت علیهم السلم و توابع
بعد از آن گروه گروه از ملائکه بسیار و فرشتگان بیشمار پس باید که بناله و نوحه بمن ایذا نرسانید و بعد از ملائکه
ز اهل بیت که نزدیک بمن اند بعد از آن دورتر بمن از اهل بیت پس از آن زنان و دیگر کودکان طایفه طایفه و
بعد از آن او گفت که بقبر تو که در آید از جهت دفن فرمود که نزدیکان اهل بیت من با ملائکه که ایشان ملائکه را نه بینند
ملائکه ایشان را بینند پس بن خیزید و این پیغام بجماعتی که در قفای شما اند برسانید از من ثعلبی از وسایط ابن مسعود
روایت میکند این حدیث را و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلم منقول است که جبرئیل در ایام مرض
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر روز و هر شب نازل میشد و میگفت السلام علیک حق جل و علا
را سلام میرساند و میگوید که چگونه می بینی حال خود را و حال آنکه او عالم است بحال تو و لیکن میخواهد که آنچه بتو
عطا فرموده از شرف و کرامت زیاده گرداند و بر خلق برگزیند و دیگر آنکه عیادت مریض در میان امت تو
نت گردد در آنحال اگر وجعی می بود آنحضرت میفرمود که ای جبرئیل در خود وجع تمام می یابم جبرئیل علیه السلام میگفت
ای برگزیده خدای تعالی نزد حق جل و علا از تو کسی محترم تر و باکرام تر نیست از جمله خلایق لیکن سختی وجع که حق تعالی
رای تو فرستاده برای آنست که دوست میدارد که آواز ناله تو بشنود و دعا و نیاز ترا استماع فرماید بیت
نالم او را ناله خوش می آیدش   در دو عالم ناله و غم بایدش   که ناله تو موجب درجات عالیات و کرامات سنیات
بعد از آنکه تسکینی یافته می شد بعد از نزول جبرئیل میفرمود که یا جبرئیل در خود استراحتی می یابم جبرئیل میگفت که شکر
حمد الهی تقدیم رسان که او دوست میدارد که تو حمد و شکر او را بزبان مبارک رانی تا آنچه بتو عطا فرموده
زیاده و بهتر از آن بتو عطا فرماید و نیز دوست میدارد که هر بنده حمد او گوید و شکر او بتقدیم رساند و امیر المؤمنین علی
رمود که درین آخر وقت که جبرئیل نازل شد من شناختم او را و همه کس بیرون رفت و غیر من در آن خانه نماند

محراب القلوب

جبرئیل گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و می پرسد که حال تو چیست و خود را چگونه می یابی آنحضرت فرمود که
ای جبرئیل من امروز خود را سست می یابم جبرئیل گفت یا محمد بشارت باد ترا که حق تعالی میخواهد که ترا بمقام و درجه
که از اولین و آخرین کسی بدان مقام و درجه نرسیده باشد آنحضرت فرمود که ای جبرئیل ملک الموت قبل ازین
آمد و طلب اذن کرد من او را اذن ندادم اما منتظر آمدن تو بودم گفت ای محمد حق سبحانه و تعالی مشتاق لقای تست
و ملک الموت که بقبض روح تا غایت رفته از هیچ کس اذن و دستور طلب نکرده پیش از تو و نه بعد از تو برای حرمت
حرم محترم تو دستوری خواسته آنحضرت فرمود که یا جبرئیل از من جدا مشو تا او معاودت کند بعد از ان اذن فرمود
تا زنان و محترمات حجرات عصمت باندرون آمدند آنگاه گفت که ای فاطمه نزدیک من بنشین که نفس بازپسین است
چون نزدیک شد او را بر سینه مبارک خود منضم گردانید و با وی رازی بسیار گفت بعد از ان سر برداشت و دو انبار
گویا آب از دیده مبارک میریخت و دیگر بار او را طلب فرموده بانیطریق رازی گفت حضرت فاطمه در گریه می افزود
و چون اهل بیت این احوال از حضرت فاطمه میدیدند می پرسیدند که پدر بزرگوار تو چه راز میگوید که تو گریه و افغان را
زیاده میکنی میگفت که خبر مفارقت می شنوم و کیفیات رحلت مشاهده میکنم از ان در آب و تابم و دیگر بار
که با او راز فرمود آثار بشاشت در وی ظاهر شده تبسم فرمود اهل بیت تعجب کرده پرسیدند که ای فاطمه سبب تبسم
درین حالت چه بود فرمود که آنحضرت گفت که ای دختر نیک اختر من غم مخور و جزع مکن که از اهل بیت من کسی که
اول بمن ملحق شود تو خواهی بودن و من از حق تعالی این التماس کردم و التماس من در معرض قبول افتاده
فرمود که بشاشت من ازین بشارت و تبسم من ازین اشارت بعد از ان امام حسن و امام حسین را علیهم السلم
طلب فرموده سر و روی ایشانرا بوسه داد و در کنار گرفت و از راه لطف و شفقت در ایشان می نگریست
و ایشان می گریستند و روایت کنند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که او از پدر بزرگوار
خود امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که درین حالت جبرئیل علیه السلام عود کرد و گفت السلام علیک
یا رسول الله این آخرین روز ماست که در دنیا نزول میکنیم و از عطای بن یاسر منقول است که چون درین
حال جبرئیل از نزد ذو الجلال نزول اجلال فرمود گفت یا محمد ازین زمان که بعالم بالا صعود کردم دیگر ابد العصر
غیر از نزول نخواهم کرد و دیگر از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام منقول است که چون وقت حضور
آنحضرت شد شخصی بر در خانه آمده طلب اذن کرد که در خانه درآید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون
فرمود و گفت حاجت تو چیست گفت که میخواهم داخل شوم و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به بینم

محراب القلوب   محراب القلوب
محراب القلوب

آن حضرت فرمود که درین وقت آن حضرت را نمی توان دید تو حاجت خود را بگوی گفت مرا غیر رفتن نزد او چاره
نیست چون این احوال را بآن حضرت عرض کردم اذن فرمود که باندرون درآید درآمد و بر بالین آنحضرت نشست
و گفت یا رسول الله من از رسولان حق ام آنحضرت فرمود که از کدام رسولانی گفت من ملک الموتم که حق سبحانه و تعالی
مرا فرستاده بخدمت تو و مخیر گردانیده ترا بآنکه لقای او را اختیار میکنی یا رجوع بدنیا می نمائی آن حضرت
فرمود که مرا مهلت ده تا جبرئیل از نزد رب جلیل نازل شود و با او مشاورت نمایم درین حالت جبرئیل بیک
زدن از سدرة المنتهی بآنجا نزول اجلال فرمود و گفت یا رسول الله الآخرة خیر لک من الاولی و لسوف یعطیک
ربک فترضی لقاء الله خیر لک سعادت معلوم داری که سرای آخرت بهتر و پاینده تر است از سرای دنیا و آنچه
مرضی و مرغوب تست از هر چه خواهی بزودی زود بتو عطا فرماید و لقای الهی ترا بهتر است از پادشاهی دنیا
آن حضرت فرمود که مقرر است که مرا لقای پروردگار بهتر است از امور فانیه بی اعتبار پس ای ملک الموت
بآنچه مامور شده بآن قیام نمای جبرئیل علیه السلام گفت ای ملک الموت تعجیل منمای تا من عروج کنم ببالای باز
رجوع نمایم بدنیا ملک الموت گفت ای جبرئیل جان مطهر بعالم معطر بجائی رسیده که تاخیر آن قادر نیستم درین
وقت جبرئیل گفت یا محمد آخرین نزول و هبوط من است بدنیا تو حاجت من بودی در اینجا بعد از قبض روح مطیب
او اختلاف افتاد در میان اهل بیت و اصحاب در دفن آنحضرت و هر یک در مقامی بر وفق مدعای خود
مصلحت میدیدند در ان میان امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حق سبحانه و تعالی قبض نفرماید روح مطهر پیغمبر
خود را مگر در اطهر و پاکیزه تر بقاع روی زمین چون درینجا متوفی شده سزاوار انست که آنحضرت را درینجا
دفن کنند پس باین قرار یافت و همه کس تصدیق این قول کردند ذکر آیات و معجزات و خوارق عادات آنحضرت صلعم
بعضی ازین آنست که قبل از ولادت بظهور آمده و بعضی دیگر بعد از ولادت وقوع یافته آنچه قبل از ولادت بود
یکی آنست که روایت از مادر آنحضرت کنند که در وقت حمل شنیدم که یکی میگفت که تو حامل و باردار شده بسید این
امت و علامت این آنست که در حال وضع حمل نوری مشاهده خواهی کرد که درخشیدن گیرد و تمام ... بصری
مرئی گردد پس چون آن حمل بزمین آید بگو که اعیذک بالواحد و من شر کل حاسد و او را محمد نام کن که نام
او در توریه احمد است که همه آسمان و زمین او را آفرین میگویند و اسم او در فرقان محمد پس محمد تسمیه کردند
و روایت کند ابن حالویه در کتاب آسل از مادر آنحضرت آمنه بنت وهب که در واقعه دید که کسی میگوید بوی
که تو حامل و بارور شده به بهترین جهانیان و سید عالمیان پس هرگاه که متولد شود او را محمد نام کن

که اسم شریفش در توریة حامد است و در انجیل احمد و این تعویذ در گردن او بیاویز من درین اثنا بیدار شدم دیدم که بر بالین
من صحیفهٔ از طلا افتاده و بر انجا این تعویذ نوشته که اعیذه بالواحد من شر کل حاسد و کل خلق سار یعنی واحد اعلا
او را مصون و محفوظ در پناه خود نگاه میدارد سید علیا که بالای دست همه دستهاست از شر حسود و دشمن ازو
منع میکند و در کنف حمایت وست که چشم هیچ دشمن بر وی نفتد و مضرت نرسانند نه در نشستن و نه در برخواستن
و نه در رفتن و نه در خواب و نه در بیداری و نه در شب و نه در روز و در شب ولادت انحضرت چهارده شرفه از طاق
کسری بیفتاد و آتش کدهٔ فارس که هزار سال بود که افروخته بودند فرونشست و دریاچه ساوه بزمین فرو رفت
و رویا موبدان که دیده بودند و فرستادن کسری عمرو بن نفیله را بجانب شق و سطیح که دو کاهن بودند و اخبار
کردن ایشان او را بظهور این پیغمبر قصه معروف و مشهور است در کتب نقله اخبار مجمل این قصه انکه در وقتی که این قضایا
بوقوع آمد یکی از علمای مجوس در خواب دید که شتران قوی هیکل در سیر بودند و اسبان تازی در قفای ایشان تا
از دجله گذر کردند و در بلاد فارس منتشر شدند بعد ازین کسری فرستاد و موبدان که این خواب دیده بود طلب کرد
و گفت در عالم این سه صورت غریب که افتادن طاق است و فرو مردن آتش و فرو رفتن دریا بظهور آمد
این چه نوع علامت است و موبدان که این شنید خواب خود نیز گفت و را حیرت بر حیرت افزود و موبدان گفتند
که حادثه عجیب روی خواهد نمود کسی را پیش شق و سطیح می باید فرستاد تا ایشان این مشکل را حل کنند کسری عمرو بن
نفیله را فرستاد پس ایشان بزمین شام و او سطیح را دریافت در حالت نزع و این احوال را باو عرض کرد گفت
که صاحب عصا یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر گردد و کتاب آسمانی برو نازل شود و تلاوت آن
شیوع تمام پیدا کند و شریعت او بماند تا انقراض عالم و بعدد هر شرفه که از ایوان کسری افتاده از اکاسره
یکی حکومت کند انگاه ملک ایشان منقرض گردد و هر چه واقع خواهد شد چنان دان که شده است سطیح این
سخن را تمام کرده فی الحال جان داد و از انجا بنزد شق آمد و همین تعبیر شنید باز گشته خبر بکسری رسانید کسری
گفت تا چهارده ملک از ما حکومت کنند بسیار زمانی می باید و حال انکه ده ملک ایشان در چهار سال حکومت کردند
و چهار دیگر بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شانزده یا هیجده سال و الله اعلم بعد از ان ملک ایشان
مسخر اهل اسلام شد و یکی از یهودی در شب ولادت انحضرت دید که ستارها از آسمان فرو می ریزند گفت البته درین شب
پیغمبری بوجود آمده چه ما در کتب خود دیده ایم که هر گاه شیاطین ممنوع شوند از استراق سمع و رجوم نجوم وقوع
یابد وقت تولد پیغمبر آخر الزمان است از مردم پرسید که درین شب هیچ مولودی بوجود آمده گفتند فرزند عبد المطلب را

پسری شده گفت او را بمن بنمائید او را بردند چون چشم او بر انحضرت افتاد در میان دو شانهٔ او مشاهده کرد خال سیاه
نورانی دید که برو مویهای درخشان بود فی الحال بیهوش شد و پیش از ان حالت تعجب کردند و برو می خندیدند
و چون باز آمد از بیخودی گفت مخندید که جای خنده نیست که این پیغمبری شمشیر خواهد بود که هلاک شما بدست او
خواهد شد و نبوت از خانهٔ بنی اسرائیل بیرون رفت تا ابد تفرقه در میان ایشان افتاد مصنف رحمه الله میفرماید که یکی از
یهودی برای من از توریة نقل کرد و من هم آن مضمون را در توریة معرب مشاهده کردم و رواة نیز از ان نقل کرده اند که حق
سبحانه و تعالی فرمود که من قبول کردم نماز و نیاز اسمعیل را و او را برکت و نمو و افزونی دادم و بسیار گردانیدم
عدد اولاد او را بماذ ماذ که معنی آن محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و عدد حروف او نود و دو است زود باشد
که بیرون آرم دوازده امام را از پس او که هر یک بمنزلهٔ ملکی باشد در پاکیزگی و عصمت و بدهم او را گروه بسیار
و اول این فصل بعبری نوشته شده بود لاشموعیل شمعیتیو خود چون ابوطالب سفر شام اختیار کرد انحضرت فرمود
که ای عم من مادر و پدری ندارم مرا بکه میگذاری او را رقت آمد و گفت والله که من ترا با خود ببرم و از تو مفارقت
نجویم او را با خود ببرد چون ببصری رسیدند بحیرا راهب از دور دیده بود که در وقت آمدن قافله ابری بر بالای
یکی ازین قافله سایه انداخته و با سیر او سیر میکند چون قافله فرود آمد او برای قریش طعامی ترتیب داده ایشان را
طلبید و او را این عادت نبود که کسی را بضیافت طلبد پس جماعت بضیافت او حاضر شدند و انحضرت که
مقصود اصلی بود در منزلگاه گذاشتند از جهت صغر سن راهب گفت هیچ کس از شما انجا باقی مانده یا نه گفتند بلی
کودکی آنجا گذاشته ایم و از جهت صغر سن او را نیاورده ایم راهب گفت البته او را نیز می باید آورد و فرستادند
و او را حاضر کردند و بعد از طعام عذر خواهی نموده قریش را بمنزلگاه فرستاد و با ابوطالب و انحضرت
خلوت کرد و گفت ای کودک از تو چیزی می پرسم بلات و عزی که راست بگوی چه او شنیده بود که قریش
بلات و عزی سوگند میخورند فرمود که مرا بانها سوگند مده که نزد من از ایشان دشمن تری نیست بعد از ان از
احوال انحضرت پرسید از حالات و وقایعی که درین مدت بظهور آمده بود چه در خواب و چه در بیداری همه جوابهای
موافق شنید و از صفات انحضرت شمهٔ معلوم کرد و نظر در میان دو شانهٔ او انداخت و مهر نبوت را مشاهده نمود
بران صفت که از پیش گذشته و از ابوطالب پرسید که این پسر چه چیز تو می شود فرمود که پسر من است گفت پسر تو نیست
و پدر او نیز در حیوة نیست ابوطالب گفت پسر برادر من است گفت راست گفتی گفت پدر او کی وفات کرد گفت که در شکم
مادر بود گفت این چنین است اما ترا با این پسر بجای خود معاودت باید کرد و از شر یهود او را نگاه داشتن

که اگر ایشان از احوال او مطلع شوند چنانچه من شده ام در دفع او آنچه امکان سعی است بجای آورند ابوطالب او را عا
وداع کرده آنحضرت را برداشته بازگشت و بعضی از یهود بقصد قتل آنحضرت کمر کین برمیان بسته بودند با بحیرا
این مصلحت در میان نهادند بحیرا گفت اگر آنچه ما در کتاب دیده ایم از اوصاف پیغمبر آخر الزمان و این اوست پس سعی شما در دفع
او عبث است و اگر او نیست شما را با او چکار چون این شنیدند ممتنع شده دست ازین کار کشیدند و دیگر بشارت
دادن سیف بن ذی یزن جد بزرگوار او عبد المطلب را وقتی که بتهنیت او رفته بود و این قضیه نیز مشهور و معروفست
و مجملش آنکه چون در ملک عرب سلطنت بسیف ذی یزن قرار یافت عبد المطلب با جماعت قریش بتهنیت او رفتند
و او را دیدند و تهنیت سلطنت گفتند او تفحص حال هر یک میکرد چون نام عبد المطلب شنید گفت عبد المطلب بن هاشم
گفتند بلی ورا انواع اعزاز و احترام نمود و ایشان را یکماه نگاه داشت و هر که با عبد المطلب بود هر یک را بیست غلام
و یک کنیزک و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک انبان عنبر و صد شتر بداد و عبد المطلب را برابر همه ایشان شفقت
فرمود و در حال رخصت با او خلوت کرده گفت ای عبد المطلب من با شما خویشی دارم و سری از علوم فهم کرده ام
و با تو در میان می نهم و بغیر تو نمیگویم سر آنست که بوقت در آمده که فرزندی بوجود آید که اسم او محمد باشد
و پدر و مادر او وفات کرده جد و عم او را محافظت کنند که حق سبحانه و تعالی او را بنبوت مبعوث گرداند و خدا پرستان
انصار و اعوان او باشند و همه آتشکدها خراب شود و شیاطین گریزان شوند و حق از باطل ممتاز گردد و گمان
من آنست که تو جد او باشی در باره او عبد المطلب فی الحال بسجده ذو الجلال رفت گفت سر بردار و اگر از آنچه
من گفتم علامتی داری باز گوی گفت باین کیفیت پسر زاده من محمد نام نیکو سرانجام بوجود آمده گفت سخن همین است
فرزند خود را نگاه دار و از یهود حذر کن و این راز را پنهان دار که اگر یقین میدانستم که پیش از بعثت او وفات
نمیکنم لشکر خود را به یثرب می بردم از جهت معاونت او اما آیات و معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
که بعد از بعثت بظهور آمده از الجمله قرآن مجید است که تمام فصحا از معارضه آن عاجز اند و جمیع بلغا از مقابله
آن فرو مانده اند باوجود آنکه مرکب از آن حروفی است که ایشان در محاورات خود استعمال میکنند و اگر همه ایشان
ظهیر و نصیر یکدیگر شوند که ایشان نمایند بمثل آن بسوره یا آیتی نتوانند بواسطه عجز خود را در خواری و ذلت انداختن
و سر و مال را هدف آن ساختن و دیگر آمدن درخت که بعد از طلبیدن سر را قدم ساخته بخدمت آنحضرت
شتافت چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام این حال را در خطبه فاتحه ذکر فرموده باین کیفیت که کفار
گفتند ای محمد اگر تو این درخت را طلبیده او از جای خود جنبیده پیش تو بیاید ما بتو ایمان بیاوریم آنحضرت

گفت

گفت که ای درخت اگر هستی که ایمان بخدا و قیامت داری و میدانی که من رسول الله ام پس از بیخ و ریشه کنده شو
و نزد من بیا باذن الله تعالی فی الحال از جای خود حرکت کرده و جنبیده روان شد با آواز غریب تا نزد آنحضرت
رسید کفار گفتند هذا ساحر کذاب نعوذ بالله من ذلک و دیگر بیرون آمدن آب است از انگشت مبارک او وقتی که بسفری
میرفتند گویند سفر تبوک بود اصحاب شکایت از آب کردند و از تشنگی بیقرار شدند و نزدیک آن شد که بمعرض تلف آیند
آنحضرت برین حال واقف شده فرمود که حق تعالی با من است و من توکل کلی بوی کرده ام ظرفی بیارید و اگر از آب جزئی
باشد دران بریزید رفتند و ظرفی آوردند و دران مجمع آنمقدار آب بود که یک کس سیراب نمی شد دران ظرف ریختند
و نزد آنحضرت آوردند آنحضرت دست مبارک دران آب نهاده آب بسیار از خلال انگشتان آنحضرت منفجر گشت
خلایق را آواز دادن تمامی بنوبت سیراب شدند و دواب را نیز سیراب ساختند و ایشان جمع کثیر بودند که بحد الوف
رسیده بودند درینحال پیغمبر فرمودند که گواهی میدهیم که من رسول حضرت اللهم بر آستی و دیگر ناله حنانست که آن
ستونی بود از تنه درخت خرما و آنچنان بود که آنحضرت در اوایل برین ستون تکیه زده خطبه میفرمود در اواخر
که پایه منبر ساختند از و مفارقت جسته بر منبر شرف برآمد حنانه بناله و نوحه در آمد مثل ناله طفل از برای مادر مهربان
یا حنین ناقه از برای ولد شیر بان می نالید آنحضرت از منبر زیر آمد و او را در کنار گرفت و تسلی داد و او را بهشت
وعده فرمود و دیگر حکایت ام شاه معبد است چون آنحضرت هجرت میفرمود از مکه بمدینه در اثنای راه بخیمه ام معبد
رسید پس طلب فرمودند گوسفندی را که از شیر او بیاشامند نیافتند و در خیمه ام معبد گوسفندی بود که از
لاغری از گله مانده بود و پستانهای او خشک شده چشم آنحضرت برین گوسفند افتاد فرمود که ای ام معبد این چه گوسفند است
گفت گوسفند لاغریست که از گله مانده بود و پستانهای او خشک شد فرمود که هیچ شیر ندارد گفت از ان لاغر تر و ضعیف تر است
که او را شیر باشد گفت اگر تو رخصت میکنی من شیر او را بدوشم گفت پدر و مادر من فدای تو باد رخصت است
اگر میدانی دوشیدن او ممکن است او را دعا گفت و دست مبارک بر پستانهای او فرو کشید و فرمود که اللهم
بارک لها فی شاتها فی الحال پستانهای او پر شیر گشته هر دو پای از هم دور نهاد آنحضرت ظرف طلبیده پر شیر کرده
از دوشیدن آن شاه و بدست ام معبد داد تا او را آشامید تا سیر شد و بعد از ان باصحاب داد و ایشان
می آشامیدند تا همه از شیر سیر شدند آخر همه خود آشامید بعد از ان زوج ام معبد آمد و با او لاغری چند بود ظرف
پر شیر دید پرسید که این شیر از کجاست و حال آنکه شما را گوسفند دوشیدنی نبود ام معبد گفت مردی مبارک امروز
باینجا رسید و ببرکت او این گوسفند این مقدار شیر داد و باقی احوال را گفت و نقل کرده زمخشری در کتاب

ربیع الابرار از هند بنت جون که خواهرزاده ام معبد است گفت درانحال که آنحضرت در خیمه ام معبد نزول اجلال
فرموده اندک قیلوله نمود و چون از خواب بیدار شد آب طلب کرد و دستهای مبارک را بشست و دیگر آب در دهان
مبارک کرد و مضمضه فرمود و بریخت در پای درختی که بر جانب خیمه واقع بود به برکت آب دهن آنحضرت آن درخت
بزرگ شده و میوهٔ بسیار بار آورد که رنگ آن همچون رنگ ورس بود و طعم آن در شیرینی مانند شهد و در خوشبوئی
مثل عنبر هر گرسنه که از آن میخورد سیر می شد و هر تشنه که از آن تناول میکرد سیراب میشد و هر خسته از اکل آن شفا می یافت
و هر گوسفند و شتری که از برگ آن می خورد شیرش بسیار می شد و ما آنرا شجرهٔ مبارکه نام کردیم و برگ آنرا باطراف و
جوانب میبردند جهة شفا چه جای میوه و همچنین بود تا ناگاه صباحی برخواستیم دیدیم که میوه اش فرو ریخته و برگهایش
کوچک شده فغان در میان ما افتاد ناگاه خبر مرگ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید بعد از آن بحال اول
باز آمد و همچنین میوه میداد تا مدت سی سال از آن گذشت یک صباحی برخواستیم دیدیم آن درخت پر خار و خشک
شده از سر تا پای میوه اش فرو ریخته ما درین غم بودیم که این دگر چه حالت است که خبر شهادت حضرت امیرالمومنین
علیه الصلوة والسلام آمد و بعد از آن دیگر میوه نمیداد لیکن از برگ او انتفاع می یافتیم چون چندگاه برین بگذشت
دیدیم که از ساق آن درخت خون تازه روان گشته و برگهایش پژمرده شده در آن اندیشه و غم بودیم بعد از
چند روز خبر قتل امام حسین علیه السلام شنیدیم و بعد از آن آن درخت خشک شد و منافع آن زایل گشت و دیگر
حدیث سراقة بن مالک است که در وقت توجه بمدینه بآنحضرت رسید که قریش او را در عقب آنحضرت فرستاده
بودند که بگیرد و بقتل آورد و آنچنان بود که چون قریش تا بدر غاری بردند و او را نیافتند هر کس بطلب آنحضرت
در آن دشت میگردیدند سراقه که یکی از آن جماعت بود در آن راه بآنحضرت رسید که برود دست برد نماید آنحضرت
برو دعا کرد و گفت الهی هر انچه دانی شر او را از من دفع کن فی الحال دست و پای اسبش بزمین فرو رفت و محکم
شد با وجود زمین هموار بی گل و لای نتوانست اسب خود را از آن خلاص کردن بهیچ وجه گفت ای محمد دانستم
که کار تست اکنون دعا کن تا ازین ورطه خلاص شوم که عهد کردم که باز گردم و هر کس که از عقب تو آید باز گردانم
آنگاه دعا فرموده زمین اسب را گذاشت و او باز گردید بعد از آن آنحضرت فرمود با بن ابی قحافه که در آن
همراه بود که هرگاه از تو پرسند درین راه از ما چون جایز نیست دروغ گفتن هرگاه که از تو پرسند بگو که
من گمراهم و اگر از من پرسند بگوی که این هادی و راه نماینده من است تا دروغ نگفته باشی و سایل چنین تصور
کند که تو راه گم کرده درین و من دلیل راه توام و دیگر قصه غار است که نزدیک بمکه معظمه است و دشمنان آنحضرت

سراه

سر راه بر و گرفته بودند و آنحضرت حضرت امیر را بجای خود بداشت و خود بیرون فرمود و ایشان او را ندیدند و آنحضرت
بغار آمد و ایشان بعد از آنکه معلوم کردند که در خانه نیست در طلب و جست و جوی در آمدند تا در غار پی بردند
چون آنجا رسیدند دیدند که بر در غار کبوتر آشیان ساخته و عنکبوت تنیده و چهل ذرع پیش نمانده بود میان
آنحضرت و ایشان که خود را بغار رسانید و درین مقدار مسافت کبوتر آشیان ساخت و عنکبوت بران تنید
و حضرت حق شر ایشان را از آنحضرت دفع کرد زیرا که چون بآنجا رسیدند دیدند که بر در غار کبوتر آشیان ساخته
گفتند که ممکن نیست که درین چند سال کسی بآنجا در آمده باشد و در آن حیران و سرگردان ماندند که نتوانستند
که در آن پی بردن و دیگر سخن گفتن گرگ است و آنچنان است که بعد از بعثت شخصی در میان گوسفندان خود بود ناگاه
گرگی در آمده گوسفندی از آن میان بربود و صاحب گوسفند بعد از مشاهده در عقب آن روان و دوان گشت
گرگ چون چنین دید گوسفند را انداخت و گفت بزبان فصیح که رزقی را که امروز خدای تعالی نصیب من کرده بود
این مرد مانع نصیب من شد آن مرد گفت یا عجبا هرگز کسی دیده که گرگ سخن گوید گرگ گفت عجب تر ازین شما خود دیده اید
دیدهٔ اعتبار می باید که در کار و بار شما باز کرده شود که اینک محمد در میان مکه نشسته و خلایق را بحق دعوت میکند
و انواع امور عجیبه از او بظهور میرسد و شما غافل و از اهل ازان حال دیدهٔ بصیرتی نمیگشائید و بجانب حق نمینگرید
مرد چون این شنید دیدهٔ دل او باز شد و هدایت یافته بخدمت آنحضرت شتافت و عقدهٔ کفر گشود و این شرف در عقب
ایشان باقی ماند و ایشان به بنی مکلم الذئب مشهور شدند و دیگر سخن کردن ذراعست که مرا مخور که زهرآلوده کرده اند
و قصه آن آنچنان بود که در فتح خیبر زینب بنت حارث یهودیه که زوجه سلام بن مشکم بود گوسفندی زهرآلود را
بطریق هدیه پیش آنحضرت فرستاد آنحضرت از پاچه آن گوسفند لقمه در دهان مبارک نهاد و بخائید فی الحال
آن لقمه بسخن در آمد و گفت از من مخور که بزهر آلوده اند آنحضرت آن لقمه را از دهن بینداخت و بشر بن براء از آن
خورده بود و مرد و دیگر در راه غزوه تبوک است طعام اندک را مردم بسیار خورانید چنانچه همه خشنود شدند و دیگر
آنکه جماعتی آمدند نزد آنحضرت و شکایت کردن که آب خوردن ما و آشامیدن از چاهی است که بسیار شور و
تلخ است و مع ذلک بغایت کم آبست و آبی دیگر نمی یابیم و زحمت میکشیم آنحضرت بر سر آن چاه رفت و آب دهان
دهان مبارک در آن انداخت فی الفور شوری و تلخی آن بشیرینی مبدل گشت و کمی به بسیاری و دیگر از آن حال گشت
و اهل آن بآن فخر و مباهات میکردند و آن میراث ایشان می شد و دیگر حدیث استسقاست که مردم مدینه از
خشکی سال شکایت کردند آنحضرت بشرایط بیرون فرموده نماز استسقا گزارد و دعا فرمود فی الفور ابرها ب

ظاهر شد و هفت شبانه روز بارید تا دیگر بشکایت آمدند و از خرابی خانها ترسیدند آنحضرت دیگر دعا فرمود در کشف آن که اللهم حوالینا ولا علینا بعد از آن باران از انجا گشت و در مدینه هوا صاف بود و آفتاب نورانی می تافت و در نواحی انجا باران می بارید که همه مومن و کافر مشاهده میکردند و در انحالت آنحضرت تبسم میفرمود و میگفت که حضرت حق ابو طالب را خیر بسیار کرامت کناد که اگر در حیوة می بود چشم او باین روشن می شد امیر المومنین ع برخاست و فرمود که یا رسول الله گویا اراده آن دو بیت کردی که ابو طالب در مدح تو گفته بود که آن این دو بیت است
وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل یطوف به الهلاک من آل هاشم فهم عنده فی نعمة و فواضل
یعنی آنحضرت معروف و مبارک با آب رویست که طلب باران کردن و آب دادن او ببرکت آب روی پر فیض او بت که فریادرس یتیمانست و نگاه دارنده بیوه زنان و محتاجان بگرد او طواف میکنند هلاکت یافتگان از فقرا از آل هاشم زیرا که ایشان در نزد آنحضرت در نعمت و رفاهیت اند و دیگر انشقاق قمر است و این قصه مشهور و معروف چنانچه در نقل ورود یافته که حضرت رسول صلی الله علیه و آله عزیمت جائی فرموده بود ابو جهل بهمراهی یهودی پیش آمد و گفت یا محمد آیتی و معجزه بمن بنمای تا بدانم که تو فرستاده خدائی آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابو جهل بهر طرفی نگاه میکرد تا چیزی تعیین کند یهود گفت از و بخواه تا قمر را شق کند که سحر در زمین و آنچه در دست اثر میکند امّا در آسمان و علویات تاثیر ندارد ابو جهل گفت خواهم که ماه بدو نیم کنی حضرت رسول انگشت هلال آسا را برداشت و اشارت کرد ماه بدو نیم شد یک نیم هم دران موضع قرار گرفت و نیمی دیگر بطرفی دیگر سیر کرد تا بجائی که بعضی کوه حرا را درمیان دو نیمه قمر مشاهده کردند باز گفت بگوی تا بهم آید حضرت اشارت فرمود باز بهم پیوست جهود ایمان آورد ابو جهل گفت این همان سحریست که استمرار یافته و چندین نوبت مشاهده افتاده چنانچه قرآن ازان مخبر است و دیگر از اخبار روایت بغیبات بسیار چنانچه مشهور و معروف در کتب سیر و تواریخ بواسطه کثرت جمع آن تعذری تمام دارد بسبب اطالت و طوق طاقت بشر از کجا که وصف او را بزبان راند و فضل و شرف او را در قوة بیان گنجاند او خلاصه وجود است و صفاده هر موجود میداند او را ونمیدانند و نمیدانند اگر نمیدانند او را اما اخلاق و کرم و شجاعت و فصاحت و امانت و ذکر و شکر و عبادت و حسن معاشرت و شفقت و ادب و رفق و مدارا و بأس و نجدت و عزم و همت و علم و حکمت و زهد و ورع و رضا و صبر و فکر و اعتبار و بصیرت و خوف کردگار و خشوع و تواضع و خضوع و بزرگی آبا و شرف اجداد و سخا و جود و صمت و بیان و صدق لهجه و وفا بعهد و رعایت وعد و عدم تلون و استمرار طریق و انصاف

در معاملات و حسن صورت و خلق و سیرت و جد و وقار و ضیا و انوار و حیا و لین و اعتماد و یقین و عفو و رحمت و بردباری و قناعت و صدق و توکل او نه بر وجهی است که استقصای آن توان کرد و پیرامون آن توان گشت و از جمله مکانت آنحضرت و نزد حضرت عزت آنست که در مسند احمد بن حنبل مذکور است منقول از عبد الرحمن عوف که یکروزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون فرمود و من در عقب آنحضرت میرفتم پس در رفت در نخلستانی که آنجا بود و سجده فرمود و آن سجده دور و دراز کشید که من ازان ترسیدم که مکروهی روی نمود که منجر بفوت و قبض روح شده باشد آمدم که مشاهده کنم آنحالت را که آنحضرت سر برداشت و فرمود که چیست ترا ای عبد الرحمن گفتم آنچه در خاطر داشتم گفت جبرئیل علیه السلام نازل گشت و گفت بشارت باد ترا که حق جل و علا میفرماید که یا محمد هر که بر تو نماز بگزارد من برو نماز بگزارم و هر که بر تو سلام کند من برو سلام کنم من بشکرانه این سجده دور و دراز کردم و در کتاب یواقیت از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل میکند که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که برخیز و هر کسی که نام او محمد است و به بهشت عنبر سرشت در رود از جهت اکرام و شرف هم نامی محمد صلی الله علیه و آله پس نظر کن شرفی که فائق است بر اوایل و اواخر اهل زمان و تامل نمای درجهی که رسیده است بطبقه هفتم آسمان از جهت علو مکان و ترفع کمالات او بغایتی رسیده که سابق آمده بر شمس و قمر و حضرت حق گواهی داده ببلوغ این کمالات در ضمن آیات و سور و چون این اوصاف حدی و نهایتی ندارد باین قدر اختصار نمود بعون الملک المعبود الودود فصل بدانکه مولف کتاب رحمه الله میفرماید که قبل از شروع در ذکر امیر المومنین علی و اولاد و امجاد او علیهم السلام ذکر میکنیم و تبیین می نمائیم چیزی را که دلالت کند بر فضل و شرف و مزایای بنی هاشم بر دیگر مردمان از الجمله کلام ابی عثمان عمرو بن بحر جاحظ است که در رساله آن را ترتیب داده و من مختصری ازان ذکر میکنیم و اول کلام او این است که بدان حفظک الله که اصول خصومات معروف است و ابواب نزاعات مشهور همچو خصومت میان شعوبیه و عرب و کوفی و بصری و عدنانی و قحطانی و این ابواب ثلثه انفع است از برای عقول سلیمه و افید از برای اخلاق حسنه از منازعه که در قدر و تشبیه و در وعد و وعید و در اسما و در احکام و آرا و تصحیح اخبار است و انفع از برای عقول تمیز رجال است و ترتیب طبقات و ذکر تقدیم مثل امیر المومنین ع و ابن ابی قحافه پس اولی و اولی آن قصد کردن جانب حق است و هوا و تعصب و شهوات نفس را گذاشتن چه یهود منازعه میکردند با نصاری در باب عیسی علیه السلام و لجاج می ورزیدند و اغماض عین کرده از حق یهود میگفتند نعوذ بالله او پسر یوسف نجار است و تولد او از نکاح صحیح نبوده او صاحب نیرنج و خدع و مخاریق نا

شرک وصیاد سمک وصاحب شص وشبک است یعنی یار مصاحب جماعتی بود که کار ایشان شکار کردن بود
ودام نهادن وماهی گرفتن چون دعوی نبوت کند وزعم نصاری آنکه او رب عالمیان است وخالق زمین
وآسمان والاولین والآخرین اهل زمان واگر یهود بدتر از آن چیزی می یافتند آنرا درباره عیسی میگفتند وهمچنین
نصاری اگر فوق آن چیزی را می بردند آنرا درباب او بظهور می آوردند بنابرین حضرت امیرالمومنین ع
فرموده اند که دو طایفه درباب من خود را در وادی هلاک انداخته اند یکی محب مفرط که اعتقاد زیاده
از حد درباره من کنند ودیگری مبغض مفرط که کین وبغض ما نعوذ بالله در دل خود جای دهند وطریق
دوستی ومحبت آن نیست که رجحان دهند دوستی صحابه را بر دوستی عترت رسول وحقوق وحظوظ
ایشانرا یکسو نهند با وجود آنکه عمر میگفت بکتاب دواوین خود که نام مرا بر نام بنی هاشم مقدم منویسید
واین را از مناقب وی شمرده اند واگر مساوات می بود میان بنی هاشم ودیگر مردمان حق سبحانه وتعالی
ایشانرا ممتاز نمیساخت بسهم ذی القربی وصدقه بر ایشان حرام نمیکرد ودر آیات ذکر اقرب
نمیفرمود که وانذر عشیرتک الاقربین ودیگر وانه لذکر لک ولقومک یعنی این قران ذکریست از برای شرف تو
وقوم تو پس هر که اقرب باشد به پیغمبر رفیع خواهد بود واین امتیاز از جهت شرافت وکرامت ایشان است
واز این جهت پیغمبر فرمود مر عباس را وقتی که طلب صدقات ولایات میکرد که باز گذار صدقات را که آن
اوساخ واوزار اموال مردم است واین نوع چیزی بر ما حرام است وامیرالمومنین علی علیه السلام بر منبر فرمود
که ای جماعت حاضر ما اهل بیت رسولیم قیاس نمی توان کردن هیچ احدی را با ما وراست ودرست فرمود
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که چگونه قیاس توان کرد جماعتی را بدیگران که رسول الله از ایشان باشد
ودو اطیب در میان ایشان علی وفاطمه باشند ودو سبط حسن وحسین ودو شهید حمزه وجعفر وسید
وادی عبدالمطلب وآب دهنده حاجیان عباس وبزرگان بطحا وسروران وبهتران آنجا در میان
بنی هاشم اند وانصار جماعتی اند که ایشانرا نصرت دهند ومهاجر طایفه که بجانب ایشان وبا ایشان
هجرت نمایند وصدیق کسی است که تصدیق ایشان کند وفاروق کسی که تمیز کند وجدا سازد وحق را
از باطل درمیان ایشان وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که من درمیان شما دو چیز میگذارم
که یکی از آن بزرگتر است از آن دیگر وآن کتاب الله که حبلی است کشیده از آسمان تا زمین ویکی دیگر
عترت که اهل بیت منند که حضرت حق مرا از ایشان خبر داده وایشان از یکدیگر جدا نخواهند شد تا بکنار

حوض

حوض کوثر بمن رسند واگر اهل بیت همچون غیر می بودند عمر نمیگفت در وقتی که داعیه مصاهرت پیغمبر داشت که من از آنحضرت
شنیدم که میفرمود که در روز قیامت هر سبب ونسبی که باشد منقطع گردد الا سبب ونسب من که منقطع ومنقرض
نشود وکسی که تفضیل آب دجله بر آب فرات میکند مادام که ذوق آن را درک نکرده باشد وخاصیت آنرا نداند
وتصوری با خود نکرده باشد حکم بر تفضیل آن نمی تواند کردن الحمد لله والمنه که تصدیق جمیع رسل میکنیم ومیان
اولاد پیغمبر که مناصب امامت دارند هیچ تفرقه نمیکنیم ومنکر ولای هیچ کدام نیستیم وبنی هاشم را مخصوص میگردانیم
بمحبت ومیدهیم هر فردی را قسط ونصیب او از منزلت فاما علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام را منفرد
میسازم بامامت شریفه ومقامات کریمه ومناقب رفیعه که عرق صحیح دارد ومنشا کریم وشان عظیم وعمل
جسیم وعلم مجید وحلم مدید وبیان فصیح عجیب ولسان بلیغ غریب وصدر رحب واخلاق حمیده او موافق اعراق
پسندیده اوست وفکر به پیرامون قدرش نمیتواند رسید وذکر وصف جمیلش در سمط نظم ونثر نمیتوان کشید
واما امام حسن وامام حسین علیهما السلام مثل شمس وقمر اند در منافع عامه ونعم شامله بلکه انفع واشمل واکثر
احوال ایشان می بودند که دو در کدام بحر اند ودو درج کدام برج اند وحسب ونسب بلکه منتهی می شوند ایشانرا
در ذکر قرین یکی از اولاد مهاجرین نمی ساختند وامتیاز میدادند وانصاف پیش آورده مصدق این قول
نبی دانستند که فرموده است که ایشان بهترین جوانان اهل بهشتند وهر که ایشان بهتر او باشند
او بهتر اقران خود است وبهشت داخل نمی توان شد مگر بصدق وصبر وحلم وعلم وطهارت وزهد
وعبادت وطاعت واعمال واخلاق واخلاص در نیت با آنکه حظ ایشان در اعمال مرضیه وقرا
زکیه فوق هر حظ است واما محمد بن حنفیه همه کس از صادر و وارد وحاضر وبادی مقر ومعترف اند که او فرید دهر
وعصر بوده واتم واکمل مردمان بوده واما علی بن حسین علیه السلام جمیع مردم با اختلاف مذاهب ایشان
اتفاق دارند بر آنکه او بهتر اهل زمان بوده ومقدم بر همه من جمیع الوجوه واهل حجاز میگفتند که کسی را
ندیده ایم در دهر که راجح شوند بیک پدری که میان ایشان قرابت قریبه باشد که هر سه علی نام داشته
باشند که ایشانرا صلاحیت خلافت بوده باشد از جهت اشتمال خصال حمیده که مراد علی بن حسین وعلی بن
عبدالله بن جعفر وعلی بن عبدالله عباس است فاما در شجاعت ونجدت وصبر بر مصیبت چنانچه معلوم است
نزد نقله اخبار وحمله آثار که نیست مثل علی بن ابی طالب علیه السلام وحمزه بن عبدالمطلب وجعفر طیار رضوان
الله علیهم که بر صفحه روزگار آمده باشند که دایم قدم صبر در معارک استوار داشتند ودر تحت ظلال سیوف

سینه را سپر مردانکی و نجدت نموده خصوصا امیر المومنین که کرار غیر فرار است در روزی که دیگران قرار بر فرار
میدادند نهایت نجدت و شجاعت از انحضرت بظهور میرسید چنانچه مخفی نیست بعضی از امیر المومنین سوال کردند
که میان بنی هاشم و بنی امیه چه فرق است فرمود که نحن انجد و امجد و اجود و هم انکر و امکر و اغدر ما که بنی هاشمیم شیمه
شجاعت و بزرکی و سخاوت داریم و آنانکه از بنی امیه اند شیوه انکار و مکر و غدر دارند و دیگر فرمود که اطعام بنی هاشم
بمحتاجان و اسیران و یتیمان و ضرب سنان ایشان بر فرق دشمنان زیاده است طریق اینان و فات و کار
ایشان جفا همت بنی هاشم عالیست و آن دونان از همت خالی و اعراق بنی هاشم مکی است و اخلاق ایشان مدنی
و اتم خلایق اند از روی فضل و اقل ایشان از روی نقص و در ایشان خصلتی نیست که موجب طغیان باشد و صفتی نه
که موجب عصیان شود مجمع فضل متین اند منبع عز و تمکین و در کل اوقات و جمیع اعصار فوق همه طوایف اند و
در سیات حسنه و مروت ظاهره و اخلاق مرضیه و اعراق رضیه و یافت شود نزد افراد ایشان چیزی که یافت میشود
در اصل غیر ایشان از مشایخ قبایل و جمهور عشایر آنچه متصور کرد دازیشان شتر است بد ایشان زینک عالم بر
نیکشان از و نزشته فاضلتر القصه میان بنی هاشم و بنی امیه تقابل و تضاد است جمهور که خلاف این اعتقاد
کرده اند چه دلیل و کدام برهان و حال آنکه پیغمبری که مبعوث شده بر کافه خلایق او از بنی هاشم است و منازل وحی و محل
قرآن ایشانند حصول نجات و البته بشفاعت ایشانست و وصول بدرجات عالیات منوط بمحبت ایشان
و عدد کثیر از ان طایفه جلیلة القدر با شوق عبادات قیام و اقدام می نمودند که دیگران نزدیک آن نمیتوانستند
کشت مثل علی بن حسین و علی بن عبد الله جعفر و علی بن عبد الله بن عباس و ابو سفیان بن حرث بن عبد المطلب ع
با حلم و علم و کظم غیظ و صفح جمیل و خلق جزیل هر شب هزار رکعت نماز میگزاردند و مع ذلک اکثر اوقات شدت
محن قرین و حدت فتن همنشین ایشان می بود و جماعتی که منشا ولایت مطلقه مثل امیر المومنین علیه السلم
از ایشان باشد که حالات او فوق طوق بشریت کسی را چه یارای که زبان بثنا کستری او کشاید که هرچه
در فهم و وهم کنجد از مدایح و مناقب او برتر از انست بشر افرینش کی تواند بود کسی که پدر او ابو طالبست
و جد او عبد المطلب بن هاشم و مادر فاطمه بنت اسد بن هاشم و عم مثل حمزه که سید شهداست در بهشت
عنبر سرشت و عباس که پدر عبد الله است و ابن عم مثل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و زوجه مانند
فاطمه بنت رسول الله که سیده نساست و ولدان مثل امام حسن و امام حسین که بهترین اهل جنت اند
و برادر مثل جعفر که در فضای بهشت با ملایکه مقرب طیران میکند و عمه صفیه بنت عبد المطلب و اول هاشمین

و بعد از پیغمبر بهتر اهل زمین است و اعمالی که جامع جمیع خیرات است چهار است یکی تقدیم در تصدیق پیغمبر و دیگر
مقوی دین بودن و منع مکروه از رسول و دین او نمودن و علم کامل در بیان مسایل حلال و حرام داشتن و زهد
در دنیا و رزیدن این صفات در علی بن ابی طالب علیه السلم مجتمع بود و در دیگران متفرق و دیگر در روی
زمین در جود مثل علی بن ابی طالب در وجود نیامده نه در زمان جاهلیت و نه در زمان اسلام و نه در
عرب و در عجم و بعد از ان عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس و اهل جود و مکرمت در میان بنی هاشم بسیار است
بعضی از ایشان باختصار رفت و دیگر در نطقی بی شایبه تکلف و تک فصیح تر و بلیغ تر از ایشان در منصه ظهور
نشست و درین باب ابو سفیان بن حرث بن عبد المطلب کوید بیت لقد علمت قریش غیر فخر
بانا نحن اجودهم حصانا و اکثرهم دروعا سابقات و امضاهم اذا طعنوا سنانا و ادفعهم عن الضراء فیهم
و ابینهم اذا نطقوا لسانا یعنی بتحقیق قریش میدانند و حال آنکه من بی فخر میکویم که ما که بنی هاشمیم در جود
و سخا از بنی امیه ستوار تریم و در آلات و ادوات حرب از زره پوشیدن و شمشیر زدن و نیزه رسانیدن
بخصم از ایشان پیشتریم و پیشرو دفع کننده تریم دشمن را از خود در سختیهای محاربات در میان ایشان
و در بلاغت زبان و فصاحت بیان از ایشان ثابت تر و راسخ تریم و نطق زبان و طعن سنان و عمل ارکان
علی بن ابی طالب بر همه کس چون روز روشن است و افتاب را بکل نتوان پوشید و شمه از منازل طاعات
و مراتب اعمال و اقدار افعال و شدت محن و حدت فتن ایشان مذکور شد و بقلیلی از کثیر و بعضی از کل
مدایح و مناقب ایشان اکتفا نمود و این رساله اتمام یافت که بخط عبد الله بن حسن الطبری مرقوم بود و تتمه
اعلم مولف کتاب رحمه الله میفرماید که رساله دیگر از کلام عمرو بن بحر الجاحظ در بیان ترجیح و تفضیل دیدم
که مختصری از ان ایراد می نمایم و مضمون آن این است که هر آنکه شک و ظن و دعوی باطل و اهوا بی حاصل بر
یکسو نهد و بدیده یقین در کتاب الهی و سنت رسالت پناهی بنکرد و تعصب باز کذارد و حجت بر حقیت
کلام خدای تعالی و رسول او را داند و ما که هیچ یک از پیغمبر و اصحاب او را در نیافته ایم و جماعتی را که
اختلاف کرده اند بر حقیت ایشان نادانیم که بکدام جماعت اقتدا کنیم و او لویت ایشان بر ما ظاهر
شود و بفرموده حق که و کونوا مع الصادقین تا ما با صادقان باشیم و از باطل و کذب اجتناب
نماییم و چون حق جل و علا فرموده که و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و حق سبحانه و تعالی
بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما که هیچ چیز در ان حالت نمیدانستید بعد از ان چون حق تعالی

ایشان را نشان علم و معرفت کرامت فرموده بود دانستند بعد از آنکه ما را علم و ادراک بحصول پیوست
طلب معرفت دین و اهل یقین نمودیم یافتیم که مردمان در طریق دین مختلفند و نفی یکدیگر می‌نمایند و اصل
از آن دو فریق یافتیم یکی از فریقین میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله که رحلت فرمود خلیفه و قایم مقام
در میان امت نصب نفرمود و آن را باختیار مسلمانان باز گذاشت ایشان ابوبکر را بخلافت اختیار
کردند و فریق دیگر میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المومنین علی را علیه السلام بامامت و خلافت نصب
کرد و بعد از رسول او امام و پیشوای مومنان و مسلمانان است و هر یک ازین دو فریق ادعای حقیت
دارند پس چون این را مشاهده نمودیم ایشان را توقیف کردیم تا بحث کنیم و بدانیم محق را از مبطل بعد از آن
پرسیدیم از همه شان که آیا لابدست و ناگزیر خلایق را از حاکم و والی که حفظ دین کند و مردم را بطاعت
فرماید و از معصیت اجتناب نماید و زکوات ایشان را بر مستحقین تفرقه کند و حکم حق میان ایشان کند و داد مظلوم
از ظالم بستاند و اقامت حدود نماید یا نه همه گفتند بلی لابدست ازین پس گفتیم که آیا جایز هست مردم را که یکی
اختیار کنند برای حکومت و ولایت بی آنکه نظر کنند در کتاب خدای تعالی و سنت پیغمبر او یا نه گفتند جایز نیست
این مگر نظر در کتاب الهی و در سنت حضرت رسالت پناهی پس پرسیدیم از دین اسلام که حق تعالی بآن امر
فرموده گفتند اسلام کلمه شهادتست و اقرار آنچه بر پیغمبر آمده از جانب حق تعالی و نماز و روزه و حج بشرط
استطاعت و عمل بقرآن کردن و حلال او را حلال و حرام او را حرام دانستن باز پرسیدیم از ایشان که آیا
خدای تعالی را هست که بهتری از میان خلق اختیار کند و او را برگزیند یا نه گفتند بلی گفتیم برهان شما برین
چیست گفتند قول حق تعالی است که فرموده که وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ باز پرسیدیم که خیره کدام اند
گفتند اهل تقوی گفتیم بچه دلیل گفتند بدلیل قول حق تعالی که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ باز گفتیم
که آیا حق تعالی هست بهترین از متقیان گفتند بلی مجاهدان بدلیل فرموده حق تعالی که فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً گفتیم از مجاهدین بهتری هست گفتند بلی سابقین بهجرت
بجهاد بدلیل قول حق تعالی که لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً
عِنْدَ اللَّهِ پس ما قبول کردیم این را از ایشان از جهت اجماع این طایفه برین و دانستیم که بهترین خلق آن
جهاد کنندگانند که سابقند بجهاد بعد از آن پرسیدیم که آیا حق سبحانه و تعالی را هست بهتری ازین
طایفه گفتند بلی گفتیم آن طایفه کیستند گفتند آنانی که عنای ایشان اکثر باشد در جهاد و ضرب سنان

ایشان در آن تیزتر بود و ضرب سیف آنان در قتل بدلیل قول حق جل و علا که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ
و دیگر وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ پس این را از آنان قبول کردیم و دانستیم
و شناختیم که بهترین همه آنکس است که عنای او در جهاد اکثر باشد و نفس و مال خود را در طاعت الله
بذل کند و روی بدشمن دین آرد و بضرب حسام انتقام کین از وی بکشد بعد از آن پرسیدیم از ایشان
که ازین دو کس که یکی علی بن ابی طالب است علیه السلام و دیگری ابوبکر کدام ازین دو کس در حرب
عنای او بیشتر است و در سبیل الله بلای او اکثر پس هر دو فریق اتفاق کردند و گفتند که امیر المومنین
علی بن ابی طالب علیه السلام که در جهاد طعن سنان او بیشتر بوده و ضرب حسام او در قتال سخت تر
و او دفع دشمنان دین بضرب ذو الفقار آتشبار از پیغمبر میکرده و قیام دین قویم بکوشش او استحکام
یافت پس ثابت شد برین وجه که ما ذکر کردیم و از اجماع فریقین و دلالت کتاب و سنت بآنکه علی بن
ابی طالب علیه السلام افضل است و ثانیا سوال کردیم که از متقیان کدام بهترند گفتند خایفان بقول
حق تعالی که وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ تا آنجا که فرمود مَنْ خَشِيَ
الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ بعد از آن پرسیدیم از همه که در میان مردمان اعلم کیست گفتند آنکه اعلم باشد بقول
در حل مسائل و اهدی بحق در قبایل و احق بآنکه متبوع باشد نه تابع بدلیل قول حق تعالی که يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ که حکم
را تعیین فرمود از برای اهل عدل این را از ایشان قبول کردیم بعد از آن پرسیدیم از اعلم ایشان بعدل کیست
گفتند آنکه اول ایشان باشد بر عدل گفتیم اول ایشان کیست گفتند آنکه اهدی باشد بحق و احق باشد بآنکه متبوع
بود نه تابع بدلیل فرموده حق تعالی که أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ پس کتاب الهی و سنت رسالت پناهی دلالت
کرد و اجماع بآنکه افضل امت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امیر المومنین علی بن ابی طالب است علیه السلام
زیرا که اکثر و اتقای ایشان است از روی جهاد و چون اتقی است اخشا است و اعلم است و اول است بر عدل اهدی است بحق و چون اهدی
اولی است بمتبوعیت و بآنکه حاکم باشد نه تابع و محکوم و اجماع امت است که بعد از پیغمبر رجوع بقرآن و سنت
نبی و که در آن تدبر نمایند و استنباط احکام ازین هر دو کنند تا اشتباهی که باشد از آن زایل شود و چون نظر کردیم
در آیات بطریقی که مذکور شد دلالت دارد بر افضلیت آنحضرت و گفته شده در آیت کریمه يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ که دلالت ظاهره دارد بر آنکه حق سبحانه و تعالی اختیار فرموده علما را و تفضیل
نموده بر غیر برفع درجات و جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه جهاد کنند از اقوام و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله

از ایشان علم اخذ کرده اند از انجمله امیر المومنین علی است علیه السلام و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود
و زید بن ثابت و بعضی گفته اند که عمر نیز بوده پس ما می پرسیم از امت که هر گاه وقت نماز در آید کیست اولی بامامت
بتقدم ایشان میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که اقرا قوم بتقدم و امامت اولی است باز اجماع امت است
که این چهار کس اقرا اند بکتاب الله از عمر پس او خارج شد ازین باز از ایشان می پرسیم که ازین چهار کس کدام اقرا اند
بکتاب الله و افقه اند در دین پس اختلاف کرده اند ما ایشان را توقیف نمائیم تا بر ما معلوم شود که کدام اقرا
و افقه اند می پرسیم از ایشان که کدام اولی اند بامامت میگویند باتفاق که پیغمبر فرموده که ائمه از قریش اند پس ابن
مسعود و زید بن ثابت ازین حکم ساقط شدند باقی ماند امیر المومنین علیه السلام و ابن عباس باز پرسیدیم از ایشان
که این دو کس کدام اولی است بامامت میگویند باز که پیغمبر فرموده که هر گاه دو عالم قرشی باشند اکبر سن بزرگتر است و اقدم
از روی هجرت برین قول عبد الله عباس نیز ساقط شد اکنون امیر المومنین علیه السلام باقی ماند که حق است بامامت
باجماع جمیع امت و بدلالت کتاب و سنت این آخر کلام ابن جاحظ است مولف کتاب رحمه الله میفرماید که ابن جاحظ
از رجال اسلام بوده و اقران زمان در فضل و علم و صحت ذهن و حسن فهم و اطلاع بر حقایق علوم و معرفت جلیل
و حقیر بر دقایق آن باوجود آنکه شیعی نبوده تا متهم باشد بلکه عثمانی مروانی بوده و کتب مصنف بسیار دارد و شهادت
کرده درین دو رساله از تفضیل هاشم و تقدیم ایشان بر دیگران و فضل و تقدیم امیر المومنین بر وجهی که در شاهیر
شک و شبهه نمیماند و آن اظهر است از طلوع صبح نورانی بتوفیق حضرت یزدانی چه او این مذهب نداشت الا حق
سبحانه و تعالی او را ناطق گردانید بکلام حق و جاری ساخت لسان او را بالصدق تا حجت باشد بر قایل باطل
و حاضر است که چه گفت و اصعب امور و اشق قول آنست که شخصی انسانی چیزی یابد که در دارد که بواسطه آن مستحق
ریاض جنانی گردد و باز بسبب خلاف آن مستوجب عذاب نیرانی شود نعوذ بالله من ذلک و این مقدار ما را کافی
بود از مطلوب با که شهادت این مرد ثبت افتاد اکنون شروع میکنیم در مقصود بحول و قوة ملک معبود و آنچه
مهم است مقدم میداریم از انجمله تفسیر معنی آل و اهل بیت و عترت رسول است و تبیین آنکه ایشان چه کسانند
و آنچه وارد شده درین باب از اخبار و اقوال ارباب لغت ابو عبد الله حسین بن خالویه گفته که آل در لغت
تقسیم یافته به بیست و پنج قسم از آن آل الله قریش آمده که شاعر گفته گوید که ابو طالب است
نحن آل الله فی کعبته لم یزل ذاک علی آل ابرهیم که طایفه خود را آل الله گفته در حرم کعبه همیشه بوده اند
از عهد حضرت ابرهیم علیه السلام و بعضی گفته اند که مراد از این است که نحن آل بیت الله بحذف مضاف

یعنی قطان که

یعنی قطان مکه و سکان حرم الله و عرب میگویند در استغاثه که یا آل الله قریش را اراده میکنند و آل محمد بنی هاشم که ما آن
بآنحضرت میکنند بسبب قرابت و بعضی گویند هر تقی آل محمد است صلعم و بعضی دیگر گویند که آل محمد اجماع اند که صدقه
بر ایشان حرام است و اما قول حق تعالی یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ مراد میراث نبوت و علمست و بعضی گویند که آل اهل قرآن اند
بدلیل قول پیغمبر صلعم که ان لله اهلین بدرستی که حق تعالی را اهلان هستند پرسیدند که آنها کیستند فرمود که اهل القرآن و
و در حدیث دیگر واقع است که اهل القرآن عرفاء اهل الجنه هر گاه که حق سبحانه و تعالی تفضیل میفرماید خیر را نسبت بخود
میدهد مثل کعبه را بیت الله و رجب را شهر الله گفتن و جمع اهل در سلامت اهلون و اهلین می آید در مذکر و در مونث اهلات
و اگر گویند فرق چیست میان آل و اهل میگوییم که هر دو یکسان اند زیرا که همزه مبدل از ها است که در اهل است چنانچه میگویند
هیهاک و ایاک و هیهات و ایهات و دلیل برین آنکه اجماع ارباب نحو است بر آنکه تصغیر آل را اهیل میکنند چه تصغیر رد میکند
اشیا را باصل و درین خلافی نیست الا آنکه کسانی تجویز کرده اول را اویل و اهیل یکبار بر لفظ و دیگر بار بر اصل و بعضی گفته اند
که اختیار کرده اند در جماد و اسماء مجهوله اهل و در حیوان و اسماء معروفه آل را میگویند اهل بغداد و آل قوم
و آل محمد و آل سراب که در صحرای مستوی گرم بمنزله آب مینماید و باز فرق کرده اند میان آل و سراب گفته اند سراب [illegible]
ظهر است و آل بعد از ظهر و آل چوبهای خیمه را میگویند و اسم کوه بعینه و شخص را نیز میگویند مثل آنکه دیدیم آل زید را یعنی
شخص او را دیدیم و آل انسان نفس اوست همچو میگویند که آل احمد خود آمد و احتجاج جسته اند بقول حق تعالی که بَقِیَّةٌ
مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ و آل فرعون بعضی گفته اند که بر دین و مذهب او بودند کما قال الله تعالی وَأَغْرَقْنَا
آلَ فِرْعَوْنَ و آنها که غرق شدند سه هزار هزار کس بودند پس اگر کسی گوید که حقیقت آل در لغت چیست مجاز آیا خاص است
ببعضی یا عام بهمه هر گاه که ما شنیدیم مطلقا که مقید نساختیم میگوییم که حقیقت آل در لغت قرابت خاصه است
نه سایر امت و همجنس عترت که خاصه ولد فاطمه است علیها السلم و گاه هست که مجاز را بغیر آن استعمال میکنند
چنانچه گر آمده برادر من یعنی در دین نه در نسب یا در صداقت یا در قبیله و یا در حی خوت اطلاق می یابد مثل و الی
ثمود اخاهم صالحا که مراد قبیله است و گاه هست که در اصفیا و خلصا اطلاق می یابد مثل قول پیغمبر صلعم
که امیر المومنین علیه السلام را برادر میگفت از جهت اختصاص از غیر و ازین است قول حق تعالی که حکایت
از لوط پیغمبر است که او میگفت بقوم خود که هؤلاء بناتی هن اطهر لکم که این دختران من که اینها پاکیزه
ترند از برای داعیه شما و حال آنکه ایشان دختران صلبیه او نبودند بلکه از دختران امت او بودند
اضافه بنفس خود از جهت تعطف و رحمت و شفقت و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرمود

در وقتی که از آنحضرت سوال کردند که بعد از خود چه چیز در میان ما میگذاری که ما بآن تمسک جسته گمراه نشویم فرمود که
من در میان شما میگذارم ثقلین را که کتاب الله است و عترت من پس شما ببینید که بعد از من با ایشان چگونه
سلوک خواهید کرد و گفتند ایشان کیستند فرمود که آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس و وجه تسمیه ثقلین آنست
که اخذ بهر دو ثقیل است و عترت در اصل لغت قطعه از مشک است و بعضی گویند که اصل درخت است از جا بر رود
که اجماع آل رسول الله است بجهر بسم الله الرحمن الرحیم در نماز و مسح بر خفین نکشیدن ابن خالویه گفته
که این مذهب شیعه است و مذهب اهل بیت و تخصیص یافته این عموم در آیت اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ
اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً با آنکه ام سلمه فرموده که این آیت نازل شد در شان نبی و علی و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم و دیگر آل اعوج و آل ذی العقار نسل فرسهای تیز رفتار است میگویند که این فرس
از آل اعوج است یعنی از نسل ایشان و همچنین آل محمد را که گویند یعنی از نسل پاکیزه او و قول حق نیز باین ناطق است
که اِنَّ اللهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ یعنی
حق سبحانه و تعالی ایشان را برگزیده بر اهل زمان خود شان که ذریت بعضی از ایشان از بعضی است در تناسل
و توالد و آنحضرت فرمود که من از حق تعالی درخواسته ام که هیچکدام از اهل بیت مرا آتش در نبرد و آنرا بمن عطا
فرمود و آل حم آن هفت سوره است که اول آن حم است و آل یس آل محمد است و حزقیل از انبیای بنی اسرائیل صاحب
نجار و اهل البیت در چندین موضع تخصیص یافته مثل آیت مباهله که اختصاص یافته بامیر المومنین و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم چنانچه ام سلمه روایت کرده که چون ایشان در کسا داخل شدند حضرت رسول
فرمود که اللهم هولاء اهل بیتی ام سلمه گفت که من هم از شمایم فرمود که انت علی خیر تو بر خیری و آل مراد بهر آنکسی است
که وضع کسانه کرد بعربی فاما اهل یس اهل الله اهل قرآنند و اهل بیت نبی امیر المومنین علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام بر وجهی که ام سلمه تفسیر کرد پس اگر سایلی گوید که آیت انما یرید الله در شان ازواج نبی
ست نزول یافته زیرا که ما قبل و ما بعد او در شان ایشان است میگوییم در جواب که این قول غلط است
هم از روی روایت و هم از روی درایت اما روایت حدیث ام سلمه است که مذکور شد و اما درایت آنکه
اگر در شان می بود بایستی لیذهب عنکن و یطهرکن ورود می یافت پس نزول آن در شان اهل باشد
و تذکیر او از جهت تغلیب که قاعده مقرره است و اهل کتاب یهود و نصاری اند و آل داود انانی
که موهبت ایشان ملک و نبوت بود که داود را علیه السلام هر شب سی و نه هزار کس حراست میکرد و حق سبحانه

و حق سبحانه و تعالی آهن را در دست او نرم ساخته بود و حسن صوت داده و روزی طیب کرامت فرموده و حکمت و فصل الخطاب
ارزانی داشته و جبال و طیور با او تسبیح میگفتند و سلیمان را علیه السلام ملک بقیاس کرامت کرده و باد و جن را مسخر او کرده
و زبان مرغان آموخته و آل جمع آل است و آل چوبیست آنرا میگویند جره را که با و صید ماهی میکنند **فصل** در بیان بعضی از
اخبار و آثار که بسمت تقدم می یابد از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام منقول است که او از آباء بزرگوار خود صلوات
الله علیهم روایت فرموده که ما جماعتی اهل بیتیم که ما را صدقه حلال نیست و مأموریم باتمام وضو و نمی جهانیم
حمار را بر اسب بپای تیز دو و تند رو و این کنایه است از آنکه میان آل رسول و مخالف بسمت مواصلت نیست و از ابی سعید
خدری مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر که بغض اهل بیت من داشته باشد نعوذ بالله پس او منافق است
عوام بن جوشب روایت کند که ابن عم مجمع گفت که من رفتم نزد عایشه و از حالات روز جمل پرسیدم گفت قلم قدر
بقضای آن رفته بود پس از آن رجال امیر المومنین علیه السلام پرسیدم گفت کسی را از من سوال میکنی که دوسترین
مردم است نزد رسول الله و زوج کسی است که او نیز احب مردم است برسول الله صلی الله علیه و آله من دیدم علی و فاطمه
و حسن و حسین را علیهم السلام که پیغمبر ایشان را در جامه خود جمع فرموده گفت بار خدایا اینان اهل بیت منند ببر از ایشان رجس را
و پاک گردان ایشان را از لوث گناه من گفتم یا رسول الله من از اهل توام فرمود دور باش که تو بر خیری پس این
حدیث و حدیث ام سلمه را که بگویند که ما از اهل وییم چون نگفتند معلوم شد که اهل و آل مخصوص این جماعت بوده
و نیز وقتی که ابا بکر با سوره برائة متوجه مکه معظمه شد و پیغمبر بامر حق او را باز گردانید و آنرا بامیر المومنین داده
فرستاد که حکم الهی چنان است که این سوره را من خود یا یکی از اهل بیت من باهل مکه برساند ابو بکر که باز گردید نگفت
که من از اهل توام و این دلالت صریح دارد باختصاص آل و اهل بجماعت مذکوره و زید بن ارقم روایت کند که چون
حضرت رسول صلعم از حج باز گشت نزول اجلال فرمود بغدیر جحفه که واقع است میان مکه معظمه و طیبه مدینه و
فرمود که آن محل را از شوک و خار پاک ساختند و بلندی قایم کردند و ندای صلوة جامعه در دادند و ما بیرون رفتیم
بجانب رسول الله صلعم و روزی بغایت گرم بود چنانچه هر که ردائی داشت بواسطه شدت گرما در زیر
پای انداخته می نشست چون مردم جمع شدند آنحضرت با ایشان نماز گزارد و بعد از انصراف از نماز فرمود
که الحمد لله نحمده و نستعینه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا الذی لا هادی لمن اضل و لا مضل
لمن هدی و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اما بعد ای معشر مردمان نخواهد بود نبی را
از عمر مگر نصف عمر آنکه پیش از این بود و حال آنکه عیسی پیغمبر در میان قوم چهل سال لبث کرد و من در بیستم سال

شرع و دین را قایم ساختم و کامل گردانیدم و بلاشک از شما جدا خواهم شد و من و شما هر دو پرسیده خواهیم
شد یعنی در روز قیامت از من خواهند پرسید که تبلیغ رسالت را چگونه کردی و از شما خواهند پرسید که محمد
در میان شما بچه کیفیت زندگانی کرد در جواب چه خواهید گفت همه بر پای خواستند و گفتند یا رسول الله در جواب
خواهیم گفت و گواهی داد که تو رسول و عبد اوئی و آنچه حق ادای رسالت و امامت بود بتقدیم رسانیدی
و هر چه شرط ارشاد و نصیحت بود بجای آوردی و امر او را جاری گردانیدی و قیام بعبادت او نمودی
تا وقتی که متغیر بودی حق سبحانه و تعالی ترا جزای خیر دهاد بعد از آن فرمود که آیا نیستید شما که گواهی میدهید
بآنکه معبودی نیست غیر معبود بسزا که بی شریک و بی همتاست و محمد بنده و رسول اوست و آنکه بهشت
و دوزخ و بعث از موت همه حق است و ایمان بهمه کتابها دارید گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که من
هم گواهی میدهم که درین قول صادقید و باز مصدق شنیده برانید و آگاه باشید که چون من پیش و شما تا هم
بر حوض ام برای آماده ساختن آن از جهت شما و شما با من آن خواهید که وارد گردانم شما را بر حوض
پس در حالت ملاقات از شما خواهم پرسید که با ثقلین که من در میان شما گذاشته بودم چگونه زندگانی
کردید خواهید گفت ندانستیم که ثقلین چیست یکی از مهاجرین از آن میان برخاسته گفت یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد ثقلین چه چیز است فرمود که دو چیز است که بزرگتر آن کتاب الله است که
او سببی است که یکطرف آن بید قدرت خدای عز و جل است و یکطرف دیگر بدست شماست پس متمسک شوید
بآن و چنگ درزنید تا نلغزید و گمراه نگردید و کوچکتر آن عترت منند زنهار نکشید ایشان را و با قهر و کین
با ایشان سلوک نکنید که من درخواسته ام از دانای نهان و آشکارا که وارد گرداند شما را بر من
بکنار حوض و آنرا بمن اعطا فرموده پس قهر کننده ایشان قهر کننده من است و فرو گذارنده ایشان
فرو گذارنده من است و دوست ایشان دوست من است و دشمن ایشان دشمن من و سه نوبت این دعا را
اعاده فرموده گفت بدانید که هیچ امتی هلاک نشد تا دینی با هوای نفس خود اختیار نکرد و غلبه نکرد بر پیغمبر
خود و تا بقتل نیاورد کسی را که در میان ایشان بعدل و راستی سلوک میکرد یعنی این امور سبب هلاک امت است
پس پیرامون آن نباید گشت و در چهارم دست امیر المومنین علی علیه السلام گرفته بالا برد و فرمود که هر که
من مولای اویم این علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار
هر که او را دشمن دارد و در روایت زهری آمده که آنحضرت سه نوبت فرمود که من اولی بر مومنان نیستم

حاضران

حاضران گفتند خدای و رسول او اولی اند بمومنان چهارم بار فرمود که هر که من مولای اویم پس علی مولای
اوست مولف کتاب میفرماید اگر کسی دیده تحقیق درین کلام بسمت انجام نظر اندازد و هوا و هوس نفسانی را
طرح کند و نیک تامل کند و قدم انصاف پیش نهد بر وی بوضوح ظاهر شود که این کلام نص جلی است بر امامت
و خلافت و اقامت حجج باهره است بر کسی که درین امر نزاع دارد و بسیاری ازین براهین باهره و دلایل ظاهره
سمت ذکر خواهد یافت و این قول بتقریب معنی اهل و عترت و آل بسبیل اجمال مذکور شد و درین باب کمیت رحمه الله
که مادح آل رسول بوده این ابیات فرموده شعر ویوم الدوح دوح غدیر خم ✿ ابان له الولایة لو اطیعا ✿
ولکن الرجال تبایعوها ✿ فلم ار مثلها خطرا اضیعا ✿ فلم ابلغ بهم لعنا ولکن ✿ اساء بذاک اولهم صنیعا ✿
فصار لذاک اقربهم لعدل ✿ الی جور واحفظهم مضیعا ✿ اضاعوا امر قایدهم فضلوا ✿ واقومهم لدی الحدثان ریعا ✿
تناسوا حقه وبغوا علیه ✿ بلا تره وکان لهم قریعا ✿ فقل لبنی امیة حیث حلوا ✿ وان خفت المهند والقطیعا ✿
اجاع الله من اشبعتموه ✿ واشبع من بجورکم اجیعا ✿ بمرضی السیاسة هاشمی ✿ یکون حیا لامته ربیعا ✿
ولیثا فی المشاهد غیر نکس ✿ لتقویم البریة مستطیعا ✿ یقوم امرها ویذب عنها ✿ ویترک جدبها ابدا مریعا ✿
یعنی در روز دوح که روز غدیر خم است حضرت رسول بامر کردگار ظاهر گردانید از برای امیر المومنین علیه السلام
امامت و خلافت را اگر اطاعت کنند معاندان و سر از فرمان نه پیچند ولیکن خلایق حاضره انجا در ان روز
بیعت کردند بامر خلافت فاما من ندیدم مثل آن خطری که ضایع ساختند بعد از آنکه قبول نمودند پس لعنی
که متوجه آن جماعت است که اقرار را انکار کردند و بدتر آن لعن بر آنکس که اول این صنعت کرد و این قاعده نهاد
پس برای این حرکت شنیع اقرب ایشان که شیمه عدل می ورزیدند سررشته او بجور کشید و احفظ ایشان
که دعوی دین داری داشت بتضییع منجر گشت و ضایع ساختند امر مقتدای خود را پس گمراه شدند و اقوم ایشان
که داعیه آن این بود که درین قایم است بواسطه این حادثه رسیده آنرا از دست گذاشت و فراموش کردند
حقوق پیغمبر را و بر او دست تعدی گشودند بکره و اجباری و حال آنکه آنحضرت ایشان را قرین و همنشین
بود پس بگوی ای حق گوی بنی امیه را که جائی که فرود آیند و دیوان مظالم را برپای کنند و اگرچه ترسی از شمشیر
آبدار هندی و بیم قتل باشد که گرسنه کناد حق سبحانه و تعالی آنکس را که شما او را سیر کرده باشید و سیر گرداناد
آنکه شما او را گرسنه گذاشته باشید برضای دوستان امید از حضرت منان که حسام ضرام سیادت
هاشمی در میان شما در آید و انتقام از شما بکشد و بفیض باران رحمت خود ریاض محبان را که امت عبادت

ازایشان است ربیع وار سبز و خرم سازد و شمشیر شجاعت بهجوم نامردان روی گردان نمی شود و امر خلافت را
قایم می سازد و منع مکاره از محبان مینماید و شر دشمن از ایشان دفع میکند و ریحان و گشت زار ایشان
همیشه تازه و خرم میدارد و که باد قهر خصم را بانجا نمی تواند وزید که آنرا خشک و بی رونق سازد و اینحال
موقوف صاحب امر است که از غیب بیرون آید و بصمصام انتقام سیاه خانهای اهل نفاق را باتش قهر
بسوزاند و گلشنهای اهل وفاق را بباران مرحمت تازه و خرم گرداند اللهم ارزقنا من عظیم نواله واجعلنا
من المشرفین بلقائه ووصاله و دیگر حضرت رسول صلعم فرموده مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح علیه السلام
کسی که بر او سوار شد از تلاطم طوفان مخالف خلاص شد و کسی که از آن تخلف کرد در دریای قهر الهی غرق
شده از راه آب باتش پیوست بیت همچو فرعون شوم گردن کش، از ره آب رفته در آتش،
و روایت کند از علی بن الحسین امام زین العابدین علیهما السلام که روزی در مجلسی میفرمود که ای گروه
مردمان هر خاموشی که در و فکری نیست پس آن تباه است و هر کلامی که در و ذکری نیست پس آن
بیهوده است بدانید و آگاه باشید که حق سبحانه و تعالی یاد میکند جماعتی را بسبب پدران ایشان
و محافظت میکند و نگاه میدارد انبار ایشان را چنانچه در کلام خود یاد کرده که وکان ابوهما صالحا
که خضر را علیه السلام فرستاد و حفظ اموال آن دو یتیم که در زیر زمین مدفون بود تا آنکه تجدید آن علامت
کرد تا مال ایشان ضایع نشود زیرا که یکی از پدران ایشان سمت صلاح داشته و از پدران بزرگوار
بمن رسیده است که آن صالح از پدر دهم آن دو یتیم بوده و ما خود عترت رسول الیم پس مال را محافظت
کنید از برای روح رسول الله و رعایت جانب ما را فرو مگذارید پس از هر جانب درین مجلس افغان گریه
برخاست و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم با این دو
گوش خود والا کر باد که میفرمود که من مثل یک درختم که روییده است در بهشت و فاطمه باران درخت
و علی بار دهنده اوست و حسن و حسین ثمره آن درختند و محبان اهل بیت برگهای آن درخت حقا
که چنین است و صاحب کتاب فردوس نیز این حدیث روایت کرده و روایت از جابر بن عبد الله
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده مرا بدوست داشتن ایشان که آنها علی بن ابی طالب است
و حسن و حسین و مهدی صلی الله علیهم و مهدی کسی است که عیسی بن مریم در پی او نماز بگزارد و عمر بن
ساکن گفت که من از ثابت بنانی شنیدم که میگفت که حق تعالی فرموده که وانی لغفار لمن تاب

وامن

وامن وعمل صالحا ثم اهتدی ای الی ولایة اهل البیت یعنی بدوستی ایشان توبه و ایمان و عمل صالح
هیچ مقبول نیست والله اعلم بیت بی حب علی بود وجودت بجوی، بی مهر علی مایه و سودت بجوی،
بالله اگر علی امامت نبود، صد قبله و محراب و سجودت بجوی، و دیگر آنحضرت فرموده که من شفیع چهار طایفه را در
روز قیامت طایفه که گرامی دارند ذریت مرا و طایفه که عند الحاجه حاجت ایشان را روا کنند و طایفه که سعی نمایند
در امور ایشان وقتی که مضطر باشند بآن امور و طایفه که دوست دارند ایشان را بدل و زبان و همچنین منقول است
از کتاب فردوس که تالیف شیرویه دیلمی است که حضرت رسول فرمود که اول کسی که من شفاعت ایشان کنم در روز
قیامت از امت من از اهل خواهند بود فالاقرب فالاقرب الحدیث بتمامه و ابن عباس روایت کند که آنحضرت فرمود که من
و علی از یک درختیم و دیگر مردم از درختهای متفرقه و انس بن مالک روایت کند که پیغمبر فرمود که معشر بنی عبد المطلب بهترین
اهل بهشت منیم و حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین و مهدی صلوات الله علیهم و در حدیث دیگر بهترین مردمان واقع است
مؤلف کتاب میفرماید که آنحضرت تخصیص فرمود این جماعت را بذکر دون باقی ائمه علیهم السلام چه هر چه او خود ذات
در اثبات سیادت احتیاج بدلیل و برهان ندارد زیرا که سید ولد آدم است و اما باقی ائمه سوی مهدی ایشان بسعادت
شهادت فایز شدند پس ایشان را بر غیر مزیت باشد و امام مهدی علیه السلام چون صاحب دولت جدیده و سعادت
مستانفه خواهد بود که حق سبحانه و تعالی اعاده کرد اندهمه دین خود را و بغرا قامت دعوت او سلطنت خود را
ظاهر سازد و بتشیید قوت نصرت و برهان خود را قایم گرداند و بلند سازد بحکم آیات او ذکر خود را پس عجب نباشد
که او بهترین مردمان باشد و بذکر مخصوص گردد و نیز تنبیه فرموده آنحضرت بر فضل او و کانوا احق بها واهلها
و دیگر آنحضرت فرمود که ما از اهل بیتیم که حق تعالی از ما زایل ساخته فواحش ظاهر و باطن را و از ما بوجود
نمی آید اینها ابن مسعود روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ما اهل بیتیم که حق تعالی
اختیار کرده از برای ما آخرت را بر دنیا و هم از و مرویست که آنحضرت فرمود که دوستی آل محمد بهتر است
از عبادت سالیانه و هر که بر دوستی ایشان بمیرد به بهشت داخل شود زید بن ارقم گوید که پنج چیز است
که هر که بدان اتیان نماید معذور نباشد از ترک عمل آخرت یعنی عمل آخرت را بجای آورده که آن زوجه
صالحه است و پسران نیکوکردار و حسن معاشرت با مردم و معیشت در بلد خود کردن یعنی بقوت اتو
قناعت کردن و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و زید از ام سلمه روایت کند از نبی علیه السلام که علی
و شیعه او رستگارانند در روز قیامت مؤلف میفرماید که زیاده ازین در عترت گفته شده بر آنچه

ما ذکر کردیم آنرا از مطالب السؤال فی مناقب آل الرسول که تصنیف شیخ عالم کمال الدین محمد بن طلحه است جزاه الله خیرا و او
شیخی است مشهور و فاضلی است مذکور گمان من آنست که وفات کرد رحمه الله در سنه اربع و خمسین و ستمائه و ترفع حال او
و زهد او و ترک کردن وزارت شام را و انقطاع او از دنیا و انزوای او از برایا مشهور و معلوم است و عهد او چ
بوده در حال انقطاع و انزوا و این کتاب را تصنیف کرده با کتاب دایره و او از رؤسا و اعیان شافعیان بوده گفته اند
که عترت عشیره است و بعضی گفته اند که ذریت و این هردو در آل رسول اتفاق می شود اما عترت بواسطه آنکه عترت از اهل دختر ند
و ایشان همچنین اند و اما ذریت بسبب آنکه اولاد بنت رسول اند و قرآن ازین مخبر است که وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ
وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ
عیسی را از ذریت ابراهیم علیه السلام شمرد و اتصال او از جهت مریم است علیها السلام مؤلف میفرماید رحمه الله که
مؤید قول کمال الدین بن طلحه رحمه الله قول رسول است صلعم که صاحب کتاب فردوس از جابر بن عبد الله انصاری
رضی الله عنه روایت کرده که آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی ذریت هر پیغمبری را در صلب او بیرون آورده و خدای تعالی
گردانیده ذریت مرا در صلب علی بن ابی طالب علیه السلم و عز الدین محدث از عمر نقل میکند که من شنیدم از پیغمبر صلعم
که میفرمود که هر قومی که هست عصبه ایشان از قبل پدر ایشان می باشد الا اولاد فاطمه که من عصبه و پدر ایشانم و دیگر
ابن طلحه میگوید که اما مستند ذوی القربی آنست که روایت کرده ابو الحسن علی بن احمد الواحدی در تفسیر خود بسند
ابن عباس که چون آیت قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ نازل شد پرسیدند که یا رسول الله اینها
چه کسانند که حق تعالی امر فرموده ما را بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و هر دو پسر صلوات الله علیهم اجمعین
در ذکر خصوصیت بائمه اثنی عشر علیهم السلام ابن طلحه رحمه الله میفرماید که ثبوت امامت هر یک از ایشان بنص امیر المؤمنین
است علیه السلام مر پسر خود را امام حسن و از و برادر خود امام حسین و از و به پسر خود علی بن الحسین تا صاحب الزمان
صلوات الله علیهم و اما انحصار ایشان درین عدد مخصوص پس هر کس از علما چیزی گفته اند بعضی بجانب افراط میل
کرده اند و بعضی دیگر بطرف تفریط فرود آورده اند و طریق وسطی حسن است از نتایج فطن این است از محاسن افکار
در سر و علن و ملخص آن مذکور میکرد در چند وجه وجه اول آنچه متعلق بحروف و عدد است و این آنست که ایمان
و اسلام مبنی بر دو کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است و هر یک ازین دو اصل دوازده حرف است و امامت
و امامت فرع ایمان است پس واجب است که قایم بامامت دوازده امام باشند وجه دوم آنکه حق سبحانه و تعالی
در قرآن مجید فرموده که وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا پس عددی که حق تعالی

تعو

تعیین فرمود از جهت نقبا و ائمه دوازده است پس آنها که این امر قایم بایشان باشد باید که دوازده باشند و در لیلة العقبه
که انصار بیعت کردند آنحضرت فرمود که اخراج کنید دوازده نقیب را در میان خود از برای من بعدد نقبای بنی اسرائیل
پس این طریقی گشت متبع مرغوب و عددی مترفع مطلوب وجه سوم آنکه حق تعالی فرمود که وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ
يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا پس گردانید اسباط که هداة جانب حق اند
باین عدد پس ائمه نیز که هادیان دین اند باید که باین عدد باشند وجه چهارم آنکه مصالح متصرفه عالم و حصول آن
محتاج بزمان است و زمان عبارت از لیل و نهار است و هر یک ازینها در حال اعتدال مشتمل است بر دوازده ساعت
و قیام مصالح عالم محتاج بائمه است که هدایت کنند و ارشاد نمایند پس عدد ایشان را موافق آن گردانید
وجه پنجم آنکه صباحت این وجه واضح است و فسحت انوار او لایح و تقریر او برین وجه است که نور امامت هادی
قلوب و عقول است بسلوک طریق حق همچنانکه نور شمس و قمر دلیل ابصار خلایق است بسلوک طرق و چون محل این دور
از برای ابصار بروج اثنی عشر است پس همچنین محل نور ثانی که هادی بصایر است نور ائمه اثنی عشر است تنبیه
وارد شده در حدیث نبوی که زمین و آنچه بر وست محمول است بر حوت و درین اشاره لطیفه و حکمت شریفه مندرج است
و این آنست که آخر محل این نور حوت است که آخر بروج است و او حامل اثقال وجود است از انسان و حیوان و غیر آن
پس آخر محال نور ثانی عشر که نور امامت است و حامل اثقال مصالح ادیان است که مهدی صاحب الزمان است
صلوات الله علیه وجه ششم آنکه این وجه از جمیع وجوه اولی است از روی مساق و احلی است از روی مذاق و
اجلی است از روی اشراق و اعلی است بر صاحب فطنت از روی طباق و تقریر آن برین نهج است که پیغمبر صلعم فرموده
که ائمه از قریش اند و در ایشان حصر فرموده پس در غیر ایشان وجود نگیرد و فرموده است که مقدم دارید
قریش را بر ایشان تقدم مجوئید و نسابه آورده اند که هر که ولد نضر بن کنانه است او قریش است و میانه نضر
و پیغمبر صلعم دوازده آبا است پس هر گاه ما آنحضرت را مرکز دایره شرف سازیم آنچه متصاعد گردد در درجه
بنضر متصل میگردد و آنچه منحدر بود در درجه ابنا بمهدی علیه السلام منتهی می شود پس چون بثبوت رسید که
خطوط خارجه از مرکز محیط متساویند پس نظر کن بعین اعتبار با دو ار اقدار با ظهار این اسرار از حجب استار
با نوار مشکوة انوار افکار که چگونه جریان یافت و این مقدار کافی است از برای ذوی الابصار و این آخر کلام
ابن طلحه است مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که آنچه او فرموده دلیل معول علیه نیست در اثبات مطلوب
و حجت قاطعه نیست کسی که خواهد که اظهار حق را از استار غیوب و دفع نمیکند نزاع کسی که جری است

در خلافت و شقاق بر اسلوب زیرا که مستند شده باستخراج آنچه در خواطر و اذهان است از مطابقه عدد بعددی
و کجا این معنی است ز برمان که اگر قایل گوید که بر یک از آسمان و زمین و کواکب متحیره و ایام و بحار و اقالیم
هفت است پس واجبست که امامان نیز هفت باشند قایل اول انیست که مسلم دارد این را و تصدیق نماید این را
از ثانی پس اعتماد در امثال این امور بر نقل است یا نبی یا از ایمه صلوات الله علیهم و اگرچه عقل اقتضای آن میکند
که لابد است از شخصی که قیام نماید بامور و مصالح مردم و دلالت کند ایشان را بطرق خیرات و اهتمام
نماید باقامت حدود و استیفاء اموال و تفریق آن در وجوه آن و حافظ نظام عالم باشد و غیر این از مصالح
اما اقتضای تعیین عدد معلوم نمیکند و انحصار آن در عدد دون عدد و این تصریح نقل معلوم می شود یا بتاویل
اگر احتیاج بتاویل باشد و آن نقولی که من یافته ام درین باب از آنجمله آنست که نقل کردم از جمع بین الصحیحین که جامع
آن حافظ ابی عبد الله احمد بن ابی نصر بن عبد الله الحمیدیست که متفق علیه مروی از جابر بن عبد الله و دیگر از
جابر بن سمره که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که خواهد بود بعد از من دوازده امیر پس از آن
کلمه فرموده که من نشنیدم بعد از آن پدر من گفت که آنحضرت فرمود که همه از قریش باشند و در حدیث شعبه
نیز این چنین وارد است و در حدیث ابن عیینه آمد که آنحضرت فرمود که لا یزال امر مردان گذران باشد تا والی شود
ایشان را دوازده امیر که از مردان باشند بعد از آن کلمه فرمود که بر من مخفی ماند از پدر پرسیدم که چه فرمود
گفت فرمود که آنها همه از قریش باشند و در روایت مسلم وارد است از حدیث سعد و قاص که من نوشتم
بجابر بن سمره و با غلام خود نافع فرستادم نزد او که خبر کن مرا بچیزی که شنیده باشی از پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس نوشت بمن که من از آنحضرت شنیدم در عشیه روز جمعه که اسلمی را رجم فرمود که میفرمود که لا یزال این دین
قایم باشد تا وقت قیامت در آید یا بیاید بر شما دوازده خلیفه که همه از قریش باشند و مثل این روایت
کرده عامر شعبی از جابر بن سمره و حصین بن عبد الرحمن هم از و و در مسند احمد حنبل از مسروق مرویست
که ما با عبد الله در مسجد نشسته بودیم نزد یک یکدیگر که مردی در آمد و گفت ای ابن مسعود آیا هیچ حدیث کرد
پیغمبر شما شما را که بعد از وی چند خلیفه خواهند بود گفت بلی فرمود که عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل
باشد و ما طلب میکنیم از ایشان بعد از نقل این اخبار که تعیین کنند این دوازده خلیفه را پس لابد است
ایشان را یکی از دو امر تا تعیین این عدد شان می باید کردن و این خود ممکن نیست زیرا که ولاة این
امر از صحابه و بنی امیه و بنی عباس زیاده از پنجاه بودند یا مقرر و مسلم شان می باید داشت که اخبار

وارده که درین کتب مذکور است همه واهی و ضعیف و غیر صحیح است و اعتماد را نمی شاید و ما از ایشان این
قول را ضیم و تشکر ایشان میکوییم که فواید بسیار برین مترتبست یا التزام تقسیم ثالث نمایند که اقرار
بامامت اثنی عشر است از جهت انحصار ایشان در این اقسام ثلثه و این الزامیست زیدیه را نیز و این الزام را محیص
و مفری نیست اگر انصاف پیش آرند و طریق حق را از دست نگذارند و از مکابره و عناد بگذرند که حق از باطل امتیاز
یافته و پرتو حقیت بر دل هر منصف تافته چه امامت و خلافت ائمه اثنی عشر نزد ما مقرر و معین شده بنصوص صحیحه
جلیه بی شایبه ریب و شک و ما را در احتجاج بامامت ایشان احتیاج نیست که از کتب ایشان استنباط کنیم و ایراد این
از کتب ایشان بواسطه آن بود تا بر ایشان حجت باشد و قدح نمیکند در مراد و مقصود ما که ایشان ممنوع بودند از
خلافت و معزول بودند از منصبی که حق سبحانه و تعالی برای ایشان اختیار فرموده و جماعتی بغیر حق و تعدی از ایشان
اخذ کرده باشند زیرا که تکذیب انبیا کردند و ایشان را مدخل نداده اند در اموری که بآن مبعوث شدند قدح در نبوت ایشان
نمیکند پس بواسطه عناد بعضی نابکار نقص در شرف ایشان نمی شود بلکه وبال و خامت عاقبت بر اجماعت خواهد بود
که کمر عداوت بسته اند و منصوب من قبل الله را مدخل نمیدهند که عزیز کرده خدا را ذلیل نتوان ساخت و تعدی
بر ایشان اطفاء نور ایشان نمی توان کرد و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که بر مؤمن نقص و ذلتی نیست در آنکه
مظلوم باشد ما دام که شک نیارد در دین خود و ریب ننماید در یقین خود و عمار یاسر رضوان الله علیه در ایام
صفین میفرمود که والله اگر دشمن بضرب شمشیر ما را از عالم بیرون کنند هر آینه میدانیم که ما بر حقیم و ایشان بر باطل
و اگر کسی درین امور تامل نماید وضوح تمام دارد که حق کیست و باطل چیست و اما نص بر امامت ایشان و جهت کم
کمال الدین بن طلحه ایراد نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله نص فرموده در باره امیر المؤمنین علی علیه السلام چنانچه در
محل خود مبین خواهد شد هم از طرق ما و هم از طرق ایشان و اما عدد و تعیین و عصمت ایشان ثابت شده در
کتب اصول ما و خبر داده اند بنص جلی ما را بولایت و امامت هر یک از ایشان و بامامت امام دوازدهم باسم و صفت
و حال غیبت و امر ظهور او و این نزد ما ثابت شده و بصحت رسیده که احتیاج بغیر خود نداریم درین باب و ما ذکر
میکنیم چیزی از اقوال ایشان تا بر ایشان حجت باشد و بسط این قول و مفصل این مجمل در اخبار صاحب الامر صلوات الله
علیه و آله بسمت ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی امیر المؤمنین علی علیه السلام بدانکه آنحضرت صلوات الله
علیه بمکه معظمه در خانه کعبه متولد شده در روز جمعه سیزدهم ماه رجب المرجب بعد از عام الفیل بسی سال و غیر
آنحضرت دیگری در خانه کعبه متولد نشده نه پیش از و نه بعد از و و این فضیلت و شرفیست که حق سبحانه و تعالی

مخصوص گردانیده از جهت اعلای شان و اعلای آنحضرت و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است
و او بمنزله مادر رسول الله بود صلعم آنحضرت را در کنار گرفتی و تربیت کردی و از سابقات مومنات است و هجرت
کرد با پیغمبر بمدینه و کفن فرمود پیغمبر او را به پیراهن مبارک خود که تا از حشرات ارض محفوظ ماند و ساده در قبر او فکند
تا از فشردن قبر ایمن گردد و تلقین فرمود او را بولایت امیرالمومنین و خود باندرون قبر رفت و لحد کند و خاک بیرون
ریخت و چون لحد تمام فرمود در آنجا خسپید و بعد از آن این فرمود که الله الذی یحیی و یمیت و هو حی لا یموت اغفر
لامی فاطمه بنت اسد و لقنها حجتها و وسع علیها مدخلها بحق نبیک محمد و الانبیا الذی من قبلی فانک ارحم الراحمین
و امیرالمومنین علیه السلام اول هاشمی بود که از دو هاشمی بوجود آمد یکی ابوطالب و دیگر فاطمه بنت اسد و بعضی
گفته اند در تولد آنحضرت بیست و هشت سال از عام الفیل گذشته اما قول اول اصح است ابن مغازلی فقیه مالکی
روایت کند از علی بن حسین علیهما السلام که ما بزیارت پدر بزرگوار امام حسین رفته بودیم و در آنجا زنان
بسیار بطواف آمده بودند یکی از ایشان بجانب من آمده بود گفتم تو کیستی گفت من زبیده بنت عجلان از بنی
ساعده گفتم نزد تو هیچ چیز هست از حکایات و روایات که از برای ما بگویی گفت والله که حدیث کرد با من ام
عماره بنت عباده بن فضله بن مالک بن عجلان ساعدی که ما یکروزی در مکه میان زنان عرب نشسته بودیم
که ابوطالب پیدا شد بغایت حزین و غمین پرسیدیم که حال تو چیست گفت فاطمه درد زادن دارد و بسی الم دارد
من برای آن غمگینم و دست او را گرفت و بخانه کعبه برد و گفت اینجا بنشین بیاد اسم حق تعالی در بخالت او را
وضع حمل شد و از درد آن خلاصی یافت و فرزندی آورد بغایت مسرور و پر نور و بسی پاک و پاکیزه که بزیبایی
موی و روی او ندیده و او را علی نام نهادند و پیغمبر آمده او را برداشت و بمنزل او برد بعد از آن امام
زین العابدین علیه السلام فرمود که والله که من هرگز سخنی بدین بهتر و با ذوق تر نشنیده ام و در کتاب
بشایر مصطفی آورده که مرویست از یزید بن قعنب که او گفت من نشسته بودم با عباس بن عبد المطلب
و جماعتی از بنی عبد العزی در برابر خانه کعبه که فاطمه بنت اسد آمد مادر امیرالمومنین علیه السلام که باو حامله
بود و نه ماه از حمل او گذشته بود ناگاه اثر طلق و علامت زادن بروی ظاهر شد و مجال بیرون رفتن
از مسجد بیش نماند گفت بار خدایا من ایمان دارم بتو و آنچه از پیش تو بما آمده از رسل و کتب و تصدیق کلام
جد خود ابراهیم خلیل علیه السلام میکنم که زیارت این خانه را بر من آسان گردانی یزید بن قعنب میگوید
که دیوار پشت خانه شق شد و فاطمه بنت اسد باندرون رفت و از چشم ما غایب شد و باز دیوار جمع

ال خود باز آمد پس ما خواستیم که قفل در خانه بگشاییم بهیچ وجه نتوانستیم گشود دانستیم که خدای تعالی را درین امر
سری و حکمتی هست دست باز داشتیم دیدیم که روز چهارم از آنجا بیرون آمد و امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام
را بر روی دست داشت و میگفت مزاحم عبادت گردد خدا را بپنهانی در موضعی که حق تعالی دوست میدارد
که او را آنجا عبادت کنند مگر بر سبیل اضطرار و مریم بنت عمران درخت خرمای خشک را جنبانید در وقت ولادت
تا از آن خرمای تر و تازه خورد و من در حرم که بیت الله است در رفتم و از ثمار جنت و ارزاق آن خوردم
و چون خواستم که بیرون آیم هاتفی آواز داد که ای فاطمه او را علی نام کن که او علی عالی است و بلند مرتبه است
و خدای که علی اعلی است میفرماید که من او را از نام خود مشتق ساختم و باخلاق خود متخلق گردانیدم و واقف
گردانیدم او را بر غوامض علوم خود و او آنکسی است که بتها را در خانه کعبه من بشکند و زیر و زبر نماید و بر پشت خانه من
اذان گوید و تقدیس و تمجید مرا بر زبان راند پس خوشحال کسی که او را دوست دارد و اطاعت او نماید
و وای بر کسی که او را دشمن دارد و عصیان او ورزد چون این خبر بحضرت خیر البشر رسید بغایت شادمان گشت
و در آن وقت آنحضرت سی ساله بود رسول الله او را بسیار دوست داشتی و مهد او را در نزد فراش خود
نهادی و در وقت خواب جنبانیدی و شیر و شربت در حلقش ریختی و روی او را شستی و انواع نوازش
فرمودی که اطفال را خوش آید و بر سینه و دوش خود نشاندی و اکثر تربیتش خود فرمودی و دایم گفتی
این برادر و ولی و ناصر و صفی و ذخیره و پشت و پناه و داماد و وصی و زوج کریمه و امین بر وصیت
و خلیفه من است و رسول الله اکثر اوقات او را بر دوش مبارک نشاندی و بگرد کوهها و کوههای
مکه و شعاب و وادیهای آنجا گردانیدی صلی الله علی الحامل و المحمول و ابو عمر زاهد گوید که ابن اعرابی
گفت که فاطمه بنت اسد او را اول اسد نام کرده بود از جهت احیای نام پدر اما چون ابوطالب آمد او را
علی تسمیه کرد و آنحضرت اول الجماعت بود از اهل بیت و صحابه که تصدیق قول حق و کلام نبی فرمود و اول
آنکه چون دعوت کردند باسلام اجابت نمود و همیشه نصرت دین و جهاد با مشرکین و شر ایشان از دفع
می نمود و از اهل ایمان و مکث آنحضرت بود بعد از بعثت بیست سال رسول الله بود و سیزده سال از آن
در مکه با آنحضرت مقام داشت قبل از هجرت و در جمیع محن و فتن با رسول الله شریک و سهیم بود از جفاهای
قریش صابر بود و تحمل می نمود و ده سال دیگر بعد از هجرت بمدینه با آنحضرت مقام کرد و بذو الفقار آبدار
دفع و قمع کفار مینمود و در هر مواقف و مشاهد حاضر بود با ثبوت قدم اگرچه اقدام دیگران لغزان بود

تا آنکه روح اطیب او در اعلی علیین مقام ساخت و در آن وقت شصت و سه سال داشت و اختلاف افتاد
در میان امت بعد از وفات رسول الله در باب خلافت پس گروه آنحضرت که بنی هاشم بودند و سلمان و عمار
و ابوذر و مقداد و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابوایوب انصاری و جابر بن عبدالله و ابوسعید
خدری و امثال ایشان از اجله مهاجرین گفتند که خلیفه بعد از رسول الله امیرالمؤمنین است زیرا که
جامع جمیع صفات فضل و کمالات و خصایص که در و یافت می‌شود و در غیر او نیست از سبقت اسلام
و معرفت احکام و سعی و جد در جهاد و بلوغ غایت قصوی در زهد و ورع و صلاح و آنچه بود مر او را از حق
تعالی باز نص الهی برین وارد است مثل انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون و این آیه و انی بهدایت باجماع امت در شان آنحضرت سمت نزول یافته در
وقتی که در نماز انگشتری بسایل داد پس چون چنین است ولایتی که مراد او لی بتصرف است ثابت است
درین آیت از برای خدا و رسول او پس برای امیرالمؤمنین نیز ثابت خواهد بود و بنص قرآن و بقول پیغمبر صلعم
در یوم الدار که جمیع بنی عبدالمطلب جمع بودند و غیر ایشان آنجا نبود حضرت رسول در میان آن جمع
فرمود که هر که معاونت نماید و مدد کند برین امر او برادر و وصی و وزیر و وارث و خلیفه من است
در میان شما پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که من از همه آنها کوچکتر بودم بسال
و ضعیف‌تر از روی جثه و بصر و ساق برخاستم و گفتم معاون و مدد تو درین امر منم و این حدیث
در استخلاف و ابن جریر طبری و ابن اثیر جزری حدیث را آورده اند بالفاظ متقاربه و در غدیر خم
فرمود که نیستم من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان همه گفتند بلی آنحضرت فرمود که من کنت
مولاه فعلی مولاه چنانچه مذکور شد و این حدیث متفق علیه است پس واجب باشد او را از ولا
آنچه واجب بود پیغمبر را و این نص ظاهر جلی است اگر بنص جلی بحرکت نیاید و در وقت توجه
بجانب تبوک فرمود که انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی تو از من بمنزله هرون
از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی اگر می بودی لو تو می بودی و این حدیث
نیز در صحاح است و از مسند احمد بن حنبل نیز منقول است بچند طریق پس ثابت باشد و از
او از برای رسول قیام بهرچه هرون بآن اقدام نموده الا نبوت را که استثنا فرمود چنانچه
قرآن از آن مخبر است که واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و در تحف

فرمو

...د که اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین پس خلافت او ثابت شد بمحکم تنزیل و هرچه از برای
هرون ثابت بود آنحضرت برای او مقرر کرد غیر نبوت و او را خلیفه خود ساخت که لیست او محکم نبود
... با مور دین نماید که دین استحکام پیدا کند و این درین کتاب بسیار مذکور خواهد شد بتقریب امامت و بعد از
... سی سال بر ... بیعت و چهل سال چند ماه ممتنع بود بتصرف که بتقیه و مدارا سلوک میکرد بواسطه قلت
انصار و مصلحت وقت چنانچه در نهج البلاغه مذکور است که فطفقت ارتای بین ان اصول بید جذا او اصبر علی طخیة
عمیاء یعنی من در ایستادم و فکر میکردم در میان امر با آنکه حمله آرم بدست بریده که کنایه از عدم ناصر است
یا آنکه صبر کنم درین ظلمت پر وحشت که راه به بیرون نمیرود و پنج سال و چند ماه دیگر مشغول بود بجهاد منافقین
و ناکثین و قاسطین که اول جنگ جمل است که با طلحه و زبیر کرد و دوم جنگ صفین است که با معاویه غاویه کرد
و سیوم جنگ نهروان است که با خوارج کرد و تفصیل آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی چنانچه رسول الله صلعم
سیزده سال در مکه ممنوع بود از احکام نبوت و خایف بود و محبوس و هارب که اصلا متمکن از جهاد کفره و دفع
شر فجره از مؤمنان نبود و بعد از هجرت که تمکن پیدا کرد بجهاد کفار پرداخت و بیخ و ریشه ایشان را برانداخت
او است ابو الحسن علی بن ابی طالب و ابوطالب عبد مناف نام داشت
و کنیت ابوطالب بوده و ابوطالب پسر عبدالمطلب است که نام او شیبة الحمد بود و کنیتش ابوالحارث
اینجا نسب آنحضرت و حضرت رسول صلی الله علیهما بهم میرسد و آن از پیش مذکور شد و ابوطالب را
چهار پسر بود طالب و عقیل و جعفر و امیرالمؤمنین و هر یک از ایشان بده سال بزرگتر است از دیگری بترتیب
و طالب را عقب نبود و یک دختر که نام او ام هانیست که نام او فاخته بوده و مادر فاطمه بنت اسد است
و این راضیا الدین ابوالمؤید موفق بن احمد الخوارزمی رحمه الله در کتاب مناقب ذکر کرده این ابیات را
در انساب آنحضرت فرموده بیت نسب المطهر بین انساب الوری ❊ کالشمس بین کواکب الانساب
والشمس ان طلعت فما من کوکب ❊ الا تغیب فی نقاب حجاب ❊ یعنی این نسب پاکیزه در میان انساب
خلایق ظهور یافته مثل آفتاب عالمتاب است در میان کواکب انساب و شمس چون طالع شد پس هیچ نماند
از کواکب الا که غایب شود و متواری گردد در نقاب حجاب و نیز آورده که این سه بیت را یافتم بخط زجاج که
نصرانی بود و مدح امیرالمؤمنین گفته آن این است بیت علی امیرالمؤمنین صریمة ❊ و ما لسواه فی الخلافة مطمع ❊
له النسب العالی و اسلامه الذی ❊ تقدم فیه و الفضایل اجمع ❊ و لو کنت اهوی نحلة غیر ملتی ❊ لما کنت الا مسلما اتشیع ❊

یعنی امیرالمومنین علیه السلام حجت قاطع است و غیر از انحضرت بعد از پیغمبر دیگری در خلافت باید که طمع نکند
مرکز دایره خلافت انحضرتست و مراورا است سبق عالی در اسلام و تصدیق قول نبی از همه سابق است
وجمیع فضایل در وی مجتمع و اگر می بودم من که دوست میداشتم و اختیار میکردم ملتی را غیر ملت خود دنی بودم
من مگر مسلمانی که از شیعه انحضرت می بودم یعنی مومنی شیعی و مولف میفرماید که نقل کردم از کتاب
موالید ایمه علیهم السلام که تصنیف ابن خشابست بخط ابن وضاع که امیرالمومنین علیه السلام در وقت رحلت
شصت و پنج ساله بوده و چهل سال از هجرت گذشته بود و در محل نزول وحی یعنی دوازده ساله بوده و اقامت
فرموده با نبی صلعم در مکه سیزده سال بعد از ان هجرت کرد بمدینه و اقامت نمود با انحضرت ده سال و بعد از ان
سی سال دیگر زندگانی کرد و در شب جمعه بدار القرار انتقال فرموده و قبر مبارکش در غری است و کنیتش ابوالحسن
و ابوالحسین و لقبش سید الوصیین و قاید الغر المحجلین و امیرالمومنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم و قسیم النار و دوزخ
و حیدر و ابوتراب پس نظر عتبار درین کتاب کما که مصنف و کاتب او از اعیان و اصحاب احمد حنبل اند و اعتراف
کردند که صدیق اکبر و فاروق اعظم انحضرتست و حال انکه غیر او را برا و تفضیل میکنند که مراتب او از جمیع وجوه
از مراتب انحضرت فروتر است و خود میگویند که انحضرت اکبر و اعظم است این امریست عجب و صورتیست غریب
کنیت انحضرت ابوالحسن و ابوالحسین و ابوتراب است خوارزمی رحمه الله آورده که امیرالمومنین علیه السلام
میفرمود که امام حسن علیه السلام در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا ابوالحسین میخواندند و امام حسین علیه السلام در انوقت
مرا ابوالحسن و ایشان رسول الله را پدر میگفتند و چون انحضرت رحلت فرمود مرا هر کس پدر خود میخواندند
و نقل کردم انچه از کتاب خوارزمی نیز نقل نمودم انچه از کتاب مناقب ابن مردویه روایت از جابر
رضی الله عنه گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله سه چیز را اندکی پیش از وفات انحضرت که میفرمود
بامیرالمومنین علیه السلام که سلام بر تو ای پدر ریحانتین من وصیت میکنم ترا بدو ریحان بوستان
من که در دنیا ایشانرا عزیز داری و نظر رحمت بحال ایشان گماری که اندکی مانده که دو رکن تو شکسته شود
انگاه من حق سبحانه و تعالی را بر تو خلیفه می سازم که حفظ تو نماید چون پیغمبر رحلت فرمود انحضرت گفت
که یکی از دو رکنی که پیغمبر فرموده بود مرا این بود که شکست و بعد از انکه حضرت فاطمه نیز وفات یافت
انحضرت فرمود که رکنی دیگر این بود و نقل کردم از مناقب خوارزمی روایت از سهل بن سعد که او گفت
مردی از آل مروان که عامل مدینه بود مرا طلب کرد و بناسزا گفتن تهدید نمود من ابا کردم و قبول ننمودم

پس آن ملعون

پس آن ملعون گفت بیا و ابوتراب را ناسزا بگوی من گفتم معاذ الله نبود اسمی مر علی را که دوستر باشد نزد او
از ابوتراب و انحضرت فرح میفرمود هر که او را باین نام میخواندند گفت بچه سبب او را ابوتراب میگفتند گفتم بواسطه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله یکروزی آمد بخانه فاطمه علیها السلام و امیرالمومنین علیه السلام را در ان خانه نیافت
پرسید که ای فاطمه پسر عم تو کجاست گفت میان من و او صورتی واقع شد غضب کرده بیرون فرمود نزد من قیلوله نکرد
پس رسول شخصی را فرستاد تا به بیند که انحضرت کجاست رفت و باز گشت و گفت یا رسول الله در مسجد خواب کرده است
حضرت رسول بمسجد در آمد دید که خواب کرده و ردای مبارکش از دوشش افتاده و خاک بر سر و روی مبارکش نشسته
انحضرت خاک از سر و روی مبارکش پاک میکرد و میفرمود که برخیز ای ابوتراب و این را مکرر فرموده و ابو عبدالله محمد بن
اسمعیل بخاری و ابوالحسین مسلم بن حجاج نیشابوری نیز این را آورده اند و در مناقب خوارزمی از ابن عباس روایت
میکنند که چون حضرت رسول صلعم مواخات و برادری گرفت هر دو کس را میان مهاجر و انصار از اصحاب خود مواخات
فرمود امیرالمومنین را بهیچ یک از انها انحضرت خشمناک بیرون رفت تا رسید بجدولی که در زمین آنجا بود دست مبارک را
در زیر سر نهاده بخواب رفت باد روی مبارکش را غبار آلود کرد و پیغمبر در طلب بود تا او را آنجا یافت گوشه پای
مبارک بر و نهاد و گفت برخیز چنین صلاح دیدی که ابوتراب باشی آیا بر من غضب کردی که برادری گرفتم میان
مهاجر و انصار نگرفتم میان تو و یکی از انها آیا تو راضی نیستی که باشی نسبت بمن بمنزله هرون از موسی الا انست
که بعد از من پیغمبری نخواهد بود بدان و آگاه باش که هر که دوست میدارد ترا امن و ایمان بگرداو در می آید
و با ایمان از همه سختیها ایمن میگردد و هر که دشمن میدارد ترا حق سبحانه و تعالی بمیراند او را مردن زمان
جاهلیت یعنی کافر بمیراند او را و حساب کرده شود بعمل خودش در اسلام این ابیات را عباس فرموده
وقتی که مردم با ابوبکر بیعت کردند در مدح امیرالمومنین علیه السلام بیت ما کنت و احسب ان الامر منصرف
عن هاشم ثم منها عن ابی حسن ❊ الیس اول من صلی لقبلتکم ❊ و اعلم الناس بالآثار و السنن ❊ و اقرب الناس عهدا بالنبی و من
جبریل عون له بالغسل و الکفن ❊ من فیه ما فی جمیع الناس کلهم ❊ و لیس فی الناس ما فیه من الحسن ❊ ما ذا الذی ردکم عنه فنعرفه
ها ان بیعتکم من اول الفتن ❊ یعنی نبودم من که پنداشته باشم که امر خلافت منصرف شود از بنی هاشم باز
از ایشان از ابی الحسن که امیرالمومنین است علیه السلام آیا نبود انحضرت اول انکس که بقبله شما نماز
گزارد و اعلم مردمان نبود باخبار و احادیث و سنن بلکه در همه فن و اقرب مردم نبود از روی عهد به پیغمبر
و او انکس نبود که جبرئیل او را مدد میکرد در غسل و کفن پیغمبر یعنی اینها همه بود انحضرت انکسی است که در و

جمع است جمیع فضایلی که در همه مردم است و نیست در مردم آنچه در وی هست از حسن اخلاق چه چیز شما را باز داشت
از متابعت او و حال آنکه شما او را می‌شناختید بعلم و حلم و حسب و نسب اینک تحقیق که بیعت شما از اول
فتنهاست که روی بمردم آورده است والقاب آنحضرت یعسوب الدین است و امیر المؤمنین و المسلمین
و مبیر الشرک والمشرکین و قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین و مولی المؤمنین و شبیه هرون والمرتضی
و نفس الرسول و اخوه و زوج البتول و سیف الله المسلول و ابو السبطین و امیر البرره و قاتل الفجره و قسیم الجنة
والنار و صاحب اللواء و سید العرب و خاصف النعل و الکشاف الکرب و الصدیق الاکبر و ابو الریحانتین و ذو
القرنین والهادی والفاروق والداعی والشاهد و باب المدینه و بیضة البلد والمولی والوصی و قاضی دین
الرسول و منجز وعده و ابو المؤید خوارزمی در القاب آنحضرت میفرماید که امیر المؤمنین و یعسوب الدین
غرة المهاجرین و صفوة الهاشمین و قاتل الکافرین والناکثین والقاسطین والمارقین کرار غیر فرار
جدا سازنده فقار هر ذی فقار بذو الفقار صنو جعفر طیار قسیم جنت و نار رگ خشاننده چشمه جرار زننده
وجوه زر سرخ و سفید البیده احتقار ابو ترابی که مالنده روی یلان است بر خاک مذلت و جوانمردی که ساینده
طعن سنان است بر پشت و پهلوی عدوی بخت جوادی که جود او از حد حساب بیرون است و معطی که از آب
طعام او هر چه گوئی افزونست حلال جمیع مشکلات بجواب صواب و جواب ده تمام معضلات بقانون اداء
گریزاننده لشکرهای خون آشام شکننده اصنام در بیت الله الحرام گشاینده باب بیت شرف در محراب
نزد سد ابواب جمیع اصحاب مشعوف بجمیع طاعات موصوف باحسن صفات ضرغام روز جمل و شمس از
اجلال او نزد طفل که بعد از عصر است شجاع سهل و جبل زوج بتول عذرا فاطمه زهرا مذل اعدا معز اولیا خطیب
خطبا قدوه اهل کسا امام ائمه اتقیا شهید ابن الشهدا اشهر اهل بطحا رنگین سازنده معرکه را بخون اعدا حامی
سازنده بیعت را از صفرا و حمرا و بیضا بی فرزند نشاننده امهات کفره شکافنده فرقهای فجره مقوی
اعضا و برره بالا دست بیعت شجره بیرون کننده عیون بحره روشن کننده زمین و زمان گستراننده
امن و امان نصب کننده الویه و رایات الله ازننده سران را در معرکه غمرات حمیت بدعت محیی سنت کاتب
جواز اهل جنت سید عرب مظهر عجب مخصوص باشرف نسب هاشمی الام والاب افصح فصحا اهل خطب نفس رسول
در روز مباهله ساعد مساعد در روز مصادله خطیب منبر سلونی در روز مقاوله صاحب ستر رسول الله
راز گوی و لکل لله اتجاه و واسطه قلاده نبوت ملتقی شرف ابوت نقطه دایره مروت محیط بحر سخاوت

سرا

سرا معرکه شجاعت وارث علم رسالت و نبوت حصن حصین خلیفه امین اعلم اهل روی زمین رسول رب الانس
و همنشین رقعه بر رقعه زننده تا غایت شرمندگی از دو زننده دنیا را تمام از پیش خود رانده و فرس همت برو
دوانده در درر غرر هر نوع کلام بالماس زبان معجز نظام سفته و در شب غار در خوابگاه پیغمبر خفته اخو رسول الله
و ابن عمه و کشاف کربه و غمه و مساهمه فی طینته و رتبه بعضه بعض البتول و ولده ولد الرسول لحمه من رسول الله و دمه دمه
و لحمه لحمه و عظمه عظمه و علمه علمه و سلمه سلمه و حربه حربه و حزبه حزبه و فرعه فرعه و نبعه نبعه و نجره نجره و فخره فخره و جده جده
و جده جده انهار فضایل در دنیا از بحور فضایل اوست و ریاض توحید و عدل از بساتین خطب و رسایل
اوست شیر بیشه مردی کان سخا و جوانمردی مفتاح خزاین رحمت مصباح لیالی ظلمت جوهر عقول انبیا شمس
ضحی قمر تمام قرین مبشر باعظم بشری مطلق دنیا موثر آخرت بر اولی ستند فتوی شوی تقوی نظیر هرون
من موسی مولی هر مولی شدید قوی سالک طریقت مثلی معتصم هر روزه دار و نماز گزار مدلل محبه مصطفا
مبرهن حجت زهرا چیدن ثمار علم از شجره ثمره علم اوست و یافتن جواهر فضایل از خورده ریزه قلم
اوست انعام عامش بهمه اهل عالم رسیده و اعلام همتش تا ایوان کیوان کشیده او محارب کفره و فجره است
بنص تنزیل و بوجه تاویل و او مبشر ببشارت منصور من نصره است نزد هر کبیر و جلیل و او آن رفیع شان است
که مذکور است در توریه و انجیل و او بر مؤمنان رحیم است و بر دوستان حلیم هو علی الوصی العلی
الولی الهاشمی المکی المدنی الابطحی الطالبی المرتضی المصطفی الوفی او آنکس است که حقایق یقین در جبین مبین او
هویداست و هر چه در مدایح مناقب او گوئی از آن برتر است و اعلاست پس درین مقام اعتراف
بعجز رواست اللهم صل و سلم علیه ابو المؤید خوارزمی رحمه الله روایت میکند
از ابی اسحق که او گفت من امیر المؤمنین را دیدم که موی سر و لحیه مبارکش سفید شده بود مردی بود
میانه بالای شکم دار و ابن منده گوید که گندم گون بود و چشمهای مبارکش گران گشاده و شکم دار
بود و مایل بکوتاهی در قامت بحد اعتدال موی سر و محاسنش سفید شده بود و زیاده کرده محمد بن حبیب
بغدادی که صاحب محبر کبیر است در صفات آنحضرت میفرماید که ادم اللون خوب صورت
درشت استخوان و مشهور بانزع البطین است اما در صورت انزع کسی را میگویند که دو
جانب جبهه او بی موی باشد و بطین کسی را که شکم دار باشد آنحضرت چنان بوده و اما
معنی بمعنی اشتیاق آمده و بمعنی کندن چیزی از جایی و آنحضرت متصف باین دو معنی است

زیرا که خود را کنده است از جمیع مناهی و ملاهی و سیئات از جهت اشتیاق باکتساب
طاعات و حسنات و ملقب ببطین بحسب معنی آنست که آنحضرت مملو است از علوم بعضی را اظهار
فرموده بر وفق مراد هر کس که بمدعای خود میرسد و طریق حق الیقین از آن معلوم میکند و آنچه
ظاهر شده از علوم آنحضرت اشهر است از روز نورانی در ظهور و اسیر از باد مشرقی در عبور و اما
علوم باطنی آنحضرت فهم کسی بآن نرسیده و لهذا میفرمود که اندراج و اندماج علوم فرموده ام
در کانون سینه خود که اگر لب بآن بگشایم مضطرب شوید و بکنه آن نرسید مثل ریسمانی که در چاه
بی پایان فرو گذارند که بته آن نرسد و بلرزید همچو آن ریسمان که میلرزد و آنچه از غر محدث
در صفت آنحضرت آورده در وقتی که بدرالدین لؤلؤ صاحب موصل ازو طلب نموده بود آنست
که آنحضرت در قامت میانه بالا بود در میان مردمان و چشمهای مبارکش سیاه بود و باکشادگی
و روی داشت در صورت مثل قرص قمر در شب بدر و شکم دار و عریض شانه بود و کفهای مبارکش
بدرشتی مایل بود و گردن کشیده داشت مثل گردن ابریق نقره در بلندی و سفیدی و بدو طرف
پیش سر مبارکش موی نداشت و محاسن مبارکش پر موی بود در نرمی مثل حریر و بازوی مبارکش
از ساعد تمیز نمی شد کردن و اگر بکتف مبارک سر دست کسی بگرفتی او را قوت و توانائی آن نبود
که از و جدا سازد و در هر معرکه دلیر بودی و همه یلان زبون قوت شجاعت او بودند و در هر جائی
که با کسی نبرد کردی بر و منصور شدی و گفت معاویه غاویه بضرار بن ضمره که وصف کن علی را بانچه
میدانی ضرار گفت مرا معاف دار او در مبالغه افزود که البته در وصف او چیزی بگوی گفت چون
لابد است والله که او قاصد بمقاصد و مآرب مردم بود و قوت ظاهر و باطن او بکمال بود و سخن
او فصل بود در قضایا و حکم او عدل بود در میان برایا علوم منفجر بود از جانب او و حکمت منطق
بود از نواحی روی همت از دنیای دنی و زینت او گردانیده بود و روی طاعت در شبهای
با وحشت بطاعت حق آورده و اشک بسیار از دیده مبارک ریختی و فکر بیشمار در امور اخروی
فرمودی از لباس آنچه غلیظ تر بودی پوشیدی و در میان ما مثل یکی از ما زندگانی کردی هر چه
می پرسیدیم می گفت و هر جا که می طلبیدیم می آمد و با وجود این والله که نزدیک بود که از جهت
هیبت آنحضرت با او تکلم نتوانیم کرد تعظیم اهل دین میفرمود و رعایت فقرا و مساکین مینمود

وهیچکس

و هیچکس از و نومید نشد خدای گواه است که من آنحضرت را دیدم در بعضی مواقف وقتی که شب نقاب
حجاب را فرو گذاشته بود و نجوم بر روی افلاک ظاهر گشته که محاسن مبارک در دست
گرفته و سر تسلیم پیش انداخته و می جنبید مثل جنبیدن مرد سقیم و از اشک چشم دامن خود تر ساخته میفرمود
که یا دنیا غری غیری ای دنیا غیر مرا فریب ده که عرض تو بر من و تشوق بجانب من هیهات هیهات از محالات
که من بتو میل کنم که ترا سه طلاق بائن گفته ام که در و رجعت نیست که عمر تو قصیر است و خطر تو کبیر و عیش تو حقیر آه
از قلت زاد از برای سفر آخرت و راه پر وحشت معاویه را ازین سخن آب از چشم بی شرمش روان گشت
و گفت رحم الله یا ابا الحسن فو الله که چنین است و گفت ای ضرار چگونه است حزن و اندوهی که از جهت او
داری گفت مثل حزن و اندوه کسی که ولد مهربان این کس را در کنار او بقتل آرند پس هرگز آواز گریه خالی نباشد
و حزن او تسکین نیابد از سعید بن مسیب روایتست که چون عثمان بقتل آمد
رخت بدار القرار کشید مردم جمعیت کرده بحجره امیرالمؤمنین در آمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین دست مبارک
دراز کن تا با تو بیعت کنیم که خلایق را لابد است از امیری فرمود که من این از شما قبول ندارم این سخن
اهل بدر است هر گاه که ایشان بیایند و باین راضی باشند من قبول کنم که هر که برضای ایشان
باشد او خلیفه است پس اهل بدر هیچکس نماند که نیامد و گفتند که ما کسی بهتر از تو نمیدانیم بمنصب خلافت
پس دست مبارک دراز کن تا بیعت کنیم آنحضرت فرمود که طلحه و زبیر کجا اند طلحه فی الحال پیش آمد
و اول او بیعت کرد بدست آنحضرت و انگشتان او شل بود آنحضرت ازین فال بد گرفت و فرمود که او
نقض عهد خواهد کرد و بعد از آن زبیر و سعد و جمیع اصحاب بیعت کردند بر دست آنحضرت و از اسود
بن یزید نخعی روایت کنند که چون بیعت کردند اصحاب نزد منبر رسول بر دست آنحضرت خزیمه بن ثابت
انصاری در پیش منبر ایستاده بود و این ابیات را انشا کرد بیت اذا نحن بایعنا علیا فحسبنا ٭
ابو حسن مما نخاف من الفتن ٭ وجدناه اولی الناس بالناس انه ٭ اطب قریش بالکتاب والسنن ٭
فان قریشا ما تشق غباره ٭ اذا ما جری یوما علی الضمر البدن ٭ و فیه الذی فیهم من الخیر کله ٭
و ما فیهم بعض الذی فیه من حسن ٭ یعنی ما بیعت کردیم امیرالمؤمنین علیه السلام را پس کافی و بسنده است
ما را ابو الحسن از آنچه میترسیدیم از فتنه و ما یافتیم او را اولی و اشرف بمردمان بدرستی که آنحضرت
اعلم قریش است بکتاب الهی و بسنت حضرت رسالت پناهی بدرستی که قریش نتوانند شکافت

غبار مرکب او را در وقتی که جری و دو در آورد آنرا در روزی که بران سوار است و اگر چه از تعب سفر لاغر باشد
و در و موجود است هرچه در ایشان همه موجود است از جمیع حسنات و خیرات و صفات مرضیه
و اخلاق پسندیده و آنچه در ایشان حاصل است از صفات اندکی از حسن اخلاق آنحضرت است
ابو المؤید رحمه الله روایت میکند از محمد بن اسحق که از مردمان
اول کسی که تصدیق نبوت حضرت رسالت کرد امیر المومنین علی بود و آنچه از جانب حق تعالی
بوی آمده در آن وقت ده سال از عمر آنحضرت گذشته بود و از جمله نعمتهای که حق جل و علا بوی ارزانی
فرموده بود آن بود که آنحضرت در کنار حضرت رسول تربیت یافت و آنچنان بود که در ان اوقات
در میان قریش تنگی و سختی وقوع یافت بواسطه خشک سالی و ابو طالب عیالمند بود و عباس غنی
و مالدار رسول صلعم فرمود بعم خود که ای عباس برادر ترا عیال بسیار شده و در میان مردم سختی
تمام روی نموده که مشاهده میکنی برویم و بعضی از عیال برو تخفیف کنیم و آنحضرت نیز فرمود
با عباس نزد ابو طالب و این التماس نمودند ابو طالب گفت عقیل را نزد من بگذارید و باقی هر کدام
یکی را اختیار کنید آنحضرت امیر المومنین را اختیار فرمود و عباس جعفر را و همچنین امیر المومنین
با آنحضرت بود تا او مبعوث شد به پیغمبری همان لحظه تصدیق او فرمود و هنوز کسی دیگر از مردان
ازان خبر نیافته بودند و از سلمان فارسی رحمه الله علیه روایت است که من از پیغمبر صلعم شنیدم
که میفرمود اول کسی که بر کنار حوض بر من وارد شود در روز قیامت علی بن ابی طالب خواهد
بود زیرا که اول کسی که تصدیق من کرد او بود و از ابن عباس مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که
هفت سال ملائکه عالم بالا صلوات فرستادند بر من و بر علی علیه السلام پرسیدند که در کدام وقت
که نبود با من غیر او از مردان در مناقب خوارزمی وارد است که ملائکه هفت سال بر من و بر علی
صلوات فرستادند زیرا که مرتفع نشد شهادت ان لا اله الا الله بجانب آسمان مگر از من و از
علی و در خصائص طبری آمده که مگر از و و از من و در کتاب یواقیت مذکور است که ابو عمر زاهد
روایت کرده از لیلی غفاریه که او گفت که من زنی بودم که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون رفتم
در غزوات که اگر کسی را جراحتی باشد من آنرا مداوا کنم چون وقت جنگ جمل شد من با امیر المومنین علی
رفتم چون از جنگ فارغ شد شبانگاهی رفتم نزد زینب بنت جحش که حرم رسول صلعم بود

گفتم

گفتم که حدیثی کن از برای من که هیچ چیز از پیغمبر شنیده در باب این مرد که امیر المومنین است علیه السلام
گفت یکروزی رفتم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و او و عایشه بر فراشی بودند و بر ایشان قطیفه
بود که در خود پیچیده بودند و امیر المومنین آنجا بر سر پای مبارک نشسته آنگاه رسول الله فرمود که این اول کسی است از مردمان
که در روز قیامت بمن ملاقات کند و آخرین مردمان است مرا از روی عهد در وقت موت خوارزمی رحمه الله
از ابن عباس رضوان الله علیه روایت کند که امیر المومنین علیه السلم در وقت مخالفت قوم در روی مردمان
نظر میکرد و میفرمود که من برادر رسول الله ام و وزیر او و بتحقیق شما میدانید که من اول از شما بودم که بتصدیق
قول حق تعالی و بایمان آوردن برسول و شما بعد از من اندک اندک در آمدید باسلام و حال آنکه من ابن عم
و برادر و شریک و سهیم او در نسب پدر و فرزندان و زوج فرزند او بنده ایم که سیده ولد آدم و سیده نسا
عالمیانست و نیز میدانید بتحقیق که در هیچ غزوه با رسول الله بیرون نرفتم که فرار کرده باز گشته باشم و دوست
ترین شما بودم بسوی او و وثوق و اعتمادی که بر من داشت با شما نداشت و اشد و اشجع شما بودم و شمشیر زدن
در روی دشمن و ایشان را بزمین مذلت و هلاک انداختم و شما خود دیدید که مرا با سوره براءة فرستاد بجانب
مکه و در روز غدیر خم ایستاده بودید که دست مرا گرفته بالا برد و بخلافت نصب فرمود و نیز مشاهده کردید
که چون مواخات و عقد برادری گرفت میان اهل اسلام مرا از برای نفس خود اختیار کرد در مواخات و غیر مرا
اختیار نکرد و گفت مرا که تو برادر منی و من برادر تو در دنیا و آخرت و همه را از مسجد بیرون کرد و مرا گذاشت
و فرمود که تو از من بمنزله هرون از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و هم از خوارزمی ابن
عباس روایت میکند که او گفت امیر المومنین علیه السلام را چهار خصلت بود که در دیگری نبود از مردم
و او اول هر عربی و عجمی بود که با پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد و او آنکسی بود که لوای او با او بود در
هر معرکه قتال که هرگز تخلف ننمود و دیگر آنکه صبر فرمود با آنحضرت در ثبوت قدم ورزید در روز مهراس
که روز حنین است و دیگر غسل داد پیغمبر را و در قبر اطهرش پایین در رفت در حالت دفن و در مسند
احمد بن حنبل نقل میکند از ابی مریم که او از امیر المومنین علیه السلام روایت میکند که آنحضرت فرمود که
من و پیغمبر رفتیم بدرون خانه کعبه پیغمبر فرمود که بنشین چون نشستم پایهای مبارک بر دوش من نهاد
برخاستم در آن حالت در خود ضعفی یافتم آنحضرت فی الفور فرود آمده نشست و گفت یا علی برای بر دوش
من بالا رفتم بر دوش مبارکش برخاست مرا بر داشته در آنوقت من چنان تخیل کردم که اگر خواهم با آسمان

می توانم رسید تا دست من بدان بتان رسید که در انخانه بود که از مس و روی ساخته بودند همه را فرود
انداختم از جوانب او از یمین و شمال و قدام و خلف تا خانه را از ان تمثال پاک کردم و هرچه می انداختم می شکست
مثل شکستن آبگینه بعد ازان از دوش پیغمبر فرود آمدم و با آنحضرت بتعجیل رفتیم تا بخانه رسیدیم که مبادا کسی
از مردم با ما ملاقات کند دران حال از خوف آن و هم و روایت کنند از امیر المومنین که میفرمود که بار خدایا
من نمیدانم بنده را از تو ازین امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من غیر از پیغمبر تو و سه بار این را
تکرار فرمود و دیگر گفت که من نماز گزاردم پیش از انکه نماز گزارند مردم دیگر هفت سال و هم او از حبه
عرنی روایت میکند که من از آنحضرت شنیدم که میفرمود که اول کسی که با رسول الله نماز گزارد من بودم و نیز در مسند
از عمرو بن میمون روایت میکند که من نشسته بودم با ابن عباس که نه نفر آمدند و گفتند که ای ابن عباس برخیز با ما یا
تنها این مجلس را ازین جماعت خالی ساز ابن عباس فرمود که من با شما می آیم و در انزمان صحیح العین بود و در چشمها
او قصوری نبود بعد ازان این جماعت ابتدای سخن کردند و بما حدیث میکردند اما ما ندانستیم که چه گفتند ابن
عباس از پیش ایشان برخاست و دامن جامه را برایشان افشاند و میگفت سخنی که دلالت بر ضجرت و کراهت
داشت مثل اف و تف و میفرمود که درافتاده اند درباره مردی که او را ده چیز بود که دیگری را نبود و در باب
کسی سخن میگویند که پیغمبر صلعم میفرمود در غزوه خیبر که من البته میفرستم دیرا که هرگز حق سبحانه و تعالی در هیچ محل او را شرمنده
نساخت که دوست دارد او خدای و رسول او را و خدای تعالی و رسول او را دوست دارند اصحاب
هر یک منتظر بودند که رایت بدست که خواهد داد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که علی کجاست
گفتند آسیا میکشد فرمود که از شما کسی نبود که آسیا بکشد بعد ازان آنحضرت آمد و درانوقت در چشم [illegible]
چنانچه نگاه نمیتوانست کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بادی در چشم آنحضرت دمید و از زبان
مبارک بران مالید فی الفور رمد آن زایل شده آنحضرت سه نوبت رایت را جنبانیده بدست امیر المومنین
داد و او را فرستاد تا فتح کرد و صفیه بنت حیی بن اخطب را آورد و باز فرستاد آنحضرت را که سوره
برائة را از ابوبکر ستاند و او را باز گردانید خود با اهل مکه رسانید جهت آنکه حضرت رسول فرمود که امر
الهی چنانست که سزاوار آن نی که این سوره را برسانی که رسولی یا کسی که از اهل تو باشد و دیگر رسول
فرمود بنی اعمام خود را که کدام یک یار و مددکار منست از شما در دنیا و آخرت ایشان ابا کردند حضرت
امیر المومنین دران میان فرمود که من یار و مددکار توام در دنیا و آخرت باز این کلام را اعاده فرمود

و ایشان ابا کردند امیر المومنین تلقی فرمود بعد ازان آنحضرت گفت که تو ولی و ناصر منی در دنیا و آخرت و دیگر
اول کسی که از مردان تصدیق پیغمبر فرمود بعد از خدیجه او بود و دیگر پیغمبر صلعم امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین ع
را بخانه خود آورد و فرمود که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و دیگر لباس پیغمبر را
پوشید و نفس نفیس خود را برای رضای الهی فدای حضرت رسالت پناهی کرده بر جای آنحضرت خواب کرد
و مشرکان گمان بردند که رسول الله خواب کرده بود و سنگ می انداختند درین محل ابوبکر آمد که امیر المومنین بر ان
خوابگاه پنداشت که رسول الله است امیر المومنین سر مبارک برداشته فرمود که ای ابوبکر رسول الله بجانب
بئر میمون رفت برو و آنحضرت را آنجا دریاب آن بود که رفت و با پیغمبر توجه بغار نمودند و کفار همچنان بجانب
سنگ میریختند بزعم آنکه حضرت پیغمبر آنجا خواب فرموده حضرت امیر المومنین سر مبارک در جامه کشیده بود
تا صباح شد هیچ سنگ بر بدن مبارک او نخورده بود و چون چنین دیدند گفتند که ما خیال کردیم که صاحب
تو بود که سنگ می انداختیم و دیگر چون بغزوه تبوک میفرمود امیر المومنین فرمود که من نیز همعنانم و تخلف
نمیکنم آنحضرت قبول نکرد امیر المومنین گریست آنحضرت فرمود که ای علی راضی نیستی که باشی از من بمنزله
هرون از موسی الا آنکه تو نبی نیستی سزاوار و لایق نمی بینم که من بروم و تو خلیفه من نباشی در مدینه ترا می باید
بودن با مراد و دیگر فرمود که تو ولی و وصی منی در هر مومنی بعد از من و دیگر آنحضرت فرمود که سد ابواب
مسجد نمودند از هر که بود الا باب علی را که سد ننمود که او می آمد و میرفت در همه احوال و دیگران ممنوع
بودند از آمد شد و دیگر فرمود که هر کرا من مولای اویم پس علی مولای اوست و دیگر اخبار نمود حق
سبحانه و تعالی ما را که راضی است از ایشان از اصحاب شجره و او میداند آنچه در دلهای ایشان است
از اخلاص آیا هیچکس حدیث کرد ما را که خشم گرفت بر ایشان بعد ازان ابو المؤید از ابن عباس روایت
میکند که سبقت گیرندگان امت سه کس بودند سابق بموسی یوشع بن نون بود و سابق بعیسی صاحب
یاسین که حبیب نجار است و سابق بمحمد علی بن ابی طالب علیه السلام و در مناقب از عبد الله مسعود
روایت کنند که اول چیزی که دانستم از امر رسول الله صلی الله علیه و آله آن بود که آمدم بمکه با اعمام خود
ایشان مرا پیش عباس بن عبد المطلب بردند و او با جماعتی نشسته بود در موضعی از مسجد الحرام
ما نیز آنجا نشستیم نزد او ناگاه دیدیم که مردی از باب صفا بیرون آمد رنگ رویش بحمرت مایل
و با موهای مجعد تا بناگوش او رسیده و بینی بلند کشیده و دندانهای براق پسندیده و چشمهای

سیاه گشاده و خط موی باریک که از سینه تا حد ناف کشیده کفهای درشت مرغوب روی زیبای بغایت
خوب با او جوانی بود بسی لطیف که بحد بلوغ رسیده یا نرسیده و در عقب او زنی که محاسن خود را
پوششی گرفته میرفت تا بحجر الاسود رسیدند اول آن مرد استلام حجر نمود و بعد از آن آن جوان و بعد از آن
آن زن چون از استلام حجر فارغ شد بطواف خانه با هم اشتغال نمودند تا هفت شوط بجای آوردند
و چون ما این را مشاهده کردیم گفتیم یا ابو الفضل ما این دین را در میان شما تا غایت نادانسته بودیم
مگر این زمان حادث شده گفت این مرد پسر برادر من است محمد بن عبد الله و آن جوان علی بن ابی طالب است
و آن زن خدیجه بنت خویلد که حرم محترم اوست و امروز بر روی زمین نیست کسی که خدای تعالی عبادت
کند باین دین مگر این سه نازنین و مثل این از عفیف کندی مرویست که من مردی بودم تاجر بحج رفتم
که در آنجا جزوی متاع از عباس ابتیاع نمایم او تجارت کردی و الله که من نزد او بودم در منا مردی
از خانه که نزدیک او بود بیرون آمد و نظر کرد با آفتاب دید که زوال شد بایستاد و نماز گزاردن بعد از آن
از آنجا زنی بیرون آمد و در عقب او بنماز مشغول شد بعد از آن جوانی هم از آنجا بیرون آمد که بحد بلوغ
رسیده باشد یا نه و با ایشان بنماز ایستاد من پرسیدم از عباس که ایشان چه کسانند گفت این
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است برادرزاده من گفتم این زن کیست گفت زن او خدیجه بنت
خویلد است گفتم این جوان چه کس است گفت علی بن ابی طالب پسر عم او گفتم این چه کار است که میکند
گفت نماز است که میگزارند و زعم او آنست که او پیغمبر است و تا غایت کسی متابعت او نکرده مگر زن
و پسر عمش که این جوان است و زعم او دیگر آنست که زود باشد که کنوز کسری و قیصر بر و مفتوح گردد
و ابن عفیف پسر عم اشعث بن قیس بودی گفت بعد از آنکه مسلمان شده بود و حسن اسلام را دریافته
که اگر حق سبحانه و تعالی بروزی من میکرد در آن روز اسلام را من دوم امیر المؤمنین علیه السلام می بودم
در اسلام و نماز و روایت کرده این حدیث را بطوله احمد بن حنبل در مسند نیز و با این اسناد از عروه
مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام هشت ساله بود که تصدیق نبی کرد و بعضی در مدح امیر المؤمنین گفته اند
این ابیات در ایام صفین ∴ انت الامام الذی نرجو بطاعته ∴ یوم النشور من الرحمن غفرانا
اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا ∴ جزاک ربک عنا فیه احسانا ∴ نفسی فداء لخیر الناس کلهم ∴ بعد النبی علی الخیر مولانا
اخی النبی و مولی المؤمنین معا ∴ و اول الناس تصدیقا و ایمانا ∴ یعنی تو ای امام مفترض الطاعه که امیدواریم

بطاعت او در روز قیامت از بخشنده بی منت مغفرت را تو واضح و هویدا ساختی دین ما را که بود در
مخفی و پوشیده جزای خیر دهد ترا پروردگار تو از آنچه تو در باره ما کردی در باب دین نفس و جان من
فدای بهترین همه مردمان که بعد از او که امیر المؤمنین علی است که بهتر و مولای ماست و برادر بجان برابر
پیغمبر و مولای همه مؤمنان است و اول مردمان است از روی تصدیق و ایمان و مؤلف کتاب میگوید
که نقل میکنیم از احادیثی که صدیق ما جمع کرده که او عز الدین عبد الرزاق بن رزق الله محدث حنبلی است
که رسعنی الاصل و موصلی المنشا است که مردی بود بغایت فاضل و ادیب با حسن معاشرت و شیرین کلام
و فصیح العبارات بود در موصل بصحبت او رسیدم و اجازه احادیث از او گرفتم و گفتم یا عز الدین
من امروز چیزی از تو می پرسم اگر انصاف میدهی بگویم گفت بگوی گفتم آیا جایز باشد که الزام
ما را که گروه شیعیانیم بچیزی که در صحاح شما مذکور است از احادیث و رواة و رجال آن عمرو بن عاص
و معاویة بن ابی سفیان و عمران بن حطان باشد که از خوارج بود گفت لا و الله و او رحمه الله مردی
بود منصف تقبل آمد در گرفتن موصل در سنه ستین و ستمایه و از عمر روایت کنند که رسول صلعم فرمود
مر امیر المؤمنین را که تو اول مؤمنانی با من در ایمان و اعلم ایشانی بکتاب خالق انس و جان و اوفی
ایشان بعهد و پیمان و مهربان تر ایشانی برعیت و قسم ایشانی بسویت و اعظم ایشانی برزیت و مصیبت
و از جمله جمع عز الدین از مسند حدیث معقل بن یسار است که پیغمبر صلعم فرمود مر فاطمه را علیها السلام که آیا راضی
نیستی که من داده ام ترا بکسی که اقدم امت من است از روی سلم و اکثر ایشان است از روی علم و اعظم
ایشان است از روی حلم و ثعلبی در تفسیر آیت و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار میگوید
باتفاق علما است که اول کسی که بعد از خدیجه از ذکور به پیغمبر ایمان آورد علی بن ابی طالب بود و این قول
ابن عباس است و جابر بن عبد الله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن منکدر و ربیعة الرای و ابی الجارود
المدنی و کلبی گوید که امیر المؤمنین علیه السلام هفت ساله بود و در خصایص نطنزی از امیر المؤمنین علیه السلم
روایت میکند که پیغمبر صلعم فرمود که روز دوشنبه بر من نبوت نازل شد و روز سه شنبه علی با من
نماز گزارد و نیز در خصایص است که و ارکعوا مع الراکعین در شان پیغمبر و امیر المؤمنین است و بس
زیرا که اول کسی که نماز گزارد و رکوع کرد ایشان بودند و در خصایص از ابو ذر و سلمان رضوان
الله علیهما روایت میکند که یکروزی رسول الله دست امیر المؤمنین را گرفت و فرمود

که این انکسی است که بمن ایمان آورده و فاروق این امت است و این مقتدای مومنان است و اول کسی که در
روز قیامت با من مصافحه کند این خواهد بود و این صدیق اکبر است و نیز در خصایص میگوید که عباس بن عبدالمطلب
گفت که من از ابن خطاب شنیدم که میگفت که دست بدارید از ذکر امیرالمومنین که من از پیغمبر شنیدم که پیغمبر مود
که علی را سه خصلت است که دوست میدارم که مرا یکی از انها باشد و نزد من یکی از انها دوست تر است
از هر چه آفتاب برو طالع می شود و من و ابوبکر و ابوعبیده جراح و نفری از صحابه آنجا بودیم که پیغمبر صلعم آمد دست
مبارک بر دوش علی بن ابی طالب علیه السلام داشت و میفرمود که ای علی تو اول مسلمانانی از روی اسلام
و اول مومنانی از روی ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی وای دروغ میگوید هر که زعم دارد که مرا دوست
میدارد و ترا دشمن دارد و اسم علی مشتق از اسم علی اعلی است ابوطالب فرموده این بیت را که
سمیته بعلی کی یدوم له عز العلو و فخر العز ادومه من نام نهادم او را بعلی تا دایم باشد او را عز علو
و بزرگی و عز ادوم آنست که تا قیامت بآن نسب فخر کند و در تفسیر ابن حجام مذکور است در تفسیر آیت
ومن یطع الله والرسول که امیرالمومنین علیه السلام گفت یا رسول الله آیا ما قادر باشیم در بهشت که ترا
زیارت کنیم هر وقت که خواهیم فرمود که ای علی هر پیغمبری را رفیقی خواهد بود که با او باشد و آن رفیق
انکس بود که اول با او ایمان آورده پس این آیت نازل شد که فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا بعد از ان پیغمبر امیرالمومنین را طلب کرد
و گفت حق سبحانه و تعالی در بیان آنچه تو از من سوال کردی آیت فرستاد و گردانید ترا رفیق من زیرا که
اول تو بمن ایمان آوردی و صدیق اکبر تویی و در کتاب مسترشد روایت میکند از سلمان فارسی
که پیغمبر صلعم فرمود که بهترین این امت بعد از من علی بن ابی طالب است و علی بن ابرهیم بن هاشم که از اجل
رواة اصحاب امامیه است آورده است که پیغمبر صلعم چون بسی و هفت سالگی رسید در خواب دید که یکی آمد
نزد او و گفت یا رسول الله او این را اعتبار نکرد تا چندی برین گذشت روزی که در میان کوهها
گوسفندان ابوطالب را میچرانید ناگاه شخصی بنظر آنحضرت در آمد و گفت یا رسول فرمود که تو کیستی گفت
من جبرئیلم حضرت رب جلیل مرا پیش تو فرستاده است که ترا رسالت داده است پیغمبر بخانه فرموده این
احوال را بخدیجه رسانید خدیجه چون معلوم داشت خبر یهودی و ان بحیرا راهب و آنچه از آمنه مادر آنحضرت
بظهور آمده گفت امیدوارم که چنین باشد و رسول الله این امر را پنهان میداشت تا دیگر جبرئیل برو

نازل شد و آب از آسمان آورد و گفت یا محمد برخیز و با این آب وضو بساز از برای نماز پس تعلیم کرد پیغمبر را
بوضو ساختن بانکه روی بشوی و هر دو دستها را از مرفق و مسح سر کن و بعد از ان مسح هر دو پا تا کعبین
و تعلیم رکوع و سجود نمود و چون چهل سال تمام کرد جبرئیل آمد و امر آورد بنماز و حدود صلوة را تعلیم آنحضرت
کرد و هنوز امر باوقات نیامده بود و دو رکعت در هر وقتی و چون امیرالمومنین با آنحضرت الفت داشت که
مونس و همنشین او بود و هرگز از و جدا نمیشد یکروزی دید که آنحضرت نماز میگزارد فرمود که یا ابا القاسم
این چه نماز است گفت حق سبحانه و تعالی مرا بآن امر فرموده پس دعوت فرمود او را بتصدیق آنحضرت تصدیق
فرموده با وی نماز گزارد و خدیجه نیز باسلام در آمده با ایشان نماز گزارد دیگر نبود الا رسول الله و امیرالمومنین
و خدیجه علیهم السلام تا چندگاه برین گذشت یکروزی ابوطالب بمنزل رسول الله آمد و جعفر با او بود نگاه کرد دید
که رسول الله نماز میگزارد و علی در جانب او ایستاده بنماز مشغول است ابوطالب گفت ای جعفر در پهلوی
پسر عمت بایست و تو نیز نماز بگزار پس جعفر بن ابی طالب بجانب دیگر ایستاده بنماز مشغول شد پس چون جعفر
در یسار آنحضرت بنماز بست آنحضرت پیش فرموده با ایشان نماز گزارد و ابوطالب این ابیات انشا فرمود
ان علیا و جعفرا ثقتی عند ملم الزمان والکرب والله لا اخذل النبی ولا یخذله من بنی ذو حسب
لا تخذلا وانصرا ابن عمکما اخی لامی من بینهم وابی یعنی علی و جعفر محل اعتماد و مونس و غمخوار منند نزد محنت
ایام و شدت الام و الله که من فرو نگذارم جانب نبی را و فرو نگذارند او را پسران من که آنحضرت
صاحب حسب و نسب است ای پسران من فرو مگذارید او را و یاری کنید پسر عم خود را که عم شما در میان
برادران برادر پدر و مادری من است چه عبدالله و ابوطالب از یک مادر و پدر بوده اند در مناقب
ابن مغازلی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند که گفت در تفسیر السابقون السابقون
که سابق است یوشع بن نون بموسی و سابق است صاحب آل یاسین بعیسی و سابق است علی بن
ابی طالب بمحمد بن عبدالله صلی الله علیهما و او افضل ایشان است و در مسند احمد از عمرو بن عباده
روایت میکند که عبدالله عباس گفت شنیدم من از علی بن ابی طالب که میفرمود که من عبدالله و برادر
رسول الله ام و صدیق اکبرم و نگوید بعد از من این را بدیگری مگر کاذب و مفتری
و حال من نماز گزاردم پیش از مردمان بهفت سال و در مسند از ابو لیلی روایت کند که حضرت رسول الله
فرمود که صدیقان سه اند حبیب نجار که مومن آل یاسین است که در انطاکیه گفت یا قوم اتبعوا المرسلین

وخربیل مومن آل فرعون که گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و علی بن ابی طالب و او افضل ایشان است
و در بصایر الدرجات روایت کند از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام که او از آبا عظام خود علیهم السلام
روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود که امت مرا در روز اخذ میثاق بر من عرض کردند پس اول کسی که بمن
ایمان آورد و تصدیق من کرد بعد از بعثت علی بن ابی طالب بود و او صدیق اکبر است و در عیون
علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت کند از آبای کرام خود علیهم السلام که پیغمبر صلعم فرمود که در قیامت غیر از ما چهار
کس دیگر سوار نخواهد بود دیگری از انصار برخاست و گفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد از سواران یکی تو
دیگر که خواهد بود گفت من بر براق سوار خواهم بود و برادرم صالح بر ناقه الله که آنرا پی کردند و عم من حمزه بر ناقه غضبا
و برادرم علی بر ناقه از ناقهای بهشت و بدست او باشد لوای حمد نزد عرش مجید و گوید که لا اله الا الله محمد رسول الله
پس گویند آدمیان که نیست این مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش رب العالمین پس ملکی جواب ایشان را
از بطنان عرش که ای معاشر مردمان این ملک مقرب و نبی مرسل و حامل عرش نیست این صدیق اکبر علی بن ابی طالب است ع
و در مسند مذکور است روایت از علی بن حسین علیهما السلام که او روایت میکند از پدر و جد بزرگوار خود که رسول صلعم
دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دست داشت و میفرمود که هر که مرا دوست دارد و دوست دارد این
هر دو را و پدر و مادر ایشان را فردا در قیامت با من در یک درجه باشد و در مسند از زر بن حبیش روایت کند که امیر
المومنین علیه السلام گفت که با من معاهده فرموده رسول الله صلعم که دشمن نگیرد مرا مگر منافق و دوست نگیرد
مرا مگر مومن و در مسند از عبد الرحمن بن ابی لیلی که او هم سخن امیر المومنین بود روایت کند آنحضرت جامه تابستانی
پوشیدی در فصل زمستان و جامه زمستانی در بر کردی در موسم تابستان پس بعضی گفتند که عبد الرحمن آنرا
از آنحضرت سوال کن و او از آنحضرت پرسید فرمود که رسول الله بطلب من فرستاد و مرا چشم درد میکرد چون
آمدم زبان مبارک در چشم من مالید و فرمود که بار خدایا بپرهیز از او گرما و سرما را از او باز گرما و سرما در من تاثیر
نکرد و فرمود بدهم رایت را بدست کسی که دوست دارد خدای و رسول را و خدای و رسول او را دوست دارند
که او فرار نباشد پس اصحاب بینی منتظر بودند که بکه خواهد داد که بدست من داد رایت را و مرا فرستاد و نیز
از مسند است که امیر المومنین علیه السلام فرمود که مرا نزد رسول رتبت و منزلت بود که هیچکدام را از خلایق
را نبود بودم هر سحر که بر آنحضرت سلام میکردم و در حدیث دیگر واقع است که هر صباح طلب اذن میکردم
پس اگر آنحضرت در نماز نمی بود تسبیح میگفت و اگر در غیر نماز می بود اذن میفرمود و در کتاب آل ابن خالویه

ازم

از حذیفه نقل میکند که پیغمبر صلعم فرمود که هر که دوست میدارد که متمسک شود بقصبه یاقوتی که خلق کرده حق سبحانه و تعالی
بید قدرت خود پس باید که دوستی علی اختیار کرده بعد از من او را والی و مولی داند و هم در کتاب آل ابن خالویه مروی
از ابی سعید خدری که پیغمبر صلعم فرمود در علی بن ابی طالب را علیه السلام که حب تو ایمان است و بغض تو نفاق و اول
کسی که به بهشت عنبر سرشت در آید محب تو باشد و اول کسی که در نار در رود مبغض تو بود و حق سبحانه و تعالی ترا اهل این
امر گردانیده و تو از منی و من از تو و بعد از من پیغمبری نخواهد بود و هم از ابن خالویه مرویست که او روایت
کرده از عبد الله بن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون فرمود از خانه زینب بنت جحش تا آمد بخانه ام سلمه ناگاه
یکی در خانه را زد آنحضرت فرمود که یا ام سلمه برخیز و برو و در را بگشای او گفت یا رسول الله این چه کس است
که آن مقدار قدر و منزلت دارد که من بروم و در را برای او بگشایم و تلقی نمایم برای گشودن در سر دست
خود را از برای او و حال آنکه دیروز در شان من آیات الهی نازل شده آنحضرت فرمود که ای ام سلمه بدرستی
که طاعت رسول طاعت حق تعالی است و معصیت رسول معصیت او و آنکه بر در خانه است مرد سبکی بتقدیری
نیست که حیا مانع او نشود و نیست که باندرون آید تا آواز خفتن نشنود و او کسی است که دوست میدارد خدای
تعالی و رسول و را و خدای و رسول او را دوست میدارند پس رفت و در را گشود و آمده در ستری که آنجا
بود داخل شد بعد از آنکه او از پای نشنید باندرون آمد و بر رسول صلعم سلام کرد آنگاه آنحضرت فرمود که یا ام سلمه
او در پس پرده بود و هیچ می شناسی که این چه کس است ام سلمه گفت بلی می شناسم علی بن ابی طالب است آنحضرت
فرمود که این آن برادر است مرا که طبیعت و خلق او طبیعت و خلق من است و لحم او از لحم من است و دم او
از دم من است یا ام سلمه این گزارنده دین من باشد بعد از من پس بشنو و گواه باش ای ام سلمه که این ولی
من است پس بشنو و گواه باش ای ام سلمه که اگر مردی عبادت کند حق سبحانه و تعالی را هزار سال در میان
رکن و مقام در بیت الله الحرام و با جزای الهی ملاقی شود در وقتی که بغض این مرد داشته باشد حق تعالی بفرماید
که او را برون کشان در نار جهنم اندازند نعوذ بالله من ذلک و در کتاب آل از مالک بن حمام
روایت میکند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله یکروزی بر ما ظاهر شد تبسم کنان عبد الرحمن بن
عوف برخاست و گفت یا رسول الله پدر و مادر من فدای تو باد چه چیز ترا بتبسم آورده فرمود که از نزد
حق تعالی بمن اشارتی رسید در باب پسر عم و برادر من و در باره دخترم فاطمه که چون تزویج فاطمه
با امیر المومنین علیه السلام وقوع یافت حق سبحانه و تعالی امر فرمود رضوان را که بجنباند درخت طوبی

تا آنچه برداشته باشد از رقعها نثار کنند بعد دوستاران اهل بیت و بعد ازان آفرید در تحت اندرخت
طوبی چندین ملائکه را از نور و هر یکی از ایشان ازان رقعه برداشته نگاه میدارند تا قیامت قایم شود
و بر گرد زمین عرصات از ملایک و خلایق پس چون دوستداران اهل البیت با ایشان ملاقات کنند
ملایک آن رقعها را آورده بهر کدام از ایشان یکی ازین رقعها بدهند مضمون آنکه فلانی که رقعه بدست
اوست از آتش دوزخ آزاد است پس نثار عروسی برادر و ابن عم و دختر من خلاصی مردان و زنان
امت من است از آتش دوزخ مولف کتاب میفرماید که سزاوار آن بود که این حدیث در تزویج امیر المومنین
و فاطمه ع مذکور کرده اما قلم جاری شد سطری که شطری ازان از دلایل شرف و فخر هر دو ست و هر چند
مبالغه در اوصاف ایشان نمایند دون رتبه و قدر هر دو خواهد بود حدیث خیر البرایا کلهما آدم و خیر ولده بعده هاشم
و صفوة الرحمن من خلقه محمد و ابنته فاطمه و بعلها الهادی و سبطاهما و قایم یتبع قایم
منهم الی الحشر فمن قال لا فقل له لا افلح النادم یعنی بهترین همه مخلوقات آدم بود و بهترین قبیله
بعد از و قبیله بنی هاشم و برگزیدگان رحمن از آفریده او محمد بود و دختر نیک اختر او فاطمه و زوج فاطمه
که هادی خلایق است و دو سبط ایشان که حسن و حسین است و آنها که بعد از ایشان بامر امامت
قایمند که قایم ایشان دایم است تا حشر پس اگر کسی گوید که اینچنین نیست بگوی او را که رستگار نشود
نادم که طریق حق را گذاشتن بعد از ایشان پشیمانی را فایده نیست و در کتاب فردوس از
شقیق بن سلمه روایت میکند از عبد الله که پیغمبر صلعم را دیدم که دست علی بن ابی طالب را گرفته
بود و میفرمود که این ولی من است و من ولی او دشمن میدارم هر که دشمن او ست و بصلحم هر که
با او بصلح است و روایت میکند حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی در کتاب خود مرفوع
بحضرت فاطمه علیها السلام که او فرمود شبانگاه عرفه بیرون رفتیم با رسول الله صلعم آنحضرت
فرمود که خدای عز و جل مباهات میکند بشما و عامه شما را آمرزیده خاصه علی بن ابی طالب و من که رسول ویم
بشما و شما دوست داشته نمیشوید از جهت قرابت من بدرستی که سعید کل سعید آنکس است
که دوست دارد علی بن ابی طالب را در حیات و ممات او و کهمس گوید که امیر المومنین فرمود که طایفه
در باب من از هلاک شدگانند و سه طایفه دیگر در ان از نجات یافتگان اهل هلاک آنانند که سخن نالایق
در باب گویند و کوشش کنند و آنانکه افراط ورزند در کار من و بواسطه تقرب ملکان سخن نالایق

درحق من گویند و تزاو قطع حب من کنند و حال آنکه دین من دین رسول الله و حب من حب رسول الله و اهل نجات
آنانند که دوست میدارند کسی را که مرا دوست میدارد پس اگر کسی مرا دوست دارد باید که دوست و محب مرا
هم دوست دارد و دشمن دارد دشمن مرا و شیعه باشد با شیعیان من پس باید که آزمایش کند دل خود را که خدای
عز و جل دو دل در اندرون هیچ کس ننهاده که دوست دارد بیکی ازان و دشمن دارد با آن دیگر و روایت کنند
که سلمان فارسی میگفت مر امیر المومنین را علیه السلام که یا علی بنیامدی هرگز نزد رسول الله که من نزد او بوده
باشم الا که رسول الله بر عضد یا در میان شانه من دست میزد و میفرمود که این و شیعیان او از رستگارانند
و در فردوس روایت میکند از معاذ که پیغمبر صلعم میفرمود که دوستی علی بن ابی طالب حسنه ایست که ضرر
نمیکند با آن هیچ سیئه و بغض او سیئه ایست که فایده نمیدهد با آن هیچ حسنه و هم در فردوس از ابو ذر
روایت کند که پیغمبر صلعم فرمود که علی بن ابی طالب باب علم من است و هادی و مبین امت من است
بآنچه من بآن مبعوث شده ام بعد از من حب او ایمان است و بغض او نفاق و نظر بروی رافت است
و مودت او عبادت و از انس مرویست که در خدمت پیغمبر نشسته بودم که امیر المومنین آمد فرمود که
من و این حجت خدایم بر خلق او و از احادیثی که عز الدین محدث جمع کرده روایت از منصور او از
پدر خود محمد بن علی و او روایت میکند از جد خود عبد الله بن عباس که من و پدرم عباس بن عبد المطلب
نشسته بودیم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله که علی بن ابی طالب در آمده سلام کرد پیغمبر بر و جواب
فرمود و بشاشت نمود بوی و برخاست و او را در بغل گرفت و میان هر دو چشمش را بوسه داد
و به پهلوی راست خودش نشاند عباس گفت یا رسول الله آیا دوست میداری این را فرمود که
ای عم رسول خدای والله که خدای تعالی او را از من دوست تر میدارد و حق سبحانه و تعالی گرداننده
ذریت هر نبی را در صلب او این صلوات الله علیه و هم از ابن عباس روایت از جمع عز الدین که
وقتی نگاه کرد رسول الله بسوی علی بن ابی طالب ع فرمود که تو سیدی در دنیا و سیدی در
آخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته هر که ترا دوست دارد خدای تعالی او را دوست
داشته و هر که بغض تو دارد پس بدرستی که بغض من دارد و هر که بغض من دارد بغض حق سبحانه
و تعالی دارد پس وای بر آنکس که بعد از من بغض و کینه تو داشته باشد و هم ابن عباس از انجا روایت
کند که پیغمبر صلعم فرمود که در شب معراج مرا باسمان بردند دیدم که بر در بهشت نوشته که لا اله الا الله

و ذریت مرا در صلب علی

محمد رسول الله علی حبیب الله الحسن والحسین صفوة الله فاطمة امة الله علی باغضیهم لعنة الله جمع ازان جمع از ابوذر
مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که ای علی کسی که از من مفارقت کرد از خدای تعالی مفارقت کرده و کسی که از تو ای علی
مفارقت جست از من جسته و هم از جمیع منقول است که عایشه گفت که من پرسیدم از رسول الله صلعم که از مردم
کدام دوست تر است بسوی تو فرمود که فاطمه گفت از مردان پرسیدم فرمود که زوج او و هم از جمیع روایت
میکند از ابی علقمه مولی بنی هاشم که ما نماز صبح را با پیغمبر صلعم گزاردیم بعد ازان التفات فرمود بجانب ما و گفت
ای معاشر یاران من دوش خواب دیدم در واقعه که عم من حمزة بن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب جالس نشسته اند
و پیش طبقی از کنار رطب نهاده و ساعتی ازان خوردند آن کنار انگور شد پس ازان زمانی ازان نیز تناول کردند انگور
رطب شد ازان نیز ساعتی خوردند پس ازان نزدیک ایشان رفتم و گفتم یا ای شما از اعمال کدام را بهتر یافتید
گفتند پدران و مادران ما فدای تو باد افضل اعمال را یافتیم بر تو و آب دادن و دوستی علی ابن ابی طالب
و این حدیث را خوارزمی نیز در مناقب و در کتاب اربعین حافظ ابو بکر محمد بن ابی نصر بن ابی بکر اللقوالی از
ابن عباس روایت میکند که پیغمبر صلعم فرمود که ای بنی هاشم من سه چیز را از خدای عز و جل سوال کرده ام برای
شما که هدایت کند راه نماید گمراه شما را و دانا گرداند جاهل و نادان شما را و ثابت و استوار گرداند قایم
شما و دیگر درخواسته ام از خدای تعالی که بگرداند شما را صاحب جود و رحم و بزرگی و اگر مردی بایستد میان
رکن و مقام نماز گزارد و روزه دارد تا او را اجل برسد و او مبغض اهل بیت محمد صلعم باشد جای او دوزخ است
و زید بن ارقم روایت کند که پیغمبر صلعم گذشت بر خانه که در و حضرت فاطمه و حضرت امیر المومنین و امام حسن
و امام حسین درانجا بودند فرمود که من بجنگم کسی را که با شما بجنگد و بصلحم کسی را که با شما بصلح است و از زیاد بن
مطرف منقول است که پیغمبر صلعم فرمود که کسی که دوست میدارد که بزید بحیات و بمیرد بممات من و ساکن شود
در جنتی که پروردگار من بمن وعده فرموده که حق جل و علا اشجار آن را بدست قدرت خود نشانده پس باید
که تولی کند بعلی بن ابی طالب که او بیرون نمی برد شما را از هدایت و در نمی آرد شما را در ضلالت و
در مناقب خوارزمی منقول است از عبد خیر که او روایت کند از امیر المومنین علی علیه السلام که یکی خوشه چند
موز بر سبیل هدیه نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و آنحضرت آن موز را از پوست جدا میکرد و
بر دهان من می نهاد قایلی گفت یا رسول الله هر آینه که تو دوست میداری علی را فرمود که ای تو هنوز نمیدانی
که علی از من است و من از علی مولف کتاب میفرماید که این قول پیغمبر دلالت تمام دارد بر مکانت و رتبت

ومنزلت امیر المومنین که شرف و کمال آنحضرت باقصی غایت رسیده و رفعت و بزرگی و بنده اعلی کشیده
و این تنبیهی است که رسول الله نسبت مساوات میان خود و او با وضوح منقبتی ایراد فرمود و کشف فضیلت
این بار رفع مرتبتی بجای او عام نموده چون در بارهٔ سلمان فرمود که سلمان منا اهل البیت سلمان ازین بمعنی
سر مفاخرت بر اوج والا سوده و گوی مباهات از اصحاب و اضراب ربوده از انست که اکتفا نفرموده
بانت منی کی بکلا و انا منه علی عمرانی را از رتبه سلمانی گذرانیده و بدرجه و مقام خود رسانیده چه دلالت
دارد که هر یک از ایشان اصل دیگری را و نازل منزله همدیگر است ... نشد آنحضرت که بگوید که علی از
و نگوید که من از علیم و درین باب ابن جریر طبری و ابن اثیر جزری در تاریخشان آورده اند که در روز احد که
قرار بر فرار دادند و اندکی بر قرار ماندند حضرت رسول فرمود که یا علی شر اینها را از من کفایت کن دلدل را
بذو الفقار آبدار دمار از اشرار نابکار برآورده که یلان معرکه هیجا را بخاک مذلت انداخت و سرهای
ایشانرا از تنهاشان جدا ساخت و خاطر آنحضرت از کشش و کوشش اطمینان یافت جبرئیل از نزد جلیل
آمده گفت یا محمد این کمال مواساتست که امروز امیر المومنین در بارهٔ تو بتقدیم رسانیده آنحضرت
فرمود که او از من است و من از او جبرئیل گفت که من از هر دوی شما پس نظر کن بمرتبه که جبرئیل امین خود را
دران گنجانید و در مناقب از عایشه روایت میکند که پیغمبر را صلعم دیدم که علی را در بر گرفته بود و سر
و رویش می بوسید و میفرمود که بابی الوحید الشهید که تو از ما تنها افتی و بدرجه شهادت برسی و نیز در مناقب
آورده که امیر المومنین علیه السلام فرمود که من و پیغمبر صلعم میرفتیم در بعضی از طرق مدینه ناگاه بباغی
رسیدیم بغایت زیبا و پر درخت من گفتم یا رسول الله چه خوب باغی است فرمود که ترا در جنت بهتر ازین
خواهد بود و بعد ازان بباغ دیگر رسیدیم من همان گفتم و آنحضرت همان در جواب گفت تا بهفت
باغ گذشتیم بگفتم یا رسول الله چه خوب باغیست فرمود که در بهشت بهتر ازین از برای تو مهیاست
و چون راه از و خالی شد مرا در بر گرفت و بهای بهای گریست گفتم یا رسول الله سبب گریه چیست فرمود
که کینها و حقدها می بینم که در سینهای اقوام مکنونست و اظهار نخواهند کرد مگر بعد از من گفتم دین من
بسلامت خواهد بود فرمود که دین تو بسلامت خواهد بود و هم در مناقب است که اسامة بن زید از
پدرش روایت کرد که در مجلسی امیر المومنین و جعفر و زید بن حارثه بودند جعفر گفت که دوستر شما برسول الله
و امیر المومنین فرمود که دوستر شما برسول الله منم و زید بن حارثه گفت منم دوستر شما برسول الله

زید گفت بیا تا باهم برویم و از آنحضرت بپرسیم که دوستر کیست اسامه گفت که ایشان طلب اذن کردند از رسول الله
و من آنجا بودم گفت بیرون رو و ببین چه کسانند من بیرون رفتم و باز آمدم و گفتم که جعفر و علی و زید بن
حارثه است که اذن می طلبند فرمود که بیایند چون آمدند گفتند یا رسول الله کیست دوسترین مردمان
بسوی تو فرمود که فاطمه گفتند که از مردان می پرسیم فرمود که ای جعفر تو مانند منی در صورت و سیرت
و تو بسوی من از شجرهٔ منی و اما تو ای علی ختن و پدر فرزندان منی و از منی و دوستر اقوام بسوی من و قریب
باین حدیث که در مسند حنبل آورده که نزاع شد میان امیرالمومنین و جعفر و زید در باب دختر حمزه نزد
آنحضرت رفتند آنحضرت حکم از برای خالهٔ آنحضرت کرد که نگاه دارد و فرمود که ای علی تو از منی و من از
توام و فرمود مر جعفر را که تو در خلق و خُلق شابه منی و فرمود مر زید را که تو برادر و مولای مائی از مولا عبد
مراد است مؤلف میفرماید که معتبر کامل میباید که درین کلام نظر کند و حسن مقصد و بلاغت لفظ و عذوبت
مورد آنرا ملاحظه نماید که علی را بخود اضافه فرمود و گفت انت منی و جعفر را جاری مجرای خود داشت
و فرمود که اشبهت خلقی و خلقی و چون زید از مردان این میدان نبود تاویل فرمود او را بلطف و احسان و تادیب
بقول رافت آن که انت اخونا و مولانا اضافه فرمود بنفس نفیس خود و بایشان نیز بنون جماعت تا بدانند که رتبه
زید نمیرسد باین رتبه منیفه و محل او قاصر است ازین محال شریفه و چگونه واقع تواند شد مولا در موقع خلیفه
و در کتاب مناقب از جابر روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که جبرئیل علیه السلام آمد من
از نزد حضرت ذوالمنن با ورق آس سبز که در آنجا بسفیدی نوشته بود که حق جل و علا میفرماید که من فرض
گردانیده ام محبت علی بن ابی طالب علیه السلام را بر خلق خود پس باید که برسانید این امر را بایشان از من
و در مناقب از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مردمان اجتماع می نمودند بر دوستی
علی بن ابی طالب علیه السلام هر آینه حق جل و علا خلق نمیکرد دوزخ را مولف کتاب میفرماید که درین حدیث توقف
کرده اند بعضی که طبع ایشان مایل است بعناد و نمیرسند برتبهٔ عالی آن پاکیزه نژاد و قدح میکنند راوی و معتقد
این حدیث را و انکار مینمایند بدل و زبان ناقل این کلام را و نمی یابند که این از جهت طبع ذمیم و از قبیل
سقیم ایشانست چه نور شمس را انکار کردن نقص در ضوء آن نور نمیشود بلکه اگر نقصی هست در ابصار
و بصیرت ایشانست و قیاس این برین وجه است که محبت امیرالمومنین علی علیه السلام فرع محبت نبی است
و تصدیق او بهرچه از جانب حق تعالی بوی آمده و محبت نبی و تصدیق او فرع معرفت الهیت،

و

وعمل برا اوامر او کردن و اجتناب از نواهی او نمودن و فرا گرفتن کتاب الله و سنت رسول الله بر وجه لایق و از
واضحات است که اگر جمیع خلایق مخلوق می بودند برین فطرت هر آینه حق سبحانه و تعالی خلق نمیکرد دوزخ را و چگونه
دوست دارد امیرالمومنین را کسی که مخالف باشد آنحضرت را در مذهب و در علم و حلم و زهد و ورع و نماز
و روزه و مسارعت بطاعات و در اقدام بعبادات و در اخذ بکتاب الله در تحلیل حلال و تحریم حرام
و در مجاهدهٔ ذات الله و در جهاد فی سبیل الله و قناعت او بملابس خشنه و مآکل او غلیظه خشبه و انتصاب او
در محراب بعبادت کردگار در دلهای شب خالی از چشم اغیار و این اوصاف را توانائی ندارد غیر از او و از عباد
ولیکن فرمود که اعانت کنید مرا بورع و اجتهاد و شیعهٔ خود را توصیف نمود باین کلمات بابرکات که
انهم خمص البطون من الطوی عمش العیون من البکا یعنی گرسنگی ایشان بحدی رسیده که شکمهاشان
به پشت چسپیده و گریه ایشان بجائی انجامیده که چشمهاشان بواسطه سیلاب اشک ضعف پیدا
کرده و در نهج البلاغه مذکور است که همام که از عابدان زمان بود از آنحضرت سوال کرد از مومنان
متقی آنحضرت فرمود در جواب که متقیان در دنیا اهل فضایلند که گفتن ایشان صواب است و پوشش ایشان
جامهای میانه و بر روی زمین بتواضع روند و چشم را از محارم الله بپوشند و علم نافع را استماع
نمایند و اگر بر ایشان بلیه نازل گردد چنان صابر باشند که گویا ایام رخا و عافیت است و اگر نه
آن بودی که حق تعالی اجل ایشان را مقرر ساخته در وقت معین هر آینه قرار نمی یافت ارواح ایشان
در اجساد یک طرفة العین از برای شوق بثواب و خوف از عقاب و خالق در چشم ایشان بزرگ است و دون
خالق خرد و میان ایشان و بهشت چنانست که گویا می بینند که ایشان در آنجا بناز و نعمتند و میان
ایشان و دوزخ نیز آنچنانکه گویا مشاهده میکنند که در آنجا بعقوبت معذبند و دلهای ایشان دایما
محزونست و همیشه مردم از شر ایشان ماموند و اجساد ایشان ضعیف و نحیف است و حاجات ایشان
خفیف و نفسهای ایشان پاکیزه و عفیف برگزیده صبر مینمایند در ایام قصیر چون یقین دارند
که در عقب او خواهد بود راحت طویله تجارت ایشان همه سود است و روش ایشان همه مسعود اگر
اراده دنیا نمایند حق تعالی آنچه آرزوی آنهاست آماده کرده اما ایشان باختیار رد دست داشته
و نمیخواهند و خود را فدای راه خدا کرده اما در شب اقدام را استوار ساخته اند از برای رضای حضرت
سبحان گاهی بنماز گاهی بتلاوت قرآن بر وجه ترتیل و تفکر با آواز حزین و ناله و انین بانکه دوای قلوب

بآن میکنند هرگاه که رسیدند بآیتی که در و تشویقی است میل دل ایشان نماید بسوی او از جهت طمع ثواب و انفاس
ایشان بر می آید از جهت شوق در ان باب چنان گمان دارند که نصب العین این ایشان است و هرگاه بآیتی
گذشتن که در و تخویفی فهم می شود گوش دل بران داشتن و چنان انگاشتند که زفیر و شهیق جهنم در اصول
گوشهای ایشان وقوع یافته پس ایشان افتادگانند که اوساط خود را بر زمین نهاده اند از جهت سجده حق
و پیشانیهای خود را فرش خاک ساخته و دستهای خود را گسترده و زانوها و اطراف اقدام خود را سپرده
برای رضای رب الارباب در فکاک رقاب و اما در روز پس شیمه ایشان حلم است و شیوه ایشان علم
شعار ایشان احسان است و دثار تقوی و برادران و خوف الهی چنان در یافته ایشان را که ناظر چنین پندارد
که بیمار اند و حال آنکه مرض بدنی ندارند و می لطمه مردم را امر عظیم میدانند راضی نیستند باعمال قلیل خود
و کبیر اعمال اکثیر نمیدانند بلکه خود را در ان اعمال متهم میدانند و از ان ترسان و لرزانند و اگر کسی ایشان را
با مر طاعت نسبت دادن بغایت هراسانند میگویند که ما خود خود را بهتر میدانیم از غیر ما با حوال ما
و خدای تعالی داناتر است بنفس ما از ما بار خدایا مگیر ما را بآنچه ایشان در بارهٔ ما میگویند و بگردان ما را
با فضل آنچه ایشان در بارهٔ ما میگویند و بگردان ما را با فضل آنچه ایشان گمان می برند و بیامرز ما را بنوعی
که ایشان ندانند و علامت ایشان آنست که می بینی قوت تمام دارند در دین و حزم و استواری در لین
و ایمان کامل در یقین و حرص در علم و عمل و علم و قصد در غنی و خشوع در عبادت و تحمل در فاقت و صبر
در شدت و طلب در حلال و نشاط در هدایت و دوری از طمع و غوایت این فقرات از محاسن کلام و بدایع
سخنان حضرت مرتضوی است صلی الله علیه و چگونه چنین نباشد که مصدر این سخنان بحر علوم است و مرعای
جنی شیخ قیصوم سید عرب و امیر ایشان و وصی رسالت است و وزیر او و در کتاب مناقب
ابو المؤید خوارزمی رحمة الله روایت میکند از امیر المومنین علیه السلام که پیغمبر صلعم فرمود که یا علی اگر
بنده بود که عبادت کند خدای عز و جل را آنمقدار که نوح اقامت کرده بود در میان قوم و مثل کوه احد
او را زر بوده که نفقه کرده باشد و مظلوم کشته شده باشد میان صفا و مروه و دوستی ترا اختیار
نکرده باشد ای علی رایحه جنت بمشام او نخواهد رسید و هرگز بهشت در اهل نخواهد شد و نیز در مناقب است
مردی از حافظ سلیمان بن ابراهیم الاصفهانی مرفوع بعایشه که او روایت میکند که پیغمبر صلعم در خانه
من در وقت احتضار فرمود که حبیب مرا از برای من طلب کنید من پدرم را طلب کردم چون نظر مبارک

الحضرت

آنحضرت بر وافتاد سر مبارک برداشت و فرمود دیگر بار که حبیب مرا طلب کنید که بخدا سوگند که غیر او را نمیخواهم
بعد از طلب آمد چون آنحضرت نگاه کرد امیر المومنین را دید جامه بر و بود برداشت و امیر المومنین را
در زیر آن جامه برد و با او راز گفت و تربیت فرمود تا رحلت نمود و همچنین دست مبارکش بر روی
علی بود و نیز در مناقب از معاویة بن ثعلبه روایت میکند که مردی آمد نزد ابو ذر وقتی که در مسجد نشسته بود
با امیر المومنین علیه السلام و گفت ای ابو ذر آیا حدیث نمیکنی ما را که دوسترین مردم بسوی تو کیست و این هم میدانم
که دوسترین مردم بسوی تو دوسترین ایشان است بسوی رسول الله و او این شخص است و اشارت
با امیر المومنین کرد و در مناقب است که نیز مردی گفت مر سلمان را که چه بسیار دوست میداری علی را من از
پیغمبر شنیدم که میفرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته باشد و هر که او را دشمن دارد
مرا دشمن داشته و از ام عطیه روایت است که رسول الله صلعم امیر المومنین علی را در سریه بجنگ
کفار فرستاده بود و من دیدم که آنحضرت دستهای مبارک بدعا برداشته بود و میفرمود که بار خدایا
میران مرا تا به بینم علی را و مثل این در کتاب یواقیت مذکور است فرق آنکه تا به بینم روی علی را و نیز
در مناقب روایت میکند ابو العلا حسن بن العطار الهمدانی از انس که پیغمبر صلعم فرمود که حق سبحانه و تعالی از نور روی
علی بن ابی طالب علیه السلام هفتاد هزار ملک را خلق کرده که ایشان استغفار میکنند از برای محبان و دوستان او
تا روز قیامت شود و هم در مناقب حسن بصری از عبد الله روایت میکند که پیغمبر صلعم فرمود که چون روز قیامت شود
علی بن ابی طالب در فردوس نشیند و آن کوهیست که شرفت بر جنت دیگر و فوق او عرش رب العالمین است
و از دامن آن انهار جنت روان باشد و تفوق داشته باشند آنها در جنت و آنحضرت بران فردوس بر کرسی
از نور نشسته باشد و در پس او چشمه تسنیم روان باشد و هیچ کس از پل صراط عبور نتواند کرد مگر با او بود خط
آزادی بسبب دوستی او و دوستی اهل بیت او و او مشرف باشد بر بهشت دوستان خود را بجنت فرستد و دشمنان
خود را بدوزخ و هم در انجا از عبد الله بن عباس بن مسعود روایت میکند پیغمبر فرمود صلعم که اول کسی از اهل آسمان
که برادری گرفت علی بن ابی طالب را اسرافیل بود و میکائیل و بعد از ان جبرئیل و اول کسی که دوست داشت
او را از اهل سموات حمله عرش بودند بعد از ان رضوان خازن جنان بعد از ان ملک الموت و بدرستی که
ملک الموت ترحم مینماید بر دوستان علی بن ابی طالب آنچنان ترحمی که بانبیا علیهم السلام میکند و هم از مناقب است
روایت از انس که او گفت که من پیغمبر صلعم را در واقعه دیدم که میفرمود که ای انس چه چیز ترا بران داشت که ادا

نکردی و نگفتی آنچه از من شنیده بودی در باب علی بن ابی طالب تا دریافت ترا آن عقوبت که در پیشانی او
علامت برص پیدا شده بود و اگر استغفار علی بن ابی طالب میبود از برای تو رایحهٔ جنت هرگز بمشام تو نمیرسید
ولیکن در بقیهٔ عمر این خبر را در عالم منتشر ساز که دوستان علی و ذریت و محبان آل علی سابقین اولین بهشت
و ایشان در همسایگی دوستان خدا باشند و دوستان حق حمزه و جعفر و حسن و حسین است و اما علی پس
او صدیق اکبر است و هر که او را دوست دارد روز قیامت نترسد و در مناقب از ابن عمر روایت میکند که پیغمبر
فرمود که هر که علی را دوست دارد علی را حق سبحانه و تعالی اعطا میکند بعدد هر قطره عرقی که در بدن او است
مدینه در بهشت و بدانکه هر که دوست دارد آل محمد را از حساب و میزان و صراط روز قیامت ایمن گردد بدانکه
هر که بر دوستی آل محمد بمیرد من که محمدم کفیل اویم که او را بهشت برم با انبیا علیهم السلم و بدانکه هر که بغض آل
محمد داشته باشد چون بقیامت درآید در میان هر دو چشم او نوشته باشد که نومید است از رحمت
الهی و هم در مناقب روایت میکند از ابن بریده که او از پدر خود روایت میکند که یکروزی پیغمبر صلعم گفت مارا
که حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده که چهار کس را از یاران خود دوست دارم که حق تعالی نیز ایشان را دوست
میدارد و با آنکه مرا اخبار کرده که ایشان را دوست میدارد و ما گفتیم که ایشان چه کسانند یا رسول الله فرمود
که علی از ایشان است بعد از آن در روز دوم همین را فرمود که در روز اول فرموده بود ما دگر همان
پرسیدیم و همان جواب شنیدیم تا در روز سیوم که دیگر آنحضرت اعاده این مقاله کردند دیگر ما پرسیدیم
که ایشان کیستند فرمود که علی از ایشان است و ابوذر غفاریست و مقداد بن اسود و سلمان فارسی
رضوان الله علیهم و نیز در مناقب آورده که امام جعفر بن محمد علیهما السلم روایت میکند از آبای بزرگوار
خود که امام حسین علیه السلام فرمود که من شنیدم از جد خود رسول الله صلعم میفرمود که هر که دوست میدارد
که بزید بحیات من و بمیرد بممات من داخل شود بهشتی که حق تعالی بمن وعده فرموده پس باید که دوست
دارد علی بن ابی طالب و ذریت طاهره او را که ائمه هدی و مصابیح دجی اند بعد از من که ایشان بیرون
نمی برند شما را از باب هدایت بجانب باب ضلالت و هم در مناقب مذکور است روایت از ابی برزه
که ما یکروزی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم فرمود بخدائی که جان من در قبضهٔ قدرت
اوست که هیچ بنده بقیامت قدم ننهد الا که حق سبحانه و تعالی از او از چهار چیز خواهد پرسید یکی سوال
از عمر او خواهد کرد که بچه صرف کرده و چگونه گذرانیده و دیگر از جسد او که بچه کهنه ساخته و از مال او که از کجا

اندوخته و در چه چیز انفاق کرده و از دوستی ما که اهل بیتیم عمر گفت که دوستی شما پس از شما بکدام کس خواهد
بود امیرالمؤمنین علیه السلام بر جانب آنحضرت بود و دست مبارک بر سرش نهاده فرمود که دوستی
من بعد از من با این کس است و هم در مناقب از عبدالله عمر روایت میکند که شنیدم که از پیغمبر پرسیدند
که حق سبحانه و تعالی در شب معراج با تو با کدام لغت سخن کرد فرمود که بلغت علی بن ابی طالب سخن کرد و من ملهم
شدم بآنکه گفتم که ای پروردگار من تو با من خطاب کردی یا علی بود فرمود که یا احمد من بأشیا ام
نه همچو اشیا و قیاس کرده نشوم بمردمان و وصف کرده نگردم باشیا و من آفریدم ترا از نور خود و علی
را از نور تو و اطلاع بر سرای دل تو دارم نیافتم در دل تو چیزی که دوستتر داری از علی بن ابی طالب پس ترا
خطاب کردم بلسان تا مطمئن شود دل تو و در کشاف آورده که چون آیهٔ کریمهٔ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
نازل شد گفتند یا رسول الله اقربای تو کیستند که حق تعالی مودت ایشان را بر مردم واجب گردانیده
فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان که حسن و حسین است و مؤید این قول است آنچه مرویست از امیرالمؤمنین
که من شکایت بردم پیش رسول الله که مردم بمن حسد میبرند فرمود که راضی نیستی که باشی چهارم چهار کس که اول
بهشت روند که آن منم و تو و حسن و حسین و ازواج ما در جانب یمین و شمال ما باشند و ذریت ما در عقب
ازواج ما مرویست از پیغمبر صلعم که حرام است بهشت بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من و آزار رساند مرا در
آزار فرزندان من و هر که یک نوع نیکی کند بیکی از فرزندان عبدالمطلب و او آن نیکی را عوض نکرده باشد
من آن نیکی او را عوض دهم فردا که ملاقات کند با من در روز قیامت روایت کنند که انصار در مفاخرت
میگفتند که ما چنین و چنان کردیم عباس و عبدالله پسرش گفتند که ما بر شما تفضیل داریم این خبر به پیغمبر صلعم رسید
آمد بمجلس آنحضرت فرمود که ای معشر انصار آیا شما ذلیل و خوار نبودید که حق تعالی ببرکت من شما را عزیز
و محترم گردانید گفتند بلی یا رسول الله دیگر فرمود که شما گمراه نبودید که حق تعالی بمن قدم من شما را هدایت
ارزانی فرمود گفتند بلی یا رسول الله فرمود که چرا جواب نمیگوئید گفتند چه بگوئیم یا رسول الله گفت چرا نمیگوئید
که آیا قوم شما را بیرون نکردند از جای خود و ما شما را جای دادیم ایشان تکذیب شما کردند و ما تصدیق
کردیم و دیگران شما را فرو گذاشتند ما یاری کردیم آنحضرت این را میفرمود تا انصار بزانو درآمدند
گفتند اموال ما و آنچه در دست ماست همه از آن خدای تعالی و رسول است این آیه در آنوقت نازل شد و دیگر
آنحضرت فرمود هر که بمیرد بر دوستی آل محمد شهید مرده باشد بدان و آگاه باش که هر که بر دوستی آل محمد بمیرد

او مغفور مرده و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد تایب مرده و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد مؤمن مرده که استکمال ایمان
کرده باشد و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد ملک الموت او را بشارت دهد بهشت و منکر و نکیر او را بشارت دهند
و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد در قبر دو در بهشت را بر روی او باز کنند و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد بطریق زفاف
او را بهشت برند همچنانکه زفاف عروس بجانب زوج او و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد مرده باشد بر طریقه
سنت نبوی و جماعت مصطفوی و بدانکه هر که بمیرد بر بغض آل محمد چون بقیامت در آید نوشته باشد
در میان هر دو چشم او که این از رحمت الهی مایوس و مهجور است و هر که بر بغض آل محمد بمیرد در ایحه جنت بمشام او
نرسد و بعضی گویند که هیچ بطنی از بطون قریش نبود الا که میان رسول الله و میان ایشان قرابت بود پس چون
تکذیب آنحضرت کردند وا با نمودن از آنکه بیعت کنند این آیه نازل شد و منقول است از کتاب کفایت الطالب فی مناقب
امیر المومنین علی بن ابی طالب از ابی برده که پیغمبر صلعم فرمود که حق سبحانه و تعالی عهدی فرستاد بمن در باب علی بن
ابی طالب من گفتم یارب بیان کن از برای ما آن عهد را فرمود که گوش کن گفتم که گوش کردم حق جل و علا فرمود
که علی رایت هدی است و امام اولیا است و نور و رهبر آنکس است که مرا اطاعت کند و او کلمه ایست که لازم کردانیدم
آنرا بر متقیان که هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته پس ای
برده بشارت ده او را باین چون امیر المومنین و را باین بشارت دادم آنحضرت فرمود که یا رسول الله من
بنده خدایم و احوال من در قبضه قدرت اوست اگر عذاب کند مرا پس بسبب گناه من باشد و اگر تمام آنچه مرا
بآن بشارت داده پس حق تعالی اولی است بمن حضرت رسول گفت که بار خدایا دل ورا قوی کردان برانکه بهار
ایمان سازی حق فرمود که کردم آنچنان بعد از آن رفع کرد بسوی من که زود باشد که او را اختصاص دهم بچیزی
از بلا که هیچ یک از اصحاب من بآن نوع بلا اختصاص نیافته باشند پس گفتم که ای پروردگار من او یار و مصاحب
و برادر من است حق تعالی فرمود که این چیزیست که در علم ازلی ما سبق یافته که او بیلا ممتحن گردد و هم در مناقب
از عمار یاسر روایت میکند که پیغمبر صلعم فرمود که وصیت میکنم کسی را که ایمان آورده بمن و تصدیق کرده مرا
بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام با آنکه هر که تولا کرده او را پس بتحقیق که بمن تولا کرده پس هر کس که خدای
عز و جل تولا کرده و نیز در مناقب از ابی ذر روایت میکند که رسول الله فرمود که وارد شو در حوض امیر المومنین
و امام الغر المحجلین پس من برخیزم و دست او را بگیرم پس سفید روی باشد او و اصحاب او و من گویم که آنچه
من گذاشته بودم از کتاب و عترت بعد از من با ایشان چگونه سلوک کردید اصحاب آنحضرت گویند

که اکبر را

که اکبر را متابعت کردیم و تصدیق نمودیم و اصغر را اعانت کردیم و نصرت دادیم و مقاتله کردیم با او در معرکه
دشمن بعد از ان من گویم که وارد شوید بر حوض و سیراب گردید و هر که شربتی از ان بیاشامد بعد از ان هرگز تشنه
نشود و روی امام ایشان همچو آفتاب نورانی و روشن مثل قمر در شب بدر یا همچو نور ستارها که در آسمان است
و هم در مناقب از عبد الله عباس روایت میکند در وقتی که سعید بن جبیر او را می کشید تا مرور کرد بر صفه زمزم
ناگاه آنجا جماعتی بودند از اهل شام که ناسزا میگفتند علی بن ابی طالب را پس گفت مر سعید بن جبیر را که
کردان مرا بسوی آن بدبختان چون آنجا رفت گفت کدام است از شما که خدای عز و جل را ناسزا میگوید گفتند
سبحان الله کسی نیست در میان ما که خدای تعالی را ناسزا گوید پس گفت کدام است از شما که رسول الله را ناسزا
میگوید گفتند در میان ما کسی نیست که رسول الله را ناسزا گوید پس گفت کیست در میان شما که علی بن ابی طالب را ناسزا
میگوید گفتند اما پس خواهد بود دانسته براى بدبختان ابن عباس گفت گواهی میدهم بر رسول الله صلی الله علیه و آله
که شنیدم از و باین دو گوش خود و در صندوق دل خود گذاشتم که میگفت مر علی ابن ابی طالب را که یا علی هر که
ترا سب کند پس بتحقیق که مرا سب کرده و هر که مرا سب کرده خدای تعالی را سب کرده و هر که خدا را سب کند او را بر
روی کشان در دوزخ اندازند بعد از ان روی کردانید از ایشان و گفت مر پسر خود را که ای پسرک من
دیدی ایشان را که چه کردند گفت ای پدر من ع نظروا الیک باعین محمرة ٭ نظر التیوس الی شفار الجازر ٭
یعنی نظر کردند آن جماعت بتو بچشمهای سرخ مثل نظر کردند برهای نر بسوی کارد تیز قصاب عبد الله گفت
ای پسر پدر فدای تو باد چیزی زیاده کن پس گفت ع خزر العیون نواکس ابصارهم ٭ نظر الذلیل الی العزیز القاهر ٭
تنگ چشمانی که بعکس می بینند چشمهای ایشان یا در پس انداخته در حدقه میکردانند همچو نگاه کردن خوار
ذلیل بغالب قاهر دیگر گفت پدر فدای تو باد زیاده کردان بیان را گفت نزد من ازین زیاده نیست لیکن این بیت
احیاؤهم عار علی امواتهم ٭ والمیتون مسبة للغابر ٭ زندهای ایشان عار و ننگند بر مردهای ایشان
و مردگان محل سب باقی ماندگانند غرض که اگر ناحق هم باید دوستی در میان خواهد آمد که همه را سزا
و جزای خود رسانیده مستاصل کرداند مثل بنی امیه و کوفی و شامی که بجزای خود رسیدند و هم در مناقب
آمده که معاویه بن ابی سفیان گفت بسعد که چه چیز مانع است ترا که ابو تراب را ناسزا نمیگوئی گفت
سه چیز است که رسول الله صلعم در شان او فرموده که هر گز او را ناسزا نگویم چه یکی از ان نزد من دوستر
از شتران سرخ موی دو کوهان که من خود شنیدم از پیغمبر صلعم که میفرمود مر علی بن ابی طالب را وقتی

که بعضی از غزوات متوجه بود و امیرالمومنین را خلیفه ساخته بود و حضرت میفرمود که مرا با نسا و صبیان گذاشتی
فرمود که ای علی راضی نیستی از من که باشی بمنزله هرون از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود
و شنیدم که در روز خیبر میفرمود که رایت را بدست مردی دهم که دوست دارد خدای و رسول او را و خدای
و رسول او را دوست دارند ما گفتیم که از برای که خواهد بود فرمود که علی را طلب کنید و آنحضرت فرمود و حال
آنکه درد چشم داشت و بصاق در چشم افکند و رایت نصرت آیت را بدست مرتضی داد و حق سبحانه
و تعالی آن فتح را بر دست امیرالمومنین باتمام رسانید و چون آیه کریمه ندع ابناءنا و ابناءکم نازل شد
آنحضرت امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین را علیهم السلام طلب فرمود و گفت بارخدایا اینها اهل منند
و مسلم نیز در صحیح خود این را روایت کرده و محمد بن یوسف الکنجی گفته که نعوذ بالله من الحور بعد الکور
یعنی پناه می بریم بخدای تعالی از نقصان بعد از زیادت که جماعتی بحیطه اسلام در ایند و طریق نجات
معلوم کنند بعد از ان بواسطه جاده سه روزه از اهل الله روی گردان شوند و نکال عذاب جحیم ابدی
از برای خود حاصل کنند لعن الله من ظلم آل محمد روایت کند حافظ ابو نعیم در حلیه از حسن بن علی علیهما السلام
که پیغمبر صلعم فرمود که ای حسن برو و سید عرب را طلب کن یعنی علی را عایشه گفت که آیا تو سید عرب
نیستی فرمود که من سید ولد آدمم و علی بن ابی طالب سید عرب چون آنحضرت آمد انصار را هم حاضر
گردانید و فرمود که ای معشر انصار آیا من دلالت کنم شما را بچیزی که اگر چنگ در زنید هرگز گمراه
نگردید بعد از من گفتند بلی رسول الله فرمود که این علی را دوست دارید بدوستی من و گرامی دارید
او را بکرامت من پس اینک جبرئیل میفرماید مرا بانچه گفتم بشما از جانب حق سبحانه و تعالی ذکر در بیان غزارت
و کثرت علم آنحضرت از مناقب خوارزمی مجاهد روایت کند از عباس که رسول الله صلعم فرمود که اگر
درختها قلم شود و دریا مداد گردد و جنیان حساب شوند و آدمیان کتاب نتوانند شماره کرد
فضایل و مناقب امیرالمومنین را باین اسناد روایت کند از امیرالمومنین علیه السلام که رسول الله صلعم
فرمود که حق سبحانه و تعالی برای برادر من علی چندان فضایل پدید کرده که بسیاری از ان احصا نمی توان
کرد پس هر که ذکر کند فضیلتی از فضایل او وقتی که اقرار بان داشته باشد حق سبحانه و تعالی گناه سابق
و لاحق او را بیامرزد و هر که فضیلتی از فضایل او را بنویسد لایزال ملائکه از برای او استغفار کنند
تا از این کتاب اثری باقی باشد و هر که گوش کند فضیلتی از فضایل او را حق سبحانه و تعالی بیامرزد

گناهانی

بیامرزد گناهانی که از اکتساب سمع گوش بوده باشد و هر که نگرد بکتابی که از فضایل او در و مرقوم باشد
بیامرزد حق سبحانه و تعالی گناهانی که از نظر اندوخته باشد بعد از ان فرمود که نظر بر روی علی ابن ابی طالب
کردن عبادت است و ذکر او عبادت است و قبول نمیکند حق تعالی ایمان هیچ بنده را مگر بولایت علی ابن ابی طالب
و برائت از دشمنان او و نیز خطیب خوارزمی روایت کند که شخصی بابن عباس گفت فرمود که چرا نمیگوئی که بسی هزار من
میرسد از حسین بن علی علیهما السلام روایت میکند که امیرالمومنین فرمود که رسول الله صلعم فرموده که اگر
حدیث کنم بآنچه در باب علی بن ابی طالب وارد گشته قدم ننهد او بر زمین از موضعی مگر آنکه گرده شود خاک او و باب
در کتاب مناقب مذکور است که فخر خوارزم ابوالقاسم محمد بن عمر الزمخشری العلامه روایت کند از حسن بصری
که عمر خواست که زن مجنونه را که بزنا آبستن شده بود رجم کند امیرالمومنین علی گفت او را آیا نشنیده آنچه پیغمبر
فرمود گفت چه فرمود گفت که آنحضرت فرمود که رفع قلم از سه کس شده یکی از مجنون تا بحال خود آید دوم از صبی
تا بالغ شود و از خواب کننده تا بیدار شود و گفت پس او را بگذارید و هم در ان کتاب آورده که در زمان خلافت
عمر زن حامله را پیش او آوردند و او از وی چیزی پرسید بر سبیل تهدید او اعتراف بفجور کرد حکم کرد برجم او
امیرالمومنین علیه السلام بر ان قضیه حاضر شد فرمود که این زن را چه حال است گفتند که عمر او را امر برجم کرد
پرسید از عمر که تو امر برجم او کرده گفت بلی نزد من اعتراف بفجور کرد آنحضرت فرمود که تسلط حکم تو بر او
باشد اما تسلط حکم تو بر آنچه در شکم اوست نخواهد بود باز فرمود که شاید که تو او را تهدید کرده باشی یا
ترسانیده گفت بوده باشد که آیا تو نشنیده از پیغمبر صلعم که میگفت که حد مترتب نیست بر معترف بعد از
ابتلا و امتحان که مقید گردانیده باشی او را یا حبس یا تهدید کرده باشی پس اینصورت نه اقرار باشد عمر گفت
او را بگذارند تا برود بعد از ان گفت زنان عاجزند از آنکه مثل علی بن ابی طالب را توانند آورد لولا علی لهلک
عمر اگر وجود با جود علی نمی بود عمر در ورطه هلاک میبود ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر صلعم فرمود که
اقضی امت من علی بن ابی طالبست علیه السلام و سلمان روایت کند که آنحضرت فرمود که اعلم امت من بعد از من
علی ابن ابی طالبست و ابن مسعود روایت کند از آنحضرت که قسمت یافته حکمت بر ده جزو نه جزو آنرا
بعلی ابن ابی طالب داده اند و یکجزو دیگر بجمیع مردمان و ترمذی در صحیح خود آورده که وصف کرده امیرالمومنین
را بانزع بطین زیرا که رسول صلعم فرموده که من مدینه علمم علی در آن مدینه است و بغوی در صحاح آورده
که آنحضرت فرمود که من دار حکمتم و علی در آن دار است از ابن عباس مرویست که آنحضرت فرمود که من مدینه

علم و علی باب آن مدینه است هر کرا علم باید از در آید و هم در مناقب روایت کند ابو حمرا که پیغمبر صلعم فرمود که هر که
خواهد نظر کند آدم را در علم او و مشاهده نماید نوح را در فهم او و ملاحظه فرماید یحیی بن زکریا را در زهد او و ببیند
موسی بن عمران را در بطشت او پس باید که نظر کند بعلی بن ابی طالب علیه السلام و بیهقی آورده که هر که خواهد نظر
کند آدم را در علم او و نوح را در تقوی او و ابرهیم را در حلم و موسی را در هیبت او و عیسی را در عبادت او
پس باید که نظر کند بعلی ابن ابی طالب علیه السلام که ثابت برای علی آنچه ثابت برای جمیع ایشان ازین
صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مجتمع است در و آنچه متفرق است در غیر او   ترکت فیک المنی متفرقه
و انت منها مجتمع الطرق   و از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده در مناقب که آنحضرت فرمود که پیغمبر
مرا فرستاد بقضای یمن من گفتم یا رسول الله مرا میفرستی بقضای یمن و من جوانم و علم قضا را چنانچه باید
نمیدانم چگونه شود آنحضرت دست مبارک بر سینه من نهاد و فرمود که بار خدایا هدایت کن دل او را بعلم
و ثابت دار لسان او را بآن بحق خدائی که دانه را شکافته از زمین بیرون آورد که بعد از ان هرگز مرا در مسئله
از مسایل قضا شک طاری نگشت که در میان دو کس کرده باشم و نسائی نیز این حدیث را آورده و از
علی ابن ابی طالب مرویست که گفتم یا رسول الله مرا وصیت فرمای بچیزی فرمود که بگوی ربی الله بعد از ان
گفت بگوی استقم پس گفتم آنرا و بران زیاده کردم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب فرمود که علم
بغریان تو شد یا ابا الحسن شربت علم را نوشیدی و لباس اصل علم را پوشیدی و ابو بریده روایت کند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر پیغمبر را وصی و وارثی بوده و بدرستی که علی وصی و وارث من است
و نیز در مناقب از انس روایت کند پیغمبر صلعم فرمود که یا انس از چاه آب کش از برای وضوی من پس کشیدم
و آنحضرت وضو گرفته دو رکعت نماز گزارد و فرمود که ای انس اول کسی که بر تو در آید ازین در امام المومنین
و سید المسلمین و قاید الغر المحجلین و خاتم الوصیین است انس گوید که من با خود گفتم بار خدایا چنان ساز که از
انصار ازین در در آید و این پنهان میداشتم ناگاه دیدم که علی ابن ابی طالب از در در آمد آنحضرت
فرمود که چه کس بود ای انس گفتم علی بود پس آنحضرت برخاست چنانچه اثر استبشار از و ظاهر بود و امیر المومنین
را در بغل گرفت بعد از ان عرق از جبین خود را بر جبین او مالید و از عرق جبین او بر جبین خود رسانید
امیر المومنین گفت یا رسول الله دیدم کاری را که بجای آوردی که پیش ازین آن نمیکردی فرمود که چه چیز مرا مانع آید
که ازین فعل نسبت بتو بجای نیاورم چه تو حق تبلیغ رسالت مرا بامردم خواهی رسانید و صوت مرا بایشان

خواهی شنوانید و مبین خواهی کرد اختلافی که در ایشان باشد بعد از من و نیز در مناقب از ابی ذر روایت میکند
که من با رسول الله صلعم بودم در مقبره از مقابر بقیع آنحضرت فرمود که بحق آن خدائی که جان من در قبضه قدرت
اوست که در میان شما مردیست که مقاتله کند بعد از من بر تاویل قرآن همچنانکه من مقاتله کردم مشرکان را
بر تنزیل قرآن و آن جماعت که علی ابن ابی طالب با این مقاتله نماید شهادت آن لا اله الا الله گویند و بر مردم
آن مقاتله کبیر نماید چنانچه زبان طعن دراز کنند بر ولی الله و نامرضی ایشان باشد آن عمل همچنانکه نامرضی
موسی علیه السلام بود امر کشتی و قتل غلام و امر دیوار که کشتی را خضر علیه السلام سوراخ کرد و پسر را کشت و دیوار را
قایم ساخت و آن مرضی موسی نبود و اراده آنحضرت ازین مرد علی بن ابی طالب بود علیه السلام و در کتاب
مناقب از حارث ابن اعور که صاحب رایت امیر المومنین بود نقل میکند که رسید پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان
جمعی از اصحاب فرمود که بنمایم شما آدم را در علمی که او را بود و نوح را در فهم و ابرهیم را در حکمت پس نگذشت
بسیاری که امیر المومنین علیه السلام آنجا حاضر شد ابا بکر گفت یا رسول الله مقایسه فرمودی مردی را به سه کس
از پیغمبران بزرگ خوشا حال آن مرد چه کس است آن یا رسول الله آنحضرت فرمود که نمی شناسی ورا او گفت
خدا و رسول دانا ترند فرمود آنمرد ابو الحسن علی بن ابی طالب است علیه السلام ابو بکر گفت گوارا و مبارک باد ترا یا
ابا الحسن و از مسروق روایت است که او گفت من نظر کردم در میان اصحاب رسول الله صلعم یافتم
که علم ایشان منتهی می شود با امیر المومنین و عبد الله عباس و ابو الدردا و معاذ بن جبل و زید بن ثابت بعد از ان
در میان تفحص کردم یافتم که منتهی بدو کس میشود امیر المومنین و عبد الله دیگر ملاحظه کردم یافتم امیر المومنین
را که افضل و اعلم است بر عبد الله امیر المومنین علیه السلام فرموده که هیچ آیتی از آیات الهی بمنت نزول نیافت
الا که من دانستم که در شان که نازل شده و در کجا فرود آمده حق سبحانه و تعالی بمن قلب دانا و لسان گویا
کرامت فرموده و هم در کتاب مناقب از زمخشری روایت میکند که من دیدم امیر المومنین علیه السلام را که در
کوفه منبر شرف بر آمده بود و مدرعه رسول الله را پوشیده و شمشیر آنحضرت را حمایل کرده و خاتم آنحضرت
را در انگشت مبارک داشت و بر ان منبر نشسته کشف بطن خود فرموده و گفت بپرسید از من پیش از انکه
مرا نیابید که در میان دو پهلوی من علم بسیاری هست و این گنجینه علم که نزد من است از اثر فیض لعاب
رسول الله است که رشحه از ان بدهان من رسیده بی وحی من همه آن ملهم شدم بخدا سوگند که اگر
وساده فرش سازند و من بر ان بنشینم هر آینه حکم کنم میان اهل تورات بمضمون تورات ایشان و میان

اهل انجیل بمضمون انجیل ایشان تا غایتی که حق سبحانه و تعالی ناطق کرداند توریة و انجیل را و ایشان بکویند که آن
حکمی که امیر المومنین بمنطوق ما کرده حق است و صدق و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون و ابن عباس کوید
که حق تعالی اعطا فرموده بعلی بن ابی طالب نه عشر از علم و شریک کردانیده دیکرانرا از مردم در عشر عاشر از ان
و ابو الطفیل کوید که من حاضر بودم که آنحضرت میفرمود و میکفت که بپرسید از من تحقیق خدا سوکند که هیچ چیز نباشد
که از من سوال کنید و من حقیقت آنرا بشما اخبار نکنم و از کتاب الهی سوال کنید که و الله که هیچ آیتی نیست الا من دانا
ترم بنزول آن در روز یا در شب یا در سهل یا در جبل پرسید ند از عطا که در میان اصحاب رسول الله هیچ کس یافت
شود که اعلم باشد از علی کفت لا و الله که نمیدانم اینچنین کسی و عمر بن سعید کفت مر عبد الله عباس را که با عم
چونست که مردم رجوع بسیار مینمایند با میر کفت ای پسر برادر من زیرا که آنحضرت راست هر چه میخواهی از نفس
قاطع در علم و ارفع از مردم است در عشیره و اقدم ایشان در اسلام و داماد پسندیده رسول الله است
و افقه است در سنت و اشجع است در حرب و اجود در عطایا و از مناقب است که عبد الله عباس کفت که من
هفتاد سوره از قرآن بر رسول الله خواندم و ختم قرآن کردم به بهترین مردمان که علی بن ابی طالب است علیه السلم
و عبد الله بن جبیر روایت میکند از امیر المومنین علیه السلم که چون رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت نمود من قسم
یاد کردم که ردا از دوش ننهم تا جمع کنم ما بین اللوحین را پس ردا از دوش ننهادم تا جمع کردم قرآنرا و از
مناقب است که عمر زنی را که در شش ماهی وضع حمل او شده بود امر برجم کرد این خبر بامیر المومنین رسید فرمود
که بر و رجم نیست چون عمر از ین واقف شد فرستاد کسی را پیش آنحضرت و از سبب این پرسید آنحضرت فرمود
که نص الهی است که ایام رضاع دو سال کامل است و حمل تا ایام جدا کردن از شیر سی ماه است پس شش ماه ایام
حمل باشد مراد اقل ایام حمل است و دو سال ایام رضاع که و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین و دیکر
فرمود که و حمله و فصاله ثلثون شهرا عمر او را کذاشت و هم در مناقب سعید بن مسیب کوید که من از عمر شنیدم
که میکفت بار خدایا هیچ مشکلی را نیست که ابن ابی طالب آنرا حل نکند و از ابی دردا مرویست که علما سه کس اند یکی در شام
و مرا د خود ش بود و یکی دیکر در کوفه یعنی عبد الله بن مسعود و یکی دیکر در مدینه یعنی علی بن ابی طالب است علیه السلام
پس آنکه در شام است مسئله را از کسی می پرسد که در کوفه است و آنکه در کوفه است از کسی می پرسد که در مدینه است
و آنکه در مدینه است احتیاج بپرسیدن احدی ندارد و در مسند از علی بن ربیعه روایت کند که امیر المومنین علی را
دیدم که آمد که برابه سوار شود چون پای مبارک در رکاب نهاد فرمود که بسم الله و چون بران راست نشست

کفت الحمد لله

کفت الحمد لله الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون بعد از ان سه بار تحمید فرمود و سه بار تکبیر
و بعد از ان کفت لا اله الا انت قد ظلمت نفسی بعد از ان تبسم کرد من کفتم یا امیر المومنین سبب تبسم چه بود فرمود
که من دیدم که رسول الله اینچنین کرد که من کردم و بعد از ان تبسم فرمود کفتم یا رسول الله سبب تبسم چیست فرمود
که حق سبحانه و تعالی را عجب می آید از بندهٔ خود که میکوید رب اغفر لی چه میداند بندهٔ من که کناهان او را غیر از من
نمی آمرزد و ابن طلحه رحمه الله ایراد فصلی نموده در فضل و علم آنحضرت و فرموده **فصل** این فصلی است در فضیلت
آنکسی که در مجال مقال واسع است و لسان بیان صادع و ثاقب مناقبش لامع و فخر مآثرش طالع و مراح مدحش
جامع و فضا فضایلش شاسع و تابع طریق هدایتش نافع و تمسک حبش بعروه و ثقی او رافع ای آنکه از فضل فصل کوس
ینبوع عشق لذة للشاربین است و دروس مضمون مکنونش مفرح کرام الکاتبین است و عروس ستودع او از مستحبات
حسنات المقربین عظیم است نزد اهل تحقیق قدر و قع او و عمیم است بر کل برایا شمول او و نفع تمام است اجر هر مولف جمع
او و من ایراد نمی نمایم درین فصل خبری را که بر سد با و وارد و اضطراب و بو دیعه نمیکذارم درو چیزی که داخل
شود برو زایده ارتیاب و تضمین نمیکنم بچیزی که قدف کنند آنرا ارباب الباب بلکه می آرم درو اخلاف
روایت خلف از سلف تا محتوی کرد د بر بدا و طاب و در سمط ترتیب میکشم غرر درری که تصریح کرده
بآن السن یقین و ناطق کشته بآن آیات کتاب و مقرر میدارم با دلهٔ محکمهٔ الاسباب بصواب که مفتح الابواب
است که لجعلها لکم تذکرة و تعیها اذن واعیة که قضیه نجات مومنان و غرق کافرانرا در طوفان
نوح علیه السلام دلالتی واضحه کردانیده بر قدرت و حکمت صانع و کمال قهر و رحمت و تا آنرا در کوش
هوش نکاه دارند و منسی نسازند روایت کرده ابو اسحق ابرهیم ثعلبی در تفسیرش باسانیدی که نزد
او مقرر است که چون این آیت نازل شد که و تعیها اذن واعیة حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود مر امیر المومنین را علیه السلم که من از حق سبحانه و تعالی درخواسته ام که ترا ای علی کوش واعیه
نکاه دارنده اشیا کرامت فرماید امیر المومنین علیه السلم فرمود که من هرکز چیزی فراموش نکرده ام
بعد از ان و نتیسم که دیکر فراموش کنم و دیکر ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده و واحدی نیز در اسباب
نزول آورده از بریده اسلمی که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود مر امیر المومنین علیه السلام را
که حق سبحانه و تعالی مرا امر کرده که نزدیک باشم تو و از تو دور نشوم و آنکه علوم را بتو تعلیم کنم و تو
آنرا فرا کیری و نکاه داری که هرکز فراموش نکنی در آنحال این آیت نازل شد که و تعیها اذن واعیة

و دیگر از الجمله قول حق جل و علاست که افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون آیا کسی که ایمان شعار او باشد
مثل آنکسی است که فسق شعار او بود نه چنین است ایشان مساوی نیستند ثعلبی و واحدی آورده اند در تفسیر خود شان
که این آیت در شان امیر المومنین علیه السلام و در باب ولید بن عقبه بن ابی معیط که برادر مادری عثمان بود
نازل شد و سبب آنکه میان حضرت امیر المومنین و ولید نزاعی شد در امری او گفت با امیر المومنین که ساکت شو
که تو کودکی و الله که زبان من از زبان تو دراز تر است و سنان من از سنان تو تیز تر آنحضرت فرمود در جواب
ولید که خاموش کن تو فاسق فاجری حق سبحانه و تعالی برای تصدیق قول امیر المومنین علیه السلام این آیت فرستاد
که مراد بمومن علی بن ابی طالب است و بفاسق ولید بن عقبه و کفایت میکند این قصه از شهادت باری تعالی
از برای تصدیق قول امیر المومنین و دلالت کردن نزول قرآن بر کمال فضیلت آنحضرت و وصف بایمان
که عنوان علم و نتیجه معرفت اوست و حسان بن ثابت این قصه را نظم کرده و آن این است نظم
انزل الله و القرآن العزیز ٭ فی العلی و فی الولید قرآنا ٭ فتبوا الولید من ذاک فسقا ٭ و علی مبوا ایمانا ٭
لیس من کان مومنا عرف الله ٭ کمن کان فاسقا خوانا ٭ سوف یجزی الولید خزیا و نارا ٭ و علی لا شک یجزی جنانا ٭
فعلی یلقی لدی الله عزا ٭ و ولید یلقی هناک هوانا ٭ یعنی حق سبحانه و تعالی در قضیه امیر المومنین علیه السلام
آیات قرآنی انزال فرموده که ولید پلید محل و منزلت فسق و فجور است و امیر المومنین منشا و ماوای ایمان
کسی که مومن صادق خدای شناس است نیست مثل کسی که فاسق خاین خدای نشناس است زود باشد که ولید
جزا و سزای آن بیابد که آن رسوائی دنیا است و عقوبت آتش آخرت و بلاشک امیر المومنین علیه السلام
بمجازات بغرفات جنان منزل و مکان سازد پس امیر المومنین علیه السلام معزز و محترم با حق سبحانه و تعالی
ملاقات خواهد کرد و ولید آنجا خواهد رسید با انواع ذلت و خواری و این ابیات سمت افشا یافت
از قول حسان بن ثابت و جد این ولید ابو معیط بوده که پدران او ذکوان بن امیه بن عبد الشمس است
و گفته اند که ذکوان پسر امیه نبوده بلکه غلام او بوده او را منسوب ساخته اند باو و مشهور شده بپسری او
و این ولید در روز فتح مکه مسلمان شد و عثمان در زمان خلافت خود او را حاکم کوفه گردانید چون که برادر
مادری او بود و در زمان حکومت شراب خورده او را بعد از آن حد شرعی زدند و چون فسق او بر همه کس
ظاهر شد او را از حکومت کوفه عزل کردند و در رقه مرد پس نظر کن بحکمت صنعت الهی در ستر این قضیه که چون
امیر المومنین علیه السلام اخبار بفسق و نمود حق سبحانه و تعالی آنرا اظهار فرمود از عالم غیب بعالم شهادت

وازبرده

وازبرده خبر بفضای معاینه منکشف ساخت چه خمر جامع اسباب فسق است و سوا سمعه و عقوق است و علی او من
الاشهاد اجرای احکام شریعت نبوی مرتب تا محقق شود که آنچه امیر المومنین بوی نسبت کرده بود از فسق
و چون سمت فسق از ولید بثبوت رسید کمال ایمان در امیر المومنین متحقق خواهد بود و بعضی دیگر آنست که قاضی
ابو محمد الحسن بن مسعود البغوی نقل کرده از انس بن مالک که چون رسول الله صلعم تخصیص فرمود جماعتی را از صحابه
هر یک را بفضیلتی امیر المومنین را تخصیص فرمود بعلم قضا و فرمود که واقضاهم علی منطوق صریح است
این حدیث دال است برآنکه انواع علوم و اقسام آن تمام مجتمع در علی بن ابی طالب و در غیر او نیست
زیرا که هر یک از آنها که تخصیص یافته اند بصفتی موقوف نیست حصول آن صفت بر غیر آن از صفات و فضایل
چه حضرت رسول صلعم فرمود که افرض اصحاب زید بن ثابت است و اقرا ایشان ابی و اعرف ایشان
بحلال و حرام معاذ بن جبل و هر یک از این صفات احتیاج بغیر خود ندارند بخلاف علم قضا که حاصل است
مر امیر المومنین را و در دیگری حصول ندارد و حصول آن بصیغه افعل نیز وقوع یافته که مقتضی وجود این اصلست
بازیادت و متصف باو واجب است که عقل او بکمال باشد و غیر او محفوظ باشد از زوال و موسوم باشد
بصفت فطنت و مهجور بود از سهو و غفلت و بفطنت خود حل مسایل مشکله نماید و بجودت ذهن فصل
قضایای معضله عدالت شیمه او باشد و مروت شیوه او و از دنائت محترز باشد و از محرمات مجتنب صدق لهجه
داشته باشد با سمت امانت و عارف بود بمنطوق کتاب و سنت بر وجه ایقان و اتقان تا اختلاف
و قیاس را تمیز تواند کرد و عارف بلغت عرب باشد تا مقدم تواند داشت محکم را بر متشابه و خاص را
بر عام و مبین را بر مجمل و ناسخ را بر منسوخ و بنا تواند نهاد مطلق را بر مقید و حکم تواتر کند نه باحاد و
نه بمرسل و بمتصل نه بمنقطع و باتفاق نه باختلاف و داند انواع اقیسه را از جلی و واضح و خفی تا توصل تواند
جست بآن احکام را و شناسد اقسام احکام را از واجب و حرام و مندوب و مکروه و مباح
و متصف نیست بقضا کسی که در و مجتمع نیست این امور از واضحات است که امیر المومنین جامع جمیع
اینها بوده و از غوامض آن اخبار میفرموده که دیگر از آن حاصل نبوده و این از برکت دعای رسول
الله بود که آنحضرت را بقضای یمن میفرستاد چنانچه سمت ذکر یافت و دیگر آنکه بغوی نقل کرده
در کتاب شرح السنه از ابو سعید خدری که من از رسول الله شنیدم که میفرمود که کسی در میان شما هست
که مقاتله خواهد کرد بر تاویل قرآن همچنانکه من مقاتله کردم بر تنزیل قرآن ابوبکر گفت که من خواهم بود

آنحضرت فرمود که نه تو نخواهی بود بعد از ان عمر گفت من خواهم بود فرمود که نه تو هم نخواهی بود ولیکن
خاصف النعل خواهد بود آنکس یعنی پینه زننده کفش و در ان وقت نعل خود را بامیرالمؤمنین داده بود که پینه
کند پس رسول الله اخبار فرموده بانکه امیرالمؤمنین قیام خواهد نمود بقتال بر تاویل قرآن چنانکه آنحضرت
قیام فرمود بر تنزیل قرآن چنانکه شمهٔ ازین سابقا مذکور شده بود و تنزیل مختص برسول الله است صلعم
بروجهی که در تنزیل سمت ورود یافته بانواعش کما قال الله تعالی کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس
من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید یعنی قرآن کتابیست که فرو فرستاده ایم
تو تا بیرون آری مردمان را از انواع ضلالت که کفر و بدعتست بنور هدایت که طریق ایمان و سنت ایقان
بتوفیق پروردگار همه ایشان و بفرمان او بسوی راه حق غالب مطلق ستوده و دیگر فرمود
که و انزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون و نازل گردانیدیم بر تو
کتابی را ببیان بلیغ بر امور دین بر تفصیل که راه نماینده است و رحمتست برای قومی که ایمان
آرند و بگروند و دیگر فرمود که و انه لتنزیل من رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون
من المنذرین و این قرآن تنزیلست از پروردگار عالمیان که فرود آورده آنرا جبرئیل امین بر دل تو
تا باشی از بیم کنندگان و غیر این از آیات دال بر حکمی طریق تحصیل آن مختص برسول الله است صلعم
و ممکن نیست حصول آن آیات مگر بطریق تنزیل از جانب حق جل و علا پس کسی که منکر تنزیل شد
پس تکذیب نموده و انکار کرده او را آنکس اتصاف می یابد بصفت کفر همچنانکه حق تعالی فرموده
که و ما یجحد بایاتنا الا الکافرون و دیگر و ما یجحد بایاتنا الا کل ختار کفور یعنی انکار آیات ما نمیکنند
مگر کافران غدار ستمکار و کفار تنزیل را منکر بودند همچنانکه قرآن بان ناطق است و ما قدروا الله
حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء یعنی نشناختند خدا را آنچه حق شناخت اوست وقتی که
گفتند نفرستاده خدای تعالی بر بشر هیچ چیز را از آیات و احکام پس متعین می شود قتال ایشان تا ایمان
بیارند بنا برین حضرت رسول الله صلعم بقتال اشتغال نمود تا دین قایم شد و ایشان فوج فوج
بدین اسلام در آمدند این بیان قتال تنزیلست و اما تاویل آن بر همان تفسیر اوست با آنچه آخر
مدلول آن مآلش بان کشد و بان راجع شود پس کسی که حمل کند قرآنرا بر معنی که اقتضا میکند آن معنی
را لفظ او و از مدلول خطاب و تفسیر گردد بچیزی که متناول است از معانی آن مراد است از ان منطوق

پس او

پس او طریق صواب را سپرده و کسی که اعراض کرد از ان معنی و صرف کردانید از مدلول و مقتضای خودش
و حمل نمود بر غیر مراد از ان مفهوم بچیزی که موافق هوا و مطابق مشتهیات اوست و تاویل میکند آنرا
بچیزی که موجب ضلالت است از نهج هدایت باعتقاد آنکه این محمل آنست که اعاده کرده و مقصد
آنست که افترا بسته و حال آنکه مراد الله تعالی غیر آنست که مدعیات اوست پس قرآنرا از مدلول خود گردانیده
و در غیر سبیل او سلوک نموده و مخالفت جمیع ائمه هدی کرده و تابع نفس و هوا بوده پس مادامی که برین ضلالت
اصرار دارد و برین مخالفت استمرار می ورزد و متعین میکرد دقتال او تا رجوع کند باوامر الٰهی و طاعت او
و لهذا حضرت رسول صلعم گردانید و مقرر داشت قتال بر تاویل را مثل قتال بر تنزیل آنحضرت مقاتله فرمود
با جماعتی که جرایم ایشان اقوی بود بجهت منصب نبوت و آنچه جرایم ایشان از یشان فرود تر بود قتال آن
بامام زمان باز گذاشت چه امامت فرع نبوتست پس امیرالمؤمنین علیه السلام با ایشان مقاتله نمود بر حسب
وعدهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز قیامت با منافقان باین معنی تصریح
فرموده وقتی که از ذو الثدیه سوال کرد او را از میان کشتگان بیرون آوردند و فرمود که من هرگز دروغ زده
نشدم و دروغ هم نگفتم چنانچه در محاربات آنحضرت این قصه بتمامها مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و اختلافی که در میان امت وقوع یافته در باب آنحضرت بواسطهٔ حسد و عناد جماعتیست که با آنحضرت
بظهور می آوردند تا کار بقتل رسید و بعد از ان حضرت سررشتهٔ عداوت بجا سرا کشید بر منابر میکفتند
نعوذ بالله من ذلک و خون ناحق اهل بیت و شیعیان ایشان در هر ناحیه میریختند و منع حقوق ایشان
میکردند و تقرب ولاة و حکام آن زمان بدمای ایشان می جستند که هیچ شهری از شهرهای اسلام نبود
و هیچ جهتی از جهات نماند که از اولاد پیغمبر در آنجا از کشته پشته نباشد بمرتبه که در قتل ایشان شریک
بودند اموی و عباسی و مساوی بودند در اخافت ایشان عدنانی و قحطانی و راضی شدند باذلال
ایشان عراقی و شامی آن شناعتی که آن بدبختان با اهل بیت بظهور آوردند از کفار بوجود
نیامده و آنها که باقی ماندند در عالم پریشان و سرگردان میگشتند که قوت شب و خرقه از جهت
پوشش نمی یافتند و اگر ظاهر می شدند مردم زمانه کین می ورزیدند و ولاة خون می ریختند غرض که ایشان
از امت جفا کار این ستمها کشیدند و بعضی از تاویلات که بمدعای هوای خود کرده اند و از مضمون
کتاب و سنت تخلف نموده اند که مستحق عقاب ابدی و مستوجب عذاب سرمدی گشته اند آنست

که بعضی از آیات که در شان کفار رسیده نزول یافته از مدلول خود گردانیده و بر مومنان حمل کرده مثل
قوله تعالی الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون
مضمون آیت آنکه آیا نمی‌نگری بسوی آنکه داده شده اند نصیبی و بهره از کتاب توریة یعنی اندک چیزی
دانسته اند از ان خوانده می‌شود بسوی توریة تا توریة حکم کند میان ایشان پس روی میگردانند گروهی
از ایشان که رؤسای یهود بودند و ایشان اعراض کنندگانند از حق با وجود آنکه جمیع ایمه تفسیر و علمای
اسلام اتفاق دارند که این آیت در شان یهود وارد شده و مختص ایشان است و در سبب نزول
چند وجه ذکر کرده یکی آنکه حضرت رسول صلعم یکروزی جمعی را از یهود دعوت کرد باسلام ایشان گفتند
که ای محمد ما در حضور علمای دین خود با تو مناظره می‌کنیم آنحضرت فرمود که آن صحیفه که در توریة مشتمل بر نعت و صفت
من است بیارید و درین محکمه آنرا حکم سازید ایشان ازین قول ابا نمودند و آیات توریة را حاضر نکردند و قول
دیگر آنکه چون آنحضرت ایشان را باسلام دعوت میفرمود بعضی از ایشان گفتند که تو بر کدام دینی فرمود که بر دین
ابرهیم علیه السلم ایشان گفتند که ابرهیم یهودی بود آنحضرت فرمود که توریة را بیارید تا حکم باشد میان ما و شما
ایشان ابا کردند و نیاوردند و قول دیگر آنکه چون یهود منکر حکم رجم زانی شدند که در توریة نیست چون آنحضرت
توریة طلب کرد ابا کردند و حاضر نساختند پس این آیت نازل شد و واحدی نیز در کتاب اسباب النزول
همین را آورده و علمای اسلام همه برین متفقند که در شان یهود نازل شده خوارج آنرا از مدلول خود گردانیده
و در امور خود عمده ساخته و در مرجع اتباع ضلالات خود صرف کرده و احتجاج جسته اند باین آیه و خروج کرده اند
بر امام مفترض الطاعه و از طاعت مفروضه لازمه بر ایشان بیرون رفته اند پس چون تو معلوم کردی حقیقت مقاتله
بر تنزیل و مقاتله بر تاویل ظاهر شد که میان نبی و علی صلوات الله علیهما رابطه اتصال و اخوت و علاقه تام
بوده که در غیر او نبوده همچنانکه ورود نصوص مقدمه نیز برین دلالت دارد که علی منی وانا منه وانت
منی بمنزلة هرون من موسی و این نصوص شرکت بخصوصیت تامه در میان ایشان و این خصوصیت اقتضا
میکند بر وجهی که آنحضرت علیه السلام فرموده امیر المومنین را بمقاتله خارجیان مثل مقاتله او با کافران و شیداندی
که در ایام امامت خواهد کشید از دست آن دونان همچنانچه در ایام نبوت او کشید از کافران شافعی و دیگر
که مسلمانان طریقه و سیرت قتال را از رسول الله اخذ کردند در قتال اهل شرک و از امیر المومنین در قتال اهل
بغی پس عاقل باید که تدبر نماید درین مقام و بشناسد فضل او را و دیگر از الجمله قاضی ابو محمد الحسین بن مسعود

در کتاب

در کتاب خود از ابن مسعود نقل کرده که یکروزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون فرمود و بخانه ام سلمه رفت
و امیر المومنین علیه السلام نیز آنجا حاضر شد آنحضرت فرمود که یا ام سلمه والله که این قاتل قاسطین
و ناکثین و مارقین خواهد بود بعد از من و سابقا این حدیث مذکور شد و آنحضرت تصریح باین فرق
ثلاثه کرد که امیر المومنین با ایشان مقاتله خواهد کرد بعد از او و اشارت فرمود باسمای ایشان که هر یک
صفتی دارند مخصوص بایشان که سبب قتال ایشان است ناکثین جماعتی اند که بیعت کردند با امیر المومنین عم
و واجب بود بر ایشان اطاعت آنحضرت کردن و سر از فرمان امام خود نه پیچیدن ایشان از ان
اعراض کرده نقض آن عهد و حکم او کردن نهادند و فرا گرفتند در آن قتال بغی و عناد را ایشان بناکثین
باغیین تسمیه شدند پس متعین شد قتال ایشان همچنانکه امیر المومنین علیه السلام با اصحاب جمل بظهور آورد
و در مسند احمد بن حنبل مذکور است نقل از نافع که چون مردم از یزید بن معاویه علیه اللعنه خلع بیعت کردند
و بیعت او را نکرده انگاشتند عبد الله عمر پسران و اهل خود را جمع کرد و انگشت بر آورده شهادت گفت
و بعد از ان گفت که ما با این مرد بیعت کردیم به بیعت خدای تعالی و رسول او و من شنیدم از رسول الله صلعم
که میفرمود که فردا در قیامت لوای را از برای کسی که بر کسی غدر کرده باشد نصب خواهند کرد و گویند که
این علامت فلانست که فلان غدر کرده و این از اعظم غدر است که کسی بر صفت شرک نباشد و با او
بیعت کنند بر بیعت خدا و رسول و بعد از ان نقض آن کنند پس باید که کسی از شما آنرا از یزید خلع نکند و بر او
بیعت باشد و از شما کسی مرتکب این امر نشود تا میانه من و آنکس حادثه و داهیه وجود نگیرد و در حدیث
دیگر است از مسند که او این گفت وقتی که مردم با ابن زبیر بیعت کرده بودند و متامل بر امت که گویم
عجب از عبد الله که توقف کند از نقض بیعت یزید و انذار و تخویف اهل خود و تشدید و تحذیر ایشان
نماید از آنکه اعظم ازین چیزی نیست که اشراک نباشد پس هرگاه که عبد الله این گوید پس غدر طلحه و زبیر
چه خواهد بود در نقض عهد امیر المومنین علیه السلام و شکستن بیعت او و خروج از حکم و طاعت او
و نصب حرب کردند و لشکر کشیدن در مقابل آنحضرت پس اگر عبد الله بن عمر با طلحه و زبیر آن میگفت
در باره نقض عهد که از برای یزید با اهل خود گفته و میدانانید ایشان را آنچه در خلع طاعت و مفارقت
جماعت از اثم تام و خطیئت عظیمه هر آینه ممکن بود توقف کنند از آنچه اقدام نموده بودند از و داخل
شوند در چیزی که خارج شده بودند از آن با آنکه ایشان سهل می انگاشتند بر عبد الله نقض بیعت یزید

راو می‌گفتند ما نقض بیعت امیر المومنین نمیتوانستیم کردن و بران مصر شدن او این راحت خود می‌ساخت
وبنا برین می‌نهادو این مذکور شد پس فرض بود زیراکه طلحه و زبیر گشته شدند و خلافت معاویه را
دریافتند چه جای آنکه یزید پلید را و اما قاسطین جماعتی اند که از طریق حق تجاوز کرده اند و میل
نموده اند بجانب باطل و از پیروی اهل هدایت اعراض کرده و خارج شده اند از طاعت امام مفترض الطاعه
که طاعت او واجبست پس چون این شیوه بکار بردند بدین اسم تسمیه شدند و قتال ایشان متعین است
همچنانکه امیر المومنین علیه السلم آنرا با معاویه غاویه و اتباعش در جنگ صفین بظهور آورد و رسول الله صلعم
تصریح فرموده بودند که ایشان بغاتند چنانچه محدثان در اسانید ایراد نموده اند که حضرت رسول فرمود
مر عمار را که ای عمار گروه باغیه ترا بقتل آرند و در حدیث دیگر واقع است که بشارت باد ترا ای عمار
که گروه باغیه ترا شربت شهادت چشانند و اما مارقین جماعتی اند که خارج اند از متابعت حق
و مصر نو بر مخالفت امام مطلق و تصریح بنقض عهد و خلع آن می‌نمایند چون شیمه ایشان این است
قتال برایشان متعین میکرد چنانچه آنحضرت با اهل حروری و نهروان کرد و ایشان خوارج اند
ابو درداء روایت میکند از ابو سعید خدری و از انس بن مالک که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که زود
باشد که در میان امت من اختلاف و تفرقه افتد قومی و گروهی بدکردار پیدا شوند که قتل و موقع را نیکو
انکارند و قرآن خوان باشند اما قرآن تجاوز نکند از چنبر گاه گردن ایشان و زیر تر نرود و بیرون
روند از دین همچنانکه تیر در حال انداختن از کمان و ایشان بدترین خلق باشند خوشا حال کسی که ایشان را
بقتل آرد و ایشان نیز او را بقتل آرند زیراکه اگر ظفر یافت غازیست ثواب غازیان دارد و اگر کشته شد
شهید است درجه شهادت می‌یابد ایشان دعوت نمایند بکتاب آلهی و مردم را بکتاب خدای خوانند
و از کتاب چیزی در ایشان نباشد هرکه مقاتله کند با ایشان او اولی بحق باشد با ایشان و سلم
حجاج در صحیح خود آورده و ابو داود نیز باسند خود با او موافقت نموده که زید بن وهب گفت
که من در میان لشکر امیر المومنین علیه السلم بودم در وقتی که بجنگ خوارج میفرمود دیگر روزی فرمود
که ای مردمان بدرستی که من شنیدم از رسول الله صلعم که میفرمود که گروهی از امت من خروج
کنند که قاری قرآن باشند که قرآن شما با قرآن ایشان هیچ مناسبتی نداشته باشد و نماز شما
با نماز ایشان نیز اینچنین و روزه شما با روزه ایشان همچنین چیزی از مناسبت نباشد قرائت

کنند بدانسته

کنند پنداشته باشند که فایده خواهد کرد برای ایشان و حال آنکه نتیجه آن وبال و معصرت خواهد بود
برایشان و آن قراءت در نگذرد از چنبر گاه گردن ایشان و از دین بجهند مثل تیر که از کمان بجهد اگر میدانستند
لشکریان ایشان که چه چیز بر زبان پیغمبر ایشان جاری شده در باب ایشان ازین عمل دست میداشتند و بیرون
نمی‌گشتند و علامت آنها آن باشد که در میان آن خوارج ناقص دستی باشد که بر بازوی پستان زنان قطعه باشد
و بران موهای سفید رسته باشد و بجانب معاویه و اهل شام میل کنند و شما را بگذارند در میان اتباع
و اموال خود و من امیدوارم که شما از جماعتی باشید که بر طریق حق سلوک میکنند که آن جماعت خون ناحق بریزند
و اموال مردم را بناحق غارت کنند پس فرمود که بروید زید بن وهب گوید که منزل بمنزل میرفتیم تا به پلی رسیدیم
و از آنجا گذشتیم آنجا با خوارج ملاقی شدیم و در آنروز عبد الله بن وهب الراسبی بر ایشان امیر بود گفت با ایشان
که نیزه‌ها را بیندازید و شمشیرها را از غلاف بکشید که من بر شما میترسم باز گشتند و نیزه‌ها را انداختند و شمشیرها
کشیدند تا کشته شدند بعد از آن امیر المومنین فرمود که طلب کنید در میان کشتگان مخدج را یعنی ناقص دست را
پس طلب کردند نیافتند آنحضرت بنفس نفیس خود برخاست بر سر کشتگان آمده طلب میفرمودند تا در میان او را
یافته بیرون آوردند آنحضرت تکبیر گفت و فرمود که خدای و رسول او راست گفتند آنگاه عبیده سلمانی برپای خاست
و گفت یا امیر المومنین بخدائی که جز او خدائی نیست که آیا این حدیث شنیدی از رسول الله صلعم فرمود که بلی
بآن خدائی که جز او خدائی نیست که شنیدم و او سه نوبت آنحضرت را سوگند داد و او هر سه نوبت باین حدیث
سوگند یاد فرمود و بخاری و مسلم و مالک در موطا نقل کرده اند از ابو سعید خدری که او گفت که گواهی میدهم
که من از پیغمبر صلی الله و آله شنیدم این را و گواهی میدهم که علی بن ابی طالب علیه السلام با ایشان مقاتله کرد
و من با او بودم که این امر فرمود که آن مرد را پیدا کردند من خود نظر کردم و دیدم که بران صفت بود که
رسول الله صلی الله علیه و آله وصف فرموده بود پس دلالت کرد این احادیث بر وجهی که ما ذکر کردیم
که امیر المومنین علیه السلام قتال کرد بر تاویل چنانچه رسول الله صلعم قتال نمود بر تنزیل و درین امر و دیگر امور
اقتدا بآنحضرت کرده از نیابت و قیام و اقدام نموده از جهت حفظ و نظام و قوام دین در دفع
خوارج مارقین از آنچه کشتنی بود کشتن و آنچه گرفتنی بود گرفتن بر وجهی که رسول الله با مشرکان معامله
میفرمود طابق النعل بالنعل بلا تفاوت و سابقا مذکور شد از بیتی که حضرت رسول الله آنحضرت را کرده
و اشفاق و مهربانی که درباره او داشته و تعلیم و ارشادی که میفرموده در صغر سن تا غایتی که اقصی

غایات کمال و قصوی نهایات معارج جلال ادراک فرموده کنه معارف هر شی حاصل نموده تا متکلم و متمکن شد بکلام
معجز نظام سلونی قبل ان تفقدونی و سلونی عن طرق السموات فانی اعرف بها من طرق الارض و میفرموده وقتی
که اگر خواهم بر بار کنم شتر از از تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و شمه نیز مذکور شد اگر وساده انداخته شود و من
بر آنجا بنشینم حکم کنم میان اهل توریه بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور
ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان بخدای سوگند که هیچ آیتی نیست که نازل شده باشد در بریا در بحر
و یا در سهل و یا در جبل و یا در لیل و یا در نهار الا آنکه من داناترم که در شان که نازل شده و در چه چیز فرود آمده و درین
قول اشارت تامه است بفور علم آنحضرت علیه السلام بمضمون کتب منزله و اما تفصیل علوم متداوله آنکه هر علم که هست
مبدا و منشا آن آنحضرت است و بوی منسوب اما علوم کلام پس قایم بآن علم اشاعره و معتزله و شیعه
و خوارج‌اند و اشهر فرق ایشان و ایمه این طوایف علوم خود را بآنحضرت نسبت میدهند و اما امام اشاعره
ابو الحسن بوده و معتزله خود را نسبت میدهند که شاگرد ابو علی جبایی بوده و ابو علی خود را بآنحضرت
منسوب میسازد و اما انتساب شیعه بآنحضرت خود ظاهر است و احتیاج ببیان ندارد و اما اکابر و روسای
خوارج شاگردان و تلامذه آنحضرت بودند و هرگاه علماء اسلام و ایمه علم اصول خود را بآنحضرت نسبت
دهند این دلالت تمام دارد بر کثرت و غزارت علم آنحضرت و اقصی مطالب در علم اصول علم توحید است
و علم بقضا و قدر و علم بنبوت و علم بمعاد و بعث و آخرت و کلام آنحضرت شاهد احوال این مراتب
و منازل است ازین علوم و معرفت او باقصی غایت آن که اوایل و اواخر و ادای آن عاجز و قاصر ندیس
اگر کسی بطریق تدبر نظر بمعانی کلام آنحضرت کار دو بداند که بحریست که ساحل ندارد و عمقی نیست که او اخر و اولی
ندارد و اما علم فروع بر دو قسم است قسمی متعلق باحیاء است از احکام و غیرها و قسمی دیگر متعلق باموات است
و آن علم فرایض است و قسمت ترکات و باین اعتبار حضرت رسول الله صلعم فرمود که فرایض نصف علم است
و امیر المومنین علیه السلام در جمیع آن سرآمد جمیع عالم بود و هیچ مسئله از مسایل فروع برو مشکل نمود و هر چه
ایراد نمودند فی الفور حل فرمود بعضی ازان مسئله دیناریه است و شرح آن آنکه در وقتی که آنحضرت میخواست
که سوار شود پای مبارک بر رکاب نهاده بود که زنی آمد و گفت یا امیر المومنین برستی که برادر من وفات
کرده و ششصد دینار گذاشته و از مال او بمن یکدینار داده اند پس میخواهم که حکم انصاف و عدالت
درباره من مرتب فرمائی فرمود که برادر تو دو دختر گذاشته بود گفت بلی فرمود که ثلثان مال ازان ایشانست

که چهار صد

که چهار صد دینار است و نیز فرمود که مادر نیز گذاشته بود گفت بلی فرمود که سدس دیگر ازان اوست
که صد دینار است و دیگر پرسید که زن هم بوده گفت بلی فرمود که ثمن ازان اوست که هفتاد و پنج دینار است
دیگر فرمود که تو دوازده برادر داری گفت بلی فرمود که بیست و چهار دینار از ایشان است هر یکی
دو دینار و یکدینار برای تو ماند پس حق تو بتو رسیده این زمان برو سوار شده روان شد این را مسئله دیناریه
نام کردند و دیگر مسئله منبریه است و این آنست که وقتی آنحضرت در کوفه بر منبر میفرمود مردی برخاست و گفت
یا امیر المومنین شوهر دختر من وفات کرده و از ترکه او ثمن حق دختر من بود و او را تسع داده اند امروز از
انصاف میخواهم فرمود که داماد ترا دو دختر و پدر و مادر بود گفت بلی فرمود پس ثمن او تسع شود و از میراث
او سوای این چیزی دیگر طلب مکن و فی الحال جواب او گفته بخطبه رجوع فرمود و اما علوم ادبیه پس آنحضرت
فارس حارس آن میدانست و سابق فایق قصبات آن زمانست و مبین غوامض و صاحب حقایق
آن بیانست و کافی است در ایضاح این برهان آنچه منقول است از آنحضرت که رسول الله صلعم هزار باب
در علم بمن تعلیم فرمود و هزار باب دیگر بر من بگشود چنانچه گفته اند نظم نبی در گوش او یک علم در داد
وزان اندر دلش صد علم بگشاد چو شهر علم دین پیغمبر آمد در آن شهر بیشک حیدر آمد
ازان آب حیاتی را که جان خورد ز دست ساقی کوثر توان خورد و اما علم تفسیر اتفاق جمیع امت است
که اعلم ایمه تفسیر ابن عباس است و او شاگرد امیر المومنین بوده و علم تفسیر ازو اخذ کرده و اما علم قرائت
مقتدای اهل کوفه در قرائت عاصم بوده و او در دنیا بغایت مشهور است و او شاگرد ابو عبد الله سلمی
بوده و او شاگرد امیر المومنین و او از نبی اخذ فرموده صلوات الله علیهما و اما علم نحو بر مردم عالم
ظاهر است که واضع اول آن امیر المومنین بوده که از برای ابی الاسود اختراع فرموده و وضع نموده و اما علم
بلاغت و بیان پس او فارس مجلی است دران میدان و ناطق سابق است در جمیع اوان و غوامض جواهر
آنست از بحر عمان قرآن و اگر خواهی که بر تو عیان گردد این نهج البلاغه را در نظر امعان و اما علم تصفیه
باطن و تزکیه نفس اجماع اهل تصوف است از ارباب طریقت و اصحاب حقیقت انتساب خرقه با و درست
میکنند و در طریق سلوک اقتدا بوی مینمایند و اما علم تذکیر بایام الله و تحذیر از عذاب و عقاب و شیخ
حسن بصریست رحمة الله علیه و او شاگرد آنحضرت بوده و صبح شرف و فخر او ازان مطلع چهره نموده و اما
علم زهد و ورع که در میان بعضی از صحابه بود مثل ابو الدردا و ابو ذر و سلمان فارسی رضوان الله علیهم

همه تلامذه امیر المومنین بودند که برسول الله اهتدا یافتند و با میر المومنین اقتدا کردند و در باب زید انحضرت
ایراد فصلی خواهد شد انشا الله تعالی و اما علم مکارم اخلاق و حسن اشفاق انحضرت بغایت قصوی رسیده
و بمرتبه اعلی کشیده و بهر طایفه بطریق اخلاق سلوک میفرمود با اهل دین و صالح مومنین بخلق و تواضع بود
و با اعدای دین و اهل شرک غلیظ و تشدید خود را بایشان مینمود از جهت تادیب و رغبت تهذیب ایشان تا شاید
ایشانرا ازان صفات ذمیمه پاک سازد تا موصوف گشت باین صفات اخلاق چنانچه حق جل و علا در باب او
میفرماید که فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله
ولا یخافون لومة لایم یعنی پس زود باشد که خدای تعالی بیاورد قومی را که او دوست میدارد ایشانرا
و ایشان دوست میدارند او را که متواضع و متذلل باشند بر مومنان سخت دل غلیظ باشند بر کافران
جهاد کننده در راه خدای تعالی و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده و اما شجاعت و نجدت انحضرت
و انصاف او باین اشهر است از نهار و اظهر است از شمس نزد اولی الابصار و مقرند باین مؤالف و مخالف
و معترفند باین عدو و ولی و گواهی میدهند باین صدیق و زندیق و ولی و حسود و شنیده و مسود و اما علم
قضا و احکام آن و معرفت حلال و حرام آن شمه مذکور شد و بعضی دیگر آنکه شریح قاضی حکم کرده بوده در باره
زنی و انحضرت رد فرموده بوده برین وجه که زنی وفات یافته بود و از سر شوهر و دو پسر عم که یکی از ایشان
برادر مادری متوفاة هم پسر عم بود و این قضیه پیش شریح بردند که او متروکات این زن را برین ورثه
قسمت کند او نصفی از متروکات بشوهر او داد و باقی را که نصفی دیگر باشد به پسر عمی داد که برادر مادری نیز
بود و پسر عم دیگر را چیزی نداد و محروم گذاشت امیر المومنین علیه السلام برین قضیه واقف شد فرمود
که من شنیده ام ای شریح تو حکمی کرده در قضیه فلانه زن که متوفاة شده این چه نوع حکمی است گفت یا امیر المومنین
این حکم را بموجب کتاب الهی کرده ام و ابن عمی که برادر مادری نیز هست او را جاری مجری دو برادر داشته ام
یکی برادر پدری و یکی دیگر مادری انحضرت این حکم را قبول نفرموده فرمود که هیچ در کتاب الهی یافته که بعد از
زوج باقی ترکه درینصورت ازان ابن عمی باشد که برادر مادری نیز هست گفت نه انحضرت فرمود که حق تعالی
در کلام مجید خود فرموده که وان کان رجل یورث کلالة او امراة وله اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس
یعنی و اگر باشد مردی که ازو میراث میگیرند کسی که والدین و اولاد ندارد یا زن بود کلاله و مر این هر دو را
برادر مادری باشد یا خواهر مادری و زن نیز درین حکم داخل است یعنی خواه مرد باشد و خواه زن پس

هرکی

هر یکی را از برادر و خواهر شش یک حصه رسد از میراث کلاله و مذکرد درینصورت یکسانست پس انحضرت نصف
تعیین فرمود از برای زوج و سدس از برای برادر مادری و باقی را تقسیم فرمود میان دو پسر عم که هر یکی را
سدس دادی پس حاصل شد از برای پسر عمی که برادر مادری نیز هست ثلث مال زیرا که او دو جهت دارد
و از برای پسر عمی که برادر نیست سدس مال و از برای زوج نصف مال پس این زمان فریضه تکمیل یافت
و این مسئله از شش سهم تصحیح می یابد و انحضرت قضای شریح را رد فرمود و حکم او باطل ساخت و بعضی
دیگر آنکه حضرت امیر المومنین را علیه السلام در کوفه با یهودی محاکمه افتاد و انحضرت او را پیش شریح منشی
فرستاده بر و دعوی زرهی نمود که در تصرف یهود بود و یهودی منکر شد این دعوی را شریح از امیر المومنین
طلب بینه کرد انحضرت امام حسن را علیه السلام آورد و بر طبق آن دعوی شهادت فرمود شریح آن شهادت
را رد کرد و گفت یا امیر المومنین چگونه شهادت پسر از برای پدر قبول باشد چه گواهی ولد از برای والد
نمیکنند انحضرت فرمود که تو در کدام کتاب و کدام سنت یافته که این شهادت قبول نیست چون جواب
نداشت او را از قضا عزل کرد و اخراج فرمود بقریه که او را بود و پس چند روز دران اقامت نمود
و باز او را بجای آورد و قضا داد و کشف سر این واقعه آنکه از امیر المومنین صادر شده در حق
شریح آنست که انحضرت آن زره را ادعا نفرمود از برای نفس خود بلکه ادعای آن از بیت المال بود
چه امام وقت بود و نایب مسلمانان در آنکه قیام نماید بمصالح ایشان و امام حسن بن علی علیهما السلام برای
ایشان شهادت فرمود و شریح آنرا رد کرده بظن آنکه این شهادت برای امیر المومنین است علیه السلام
پس انحضرت او را تادیب فرمود تا در امور قضا تفحص نماید و تدقیق نظر دران امور کار فرماید زیرا که عدم
ملاحظه موجب تعطیل حقوق است و ایصال آن بغیر مستحق آن ابن طلحه رحمه الله میگوید از عجایب و غرایب درین
صورت آنست که جماعتی از علما که اسحق بن راهویه و ابو ثور و ابن منذر و احمد بن حنبل در یکی از روایات
از ایشانست که چون این قصه بدیشان رسیده و آنچه امیر المومنین علیه السلام با شریح بظهور آورده از آن
استدلال نموده اند بر جواز شهادت ولد از برای والد و این را مذهبی ساخته اند از برای خود و شهادت
برادر را برای برادر جاری مجرای ولد از برای والد گردانیده اند و استناد ایشان باین واقعه است
و استدلال ایشان بفعل انحضرت علیه السلام و غافل شده اند از سر و حقیقت این قضیه مؤلف کتاب میگوید
که قسمت درین مسایل فرایض که ابن طلحه و غیر او از علمای جمهور ایراد نموده اند این مذهب امیر المومنین ع

نیست لیکن از جهت شرف و مکانت و رتبت آنحضرت در علم دین دوست میدارند هر طایفه که نسبت دهند
دقایق و فتاوی را و محاسن آنچه در مذهب خود یافته اند که مرجع آنحضرت باشد و دستند بوی سازند از برای
ترویج مسایل و ایتمان مذاهب خودشان و اصحاب ما نیز روایت کرده اند که آنحضرت گاهی فتوی میداد
بر طبق مذاهب ایشان زیرا که آنحضرت در ایام خلافت در بسیاری از آنچه اراده و پیشه او بود ممنوع بود تا غایتی
که اراده می نمود عزل شریح را و میگفت چه دور است ذهن تو از قضا و سخن تو از این امر مهجور است و سرای
تو از ارتشا معمور و بواسطه کثرت مخالف متمکن نمیشود از عزل او و استبدال غیر او بجای وی و با از امثال این قضایا
ممنوع می بود که اجری فرماید حکم حق را که در و لبس شایبه نباشد تا غایتی که بعضی میگفتند که رای تو با رای عمر نزد ما دوستر
از رای تو که منفرد باشد و الخطب الجلیل و بالله المستعان و چون بعضی میگفتند که رای تو با رای عمر نزد ما احب است
آنحضرت بعبیده سلمانی که قاضی ایشان بود میگفت که اجرای احکام قضا کن در میان ایشان آنچنان قضای
که برانید که من مکروه میدارم خلافت را غرض که آن طایفه در هیچ زمان راه خلاف را از دست نگذاشتند و اگر
علم آنحضرت بحریست که کناره آن بر دید نیست و اگر مخالفان میدانستند و عنادی نمی ورزیدند آنچیزی که حق سبحانه و تعالی
مهیا فرموده از برای دوستان و محبان اهل بیت از ثواب جزیل و اجر عریض و طویل و ارتفاع منزلت و علو مرتبت
از درجات جنان مخالفت اختیار نمیکردند و در سلک محبان او می بودند موضع این کار دولت است کنون تا کرا رسد
از انجمله در مسند حنبل مذکور است مروی از علی بن حسین و او از پدران بزرگوار خود روایت کرد که یکروزی حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله دست امام حسن و امام حسین ع در دست داشت و فرمود که هر که دوست دارد مرا
و این هر دو را و پدر و مادر اینها را باشد با من در یک درجه در روز قیامت و احمد حنبل این حدیث را در چند
موضع ذکر کرده و قدر این حدیث عظیم است و مجد او کریم و وجه او وسیم و شرف و قدر کیا آنحضرت درجه رفیعه
خود را با درجه محبان اهل بیت یکی ساخته و این محلی است که دون این محل می ایستند خلیل و کلیم و درین مقام
می باید که منقاد شوند اهل منقول و معقول و هو صلی الله علیه و آله و سلم اعلم بما یقول و ع محدث روایت کنند
از حضرت فاطمه صلوات الله علیها که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود مر امیر المومنین را علیه السلام
که یا ابن ابی هر آنکه تو و شیعیان همه در بهشت خواهید بودن و از ام سلمه مرویست که رسول الله فرمود که علی ع
و شیعه او رستگارانند در روز قیامت و امثال این سابقا مذکور شده و در کتاب بشار از ابو جعفر محمد بن علی الباقر ع
نقل میکنند که چون روز قیامت شود حق سبحانه و تعالی خلق اولین و آخرین را در محشر جمع کند و همه پای برهنه و عریان

باشند

باشند بر طریق محشر ایشان را بدارند تا از تاب آن عرق عرق کردند و نفسهای ایشان گرفته شود تا آنچه حق تعالی خواهد در آن
موقف مکث کنند و اینست که حق جل و علا فرموده که فلا تسمع الا همسا یعنی پس نشنوی تو در آن روز مگر آوازی نرم بعد از آن
منادی ندا کند از قبل عرش کجاست نبی امی مردمان گویند منادی که شنوانیدی با هم او و راندا کن گوید کجا
نبی الرحمه محمد بن عبد الله پس از آن رسول الله صلی الله علیه و آله برخیزد و پیش فرماید و همه مردمان در قفای آنحضرت
روند تا منتهی شود بحوض کوثر که طول او ما بین ایله و صفا است و ایله شهریست در جنب بصره آنجا توقف فرماید
بعد از آن منادی امام خلایق را ندا کند و او نیز برخیزد و با آنحضرت آنجا بایستد بعد از آن فرمان دهند خلایق را
که بیایند و بگذرند بعضی بر حوض وارد شوند و بعضی دیگر منصرف کردند و بر حوض وارد نشوند چون حضرت رسول الله
نگاه کند که بعضی از محبان و دوستان اهل بیت منصرف شده اند و بر حوض ورود نیافته اند بگریه در آید و گوید خداوندا
آن جماعت شیعه علی بن ابی طالبند حق سبحانه و تعالی فرماید که همه را بتو بخشیدم و گناهان ایشان را عفو کردم و بتو
ملحق گردانید و بذریت تو که ایشان آنها را دوست میداشتند در زمره تو ایشان را در آوردم و بر حوض تو
ورود دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم از جهت اکرام تو و پیغمبر ما ابو جعفر محمد باقر علیه السلام
کرب اگریه کنندگان در آن روز از محبان و دوستان ما مگر که در سلک ما باشند در ورود حوض الحمد لله علی ذلک
و در آن کتاب از عبد الرحمن بن قیس روایت میکند که من نشسته بودم با امیر المومنین علیه السلام بر در قصر تا آفتاب
رسید بدیوار قصر امیر المومنین برخاست که بقصر در رود مردی از همدان برجست و بر دامن مبارک او آویخت
و گفت یا امیر المومنین حدیثی کن مرا حدیث جامعی کن نفع دهد حق سبحانه و تعالی بسبب آن مرا آنحضرت فرمود
که حدیث کرد مرا خلیل من رسول الله صلی الله علیه و آله که من و شیعه من وارد گردیم بر حوض و سیراب شویم
با رویهای سفید نورانی و دشمنان تشنه بمانند با رویهای سیاه ظلمانی و سخن را کوتاه کن تا مختصر کنند
با کسی که او را دوست میداری و از برای است نیکی که اندوخته بگذار مرا یا اخا همدان درین حدیث پندیست
و موعظه کسی را که دل بیداری باشد و زمخشری در کتاب ربیع الابرار آورده روایت از امیر المومنین ع
که پیغمبر صلعم فرمود که در آن شب که مرا بمعراج بردند جبرئیل علیه السلام آمد و دست مرا گرفت و بر دو نشانید بر یکی
از بساطهای بهشت و بمن سفرجلی داد من آنرا میگردانیدم ناگاه بشکافت و از آن حورا بیرون آمد
که بحسن و جمال او ندیده بودیم و گفت السلام علیک یا محمد گفتم کیستی تو گفت که من راضیه و مرضیه ام که خالق
جبار مرا خلق کرده از سه صنف اسفل من از مشک است و اوسط من از کافور و اعلای من از عنبر سرشته

مرا از آب حیوان امر جبار رشد که بباش من بشدم حق تعالی مرا خلق کرده از جهت برادر و ابن عم تو علی
ابی طالب علیه السلام و در مناقب ابن مردویه روایت میکند از ابی سعید خدری که من یکروزی بالقصد رفتم
نزد رسول الله صلعم فرمود که یا ابا سعید گفتم لبیک یا رسول الله فرمود که خدای تعالی را عمودی هست
در تحت عرش که نور میدهد از برای اهل بهشت همچنانکه آفتاب نور می بخشد از برای اهل دنیا از انبیا بر
مگر علی بن ابی طالب علیه السلام و دوستان او و در مناقب ابن معازلی از ابی هریره روایت میکند
که یکروزی ما با پیغمبر صلعم نماز صبح گزاردیم بعد از ان فرمود که هیچ دانستید که جبرئیل برای چه نازل شده
بود گفتند نه فرمود برای آن نازل شده بود که حق سبحانه و تعالی شاخچه در بهشت نشانده که ثلث او
از یاقوت حمرا است و ثلثی دیگر از زبرجد خضرا و ثلثی دیگر از لولوی تر وزده است بر وسه طاق را
و درمیان هر سه طاق غرفها پدید کرده و در هر غرفه شجره افزیده و بار آنرا حور العین گردانیده و عین السلیم
بران جاری ساخته بعد از ان هیچ نفرمود مردی برجست و گفت یا رسول الله این از برای که باشد
فرمود که کسی که میخواهد که تنعمات از ان او باشد باید که دوستی علی را از دست ندهد و هم از مناقب
ابن معازلیست که روایت کرده از انس که پیغمبر صلعم فرمود که آنشب که مرا بمعراج بردند در انشب
فرشته دیدم نشسته بر منبری که از نور است و فرشتگان بسیار بوی ناظرند پس گفتم یا جبرئیل این
چه ملک است جبرئیل گفت نزدیک شو باو و برو سلام کن من نزدیک رفتم و برو سلام کردم دیدم
که برادر و ابن عم من علی بن ابی طالب است گفتم یا جبرئیل علی بر من سبقت کرده بر آسمان چهارم جبرئیل
گفت یا محمد سبقت نکرده ولیکن ملائکه ملاء اعلی بواسطه شدت محبتی که با امیر المومنین دارند
از حق تعالی التماس نمودند که میخواهیم که او را ببینیم حق سبحانه و تعالی این ملک را خلق کرد از نور
بر صورت علی که ملائکه زیارت میکنند او را و در هر شب جمعه هفتاد هزار بار تسبیح و تقدیس جل و علا
می نمایند و ثواب آنرا هدیه میکنند بر محبان و دوستان علی علیه السلام از ابی اسحق سبیعی مرویست
که گفت رفتم نزد مسروق اجدع پیش او مهمانی بود که من نشناختم او را و با هم طعام میخوردند مهمان
گفت که من با رسول الله صلعم در خیبر بودم چونکه این گفت دانستم که اصحاب رسول است گفت
دران وقت صفیه بنت حیی بن اخطب پیش پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله من نیستم همچو یکی از زنان
تو که پدر و برادر و عم او را بقتل آورده باشند پس اگر ترا حادثه شود من بچه کس التجا برم آنحضرت فرمود

که باین مرد و اشارت بعلی علیه السلام کرد بعد از ان گفت آیا حدیث نکنم شما را بحدیثی که حارث بن اعور همدانی
حدیث کرده گفتم بلی گفت یکروزی رفتم نزد امیر المومنین فرمود که یا اعور بچه کار آمده گفتم برای محبت تو
آمده ام یا امیر المومنین فرمود که الله من هم گفتم الله تا سه نوبت از من پرسید بعد از ان فرمود که هیچ بنده
نباشد از بندگان خدای تعالی از انکسی که حق تعالی امتحان کرده باشد دل او را بایمان الا که یافته باشد
مودت ما را در دل او پس آن بنده ما را دوست میدارد و یافت نمی شود هیچ بنده که حق سبحانه و تعالی
بر وغضب کرده باشد از بندگان او الا که یافته باشد بغض ما را در دل او پس او را دشمن میدارد پس با مداد
میکنند محبان ما با آنکه منتظر رحمت الهی اند که ابواب رحمت برایشان گشوده گردد و دشمنان ما صباح
میکنند بر کناره ست دوزخ که یک قدم نهادن آن فرو میریزد و در قعر جهنم می افتد پس خوشگوار و گوارا
باد اهل جنت را که رحمت الهی برایشان دمبدم نازل می شود و خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه
و زشتی و ناامیدی باد اهل دوزخ را که آن منزل و مقام ایشان است و از حارث همدانی منقولست
که من رفتم بخدمت امیر المومنین علیه السلام فرمود که بچه کار آمده گفتم بدوستی تو آمده ام یا امیر المومنین
فرمود که یا حارث آیا دوست میداری مرا گفتم نعم والله یا امیر المومنین که من دوست میدارم
آنحضرت فرمود در احالت که جان تو بحلقوم رسیده باشد مرا خواهی دیدن و دوستی من ترا
آنجا فایده خواهد کرد و دیگر وقتی که مرا بینی که چگونه مردم را دور میکنم از حوض مثل شتران که از رود
دور کنند آنجا دوستی من بتو نفع خواهد داد و دیگر مشاهده کن که بر پل صراط چون گذر میکنم وقتی
که لوای حمد در دست من باشد و پیش پیش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روم آنجا دوستی مرا
خواهی دید و آورده اند که سید بن محمد قبل از وفات بساعتی این اشعار را گفته شعر
احب الذی من مات من اهل وده ۞ تلقاه بالبشری لدی الموت یضحک ۞ و من مات یهوی غیره من عدوه
فلیس له الا الی النار مسلک ۞ اباحسن تفدیک نفسی و اسرتی ۞ و مالی و ما اصبحت فی الارض املک
اباحسن انی بفضلک عارف ۞ و انی بحبل من هواک لممسک ۞ و انت وصی المصطفی و ابن عمه
و انا منادی مبغضک و تارک ۞ هوالیک باح مومن بین الهدی ۞ و قالیک معروف الضلاله مشرک
ولاح لحانی فی علی و حزبه ۞ فقلت لحاک الله انک اعفک ۞ یعنی دوست میدارم آنکسی را
که وفات کرد و از اهل محبت امیر المومنین است که او را استقبال می نمایند ببشارت در حالت

رحلت که او خندان و شادان است و کسی مرده که دوست داشته باشد غیر او را از دشمنان او پس مرا و را
طریقی نیست مگر باتش سوزان که طریق و مسلک اوست ای اباالحسن فدای تو باد نفس و جان و مال من و هرچه
بامداد میکنم در زمین که مالک آنم ای اباالحسن بدرستی که من بفضل و کمال تو عارفم و آنرا میدانم و بدرستی
که من بحبل مودت کسی که دوست تست چنگ زده ام و تو وصی مصطفی و پسر عم برگزیده اوئی و ما دشمن میداریم
دشمنان ترا و میگذاریم ایشانرا موالی محبت تو از نجات تست که مومن طاهر الهدایه است و دشمن تو مشهور
و معروف است ضلالت او که مشرکت زشت گوینده و هلاک جوینده زشتی و هلاک مرا نخواهد در دوستی
علی و گروه او پس من میگویم که هر آینه حق سبحانه و تعالی ترا از زشت و هلاک گرداناد که تو احمقی و بدتر از آن
حماقتی نیست که دوستی غیر را بر امیر المومنین اختیار کند و از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت است
که چون روز قیامت قایم گردد منادی از بطنان عرش ندا کند که کجاست خلیفه خدای تعالی که
در زمین او اجرای احکام میکرد داود پیغمبر علیه السلم برخیزد از جانب خدای تعالی یکی ندا کند ما ترا اراده
نکرده ایم ای داود اگرچه تو از قبل الهی خلیفه بودی بعد از آن دیگر منادی ندا کند که کجاست خلیفه الله
فی ارضه پس آنزمان امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام برخیزد آنگاه از قبل حق جل و علا ندا آید
که ای معشر خلایق این علی بن ابی طالب است علیه السلام خلیفه باری تعالی است در بلاد او و حجت اوست
بر عباد او پس هر که چنگ زده باشد در دار دنیا بحبل دوستی او پس درین روز هم میباید که چنگ زند
بحبل مودت او که باقتاب نور روی او زمین دل او نورانی میشود و بر اثر آنحضرت برود تا به بلندین
درجات جنات برسید پس دوستان و محبان او که در دار دنیا بحبل دوستی و خود را در او یختهاند
بآن متمسک شده برخیزند و پیروی آنحضرت نمایند تا به بهشت داخل شوند بعد از آن منادی دیگر از نزد
حق تعالی ندا کند که بدانید و آگاه باشید که هر که در دنیا اقتدا بمقتدا و پیشوائی کرده اکنون تابع او شود
و در پی او برود تا بهر جا برسد درین موقت بیزار کنند آنانکه متبوع بوده باشند از انکه تابع ایشان بوده اند
و ببینند عذاب را و بریده شود از ایشان اسباب دوستی و خویشی و مصاحبت و مواصلت که
در میان یکدیگر داشتند و حسرت فایده نکند در آنروز از جابر منقول است رسول الله صلعم گفت
مر علی را علیه السلام که آیا بشارت ندهم ترا یا بتو عطا نکنم حضرت امیر المومنین گفت بلی یا رسول الله
فرمود که من و تو هر دو مخلوق شده ایم از یک طینت و از زیادتی آن طینت شیعیان ما مخلوق

شده اند پس چون روز قیامت شود هر کسی را بخوانند بمادران ایشان الا شیعه تو که ایشانرا بپدران ایشان
ایشان را بخوانند از جهت پاکی مولد شان ذکر در بیان آنحضرت با قرانست و قرآن با اوست و او با حق است
ابو المؤید خوارزمی رحمه الله در مناقب روایت کند از ابی لیلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که زود باشد
که بعد از من فتنه افتد در میان امت من پس هر گاه که چنین شود ملازم امیر المومنین شوید و دست از و
باز مدارید که او جدا میکند حق را از باطل و از ابن عمر روایت کند در مناقب که رسول الله صلعم فرمود
که هر که از علی مفارقت جوید از من جسته و هر که از من مفارقت کند از خدای تعالی مفارقت کرده
و از ابو ایوب انصاری نقل میکند در مناقب که من شنیدم از پیغمبر صلعم که میگفت مر عمار یاسر را
که گروه باغیه ترا بقتل آرند و تو با حق باشی و حق با تو ای عمار هر گاه تو بینی که علی میرود بوادی و همه
مردم غیر او میروند تو بوادی علی سلوک کن و وادی مردم را بگذار که او ترا بهلاکت نزدیک نمیکند و آن
از هدایت بیرون نمی برد ای عمار هر که شمشیر را قلاده سازد و هر که شمشیر را حمایل کند از برای امداد
دشمنان علی حق تعالی در قیامت گردن بندی از آتش در گردن او بیاویزد و در مناقب ابن مردویه
از عبد الرحمن بن ابی سعید روایت میکند که من نشسته بودم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان جماعتی
از مهاجر که امیر المومنین علیه السلام آمد و گذشت آنحضرت فرمود که حق با این است و از عایشه روایت
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق با علی است لا یزال هر جا که باشد و ابو ذر از ام سلمه روایت میکند
که من شنیدم از پیغمبر صلعم که میفرمود که علی با حق است و حق با او و لا یزال چنین باشد تا بر کنار حوض
بمن برسند و هم درین مناقب از ام سلمه روایت کند که او گفت که علی بر حق است و کسی که متابعت
او کند متابعت حق کرده و کسی که او را بگذارد حق را گذاشته و این عهدیست معهود که پیش ازین روز
شده و هم در مناقب ابن مردویه روایت میکند از عبید الله بن عبد الله کندی که معاویه غاوی
بعد از حج بمدینه آمد و اصحاب پیغمبر آنجا بسیار بودند یکروزی در حلقه اصحاب در میان عبد الله
عباس و عبد الله بن عمر نشست و دست نامبارک بر ران عبد الله بن عباس زد و بعد از آن
گفت آیا نمیدانی تو که من باین امر از پسر عم تو احق و اولی ام ابن عباس گفت بچه سبب گفت از
برای آنکه من پسر عم آن خلیفه ام که بظلم مقتول شده ابن عباس اشارت با بن عمر کرد و گفت
بنابرین این از تو اولی است زیرا که پدر این از قبل ابن عم تو کشته شده پس روی گردانید از ا

عباس روی آورد بجانب سعد و گفت ای سعد تو نمیدانی که ما بر حقیم و غیر ما بر باطل پس با ما باش یا بر ما زندگانی
کن یعنی برخلاف ما باش گفت من ظلمتی دیدم که تمام زمین را پوشانیده شتر خود را نخ کردم و خسبانیدم تا آنکه
که روشن شود بروم معاویه گفت والله که من تمام مصحف را قراءت کردم در میان دفتین نیافتم که درو
نخ باشد سعد گفت اما چون ابا میکنی بپرستی که من از پیغمبر صلعم شنیدم که میفرمود مر علی را که تو با حقی و حق با تو
گفت کسی دیگر بیار که با تو این شنیده باشد یا آنکه بجای آرم آنچه خواهم گفت ام سلمه این را با من شنیده است
او برخاست و مردم با او برخاستند تا آمدند نزد ام سلمه معاویه ابتدا بتکلم کرد و گفت یا ام سلمه بعد از پیغمبر دروغ گوی
بروی بسیار شده اند لایزال قایلی میگوید که رسول الله چنین گفت چیزی که نگفته و این سعد حدیثی روایت کرد از پیغمبر
و زعم او آنست که تو نیز با او شنیده ام سلمه گفت کدام حدیث است گفت زعم او آنست که رسول الله فرموده مر علی
را که تو با حقی و حق با تست ام سلمه گفت که سعد راست میگوید در خانه من این فرمود آنحضرت معاویه آنگاه روی با سعد
کرد و گفت این زمان من خود را ملامت میکنم که چرا تو نزد من نبودی والله که اگر من این را از پیغمبر صلعم شنیده
می بودم همیشه خادم علی خواستم بود تا مردم مؤلف کتاب میفرماید که نظر کن ای ناظر که حق سبحانه و تعالی ترا چه
فرماید بطریق حق و ترا بینایی کرامت که حق را از باطل باز شناسی بسوی معاویه غاویه و استمرار او بر بغی و سلوک او
در طریق بغی و ضلالت و مکابره او با حقی که آثار حقیت او ظاهر است در غایت ظهور و اخبار فضایل و مناقب
او باهر است نزد جمیع جمهور و عدول آن بی سعادت از طریق حق و بقای بر امر ناحق که آن حق امیر المؤمنین بود
چگونه توان آفتاب را بنقاب پوشانیدن یا شراب را بسراب قیاس کردن بیت حال پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه باشد در نوشتن شیر شیر و درین حدیث بچندین موضع دلالت کرد بر بهتان او که از طریق حق گشته است
و بر مرکب جهل سوار شده و تابع شیطان نفس اماره گشته و حب دنیا دیده دل او را بسته و رشته امور آخرت
را گسسته که حق در دل او خطور نمیکند و خیر بر لسان او جاری نمی شود و بیان این آنست که هر گاه که غالب
شد بر انسان هوای نفس سرکش و عنان او را بپیچانید باز میدارد از امور که از دیدن حق کور است و از سلوک
صواب دور و از طریق هدی مهجور چنانچه گفته اند که حب شی اینکس را کور میکند و کر که غیر آنرا نمی بیند و نمیشنود
پس لایزال در خبط بحر جهالت غوص کرده و در نهر میل نفس غوطه خورده تا بغرض خود برسد و امنیت خود را
بیابد و دواعی ها بچه او ساکن گردد و شهیات نفس اماره اش قرار گیرد و باد غرور او تسکین یابد و حق
بر و جلوه کند و او در آن وقت آنرا بداند و دست ندامت را بر دندان ملامت گزیدن گیرد و اشک حسرت

ازدیده

از دیده بی بصارت و دیدن بیرون برد و بداند و به بیند بدیده تحقیق که او بر خطا بوده نه بر صواب و سر خجالت در پیش نزد
خدای پروردگار روا این معاویه نزل الله و به اعرف مردمان بود بفضل و شرف امیر المؤمنین علیه السلام و استحقاق
او امر خلافت را و رتبت و قرابت او با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حب دنیا غلبه کرد بر معرفت او و دیده
بصیرت او تیره گشته ترک حظ آخرت نموده و با امیر المؤمنین علیه السلام حرب آغاز کرد در خسارت دنیا و آخرت
بر خود باز کرد تا آنحضرت از عالم فنا بعالم بقا پرواز کرد باز همین قاعده و قانون را ساز کرد و بعد از او
با اهل بیت و نه از خدا و نه از رسول او شرم داشت و نه از صحابه او را حیا مانع شد که ناطق گشت باین کلام نامیمنت
انجام که من احق و اولی ام باین امر از ابن عم تو و بعد از آن قتل عثمان را دلیل استحقاق خود ساخت و این نیست
مگر جهل محض و انحراف از طریق حق و دیگر با سعد آن زبان راند که آیا نمیدانی که ما بر حقیم و غیر ما بر باطل این سخن دلالت
دارد بر عدم وثوق بقول باری تعالی و رسول و در استحقاق اکابر صحابه کردن و جرأت بر قول محال نمودن و انکار
سعد کردن و ماجرا پیش ام سلمه بردن و حال آنکه این قول و امثال این از نبی صلعم در حق علی مشهور تر از روز
نورانیست و بعد از آن قسم یاد کردنش که اگر من این را از پیغمبر صلعم شنیده بودمی تا وقت وفات همیشه
خادم علی خواستم بود و بدیهه عقل حکم بر کذب این قول میکند و بر فجور او گواهی میدهد چه امیر المؤمنین را از این
شناخت و تنبیه فرموده آنحضرت ازین مقوله در مکاتباتی که باو نوشته بر وجهی که در نهج البلاغه
مذکور است بنا بر تقدیر صدق و تصدیق او کرد که حق با امیر المؤمنین است بموجب شهادت سعد و ام سلمه
پس چون امیر المؤمنین این امر را تسلیم به پسر خود امام حسن علیه السلام نمود که آن حقی است که با او بود پس
چرا مسلم نداشت این امر را بآنحضرت بعد از امیر المؤمنین و بعد از وضوح آن کار بحرب رسید و نزاع بمقاتله
کشید و بسیار دور است کسی که بر دل او مهر نفاق باشد و بر چشم او پرده غفلت بود و او بجانب حق میل کند
و براه هدی رغبت نماید نعوذ بالله من ذلک در مناقب از ابی بشیر روایت میکند که ما نزد عایشه بودیم
گفت که خوارج را کشت من گفتم علی ابن ابی طالب گفت دروغ میگویی گفتم چه [illegible] مرا تکذیب میکنی
درین حال مسروق در آمد پرسید از او که خوارج را که بقتل [illegible] گفت علی ابن ابی طالب [illegible] ذو الثدیه
رسانیدم
گفت عایشه گفت چه مانع آید مرا که نگویم آنچه از رسول الله شنیده ام من شنیدم [illegible] علی با حق است
و حق با او و از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که پیغمبر صلعم فرمود که ای علی حق با تست و حق بالسان
تو و در دل تو و در میان هر دو چشم تو است و از ابی رافع مرویست که رفتم نزد ام سلمه زوجه رسول الله صلعم

کراورا اخبار کنم بروز جمل گفت دل تو بکجا پرواز کرده بود در میان دلهای پروازکننده گفتم یا ام المؤمنین با علی
ابی طالب بودم گفت نیک رفتی و صواب کردی که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که علی و اشیاع او در کنار
حوض بمن رسند و حق با ایشان باشد که هرگز مفارقت نکند از ایشان و نیز در مناقب از ابی رافع روایت
میکند که پیغمبر صلعم فرمود که یا ابا رافع چگونه قوم مقاتله خواهند کرد با علی که او با حق باشد و ایشان بر باطل
که حق باشد در راه خدای تعالی جهاد ایشان پس هر که توانائی نداشته باشد که با ایشان جهاد کند بدست
پس بزبان جهاد کند و اگر بآن توانائی نداشته باشد بدل مدد کند و غیر ازین دو چیز دیگر نیست که بآن
امداد نماید گفتم دعائی کن برای من که دریابم ایشان را و ایشان اعانت فرمایند و تقویت نمایند در قتال
خوارج پس چون مردمان با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند معاویه غاویه مخالفت آغاز کرد و طلحه و زبیر بصره
رفتند و در خلاف زدند گفتم با خود که اینها آن قومند که رسول صلعم درباره ایشان فرمود آنچه فرمود
پس زمین و ملکی که در خیبر و خانه که در مدینه داشتم همه را فروختم و یراق خود و اهل خود نمودم و با جمیع اهل و ولد
در رکاب آنحضرت بیرون رفتیم بجنگ خوارج و در خدمت آنحضرت بودم تا او شهید شد پس بعد از آن
در ملازمت امام حسن علیه السلام بمدینه رفتیم و مرا در آنجا املاک و مسکنی نمانده بود امام حسن علیه السلم از صدقات
امیرالمؤمنین زمینی در ینبع بمن بر سبیل اقطاع شفقت فرمود و خانه نیز عطا نمود و هم در مناقب از ابو
موسی اشعری روایت میکند که او گفت من گواهی میدهم که حق با علی است ولیکن اهل دنیا بزخرفات
دنیا مایلند و تحقیق که من از پیغمبر شنیدم که میفرمود که علی تو با حقی و حق با تست بعد از من و هم در انجا
می آرد که چون در جمل ناقه عایشه را پی کردند او به بصره آمده در خانه ساکن شد برادر او محمد بوی گفت
سوگند میدهم ترا بخدا که آیا یاد داری که این حدیث میکردی از پیغمبر که آنحضرت فرمود لا یزال الحق با علی
و علی با حق و از یکدیگر تخلف نخواهند ورزید و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد گفت بلی و نیز در مناقب
مذکور است که چون زید بن صوحان را در جنگ جمل ضربتی رسید امیرالمؤمنین ببالین وی آمد و با او
هنوز رمقی باقی بود او را پرسیده فرمود رحمک الله یا زید والله که من ترا یافتم و شناختم که مؤنت
تو خفیف بود و معونت تو کثیر او سر برداشته گفت فرحمک الله بحق خدا سوگند که من ترا چنان دانستم
که بجمیع اوصاف الهی عالمی و بآیات او عارف و والله که من با تو بمقاتله نیامدم از روی جهل و نادانی
ولیکن من از حذیفه یمان شنیدم که پیغمبر فرمود و من از آنحضرت شنیدم که علی امیر برره است

وقاتل

وقاتل فجره و منصور است کسی که او را نصرت دهد و فروگذاشته می شود کسی که او را فرو گذارد بدرستیکه حق با او
و اوست میل کنید بجانب او و از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که علی با قرآنست و قرآن با او و از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بمن رسند و در مناقب بچند
طریق این حدیث مذکور است و هم در مناقب مذکور است روایت از شهر بن حوشب گفت من نزد ام سلمه
بودم مردی آمد و بر وی سلام کرد گفت تو چه کسی گفت من ابو ثابت مولی ابو ذر گفت مرحبا یا ابا ثابت بیا کی
رفتم گفت میان دلها پروازکننده دل تو کجا پرواز کرده بود گفتم با علی بودم گفت توفیق یافتی
و بحق آنکه نفس ام سلمه بید قدرت اوست که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود که علی با قرآنست
و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض بمن رسند و من فرستادم پسر عم خود را عمر و پسر
برادر خود را عبدالله بن ابی امیه و گفتم مقاتله کنند در خدمت امیرالمؤمنین هر کرا آنحضرت با او مقاتله کند و اگر
آن بودی که رسول الله ما را امر کرده که در مساکن خود قرار گیریم و از خانه بیرون نرویم و اگر نه بیرون می آمدم
و در صف علی علیه السلم می ایستادم دربیان آنکه آنحضرت علیه السلم افضل اصحابست شمه درین باب از
رساله ابن بحر الجاحظ که سابقا مذکور گشت مفهوم شد در تفضیل بنی هاشم بر غیر و هر چیز دیگر که ورود یافته
اینجاست ذکر می یابد در کتاب مناقب خوارزمی نقل میکند از بریده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که
یا بریده برخیز که بعیادت فاطمه علیها السلم میرویم که مریض است چون بخدمت آنحضرت رفتیم فاطمه چشم
مبارک را که بر روی پدر بزرگوار گشود اشک را بر رخسار مبارک فرو باراند آنحضرت فرمود که سبب
گریه چیست ای دختر نیک اختر من فرمود که قلة الطعم و کثرة الهم و شدة السقم کمی طعام و بسیاری غم
و سختی بیماری آنحضرت فرمود مر او را که والله که آنچه نزد خدای تعالی برای تو آماده است بهتر ازینست
که تو بآن راغبی ای فاطمه آیا تو راضی نیستی که ترا داده ام بهترین امت خود که اقدم ایشانست از
روی سلم و اکثر ایشان از روی علم و افضل ایشان از روی حلم و الله که دو پسر تو بهترین جوانان
اهل بهشت اند و بطرق بسیار این حدیث ورود یافته و در مناقب نقل میکند از حکیم که او از پدر
و جد خود روایت میکند که پیغمبر صلعم فرمود که مبارزت علی بن ابی طالب علیه السلام با عمرو بن عبدود
در روز خندق افضل است از عمل امت من تا روز قیامت و از ابن عباس مرویست که مرغی از جهت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند فرمود که بار خدایا دوسترین خلق را بسوی من بفرست که با من این مرغ

بخورد ناگاه علی بن ابی طالب آمد آنحضرت فرمود که بار خدایا او را دوست دار و در مناقب از
جابر بن عبد الله روایت میکند که یکروزی ما در مسجد خواب کرده بودیم پیغمبر صلعم درآمد و در دست
مبارک وجریده از نخل بود فرمود که در مسجد خواب میکنید و امیر المومنین نیز در میان ما بود برخاستیم
که بسرعت از مسجد بیرون رویم فرمود که یا علی حلال است ترا در مسجد آنچه مرا حلال است آیا راضی نیستی که باشی
بمن بمنزله هرون از موسی الا نبوت بحق کسی که نفس من در قبضه قدرت اوست که تو خواهی راند از حوض
من در روز قیامت مردمان را همچنانچه شتران ضاله را که از آب میرانند بعصایی که ترا باشد از عوسج گویا
که من نظر میکنم و مکان ترا از حوض می بینم و هم در مناقب مذکور است روایت از امیر المومنین علیه السلام
که من وجعی تمام داشتم پس ناگاه پیغمبر صلعم آمد و مرا بجای خود خسبانید و برخاست و بنماز مشغول شد و بعد از ان
طرف جامه خود را در من پوشانید و باز برخواسته بنماز اشتغال نمود تا آنچه خدای خواست گزارد بعد از ان
فرمود که یا ابن ابی طالب تو ازین مرض خلاص شدی و باکی نداری و من هیچ چیز از خدای تعالی نخواسته ام
از برای خود مگر مثل آن از برای تو نیز از و خواسته ام و هیچ چیز نخواسته ام که بمن اعطا نفرموده الا آنست
که بعد از تو پیغمبری نخواهد بود در احادیث دیگر بعد از من و رود یافته و درین حدیث بعد از تو این اشارت
که او بمنزله نفس پیغمبر است صلی الله علیهما هم در مناقب از جابر روایت میکند که ما نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
بودیم که علی ابن ابی طالب آمد آنحضرت فرمود که برادر من آمد بعد از ان ملتفت شد بجانب کعبه و دست
مبارک بران زد و فرمود که بآن خدائی که جان من بید قدرت اوست که این و شیعه او رستگاران اند در
روز قیامت و دیگر فرمود که او اول شماست در ایمان بمن و اوفی شماست بعهد الهی و اقوم شماست
بامر پادشاهی و اعدل شماست در رعیت و اقسم شماست بسویت و اقسم شماست نزد حضرت عزت
بمزیت گفت که بعد ازین این آیت نازل شد که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی
بدرستی آنانکه گرو[یده] اند و کرده اند عملهای پاک ستوده آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان و بعد از آن هم
اصحاب محمد او را میدیدند میگفتند که خیر البریه آمد و از سلمان پارسی مرویست که شنیدم از رسول الله صلعم
که میفرمود که برادر و وزیر و بهترین کسی که من گذاشته ام بعد از من علی بن ابی طالب است در کتاب کفایه
الطالب از دار قطنی روایت میکند و از رجال خود از ابی هرون العبدی که من رفتم نزد ابی سعید خدری
و گفتم که تو در بدر حاضر بودی گفت نعم گفتم آیا هیچ حدیث نمیکنی از برای من بچیزی که از رسول الله شنیده

در باب علی و فضل او گفت بلی خبر کنم ترا او خبر آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از مرض در ایام نقاهت
بود فاطمه علیها السلام بعیادت آنحضرت آمد و من نشسته بودم بر یمین رسول الله چون حضرت فاطمه آنحضرت
را شاهده فرمود گریه در گلوی وی گرفته شد و اشک بر رخساره مبارک فرومی بارید آنحضرت فرمود که فاطمه
آیا میدانی که حق جل و علا نظر انداخت بر زمین پدر ترا از انجا اختیار کرد و باز دوم بار نظر کرد شوهر ترا از اهل
زمین اختیار کرد و وحی فرستاد بسوی من که من نکاح او بستم بفاطمه و او را گرفتم که وصی تو باشد و هیچ دانسته
کرامتی که حق تعالی با کرده که ترا بکسی داده که اعلم روی زمین است از روی علم و اکثر ایشان است بحلم
و اقدم ایشان است باسلام حضرت فاطمه استبشار نمود ازین خندید پس آنحضرت خواست که زیاد فرماید
این خبر را و خیر و مزیتی که حق جل و علا قسمت فرموده میان آل محمد صلوات الله علیهم فرمود که ای فاطمه علی را
هشت دندانست یعنی مناقب مختصه بوی یکی ایمان بخدا و رسول او و تصدیق بحکمت محکمه او و زوجه که او را
فرموده و دو سبط که حسن و حسین است بوی داده و دیگر امر معروف و نهی از منکر است که بجای می آورد
ای فاطمه ما جماعت اهل بیتیم که حق تعالی شش خصلت بما کرامت کرده که نداده بهیچ از اولین و درک نکرده
از آخرین غیر ما بهترین پیغمبرانست که پدر تست و وصی ما بهتر از اوصیاست که شوهر تست و شهید ما بهترین
شهداست حمزه که عم تست و از ماست دو سبطین امت که دو پسر تست و از ماست مهدی امت
که عیسی در خلف او نماز گزارد و بعد از ان دست مبارک بر دوش امام حسین زد و فرمود که ازین خواهد
بود مهدی امت و حافظ ابو نعیم در کتاب اربعین این حدیث را آورده و در اخبار مهدی صلوات الله علیه
بسط ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و در مناقب خوارزمی نقل میکند از عبد الرحمن همدانی و او از
محمد طالقانی و او از ابو مسلم و او از امام حسن بن علی العسکری علیهما السلام و هر یک بترتیب از پدران
بزرگوار خود تا منتهی می شود برسول الله صلعم که آنحضرت فرمود مر علی بن ابی طالب را علیه السلم که یا ابا الحسن
تکلم کن با آفتاب که او با تو تکلم خواهد کرد امیر المومنین گفت که السلام علیک ای عبد مطیع حضرت باری
آفتاب گفت و علیکم السلم ای امیر مومنان و ای امام متقیان و ای پیش روی مومنان مشهور و معروف
ای علی تو و شیعه تو همه در بهشت خواهید بود یا علی اول کسی که زمین منشق از و شود محمد خواهد بود
و دیگری تو و اول کسی که زنده گردد محمد باشد و بعد از ان تو و اول کسی که پوشیده شود محمد است
و دیگر تو بعد ازین کلام امیر المومنین بسجده افتاد و چشمهای مبارک پر آب کرده فرو ریخت

وحضرت رسول بردی در افتاد و فرمود که ای برادر و حبیب من سر بر دار که حق سبحانه و تعالی مباهات
فرمود بتو با اهل هفت آسمان را و هم در مناقب ورده روایت از حسن بن احمد العطار که او روایت
میکند از عبدالله بن مسعود که من با رسول الله صلعم بودم که بصحرا بیرون فرمود و آنحضرت نفس تند
میزد و من گفتم یا رسول الله چیست ترا که اینچنین نفس میزنی گفت ای ابن مسعود نفس من بمن خبر مرگ
میدهد گفتم خلیفه نصب فرمای فرمود کرا گفتم ابو بکر را آنحضرت ساکت شد و دیگر من از زدن نفس
و همان جواب فرمود و همان قول خلیفه را اعاده کردم فرمود کرا نصب کنم گفتم عمر را باز سکوت
اختیار فرمود بعد از آن همان نفس میزد و من از آن پرسیدم و همان جواب شنیدم باز گفتم
خلیفه نصب فرمای فرمود کرا گفتم علی بن ابی طالب را آنحضرت آه کشید و فرمود که هرگز نخواهید
کردن این را و الله که اگر این میکردید یکسر بهشت میرفتید و در مسند احمد حنبل مذکور است روایت
از ابی ظبیان و او روایت میکند از امیرالمومنین علیه السلام که حضرت رسول فرمود مرا که ای علی اگر تو
والی این امر شدی از بعد من اهل نجران را از جزیره عرب بیرون میکردند حذیفه یمانی گوید که من
از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم گفتم یا رسول الله بخلافت نصب نمیکنی امیرالمومنین را فرمود که
اگر شما او را بولایت و خلافت فرا گیرید بیابید او را مهدی که با وی سلوک کنید براه مستقیم را
مولف کتاب رحمه الله میفرماید که من اینها را ذکر کردم تا معلوم شود که حضرت رسول الله مایل
بود بخلافت آنحضرت و در چندین موضع این را اعاده فرمود چیزی بر سبیل تعریض و چیزی بطریق
تصریح و در هر مجلس و مجمعی این را مکرر نمود و لیکن کسی نشنود و بعضی از اصحاب ما ازین مقوله دو بیت را
بیان شاکرده که نصیبی از حسن و حظی از لطف با نهایت و آن اینست شعر اوصی النبی فقال قائلهم
قد ضل یهجر سید البشر و اری ابا بکر اصاب و لم یهجر و قد اوصی الی عمر یعنی وصیت فرمود پیغمبر صلعم
در باب خلافت پس گفت قائلی از ایشان که خطا کرده و هذیان میگوید سید بشر و حی نمود
ابا بکر که بر صواب بود و هذیان نمیگفت بدرستی و قتی که وصیت خلافت میکرد بعمر نعوذ بالله من
ذلک در مناقب خوارزمی روایت میکند از انس بن مالک که یکی برای رسول الله صلعم
مرغی بر سبیل هدیه آورد آنحضرت فرمود بار خدایا بفرست کسی را که دوسترین خلق تو باشد بسوی
تو تا بخورد این مرغ را با من من گفتم بار خدایا مردی را از انصار بسر وقت این مرغ فرست



پس ناگاه امیرالمومنین علیه السلام بر در خانه آمد من گفتم رسول الله را حاجتی است آنحضرت گشت تا سه نوبت
آمد و من همین گفتم و بازگشت بعد از آنکه آمد رسول الله فرمود که ای انس در خانه را بگشای من گشودم
آنحضرت باندرون آمد حضرت رسول فرمود که چرا دیر آمدی علی گفت سه نوبت آمدم و انس مرا باز گردانید
که آنحضرت حاجتی دارد فرمود که ای انس چرا چنین کردی و چه چیز ترا برین داشت که این حرکت
کردی گفت دعای ترا شنیدم و دوست داشتم که این مرد از قوم من باشد آنحضرت دو بار فرمود
که مرد قوم خود را دوست میدارد و در مناقب ابن مردویه روایت میکند از حذیفه که رسول الله صلعم
فرمود که علی بهترین بشر است و هر که ازین ابا کند کافر است و از حذیفه سوال کردند در باب امیرالمومنین
گفت بهترین این امت است و شک در و ندارد مگر منافق و هم در مناقب روایت میکند از ابی سعید خدری
و او از سلمان که یک روزی رسول الله مرا دیده آواز داد گفتم لبیک یا رسول الله فرمود که امروز ترا گواه میگیرم
که علی بن ابی طالب افضل و بهتر ایشان است و هم از انجا ابو سعید خدری از سلمان فارسی روایت میکند
که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم که هر نبی را وصی است وصی تو کیست خاموش شد و هیچ در جواب
نفرمود بعد از آنکه مرا دید فرمود که یا سلمان من شتافتم نزد آنحضرت و گفتم لبیک فرمود که میدانی که وصی
موسی که بود گفتم بلی یوشع بن نون فرمود که چرا گفتم از جهت آنکه اعلم ایشان بود در آن روز آنحضرت فرمود
که پس بدرستی که وصی و موضع سر من و بهتر آنکه میگذارم بعد از خود و بجای آرنده وعده من و گذارنده
دین من علی ابن ابی طالب است علیه السلام و بچندین طریق این حدیث ورود یافته بالفاظ
مختلفه و درین کتاب از حبشی بن جناده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین کسی
که بروی زمین میرود علی ابن ابی طالب است علیه السلام و هم در مناقب از عطیه بن سعد روایت
میکند که من رفتم نزد جابر بن عبدالله و او بغایت پیر شده بود گفتم که ما را خبر ده ازین مرد که علی بن
ابی طالب است پس ابروهای خود را بالا گرفت و گفت او بهترین بشر است و گویند که از وی پرسیدند که چه میگوئی
درباره کسی که علی را دشمن میدارد گفت دشمن او نیست مگر کافر و در مناقب از جابر بن عبدالله روایت
میکند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ولید بن عقبه را به بنی ولیعه فرستاد تا صدقات ایشان را
فرا گیرد میان ولید و ایشان در جاهلیت خونی واقع شده بود چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت
دیرینه گذشته طرح محبت مجدد انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند

ولید پنداشت که بمقاتله او می آیند فرار نموده نزد حضرت رسالت آمده بعرض رسانید که بنی ولیعه قصد
قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند چون بنی ولیعه ازین خبر واقف شدند آمدند نزد رسول الله
و گفتند ولید دروغ میگوید و لیکن در میان ما خونی بود ترسیدیم که مبادا ما بآن معاقب سازد ما سرکشی نکردیم
آنحضرت فرمود که می باید که باز ایستید از مخالفت ای بنی ولیعه و اگر نه بفرستم کسی را در میان شما که بمنزله نفس
من است که با قتال کند کان شما و سبی کند کان شما و زراری شما مقاتله کند و او اینست که بهترین انکسیست که از و
روایت کنید و دست مبارک بر دوش امیر المومنین میزد و این میفرمود آنگاه این آیت نازل شد در شان
ولید بن عقبه که یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین
یعنی ای گروه مومنان اگر آید بشما دروغ گوئی بیرون رفته از فرمان خدای بچیزی یعنی خبری بیارد موحش که
موجب تالم خاطر باشد پس تفحص کنید و نیکوئی روید تا نرسانید مکروهی بگروهی بنادانی یعنی گمان برید که
کافر اند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه مسلمان باشند پس گردید بآنچه کرده باشید پشیمان یعنی بخبر فاسق
تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد و هم در مناقب از مسروق
روایت میکند که عایشه گفت بمن که ای مسروق تو گرامی تر مردمانی و دوستر ایشانی بمن آیا نزد تو هیچ
خبری و علمی از مخدج باشد گفتم بلی امیر المومنین علیه السلم او را بر نهر تقتل آورد که اسفل آن نهر را تا مرو اعلا
آن نهروان گویند که واقع است در میان اخاقیق و طرفا و شقوق زمین را اخاقیق گویند گفت
هیچکس داری که با تو این گواهی بدهد گفتم بلی و هفتاد کس را آوردم از هر محله ده کس گواهی دادند
بر قتل او در نهر بر دست امیر المومنین عایشه گفت لعنت خدای بر عمرو عاص باد که بمن نوشته بود که او را
کشتند بر نیل مصر بعد از آن گفتم خبر ده ما را که درین باب چه شنیدی از پیغمبر صلعم گفت از آنحضرت شنیدم
که بدترین خلق آنکسانند که بهترین خلق نزد باری تعالی باشند از روی وسیله در روز قیامت
ایشان را بقتل رسانند این حدیث بطریق مختلفه در چند موضع ورود یافته و در حدیث دیگر ورود یافته که
راویش هم مسروق است که عایشه گفت من زنی ام از احما یعنی خویشی من از جانب شوهر است اگر بد مهری
هست از آنست و در کتاب یواقیت ابو عمرو زاهد نقل میکند از بعضی ثقات که خبر دادند بمن که چون
احمد بن حنبل پرسید که آیا قصد آن ندارد که به پیش من بیاید که او معتقد نیست آنچه تو اظهار میکنی او پیش
تو نخواهد آمدن مگر که ساکت شوی از اظهار این مقاله گفت لا بد است مرا از اظهار دین خود از برای او

دعوا و با احمد گفتند که او استماع نمود به پیش او برد و چون احمد عزم خروج کرد از کوفه بعضی از شیعیان گفتند
او را که تو از کوفه بیرون میروی و ازین مرد حدیثی نوشتی و نقلی نگرفتی گفت چکنم اگر او را اعلان
مذهب خود ساکت می شد من او را امید بودم و چیزی می نوشتم گفتند که ما خوش نداریم که مثل او کسی از
تو فوت شود احمد ایشان را وعده داد که شما پیشتر بروید پس آن شیخ و مقدمه تمهید تا او مذهب خود پنهان
کند تا من تواند آمدن ایشان فی الفور رفتند پیش محدث بی آنکه احمد با ایشان برود گفتند امروز احمد بن حنبل
اعلم و سرآمد اهل بغداد است پس اگر برود و از تو خط و نقلی نبرد اهل بغداد گویند که چرا از فلان شیخ چیزی
نوشتی این خوب نیست و ما پیش تو بحاجتی آمده ایم گفت بگوئید گفتند آن احوال را و قبول کرد از ایشان
فی الحال آمدند نزد احمد که هم کفایت شد برخیز تا برویم او برخاست و با ایشان آمد نزد شیخ و شیخ برای تعظیم او
کرد و در صدر مجلس نشاند و آنچه احمد از او پرسید از حدیث جواب گفت و نوشت چون احمد فارغ شد
و قلم را پاک کرد تا برخیزد شیخ گفت یا ابا عبدالله مرا بتو حاجتیست گفت بگو تا روا کنم گفت دوست ندارم
که تو از پیش من بیرون روی و من مذهب خود را بتو اعلام نکنم احمد گفت بیار آنچه داری شیخ گفت
اعتقاد من آنست که امیر المومنین صلوات الله علیه بهترین مردمانست بعد از پیغمبر صلعم و من میگویم
که او بهتر و افضل و اعلم ایشانست و بعد از پیغمبر امام اوست چون کلام شیخ تمام شد احمد حنبل در
جواب گفت که این قول که تو میگوئی و بر آنی چهار کس از صحابه رسول الله برین بودند و میگفتند
که آن جابر و ابوذر و مقداد و سلمان بود رضی الله علیهم شیخ ازین قول فرحی کرد که نزدیک بود
[illegible] چون از آنجا بیرون رفتیم شکر کردیم احمد را و دعا کردیم او را **در بیان وصف زهد
و ترک آنحضرت دنیا را و قناعت و عبادت او صلی الله علیه و آله** خوارزمی در مناقب آورده نقل از ابی
مریم که او گفت که من شنیدم از عمار بن یاسر که او گفت من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود که ای
علی براستی که خدای تعالی ترا زینتی داده که هیچکس دیگر را از عباد بآن زینت مزین نساخته و آن احب است
بسوی حق تعالی که زهد است در دنیا که آن را دشمن میداری و اصلا نظر التفات بجانب او نمیکنی و دوست
میداری بجود فقرا و [illegible] میشوی بآنکه اتباع تو باشند و ایشان راضی میشوند بآنکه تو پیشوای ایشان
باشی ای علی خوشحال کسی که ترا دوست دارد و بران قول صادق باشد و وای بر آنکسی که ترا دشمن دارد
و بر تو کاذب باشد اما آنانکه دوستی صادق تو اند ایشان برادران تو اند در دین و شریکان در خلد

برین و آنکه دشمنان تو اند و با تو در مقام کذب و نفاق‌اند بر خدای تعالی فرض و لازم گشته که ایشانرا بدارد
در قیامت در مقام کذا این عبد الله بن ابی الهذیل گوید که من امیر المومنین را دیدم که پیراهنی در بر داشت
استین کوتاه که چون بکشیدی تا بناخن مبارکش برسیدی و چون فرو گذاشتی تا به نیمه دست بودی عمر بن
عبد العزیز گفته که ما ندانستیم و نشنیدیم هیچکس را بعد از پیغمبر که او زاهدتر بوده باشد از علی بن ابی طالب علیه السلام
و هم در کفایه آورده که سوید بن غفله گفت یکروزی بخدمت علی بن ابی طالب رفتیم در بالاخانه نشسته بود
و کاسه از ماست پیش وی نهاده و شدت حموضت و ترشی که داشت بوی آن بمشام من میرسید و در دست
مبارکش گرده نان بود از نان خشک که پوست نخاله جو بر روی آن نان ظاهر بود و می شکست و در آنجا ریزه
میکرد و گاهی از خشکی بزانوی مبارک باز نهاده می شکست بمن گفت که پیش نشین و با من موافقت کن در طعام
گفتم که روزه دارم فرمود که من از پیغمبر صلعم شنیدم که میفرمود که کسی روزه مانع آید از طعامی که او را از ان
[illegible] اشتها و رغبتی باشد بر خدای تعالی واجب و لازم گردد که او را اطعام کند بطعام جنت و سیراب سازد
بشراب جنت من گفتم بجاریه که در ان نزدیکی ایستاده بود که ویحک یا فضه از خدای تعالی اندیشه نداری
در باره این بزرگ که نان او را با نخاله می پزی و نمی بیزی که آنچه من می بینم سبوس جو است و گفت بما فرموده
که نبیخته بپزید آنحضرت فرمود که چه گفتی با وی من اخبار نمودم آنچه گفته بودم فرمود که کسی باشد که نان آرد
نبیخته خورد و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا قبض روح او کنند نظر کن بشدت زهد و قناعت آنحضرت
و راضی شدن باین طعام و حدیثی که بزبان مبارکش جاری شد که کسی اگر روزه مانع آید از طعامی که او را
میل و رغبت بود دلیل رضا است بآن طعام که پیش وی بود و طعام لذیذ مرغوب باختیار ترک فرموده
و توطین نموده نفس نفیس را بر صبر باندک طعام غلیظ و بر قلیلی از پوشش خشن درشت از جهت رجای آنچه نزد
حق تعالی است و از برای تاسی و اقتدا برسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت را قناعت ملکه و طبیعت شده
بود مثل رسول الله صلعم و دلیل برین آنکه عدی بن ثابت روایت میکند که کسی پالوده آورد به پیش امیر المومنین علیه السلام
میل نفرموده و ابا کرد از خوردنش و میفرمود که این چیزیست که رسول الله میل بخوردن آن نمیفرمود من هم دوست
نمیدارم که او را بخورم و هم در کفایه می آورد روایت از ابی مطر که من بیرون آمدم یکروزی از مسجد ناگاه
دیدم که مردی از عقب من منادی میکند که دامن جامه ات بالا کش و ازارت را بر کش آن اتقی و انقی
و ابقی است یعنی که بیشتر می پاید و پرهیزنده تر است و بطهارت نزدیکتر است [illegible] اگر مسلمانی پس من عقب

او رفتم و موتزر باراری شده و ردای بر دوش انداخته و تازیانه با خود دارد من خیال کردم که یکی از اعرابی
بدوی است من پرسیدم که این چه کس است مردی گفت که درین شهر غریب مینمائی گفتم بلی من از اهل بصره ام گفت
این علی بن ابی طالب است امیر المومنین علیه السلام میرفت تا بدار بنی ابی معیط رسید که بازار شتر آنجا بود فرمود
که خرید و فروخت کنید و بر بیع سوگند مخورید که یمین بازار کاسد و نارواسازد و برکت را زایل سازد بعد از آن
از آنجا گذر کرده باصحاب تمر رسید ناگاه خادمی را دید که می آید و گریان است آنحضرت فرمود که سبب گریه
چیست گفت این مرد این مقدار تمر بمن فروخته بیکدرهم و مولی من باز پس فرستاده و او از من قبول نمیکند آن
حضرت تمر فروش گفت که تمر خود را بستان و درهم او را بازده که او خادم است و اختیاری ندارد او قبول
نمیکرد من گفتم که آیا می شناسی که این چه کس است گفت نه گفتم علی بن ابی طالب است امیر المومنین آنگاه
خرما را استاند و درهم را باز پس داد فرمود که دوست میداری که از من راضی باشی گفتم چرا راضی
نباشم که تو نگاه داشت حقوق مردم میکنی بعد از آن در بازار تمر بهر جا میرسید میفرمود که مساکین را
طعام کنید تا ازین کسب شما را فایده باشد و میرفت و مسلمانان با او میرفتند تا بماهی فروشان
رسید فرمود که در بازار ما ماهی که در آب مرده باشد مفروشید بعد از آن فرمود ببازار کرباس فروشان
چون آنجا رسید شخصی گفت که ای شیخ پیراهنی بمن بفروش که بسه درهم ارزد او یکی را آورده تعریف نمود
ازو نخرید و باز جای دیگر فرمود و ازو نیز نخرید تا در دست پسری اینچنین پیرهنی دید ازو خرید بسه درهم
در پوشیده بقد آنحضرت راست بود فرمود که حمد و ستایش خدایرا که مرا روزی کرد از جامه لایق
که آن تجمل من در میان مردمان و پوشیده شود بآن عورت من گفتند یا امیر المومنین این را از پیش
خود گفتی یا از پیغمبر شنیده بودی فرمود که از پیغمبر شنیده بودم که در وقت پوشش لباس این دعا
میفرمود که الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی درین محل پدر
پسر آمد که آنحضرت پیراهن ازو خریده بود باو گفتند که پسر تو پیرهنی با آنحضرت فروخت بسه درهم
گفت دو درهم می بایستی میگرفت زیاده گرفته یکدرهم را از پسر ستاده پیش امیر المومنین آورد
و آنحضرت با مسلمانان در باب رحبه نشسته بود فرمود که این چه چیز است گفت این یکدرهم بستان
که قیمت این دو درهم بوده فرمود که ازو برضا خریدم و او نیز بمن برضا فروخت اکنون درهم حق
اوست و در کتاب یواقیت از ابی عمر زاهد نقل میکند که امیر المومنین علیه السلام امر فرمود که هر

از بیت المال در خزانه بود بیرون آوردند تا بر مردم و فقرا بخش کنند تا غایتی که رفتند و آوردند پیغمبر فرمود که ای
زر سرخ غیر مرا فریب ده ای زر سفید فریب ده غیر مرا بعد از آن بمثل فرمود باین هذا جنای و خیاره فیه
کل جان یده الی فیه یعنی این چیده من است و بهتر آن در آن میان است چه هر چیننده که هست دست
او بسوی دهان است این مثلی است یعنی همه این است و من بهتر ازین اموال زبرای خود ذخیره نکنم
و ابن اعرابی روایت میکند که امیر المومنین علیه السلام را دیدم که ببازار در آمد و پیراهنی خرید بسه درهم و
و بهمان در بازار بپوشید و آستین آن دراز بود بخیاط گفت که این را بمقراض ببر او آنرا بمقراض جدا
کرد خیاط گفت یا امیر المومنین بده تا بدوزم آنچه جدا کرده ام فرمود که نه تازیانه با خود داشت و فرمود
که کافی است آنچه بو رسیده است درین محل کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که حقیقت عبادت
طاعت است و هر که اطاعت کند خدای تعالی را با متثال اوامر او و اجتناب نماید از نواهی و معاصی او
پس او عابد است و چون متعلقات اوامر صادره از حق سبحانه و تعالی بر لسان پیغمبر او متنوع است و بعضی
از عبادات متنوعه نماز است و بعضی صدقه و بعضی روزه و غیر آن از انواع عبادات است
و امیر المومنین هر یک ازین را بغایت قصوی و درجه اعلی درک فرموده تا بواسطه مسارعتی
که در طاعت الله داشت نماز و صدقه را در آن واحد با هم جمع کرد تا کلام الهی بآن نازل گشت
ابو اسحق بن احمد بن محمد ثعلبی در تفسیر خود آورده که یکروزی عبد الله بن عباس کنار زمزم نشسته
بود و از پیغمبر میخواست که نقلی کند که مردی آمد عمامه بر سر و روی خود بسته در میان کلام ابن عباس
گفت که قال رسول الله صلی الله علیه و آله ابن عباس گفت بوی بخدای که بگوی که تو کیستی پس عمامه را
از روی خود گشوده گفت که ای مردمان هر که مرا داند داند و هر که نداند بداند منم جندب بن جناده
بدری از ابوذر غفاری شنیدم که گفت که من باین دو گوش خود از رسول الله صلعم و الا کر باد
و دیدم باین دو چشم خود و الا کور باد که میفرمود که علی قاید البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره
مخذول من خذله و بدانید که من یکروزی با رسول الله نماز پیشین میگزاردم سائلی در آن مسجد
سوال کرد و کسی بوی چیزی نداد سائل دست خود را بسوی آسمان برداشت و گفت بار خدایا
گواه باش که من در مسجد رسول الله سوال کردم و بمن کسی چیزی نداد و امیر المومنین در آن حال در
رکوع بود اشارت فرمود بانگشت کوچک دست راست و در وی انگشتری بود تا سائل آمد

وانرا

وانرا بیرون کرد و رفت و پیغمبر در نماز این حالت را مشاهده فرمود چون پیغمبر از نماز فارغ شد فرمود که بار خدایا
برادر من موسی از تو درخواست که ای پروردگار من گشاده گردان برای من سینه تا در وی گنجد آنچه بمن وحی
میکنی و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است و بگشای گره را از زبان من تا فهم کنند سخنان مرا
و بگردان از برای یاری دهنده از کسان من هرون را که برادر من است محکم کن بوی پشت مرا و انباز کن
او را در نبوت من آنگاه ناطق گشت که زود باشد که محکم کنیم بازوی ترا ببرادر تو و بدهیم مر شما را غلبه و سلطنتی بر
عادی که دست تغلب ایشان بشما نرسد بدلایل قدرت ما بار خدایا من نبی توام که محمدم و صفی و حبیب توام
پس سینه مرا بوحی خود گشاده گردان و کار مرا بر من آسان ساز و مقرر کن برای من یاری دهنده از اهل من
علی را که پشت من با و محکم شود ابوذر گفت که پیغمبر هنوز این کلام تمام نکرده بود که جبرئیل از نزد رب جلیل نزول
اجلال یافته گفت یا محمد بخوان که انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون
الزکوة و هم راکعون یعنی جز این نیست که ولی شما خدای تعالی است و رسول او و آنانی که ایمان آوردند
و بپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را حال آنکه ایشان راکعانند در نماز و لفظ جمع آورد از برای
ترغیب مردم بمثل این فعل و این مخصوص آنحضرت است که دو عبادت عظیم بدنیه و مالیه در یک وقت جمع
کرد تا از برای شرف او باین اختصاص ایات الهی نازل شد و دیگر این اختصاص پیش از وی و بعد از وی
و دیگر ثعلبی و واحدی و غیر ایشان از علمای تفسیر آورده اند که اغنیا بسیار شدند و فقرا غلبه
کردند بر پیغمبر و چیزها می پرسیدند و بسیار می نشستند تا خاطر مبارک پیغمبر از آن بتنگ آمد آیت درین
باب نازل شد که یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلک
خیر لکم و اطهر یعنی ای گروه مومنان خواهید که راز گوئید با رسول پس پیش فرستید یعنی بدهید پیش از
گفتن خود صدقه بمستحقان این صدقه دادن پیش از راز گفتن بهتر است مر شما را که طاعت پیغمبر است
و پاکیزه تر برای آنکه گناهان را محو کند چون پیش از نجوی امر بصدقه شد آنهائی که اهل عسرت و تنگی بودند
چیزی نمی یافتند برای صدقه و اغنیا خود بخل می ورزیدند آنحضرت را خفت تمام حاصل شد و امیر المومنین
فرمود که آیتی در قرآن هست که هیچکس بآن عمل نکرده نه پیش از من و نه بعد از من الا من بآن عمل کردم که
آن آیت مناجات است وقتی که نازل شد مرا دیناری بود دادم و ده درهم ستادم و هر بار که
با رسول الله راز میگفتم درهمی از آن تصدق میکردم تا تمام شد و بعضی را از اصحاب شدت محبت

وصحت ان حضرت غالب شده ازین معنی شبک بوده‌اند که ناسخ این آیت آمد که ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی
نجویکم صدقات فاذلم تفعلوا وتاب الله علیکم فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا الله ورسوله یعنی آیا
بترسیدید و دشوار آمد شما را آنکه بدهید صدقه پیش از راز گفتن خود پس چون نکردید این کار را و بازخدای تعالی
بر شما بتوبه یعنی درگذرانید از شما پس بپای دارید نماز فریضه را و بدهید زکوة واجب را و فرمان برید خدا
و رسول او را در همه احوال که اینها تلافی آن میکند آورده‌اند که ابن عمر گفت که سه چیز علی را بود علیه السلم که اگر
یکی از آنها مرا می‌بود دوست‌تر بود از شتران سرخ موی دو گوی یکی تزویج فاطمه زهرا دیگر اعطای
رایت در روز خیبر و دیگر آیت نجوی مولف کتاب میفرماید که اگر ابن عمر نظر در حقیقت امیرالمومنین میکرد و عارف
کنه قدر او می‌بود و مراقب حق تعالی میشد در سر و جهر آرزوی اینها نمیکرد که یکی از ان تزویج فاطمه زهراست
و توجه بآرزوی دیگر می‌نمود از مناقبی که حضرت حق در وجمع فرموده صاحب کتاب استیعاب آورده
که عبدالله عمر در وقت مرگ میگفت که نیافتم در نفس خود از امر دنیا چیزی مگر آنکه با امیرالمومنین با گروه
باغیه قتال نکردم و واحدی در تفسیر خود آورده که امیرالمومنین علیه السلام یکشبی تا صباح نخلستان کسی را
آب داد و اجرت آنرا گرفته پاره از جو خرید و آرد کرده فرمود تا ثلث آنرا نان پختند چون تمام شد مسکینی
آمده سوال کرد این طعام را بوی دادند و ثلث دیگر همین کردند و امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
از ان چیزی نخوردند و چون حق سبحانه و تعالی عالم بود بحسن مقصد و صدق نیات ایشان که آن خیر و بذل
خالصا از برای رضای حق تعالی بود بی شایبه غرضی از اغراض حضرت حق در ان باب قرآن فرستاده و
ایشان را ستود در ان احسان و نشر این معنی فرمود در میان عالمیان و عوض داد بآن بذل وجود
دار خلد جنان و حور و قصور و ولدان که ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا انما نطعمکم
لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا یعنی و میدهند طعام را بر دوستی خدای تعالی با وجودی که محتاجند
بآن طعام آنرا ایثار مینمایند و میخورانند درویش بی‌مایه را و خورد سال یتیم پدر را و اسیری را که از کفار
گرفته‌اند و ان مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال میگویند که جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها
برای رضای خدای تعالی نمیخواهیم از شما پاداشی و مکافاتی و نه سپاس و آزاری که منت نهیم چه در احسان
منت نهادن و توقع جزا داشتن از ثواب بکاهاند بیت هرچه دهی میده و منت منه ۞ و آنچه بمنت دهی آن خود مده
منت مزدی که در احسان بود ۞ وقت جزا موجب نقصان بود ۞ و بدانکه انواع عبادت بسیار است

دادن

واصناف آن بیشمار و آن موقوفست بر قوت یقین انکس بحضرت رب العالمین و آنچه نزد اوست از
نعیم نعیم و از تعذیب جحیم و لهذا امیرالمومنین علیه السلام فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا پس
شدت یقین او دال است بر قوت دین او و رجحان موازین او و بموجب روایات صحیحه و دلالات
صریحه هیچ نوعی از انواع عبادات نبوده الا که آنحضرت از ان حظ اوفر داشته باشد و نصیب اتم اشمل
هر خیری از خیرات که در عرصه امکان بوجود آمده آنحضرت از ان بیشی داشته و هر شرف و مجد و بزرگی که بود
آنحضرت فوق آن علم افراشته و زهد او بشهادت نبی صلعم بثبوت رسیده و زهد صحیح نیست در شیء مگر
بعد از معرفت و علم او بآن شیء امیرالمومنین علیه السلم معرفت دنیا را بکنه حاصل داشت و لهذا هرگز نظر
التفات بروی نگماشت چه بر وی ظاهر بود معایب دنیا و قبح عواقب او و از ان بود که رشته مواصلت او را
قطع کرده بود و بود او را نابود انگاشته و زمام اختیار را بگردنش انداخته بطالبانش گذاشته
و ضرر و مشقت او را ملاحظه فرمود سه طلاق بآیین گفته از و دوری جسته از بعضی علویین این ابیات را
نقل کرده‌اند شعر عتبت علی الدنیا وقلت الی متی ۞ اکابد عسرا ضره لیس ینجلی ۞ اکل شریف من علی جدوده
حرام علیه الرزق غیر محلل ۞ فقالت نعم یا ابن الحسین رمیتکم ۞ بسهمی عنادا حین طلقنی علی ۞ یعنی عتاب کردم بر دنیا
و گفتم تا بکی مشقت و رنج کشم که هرگز از ان مضرت بر طرف نشود آیا هر شریفی که از علی باشد بزرگی و شرف
او حرام باشد بر وی روزی حلال نشود پس دنیا در جواب گفت بلی ای پسر حسین اینچنین است من
شما را انداخته‌ام به تیر عناد از کمان کین در ان وقت که علی مرا طلاق داد پس مطلقه پدر بر پسر حلال
نباشد و ترک کردن آنحضرت دنیا را مسئله اجماعیست و کسی بر ان انکاری ندارد و زهد و ورع او در
غایت شهرت در همه نواحی و اقطار مثل آفتاب در وسط النهار و عبادات شاقه و طاعات لایقه
او را همه کس اتفاق دارند از اعیان و علمای امصار و قناعت بمرتبه داشت که زر سرخ و سفید بحد
و شمار از بیت المال بخش میکرد بر مستحقین و از ان حبه برای خود اختیار نمیفرمود هرون بن عنتره گوید که یکروزی
رفتم نزد امیرالمومنین علیه السلم و آنحضرت لباسی از قطیفه پوشیده که بسیار کهنه شده بود و نزدیک بود
که تن مبارکش از زیر آن سرما بلرزه درآید گفتم یا امیرالمومنین حق سبحانه و تعالی ترا و اهل ترا والی این ملک
گردانیده و همه را حظ وافر میدهی چرا با نفس نفیس خود این میکنی فرمود که والله که من از اموال شما چیزی
کم نخواهم کرد برای خود و من از لباس همین قطیفه دارم که در وقت بیرون آمدن از منزل می‌پوشم

وغیر ازین ندارم و دیگر آنکه آورده اند که سوده بنت عماره همدانیه بعد از شهادت امیر المومنین علیه السلام
نزد معاویه غاویه رفت و او در ایستاد و سرزنش میکرد او را که تحریص نموده بود بر او ایام صفین تا آخر
پرسید که حاجت تو چیست سوده گفت لایزال از قبل تو ظالمی چند بر سر ما آیند و بقوت و تسلط تو انواع
خرابی بار میکنند و غلات ما را پیش از درو میبرند و پیش از کوفتن میکوبند و می برند و داغ خواری
بر جبین ما میکشند و بضرب زدن بسر حد هلاک میرسانند اینک بسر بن ارطاة آمده و از پیش تو آمده رجال
ما را کشته و اموال ما را برده و اگر فرمان تو نمی بود در میان ما هم هستند که دفع و منع این قضایا توانند
کرد پس اگر او را عزل میکنی ما شکر تو میکوییم و الا تیر آه مظلومی را بجانب اسمان میفرستیم معاویه لعین بر آشفته
گفت تو بقوم خود مرا تهدید میکنی و می ترسانی ای سوده من این زمان حکم کنم که ترا بر قتب شتری سوار کنند و باز
گردانند و ببرند تا پیش بسر بن ارطاة تا آنچه میخواهد با تو کند سوده گفت کفته با شم او با تو بجای آرد سوده که این شنید ساعتی سر در پیش
انداخت و بعد از ان سر بر آورده بیتی گفته باین مضمون که حق سبحانه و تعالی صلوات و رحمت بی پایان میفرستد
بر روح بزرگوار کسی که اکنون انیس قبرست و شیمه عدل را بر اهل عالم کسترده بود و هرگز مخالفت حق ننموده بود و
سزاوار نیست که او را در عالم بدلی و مثلی باشد که دایم با حق و ایمان قرین بود و با عدل و احسان همنشین معاویه
گفت ای سوده این چه کس بوده گفت والله که او امیر المومنین علی بن ابی طالب بود علیه السلام والله
که آمدم بخدمت آنحضرت وقتی که مردی میان ما فرستاده بود که زکوة و صدقات ما را جمع کند و او بر ما
ستمی کرده بود و آن محل که من آمدم او در نماز بود فی الفور نماز تمام کرد و روی مبارک بمن آورد و برفق و تعطف
و ترحم بسیار فرمود و پرسید که چه حاجت داری من احوال را گفتم که فلان بر ما جوری کرده آنحضرت بگریه در آمد
و گفت بار خدایا تو گواه حال منی و از ایشان که من امر نکردم که بر بندگان تو ظلم کنند و حق را بگذارند
بعد از ان ورقی بیرون آورد و بدست مبارک بر انجا نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم قد جاءتکم بینة
من ربکم فاوفوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ذلکم خیر لکم
ان کنتم مومنین یعنی بدرستی که آمده ایات قرآنی بر طبق مصالح شما از جانب پروردگار شما که چه می باید
کردن و چه چیز نمی باید کردن پس تمام به پیمایید کیل را به پیمانه و تمام بسنجید موزون را بترازو و کم مکنید مردمان را
چیزهای ایشان یعنی چیزی که از ایشان بخرید یا قراضه که از دینار و درم می برید یعنی حق مردم بهیچ وجه
مبرید و فساد مورزید در زمین بکفر و جور و معاصی بعد از اصلاح امر آن که آن طریق که انبیا بر شما

ظا

ظاهر ساخته اند آنچه گفتیم شما را بهترست اگر هستید از اهل ایمان پس چون کتاب ما را بخوانی که اینست دست
از عمل باز کش و آنچه نزد تست از عملی که کرده نگاه دار تا آمدن کسی که آنرا از تو قبض کند والسلام بعد از ان سوده
میگوید که رقعه را بمن داد و بحق خدای سوگند که آنرا مهر نفرمود و هیچ چیز من آمدم و رقعه را آورده بوی دادم
فی الحال دست از عمل کشید و معزول شد معاویه که این شنید گفت بنویسید آنچه او میخواهد تا ارسال من باشد
زود بجلد خود و روزی آنحضرت بیرون فرمود با جامه مرقع بعضی گفتند یا امیر المومنین این مناسب شان شما نیست
فرمود که نفس را از ان فروتنی و خشوع حاصل می شود و مومنانی که زیاده ازین جامه ندارند چون بر تن من این را
می بینند تسلی می شوند دیگر روزی آنحضرت دو جامه درشت خرید و مخیر ساخت قنبر را که هر کدام از ان که خواهد اختیار
او یکی را اختیار کرده دیگری را خود پوشید و آستین آن دراز بود بیکارد ببرید و روزی از خانه بیرون فرمود و با او
شمشیری بود از برای فروختن میفرمود که کیست خریداری کند این شمشیر را بحق آن خدای که دانه را از زمین
بیرون آورد که بسیار بار ازین شمشیر بلاها را از روی رسول الله دفع کرده ام اگر مرا جامه پوشیدنی می بود
من این را نمیفروختم و آورده اند که آنحضرت مردی را از ثقیف والی ساخته بود بر عکبرا وقتی که او آمده نزد
آنحضرت مهمی فرمود که برو و چون نماز ظهر بگزاری باز بیا او گفت در ان وقت معین که آنحضرت فرموده
بود باز گشتم و دربانی و حاجبی نزد او نیافتم که مرا منع کند دیدم که نشسته با نزرون رفتم نزد آنحضرت قدحی
و کوزه از آب نهاده پس فرستاد تا ظرفی آوردند پیش آنحضرت دیدم بسته و مهر فرموده آنرا با خود
گفتم مرا امین میداند و درینجا جواهرست که خواهد کشود مهر را شکست و سر آنرا کشود دیدم پاره سویق
در انجاست بعضی را از ان بیرون آورد و در قدح ریخت و پاره آب بر بالای آن و بعضی از ان آشامید
و بعضی بمن خورانید من صبر نتوانستم کردن گفتم یا امیر المومنین آیا در عراق چنین معاش می باید کرد
و حال آنکه درین مملکت طعام بسیار است فرمود که بخدا سوگند که من این را از جهت بخل مهر نکرده ام ولکن
بقدر آنچه مرا کفایت کند خریده ام میترسم که چون چیزی ازین کم شود و عوض آنجا درینجا بنهند و من نمیخواهم
که طعامی بشکم من برسد الا پاک و طیب که من از طعام غیر پاک و غیر حلال احتراز میکنم برای آن احتیاط
میکنم بر تست که چیزی را اندانی که حلال است تناول نمائی و دیگر از مجاهد روایت کنند که امیر المومنین فرمود
که روزی در مدینه بغایت گرسنه شدم پس بیرون شدم تا طلب عملی کنم در حوالی مدینه ناگاه زنی را
دیدم که کلوخی چند جمع کرده میخواهد که آنرا گل کند آمدم و با وی مقاطعه کردم هر دلو آبی را بیک خرما

پس شانزده دلو کشیدم و بران ریختیم و او شانزده خرما بمن داد و من آمدم نزد پیغمبر و آنحضرت را ازین حال
اخبار کردم و با هم آن خرما خوردیم و دیگر آنکه مشک چند از عسل مردم بمن آورده بودند و آنحضرت ازان
پیش قنبر سپرده امام حسن را علیه السلام مهمانی رسید فرمود که نان خریدند و پیش قنبر فرستاد که احوال این
و رطلی ازان عسل بفرستاد و بعد ازان روزی امیر المومنین نشست که آن عسل را قسمت نماید دست که دران
دست کاری شده فرمود که ای قنبر ازین مشک چیزی از عسل کم شده گفت که یا امیر المومنین چنین خواهد
بود و آنحضرت را از مهمان امام حسن واقف ساخت غضب بر آنحضرت مستولی شده فرمود که حسن را طلب کنید
امام حسن که آن غضب را مشاهده کرد بحضور رسید آنحضرت قصد فرمود که امام حسن را ادب کند آنحضرت را
بعم خود جعفر سوگند داد و چون آنحضرت را بعم خود سوگند میدادند غضبش تسکین می یافت فرمود که
ای حسن چه چیز ترا بران داشت که پیش از قسمت چنین کردی گفتم مرا درین حقی هست بستانم این عوض را
انجا بدهم فرمود که جایز نیست که تو حق خود را بستانی پیش از آنکه مردم ازان انتفاع گیرند اگر نه آن بودی
که من دیده ام رسول الله را که لب و دهان ترا می بوسید من امروز ترا بضرب هر چه تمامتر میزدم بعد ازان
بقنبر یکدرهم داد که برو و یک رطل عسل ازین بهتر بخر و بیاور رفت و آورد راوی گوید که من نظر بر
امیر المومنین داشتم که بر دهان مشک داشت که قنبر عسل دران میریخت و آنحضرت میگریست بعد ازان
سر مشک را محکم ساخت و میگفت اللهم اغفرها للحسن فانه لم یعلم بار خدایا بیامرز اینکه حسن را که او
ندانسته کاری کرده و عجب و غریب نیست از آنحضرت این احکام و افعال و قضایا که ظاهر است در جهات
ایام و زهادت و قناعتی که فایق است بران بر جمیع انام و ورعی که او را بران داشته بود ترک حلال
چه رسد بچیزی حرام و عبادتی که او را بمقامی رسانیده که مقام هر کس فروتر است از کل اقوام و جدی
رحمه الله در تفسیر خود آورده است که ابن عباس گفت آنحضرت را چهار درهم بود یکی را تصدق کرده در
روز نورانی و یکی دیگر در شب ظلمانی و یکی در سر و یکی در آشکارا برای رضای پروردگار این آیت
نازل شد که الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم
ولا هم یحزنون یعنی آنانکه نفقه میکنند در راه خدای برحق مالهای خود را شب و روز در نهان و آشکار
پس مر ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه دهند مزد صدقات ایشان نزد پروردگار ایشان که
بهشت باقی و نعیم جاودانیست و خوف نباشد ایشان را و نه ایشان اندوهگین شوند

ذکر در بیان شجاعت و نجدت آنحضرت و تورط در مهالک برای رضای خالق در معارک

شجاعت و نجدت امیر المومنین علیه السلام بمرتبه بود که دل در درون یلان با اضطراب و زورق تنشان در بحر
خون انقلاب کوه از هیبتش متزلزل می شد و زمین از سطوتش متخلخل میگشت در ایام بدر ملک جلیل بر شجاعتش
گواهی داده و در مقام احد جبرئیل بر نجدتش زبان آفرین کشاده و در روز خیبر علم نصرت برافراشته و
در وقت حنین حضرت رسول را از دشمن فضول نگاه داشته و تخم رضای حق در همه اوان در زمین دل خود
کاشته صلی الله علیه و آله و در مسند احمد حنبل مذکور است روایت از هبیره که امام حسن علیه السلام بعد از شهادت
آنحضرت بمنبر شرف بر آمده گفت ای مردمان امشب مردی از میان شما بیرون رفته که هیچکس از اولین و آخرین
برو سابق نشده است بعلم و هیچکس از آخرین برو پیشی نگرفته بعمل و رسول الله صلی الله علیه و آله رایت بدست او
داد در وقتی که جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار او میرفت تا فتح کرد و هیچ چیز از دنیوی نگذاشته مگر
هفتصد درهم و در حدیثی دیگر است که مگر هفتصد درهم که میخواست خادمه بخرد برای اهل خود و واحدی از
نزول آیت یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة آورده که جاریه
عمرو بن صیفی بن هاشم بن عبد مناف از مکه بمدینه آمد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در اوان تجهیز سفر مود
که داعیه فتح مکه داشت چون این جاریه بخدمت آنحضرت آمد فرمود که مسلمان آمده گفت نه فرمود
که پس برای چه آمدی گفت چون شما سید اهل و عشیره و موالی من بخدمت شما آمده ام که شما را به پیچم
برای حاجت آنحضرت با وصله و کسوت داد و او رفت جبرئیل آمد و آنحضرت را اخبار کرد که حاطب بن
ابی بلتعه نوشته باهل مکه و ایشان را تحذیر کرده و ترسانیده از رفتن شما بانجا و آن کتاب را باین
جاریه داده با ده دینار زر که برو تا بروضه خاخ که در انجا اینچنین کسی هست با او کتاب [illegible]
که بمشرکان مکه نوشته از و بستانید و اگر ندهد گردنش بزنید ایشان بیرون رفتند و او را دران مکان
یافتند از و کتاب طلبیده او منکر شد و سوگند میخورد و متاع او تفتیش کرده نیافتند زبیر و مقداد
او را گذاشته خواستند که رجوع کنند باز گردند امیر المومنین علیه السلام فرمود که والله که ما دروغ
نمیگوییم و شمشیر کشیده گفت کتاب را بده و الا برهنه ات میکنیم و گردنت میزنم آنحضرت این بر خود
جزم کرد چون او این جد را دید گیسوها را گشوده کتاب را از انجا بیرون آورد و ایشان او را گذاشته
بجانب رسول الله شتافتند آنحضرت آن کتاب را بقوت عزم و شدت جزم از و گرفت و واحدی

نقل کرده در تفسیر خود که روزی امیرالمومنین و عباس و طلحة بن شیبه تفاخر میکردند طلحه میگفت که من صاحب خانه کعبه ام
و کلید آنجا بدست من است و عباس میگفت که من صاحب سقایه حاجیانم و آن بمن قایم است و امیرالمومنین
گفت آنچه شما میگویید من نمیدانم که چه میگویید من شش ماه پیش از مردمان با پیغمبر نماز گزاردم و من صاحب جهادم
حق سبحانه و تعالی کلام خود را بآن ناطق گردانید که اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم
الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا
فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان
و جنات لهم فیها نعیم خالدین فیها ابدا ان الله اجر عظیم یعنی آیا میدارید اهل سقایه حاجیان و عمارت
مسجد حرام را همچو آنکس که ایمان آورده است بخدای و بروز آخر و جهاد کرده است در راه خدای برابر نیستند
این قوم نزد خدای و خدای راه نمینماید بمقصود گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کردند و آنانکه بگرویدند
بخدای تعالی و هجرت کردند از دیار خود و جهاد کردند با مشرکان در راه خدای ببذل کردن مالهای خود و در باختن
نفسهای خود بزرگترند از روی درجه و مرتبه نزد خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و جامع
این صفات نباشند و آن گروه که مستجمع این کمالاتند ایشان ظفر یافتگانند بامانی دو جهان مژده میدهد
ایشان را پروردگار ایشان برحمت فایضه از وی برایشان و خشنودی کامل از ایشان و بوستانهایی که
مر ایشان را باشد در ان بوستانها نعمت دایم در حالتی که این گروه جاوید باشند در ان بوستانها همیشه
بدرستی که خدای نزد اوست مزدی بزرگ که نعیم دینی در جنب او حقیر باشد پس حق سبحانه و تعالی تصدیق دعوی
امیرالمومنین فرمود و شهادت نمود او را بایمان و مهاجرت و جهاد و مزیت او بر عباد از اعلای
شان و ارتقای مکان که سوای او دیگری بدان مرتبه و درجه نرسیده اما مواقف جهاد و مواطن
جد و اجتهاد و مقامات محاربات آنحضرت بالسنه و جلادت و شجاعتش بجام انتقام بعضی
با رسول الله بوده صلی الله علیه و آله و بعضی دیگر علی الانفراد از انجمله که با رسول بوده غزوه بدر است
که وقوع یافت در وقتی که هجده ماه گذشته بود از قدوم آنحضرت بمدینه و امیرالمومنین در ان روز
بیست و هفت ساله بود و آن غزوه ایست که شعله از غیرت قوت اسلام افروخت و شوکت اهل
شرک را و نایره قهر الهی بحرکت آمده آن طواغیت فجار را بقعر جاه ادبار نگونسار انداخت و تایید
نامتناهی ذو الجلال غراقبال اهل حق را از اضلال اهل ضلال جدا ساخت و گروه کفره را کاس زهر هلاک

چشانید

چشانید و از قعر جاه ادبار بمقر سقر رسانید در روزی که دیده چرخ مثل آن ندیده و گوش دهر مانند آن نشنیده
آن تشریفی بود که حضرت اله برسول الله کرامت کرده و جبرئیل امین بر حزم تیز رو و برای اظهار دین
نصرت نموده و شاه دلدل سوار با ذوالفقار کینه گذار فارس صف شکن مرد افکن این معرکه بود و یلان
پهلوانان اهل شرک را تا رسیده از پشت زین ربوده غلغله شجاعتش و ولوله نجدتش بماه و پروین رسیده
و شراره نار سطوتش تا بعالم بالا علم کشیده و این اول حربی که میان اهل اسلام و کفر وقوع یافته و پرتو
ضوء اثر حیدر صفدر بر خاص و عام تافته و واقدی در کتاب مغازی آورده که جمیع اهل شرک و ضلال که دران
قتال کشته شده اند چهل و نه کس بوده اند از انجمله هجده کس را امیرالمومنین علیه السلام به تنهایی بقتل آورده
و چهار دیگر با بعضی شریک بوده و گویند نه کس بلا خلاف بشمشیر آنحضرت در آمده اند که اسامی ایشان اینست
ولید بن عتبه ربیعه که خال معاویه غاویه بوده و عاص بن سعید بن عاص بن امیه و عامر بن عبدالله و نوفل بن
خویلد بن اسد و او از شیاطین قریش بود و مسعود بن امیة بن مغیره و قیس بن فاکه و عبدالله بن منذر بن
ابی قارعه و عاص بن منبه بن حجاج و حاجب بن سایب و اما آنکه آنحضرت بوده در قتل ایشان حنظلة بن
ابی سفیان است که برادر معاویه است و عبیدة بن حارث و زمعه و عقیل پسران اسود بن مطلب و آنانکه
که ناقلان اختلاف کرده اند که آنحضرت کشته یا غیر او طعیمة بن عدی است و عمیر بن عثمان بن
عمرو و ابو قیس بن ولید بن مغیره و ابو العاص بن قیس و اوس جمحی و عقبة بن معیط و معاویة بن عامر و نضر بن
حارث که گویند از رجوع از بدر کشته شده آنچه مذکور شد از طرق جمهور بود اما شیخ مفید رحمه الله در کتاب
ارشاد آورده که اصحاب رسول الله صلعم که از عقب کاروان بیرون آمدند و کاروان از ایشان گذشته
در موضع بدر واقع شدند شوکت اهل شرک را دیدند که آنجا نزول کرده بودند از ان امر کاره شدند چنانچه
قرآن از ان خبر میدهد در سوره انفال که کما اخرجک ربک من بیتک بالحق و ان فریقا من المومنین لکارهون
تا آنجا که بما تعملون محیط و مجمل این غزا آنست که چون مشرکان در بدر حاضر شدند بکثرت عدد و عدد
خود مستظهر شده مسلمانان را اندک دیده اصرار بر قتال نمودند و از میان اهل شرک عتبة بن ربیعه و برادر
او شیبه و پسرش ولید بیرون آمده مبارز طلبیدند و عتبه آواز داد که ای محمد اکفاء ما را بمبارزت ما
بیرون فرست سه جوان از انصار مبادرت نموده بمبارزت ایشان بیرون رفتند عتبه گفت نسب
خود را بگویید گفتند گفت شما باز گردید که اکفاء ما نیستید ما بنی اعمام خود را میخواهیم که بمبارزت ما بیرون

آمدند ایشان بازگشتند پیغمبر فرمود که ای علی و ای حمزه و ای عبیده برخیزید و بمبارزت ایشان بیرون روید
بران حقی که حق تعالی بر شما دارد که نبی خود را بر شما مبعوث گردانیده که اهل باطل میخواهند که نور الهی
فرونشانند ایشان بیرون رفته صف کشیدند و بواسطه خودی که بر سر داشتند ایشان را نشناختند
عتبه گفت تکلم کنید تا بدانیم چه کسید حمزه گفت منم حمزة بن عبد المطلب امیر المومنین گفت منم علی بن
ابی طالب عبیده گفت منم عبیدة بن حارث بن عبد المطلب گفت شما کفو مایید عتبه پسر خود ولید را گفت
چون تو خورد سالی بمبارزت علی بیرون رو که او نیز خورد سال است و شیبه که بزرگ سال است در مقابل
عبیده بیرون رود و من در مقابله حمزه بایستم ولید بمبارزت امیر المومنین بیرون آمد و با یکدیگر گردیدند
ولید ضربتی حواله کرد بر آنحضرت آنرا بدست چپ از خود رد کرده بدست راست شمشیر را حواله او کرده دست
چپ او را انداخت و بضربتی دیگر دست راستش را زد و از مرکب افتاده سرش را از تن جدا کرد آنحضرت فرمود بعضی از
علامات بروشاهده کردم دانستم که نوداماد بوده و حمزه نیز عتبه را بقتل آورد و عبیده و شیبه پاره با یکدیگر
نبرد کردند و میان ایشان دو ضربت رد شد و شیبه دست یافته ضربتی بر ساق بو عبیده زد جدا کرد
که مغز استخوانش شد امیر المومنین و حمزه بر سر او تاختند و شیبه را بقتل رسانیدند و او را برداشتند بلشکرگاه
آوردند و هنوز حیات داشت در وادی صفرا وفات کرد رحمة الله علیه و امیر المومنین فرمود من
تعجب کردم در روز بدر از جرات قوم که ما عتبه و شیبه و ولید را بقتل آوردیم حنظلة ابی سفیان
بجانب ما تاخت چون نزدیک رسید چنانش شمشیر زدم که آب از چشمهایش روان شده بر زمین افتاد
و دیگر برنخواست و دیگر عاص بن سعید بن عاص را انداخت بعد از ان طعمة بن عدی و دیگر نوفل بن خویلد
که از شیاطین قریش بود همچنین یکی بعد از یکی تا نصف ایشان بدست حضرت امیر المومنین علیه السلم
بقتل آمدند و هفتاد مشرک دران حرب کشته شده بودند نصف ایشان را ملائکه و اهل اسلام بقتل آورده
و نصف دیگر امیر المومنین بمعونت رب العالمین و فتح بدست او شد که حضرت رسول صلعم پاره سنگ ریزه
بدست مبارک گرفته شاهت الوجوه خواند و بر روی ایشان ریخت باقی روی بگریز نهادند و شر
ایشان کفایت شد از مومنان بقوت بازوی امیر المومنین و ملائکه جمع برین برای نصرت دین و آنچه
رواة خاصه و عامه نقل کرده اند باهم و ثبوت رسیده که مرتکب قتل ایشان امیر المومنین شده از
از اهل شرک این جماعتند که مذکور میگردد ولید بن عتبه و او بغایت جری و شجاع بود و عاص بن سعید

واو سخت

واو سخت مهیب بود چنانچه عمر از وی وهم میکرد و طعیمة بن عدی بن نوفل و او از روس اهل ضلال بود و نوفل بن
خویلد و او اشد اهل شرک بود در عداوت رسول الله صلی الله علیه و آله و قریش او را مقدم داشتند و تعظیم
میکردند و سر از امر او نمی پیچیدند و او آنست که پیش از هجرت ابوبکر و طلحه را عهد و پیمان داد در میان ایشان
چرب زبانی کرد تا شب چون پیغمبر دانست حضور او را در بدر دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا شر نوفل بن
خویلد را از من کفایت کن امیر المومنین او را بقتل آورد و زمعة بن اسود و عقیل بن اسود و حارث بن زمعه و نضر بن
حارث بن عبد الدار و عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم عم طلحة بن عبید الله و عثمان و مالک پسران عبید الله
برادر طلحة بن عبید الله و مسعود بن امیة بن مغیره و قیس بن فاکه بن مغیره و حذیفة بن ابی حذیفة بن مغیره و ابو قیس بن
ولید بن مغیره و طلحة بن ابی سفیان و عمرو بن مخزوم و ابو منذر بن ابی رفاعه و منبه بن حجاج سهمی و عاص بن منبه
و علقمة بن کلده و ابو العاص بن قیس بن عدی و معاویة بن مغیرة بن ابی العاص و لوذان بن ابی ربیعه و
عبد الله بن منذر بن ابی رفاعه و مسعود بن امیة بن مغیره و حاجب بن سایب بن عویمر و اوس بن مغیرة بن
لوذان و زبیر بن ملیص و عاصم ابی عوف و سعید بن وهب حلیف بنی عامر و معاویة بن عامر بن عبد
القیس و عبد الله بن جمیل بن زهیر بن حارث بن اسد و سایب بن مالک و ابو الحکم بن اخنس و هشام بن
ابی امیة بن مغیره و این سی و شش کس اند که امیر المومنین علیه السلم بی شریک ایشان را بقتل آورده و آنچه با
شریک بوده بیشتر از نصف می شود آورده اند که روزی عثمان با سعید بن عاص باتفاق بجانبی پیش عمر
رفتند عثمان بجانب او رفت و من پیش قوم دور تر نشستم عمر از روی قهر بمن نگاه کرد و گفت چیست ترا
تو چیزی از من در دل داری اینچنین گمان میبری که پدر ترا من کشته ام کاشکی من کشته می بودم و اگر من
کشته می بودم زبان اعتذار برای کافری نمی گشودم لیکن روز بدر دیدم که گرد قتال بر افلاک رسید
و آتش او زبانه کشیده و آثار قیامت از هول آن روز بظهور آمده و خوف بر من کار کرده چنانکه نمیدانستم
که بکجا میروم او بمن رسید و گفت که بکجا میروی در انوقت علی رسیده قصد او کرده او را بقتل آورد
امیر المومنین دران مجلس بود و گفت بار خدایا شرک و بواسطه اسلام برطرف شده و اسلام محو کنان
ما تقدم میکند آنگاه سعید گفت نبود مرا که بر آید که قاتل پدر من غیر علی ابن ابی طالب می بود
و دیگر غزوهٔ احد است و این غزا در شوال وقوع یافت و عمر امیر المومنین علیه السلام هنوز به بیست و نه
سال نرسیده بود و سبب این غزا آن بود که چون قریش در روز بدر شکست عظیم یافتند با آنکه

بعضی کشته شدند و بعضی را بااسیری گرفتند از جهت قتل بزرگان حزن و اندوه بسیار بر ایشان راه یافت
از قبایل جمع شدند و اموال بسیار آوردند و بلشکریان بخش کردند که بیایند بمدینه و انتقام روز بدر
را از پیغمبر کشند و مؤمنان را مستاصل سازند و سر فتنه ایشان ابوسفیان بن حرب بود یراق کرده باتفاق
قصد مدینه کردند و چون بآنجا رسیدند گذشته در احد منزل ساختند حضرت رسول نیز با مسلمانان از مدینه
بیرون آمده در راه میانه جماعتی از اصحاب نفاق اتفاق افتاد و چون قضا مبرم با نهزام ایشان پیش از این
فرو گذاشته بود قریب ثلثی از لشکریان بازگشته بمدینه رفتند و آنحضرت با هفتصد کس ماندند از مسلمانان
در مقابل کفار صف کشیدند و این قصه را حق سبحانه و تعالی ذکر فرموده در سوره آل عمران که ابتدا از آیت
واذ غدوت من اهلک تبوئ المؤمنین مقاعد للقتال و الله واسع علیم است تا آخر شصت آیت در اول
حرب شهدا و یافت و آسیای محاربه بگردش درآمده مسلمانان مضطرب و منهزم شدند حمزه و جماعتی از اهل
اسلام بدرجه شهادت رسیدند و از اهل شرک بیست و دو کس بقتل آمدند ارباب مغازی نقل کرده که امیرالمؤمنین ع
هفت کس را از ایشان بذوالفقار بگذرانیده بود یکی طلحة بن ابی طلحة بن عبدالعزی و عبدالله بن جمیل از بنی
عبدالدار و ابوالحکم بن الاخنس و ابوسباع بن عبدالعزی و ابوامیة بن مغیره این پنج نفر متفق علیه است که آنحضرت
بقتل آورد ابوسعید بن ابی طلحه و غلام حبشی بوده از بنی عبدالدار درین دو نفر خلاف است در انکه آنحضرت
کشته یا غیر او و بعد از آن ابوسفیان بازگشته با مشرکان بمکه رفت و پیغمبر صلعم با مسلمانان بمدینه فرمود
و شمشیر خود را بفاطمه علیها السلام داده گفت که بشوی بآب تا خون از وی پاک شود والله که او امروز مرا
راست گوی بر آورد و امیرالمؤمنین نیز ذوالفقار خود را بفاطمه داده جهت شستن همین فرمود و واقدی
در کتاب مغازی آورده که چون مردم در روز احد فرار نمودند پیوسته پیغمبر صلعم تیر می انداخت از کمان خود
یا سنگ میزد و چهارده نفر با آنحضرت ثبات قدم ورزیدند هفت از مهاجر و هفت از انصار از مهاجر
امیرالمؤمنین بود و ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن عبیدالله و ابوعبیدة بن
جراح و زبیر بن عوام و از انصار حباب بن منذر و ابودجانه و عاصم بن ثابت و حارث بن صمه و
سهل بن حنیف و اسید بن حضیر و سعد بن معاذ و سعد بن عباده و محمد بن مسلمه گفته اند والله اعلم و در آن
روز هشت کس جان خود را بر طبق اخلاص نهاده بودند و عنان را بدست مرگ داده سه کس از مهاجر
و پنج کس از انصار از مهاجر امیرالمؤمنین علیه السلام بود و زبیر و طلحه و از انصار ابودجانه و

حارث بن صمه و حباب بن منذر و عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف و هیچکدام را از ایشان آسیبی نرسید
و در آن روز ضربتی بر چشم قتادة بن نعمان خورد که از حدقه جدا شده بر روی افتاد نزد پیغمبر آمده گفت
یا رسول الله زن جوان جمیله دارم و او را دوست میدارم و چشم من باین حال است چه دوا کنم آنحضرت
از آبدست مبارک بجای خود نهاد گوییا هرگز او را این آسیب نبوده و الم او پیش از ساعتی از روز
نبود داو گفته هر چند پیرتر شدم آن چشم من تیزتر دید و آنحضرت در آن روز بنفس نفیس خود بسیار مقاتله
فرمود تا او را هیچ تیر نماند و بضرب عتبة بن ابی وقاص و ابن قمیه که بر لب و دندان مبارک آنحضرت
زده بودند دندانهای رباعیه آنحضرت از درج یاقوتین بیرون افتاد و بواسطه آن ضرب و ثقل اسلحه
که در گودالی واقع شده نمی توانست برپای خواستن تا امیرالمؤمنین دستهای مبارکش گرفته و طلحه از پس
پشتش درآمده آنحضرت را برپای داشتند گویند آنکه سنگ رسانید به پیشانی نورانی آنحضرت ابن شهاب
بود و آنکه حقه لعل گوهربارش غشته بخون ساخت عتبة بن ابی وقاص بود و آنکه رخسار مبارکش را بسنگ
جفا شکست ابن قمیه بود و خون ازین مواضع سیلان گرفت تا محاسن مبارکش بخون تر شد و سالم مولی
ابی حذیفه خون را از روی مبارکش پاک میکرد و میگفت که چگونه فلاح یابند جماعتی که با پیغمبر خود این
کنند و حال آنکه او ایشان را بطریق حق و نجات دعوت کند بر خاطر مبارکش خطور میکرد که بر ایشان
نفرین کند پس این آیت نازل شد که لیس لک من الامر شئ او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون
یعنی نیست ترا ازین کار که نفرین کفار است چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست
تو نیست و این کار از تو نشاید مگر آنکه خدای تعالی توبه دهد ایشان را یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر
خود مصر باشند پس بدرستی که ایشان ستمکارانند و ستمی فوق این نیست که آن نابکاران با پیغمبر
بظهور آوردند و احمد بن حنبل در مسند آورده از ابی حازم که از سهیل پرسیدند که جراحت رسول الله
را در آن روز بچه دوا کردند گفت چون این صورت واقع شد امیرالمؤمنین علی علیه السلام از سپر خود
آب می آورد و فاطمه علیها السلام روی مبارکش از خون می شست و پاره از حصیر سوختند
و از خاکستر آن جراحت آنحضرت را بستند و از ذوالفقار امیرالمؤمنین در آن روز خون می چکید
و میفرمود که آنچه حق شمشیر بود درین روز بتقدیم رسانیدم و عاصم بن ثابت و حرث بن صمه و سهل بن
حنیف نیز درین قتال بجنبیدند و شمشیر ابودجانه نیز بر زفت و امیرالمؤمنین میفرمود که من در روز

احد ناحیه اهل شرک را از پیغمبر صلعم دفع میکردم و ابودجانه بناحیه دیگر مشرکانرا از انحضرت منع میکرد و همچنین
سعد بن ابی وقاص کوشش مینمود از طرف دیگر تا حق سبحانه و تعالی فرج داد و فتح شد و انحضرت فرمود که
من دیدم طایفه درشت غلیظ دران میان جدا شدند و قصد پیغمبر کردند و عکرمة بن ابی جهل علیه اللعنه
درمیان آن مشرکان بود من ذوالفقار را کشیده درمیان ایشان افتادم و سر راه را بر ایشان
گرفتم و بر چپ و راست خود میزدم و از یک کنار گرفته از جانب دیگر بیرون رفتم و باز انجنس کر و فر
بجای می آوردم تا ایشانرا از رسول دفع کردم و چون تاخیر اجل بود حق سبحانه و تعالی آن امر را بر وجه دفع
و منع گزارش داد و در آنروز عبدالرحمن بن ابی بکر از میان مشرکان بیرون آمده در صف استاده مبارز
طلب کرد و گفت منم عبدالرحمن بن عتیق ابوبکر برخاسته شمشیر از غلاف کشیده گفت یا رسول الله من بمبارزت او
میروم انحضرت فرمود که شمشیر در غلاف کن و برو بجای خود بنشین و تمتع از نفس خود برگیر و عثمان از
جماعت بیرمتیان بود و ابن ابی نجیح گوید که در آنروز منادی غیبی ندا کرد که لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی
و آورده اند که وقتی که انحضرت در کوفه بر منبر بود از و سوال کردند که کدام طایفه اند که حق جل و علا فرموده
در کلام مجید که من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا
یعنی از مؤمنان مردمان هستند که راست میسازند آن معاهده که با خدای تعالی کرده اند و بآن عهد وفا
می نمایند پس بعضی از ایشان کسی که حکم شده بموت او و بعضی دیگر کسیست که انتظار آن میکشد و تغییر و تبدیل
دران عهد نمیکند هیچ نوع تغییر و تبدیل انحضرت در جواب ایشان فرمود که بارخدایا این آیت پوشیده شده
بر مردمان این آیت در شان من است و در شان عم من حمزه و در شان ابن عم من عبیده حارث بن
عبدالمطلب اما عبیده در روز بدر بدرجه شهادت فایز شد و عم من حمزه در روز احد شربت شهادت چشید
و اما من انتظار میکشم که شقی ترین این امت سر و روی و محاسن مرا از خون من رنگ کند که این امریست
شدنی کاریست بودنی که حبیب من ابوالقاسم صلعم مرا ازین حال خبر داده و شیخ مفید رحمه الله در ارشاد
آورده که قتال احد در یکی حرب بدر وقوع یافت و درین محاربه نیز رایت رسول الله بدست امیرالمؤمنین
بود همچنانچه در روز بدر و این فتح نیز بدست او شد همچنانکه انحضرت پای صبر و ثبات دران معرکه
بتایید الهی استوار کرد و آن بلا و عنا را بجان خریدار گشت وقتی که از اهل اسلام کسی نزد او نبود
و اطراف و جوانب او را دشمن دین فرو گرفته بودند و حق سبحانه و تعالی بواسطه زور بازوی او و بسبب

ذوالفقار

ذوالفقار کینه گذارش را و سر اهل شرک و ضلال را در میدان پایمال ابطال اجلال کرد و پیغمبر را از آن شاد گردانید
و منادی کرد جبرئیل امین درمیان ملائکه آسمان و زمین بزبان آفرین بکلمه لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی
و این تشریف مخصوص را اشرف موجودات صلی الله علیه و آله درمیان خاص و عام انتشار داده درست
کرد ابن بختری قرشی روایت میکند که رایت و لوای قریش همه در دست قصی بن کلاب بود و همچنین در
اولاد عبدالمطلب و بهر جنگ آن لوا را حاضر میکردند تا پیغمبر صلعم مبعوث شد پس رایت قریش و غیر آن بوی
رسید و انحضرت به بنی هاشم قرار داد و در غزای ودان که اول غزوه بود که رایت را در اسلام قایم کردند
امیرالمؤمنین را برایت مخصوص ساخت و همچنان بار و تا بطشه کبری که روز بدر است و در روز احد لوا
بدست بنی عبدالدار بود آنرا رسول الله ستاده بمصعب بن عمیر داد و بعد از شهادت او درمیان قبایل
افتاد انحضرت از ایشان اخذ کرده بعلی بن ابی طالب داد علیه السلام و او در آنروز جامع لوا و رایت گشت
و مفضل بن عبدالله روایت میکند از سماک و او از عکرمه و او از عبدالله عباس که او گفت برای امیرالمؤمنین
که چهار چیز مخصوص باوست که در دیگری نیست اول عربی و عجمی که با رسول الله نماز گزارده بود او بود دوم او
صاحب لوا بود در هر معرکه و او ثبات قدم ورزید با پیغمبر صلعم در روز مهراس که در روز احد همه دیگران
گریختند و او آنکسست که در قبر پیغمبر داخل شد و از زید بن وهب مرویست که گفت که ما یکروز نزد عبدالله بن
مسعود در اخوش وقت یافتیم گفتیم بیا و از برای ما از احوال احد چیزی بگو گفت بیرون رفتیم با پیغمبر صلعم
از مدینه با اسم الهی و صف کشیدیم در مقابل کفار صفی طولانی و پیغمبر در رخنه از آن کوه پنجاه تیرانداز
را از برای انصار تعیین نمود و یکی را از ایشان بر ایشان امیر گردانید و فرمود که این جای را
از دست مگذارید تا من نگویم اگرچه ما همه کشته شویم و ابوسفیان بن حرب خالد بن ولید را در برابر ایشان
بداشت و الویه قریش درمیان بنی عبدالدار بود و لوای اهل شرک با طلحة بن ابی طلحه بود و او را کبش
الکتیبه میگفتند و رسول الله لوای مهاجرین را بعلی بن ابی طالب داد و انحضرت آمد تا تحت لوای
انصار و آنجا توقف فرمود و ابوسفیان باصحاب لوا گفت که ای اصحاب الویه قوم در پیش الویه
شما بر شما زور خواهند آورد همچنانکه در روز بدر کردند پس اگر شما ضعیف شوید بواسطه هجوم ایشان
بجانب ما میل کنید تا ما مدد شما آمده دفع کنیم از شما شر ایشان طلحة بن ابی طلحه بغضب رفت و گفت
ما را میآموزانید والله که درین صحرا هر کو دالی که باشد از کشته پشته سازم بعد از آن امیرالمؤمنین

بوی رسیده در هم آویختند و دو ضربت در میانه ایشان رد شد آنگاه آنحضرت بیک ضربتی بر کدی برادر زد
که یک چشمش پرانید فریاد عظیمی از نهاد او بر آمده بر زمین افتاد و جان داد و لوای او را برادرش مصعب اخذ
کرده عاصم بن ثابت بوی رسیده او را بقتل آورد و برادر دیگرش عثمان لوا را برداشت او را نیز برادرش
ملحق ساخت پس از آن او را غلامی بود صواب نام او لوا را بر گرفت و او اشد مبارزان بود در حرب امیرالمومنین علیه السلام
بوی ملاقات کرده فی الفور بضرب بازوی حیدری دست او را انداخت لوا را بدست چپ گرفت
و نبرد میکرد آنحضرت بقوت صفدری دست دیگر او را جدا ساخت او بازوها را جمع کرده لوا را بر سینه برداشت
و همان حرب مینمود تا آنحضرت ضربتی دیگر بر فرق سر او زد که شکافت و دو نیمه ساخت آنگاه علم کفر نگونسار
شد و اهل شرک روی بانهزام آوردند و مسلمانان بر غنایم ریختند چون نگاه دارندگان رخنه کوه آنچنین
مشاهده کردند که غنایم فوت می شود از عبدالله بن عمرو بن حزم که امیر ایشان بود رخصت طلبیدند از برای
اخذ غنیمت او گفت که رسول الله فرموده که ازین موضع نروید تا آنحضرت اذن نفرماید گفتند بلی چنین فرموده اما
نمیدانست که کار باینجا خواهد رسید که می بینی که از لشکریان کسی نماند و غنیمت فوت می شود امیر خود را در آن
رخنه کوه گذاشتند و روی بغنایم آوردند چون خالد ولید رخنه کوه را خالی یافت بر عبدالله تاخته او را
بقتل آورده با قوم خود از عقب پیغمبر صلعم در آمده دیدند که اصحاب بگرد آنحضرت بر آمده اند خالد با همراهان
گفت آنچه مطلوب شما بود همه اینجا جمع شده اند پس همه یکبار حمله آرید تا ما ایشان را از پیش برداریم ایشان
هجوم آورده بعضی شمشیر و بعضی نیزه و بعضی تیر زور آوردند و در میان در آمدند و اصحاب نیز روی بقتال
آوردند تا هفتاد کس از اصحاب رسول الله کشته شدند و بسیاری روی بگریز نهادند و امیرالمومنین علیه السلام
پای ثبات استوار کرد و با ابو دجانه دفع شر کفار از پیغمبر میکردند پیغمبر در میان گرد چشم مبارک گشود علی را دید
فرمود که یا علی مردمان کجا رفتند و چه کردند فرمود که نقض عهد کرده پشت دادند فرمود که شر اینها را از من
کفایت کن اینان قصد جانب من دارند آنحضرت حمله برد بطرف ایشان و بضرب مردی و جوانمردی آن سگان
بادیه ضلالت را از شهسوار عرصه رسالت دور کرده متفرق ساخت از جانب دیگر که زور آوردند آنحضرت چون
شیر غران دوان بجانب آن دونان تاخته کار ایشان را نیز پرداخت و ابو دجانه و سهل هر دو بر سر آنحضرت
ایستادند و بضرب شمشیر آن ایشان را از رسول الله دفع میکردند و امیرالمومنین اطراف و جوانب رسول الله را
ملاحظه فرموده آنچه نهایت شجاعت بود و جلادت بتقدیم میرسانید تا چهار کس از گریختگان باز آمدند از آنجمله

طلحه بن عبدالله

طلحه بن عبدالله و عاصم بن ثابت بود و باقیان بکوه بالا رفتند و منادی فریاد کرد بجانب مدینه که رسول الله
کشته شد و چون این آوازه در میان افتاد دلهای مردم از جای خود بیرون رفت و گریختگان حیران و سرگردان
ماندند و بجانب چپ و راست ملاحظه می نمودند یار و یاوری نمی دیدند و در آن هند دختر عتبه وحشی حبشی را خبر داده
بود که او را گفته هر کدام که دست یابد او را بقتل آر که یکی رسول الله و امیرالمومنین و حمزه او گفت بر محمد دست
ندارم زیرا که او را مثل نگین انگشتری در میان گرفته اند و امیرالمومنین خود شیر بیشه شجاعت است کرا یارای آنکه
پیرامون او تواند گشت اما حمزه چون بغضب شد ملاحظه اطراف خود نمیکند شاید که برو دست توانم یافت
و بود حمزه که موی که بر اشتر بود در امور جنگ میدانست چون چنین تقدیر بود وحشی در پنج درختی کمینگاه ساخت
حمزه آنجا رسیده او را دید مبادرت کرد او را بضرب شمشیر از و خطا شد وحشی حربه در دست داشت آنرا
انداخته بر پنج ران حمزه آمده فرو نشست و از مرکب افتاد و بعد از زمانی وحشی آمده دید که درجه شهادت یافت
حربه را از و کشید و هند را خبر دار کرده آمد و شکم آن بزرگ را شکافت و جگر او را بیرون آورد و بینی و گوش او
برید و همچنین مثله کرده گذاشت و بعضی این بیت را گفته اند شعر ولا عاد للاشراف ان ظفرت بهم
کلاب الاعادی من فصیح و اعجم * فحربة وحشی سقت حمزة الردی * وحتف علی من حسام ابن ملجم یعنی
هیچ عار و ننگی نیست اشراف و اکابر را اگر ظفر یافتند بایشان سگان بد دشمنان از عرب و عجم
با آنکه حربه وحشی حمزه را شربت هلاک چشانید و ابن ملجم علیه اللعنة امیرالمومنین را بتیغ بیدریغ بدرجه شهادت
رسانید و گفتا اینک رسول الله بخود مشغول است و حال او را امید اند زید بن وهب گفت که من از ابن مسعود
پرسیدم که چون اصحاب روی بانهزام نهادند همین امیرالمومنین و ابو دجانه و سهل پیش پیغمبر باقی ماندند
گفت همه گریختند الا علی بن ابی طالب بتنهائی و اما اول جماعتی که باز گشتند عاصم بن ثابت و ابو دجانه
و سهل بن حنیف بود و بعد از آن طلحه بن عبدالله بایشان ملحق شد من گفتم که ابوبکر و عمر کجا بودند
گفت در میان گریختگان که دور بودند گفتم عثمان کجا بود گفت بعد از سه روز از آن واقعه پیغمبر فرمود
که خوش زمان عریضی رفته بودی من گفتم با ابن مسعود که تو کجا بودی گفت من هم دور افتاده بودم
گفتم پس تو که این احوال را گفت گفت عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف گفتم ثبوت قدم امیرالمومنین علیه السلام
بتنهائی درین ورطه بسیار عجیب بنمود گفت مگر تو ازین تعجب داری و بس که ملائکه هفت آسمان ازین امر
تعجب دارند چه ندانستی تو که جبرئیل در وقت عروج باسمان میگفت لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی

گفتم از کجا معلوم شد که جبرئیل این گفته گفت همه مردمان این ندا شنیدند و پیغمبر بآن اخبار فرمود که این جبرئیل
بود و در حدیث عمران بن حصین وارد یافته که چون لشکریان متفرق شدند از رسول الله صلعم امیرالمؤمنین ع
با ذوالفقار حمایل پیش رسول الله آمد سر بالا کرده گفت چون بود که تو با مردم فرار ننمودی گفتم بعد از اسلام
بکفر رجوع کنم پس اشارت فرمود بقوم که از کوه بالا میرفتند بر ایشان حمله کرده همه را منهزم ساخت جبرئیل آمد
که یا رسول الله ملائکه را عجب آمده از کمال مواسات و جوانمردی علی که با تو بتقدیم میرساند آنحضرت
فرمود که او را چه مانع آید ازین که او از منست و من از و جبرئیل گفت من از شما هر دو و ابن عباس وا
که در ان روز طلحة بن ابی طلحه بیرون آمد و گفت یا اصحاب محمد که زعم شما آنست که بشمشیرهای خود ما را
بدوزخ میفرستید و بسیوف ما شما بهشت میروید کسی بمبارزت من بیرون آید امیرالمؤمنین بیرون آمد و فرمود
که والله که من امروز از تو جدا نشوم تا ترا باین شمشیر بدوزخ رسانم پس در هم گردیدند و دو ضربت
در میان ایشان رد شد آخر امیرالمؤمنین یکضربت حیدری هر دو پای ورا انداخته افتاده گفت بخدا
سوگند میدهم و حق رحمی که باهم داریم که باز گردد بجای خود در رو و مرا بازگذار آنحضرت بازگشت مسلمانان
گفتند چرا کار او تمام نکردی فرمود مرا سوگند داد بعد ازین نمیرد بعد از ساعتی مرد و ایشان بشارت
به پیغمبر رسانیدند و باین مسرور گشت و روایت کنند از عکرمه که من شنیدم از امیرالمؤمنین که چون
مردم از رسول الله منهزم شدند و در روز احد مرا جزع و حالتی دست داد که دیگر خود را نیافتم
من در پیش آنحضرت شمشیر میزدم بهر طرف باز می‌آمدم و بزیر فتم نگاه کردم پیغمبر را ندیدم گفتم چه شد
رسول الله را که ازینجا رفت و در میان کشتگان نیز او را نیافتم گمان کردم که در میان ما او را
بآسمان بردند غلاف شمشیر خود را شکستم و گفتم باین شمشیر مقاتله مینمایم تا کشته شوم و حمله بردم
بر قوم و هیچ از ان نیند شنیدم پس فرجه کردم دیدم که رسول الله بیخود افتاده و درین وقت چشم بر
روی من گشوده فرمود که قوم را چه شد یا علی گفتم یا رسول الله پشت کرده کافر شدند و ترا تنها گذاشتند
نگاه کرد دید که جماعتی می‌آیند فرمود که اینها را باز گردان از من بر ایشان حمله بردم و از چپ و راست
زدم تا ایشان قرار بر فرار دادند فرمود که یا علی شنیدی هیچ خود را در آسمان که ملکی است که نام او
رضوان که منادی میکرد که لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی من از شادی گریستم و شکر نعمت
الهی بجای آوردم و درین اخبار و روایات شیعه منفرد نیستند بلکه جمعی کثیر و جمی غفیر با ایشان درین اخبار

اتفاق دارند روایت کنند از ابی عبدالله جعفر بن محمد که او از بزرگوارش روایت کرده که اصحاب لوا در روز
احد نه کس بودند تمام ایشان را امیرالمؤمنین بقتل آورد و قوم منهزم شدند حکم بن اخنس بمبارزت بیرون آمد
یکضرب پای او را از نصف ران جدا کرده افتاد و هلاک شد و امیه ابن ابی حذیفه بن مغیره زره پوشیده
بیرون آمده گفت امروز در مقابل روز بدر است یکمردی از مسلمانان با او معارض شده مسلمان را بقتل آورده
و امیرالمؤمنین قصد کرده برو حمله برد و ضربتی بر سر او حواله کرد و شمشیر در و شکسته بند شد و او نیز شمشیری بر نضی علی
رسانیده در درق آنحضرت نشست هر دو شمشیرها را از انجا کشیده امیر نظر کرد زیر بغل او را گشاده دید ضربتی زد
بر زیر بغلش که دو شقش با نیمه سر انداخت آنحضرت فرمود که چون مردم منهزم شدند من قدم را استوار کردم رسول الله
فرمود که چون بود که با قوم نرفتی گفتم من از تو جدا نمی‌شوم تا آنگاه آن وعده که حق سبحانه و تعالی با تو کرده از ظفر و نصرت
بظهور آید فرمود که یا علی بشارت باد ترا که خدای تعالی با وعده خود وفا خواهد کرد که مثل آن هرگز از ما نیابند آنگاه
نگاه کرد جماعتی که روی آورده می‌آیند فرمود که بر اینها حمله کن بر ایشان تاختم هشام بن امیه مخزومی را کشتم
و دیگران فرار اختیار کردند و طایفه دیگر می‌آمدند فرمود که بر ایشان نیز حمله بر حمله کردم عمرو بن عبدالله جمحی را
در ان میان بقتل آوردم ایشان نیز بهزیمت رفتند و باز فرمود که اینک طایفه دیگر و بر ایشان نیز تاختم و بشر بن
مالک عامری را انداختم و ایشان نیز روی بگریز نهادند بعد از ان دیگر کسی از دشمنان بدین طرف مراجعت نکرد
پیغمبر صلعم با مسلمانان بطیبه مدینه بازگشتند و مشرکان بجانب مکه رفتند حضرت فاطمه صلوات الله علیها
استقبال نموده ظرف آب همراه داشت که بآن روی مبارک رسول الله شست و امیرالمؤمنین را دید که دست
مبارکش تا شانه خون میچکد و ذوالفقار با خود داشت بفاطمه داد و فرمود که بستان این شمشیر را که راست
گردانید امروز امور ما را و این بیت فرمود شعر افاطم هاک السیف غیر ذمیم ۞ فلست برعدید و لا بملیم ۞
لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد ۞ وطاعة رب بالعباد علیم ۞ یعنی ای فاطمه اینک فرا گیر این شمشیر را که
ستوده است و مذموم نیست پس من کسی نیستم که در جنگ ترسان و گریزان باشم بعمر خودم که داد مبالغه دادم
در نصرت دین احمد و در طاعت پروردگاری که داناست بحال بندگان و رسول الله هم
فرمود که فرا گیر ای فاطمه که شوهر تو امروز داد جوانمردی بجای آورد و صنادید قریش را بزور بازوی
توانائی بقتل رسانید محمد بن اسحق گوید که صاحب لوای قریش در روز احد طلحة بن ابی طلحه بود
امیرالمؤمنین او را بقتل آورد و پسرش ابا سعید و برادرش کلده و عبدالله بن حمید بن زهره و ابا الحکم

اخنس بن شریق ثقفی و ولید بن ابی حذیفه بن مغیره و برادرش امیه و ارطاة بن شرحبیل و هشام بن ابی امیه و عمرو بن
عبدالله جمحی و بشر بن مالک و صواب مولی بنی عبدالدار و فتح با آنحضرت شد و مردم رجوع کردند با پیغمبر صلعم
بجای و مقام خود و ثبات قدم ورزیده مشرکان را از آنحضرت دور کرده و جان عزیز را برای نصرت
رسول الله بر کف کفایت بنهاده برای رضای الهی عتاب رب الارباب متوجه اهل هزیمت شد که پشت
گردانیده بودند و عنایت ذو الجلال باستقبال آن کمال روی آورد و حافظ ابو محمد بن عبد العزیز الجنابذی
در کتاب معالم العترة النبویة آورده که قیس بن سعد از پدر خود روایت کرده که شنیده بود از امیر المؤمنین
که فرموده که مرا در روز احد شانزده ضربت رسید که چهار آن از آن قبل بود که مرا انداخت دیدم
مردی خوب صورتی خوش بوی تازه روی هر بار که می آمد و بزیر بغل من میرفت و مرا راست میداشت
بعد از آن میگفت که توجه نمای بقتل مشرکان که در طاعت خدا و رسول اویی و ایشان هر دو از
تو راضی اند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آمدم نزد رسول الله صلعم و آنحضرت را ازین حال اخبار
کردم فرمود که ای علی آیا شناختی که این چه کس بود گفتم نه لیکن بغایت شبیه بود بدحیه کلبی گفت
یا علی خدای تعالی روشن کناد چشم ترا که آن جبرئیل بود علیه السلام **و دیگر غزوه خندق است** که غزوه احزاب
نیز گویند بعد از غزای بنی النضیر واقع شد و آنچنان بود که جماعتی از یهود مثل سلام بن ابی حقیق نضری
و حیی بن اخطب و نفری از بنی وائل معلوم داشتند عداوت بوسفیان و صنادید قریش را با پیغمبر صلعم
از مقام خود بیرون آمده بمکه رفتند و با ابا سفیان ملاقات کرده احوال خود را گفتند که از آنحضرت
بما علی الاتصال الم میرسد و اظهار عداوت رسول الله کردند که ایشان یهود را نصیر و ظهیر باشند
بر قتال پیغمبر صلعم ابوسفیان گفت آنچه شما میگویید داعیه که داریم مطلوب ماست ابوسفیان ایشان را
بر داشته بتمام خانهای قریش گردانید و این امر را استحکام داد که همه اتفاق کنند و بنفس و مالی مدد
نمایند تا اهل اسلام را مستاصل سازند و برین عهد پیمان را موکد ساختند و قریش گفتند ای معشر یهود شما
اهل کتاب اولید و علم شما سابق است بر دیگر علوم و شما نیک میدانید آنرا آنچه محمد بر آن است و آنچه
ما برانیم از دین پس بیایید و بگویید که دین ما بهتر است یا دین ایشان همه گفتند دین شما و شما اولی
و احقید از وی پس قریش محکم ایستادند و قرار دادند بر حرب آنحضرت ابوسفیان گفت با ایشان که خدای تعالی
شما را متمکن گردانا داد از دشمن می باید که جمیع قبایل یهود با شما اتفاق کنند و ما نیز از شما مفارقت

نمی کنیم تا دشمن را مستاصل سازیم و باتفاق عزم بر حرب رسول الله جزم کردند و بعد از آن آمدند نزد یهود
غطفان و قیس غیلان و ایشان را تحریص و ترغیب کردند بر حرب آنحضرت که بنفس و مال مدد نمایند و ایشان
قبول کردند و بموافقت قریش دل بر حرب محمد بنهادند و اجتماع کرده هر یک از منزل خود بیرون آمدند
و سردار قریش ابوسفیان بود و غطفان که بیرون آمد سردار در بنی فزاره عیینه بن حصین بود و در بنی
مره حارث بن عوف و از اشجع وبرة بن طریف چون رسول الله صلعم شنید اتفاق و اجتماع احزاب
که قصد طیبه مدینه دارند اصحاب را در موضعی جمع کرده مشاورت فرمود در مقاتله ایشان قرار بر حفر
خندق یافت و سلمان از آنجا برخاسته آمد و اشارت نمود بحفر خندق و سعی بسیار در باره کندن
خندق نمودند تا غایتی که آنحضرت بنفس نفیس در آنجا کار میکرد و اهل اسلام تمام باتفاق میکندند و خاک
بیرون می بردند تا کار خندق تمام شد آنگاه حضرت از مدینه بیرون فرمود و در ناحیه خندق در موضعی نزول
اجلال نمود و اهل اسلام سه هزار کس بودند و ابوسفیان آمده با ده هزار کس و غطفان با لشکر بیکران
از اهل نجد آمدند و در بالای منزل مسلمانان مقام ساختند چنانچه خندق در میان ایشان واقع بود و حق
سبحانه و تعالی در سوره احزاب خبر ازین واقعه میدهد و بیست و چند روز گویند بیست و چهار بود دو
لشکر در دو طرف خندق اقامت کردند و حرب و جنگی نبود در میان هر دو مگر تیر انداختن و محاصره
چون حضرت رسول ضعف احوال مسلمانان در حصار مشاهده فرمود فرستاد پیش عیینه بن حصین و حارث
ابن عوف که پیشوایان غطفان بودند و ایشان را دعوت کرد بصلح با آنکه ثلث ثمار مدینه را بایشان
دهند و ایشان بمقام خود مراجعت کنند و آنحضرت درین مصلحت با سعد بن معاذ و سعد بن عباده مشورت
کرد ایشان گفتند اگر این امر از جانب حق تعالی بسمت ورود یافته می باید انقیاد کرد که از آن گریزی نیست
و اگر نه از پیش خود از برای مصلحت ما این رای فرمودی ما را درین تامل است آنحضرت فرمود که درین باب
بمن وحی نیامده و لیکن دیدم که عرب باتفاق از یک کمان تیر می اندازند و از هر جانب برای قصد ما و شما
اجتماع نموده اند خواستم که باین رای شوکت ایشان را بشکنم و از سر شما دور کنم سعد بن معاذ گفت
یا رسول الله وقتی که ما بر کیش شرک بودیم و عبادت اوثان می نمودیم و عبادت حق تعالی نمی نمودیم و او را نمی شناختیم
هرگز از ثمار خود بایشان نخورانیده ایم مگر بسبیل ضیافت یا بطریق معاملت اکنون که حق تعالی شرف اسلام
بما کرامت کرده و بوجود با جود تو ما را معزز فرموده هرگز نخواهیم داد بایشان چیزی از اموال خود و ما را

باین هیچ احتیاجی نیست والله که درمیان ما چیزی دیگر نخواهد بود غیر شمشیر تا حق جل و علا حکم فرماید درمیان
ما و ایشان آنحضرت فرمود مدعا شما را دانستم باشید برانچه میگویید که حق تعالی پیغمبر خود را مخذول
نخواهد کرد و فرو گذاشت نخواهد فرمود وعده خود را راست گرداند بعد از ان آنحضرت مسلمانان را بر جهاد
تحریص و ترغیب فرمود و بنصرت و ظفر وعده داد ایشان سلاح بر خود راست کردند و قریش نیز تهیه
اسباب جنگ نمودند و بعضی از برای مبارزت بیرون آمدند مثل عمرو بن عبدود و عکرمة بن ابی جهل و
هبیرة بن ابی وهب مخزومی و ضرار بن ابی الخطاب و مرداس فهری و اسپان خود بجولان در آوردند
تا بکنار خندق رسیدند و گفتند که این کید و حیله ایست که عرب نمیدانند و مقام تنگی از خندق یافتند
و اسپانرا از ان محل جهانیدند پس امیر المومنین علیه السلام که این را مشاهده فرمود با بعضی از مسلمانان
بیرون فرمود و راه بر ایشان گرفتند و عمرو بن عبدود چون از مشاهیر روزگار بود بر خود علامتی
ساخته بود تا مکان خود بنماید و شهامت او را ملاحظه نمایند و پرسش حال او وی بود آنجا توقف
نموده با اصحابش مبارز طلب کرد گفت کیست که بمبارزت من بیرون آید امیر المومنین فرمود
که من حضرت رسول فرمود که این عمرو است امیر المومنین ساکت شد دیگر باره عمرو گفت که مبارز
من کیست و ایشانرا توبیخ میکرد و میگفت کجاست آن بهشتی که زعم شما آنست که چون کشته
شوید در آنجا داخل خواهید شد پس کجاست مردی که بمبارزت من بیرون آید امیر المومنین فرمود
که یا رسول الله من بمبارزت و بیرون میروم باز رسول الله فرمود که این عمرو است باز عمرو مبارز
طلبید و رجزی خواند مضمون آنکه از صدمه ندای من مبارزت شجاعان رسیدند یارای مقاومت
ندارند و امروز عجز ایشان بظهور آمده امیر المومنین فرمود یا رسول الله من بیرون میروم فرمود
که عمرو است گفت هر که گو باش مرا اذن فرمای آنگاه آنحضرت سلاح بر وی راست کرد و بنام
خدای او را بیرون فرستاد امیر المومنین نیز رجزی زد و در مقابل رجز او مضمون آنکه تعجیل مکن که
رجز ترا شنیدم و اظهار مردانگی ترا دانستم و از مقاومت تو عاجز نیستم خلوص نیت و صدق
طویت موجب نجات تست من امیدوارم بیاری حق که ترا ضربتی بچشانم که فریاد از نهاد مردکان بر آید
در صفحه روزگار این کار بماند بعد از ان امیر المومنین فرمود که ای عمرو تو عهد با خدای تعالی
که نخواند هیچ مرد ترا از قریش بیکی از دو خصلت مگر آنکه تو یکی از ان دو را فرا گیری گفت بلی فرمود

که من ترا

که من ترا دعوت میکنم بخدا و رسول او و باسلام این را از من فرا گیر گفت مرا باین حاجتی نیست فرمود که پس فرود
بیا از مرکب تا با هم درین نبرد دست بردی کنیم گفت ای پسر برادر من دوست نمیدارم که ترا بقتل آرم آن
حضرت فرمود والله من دوست میدارم که ترا بزاری زار بکشم او را حمیت جاهلیت دامن گیر شده
از مرکب فرود آمد و ساعتی با یکدیگر گردیدند ناگاه امیر المومنین بیاری آله ضربتی راند بر سرش که چون خیار
بدو نیم ساخت و بجانب پسرش تاخت و ضربتی دیگر او را بخاک هلاک انداخت اصحاب ایشان روی بگریز
نهادند و اهل اسلام غلغله تکبیر باسمان رسانیدند و عکرمه ابی جهل چون این دو بهادر را کشته دید نیزه
را انداخت روی بلشکرگاه نهاد و بعد از ین حق سبحانه و تعالی باد عظیمی فرستاد که صرصر قهرش میخهای خیمها
را از زمین برکنده و طنابها گسیخته جمعیت آن جمع پریشان را متفرق ساخت و هر یک را بگوشه انداخت
و آیه کریمه ورد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا بایشان خواندند و دامن گرد و ذلت و خواری بر ایشان
افشاندند و این فتح باقدام اقدام ثبات آن خلاصه ایام بکشتن عمرو عبدود و پسر نابکارش بحصول رسید
و امرا آن دونان بخواری و تفرقه و بیقراری کشید و اگر خواهی که بدانی مکنت و منزلت و شجاعت
و نجدت تا بسر نوبت اذن یافت و حسن طاعت امیر المومنین را نظر کن منع فرمودن رسول الله او را بمبارزت
عمرو بن عبدود بواسطه بسالت و نجدت عمرو تا به سه نوبت که اذن یافت و حسن طاعت امیر المومنین
و سکوت و مرة بعد اخری با شدت رغبت آنحضرت بر جهاد و معرفت او جبرئیل که در و بود از رب عباد و میل
او بدفع ایشان از حضرت رسالت بر قوت باعث بر شجاعت که منطوی و مرکوز است در وی که بمثابه
کوه راسخ و طود شامخ است که تند باد حوادث او را حرکت نتواند آورد و صوایح رواجف او را مضطرب
نتواند ساخت صلی الله علیه و چون جمعیت اهل شرک بتفرقه متبدل شد و ابو سفیان با اتباعش بجانب مکه
فرار نمودند و غطفان هر یک بجای خود قرار یافتند آنکه نقض عهد کرده بودند با مشرکان مکه اتفاق
کرده رسول الله بعد از ین رایت نصرت بدست امیر المومنین داده بحصون بنی قریظه توجه فرمود و
رسول الله صلعم فرمود که اگر امیر المومنین علیه السلم بمبارزت عمرو بن عبدود بیرون نیامده او را
بقتل نمیرسانید اسلام بکفر متبدل میشد و ابن مسعود خوانده که وکفی الله المومنین القتال بعلی و کان الله
قویا عزیزا روایت کنند که آنحضرت چون قصد حصار بنی قریظه فرمود سی کس از خزرج با امیر المومنین
همراه کرد و فرمود که شما پیشتر بروید و نظر کنید اگر ایشان قلعها را میگذارند و راه خود گرفته میروند

فیها والامر اخبر کشید آنحضرت چون بآنجا رسید و ایشانرا ازین اعلام نمود غیر از بدیان و مالایعنی حرف
دیگر از ایشان نشنید بازگشته آنحضرت را بآن اخبار فرمود فرمود که ای علی بگذار ایشانرا که زود باشد
که حق سبحانه و تعالی ترا بر ایشان مستولی گرداند چنانچه بر عمرو مستولی ساخت و خدای تعالی هرگز ترا فرو نخواهد
گذاشت صبر کن تا مردم جمع شوند و بشارت ده ایشانرا که حق سبحانه و تعالی مرا نصرت فرموده برعب
که یکماهه راه میان و دشمن باشد که خوف و ترس ما بر دل ایشان پیدا شود امیرالمومنین فرمود که من
توقف کردم تا مردم جمع شدند و روان گشتیم تا نزدیک شدیم بقلعهای ایشان یکشخصی بر بالای آن
شد و گفت قاتل عمر آمد و دیگری پیدا شد همچنین گفت و دیگری انچنین و آواز در میان بلند گردید
تا خدای تعالی باین سبب ترس در دل ایشان انداخت و شنیدم که راجزی این رجز میگفت بیت
قتل علی صفوا قصم علی ظهرا ابرم علی امرا هتک علی سترا یعنی کشت امیرالمومنین عمرو را و صید کرد
آنحضرت چرغ صیاد را که قتل عمر بوده و شکست آنحضرت پشت و پناه اهل شرک را و داد مبالغه
داد در آن مبارزت و کار را محکم ساخت و دریده پرده ناموس اهل کفر را بعد از آن فرمود که حمد
معبودی را که دین اسلام در میان مردمان ظاهر ساخت و بیخ و ریشه شرک را از پا انداخت
و چون امیرالمومنین علیه السلام رایت رفعت آیت را در اصل حصن ایشان قایم گردانید اهل حصار
روی آوردند و فحش بر زبان میراندند امیرالمومنین را از آن کلمات کراهت آمد خواست که
مراجعت فرماید تا گاه آفتاب نور احمدی از افق جانب یثرب طالع شد و نزدیک حصار فرموده
سخنان واهیه ایشان را بسمع شریف رسانیدند آواز داد که ای برادران قرده و خنازیر ما که به
پیشگاه قومی از سبیل قهر و غلبه فرود آمدیم بد احوال مآل آن قوم گفتند یا ابا القاسم تو جهول و فحش گوی
نیستی آنحضرت از آن شرم داشته بطریق قهقری اندک باز گشت و فرمود که در برابر حصار ایشان
خیمه اجلال زدند و پنج شبانروز آنجا محاصره کردند تا آخر بآن قرار یافت که هر حکمی که سعد بن معاذ
در باره ایشان کند از آن سر نپیچند و تابع گردند چون سعد حاضر شد گفت من چنین حکم میکنم که مردان
ایشانرا بقتل و زنان و اطفال ایشانرا باسیری بگیرند و اموال ایشانرا در میان مسلمانان
قسمت نمایند آنحضرت فرمود که ای سعد حکمی کردی که حق سبحانه و تعالی بر بالای هفت آسمان این
حکم فرموده بعد از آن ایشانرا از حصار بزیر آوردند و آن جماعت ششصد مرد بودند همه را فرستاد تا

که درخانهای بنی النجار حبس فرمایند و خود نیز توجه بجانب مدینه فرمود تا رسید بموضعی که امروز بازار است
و جمیع مسلمانان آنجا حاضر شدند و آنحضرت حکم فرمود که ایشانرا دفعه دفعه میاوردند هر دفعه را
که می آوردند امیرالمومنین را می فرمود تا گردن ایشانرا می زدند و در مغاکی که آنجا بود می انداختند
و دفعه دیگر را آوردند که حیی بن اخطب و کعب که پیشوای ایشان بودند در آن میان بودند بعضی گفتند
با کعب که ما را بچه کار می برند نزد رسول الله گفت نمی بینید که برای چه کار می برند ما را پیوسته طلب میکنند
و هر که رفت باز نگشت و الله که برای قتل می برند و مجموع ایشانرا دست بر گردن بسته پیش رسول الله
آوردند حیی بن اخطب چون نظرش بپیغمبر افتاد گفت و الله که من ملامت نفس خود نکردم در عداوت
تو ولیکن هر که جانب خدای تعالی را فرو گذارد مخذول و خوار شود بعد از آن روی آورد بمردم
و گفت ای مردمان هیچ چاره نیست از حکم الهی که درباره کسی ورود یافته و بقلم قضا در کتاب قدر
قتل اینکس نوشته بود که بشود شد بعد از آنکه امیرالمومنین او را بقتلگاه آورد او گفت قتل نفر
بدست شریف بهتر است حضرت امیر فرمود که وقتی اخیار اشرار را بقتل می آرند و گاهی اشرار اخیار
را بدرجه شهادت میرسانند اما وای بر آن جماعتی که بدست اخیار کشته شوند و خوشحال کسی که
اشرار ایشانرا بقتل رسانند گفت راست گفتی این التماس دارم که حله از من نکنی فرمود که این
بر من امری آسانیست حیی گفت خدای تعالی ترا پوشیده دارد و گردن برکشیده امیرالمومنین
گردن او را زد و جامه او را در آن میان نکند و امیرالمومنین پرسید از مردم که حیی در وقتی که
بکشتنش می آوردند چه میگفت که این دو بیت میخواند بیت لعمرک ما لام ابن اخطب نفسه
ولکنه من یخذل الله یخذل فجاهد حتی بلغ النفس جهدها وحاول یبغی العز کل مقلقل یعنی بجان تو سوگند
که ملامت نکرد ابن اخطب نفس خود را ولیکن هر که فرو گذارد خدای تعالی را مخذول و منکوب
شود پس سعی و جد نماید تا برساند نفس خود را بقوت و طاقت و یعنی جهاد کند تا او را زیر
کند و قوت او را ضعیف گرداند و طلب میکند که ستم کند عزت را بهر مقام رسانیده از جای
بجای و این فیروزی و ظفر و بهروزی بدست امیرالمومنین شد علیه السلام و دیگر سعی و کوشش
امیرالمومنین علیه السلام در غزای بنی المصطلق از آن قبیل است که میان علما مشهور است
که این فتح غزا نیز از آنحضرت شد که رسید و از آن قوم مالک و پسرش را کشت و قوم منهزم

شدند و اموال و غنایم بسیار دران غزا گرفتند و رسول الله آنرا بر مسلمانان قسمت فرمود و شعار
مسلمانان درین غزا یا منصور بود و امیرالمومنین باسیری گرفت جویریه بنت حارث بن ضرار را و پیش
پیغمبر آورد و آنحضرت او را برای خود اختیار فرمود بعد ازان پدر دختر آمد و گفت یا رسول الله این دختر
مرا باسیری مگیر و بگذارید که دختری نیکو سیرتست آنحضرت فرمود که برو و او را مخیر ساز گفت خوب فرمودی
و نیکو گفتی و آمد و بدختر این احوال را گفت او خدای و رسول او را اختیار کرد و رسول الله او را آزاد کرده
نکاح فرمود و در سلک زنان خود داخل گردانید و دیگر غزای حدیبیه بود که امیرالمومنین علیه السلام صلح نامه
نوشت میان رسول الله و میان سهل بن عمرو چون مصلحت در صلح بود و پیغمبر فرمود که یا علی بنویس
که بسم الله الرحمن الرحیم سهل گفت که این کتابیست که نوشته می شود میان ما و تو چیزی بگوی در اول آن
آن بنویسند که ما آنرا دانیم پس بنویس که باسمک اللهم آنحضرت فرمود که یا علی محو کن آنچه نوشته و آنچه
او میگوید بنویس امیرالمومنین فرمود اگر نه فرمان تو می بود من آنرا محو نمی کردم بعد ازان محو کرد
و نوشت که باسمک اللهم آنگاه پیغمبر فرمود که بنویس که این آنست که قرار داده و فصل نموده بر محمد
رسول الله سهل بن عمرو را سهل گفت اگر قبول میداشتم ترا باین در کتابتی که میان ما و تست اقرار بنبوت
تو میکردم و نزاع میان ما و تو نمی بود این را محو کن و نام خود را بنویس امیرالمومنین فرمود
که والله که آنحضرت رسول الله است علی رغم انف تو سهیل گفت نام او را بنویس تا شرط بر جا باشد
امیرالمومنین فرمود که وای بر تو ای سهل دست از عناد باز نمیکشی حضرت امیر فرمود که یا رسول الله
دست من نمیرود که نام ترا از نبوت محو کنم فرمود که پس بنه دست مرا بر آن محل تا من خود آنرا محو
کنم پس آنحضرت آنرا محو کرد از انجا و گفت مر امیرالمومنین را که زود باشد که ترا باین نوع امری خواهند
و در اجابت آن ترا مصیبتی باشد و بعد ازان صلح نامه را تمام فرمود و نظام تدبیر این غزا بدست
امیرالمومنین شد از برای حفظ دماء اهل اسلام روایت کنند از قاید مولی عبدالله بن سالم که
درین غزا دو نوع فضیلتی که قرین یکدیگر بودند از فضایل عظام و مناقب جسام آنحضرت بوقوع آمد
یکی آنکه رسول الله چون از جهت این غزا بیرون فرمود در جحفه نزول اجلال نمود و در آنجا آب نیافتند
سعد بن مالک را او بهیا داد و بدنبال آب فرستادند بسیار دور نرفته باز گشت و گفت از خوف
قوم پیشتر نمیتوان رفتن فرمود که بنشین بعد ازان خالد او را فرستاده او نیز همچنین باز آمد پس آنحضرت

امیرالمومنین

امیرالمومنین را طلبیده فرستاد و قوم مترود بودند در رجوع آنحضرت چون مشاهده کرده بودند
صعوبت آن حال را آنحضرت روایا برده بر آب ورود فرمود و راویها را پرآب کرده و آب
آب داده سالم رجوع فرمود و پیغمبر که او را دید تکبیر فرمود و دعای خیر گفت و دیگر سهل بن عمرو آمد
درین غزا نزد پیغمبر صلعم و گفت یا محمد هر که از ما پیش تو بیاید او را بما باز گردان آنحضرت ازین سخن
بغضب رفت چنانچه اثر غضب بر چهره مبارکش ظاهر شد فرمود که ای معشر قریش باز ایستید ازینها
و الا حق سبحانه و تعالی بر انگیزد مردی بر شما که آزموده باشد دل او را بایمان تا برای دین گردنهای
شما را بزند بعضی که حاضر بودند گفتند یا رسول الله آن ابوبکر باشد فرمود که نه گفتند عمر باشد فرمود که نه
ولیکن در حجره کفش مرا پینه میکند ایشان بحجره مبادرت کردند که به بینند که او کیست دیدند امیرالمومنین
است علیه السلام و جماعتی روایت کنند که این قصه را امیرالمومنین میفرمود و میگفت من شنیدم
از رسول الله صلعم که میفرمود که هر که بر من دروغ بندد و چیزی که من نگفته باشم از من نقل کند جای او
دوزخ خواهد بود و دیگر از غزوات غزوه خیبر است و آن در سال هفتم از هجرت وقوع یافت ابن طلحه آورده
که ابن اکوع روایت کرده که حضرت صلی الله علیه و آله دران غزا ابوبکر را فرستاده او رایت
بیضا بر داشته آمد بپای حصار و جنگ انداخته کاری از پیش نبرده باز گشت بعد ازان عمر رفت
همچنین فتح نکرده باز آمد آنحضرت فرمود فردا رایت نصرت آیت را بدست کسی دهم که دوست دارد
خدای و رسول را و ایشان نیز او را دوست دارند چنانچه سابقا مذکور شد که این فتح بدست او
خواهد شد که او فرار نیست بعد ازان امیرالمومنین طلبید و آب دهان مبارک در چشم او انداخت
که رمد داشت و فرمود که این رایت را فراگیر و برو که حق تعالی این فتح را بدست تو خواهد کرد
پس رایت را بر پای کرده بیرون فرمود و لشکر بر اثر او میرفتند تا بپای حصار رسید و رایت را
نصب کرد یهودی در بالای حصار گفت که کیستی تو فرمود که منم علی بن ابی طالب گفت که شما
که بر ما غالب شدید که در کتابی که بموسی آمده اینچنین نوشته و آنحضرت مراجعت ننمود تا فتح
فرمود و شیخ مفید رحمه الله آورده که این فتح بزور بازوی امیرالمومنین شد بلاشک و از قتال او
ظاهر شده و بوقوع پیوسته درین غزا فضایل او از هر باب بر وجهی که جمیع روات ثقات
اتفاق دارند که آنحضرت دران منفرد است و شریکی نیست با وی همچنین از مردمان

چنانچه روایت کرده محمد بن یحیی ازدی از مسعدة بن الیسع و عبید الله بن عبد الرحیم از عبد الملک بن هشام
و محمد بن اسحق و غیرهم از اصحاب اخبار و ارباب آثار که چون نزدیک رسیدند رسول الله صلعم بخیبر فرمود که ای
مردمان توقف نمائید چون قرار یافتند دست مبارک بسوی آسمان برداشت و فرمود که بار خدایا ای پروردگار
هفت رقعه آسمان و آنچه آسمان برو سایه می‌اندازد و ای پروردگار هفت طبقه زمین و آنچه او را بر میدارد
و ای آفریننده شیاطین و آنچه ایشان او را اضلال میکنند که از تو در میخواهم خیر این قریه را و خیر آنچه در وست
و پناه می‌آرم از شر این ضیعه و از شر آنچه در وست بعد از آن فرود آمده در زیر سایه درختی که در آن مقام
بود و آنجا اقامت فرمود بقیه روز را تا نصف النهار روزی دیگر آنگاه منادی رسول الله ندا کرد و تمام
مردمان نزد آنحضرت جمع شدند دیدند که شخصی پیش آنحضرت نشسته فرمود که ای اصحاب میدانید که این کیست
گفتند نه یا رسول الله فرمود که من در خواب دیده بودم که این آمده شمشیر از میان من کشید من گفتم چه کردی
گفت یا محمد کیست که منع کند ترا از من درین روز گفتم حق سبحانه و تعالی که حافظ منست منع کند ترا از من
پس شمشیر در غلاف کرده اینجا نشست آنحضرت میفرمود که با او هیچ خوفی و ترسی نیست گفتند شاید که در عقل او
قصوری باشد فرمود که بلی بگذارید او را تا برود و معاقب باز پیرو پست و چند روز آن قلعها را
محاصره کردند و رایت از آن امیرالمومنین بود اما چند روزی آنحضرت را رمد عارض شده بود که التفات
فرموده بود از حرب مسلمانان بپای قلعها هر روز نزدیک میرفتند و جنگ می‌انداختند تا یکروزی در
حصار را گشودند و بعضی بیرون آمدند و خندقی ایشان در پای حصار کنده بودند بر کنار خندق ایستاد
مرحب یهودی در مقام محاربه در آمده مبارز طلبید حضرت رسول الله صلعم ابوبکر را با جمعی از مهاجرین
فرستاد و رایت داد در رفتند و کوشش نمودند کاری از پیش نرفت باز گشتند و دیگر یکبار توجه و سرزنش
میکردند روز دیگر عمر را فرستاد با بعضی ایشان نیز [illegible] باز گشتند و ترس و بیدلی را با هم یکدیگر
میگفتند آنگاه آنحضرت فرمود که این رایت از آن اینها نیست که بر میدارند بروید و علی بن ابی طالب
را از برای من طلب کنید گفتند که رمد و درد سر دارد فرمود که او را بمن نمائید که میخواهم که رایت را بمردی دهم
که خدای و رسول را دوست دارد و خدای و رسول او را دوست دارند که فرا گیرد رایت را آنچنانچه
حق اوست و او کرار غیر فرار است رفتند و آنحضرت را آوردند فرمود که یا علی چه حال داری
فرمود که رمد و درد سر آنحضرت فرمود که بنشین و سر خود را بر ران من بنه آنحضرت چنین کرد حضرت

رسول در حق امیرالمومنین دعا فرمود و دست مبارک را بآب دهن تر ساخت و بر چشم آنحضرت مالید
فی الحال چشم گشود و درد سرش تسکین یافت و رسول الله در دعای او فرمود که بار خدایا او را از گرما
و سرما نگاه دار و بعد از آن رایت بدست او داد و فرمود که برو که جبرئیل با تست و نصرت و نصرت
در پیش است و رعب و ترس در دلهای قوم مرکوز است بدان ای علی که ایشان در کتاب خود یافته‌اند
که هلاک کننده ایشان نام او الیا باشد پس چون با ایشان ملاقات کنی بگو که منم علی بن ابی طالب
که ایشان ازین مخذول و منکوب میشوند انشاء الله تعالی امیرالمومنین فرمود که رفتم نزدیک حصار
دیدم که مرحب یهودی بیرون آمد جبه و جوشن و خود پوشیده و اسلحه تمام بر خود ساخته چون مرا دید گفت
علمت خیبر انی مرحب ؎ شاکی السلاح بطل مجرب ؎ یعنی همه اهل خیبر میدانند که مرا مرحب میگویند که او
تمام سلاحیست که پهلوان مرد آزمایست چون این رجز گفت من گفتم شعر انا الذی سمتنی امی حیدره ؎
کلیث غابات شدید قسوره ؎ اکیلکم بالسیف کیل السندره ؎ یعنی منم آنکه نام نهاده مرا مادر من حیدر
صفدر که همچو شیر غرانم در بیشه شجاعت که خصم را بدرانم که قتال کنم شما را بشمشیر بران بسرعت هرچه
تمامتر که شما را امان ندهم که بر خود بجنبید بعد از آن با هم گردیدند و دو ضرب در میان ایشان زد
شد آنگاه آنحضرت مبادرت فرموده بقوت بازوی مردانگی ضربتی بر فرق مرحب زد که خود و سر
او را شکافته بدندانهاش رسید و افتاده جان داد و در خبر وارد است که چون امیرالمومنین فرمود
منم علی بن ابی طالب دانشمندی از ایشان گفت که مغلوب شدید و رقم خواری بر شما کشیده شد
و بر موسی پیغمبر این خبر نازل شده بود و از قتل مرحب وجع و سختی بسیار بر ایشان راه یافته رفتند
بدرون حصار و در آنرا محکم در بستند امیرالمومنین علاجی فرمود تا خود را بدر رسانید و بقوت
روحانی صمدانی آن در را از جای جنبانیده از پاشنه بر کند و بر روی خندق انداخته جسر ساخت
تا لشکریان گذشته بقلعه ریختند و خاک مذلت بر فرق اهل قلعه بیختند و غنایم بسیار گرفته بیرون
آمدند و چون مردم تمام از خندق گذشتند و بجانب لشکرگاه رسول الله رفتند امیرالمومنین علیه السلام
آن در را بدست راست خود از روی خندق بر داشته چند گز انداخت و آن در را بیست و پنج
کس می‌بستند و گویند مسلمانان تا هفتاد نفر شدند نتوانستند آن در را از جای خود برداشتن
و دیگر غزوه فتح است که بآن امر دین قوت یافت و مهم اسلام استحکام پیدا کرد بروجهی که حضرت

منان بر پیغمبر خود داشتن فرموده چنانچه در سوره اذا جاء نصر الله والفتح و آیه کریمه لتدخلن المسجد الحرام
بیان نموده که چشمها از آن نور تازه شد و سینها از آن سرور بی اندازه پیدا کرده و رسول الله
امر فتح مکه را از مردم مخفی میداشت و در تهیه اسباب آن می بود و چون امیر المومنین در همه امور
صاحب سر و صاحب رای و موثق ترین آنحضرت بود او را ازین خبر گردانید و بعد از آن بعضی
دیگر را واقف ساخت و امیر المومنین را درین امر ببعضی فضایل منفرد گردانید از انجمله قصه حاطب بن
ابی بلتعه بود چنانچه سمت ذکر یافت و آنحضرت را فرستاده کتابت او را گرفته آورد و چون کتابت
او را به پیغمبر رسانید فرمود منادی را تا ندا کرد که همه مردم بمسجد جامع حاضر شدند و بر بالای منبر فرمود
و آن کتابت را در دست گرفته بالا داشت و گفت ای مردمان من از حق تعالی درخواسته بودم
که امر ما را از قریش مخفی دارد اکنون یکمردی کتابتی نوشته بمکه باهل خود و خواسته که ایشان را اخبار کند
از توجه ما صاحب کتابت باید که برخیزد و الا وحی او را رسوا می سازد کسی برنخاست دوم بار اعاده
فرمود حاطب بن ابی بلتعه برخواست و بچو بید میلرزید گفت صاحب کتابت منم و بعد از اسلام من
این کار را برای نفاق نکردم و بعد از یقین در دین خود شک نیاوردم آنحضرت فرمود که پس چه
چیز ترا برین داشت گفت مرا در مکه قبیله و عشیره نبود ترسیدم که در زیر دست و پای لشکریان هلاک شوند
ایشان را اخبار کردم تا احتیاط خود بکنند نه آنکه مرا در دین بعد از یقین شکی بود عمر برخاست
که یا رسول الله بفرمای تا گردن او را بزنند که او منافق شد آنحضرت فرمود که او از اهل بدر است شاید
که خدای تعالی چون بر حال او مطلع است و را عفو کند او را بیازرد او را از مسجد بیرون کنید
مردم گرفته او را از مسجد بیرون می بردند او استغاثه برسول الله میکرد تا شاید ترحم فرماید آنحضرت
فرمود که بگذارید تا بیاید نزد من چون آمد فرمود که از تو عفو کردم از خدای تعالی آمرزش طلب و دیگر
مثل این کار مکن و این منقبت دیگر است از مناقب او و جدا او به بیرون آوردن کتابت از گیسوهای
آن و عزیمت آنحضرت درین امر که رسول الله اعتماد نداشت بغیر او و فرستادن زبیر را با او چه او نیز
از قبل مادر که صفیه بنت عبد المطلب بود در سلک بنی هاشم بود پس خواست که متولی اسرار و امور
او بنی هاشم باشند و زبیر را اقدامی بود در شجاعت و نسب و متصل بود بجنب امیر المومنین و
رسول الله آن است که معاونت و مساعدت خواهد کرد در آن امر او را تابع امیر المومنین با آنکه

صواب کرد

صواب کرد در باب آن کتابت و آنحضرت بنفس شامل کامل او را از و گرفت و این از فضیلت و منقبتهای
که منفرد است و کسی با وی شریک نیست و غیر از شیخ مفید این قصه را ذکر کرده اند و پایین و دیگر
پیغمبر صلعم در روز فتح رایت را بسعد بن عباده داد که بمکه رود که او میگفت که الیوم یوم الملحمة الیوم
تستحل الحرمة امروز روز جنگ است امروز حرامها حلال می شود بعضی گفتند یا رسول الله گوش میفرمائی
که سعد چه میگوید والله که ما می ترسیم که او امروز صولت و حدت تمام با قریش بنماید آنگاه فرمود
که ای علی برو و رایت از سعد بستان و تو با رایت بمکه داخل شو مولف کتاب رحمه الله میفرماید
که ابو جعفر محمد بن جریر الطبری در تاریخ خود این قصه را چنین آورده که آنحضرت استدراک فرمود
آنچه فوت شده بود از صواب رای بجهت تهجم سعد و اقدام او بر اهل مکه و میدانست که انصار موافقت
نخواهند کرد بر عزل سید و پیشوای آنها و رایت گرفتن از دیگر مثل علی بن ابی طالب علیه السلام و این دلالت
بر مکانت و رفعت سعد دارد در اخذ رایت از و و بعلی بن ابی طالب دادن این غزلیت که بهتر از حکومت
زیرا که دیگری را قایم مقام او نساخت الا علی بن ابی طالب را پس سر مفاخرت او را با فلاک و املاک
رسانید و اگر در میان صحابه کسی می بود که انصار موافقت میکردند بر عزل سعد آنحضرت او را برای
این امر اختیار نمیکرد و چون امیر المومنین بمنزله نفس او بود این امر را بوی رجوع و گفت مقاتله
نکنند با اهل مکه مگر جماعتی را که در مقام محاربه باشند و بعضی دیگر که پیغمبر را ایذا و آزار رسانیده
بودند امیر المومنین بعضی از آن موذیان را بقتل آورد مثل حویرث بن نفیل بن کعب را و غیر او و شنیدند
که ام هانی خواهر آنحضرت بعضی را در پناه خود برده از بنی مخزوم مثل هاشم حارث بن هشام
و قیس بن سایب آنحضرت فرمود بدر خانه ام هانی و گفت بیرون آرید هر که را درین خانه جای داده اید
ام هانی بیرون آمده امیر المومنین را نشناخت بواسطه مغفر که بر سر داشت گفت یا عبد الله
منم ام هانی دختر عم رسول الله و خواهر علی بن ابی طالب علیه السلام باز گرد و منصرف شو از خانه
من فرمود که این مشرکان را از خانه بیرون کن گفت والله که شکایت ترا پیش رسول می برم آنگاه
امیر المومنین مغفر از سر برداشت او شناخته دویده دست امیر المومنین را بوسیده مصافحه
کردند و یکدیگر را در بر گرفتند گفت یا امیر المومنین جان من فدای تو باد من سوگند خورده ام که
ترا نزد رسول الله برم فرمود برو و گو که خود را راست آنحضرت در اعلی وادی بود ام هانی گوید

که من رفتم نزد رسول الله و آنحضرت در قبه غسل فرموده بود و فاطمه جامه را در وی می پوشانید چون
آنحضرت کلام مرا شنید فرمود که خوش آمدی و صفا آوردی گفتم مادر و پدرم فدای تو باد یا
رسول الله شکایتی آورده ام امروز به پیش تو از امیر المومنین آنحضرت فرمود که من امان و زنهار
دادم هر کرا تو امان و زنهار داده فاطمه علیه السلام فرمود که یا ام هانی آمده بشکایت علی در آنکه
می ترساند دشمنان خدای تعالی و رسول ورا رسول الله فرمود که خدای تعالی ضایع نکند سعی علی را
و جزای خیر دهد من زینهار دادم هر کرا ام هانی زینهار داده که او بجای علی است بعد از ان آنحضرت
بمسجد در آمد سیصد و شصت بت دید که برصاص برهم بسته اند فرمود که یا علی من چند عدد سنگ
بده او میداد و او بران بتان میزد تا همه را انداخت و پاره پاره ساخت و میفرمود که جاء الحق
و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی آمد حق که دین اسلام است و ناچیز شد باطل که شرکت
بت پرستی که باطل است نیست شده و ناچیز گشته پس چیزی را از بتان در مسجد نگذاشت که همه را شکست
و از انجا بیرون انداخت و دیگر قصه خالد بن ولید است که شیخ مفید رحمه الله ذکر کرده و طبری
در تاریخش نیز آورده که رسول الله صلعم خالد بن ولید را فرستاد بحوالی مکه معظمه که بنی خذیمه را دعوت
کند باسلام و او را نفرستاده بود که مقاتله کند او مخالفت امر رسول الله کرده آمد بنواحی ایشان
و در زمان جاهلیت عوف بن عبد عوف و فاکه بن مغیره بتجارت رفته از یمن می آمدند به بنی خذیمه رسیدند
و نزاع در پیوست ایشان آن دو کس را کشتند و اموال ایشان برا بردند چون زمان اسلام در آمد
و پیغمبر خالد را فرستاد ایشان که خالد را دیدند سلاح پوشیدند خالد گفت که بگذارید سلاح خود را
و بنهید ایشان قبول کردند یکی از ایشان گفت وای بر شما این خالد ولید است و الله که بعد از
نهادن سلاح نخواهد بود مگر اسلام و بعد از و چیزی دیگر وجود نخواهد گرفت مگر قتل من سلاح خود را
نمی نهم او بخواهد خون شما را و اسلام را از شما قبول ندارد اما مردم چون دیدند که او از پیش پیغمبر
آمده سلاح را از خود کشودند و خالد ایشان را ایمن گردانید تا او نیز سلاح خود را بنهاد و آنگاه
امر کرد که همه را دست بر شانه بستند و بعضی را بشمشیر گذرانید و چون این خبر به پیغمبر رسید دستهای
مبارک با آسمان برداشت و گفت بار خدایا پناه می آورم بتو و بیزارم از فعل خالد و آنچه باآن
مردمان کرده خالد بن ولید بعد از ان امیر المومنین را طلب فرمود و گفت یا علی برو و ببوی

اینجماعت

این جماعت که خالد این چنین حرکتی با ایشان کرده و نظر کن در امور ایشان و حکایات زمان جاهلیت را
در زیر قدمین خود پایمال کن و تلافی احوال ایشان بنمای و آنحضرت پاره اموال همراه امیر المومنین
کرده روان گردانید چون در میان ایشان در آمده احوال ایشانرا معلوم فرمود مالهایی که از ایشان فوت
شده بود همه را رد کرد و فدای خویشانرا داد و تا همه تسلی شدند که هیچ چیز از حقوق ایشان باقی نماند از خون و مال را
که استیفای آن کرده ادا فرمود آنگاه از ایشان پرسید که آیا از حقوق شما چیزی باقی مانده از خون و مال گفتند امیر المومنین
بقیه مالی که زیاده بود آنرا نیز بایشان داد از جهت احتیاط رسول الله از آنچه ایشان او آنها نمیدانستند بعد از آنکه
آن امور را بتمام رسید مراجعت فرموده نزد رسول الله آمد و احوال باز نموده عرض رسانید فرمود که خوب رفتی
و نیک کردی بعد از ان آنحضرت برخاسته روی مبارک بقبله آورد و دستها را برداشته چنانچه بیاض زیر
دوشهای آنحضرت ظاهر شد و فرمود که بار خدایا بیزاری میجویم از ان فعلی که خالد بن ولید کرده و شکایت میکنم
بتو و این را سه نوبت اعاده کرد و دیگر غزوه حنین است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ده هزار سوار بیرون
فرموده متوجه حنین شد و آن وادیست که میان مکه و طایف است و چون اصحاب کثرت عدد لشکر خود
و عدو را مشاهده کردند ابو بکر چشم رسانیده و بکثرت آن اعجاب نموده گفت ما امروز مغلوب نخواهیم
شد از قلت لشکر مخالف و امر بخلاف آن بظهور رسید چون التقاء صفوف شد لشکر اسلام پشت کرد
تمام روی بانهزام نهادند و باقی نماند با پیغمبر صلعم الا نه کس از بنی هاشم که دهم ایشان ایمن بن ام ایمن
بود و او خود کشته شد و آن نه کس با پیغمبر ثبات ورزیدند تا بعد از ان دیگر از مسلمانان آمدند و بایشان
ملحق شدند و این کرت غلبه از ان ایشان بود بر مشرکان و از برای اعجاب ابو بکر بکثرت حضرت عزت آیت
فرستاد لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم
الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین یعنی بدرستی که یاری کرد
خدای تعالی شما را ای مومنان در موطنهای بسیار و در موطن روز حنین چون بشگفت آورد شما را
بسیاری لشکر شما پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما چیزی را از صولت دشمن و تنگ شد بر شما زمین
آن وادی با فراخی و گشادگی که داشت پس پشت بر دشمن گردیدید و برگشتید از حرب در حالتی که هزیمت
کنندگان بودید پس فرستاد خدای تعالی چیزی که سبب سکون و آرام دلهای شما شد که مراد علی ابن
ابی طالب است علیه السلام بر رسول او و بر مومنان و آنانکه از بنی هاشم باشند با پیغمبر ثبات قدم ورزیدند

امیرالمومنین بود علیه السلام که با شمشیر کشیده پیش پیغمبر ایستاده بود و عباس بن عبدالمطلب که عم
آنحضرت بود و فضل بن عباس که بر یسار وی بود و ابو سفیان بن حارث بن عبدالمطلب که لجام
استر آنحضرت را گرفته بود که آنحضرت بمیان دشمنان نرود و ربیعة بن حارث و عبدالله بن
زبیر بن عبدالمطلب و عتبه و معتب پسران ابی لهب در گرد آنحضرت ایستاده بودند و مالک بن عباده
غافقی درین باب بیتی چند گفته نظم لم یواس النبی غیر بنی ٭ هاشم عند السیوف یوم حنین ٭
هرب الناس غیر تسعة رهط ٭ فهم یهتفون بالناس این ٭ ثم قاموا مع النبی علی الموت ٭ فابوا زینا لنا غیر شین
وثوی ایمن الامین من القوم ٭ شهیدا فاعتاض قرة عین ٭ یعنی مواسات نکردند و جوانمردی ننمودند
با پیغمبر غیر بنی هاشم نزد چکاچک شمشیر در روز حنین گریختند همه مردمان غیر نه نفر که ایشان آواز
میدادند بمردمان گریخته که بکجا میروید و این نه کس ایستادند با پیغمبر و دل بر هلاک نهادند پس
رجوع کردند از جهت آنکه زین و زینت بودند از برای ما نه شین و فتنه و ایمن که با صفت امانت
بود از ان قوم بدرجه شهادت رسید پس عوض شهادت یافت چیزی که نور چشم زیاده
شود و چون پیغمبر صلعم مشاهده فرمود هزیمت قوم گفت مر عباس را که ای عباس چون
تو مردی صیت و بلند آوازی صدائی برسان بمردمان و عهد و پیمان را بیاد ایشان بیار
بعد از ان عباس آواز داد که ای اهل بیعت شجره ای اصحاب سورهٔ بقره بکجا میگریزید که ازین
گریز گریزند اریدیاد آورید معاهده که با رسول الله کرده اید این مردیست که او را تنها گذاشته اید
و قوم بر پس روی ایشان پشت کرده بودند و میرفتند و آن شبی بود بغایت تیره و ظلمانی
و آنحضرت در میان وادی بود و اهل شرک از اطراف وادی و شعاب با شمشیرها کشیده
بیرون آمدند و متوجه آنحضرت شدند آنحضرت نظر کرد در پیش روی خود بعضی را دید که میروند
آواز داد که کجا شدید که با خدای عهد کرده بودید ایشان که آن آواز شنیدند باز پس نگاه
کردند اشعهٔ جمال او را دیدند در ان شب مثل قمر در شب بدر همه سر را قدم ساخته باز گشتند بسرعت
تمام تا در اطراف وادی بدشمن رسیدند و میان ایشان جنگ در پیوست و از جانب دیگر وادی
مردی از هوازن می آمد بقصد آنحضرت بر شتری سوار بود و رایت سیاهی که بر سر آن نیزه بود در آن
او پیش پیش می آمد رجز گویان که منم ابو جرول از خصم جدا نشوم تا او را نیندازم و جمعی بسیار

از سواد از عقب او می آمدند امیرالمؤمنین علیه السلام چون او را دید که بجدت و سرعت هر چه تمامتر
می آید و نزدیک شده با آنحضرت عنان توجه بجانب او مصروف داشت و زجر آغاز کرده او را بر خاک
انداخت آنگاه بر روی پیچو خیارش بدو نیم ساخت تا بعانش روی بگریز نهادند آنحضرت باز گشته
دید که بعضی از مسلمانان عود کرده اند بجنگ و رسول الله صلعم دران مقام ایستاده و میگوید بار خدایا
چون اول قریش را نکال چشانیدی با آخر ایشان نیز وبال چشان دیگر میفرمود که این زمان آتش حرب اشتعال
یافت و مردم را بر حرب تحریص میفرمود و میگفت انا النبی لا کذب انا بن عبدالمطلب امیرالمومنین
نیز با مسلمانان روی باهل شرک آورده شمشیر در میان ایشان نهادند و آنحضرت بتنهائی چهل کس دیگر را از شمشیر
گذرانید تا بقیة السیف روی بگریز نهادند غنیمت و اسیر بسیار گرفته دست بر گردن بسته و این فتح از ان شد
که امیرالمومنین ابو جرول را کشت و رایات و نگونسار گردانید و تابعان او گریختند و از آنجا باز آمده مدد مسلمانان
کرد تا بالکل ایشان را استیصال ساختند و پیغمبر و اهل اسلام را تسکینی حاصل شد بضرب بازوی حیدر چنانچه قرآن
ازان خبر داد و این فرجی بود بعد از شدت چنانچه مولف کتاب رحمه الله میفرماید که کان ابوبکر الذی عانهم
و علی علیه السلام الذی اعانهم یعنی بود ابو بکر کسی که چشم رسانید بلشکر که اکثر پشت دادند و علی علیه السلام آن
صفدری بود که بعد از شکست لشکر اعانت فرمود و امداد نمود تا فتح میسر شد و از جمله گریختگان ابو سفیان
صخر بن حرب بود از معاویه غاویه روایت کنند که او گفت من رسیدم به پدر خود در حال گریختن با جماعتی
بود از اهل مکه من بر او آواز زدم که ای پسر حرب چرا با پسر عمت صبر نکردی و مقاتله نکردی و این اعراب
را از حریم خود منع نکردی گفت تو کیستی گفتم معاویه گفت پسر هند گفتم بلی گفت بابی و امی و توقف کرد
و اهل مکه تمام پیش او جمع شدند و من با ایشان ملحق شده ایشان را برداشته آمدیم بر سر قوم و کوشش
نمودیم و اهل اسلام می کشتند و اسیر میگرفتند تا روز بلند شد بعد از ان اطفای حرارت آتش حرب شده رسول الله
آن غنایم را بر لشکریان قسمت فرمود و مولفة قلوب را بیشتر داد مثل ابو سفیان و معاویه و عکرمة بن ابی جهل
و انصار را کمتر چیزی داد بعضی از انصار ازین معنی خشم کردند و این خبر به پیغمبر صلعم رسیده خاطر مبارکش
پریشان شد فرستاد و انصار را تمام جمع کرد و فرمود که ایشان را بنشانید وقتی که غیر ایشان با ایشان
نباشد چون نشستند رسول الله با امیرالمومنین علیهما السلام آنجا فرموده در میان ایشان نشستند فرمود که من
چیزی را از شما می پرسم جواب مرا بگوئید آیا شما گمراه نبودید که حق سبحانه و تعالی شما را راه نمود بواسطه

من گفتند بلی منت خدایرا و رسول اوراست دیگر فرمود آیا شما اندک نبودید که حضرت عزت شما را بسیار گردانید
بسبب من گفتند بلی منت خدایراست و رسول اورا دیگر فرمود که آیا شما با یکدیگر دشمن نبودید و عداوت
نمی ورزیدید که حق تعالی در میان شما الفت پیدا کرد و شما را با هم التیام داد گفتند بلی منت خدایرا
و رسول اوراست بعد از ان آنحضرت ساکت شد زمانی آنگاه فرمود که چرا جواب مرا نمیگوئید گفتند
بچه نوع جواب ترا بگوییم که پدران و مادران ما فدای تو باد ما جواب بگفتیم که ترا است بر ما طول و فضل و منت
فرمود که اگر خواهید میتوانید گفت که آمدی بصوب ما وقتی که قوم ترا رانده بودند و اخراج کرده ترا جا میدادیم
و ترسان بودی ترا ایمن ساختیم همه کس تکذیب تو میکردند ما ترا تصدیق کردیم بعد ازین سخن فریاد
گریه از نهاد ایشان بر آمده پیران و مهتران ایشان برخاسته در پای آنحضرت افتادند و دست و پای
او را بوسه دادند و گفتند ما از خدای تعالی و رسول و راضی و خشنودیم امید که ایشان از ما راضی و خشنود
باشند همه اموال فدای راه تو اگر میخواهی آنچه حاضر است قسمت فرمای بهر که خواهی بعضی از ما که این
گفتند از دل نگفتند و بواسطه غل و کینه نبود که در دل ایشان باشد لیکن گمان کردند که این بواسطه بی التفاتی
بوده اکنون بتقصیر خود قایلند و زبان باستغفار خود گشوده اند یا رسول الله از برای ایشان استغفار
کن آنحضرت فرمود که اللهم اغفر للانصار و لابناء ابناء الانصار ای معشر انصار آیا راضی نیستید که غیر شما
از اینجا بازگردد با گاو و گوسفند و شتر و شما بازگردید که در سهم شما رسول الله باشد همه گفتند بلی
یا رسول الله ما باین معنی رضا داریم و نظر بچیز دیگر نمیگماریم آنگاه فرمود که انصار مواضع اسرار منند
اگر همه مردمان سلوک نمایند در وادی و انصار براه دیگر من براه انصار سلوک مینمایم و درین
غزا رسول الله صلی الله علیه و آله عباس بن مرداس را چهار شتر داد او قهر کرده نستاد و شعری گفت
مضمون آنکه مرا درین سهام با بندگان درم خریده برابر کردی من بر در این خانه روی آورده ام
که بلندتر شوم نه پست تر که مرا تحقیر کنند و من کمتر از کسی نیستم این خبر به پیغمبر رسید او را حاضر ساخته
فرمود که تو این مضمون را گفته یکی در ان میان گفت که تو شاعر نبودی چگونه ترا با عبید برابر کردند
رسول الله فرمود امیر المؤمنین را که یا علی برخیز و زبان او را قطع کن عباس میگوید که چون من
از آنحضرت این کلمه شنیدم بمن چنان سختی دست داد که نتوان گفت و بر من این سخت تر
بود از روز خثعم که در دیار ما در آمد و آنچه خواستند کردند امیر المؤمنین مرا از آنجا بیرون آورد

و من در فکر بودم که بچه کیفیت خود را از و خلاص کنم گفتم یا علی آیا زبان مرا خواهی برید فرمود که من
پاره در تو امضای اجرای قول رسول الله خواهم کرد مرا آورد تا پیش این چهار شتر فرمود که فرا گیر
در میان این چهار شتر تا صد گفتم پدر و مادر من فدای تو باد شما با این کرامی تر و حلیم ترید و دانا
ترید فرمود که پیغمبر بتو چهار شتر عطا فرموده و ترا در سلک مهاجرین در آورده اگر خواهی این چهار
بستان و اگر خواهی تا صد تا را اخذ کن و باش با اهل صد شتر و در سلک آنها باش من گفتم مصلحت تو
چیست یا امیر المؤمنین فرمود که من میگویم که آنچه رسول الله بتو اعطا کرده بستان و بآن راضی شو
گفت پس چنان کردم که آنحضرت فرمود و چون رسول الله صلعم غنایم قسمت میفرمود درین غزا مردی
دراز قد گندم گونی که منحنی شده بود و اثر سجود در میان هر دو چشم او می نمود برخاسته سلام کرد و
تخصیص نمود رسول الله را گفت چه میکنی درین غنایم فرمود که چه میکنم گفت نمی بینم ترا که عدالت
مرعی داری براستی تو غنایم را سویت کن اثر غضب در چهره رسول الله ظاهر شده فرمود که وای
بر تو اگر عدل و راستی پیش من نباشد پس نزد که خواهد بود مسلمانان برخاستند که او را بقتل
آرند فرمود که بگذارید او را که زود باشد که او را اتباعی پیدا شود که بجهند از دین چنانچه تیر از کمان
می جهد و حق سبحانه و تعالی بعد از من ایشان را بقتل آرد بر دست دوست ترین خلق بسوی او
پس امیر المؤمنین او را بقتل آورد در میان خوارج در روز نهروان پس نظر کن بمفاخر و مناقب
امیر المؤمنین و نیکو تامل نمای در بدایع فضل و عجایب او و فکر و اندیشه فرمای برای صحیح و خیال صایب او
و ملاحظه کن از جوانمردی و ثبات قدم از امور غرایب او در وقتی که یلان معرکه سپاه پشت
دادند روی آورده ابو جرول لعین با چهل ملاعین دیگر بر زمین هلاک انداخت و رایت نصرت
برافراخته جمعیت ایشان را بتفرقه مبدل ساخت و بحال عباس بن مرداس پرداخته امر او را
باصلاح آورد و آنچه از فحوای کلام رسول الله فهم کرده بود بحسن وجهی با وی معامله فرمود چنانچه
بقسمت رسول الله راضی شد و بعد از ان کلام آن شقی که اعتراض بر قسمت پیغمبر کرده و شیطان
آنرا بر زبان او جاری گردانید آنحضرت حکم فرمود که قتل او بر دست احب خلق خواهد بود بسوی
معبود این همه دلالت داله است بر رفعت شان و علو مکان او که بر صراط مستقیم است و بر طریق
قویم او با حق است و حق با او و بعد از غزوه حنین بجانب طایف توجه فرمود و محاصره نمود امیر المؤمنین را

فرستاده بر سر خیلی که آنجا بود و امر فرمود که با ایشان جنگ کنند بعد از دعوت اگر قبول نکنند و هر بتی که بیند
بشکنند و آنحضرت فرمود با جمع کثیری بخیل خثعم رسید و مردی از میان ایشان شهاب نام بمبارزت
بیرون آمد در وقت صبح آنحضرت او را بیکضرب کشته و شمشیر در میان دیگران نهاد و ایشان را
منهزم و متفرق ساخته و تمام بتان ایشان را شکسته مراجعت فرمود بسوی رسول الله صلی الله علیه
و آنحضرت هنوز بر در طایف بود با وی خلوت کرده راز دور دراز فرمود جابر گوید که در آنحال عمر
گفت که چون است که با وی خلوت کرده‌ای با وی راز میگوئی فرمود که من با وی راز نمیگویم
ولیکن خدای تعالی با وی راز میگوید از حصار طایف نافع بن غیلان در میان خیل ثقیف
بیرون آمده امیرالمومنین با وی ملاقی شده او را بقتل رسانید و مشرکان منهزم شدند از ین ترسی
در دل اهل حصار افتاده جمعی از ایشان پایین بخدمت پیغمبر آمدند و مسلمان شدند و هیجده روز یا
پانزده روز محاصره طایف بود بعد از ان مراجعت کردند و دیگر غزوه تبوک است حق سبحانه و تعالی
امر فرمود که آنحضرت خود بیرون رود و همه اصحاب را همراه ببرد و اعلام فرموده بود که درین
غزا بجنگ احتیاج نخواهد شد غرض امتحان اصحاب بود تا موافق از منافق و موالف از مخالف
ممتاز شود و گرما در ان وقت در غایت اشتداد بود و وقت ادراک ثمارها نیز بود و اکثر تخلف
کردند طریق تقاعد را پیمودند و رسول الله صلعم امیرالمومنین علیه السلام را در مدینه خلیفه ساخت
از جهت حفظ اهل مدینه از اهل و ولد و ازواج و غیر ذلک ز بقایای مردم و فرمود که یا علی مدینه
صلاحیت ندارد مگر بمن یا بتو یا مرا میباید بود یا ترا در اینجا چه خوف آن هست که در غیبت ما مفسدان
عرب و فتنه جویان بی ادب در و طمع کنند پس یکی از من و تو اینجا میباید بودن اینچنین مقرر شد
و آنحضرت بیرون فرمود و امیرالمومنین در مدینه بود تا منافقان و مخالفان را عرق حسد
بحرکت آمده دانستند که آنحضرت آنچه امکان حفظ و ملاحظه است در اینجا بجای خواهد آورد
که موجب رفاهیت و جمعیت مردم باشد و بحضور وجود مبارکش دشمن نیز طمع نتواند کرد
آوازه انداختند که خلیفه نمودن پیغمبر امیر را بواسطه اکرام و اجلال او نبود بلکه بسبب بی
التفاتی و اخلال او بود که میخواهد که از و دور باشد و بوی نباشد همچنانچه از برای پیغمبر میگفتند
که او ساحر است یا شاعر و بعضی از بشر قرآن را بوی تعلیم میکنند و خود میدانستند که دروغ

میگویند و این محض حسد بود برای امیرالمومنین نیز این نوع کلمات افترا ساختند بطریق اراجیف و اگر نه
میدانستند که او دوسترین مردمان است نزد پیغمبر و مونس و قرین او و صاحب سر و همنشین اوست
این خبر بر خاطر مبارک آنحضرت شاق آمده خواست که اظهار کذب و فضیحت ایشان نماید تهیه اسباب
راه فرموده به پیغمبر ملحق شد و گفت یا رسول الله زعم منافقان آنست که تو مرا در مدینه بواسطه عدم
التفات و مقت خلیفه ساخته آنحضرت فرمود که یا علی باز گرد بجای خود و این کلمات واهیه اهل نفاق
را منظور نظر مکردان که در مدینه مرا میباید بود یا ترا تو خلیفه منی در اهل و در دار هجرت و در قوم من آیا
تو راضی نیستی که باشی از من بمنزله هرون از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود چنانچه مکرر بعبارت
سمت ذکر یافت آنحضرت در استخلاف امیرالمومنین اظهار رتبت و منزلت او فرمود درین کلمات بابرکات
و نبوت را استثنا نمود پس در جمیع احکام با آنحضرت شریک است و از برای او متحقق است غیر نبوت مثل
که چنین بود و اگر آنحضرت باعلام الهی میدانست که احتیاج بجنگ میشود درین سفر امیرالمومنین را در مدینه
باز نمیداشت و راضی بلبث او نمی شد او را نوازش نموده باز گردانید و چون در غزا جنگ صورت
نیافت رسول الله نیز بی جنگ فرصتی مراجعت فرمود در ان اوقات عمرو بن معدیکرب زبیدی آمد بخدمت
رسول الله صلعم آنحضرت فرمود که یا عمرو ایمن گرداناد خدای تعالی ترا در روز فزع اکبر گفت فزع اکبر چه چیز است
که من فزع را نمیدانم آنحضرت فرمود که امر آنچنان نیست که تو گمان کرده صیحه در صور دمیده شود
که نماند هیچ زنده مگر که بمیرد و صیحه دوم در دمند هیچ مرده نماند الا که زنده شود و همه خلایق در عرصات
قیامت صف بایستند و آسمان شکافته شود و زمین پاره پاره گردد و کوهها بیفتد و دوزخ زبانه
کشد و شراره او مثل کوهها بلند باشد و هیچ ذی روحی نباشد که دل وی از جای او برود و گناهان
خود را یاد کند و بخود درماند الا آنکه خدا خواهد ای عمرو آیا تو کجائی عمرو گفت من چیزی که بغایت مهیب
می شنوم آنگاه ایمان بخدا و رسول آورد با جماعتی از اقوام او که با وی بودند و بازگشت بجانب قوم
خود بعد از چند گاه ابی بن عشعث خثعمی را دیده گرفت بپیش پیغمبر آورد و گفت حکم قصاص کن مرا برین
فاجر که پدر مرا کشته است آنحضرت فرمود که آنچه در جاهلیت شده در زمان اسلام هدر است و بان
خواست نیست عمرو باز گشته مرتد شد و جماعتی را از بنی حارث بن کعب را کشت و رفت بجانب خود
بعد از ان رسول الله صلعم امیرالمومنین را طلب فرموده بر مهاجرین امیر ساخت و بجانب زبید فرستاد

وخالد بن ولید را بر سر طایفه از عرب روان کرد و امر کرد بقصد جعفی چون بهم رسیدند امیر المؤمنین
خالد بن عاص را مقدمهٔ لشکر خود کردانید و خالد ابو موسی اشعری را مقدمهٔ مردم خود ساخت چون
جعفی این خبر شنید قوم خود را دو فرقه ساخت بعضی بیمن میل کردند و بعضی دیگر بزبید خالد ولید بشیر رفته
امیر المؤمنین علیه السلام در عقب او فرستاد که او باید که توقف کند تا رسول من بوی رسد او توقف
نکرده رفت و چیزی نوشت بخالد بن سعید که انحضرت را همانجا توقیف نماید امیر المؤمنین بسخن او ملتفت
نشده بر خاطر مبارکش کران آمده برخلاف آن روان شده خود را به بنی زبید رسانید چون قوم این
حال را دیدند گفتند بعمرو یا ابا ثور با این جوان قرشی چه خواهی کرد که با تو ملاقات کند و بر سر جنگ باشد
گفت آنگاه معلوم شود که بهم برسیم عمرو بیرون آمده بر سر جنگ مبارز طلب کرد امیر المؤمنین بجانب
او توجه نمود خالد بن سعید پیش آمده گفت یا علی بگذار که من بمبارزت او بیرون روم انحضرت فرمود
که اگر می بینی که مرا بر تو فرمانی هست بجای خود بایست او توقف نمود امیر المؤمنین بمقابلهٔ او در آمده نعره
زد که زمین و زمان بلرزه در آمد و عمرو از ان نعره منهزم شد انحضرت شمشیر در ایشان نهاد برادر
و پسر برادر عمرو را بقتل آورد و زن او را با جماعتی دیگر از زنان باسیری گرفت و از انجا مراجعت فرمود
و سعید بن خالد را آنجا گذاشت تا زکوات ایشان را قبض کند و هر که باسلام رجوع کند امان دهد بعد از ان
عمرو بن معدیکرب رجوع بخالد بن سعید کرده امان طلبید و او امان داده عود کرد باسلام و التماس
زن و فرزند او نموده باز داد و بایشان بخشید و امیر المؤمنین علیه السلام درین قتال از سبایا جاریه
از برای خود اختیار فرمود از خمس فی الفور خالد بن ولید بریدهٔ اسلمی را بخدمت پیغمبر فرستاد تا او را از
احوال خبر دهد بریده آمده بر در خانه رسول الله صلعم با بعضی ملاقات کرده این احوال را گفت گفتند
زود برو و بگوی آنچه علی کرده که بر و غضب خواهد کرد بریده بخدمت انحضرت رفته کتابت خالد را
داد به پیغمبر انحضرت کتابت را داده خواندند چون استماع فرمود رخسار مبارکش متغیر شد بریده گفت
یا رسول الله اگر رخصت بدهی در امثال این از فیء و غنیمت چیزی نماند انحضرت فرمود که ویحک
ای بریده تو منافق شده بر علی بن ابی طالب حلال است از فیء آنچه بر من حلال است و علی بن ابی
طالب بهترین مردمان است از برای تو و قوم تو و بهترین جمیع امت بعد از من ای بریده حذر کن
از آنچه بغض علی داشته باشی که خدای تعالی ترا دشمن دارد در بغض و نعوذ بالله بریده گوید که من

دران زمان آرزوی آن میکردم که کاش زمین شق شود و مرا فرو برد و گفتم پناه می برم بخدای از غضب
الهی و غضب حضرت رسالت پناهی یا رسول الله از برای من استغفار کن که هرگز بغض او در دل نگیرم
و از برای او نگویم چیزی غیر از نیکی پس انحضرت از جهت او استغفار کرد و درین غزا علامات ظاهره است
بر فضل امیر المؤمنین که فتح بر دست او شد و رسول الله اظهار منزلت و قدرش فرمود که حلال است برو
از غنیمت آنچه بر من حلال است و اختصاص او این امر ابوی دون غیر او و اعلان نمود دوستی او را
و تحذیر و تخویف نمود از بغض او و بریده را ترغیب و تحریض نمود بر حب او که بهترین کافه امت است بعد از او
این همه تصریح است بخلافت و امامت او و بعد از وی مدایح و مناقبت که دیگری با وی مشارکت
ندارد و مخصوص اوست صلی الله علیه و آله و دیگر غزوهٔ سلسله است و آن آنچنان بود که اعرابی آمد
بخدمت رسول الله صلعم و گفت جماعتی از اعراب اجتماع نموده اند در وادی رمل و داعیهٔ آن
دارند که بر مدینهٔ طیبه شبیخون آرند انحضرت فرمود تا منادی کردند و همه مردمان در مسجد جمع شدند آن
حضرت این احوال را بگوش ایشان رسانیده گفت از شما که میرود برد فع آنها فرستاد کس از اهل
صفه و غیر ایشان اجابت نمودند که ما میرویم انحضرت ابوبکر را طلب کرده آن قوم را همراه کرده و فرستاد
با رایت و فرمود که بروید تا به بنی سلیم که ایشان نزدیکند بحره ایشان رفتند تا نزدیک زمین ایشان
رسیدند آنجا جائی بود پر سنگ و پر درخت و آن قوم در وادی بودند و متعذر بود بر سر ایشان رفتند
چون ابوبکر بکنار وادی رسید ایشان از ان پیشه بیرون آمده بر اینها تاختند و جمعی را از مسلمانان
بقتل آوردند ایشان باز گشته بخدمت پیغمبر آمدند و احوال را گفتند بعد از ان عمر را لوا داده و فرستاد
ایشان بدرختستان در آمدند خواستند که فرود آیند آنان از میان درختان بیرون آمده اینان را
نیز گریزانیدند چون ایشان مراجعت کردند پیغمبر ملول خاطر گشت عمرو بن عاص گفت یا رسول الله
مرا نفرست بر سر آن قوم که حرب خدعه و فریب است شاید که من حیله توانم کرد که ایشان را فریب
دهم او را فرستاده با جماعتی با ایشان نیز همان چشانیدند که با دو طایفه سابقه چشانیده
بودند بعد از ان پیغمبر صلعم چندروزی باز گذاشت و کسی نفرستاد آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام
را طلب فرموده گفت تو قدم درین معرکه نه اجابت کرد پیغمبر فرمود اکنون فرستادم کرار غیر
فرار او دستهای مبارک بسوی آسمان برداشت و گفت بار خدایا اگر میدانی که هستم من رسول تو

نگاه دار مرا در سلامتی این مرد و بکن با او آنچه تو خواهی از خیر و خوبی و بعد از ان آنچه خواست دعا فرمود
درباره امیرالمومنین و آنحضرت بمشایعت حضرت امیر بیرون آمده تا بمسجد احزاب آنجا وداع
فرمود و ابوبکر و عمر و عمرو عاص را با جماعتی همراه او کرده بازگشت ایشان راه عراق میل کرده پاره از ان
جاده گشتند تا کسی گمان نکند که بر سر ایشان میروند چون پاره چنان رفتند بعد از ان راه گردانیده
بر سر راه اصل آمدند و روی بوادی نهادند شب میرفتند و روز پنهان می شدند تا نزدیک بوادی رسیدند
آنحضرت فرمود که آواز بلند نکنند و ایشان را آنجا بداشت و خود پیش رفته فرود آمدند عمرو عاص چون
این تدبیر را دید دانست که بدست آنحضرت فتح خواهد شد بنیاد افساد کرده ابوبکر و عمر را از وحوش و گرگ
آن وادی ترسانید و گفت مصلحت آنست که در بالای وادی رویم و مقام گیریم آنحضرت قبول نفرمود
گفت ما خود را ضایع نخواهیم کرد ابوبکر و عمر را با خود متفق ساخته برخواستند که با ما بیایید که ببالای
وادی برویم مسلمانان گفتند که پیغمبر ما را امر کرده بود که مخالفت امیرالمومنین نکنیم پس چگونه مخالفت او
کنیم و قول ترا بشنویم پس همچنین بودند تا سفیده صبح دمید آنگاه برخاسته که قوم در خواب غفلت
بودند بر سر ایشان ریختند و از هر طرف گرد انگیختند و حق سبحانه و تعالی ایشان را نصرت و فرصت داده
دمار از روزگار ایشان برآوردند چنانچه سوره والعادیات ازین خبر میدهد که والعادیات
ضبحا فالموریات قدحا فالمغیرات صبحا فاثرن به نقعا فوسطن به جمعا سوگند باسبان دونده که بوقت
دویدن نفس زنند نفس زدنی با آواز سهل بود پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمها خویش آتش زدنی
پس قسم بغارت کنندگان در وقت صبح مراد راکبان ایشانند پس برانگیختند آن اسبان بوقت سپیده دم
غباری در کنار آن قبیله پس بمیان درآمدند بدان وقت گروهی را از دشمنان دین و نزول این سوره
در انوقت بود آنحضرت اصحاب را بشارت داد بفتح بعد از نزول امر فرمود که باستقبال امیرالمومنین
بیرون روند و آنحضرت در پیش میفرمود چون نزدیک شد امیرالمومنین اصحاب که پیش پیغمبر بودند دو صف
کشیده ایستادند چون چشم امیرالمومنین بر پیغمبر افتاده پیاده شد آنحضرت فرمود که سوار شو یا علی که خدای تعالی
و رسول او از تو راضی اند امیرالمومنین از فرح گریست آنگاه رسول الله صلعم فرمود که یا علی اگر نه آن بودی
که من میترسم که طوایف امت من درباب تو گویند آنچه نصاری درباره عیسی مریم میگفتند من امروز لب
میگشودم و درباره تو چیزی چند میفرمودم که نمیگذشتی بهیچ جماعتی از مردم الا آنکه خاک قدمین ترا برداشته

می‌کشیدند

می‌کشیدند شعر
گر نبودی خلق‌ها تنگ و ضعیف / گر نبودی خلق محجوب و کثیف
غیر ازین منطق لبی بگشادمی / در مدیحش داد معنی دادمی

قصه وفود نجران

چون امر اسلام بعد از فتح مکه و فتوح لاحقه بآن منتشر شد از
هر طرف رسولان آمدند نزد رسول الله صلعم از انجمله ابوحارثه اسقف نجران با سی کس از نصاری مثل عاقب
و سید و عبدالمسیح بر سبیل رسالت بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند یهود مدینه با ایشان
بمقام بحث درآمده گفتند که شما بر چیزی نیستید و ایشان نیز همین گفتند کما قال الله تعالی و قالت الیهود
لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء و هر دو راست میگفتند چون رسول الله
نماز عصر را ادا فرمود اسقف با قوم آمده گفت یا محمد چه میگوئی درباره مسیح آنحضرت فرمود که او بنده ایست
از خدای تعالی که او را برگزید و رسالت داد اسقف گفت آیا هیچ میدانی که او را پدری بوده که سبب تولد او شده
گفت میان مریم و کسی نکاحی نبود که او را پدر باشد گفت پس چون میگوئی که او مخلوق است و تو هیچ بنده را
نمی بینی که بی پدر باشد حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب
ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا
ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی بدرستی
که صفت عیسی و شان غریب او نزدیک خدای تعالی یعنی در علم و قدرت او که انسان بی پدر بیافریند
همچو صفت آدم است که شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شده و او را ابن الله نمیگوئید
پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آمده چگونه او را پسر خدای میخوانید چه آفرید خدای تعالی قالب او را
از خاک پس گفت آن قالب مصور را که بحکم من بباش زنده بروح پس بود آنچه از عیسی گفته شده درست
و راست است پس مباش از شک آرندگان پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید درباب عیسی
پس از آنکه بتو آمد از دانستن عیسی که بنده و رسول است پس بگوی ایشان را که بیایید از برای مباهله
بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و نزدیکان ما و نزدیکان شما را پس جهد کنیم
در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر پس بکنیم لعنت خدا را بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل
کذب بعد از نزول آنحضرت این آیات را بر ایشان خوانده ایشان را بمباهله طلبید و فرمود که
حق سبحانه و تعالی مرا اخبار کرده که عذاب نازل خواهد شد بر مبطل بعد از مباهله و حق از باطل
امتیاز خواهد یافت اسقف با اصحاب خود مشاورت نموده درین باب رای ایشان بران قرار

یافت که فردا بمباهله بیرون روند بعد ازین چون رجوع بمردم خود کردند اسقف گفت فردا ملاحظه کنید
اگر محمد با اهل و ولد خود بمباهله بیرون می‌آید از ان حذر کنید و اگر با اصحاب می‌آید مباهله نمایید که بر چیزی
نیست چون صباح شد پیغمبر صلعم دست امیر المومنین را گرفته و امام حسن و امام حسین را پیش کرده و
فاطمه زهرا در عقب او روان ساخته آمد اسقف از ایشان پرسید که هر کدام کیستند گفتند آن یکی
علی ابن ابی طالب است که پسر عم و داماد و پدر فرزندان که دوستترین مردم است نزد او و این دو طفل
پسران دختر او اند از علی که آنها نیز احب خلق‌اند بوی و این یکی دختر اوست که اعز خلایق است بوی و
اقرب ایشانست پس اسقف نگاه کرد بعاقب و سید و عبد المسیح و گفت بنگرید و به بینید که بخواص خود
آمده از اهل و ولد خود تا مباهله کند با جماعتی آمده که وثوق دارد بایشان و محبت اند برو حذر کنید ازین
مباهله والله که اگر خوف و مکانت قیصر نمی‌بود من اسلام اختیار میکردم لیکن مصالحه می‌باید کردن تا باز
گردیم بجای خود گفتند ما همه تابع رای توییم آنگاه اسقف گفت یا ابا القاسم ما مباهله نمیکنیم لیکن مصالحه
میکنیم بر آنچه مقدور ماست بعد از ان مصالحه کردند بر دو هزار حله که قیمت هر حله چهل درهم پسندیده
باشد و آنچه کم و زیاد باشد بدین حساب مجری باشد و مصالحه برین نوشتند و صاحب کشاف آورده
که اسقف گفت وقتی که آنحضرت با اهل بیت بیرون آمده بودند که ای معشر نصاری من روی چند می‌بینم
که اگر از خدای درخواهند کوهها را از مواضع خود زایل گرداند و یقین میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا
بر روی زمین نماند پس آنگاه صلح کردند بر آنکه هر سالی دو هزار حله بدهند و نوبت بدهند هزار در صفر و هزار
در رجب و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند و آنحضرت فرمود که بخدای که جان من بید قدرت
اوست که اگر اهل نجران با من مباهله میکردند خدای تعالی ایشانرا مسخ گردانیدی بقرده و خنازیر
آتشی بر ایشان فرو میریخت تا جمله اهل نجران حتی مرغ بر سر درخت می‌سوخت و پیش از گردش
سال همه هلاک می‌شدند و درین قضیه بیان فضل امیر المومنین است علیه السلام و ظهور معجز نبی صلعم
چه نصاری دانستند که اگر مباهله میکنند حلول عذاب بر ایشان وقوع می‌یابد قبول صلح کردند و حق
سبحانه و تعالی اخبار فرمود که او نفس رسول است و مساویست در کمال و اجلال و عصمت از آثام
و افلال و گردانید زوجه و ولد او را با خصوص حجت بنی مطلبی و برهانی بر دین قویم قوی و نص
بر حکم آنکه حسن و حسین فرزندان رسول‌اند و فاطمه زهرا از نساء عالمیانست و متوجه گردانیده

بسوی

بسوی ایشان ذکر خطاب و دعا و احتجاج بمباهله در روز مقابله بمقاوله و این فضیلتی است که کسی با او
مشارکت ندارد و نه از امت و نه از اقارب بعد ازین واقعات رسول الله صلعم امیر المومنین علیه السلام
را بیمن فرمود بهمین رود و زکوات ایشان را بستاند و آنچه بر اهل نجران مقرر کرده قبض نماید آنحضرت
طاعة للرسول مسارعت فرمود توجه نمود بعد از ان پیغمبر اراده حج فرمود پس منادی را طلب کرد
گفت بمردمان خبر رسان تا اقصی بلاد اسلام که مردم تهیه اسباب راه حج نمایند و تجهیز آنرا ساز کنند
که با رسول الله بیرون روند و آنحضرت کتابتی با میر المومنین نوشت که از یمن بجانب حج توجه نماید
تا در آنجا ملاقات شود و نوع حج در کتابت ذکر نفرموده بود که تمتع یا قران یا افراد عزم جزم نموده رسول الله
نوع قران حج را اختیار فرمود بسیاق هدی بیرون آمد و در موضع ذی الحلیفه احرام بست و مردم با وی
احرام بسته از نزد میلی که به بیداست لبیک گویان ما بما بین الحرمین چون آنحضرت نزدیک بمکه معظمه
رسید از جهت مدینه امیر المومنین نیز از جانب یمن نزدیک شد بجرم لشکر را گذاشته خود را بپیغمبر رسانید
وقتی که مشرف بمکه شده بود بر وی سلام کرده اخبار فرمود بوقایع یمن و نجران و ضبط و نسق آن
آنحضرت بغایت مسرور و شادمان گشت فرمود که یا علی بچه اهلال کردی فرمود که تو نوشته بودی که
بچه اهلال فرموده چون ندانستم نیت خود را بنیت تو بستم و گفتم بار خدایا اهلال من همچو اهلال
رسول الله است اهلال آواز بلند کردنست در تسمیه و تکبیر در ذبح قربانی و من سی و چهار شتر بطریق
سیاق آورده ام آنحضرت فرمود که الله اکبر من هم شصت و شش شتر سیاق دارم پس تو شریک منی
در حج و مناسک و هدی پس ای علی بر احرام خود باش و باز بلشکر رو و تعجیل نمای تا زودتر بمکه بمن برسی
آنحضرت معاودت نموده بلشکر خود رسید با آن نزدیکی ایشان جامها پوشیده با وی سوار
شدند و امیر المومنین در ان راه یکی را از حکومت عزل کرده بود از جهت بی دیانتی و عدی را نصب
فرموده آنها زبان شکایت دراز کرده بخدمت پیغمبر آمدند و سخنان غرض آمیز میگفتند آنحضرت
منادی را فرمود که ندا کند که زبان خود را از شکایت علی کوتاه کنند که خدا را خوش نمی‌آید
و او هرگز مداهنه در دین نکرده و از شکایت او باز ایستید و منزلت او را بدانید که [illegible]
تعالی بدگوی او را دوست نمیدارد و جماعتی با پیغمبر بسیاق هدی بیرون رفتند حق سبحانه
و تعالی آیت و اتموا الحج والعمرة لله را فرستاد بعد از ان آنحضرت فرمود که عمره در حج داخل است

تا روز قیامت و انگشتهای مبارک خود را بریکدیگر انداخته شبکه کرد یعنی مثل این و فرمود که اگر
استقبال میکردم آنچه استدبار کرده ام سیاق هدی نمینمودم بعد از ان امر فرمود تا ندا کردند
که کسی سیاق هدی نکرده از احرام بیرون آمده خود را احلال کند و از حج عمره گیرد و هرکه سیاق
هدی کرده بر احرام خود باشد بعضی اطاعت کردند و بعضی مخالفت ورزیدند و در میان ایشان
گفت و شنید شد بعضی گفتند رسول الله با سر برهنه خاک آلود باشد و ما جامه پوشیم و با زنان
نزدیکی کنیم و روغن مالیم بعضی میگفتند حیا مانع شما نمی شود که بیرون میروید و از سرهای شما از
غسل آب میچکد و رسول الله بر احرام باشد و بعضی منکر بودند آنحضرت فرمود که اگر من سیاق
هدی نمیکردم احلال میکردم و آنرا عمره میگرفتم پس هرکه سیاق هدی نکرده خود را احلال سازد
بعضی رجوع کردند و بعضی دیگر بران قول ایستادند آنحضرت فرمود با بعضی که مصر بودند که چرا خود
را احلال نمیسازید و حال آنکه سیاق هدی نکرده اید میگفتند والله که ما خود را احلال نسازیم با انکه
تو احرام داشته باشی فرمود که شما هرگز ایمان نخواهید آوردن تا بمیرید ازین جهت است که
ایستاده اید بر انکار متعه حج و تصریح می نمائید بتحریم آن و نهی از ان میکنید و آنحضرت بمتعه حج
فرموده چنانچه معلوم شد و احمد حنبل احادیث بسیار درین باب آورده که اقتضا میکند امر بان
و حسن بران شاید که زیاده از پنجاه موضع باشد و چون آنحضرت مناسک حج بجای آورده بشرکت
امیرالمومنین قربانی کردند با آن همه مردم که از اطراف و جوانب طلب فرموده بود و حج و همگنان را
رخصت نداده متوجه مدینه شد در راه چون بغدیر خم رسیدند با وجود آنکه جای نزول نبود
از جهت کمی آب و علف فرود آمد و جمیع مسلمانان نیز در نزول موافقت کردند و غرض آنحضرت
آن بود که پیش از آنکه مردم متفرق شوند بموجب وحی الهی که پیش از ان نازل شده بود
امیرالمومنین را علیه السلام بخلافت و امامت نصب نماید در حضور این جمع کثیر تا کسی بعد ازو
بر وی انکار نکند و اگر ازین محل کوچ میکردند مردم متفرق گشته هرکسی بمنزل خود میرفت و آیتی
که در سابق سمت نزول یافته بود درین باب که بی توقف حکم آنرا بخلایق برساند اینست
که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من
الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین یعنی ای فرستاده بحق برسان بکافه خلایق

انچه فرو

انچه فرود آمده بتو از پروردگار تو یعنی امامت و خلافت امیرالمومنین را و اگر چنین نکردی و آنرا نرسانیدی
پس تبلیغ نکرده رسالت اورا چه کتمان وحی بر تو روا نیست و حق سبحانه و تعالی ترا نگاه میدارد
از شر مردمان درین تاکید و مبالغه است با آنکه تخویف فرموده بتاخیر امر و آنکه از مخالفان اندیشه
نکند که حق تعالی حافظ و ناصر اوست که این حکم را بخلایق برساند بدرستی که خدای راه ننماید گروه
کافران که حکم الهی را گردن ننهند و تقیید رسالت تو نکنند و این دلیل است بر آنکه هرکه بعد ازین
حکم اذعان ننماید و خلافت و امامت امیرالمومنین را قبول نکند پس او کافر است و از زمره نجات
محروم بود چنانچه تفصیل آن سابقا مذکور شد و چون امیرالمومنین را با خود بمنبر برد با آواز بلند فرمود
که ای معشر خلایق من نیستم اولی بشما از نفسهای شما همه گفتند بلی یا رسول الله فرمود هرکه من مولای
اویم پس این علی مولای اوست بعد ازان گفت بار خدایا دوست دار هرکه او را دوست دارد
و دشمن دار هرکه او را دشمن دارد و یاری کن هرکه او را یاری کند و فرو گذار هرکه او را فرو گذارد
بعد ازان از منبر فرود آمده نماز ظهر بجماعت گزارد و امر فرمود که خیمه در برابر خیمه آنحضرت نصب کنند
و امیرالمومنین آنجا نشیند و مسلمانان فوج فوج بروند تهنیت او و مبارکباد او و بر وی سلام کنند
و او را با امیرالمومنین بخوانند پس چنین کردند بعد ازان ازواج خود را و دیگر زنان را باین امر فرمود
ایشان نیز امتثالا لامر الرسول چنین کردند و عمر برخاسته اظهار سرور کامل نمود و گفت گوارا باد
مبارکباد ترا یا علی بامداد کردی مولی من و مولی هر مومن و مومنه و حسان بن ثابت اذن یافته
بیتی چند درین باب گفت این مقامات و حالات و محاربات بود که در زمان رسول الله صلعم
بوقوع آمده بود که بر سبیل اجمال و اختصار سمت ذکر یافت و اما حروب و قتال که در زمان
خلافت آنحضرت بظهور آمده از واقعه جمل و صفین و نهروان که کوه از صدمت آن متزلزل شده
و زمین از هیبت آن متخلخل گشته بر عادت مستمره بر وجه اختصار مذکور میگردد و از انجمله واقعه جمل است
که جمعی کثیر و جمی غفیر با امیرالمومنین علیه السلام برضا و رغبت بیعت کردند بعد ازان نقض آن بیعت
کرده و نکث آن نموده غدر پیشه کرده بر وی خروج کردند و بسیاری را از مردم با خود متفق ساخته
فتنه خفته را بیدار ساختند و دل بر محاربه امیرالمومنین علیه السلام نهادند و از ربقه طاعت
الهی بیرون رفتند و چون ایشان درین مقام درآمدند بر امیرالمومنین لازم شد مقابله و مقاتله

ایشان و اول کسی که نقض عهد کرده در مقام محاربه درآمد طلحه بود و دیگر زبیر که هر دو رفتند
و با عایشه مشورت نموده او را با خود متفق ساختند و او را برداشته بجانب بصره رفتند و لشکری
را جمع آورده با اسباب جنگ رو در مقاتله امیر المومنین نهادند بآنکه طلب خون عثمان میکنیم
از و با وجود آنکه میدانستند در باطن که امیر المومنین متهم بود و نه قاتلش اما اظهار این معنی میکردند
و عجبتر آنکه عایشه در مدینه مردم را تحریص میکرد و ترغیب مینمود بر قتل عثمان و میگفت بکشید نعثل را که حق تعالی
او را بکشد که او سنت رسول الله را کهنه ساخت و هنوز جامه او کهنه نشده و پیش از آنکه عثمان کشته
شود او از مدینه بیرون رفته متوجه مکه شد و خبر کشتن او را در راه شنید و آنکه مردم با امیر المومنین بیعت
کرده اند بعینی او ورم کرده باز گشت بجانب مدینه و گفت میروم تا طلب خون عثمان کنم گفتند که یا
ام المومنین تو میفرمودی بقتل او و میگفتی بکشید نعثل یهودی را اکنون چرا این میگوئی گفت کشتند
او را در آن وقت که من این میگفتم و گذاشتند تا توبه کرد و پاک شد همچو سبیکه از فضه و بعد از آن او را
کشتند و طلحه و زبیر بخفیه از مدینه بیرون رفتند در راه بوی رسیدند و او را از آن طریق گردانیده
بجانب بصره رفتند و امیر المومنین علیه السلام از مدینه بیرون فرموده بطلب و جست و جوی ایشان بود
تا نزدیک بصره رسید کتابتی نوشت بطلحه و زبیر که اما بعد شما معلوم دارید که من کسی را به بیعت خود دلالت
نکردم تا ایشان بطوع و رغبت آمدند در ربقه بیعت من و تا مبالغه از حد نبردند مرا راضی نگردانیدند
و من این بیعت ایشان ننمودم و شما از آن مردم بودید که بارادت و رضا آمدید و بمن بیعت
کردید بی کره و اجبار چه سلطان غالب تسلط بر شما تکلیف بیعت من نمی کرد و غرضی در میان
نبود اگر شما برضا و اختیار به بیعت من درآمده بودید پس چرا رجوع بحق تعالی بتوبه از آنچه از شما
بوقوع آمده نمیکنید و اگر بیعت شما بی رضا و اختیار بوده پس من راه را بر شما میگیرم که چرا
اظهار طاعت میکردید و اخفاء معصیت مینمودید تو ای زبیر از فارسان قریشی و تو ای طلحه شیخ
مهاجرین و دفع کردن شما این امر را از خود پیش از آنکه در آن شروع نمائید اوسع است از برای شما
از خروج شما از آن اقرار ایشان بآن امر و اما آنکه میگوئید که من کشته ام عثمان را پس میان من و
شما است کسی که تخلف کرده از من و از شما از اهل مدینه شما احوال را امید آنید باز لازم است هر مردی را
بقدر آنچه متحمل آن شده از عهده بیرون آید و اولیاء دم او بنو عثمان اند اگر مظلوم کشته شد آنچه

شما میگوید

چون جریان حال بر همین منوال و لا استبداد یافت بمنصب امامت و بعضی اقامت نمودند بنصرت و حمایت
حمیت جاهلیت چون آن استقرار یافته بعضی دیگر از حق اغماض عین نموده آن طریق را اختیار کردند به تبعیت
تا محروم ماندند از ریاض جنت والله یهدی الی طریق مستقیم در مناقب خوارزمی آورده روایت از جابر که پیغمبر صلعم
فرمود که چون حق سبحانه و تعالی آسمان و زمین را آفرید ایشان را دعوت فرموده اجابت کردند پس عرض کرد
بر ایشان نبوت من و ولایت علی بن ابی طالب را علیهما السلام ایشان بطوع و رغبت قبول کردند بعد از آن خلایق
را خلق کرد و امر دین را بما تفویض فرمود پس سعید بما سعید است که تابع ما است و شقی بما شقی است که مخالف ما است
و ما حلال کنندگان حلال ادیم و حرام کننده حرام ادیم و او نیز در مناقب آورده از عون بن ابی رافع که او روایت
از علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمود که من یکروزی رفتم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله در وقتی که مریض
بود چون بمنزل آنحضرت رسیدم دیدم که سر مبارکش بر کنار مردیست که بزیبائی و نیکوئی مثل او ندیده بودم و آن
حضرت بر کنار در خواب بود چون آن جوان مرا دید گفت نزدیک پسر عمت بیا که تو احق بوی از من چون پیش رفتم
او برخاست و من بجای او نشستم و سر حضرت را بر کنار گرفتم همچنانکه در کنار او بود چون زمانی گذشت
آنحضرت از خواب بیدار شد فرمود که این مرد کجا رفت که سر مرا در کنار داشت گفتم چون آمدم مرا پیش طلبیده
گفت تو احقی از من به پسر عمت و برخاست و من بجای او نشستم آنحضرت فرمود که هیچ دانستی که او که بود گفتم نه
یا رسول الله فرمود که آن جبرئیل بود علیه السلام که بمن حدیث میکرد تا وجع من تخفیف یافت و سر من در کنار او
بود تا بخواب رفتم و هم در مناقب آورده که چون رسول الله صلعم مواخات فرمود میان مسلمانان بعد از آن
فرمود که یا علی تو برادر منی و تو از من بمنزله هرونی از موسی غیر از آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود بدان ای
علی اول کسی که در روز قیامت خوانده شود من باشم که برخیزم از یمین عرش در ظل او پس بپوشانند مرا
حله خضرا از حله‌های بهشت و من خبر میدهم ترا ای علی که امت من اول امم باشند در روز قیامت که محاسب
گردند و باز تو اول کسی باشی که خوانده شود بقرابت من از جهت قرابت تو مرا و منزلت تو نزد من و دفع کنند
بسوی تو لوای مرا که لوای حمد است و تو آنرا بر داری و سیر کنی بآن در میان دو جانب آدم و جمیع خلق و همه
خلایق در آن روز در ظل لوای من باشند که طول آن هزار ساله راه بود و سنان آن لوا از یاقوت احمر باشد
و قضیبش از نقره بیضا و اسفل آن از در خضرا و او را سه شعبه باشد از نور یکی در مشرق و دیگر در مغرب و یکی
در وسط دنیا و بر آن سه سطر نوشته باشد اول بسم الله الرحمن الرحیم دوم الحمد لله رب العالمین سوم

لا اله الا الله محمد رسول الله که طول هر سطری هزار ساله راه باشد و تو با لوای من روی و حسن از یمین و حسین
از یسار تو روند تا بایستی میان من و ابراهیم عم در ظل عرش خالق اکبر بعد از آن بپوشی حله سبز از حلهای جنت
آنگاه منادی ندا کند از تحت عرش که خوش پدریست پدر تو ابراهیم و خوش برادریست برادر تو علی بن ابی طالب
بشارت باد ای علی ترا پس بشارت باد ترا که تو پوشیده می شوی وقتی که پوشیده می شوم و خوانده می شوی
وقتی که من خوانده می شوم و زنده میکردی وقتی که من زنده میکردم در مناقب روایت میکند از علی بن حسین ع
که او از پدر بزرگوار خود روایت میکند که پیغمبر صلعم در روز خندق میفرمود که بار خدایا فرا گرفتی از عبیده بن حارث
را در روز بدر و حمزه بن عبدالمطلب را در روز احد و این علی است مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثانی و هم در مناقب
از ابن عباس روایت کرده که رسول الله صلعم فرمود که علی از من مثل سر من است از بدن و هم در آنجا از سلمان
روایت میکند که من از رسول الله صلعم شنیدم که میفرمود که من و علی نوری بودیم نزد حق سبحانه و تعالی
که طواف حق می نمودیم و تسبیح و تقدیس و تمجید میرسانیدیم پیش از آنکه آدم مخلوق شود چهار هزار سال
چون حق سبحانه و تعالی آدم را آفرید این نور در صلب او قرار یافت پس همچنین انتقال می یافت از واحدی بعد از
واحدی تا در صلب عبدالمطلب بهم افتراق پیدا کردیم پس یک جزو از آن نور من بودم و یک جزو دیگر علی و هم در مناقب
که از ام سلمه روایت میکند که او الطف نساء آنحضرت بوده و احب و که او را مولایی بوده که حضانت و تربیت او
می نمود اما او بمرتبه بغض امیرالمومنین داشت که هرگز نبود که بعد از نماز آنحضرت را ناسزایی نگوید نعوذ بالله
یک روزی ام سلمه گفت که ای مولی چه ترا بر ناسزای آنچنان کسی داشته گفت قتل عثمان کیا... چون وی تربیت
بوده ام سلمه گفت اگر نه آنکه تو مولی و تربیت کننده من بودی من سر رسول الله را بتو اظهار نمیکردم لیکن بنشین
تا من بتو بگویم از علی آنچه من دیده ام یکروزی رسول الله صلی الله علیه و آله که نوبت من بود آمد و هر نه
روز یکروز از من بود و امیرالمومنین با وی بود آنحضرت انگشتان خود را در انگشتان علی در انداخته بود
که یا ام سلمه بیرون رو از این خانه و زمانی خانه را بما بازگذار من بیرون رفتم و ایشان خانه را خلوت کرده
باهم نجوا دراز کردند و من در بیرون خانه گوش میکنم و کلام ایشان را نمیدانم که چه میگویند تا هم
روز شد من آمدم و گفتم السلام علیکم بخانه درآیم پیغمبر فرمود که درمیا بجای خود بازگرد و دیگر از
ایشان دور و دراز کشید تا زوال شد گفتم که روز من گذشت و مشغول گردانیده او را علی باز رفتم
بدر آنخانه و گفتم السلام علیکم اکنون درآیم فرمود که درمیا و بازگرد بجای خود باز آمدم و گفتم اکنون

زوال شمس شده باید که بیرون آید از برای نماز و روز من رفت و من هرگز ندیده بودم کلام چنان طولانی
پس از لحظه آمدم و گفتم السلام علیکم باندرون بیایم پیغمبر فرمود که نعم بیا باندرون رفتم علی را دیدم که
دست خود بر هر دو زانوی پیغمبر نهاده و گوش را پیش دهان او برده و پیغمبر نیز گوش را پیش دهان او
آورده سرگوشی میگویند امیرالمومنین میگوید ای پس بروم و اینچنین کنم و آنحضرت میفرماید نعم من چون
بخانه در رفتم امیرالمومنین روی مبارک بجانب دیگر کرده برخاسته بیرون فرمود آنگاه پیغمبر مرا در کنار
خود نشاند و نوازش فرمود و آنچه میان زن و شوهر می باشد از لطف و اعتذار بجای آورد بعد از آن
فرمود که ای ام سلمه ملامت مکن مرا که درینوقت جبرئیل آمده بود از جانب حق جل و علا و فرمان رسانیده
که من وصیت کنم و بگویم بعلی آنچه بعد از من بظهور خواهد آمد و من میان علی و جبرئیل نشسته بودم جبرئیل
بر یمین و علی بر یسار آنچه جبرئیل میگفت بمن من با وی میگفتم آنچه تا قیامت وقوع خواهد یافت
پس مرا معذور دار و ملامت مکن که خدای عزوجل اختیار کرده از امتی پیغمبر را و اختیار فرموده از
برای هر پیغمبری وصیی که پیغمبران امتم و علی وصی من در میان عترت و اهل بیت و امت من بعد از
من پس این آن چیزیست که حاضر بودم من از امر علی که با تو گفتم این زمان ای پدر من ناسزا میگویی او را
یا ترک میکنی بر گفتن او را بعد از آن او شب و روز با حق این مناجات میکرد که بار خدایا مرا بیامرز
که من جاهل بودم از امر علی که من دوستم دوست علی را و دشمنم دشمن علی را پس مولی توبه نصوح
کرد و باقی ایام عمر از حق تعالی آمرزش میطلبید و هم در مناقب از علی علیه السلام نقل میکند که پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که جبرئیل آمد بمن و چون بال با بال اقبال کشود بر یکبال او نوشته بود که لا اله الا الله محمد نبی الله
و بر یکبال او نوشته که لا اله الا الله علی الوصی سالم روایت کند که گفت عمر را می بینیم ترا تعظیم میکنی امیرالمومنین
را که هیچ یکی دیگر از اصحاب نبی آن تعظیم نمیکنی گفت او مولا و خداوند من است و از ابی جعفر علیه السلام
مرویست که دو اعرابی با یکدیگر خصومت داشتند آمدند نزد عمر او گفت بامیرالمومنین که یا ابا الحسن
حکم کن در میان ایشان آنحضرت حکم فرمود بر یکی از ایشان آنکه بر وحکم کرده بود گفت بعمر که این حکم میان
ما درست نبود عمر برجست و گریبان او گرفته کشید و گفت و یحک نمیدانی که این کیست مولای من است
و مولای هر مومن و مومنه و هر که نباشد او مولای او پس او مومن نیست از عبد خیر مرویست که نزد عمر
جماعتی از قریش مجتمع بودند و امیرالمومنین نیز علیه السلام در آن میان بودند تذاکر و تفاخر شرف میکردند

وعلی علیه السلام ساکت بود عمر گفت یا ابا الحسن سبب سکوت چیست آنحضرت نمیخواست که چیزی گوید عمر می‌گفت
یا ابا الحسن چیزی البته می‌باید گفت آنگاه این را فرمود شعر اللّه اکرمنا بنصر نبیه ٭ وبنا اعز شرایع الاسلام
فی کل معترک تزیل سیوفنا ٭ فیها الجماجم عن فراخ الهام ٭ ویزور جبرئیل فی ابیاتنا ٭ بفرایض الاسلام والاحکام
فنکون اول مستحل حلّه ٭ ومحرم للّه کل حرام ٭ نحن الخیار من البریة کلها ٭ ونظامها وزمام کل زمام
انا لنمنع من اردنا منعه ٭ ونقیم راس الاصید القمقام ٭ وترد غایة الخمیس سیوفنا ٭ فالحمد للرحمن ذی الانعام
یعنی حق سبحانه وتعالی گرامی گردانیده ما را بیاری دادن پیغمبر خود را وبه برکت ماست که عزت داده شرایع
اسلام را در هر لشکری ومعرکه شمشیرهای ماست که می‌برند وزایل میکردانند درد کله‌های سرها
از ابدان کردن کشان ونزول مینماید جبرئیل در خانهای ما بفرایض اسلام واحکام ایمان وبودیم
اول آنکه حلال دانستیم حلال او را وحرام دانستیم حرام او را ما برگزیدگانیم از همه خلایق ونظام
انها بماست وزمام هر زمام بدست ماست که اهل حل وعقد ماییم مانع میکنیم هر کرا می‌خواهیم که منع کرده
وما داشت میداریم سر متکبران کردن کشان را وشمشیرهای ما باز میدارد ستمکاران وعادیان لشکر را
از تعدی پس حمد خدای را که صاحب رحمت وانعام است بر بندگان در مسند احمد حنبل آورده که چون پیغمبر
ابوبکر را با سوره براءة فرستاد بمکه معظمه که حج نکنند بعد ازین سال مشرکان وعریان مشغول طواف
خانه کعبه نشوند وبهشت داخل نخواهد شد الا کسی که مسلمان باشد وهر کرا که میانه او وپیغمبر مدتی باشد
او را مهلت دهد تا مدت منقضی شود وخدا ورسول او از مشرکان بیزارند چون او متوجه شده سه روزه راه رفت
آنحضرت امیر المومنین را فرمود که برو وبوی رسیده او را بر من باز گردان وتو آن احکام باهل مکه برسان
او چنین کرد ابوبکر باز گشته پیش حضرت آمد وگریست وگفت یا رسول الله امری از من حادث شد آنحضرت
گفت که حادث نشده در باب تو غیر خیر ولیکن من از جانب حق مامور شدم که آن احکام را از سانند
مگر من یا مردی که از من باشد وشمه ازین پیش گذشت واین امر مشهور است احتیاج بتطویل ندارد
وتعدید رواة وروایات درین باب بسیار است **در بیان آنچه نازل شده از قرآن در شان آنحضرت**
بعضی از آیات سمت ذکر یافت مثل انما ولیکم اللّه وآیه وتعیها اذن واعیه واولئک هم خیر البریه
وغیر ذلک لیکن اگر زاید بران که از پیش گذشته چیزی می‌باید ایراد آن مینماید ابن عباس روایت
کند که پیغمبر صلی اللّه علیه وآله فرمود که هیچ آیتی نیست از آیات قرآنی که حق تعالی فرستاده باشد

ودر و یا ایها الذین امنوا بود که علی علیه السلام راس وامیر آن آیتست واز ابن عباس مرویست
وثعلبی وغیر او نیز از اهل تفسیر آورده اند در سبب نزول آیه یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره
مستطیرا واگرچه شمه ازین آیه کریمه نیز سمت ذکر یافت اما ان تفصیلی که ایشان ایراد نموده اند اینجا
بیان میکردد واین آنست که آورده اند که یکنوبتی امام حسن وامام حسین مریض شدند ورسول اللّه صلعم
با بعضی اصحاب بعیادت ایشان رفتند وعامه عرب نیز بعیادت ایشان رفته بودند گفتند یا ابا الحسن اگر
نذری را با خود لازم گردانی برای صحت فرزندانت که بآن وفا نمائی دور نباشد که نذری را که مقرون بوفا
ساخته چیزی نیست امیر المومنین فرمود که ایشان صحت یابند من نذر کردم برای آن شکرانه سه روز
روزه بدارم وفاطمه زهرا نیز بهمین طریق نذر کرد وایشانرا جاریه بود که فضه میگفتند او نیز این نذر
بعد از آنکه آن شاه زادها لباس عافیت پوشیدند وشربت صحت نوشیدند ودر انوالا نزول المحمد
قلیل بود ونه کثیر پس امیر المومنین علیه السلام رفت پیش شمعون خیبری یهودی واز وسه صاع جو قرض
نمود ودر حدیث غزالی آورده روایت از مهران باهلی که آنحضرت رفت نزد همسایه یهودی
که او را بود که او را شمعون بن حانا میگفتند که از و پشم ستاده بریسند واز اجور آن آن نذر را
بجای آرد فرمود بوی که آیا ترا هست پاره از پشم که بدهی مرا وبر لید آنرا دختر محمد برای تو به
صاع جو از اجور آن گفت بلی پس داد آنرا بآن حضرت وامیر المومنین علیه السلام پشم وجو از و
ستاده فرمود وفاطمه را ازین حال اخبار نمود او اطاعت کرده قبول نمود وبرخاست
ویک صاع آن جو را آسیا کرد وپنج قرص از آن پخت برای هر یکی یکقرص وچون امیر المومنین
با رسول اللّه نماز مغرب گزارده بمنزل شریف خود تشریف آورد وطعام را پیش آوردند
تا افطار کنند ناگاه مسکینی بدر خانه آمده گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینم از مساکین
مسلمین مرا طعا[illegible] که حق سبحانه وتعالی شما را از موائد جنت طعام کند امیر المومنین علیه السلام
این را [illegible] را وفاطم ذات المجد والیقین ٭ یا بنت خیر الناس اجمعین ٭ اما ترین البائس المسکین
قد قا[illegible]ین ٭ یشکو الی اللّه ویستکین ٭ یشکو الینا جایعا حزین ٭ کل امری بکسبه رهین
وفاعل ال[illegible]یستبین ٭ موعده جنة علیین ٭ حرمها اللّه علی الضنین ٭ وللبخیل موقف مهین
تهوی به النار الی سجین ٭ شرابه الحمیم والغسلین ٭ یعنی ای فاطمه ای صاحب بزرگی ویقین ای دختر

بتر همه خلایق روی زمین آیا ندیدی درمانده بی نوای مسکین که ایستاده است بر در خانه با ناله و حنین
که شکایت برداشته با رحم الراحمین و فروتنی شیوه کرده شکایت آورده بما از گرسنگی در حالتی که
هستاده اند و هکمین هر مردی مکلف که هست بآنچه کرده در گرو است و بآنچه اندوخته رهین و کننده
خیرات را ظاهر شده که موعد او ست بهشت علیین که حرام کرده خدای تعالی آنرا بر بخیل لئیم و بخیل رست
موقفی بغایت خوار کننده که می اندازد آتش ورا از انجا بقعر سجین که شراب و آب گرم جوشان باشد و طعام
او ریم ابدان دوزخیان حضرت فاطمه که این شنید فرمود که شعر امرک یا ابن عم سمع و طاعة ما بی من لوم ولا ضراعة
یعنی امر تو ای پسر عم من شنیدنیست و فرمان بردنی و نیست مرا از ان ملامتی و نه ملالتی و نه ذلتی و آن
طعام را خود نخورده برای مسکین فرستادند و خود در ان شب از روزه بآب روزه کشودند و در روز
دوم یک صاع دیگر آسیا کرده نان پخت و چون امیر المومنین از نماز مغرب فارغ شده بمنزل فرمود
و طعام را پیش نهاده یتیمی آمد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من یتیمی ام از اولاد مهاجرین که در
روز عقبه پدر من شهید شد مرا طعام کنید که خدای تعالی از موائد بهشت شما را طعام دهد پس چون
امیر المومنین و فاطمه این را شنیدند طعام خود را برای او فرستادند و بآب خالص دیگر شب
روزه کشودند و در روز سیوم دیگر حضرت فاطمه برخاست و آن صاع باقی را از جو آسیا کشید و نان
پخت و وقتی که امیر المومنین با پیغمبر نماز شام گزارده بمنزل آمد و طعام پیش آوردند اسیری آمد بر در خانه
و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد مرا اسیر کرده اند و کسی بمن طعام نداده مرا طعام دهید که من اسیر محمدم
تا خدای تعالی شما را بر موائد جنت طعام دهد پس امیر المومنین این را شنیده طعام خود را بوی ایثار کرد
و باقی اهل بیت نیز بموافقت آنحضرت ایثار کردند بوی و درین شب سیوم بغیر از آب چیزی نچشیدند چون روز چهارم
شد بنذر خود وفا کرده بودند امیر المومنین دست راست امام حسن را گرفته و بدست دیگر دست
چپ امام حسین علیهم السلام گرفته پس آمد نزد پیغمبر صلعم و ایشان میلرزیدند از شدت گرسنگی مثل بچه
مرغ چون نظر پیغمبر بر ایشان افتاد فرمود که یا ابا الحسن سخت پریشان ش[دم] [illegible] حال دیدم
شما را چه حال است این گفته متوجه خانه فاطمه شد و ایشان با آنحضرت رف[illegible] پیدر محراب
بنماز مشغول است و از گرسنگی شکم جا بر کشش به پشت چسب[illegible] و چشمهایش بگو رفته پس چون پیغمبر این حال مشاهده
کرد فرمود و اغوثاه با تعدادی اهل بیت محمد شما از گرسنگی خود [illegible] ک سکینید پس درین حال جبرئیل علیه السلام

از نزد ذو الجلال آمده گفت فرا گیر یا محمد که حق جل و علا ترا تهنیت فرموده در باب اهل بیت تو فرمود که چه چیز را
فرا گیرم یا جبرئیل جبرئیل گفت بخوان این آیه را که هل اتی علی الانسان تا اینجا که انما نطعمکم لوجه الله
لا نرید منکم جزاء ولا شکورا و ازینجا تا آخر سوره و خطیب خوارزمی حکایت کند از وی و از راوی وی زیاده
کرده ابن مهران باهلی درین حدیث که پیغمبر صلعم بشتاب برخاسته بخانه فاطمه و امیر المومنین علیهما السلام آمد
و چون آن حال را مشاهده فرمود گریست و گفت شما سه روز است که این حال دارید و من غافل از حال شما
پس جبرئیل آمد باین آیات که ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله
یفجرونها تفجیرا و گویند که این چشمه در خانه پیغمبر باشد که از انجا منفجر شود و روان گردد بخانهای انبیا و
مومنان و چون تمام این سوره کریمه در شان اهل بیت رسول الله است صلی الله علیه و آله عنان ترجمه
آن معروف میگردد بعون الله و توفیقه بسم الله الرحمن الرحیم خدایی که مجمع جمیع صفات کمال
که ابتدا میکنم که بخشاینده رزق است بر عالمیان و مهربان با دخال ریاض جنان هل اتی علی الانسان
حین من الدهر لم یکن شیا مذکورا یعنی آیا آمد بر آدم هنگامی از زمان که در ان نبود چیزی یاد کرده شده
یعنی چهل سال در میان مکه و طایف افتاده بود پیش از نفخ روح و کسی با انسانیت او را یاد نمیکرد
پس استفهام بر سبیل تقریر باشد انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا بدرستی
که ما آفریده ایم آدمیان را که از اولاد ویند از آب منی آمیخته بآب مرد و زن و خلقت او را درست
گردانیدیم و با مر و نهی می آزماییم او را پس گردانیدیم او را شنوا و بینا تا متمکن باشد از مشاهده
دلایل و استماع آیات انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا بدرستی که ما نمودیم او را راه راست
که طریق اهل بیت است بنصب ادله و انزال آیات یا سپاس دارنده یعنی مومن سعید که دوستدار
اهل بیت باشد و تبرا از دشمنان ایشان کند یا ناسپاس یعنی کافر شقی ناصبی که طریق ایشان را
بگذارد و غیر ایشان [illegible] اختیار کنند انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالا و سعیرا بدرستی که ما
آماده ایم برای [illegible] دشمنان اهل بیت زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند و غلها که
بر گردن ایشان نهند و آتشی افروخته که [illegible] پیوسته بسوزند و در آمد این سوره شریفه که در شان
اهل بیت است بخلقت آدم نمودن تنبیه [illegible] انکه غرض از خلقت آدم محمد و آل وست صلی الله علیهم
ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا بدرستی که نیکوکاران یعنی اهل بیت و تابعان ایشان

یاشامند در آخرت از جام شربتی که آمیختگی آن کافور باشد یعنی آنرا بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین
و خوش بوی شود یا بواسطهٔ خوشبوئی و سفیدی مشابه کافور باشد و لهذا او را برین نام خوانند و مؤید این قول
که بدل از کافور آورده که عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا کافور چشمه ایست که می آشامند ازان بندگان
شایستگان خدای تعالی میرانند آن چشمه را راندن آسان یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا
آن بندگان شایسته وفا می نمایند بنذری که در طاعت کنند و می ترسند از روزی که هست محنت و شدت او
فاش و آشکارا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و میدهند این طایفه را بدوستی خدا یا بر حب طعام
یا بر حب الطعام یعنی با وجودی که خود احتیاج دارند و آنرا دوست دارند ایثار مینمایند و میخورانند درویش فرو
مانده را و خورد سال بی پدر را و اسیری را که از کفار گرفته اند بر وجهی که اهل بیت رسول کردند یا طعام دادند
بفقرا دوست میدارند انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و این مطعمان بخلوص نیت میگویند که جز
این نیست که میخورانیم شما را این طعامها برای رضای خدای تعالی نمیخواهیم از شما پاداشی و مکافاتی و سپاسی
و آزاری انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا بدرستی که ما می ترسیم از آفریدگار خود از عذاب روزی ترش
روی یعنی روها ترش کرده از شدت و هول آن روز که بغایت سخت و کریهست فوقیهم الله شر ذلک الیوم
و لقیهم نضرة و سرورا پس نگاه دارد خدای تعالی ایشانرا از شر و رنج و هول آن روز و پیش آید ایشانرا تازگی
و خوبی روی و شادی و فرح در دل و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا و پاداش دهد ایشانرا بسبب آنکه صبر
کردند بر طاعت یا بر ایثار طعام بوستانی که از میوه آن خورند و از شربت آن نوشند و از حلهٔ ابریشم
آن پوشند متکئین فیها علی الارائک لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا در حالتی که تکیه زده باشند در بهشت
بر تختهای آراسته نه بینند در بهشت حرارت آفتاب را و نه سرما را بلکه در غایت اعتدال باشد هوای بهشت را
و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا و پاداش دهد ایشانرا بهشتی دیگر که نزدیک بود بر ایشان
سایهای درختان آن و رام کرده باشد چیدن میوهای آن رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوها و
کسی چیننده را منع نکند و یطاف علیهم بآنیة من فضة و اکواب کانت قواریرا قواریرا من فضة قدروها
تقدیرا و گردانیده شود بر ایشان جامهای خورد از سیم و جامهای بزرگ مانند آبگینها باشد از سیم
یعنی اوانی و اکواب آن از نقره باشند در صفا مثل آبگینه که از خارج داخل آنرا توان دید اندازه کرده
باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان اندازه کردنی بی زیاده و نقصان و یسقون فیها

کاسا کان مزاجها زنجبیلا و آشامانیده شوند در بهشت شرابی که باشد آمیزش آن زنجبیل یعنی بیامیزند
آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل بهشت طرب آرنده و لذت بخشنده است عینا فیها تسمی سلسبیلا
چشمه ایست در آن نام نهاده شده بسلسبیل و آن منقاد بود و روان و هر جا که خواهند بهشتیان و گویند
آسان بحلق فرو رود و بگوارد و یطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا و طوف
کنند برابر پسران گوشواره دار یا جاوید مانده در حالت طفولیت چون بینی ایشانرا ای بیننده پنداری
از صفای لؤلؤ و درخشندگی خود مانده و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و چون بنگری و نظر
کنی آنجا یعنی در بهشت به بینی نعمتهائی که در وصف نگنجد و ملکی که زوال بدو راه نیابد عالیهم ثیاب سندس
خضر و استبرق و حلوا اساور من فضة و سقیهم ربهم شرابا طهورا زبر بهشتیان یعنی لباس زبر ایشان
جامهای دیبای نازک سبز و دیباهای محکم سفته و پیرایه بسته شوند سوارها از نقره و بیاشاماند ایشانرا
پروردگار ایشان شرابی پاک از ادناس و ارجاس پاک کننده از غل و غش که هر که بخورد از غل و غش
پاک شود یعنی حق سبحانه و تعالی امر فرماید که بهشتیانرا ازان بیاشامانند و معلوم است که آنرا از دست
ساقی آن توان آشامید و ساقی آن غیر مرتضی علی نیست که دوستان خود را چشانند و دشمنان خود
را ازان راندن ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا بدرستی که این کرامتها مر شما را پاداش
کردار شما و بهشت رفتن شما در کار خیر پسندیده و لایق مکافات انا نحن نزلنا علیک القران تنزیلا
بدرستی که ما فرو فرستادیم بر تو قرآنرا فرو فرستادنی بتدریج بمقتضای حکمت و موافق وقت که بخلایق
برسانی و فضیلت اهل بیت خود را بر ایشان ظاهر سازی فاصبر لحکم ربک و لا تطع منهم آثما او کفورا
پس صبر کن مر حکم پروردگار خود را در آنچه فرموده از تبلیغ رسالت و فرمان مبر از ایشان گناهکاری را
که ترا باثم یا ناسپاسی را که ترا بکیش خود دعوت کند که خواهند ترا از اهل بیت خود بگردانند سخنان
واهی خود شان که در حق ایشان گویند بواسطهٔ حسد و اذکر اسم ربک بکرة و اصیلا و من اللیل
فاسجد له و سبحه لیلا طویلا و ذکر کن پروردگار خود را بامداد و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او باش و در
بعضی از شب سجود کن او را و نماز گزار برای خدای تعالی شب دراز را یعنی تهجد اشتغال نمای و سجدات
شکر قیام نمای که ترا و اهل بیت ترا بهتر اهل عالم ساخته و اهل بیت ترا باین کرامتها نواخته ان هؤلاء
یحبون العاجلة و یذرون وراءهم یوما ثقیلا بدرستی که این گروه یعنی دشمنان تو و اهل بیت تو دوست

میدارند سرای شتابنده یعنی دنیا را و اگذاشته اند از پس پشت روز گران که قیامت است بدو نمیگروند
و برای عمل نمیکنند نحن خلقناهم وشددنا اسرهم واذا شئنا بدلنا امثالهم تبدیلا ما بیافریدیم ایشانرا
از آب ست و محکم کردیم آفرینش ایشانرا یعنی مفاصل ایشان را با عصاب برهم بستیم تا اطاعت
امر ما کنند و حکم ترا گردن نهند و کمر محبت اهل بیت ترا بر میان محکم سازند و چون خواهیم که بدل کنیم
ایشانرا با مثال ایشان در خلقت بدل کردنی یعنی ایشانرا بدل کنیم بغیر ایشان از بندکان فرمان بردار
دوستدار خاندان اما حکمت خود دشمن را خود بهتر میداند ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا بدرستی
که این معامله اهل البیت علیهم السلام در بذل او ایشار عبرت مر مومنان را تا بمثل آن عمل کنند و از مثل این
جزا ها بهره یابند و دوستی ایشانرا در مغز و استخوان و بدل و جان جای دهند تا از فیض ایشان محظوظ
کردند پس هر که خواهد فرا گیرد بقرب آفریدکار خود راهی بخیر و طاعت که دوستی اهل بیت است کو فرا گیر
وما تشاؤن الا ان یشاء الله ان الله کان علیما حکیما یدخل من یشاء فی رحمته والظالمین اعد
لهم عذابا الیما و نخواهید شما هیچ راهی مگر آنکه خواهد خدای خواهش شما را بدرستی که خدای هست
دانا با ستعداد و استحقاق هر کس حکیم و توانا که بکه می باید داد و چه می باید داد در می آرد هر کرا میخواهد
در رحمت خود که بهشت جاودانست از دوستان و محبان اهل البیت و مومنان و آماده کرده و مهیا ساخته
از برای ظالمان خصوصا آنها که بر اهل بیت رسول ظلم کردند و حق ایشانرا استاندند و خون ایشانرا
ریختند و بر ایشان لشکر کشیدند عذابی دردناک که آتش سوزانست بیت دوستان علی بجنت خلد
دشمنانش در آتش سوزان و این سوره باجماع امت در قصه آل رسول نازل شده و در روایت که آیه
فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون نازل شد در باب بوجهل و ولید بن مغیره و عاص بن ابی
و غیر ایشان از مشرکان که بر بلال و عمار بخندیدند و گویند که علی بن ابی طالب علیه السلام در میان
جماعتی از مسلمانان پیش پیغمبر میرفتند منافقان بنیاد تمسخر کرده بر ایشان خندیدند و چشمک زدند
و میگفتند با صحاب خود شان که ما امروز این اصلع را دیدیم پس از و خندیدیم پیش از آنکه ایشان
به پیش پیغمبر رسند این آیت نازل شد و از مقاتل و کلبی منقول است چون این آیت نازل شد که قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو نمیخواهم شما را بر رسانیدن پیغام هیچ مزدی لیکن خویشان
مرا دوست دارید که علی و فاطمه و حسن و حسین است صلوات الله علیهم مردم مکه گفتند ازین عجب

جز نیست که آنچه ما را بد میگویند و ما را میکشند و طمع دارند که ما ایشان دوست داریم این آیه نازل شد
که قل ما سألتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو نمیخواهم شما را بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی پس آن مزد از برای شماست
و نیست مرا از آن مزد مگر منفعت مودت خویشانم که فایده آن نیز بشما عود میکند که ثواب الهی و رضای
اوست و روایت کنند که آیه وقفوهم انهم مسئولون در باب ولایت امیر المومنین نازل شده یعنی در قیامت
امر شود که خلایق را بر پل صراط بدارید بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی از ولایت علی
از ایشان خواهند پرسید و گویند آیه ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین امنوا و عملوا
الصالحات سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون در قصه بدر نازل شده در شان حمزه و علی و عبیده بن
حارث که بمبارزت قتال عتبه و شیبه و ولید قیام نمودند یعنی آیا پنداشتند آنانکه کسب کردند بدیها را
از کفر و معصیت مثل عتبه و شیبه و ولید آنکه گردانیم ایشانرا در آخرت مانند آنها که گردند کردار ایشان
مثل امیر المومنین و حمزه و عبیده یکسان است یعنی یکسان نیست زندگانی آدمیان و مرگ ایشان
اینها بر ایمان می میرند و با ایمان زنده خواهند شد و ایشان بر کفر خواهند مرد و بر کفر مبعوث خواهند
شد و آیه لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة در شان اهل حدیبیه بیعت نزول یافت
جابر گوید که ما در آن روز هزار و چهار صد کس بودیم که پیغمبر صلعم گفت بما که شما امروز بهترین اهل زمینید
که ما بیعت کردیم در زیر درخت سمره بر موت که نگریزیم و کسی نقض آن عهد نکرد مگر جد بن قیس که منافق
شد و اولی مردمان باین آیه علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا که حق تعالی فرمود که و اثابهم فتحا قریبا
یعنی و پاداش داد ایشان را بفتح نزدیک که فتح خیبر است و آن بر دست امیر المومنین علیه السلام
شد روایت کند سید ابو طالب باسناد خود از جابر بن عبد الله که رسول الله صلعم گفت مر علی را
که کسی که دوست دارد ترا و تولای او بتو باشد حق سبحانه و تعالی او را ساکن گرداند با ما و بعد از آن
آنحضرت این آیت را خواند که ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بدرستی
که پرهیزکاران در بوستانها اند در روز قیامت و جویهای آب یعنی بوستانها مشتمل بر انهار
باشد در مقام پسندیده که در و نه لغو باشد و نه اثم نزدیک پادشاهی توانا بر همه چیز مقرر آنست
که مقام صدق از آن جماعتی خواهد بود که صدق ایشان با میر المومنین درست باشد و دیگر آیه
السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم در شان آن طایفه است که نماز گزاردند

بقبلتین و بعضی گویند که مراد سابقان بطاعتند و بعضی گویند سابقان بهجرت و بعضی دیگر
گویند باسلام و اجابت رسول الله بر هر تقدیر اینها همه موجود است در امیرالمومنین علی علیه السلام
بر وجه تمام و کمال و بغایتی که نزدیک نمی تواند شد دیگری در این اوصاف از مردم و در روایت
ابن عباس وارد است که پرسیدم از پیغمبر صلعم از این آیت فرمود که گفت بمن جبرئیل علیه السلام
این را که علی و شیعه او ایشان پیش روندگانند بجنت و نزدیکانند از جانب حق تعالی بکرامتی
که ایشانراست در قربت و آیه یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم سابقا سمت ذکر یافت که بغیر از
امیرالمومنین علیه السلام دیگری با آن عمل نکرد ابن عباس روایت کند که یکروزی عبدالله بن
ابی با اصحاب خود بیرون رفت جماعتی از اصحاب رسول الله صلعم از پیش روی می آمدند
عبدالله ابی بیاران خود گفت که نگاه کنید که من چگونه رد میکنم تنها را از شما یعنی خوش آمد
چند خواهم گفت پس پیش آمده دست امیرالمومنین را علیه السلام گرفت و گفت مرحبا ای پسر عم
رسول الله و داماد او ای سید بنی هاشم غیر رسول الله صلعم امیرالمومنین فرمود که ای
عبدالله از خدای تعالی بترس و نفاق مورز که منافق بدترین خلق خدایست گفت مهلا یا
ابا الحسن والله که ایمان ما همچو ایمان شماست بعد از آن متفرق شدند ابن ابی گفت دیدید
که چه کردم آنها بر و ثنای خیر گفتند این آیه در آن حال بر رسول الله نازل شد که واذا لقوا الذین امنوا
قالوا امنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن یعنی چون به بینند اهل
نفاق و روی در روی ملاقات کنند آنکسانی را که ایمان آورده اند از یاران پیغمبر گویند
ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما و چون باز گردند بشیاطین خود یعنی پیشوایان و یارانی
که دارند گویند از روی صدق که ما با شماییم و بر دین و آیین شما بجز این نیست که ما افسوس
دارندگانیم و استهزا کنندگان بر مومنان پس دلالت کرد آیه کریمه بر ایمان آنحضرت
ظاهرا و باطنا و بر قطع و جزم قول امیرالمومنین علیه السلام در امر منافقین و دیگر آیه
افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه یعنی آیا هر که باشد بر برهانی از پروردگار
خود که او دلالت کند بطریق صواب و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلی است
گواهی از خدای تعالی که بصحت آن گواهی دهد برابر باشد با کسی که زینت دنیی طلبد و عمل

نبر وجه صواب کند یعنی برابر نیست در این آیت آورده اند که صاحب بینه پیغمبر است و گواه که از جانب
حق بصحت آن گواهی دهد امیرالمومنین و دیگر ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
یعنی بدرستی آنانکه بگرویدند و کردند عملهای پسندیده زود باشد که پدید کند برای حضرت رحمن دوستی
در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط ابن عباس گوید که این علی بن ابی
طالب است علیه السلام زید بن علی روایت کند از پدران بزرگوار خود و ایشان از امیرالمومنین علیه السلام
که آنحضرت فرمود که مردی بمن ملاقات کرد و گفت یا ابا الحسن فی الله که من دوست میدارم ترا در راه
خدای تعالی من رجوع کردم به پیغمبر صلعم و او را از این حال اخبار نمودم فرمود که شاید که تو نیکی کرده باشی
با او گفتم والله که من با او نیکی نکرده ام رسول الله صلعم فرمود که الحمد لله که حق جل و علا دلهای مومنان را
بتو مشتاق گردانیده بمودت پس این آیت نازل شد و دیگر آیت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و آیت مباهله
قل تعالوا ندع ابناءنا و آیه الذین ینفقون اموالهم از پیش سمت ذکر یافت و عز محدث حنبلی روایت کند از
بریده که صاحب رسول الله است صلعم که اهدنا الصراط المستقیم آن طریق و راه آل محمد است علیهم السلام
و دیگر و ارکعوا مع الراکعین که در سوره البقره وقوع یافته آن علی بن ابی طالب است که در اول
با پیغمبر نماز گزارد و آیت ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله نازل شد در شبی که امیرالمومنین
بر فراش پیغمبر خواب کرد و آن قصه سابقا مذکور شد یعنی و از مردمان هست کسی که میفروشد نفس خود را
یعنی جان بذل میکند برای طلب خوشنودی خدای تعالی که در آن شب آنحضرت جان بذل کرده بجای
پیغمبر خواب کرد و دیگر عز الدین محدث روایت از عبدالله بن مسعود کند که پیغمبر صلعم فرمود مرا که آمد
بمن ملکی و گفت واسأل من ارسلنا من قبلک من رسلنا یعنی بپرس ای محمد کسانی را که پیش از تو
فرستادیم از فرستادگان ما بر آنچه مبعوث شده اند من گفتم بر چه مبعوث شده اند گفت بر دوستی
تو و دوستی علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما و آیه یا ایها الرسول بلغ از پیش گذشت در قصه
غدیر خم و دیگر یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المومنین یعنی ای پیغمبر کافی و پسندیده است
ترا خدای تعالی و آنکه متابعت کرده ترا از مومنان آنکس علی بن ابی طالب است که سر مومنان است و
آیت اجعلتم سقایة الحاج نیز سمت ذکر یافت از پیش و دیگر یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
یعنی ای مومنان بترسید از خدای تعالی و باشید با صادقان ابن عباس گفته یعنی باشید با علی

واصحاب بش و دیگر آیه انما انت منذر ولکل قوم هاد یعنی جز این نیست که تو بیم کننده و از برای هر گروهی راه
نماینده ابن عباس گوید که چون این ایت نازل شد رسول الله صلی الله و آله دست خود را بر سینه مبارک
نهاد و فرمود که من منذرم و اشارت کرد بدست خود بر دوش امیر المومنین علیه السلام و گفت تو هادی
ای علی راه یافتگان بتو راه یافته اند و دیگر آیت کفی بالله شهیدا بینی و بینکم ومن عنده علم الکتاب یعنی بسنده است
گواه من و شما بانکه من پیغمبرم بشما و دیگر کسی که نزدیک وست علم کتاب که لوح محفوظ است یا قرآن محمد بن حنفیه
گفته که انکس علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه و دیگر آیه هذان خصمان اختصموا فی ربهم یعنی این دو گروه دشمنان
که جنگ کردند و جدال نمودند در دین پروردگار خود و در بخاری و مسلم نقل کرده از ابو ذر که او گفت که من سوگند میخورم
بخدای که این ایت در حق علی و حمزه و عبیده بن حارث نازل شد که در روز بدر بمبارزت مشرکان که عتبه و شیبه
و ولید بن عتبه بود بیرون آمدند و دیگر ایت ان الذین لا یومنون بالاخرة عن الصراط لناکبون یعنی بدرستی انانکه
نمی گروند بسرای اخرت از راه راست کردندگان و میل کنندگان اند به بیابان گمراهی را راست مراد طریق
محمد و ال محمد است صلی الله علیهم اجمعین و دیگر آیت افمن وعدناه وعدا حسنا فهو لاقیه یعنی ایا کسی که
وعده کرده ایم او را بجنت در اخرت و بنصرت در دنیی وعده نیکو که در ان خلاف در ان متصور نیست
پس انکه دریابنده آن موعود است یعنی شبهه دان علی بن ابی طالب است علیه السلام و دیگر آیت افمن کان
مومنا کمن کان فاسقا از پیش سمت ذکر یافت و دیگر سلام علی ال یاسین ابن سایب گوید مراد ال محمد است
صلوات الله علیهم و دیگر آیه والذی جاء بالصدق وصدق به یعنی وانکس که آمد بسخن راست و انکه
راست شمرد آنرا انکه بسخن راست امد رسول الله است صلعم وانکه راست شمرد آنرا علی بن ابی طالب است
و دیگر آیت والذین امنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء لهم اجرهم ونورهم یعنی آنانکه گرویدند
بخدای تعالی و فرستادگان او ایشان تصدیق کنندگان اخبار الهی اند البته و قیام نمایندگان بشهادت و
از برای رضای حق تعالی برای انبیا یا بر امم ایشان در روز قیامت یا حاضران نزد حق تعالی یا شهادت یافتگان
در راه خدای تعالی مر ایشانراست مزد ایشان و نور ایشان که بان طریق قیامت را بوینده نزول این
آیت در شان علی بن ابی طالب است علیه السلام که جامع این صفات است و دیگر آیه فان الله هو مولاه و
جبریل وصالح المومنین مجاهد گوید که صالح المومنین علی بن ابی طالب است علیه السلام و دیگر آیت یوم
لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یعنی روزی که خوار و رسوا نسازد

خدای تعالی

خدای تعالی پیغمبر را و آنانکه گرویده اند با او نور ایشان بشتابد در پیش ایشان و باطراف ایشان بر پل صراط
و بان نور مردم راه برند این در شان علی بن ابی طالب و اصحاب اوست و دیگر آیه وان الذین امنوا و
عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه سابقا مذکور شد و دیگر آیه الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وتواصوا
بالحق وتواصوا بالصبر در شان امیر المومنین سمت نزول یافته و روایت کنند از امیر المومنین علیه السلام
فرموده که قرآن ارباعا نازل شده ربعی از ان در شان ماست و ربعی در باب دشمنان ما و ربعی در باب سیر
و قصص و امثال و ربعی در فرایض و احکام و از برای ماست کرایم قرآن و ابن عباس گوید که آنچه از قرآن در شان
امیر المومنین فرود آمده در حق هیچکس فرود نیامده و مجاهد گوید که هفتاد آیت که در حق آنحضرت سمت نزول
یافت و دیگر حسان ورده که فاستوی علی سوقه در شان آنحضرت زیرا که استوی و قیام اسلام بشمشیر
امیر المومنین ثبوت و رسوخ یافت و دیگر آیه و جنات من اعناب و زرع ونخیل صنوان وغیر صنوان
یسقی بماء واحد یعنی و زمین بوستانها است از انگور بسیار و کشتها و خرمابنان چند شاخ از یک اصل رسته
و نه چنان یعنی هر شاخ از بیخ رسته آب داده می شود این همه اشجار و زرع از یک آب از جابر بن عبد الله روایت
کرده که او شنیده از پیغمبر صلعم که میفرمود که همه مردمان از اشجار متفرق اند و من و تو ای علی از یک درختیم بعد از ان
این آیت را خواند و دیگر آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا امیر المومنین علیه السلام فرموده
که بندگان برگزیدگان ماییم و دیگر انا و من اتبعنی یعنی محمد و علی صلوات الله علیهما و دیگر آیه افمن یعلم
انما انزل الیک من ربک الحق یعنی آیا کسی که میداند انکه هرچه فرو فرستاده اند بسوی تو از پروردگار تو درست
و راست است یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر آیه الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
امنا وهم لا یفتنون یعنی آیا می پندارند مردمان که گذاشته شوند بانکه میگویند بانکه گرویدیم باو و ایشان
مفتون نکردند و بفتنه نیفتند این آیت که نازل شد امیر المومنین پرسید که یا رسول الله این چه فتنه است
فرمود که بسبب تو با آنکه با تو خصومت خواهند کرد تو آماده شو برای خصومت و از ابو جعفر علیه السلام
منقول است که آیه و یشاققوا الرسول من بعد ما تبین له الهدی در امر امیر المومنین در رود یافته یعنی مخالفت
کردند با رسول از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر شده مر ایشان را راه حق که امامت و خلافت
امیر المومنین است علیه السلام و دیگر ابو جعفر فرموده که ویوت کل ذی فضل فضله علی بن ابی طالب است
یعنی و بدهد خدای تعالی هر خداوند فضلی را در دین ثواب و جزای فضل ورا هم در دینی و هم در

آخرت آنرا که بداده‌اند از و بازنگیرند و دیگر آیه فمن اظلم ممن کذب علی الله و کذب بالصدق اذ جاءه یعنی کیست
ستمکارتر از کسی که دروغ گوید بر خدای و دروغ شمرد سخن راست را چون بیاید بوی از موسی بن جعفر علیه السلام
مرویست که فرمود که آن ستمکار کسی است که قول رسول الله را رد کرد در امر امیرالمومنین صلوات الله
علیهما و دیگر آیه و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل یعنی گفتند بسنده است
ما را خدای تعالی و یاری دهنده و کفایت کننده و نیکو کارگذاریست حضرت پروردگار پس بازگشتند
با عافیت تمام با ثواب لاکلام از خدای عزوجل و زیادتی عزت و حرمت ابو رافع روایت کند
که پیغمبر صلعم امیرالمومنین علیه السلام را با بعضی فرستاد در طلب ابوسفیان اعرابی از خزاعه با ایشان رسید
و گفت قوم جمع شده‌اند در فلانجا از برای شما ایشان گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل این آیه نازل شد
و دیگر و کفی الله المومنین القتال قرائت ابن مسعود چنین است که کفی الله المومنین القتال بعلی بن ابی طالب
و کان الله قویا عزیزا و دیگر آیه فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یعنی تسبیح گویند خدای را در
خانهایی که دستوری داد خدای و امر کرد آنکه برداشته شود قدر او و تعظیم یعنی آنرا رفیع قدر و بزرگ
مرتبه دانند یا بردارند در آن آوازها یا برداشته شود حق سبحانه و تعالی حاجتها در آن بیوت و یاد کرده
شود در آن خانها نام او مرویست از انس و بریده که رسول الله صلعم خواند این آیت را تا فیه القلوب
والابصار مردی برخاست و گفت یا رسول الله کدام خانهاست این فرمود که خانهای انبیا دیگری
گفت خانه علی و فاطمه هر آینه از این خانهاست فرمود که نعم از افاضل این خانهاست و دیگر آیت
یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم یعنی ای گروه مومنان حرام مکنید بر خود چیزهای
فایده و لذیذ را که خدای تعالی بر شما حلال گردانید گویند که امیرالمومنین با بعضی از اصحاب عازم
شدند بر تحریم شهوات این آیه نازل شد و ابن عباس گوید که در شان آنحضرت است و اصحاب او
و دیگر آیه واجعل لی لسان صدق فی الآخرین یعنی ابراهیم پیغمبر علیه السلام گفت بگردان از برای من
زبان راست یعنی راستگویی ظاهر کن از برای تجدید دین در امتان واپسین از ابی عبدالله
جعفر بن محمد علیهما السلام مرویست که فرمود که آن علی بن ابی طالب است علیه السلام که عرض
کرده ولایت او بر ابراهیم علیه السلام فرمود که بار خدایا پدید کن او را از ذریت من حق سبحانه و تعالی
دعای و را بعز اجابت رسانید و دیگر آیت والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق

عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی بحق ستاره چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگانند که راه
نمای مسافرانند که گمراه نشد صاحب شما که محمد است و خطا نکرد و معتقد هیچ باطل نشد و سخن نمیگوید
از هوای نفس نیست آنچه ناطق می‌شود مگر وحی که فرود آمده می‌شود بوی حبة بن عرنی روایت کند که چون
امر فرمود رسول الله صلعم که اصحاب سد ابواب کنند در مسجد این امر بر ایشان شاق آمد حبه گوید که من دیدم
حمزة بن عبدالمطلب را که جامه سرخی پوشیده و آب از هر دو چشمش روانست و میگوید بیرون کردی عم
خود را و ابوبکر و عمر و عباس را از مسجد و ساکن گردانیدی پسر عمت را پس گفت مردی در آنروز که
تقصیر نمیکند در بلند ساختن و شان دادن پسر عمش را این را رسول الله صلعم دانست که بر ایشان
شاق است فرمود که همه را بالصلوة جامعه حاضر کردند و بمنبر شرف بر آمده خطبه فرمود که کسی ابلغ
از آن خطبه از روی تمجید و توحید از آنحضرت نشنیده و چون از خطبه فارغ شد گفت ای مردمان
من از خود هیچ دری نمی‌بندم و نمیگشایم و کسی بیرون نمیکنم و ساکن نمیگردانم و سوره والنجم
قرائت فرمود تا ان هو الا وحی یوحی و دیگر و بشر المخبتین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و
الصابرین علی ما اصابهم والمقیمی الصلوة و مما رزقناهم ینفقون یعنی بشارت ده ای محمد فروتنان زاری کنان را
که هرگاه یاد کرده شود خدای تعالی بزرگی نزد ایشان بترسد دلهای ایشان از هول آن سرای و صبر کنندگان
را بر آنچه بدیشان رسیده و میرسد از تکالیف و محن و بپای دارندگان نماز را و اداکنندگان در
اوقات آن و آنچه عطا داده‌ایم ایشان را نفقه می‌کنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف پسندیده
و آنحضرت فرمود از ایشانست علی و سلمان و دیگر آیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها
مبعدون لا یسمعون حسیسها و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون بدرستی آنانکه پیشی گرفته است
از برای ایشان سابقه نیکویی که سعادت است و توفیق طاعت یا بشارت بجنت آن کرده که بتابع
عبادت مخصوص شدند از دوزخ دور شدگانند نمی‌شنوند آن دور شدگان از آتش دوزخ آواز
آن را چه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل سافلین و ایشان در آنچه آرزو برد تنهای
ایشان جاویدانند یعنی مشتهیات خود را دایم می‌یابند نعمان بن بشیر روایت کند که امیرالمومنین علیه السلام
یکشبی این آیت را قرائت میفرموده میگفت من از ایشانم و چون قامت گفتند بنماز برخواست
و فرمود که نمی‌شنوند آواز دوزخ را و دیگر لتعرفنهم فی لحن القول یعنی و هر آینه تو بشناسی آن منافقان را

در کردانیدن این سخن از صواب بجهت تعریض و ناصواب گفتن مرویست از ابو سعید که او گفت که
امیر المومنین علیه السلام این طایفه را دشمن میداشت و دیگر من جاء بالحسنة فله عشر امثالها امیر المومنین
فرموده که حسنه دوستی ماست که اهل بیتیم و سیئه دشمنی ماست هر کرا بغض ما باشد حق سبحانه و تعالی او را
سرنگون بر دوزخ سوزان اندازد و دیگر فاذن مؤذن بینهم یعنی آوازدهنده در میان بهشتیان
و دوزخیان در قیامت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فرموده که علی بن ابی طالب است علیه السلام
و دیگر اذا دعاکم لما یحییکم یعنی هرگاه خواند پیغمبر شما را برای چیزی که زندگانی شما با آن چیز باشد اجابت
او نمایید ابو جعفر علیه السلام فرموده که آن دعوت بولایت علی بن ابی طالب است که دوستان
او دل زنده کا شند در دنیا و آخرت و دیگر آیت ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون یعنی
و چون زده شد پسر مریم مثلی آنگاه قوم تو از آن مثل فزع کنند و از بر دارند امیر المومنین علیه السلام
روایت کند که پیغمبر صلعم فرموده که در تو مثلیست از عیسی که بعضی بسبب دوستی و از اهل هلاک کنند و
بعضی دیگر بواسطه بغض او از هلاک شدکانند پس منافقان آواز برآوردند که رضا نمی نیست مر او را
از روی مثل مگر عیسی این آیت نازل شد و دیگر آیه و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون یعنی
و از آنها که آفریده ایم برای بهشت گروهی اند که ایشان راه مینمایند بحق و بحق عدل میکنند در احکام
خود راوان روایت کنند از امیر المومنین علیه السلام که این امت هفتاد و سه فرقه شده از هفتاد و
دو فرقه از آن از برای دوزخ اند و یک فرقه از ایشان از اهل بهشتند و ایشان الجماعتند که حق تعالی
درین آیت وصف فرموده و آن منم و شیعه من و دیگر تراهم رکعا سجدا موسی بن جعفر از آبای بزرگوار
خود علیهم السلام روایت کرده که این آیت در شان علی بن ابی طالب نازل شده و دیگر آیت
والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا مقاتل بن سلیمان آورده که بعضی از قریش
امیر المومنین را ایذا میرسانیدند و تکذیب میکردند و بر و بهتان مینهادند این آیه نازل شد و دیگر
و یقولون امنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک یعنی و میگویند منافقان
که گرویده ایم بخدای تعالی و فرستاده او و فرمان برداری کرده ایم هر دو را پس بر میگردند گروهی
از ایشان و امتناع می نمایند از قبول حق از پس اقرار بایمان ابن عباس آورده که این در شان امیر المومنین علیه السلام
نازل شده و مغیره بن وائل در باب آب و زمینی که امیر المومنین از وخریده بود و خواست که او را

نزد رسول الله صلی الله علیه برد میسر نشد و گفت او حکم خواهد کرد بجانب تو که عم زاده اوی این را حق تعالی
فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری می کنند و از حکم خدا و رسول او سر می پیچند و روی می تابند و دیگر
آیه و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا یعنی و او آنست که بیافرید از آب آدم یعنی آبی که طینت
او را بدان تخمیر کرد پس گردانید او را خداوند نژاد و پیوند یعنی انساب زاد و قسم کرد ذکور و اناث که نسبت
و نسب بدیشان بود و مصاهرت با ایشان وجود گیرد و آن علی و فاطمه است علیهما السلام که اصل نسل اند
و دیگر آیه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین گویند که آن امیر المومنین علیه السلام
که مومن مهاجر صاحب رحم است و دیگر و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق جابر روایت کند از ابی عبد الله علیه السلام
که این آیه در ولایت علی بن ابی طالب است و آیه الیوم اکملت لکم دینکم ابو سعید خدری گوید که پیغمبر صلعم
دست امیر المومنین علیه السلام گرفت در غدیر خم و بالا برد و گفت الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای
رب العالمین برسالت من و ولایت امیر المومنین و دیگر آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
عبد الغفار بن قاسم گوید که من از جعفر بن محمد علیهما السلام سوال کردم از اولی الامر که درین آیه واقع است
فرمود که بخدا سوگند که علی از ایشان است و دیگر آیه و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر
این در وقتی نازل شد که امیر المومنین را اذن رسید که برود آیات سوره برائت را از ابو بکر گرفته باهل
مکه رساند چنانچه مذکور شد و دیگر و طوبی لهم و حسن مآب محمد بن سیرین آورده که طوبی درختی است در بهشت
که اصل آن در حجره امیر المومنین علی است علیه السلام و نباشد در بهشت خانه الا که در و شاخی از شاخهای
آن درخت در و باشد و دیگر فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون یعنی پس اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت
خویش از آنکه عذاب ایشان بتو بنماییم دل خوش دار پس بدرستی که ما از ایشان انتقام کشنده ایم
بعذاب ابن عباس آورده که ما انتقام کشنده ایم از ایشان بشجاعت امیر المومنین علیه السلام و دیگر
آیه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و دیگر یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان از انس مرویست که بحرین
علی و فاطمه است و لؤلؤ و المرجان که از ایشان حاصل شده حسن و حسین علیهم السلام و ابن عباس
گوید که برزخ پیغمبر است صلعم و دیگر آیه و نادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم امیر المومنین علیه السلام
فرمود که اصحاب اعراف ماییم که هر کس را بسیمای او می شناسیم او را که بهشتی است بهشت می بریم و دیگر
هو و من یامر بالعدل و هو علی صراط مستقیم ابن عباس گوید که امر بعدل کند و بر راه راست باشد

علی بن ابی طالب است علیه السلام و دیگر آیه واتا من اوتی کتابه بیمینه آن علی بن ابی طالب است که نامه بدست
راست او باشد بیش ازو دیگر آیت ان الله یدخل الذین امنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من
تحتها الانهار گویند این آیه در شان امیرالمومنین و حمزه نازل شده و دیگر آیه ونزعنا ما فی صدورهم
من غل اخوانا علی سرر متقابلین یعنی بیرون بریم آنچه در سینهای بهشتیان باشد از کینه که در دنیا با هم
داشته باشند در آیند در بهشت در حالتی که برادران باشند مهمانداری و دوستی و مهربانی نمایند نشسته
بر تختها از زر مکلل بجواهر رویها با یکدیگر آورده که نظر نکند یکی از ایشان در قفای صاحب خود ابوهریره روایت
که امیرالمومنین گفت یا رسول الله من دوسترم بسوی تو یا فاطمه فرمود که فاطمه احب است از تو و تو اعزی بر من
از وی و گویا که من می بینم ترا بر حوض من که میرانی مردم را وابریقهاست بر کنار حوض که بعدد ستارگان
آسمان و تو و حسن و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر در بهشت برادرانه بر تختها نشسته اید متقابل یکدیگر و تو
و شیعه تو با من خواهید بود در بهشت بعد از آن خواند که علی سرر متقابلین و دیگر یعجب الزراع
لیغیظ بهم الکفار یعنی بشگفت آرد مزارعان را قوت و سطبری و راستی و خوبی این مثلی است برای پیغمبر
و اصحاب و اعوان که باول دعوت اسلام ضعیف بودند هر چند بر آمد قوت گرفت بضرب ذوالفقار
علی و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه و تعالی این تمثیل فرمود تا خشم گیرند کافران بمعاونان و یاران
پیغمبر صلعم جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود که آن علی بن ابی طالب است که کافران را بخشم می آورد پس
هر که بر وی خشم گیرد و او را دشمن دارد داخل کفار است مولف کتاب رحمه الله میفرماید که این آیات را
که در شان آنحضرت ورود یافته نقل کردم از طرق جمهور از جمیع عزالدین محدث که جلیل بوده و جمع
ابن مردویه و ذکر نکردم آیات منزله را که در شان امیرالمومنین است علیه السلام از طرق اصحاب
خود از جهت مکابره و استغنا بآنچه جمهور نقل کرده اند از مناقب آنحضرت صلوات الله در سنن ابی
دفع
داود و صحیح ترمذی روایت میکنند از ابن عمر که او گفت که چون حضرت رسول صلعم عقد مواخات
میان اصحاب بسته از پیش گذشت امیرالمومنین علیه السلم گریان آمد و گفت یا رسول الله مواخات
بستی میان اصحاب و عقد مواخات نکردی میان من و یکی از ایشان او میگوید که من شنیدم که پیغمبر فرمود
که تو برادر منی در دنیا و آخرت آورده است یحیی بن حسن بن بطریق که پیغمبر صلعم فرمود مر امیرالمومنین را علیه السلام
که انت اخی فی الدنیا و الآخرة اراده کرده آنحضرت باین غایت مدحت و نهایت رتبت و علو منزلت

امیرالمومنین

امیرالمومنین را زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله عقد برادری بست میان هر یکی از اصحاب با نظیر او و نیافت
نظیری بغیر خود پس آنحضرت او ست از چند وجه یکی در اصل بدلیل شاید نسب که صریح است در میان
ایشان بی شک و ارتیاب و دیگر نظیر او ست در عصمت بدلیل قول حق که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و دیگر نظیر او ست در ولایت و برهان انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون بطریقی که اختصاص یافته این آیت بآنحضرت چنانچه سمت
ذکر یافت و دیگر نظیر او ست در ادای این احکام ترا می باید کردن یا کسی که او از تو باشد و امیرالمومنین آن
حکم را رسانید در موسم بآن مردم و دیگر نظیر او ست بآنکه مولای امت بدلیل حدیث من کنت مولاه
فعلی مولاه و دیگر نظیر او ست در مماثلت نفس او بمنزله نفس رسول الله است بدلیل آیت مباهله که نفسنا
و انفسکم زیرا که فرمود که بیایید تا بخوانیم نفسهای خود را و داعی خواننده نفس خود نیست بلکه داعی غیر
نفس خود است پس ثابت شد که مراد نفس علی است در دعا و دیگر نظیر او ست در فتح باب در مسجد مثل فتح باب
رسول الله صلعم و عبور او در مسجد مثل عبور و دخول آنحضرت پس ثابت شد مناظرت و مشابهت و مشاکلت
آنحضرت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله مگر آنچه استثنا فرموده که آن نبوت است بدلیل لا نبی بعدی پس
صحیح باشد قول نبی که انت اخی فی الدنیا و الآخرة باین مماثلت مشارکت دارد با وی در منازل و درجات
جنت و تتمه در سد ابواب در ضمن آیات مذکور شد و دیگر از حذیفه بن اسد الغفاری مرویست که چون
اصحاب رسول الله صلعم بمدینه آمدند ایشان را خانه نبود و در مسجد بیتوته میکردند آنحضرت فرمود که دیگر
در مسجد بیتوته مکنید که محتلم می شوید و مناسب نیست بعد از آن ایشان در حوالی مسجد خانها بنا کردند و درها
در مسجد گشودند بعد از آنکه امر بسد ابواب شد پیغمبر صلعم معاذ بن جبل را فرستاد با بوبکر که سد ابواب کند
معاذ گفت که پیغمبر امر فرموده که از مسجد بیرون روی و در را از مسجد بطرف کنی گفت سمعا و طاعة و او
از مسجد بیرون رفته در را گرفت بعد از آن فرستاد به پیش عمر که امر رسول الله است که در را از مسجد بگیری
و از مسجد بیرون روی گفت فرمان بردارم غیر از آنکه من راغبم با مر آلهی اما مرا در آنجا چراغ دانی باشد
معاذ آنچه او گفته بود به پیغمبر عرض کرد دیگر رفت نزد عثمان که حکم پیغمبر است که سد باب کنی و از مسجد بیرون روی
روی گفت فرمان از آن خدا و رسول است هر چه فرماید دیگر رفت پیش حمزه و او نیز سد باب کرده گفت
امر امر خدا و رسول او ست و امیرالمومنین درین امر متردد بود نمیدانست که اقامت کند یا بیرون رود

پیغمبر صلعم بنا فرمود از برای او خانه را در میان خانهای خود گفت مرا و را که ساکن شو بپاکی و پاکیزگی
که داری این خبر بحمزه رسید که امیرالمومنین را قرار داد که ستد در نماید حمزه آمد و گفت یا محمد ما را
بیرون میکنی و کودکان عبدالمطلب را بجای خود نگاه میداری آنحضرت فرمود اگر این امر بدست من بودی
هیچکس را از شما بیرون نمیکردم بخدا سوگند که من این امر را برو مقرر نداشته‌ام مگر حق تعالی و تو هم را
برخیزی از جانب حق جل و علا و رسول او بشارت باد ترا پس چون پیغمبر او را بشارت داد بخیر در روز
احد شهادت یافت و مردم زبان گشودند بر علی و در نفس خود چیزی می یافتند نسبت با آنحضرت
که ظاهر شد فضل او بر ایشان و بر غیر ایشان از اصحاب رسول الله صلعم پس این خبر به پیغمبر رسید پس
برخاست خطبه بلیغ خواند و فرمود بدرستی که بعضی می یابند در نفسهای خود چیزی درین باب که من
ساکن کردانیده‌ام علی را در مسجد بخدا سوگند که من ایشان را اخراج کرده‌ام و نه علی را ساکن
گردانیده‌ام لیکن حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بموسی و برادر او که فرا گیرید جای باز گشت
برای قوم خود در شهر مصر خانهائی که رجوع کنند بآن بجهت پرستش و خانها را مسجد سازند و نماز را
بپای دارند و امر کرد موسی را که سکنی نسازد مسجد خود را و نکاح در و نکند و داخل نشود او را مگر
هرون و ذریت او و علی از من بمنزله هرونست از موسی و او برادر من است نزد اهل من و حلال نیست
مسجد من از برای کسی که نکاح کند در و زنان را مگر علی و ذریت پس هر که را بد می آید اینک آنجا و اشارت
کرد بدست مبارک خود بجانب شام و سعید بن وقاص میگفت که علی را مناقبی چند هست که دیگری را نیست
یکی خانه در مسجد و عطای رایت در روز خیبر و سد ابواب علی علیه السلام شیخ یحیی بن بطریق الاسدی
رحمه الله آورده که حق سبحانه و تعالی فرق نهاد میان امیرالمومنین علی علیه السلام و میان غیر او در آنچه
حلال است او را و بر غیر او حرام است و هرگاه حلال او حرام غیر باشد واجبست امتیاز او از غیر
در ثبوت عصمت او از شواهد کتاب آیت تطهیر است و پیغمبر صلعم در اول فتح جمیع ابواب نمود بر ظاهر
حال زیرا که ظاهر آن صلاحیت این داشت و پیغمبر نمیدانست از حال امت غیر ظاهر مگر آنکه حق تعالی
که عالم غیوب و بواطن است و را اطلاع دهد بر بواطن و غیر ظاهر پس آنحضرت فتح ابواب فرمود
و هیچ فرق ننمود میان اهل بیت و صحابه از جهت ظاهر احوال صالحه بعد از آن علیم قدیم منع فرمود
قوم را از عبور در مسجد و امر نمود بسد ابواب ایشان و این امر از دو قسم خالی نیست بر ظاهر حال

یا بر باطن آن پس ظاهر حال آن بود که بیان کردیم که آن صلاحیت باقی داشت آنحضرت از آن تجویز فرمود
پس باقی نماند مگر باطن حال حق سبحانه و تعالی ایشان را منع نمود بر باطن حال نه بر ظاهر زیرا که متولی
باطن است پس میداند حال و صلاح آن که پیغمبر بر آن اطلاع ندارد مگر بعد از وحی الهی بدلیل فلا یظهر علی
غیبه احدا الا من ارتضی من رسول پس آشکار نسازد و مطلع نکرداند بر غیبی که مخصوص است بعلم او
مگر آنکه کسی را پسندد از فرستاده خود او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه وی باشد پس چون منفرد بود
امیرالمومنین علیه السلام بصلاح باطن نه غیر او و شریک بود با ایشان در صلاح ظاهر پس او جامع هر دو
صلاح باشد پس امتیاز یافت از غیر بچیزی که خدای تعالی میدانست از باطن حال او که در غیر او نیست
و این در غایت وضوح و ظهور است و باز منع ایشان از جواز یا از برای سببی بود یا بغیر سبب جایز
نیست که معری از سبب باشد زیرا که عبث و خلو حکمت در افعال الله محال است پس متعین شد که از برای
حکمتی بوده و چون وجه حکمت بثبوت رسید که منع غیر اوست و اباحت او علیه السلام پس ثابت شد
او را چیزی که شریک نیست در او غیر او پس واجبست که او را بر غیر فضل و مزیت باشد پس لازم
گردد اقتدا باو و از برای اختصاص باین منازل که حصول آن از وحی الهی است و موید این قول حضرت
رسالت پناهی است که دلالت ظاهره دارد بر صلاح باطن او زیرا که مثل علی منی و انا منه و انت منی بمنزلة
هرون من موسی و انت اخی فی الدنیا و الاخرة من کنت مولاه فعلی مولاه و غیر ذلک از مناقب
و مزایا که حد و حصر ندارد از علم و خشیت و وراثت صلوات الله علیه و سلامه در ذکر مخاطبت
آنحضرت بامیرالمومنین در عهد نبی صلی الله علیه و آله الطاهرین مولف کتاب رحمه الله میفرماید
که اصحاب شیعه اتفاق دارند بر آنکه پیغمبر صلعم چندین بار آنحضرت را بامیرالمومنین خطاب فرموده
که صدور و حصول آن از وحی الهی بوده چه آنحضرت از پیش خود چیزی نمیگفت بدلیل و ما ینطق عن
الهوی اما ذکر آن از طرق شیعه معنی ندارد زیرا که هر منکر سند و حجت نیست از علماء جمهور با
وجود آنکه من بحث کردم ببعض علمای ایشان از مدرسان احمد حنبل و ایراد کردم بر وحدیثی را
از مسند امام او که پیش او بود او گفت احادیث مسند را احمد التزام ننموده بصحت آن تا بر من
حجت باشد و مثل این از صحیح ترمذی آوردم طعن کرد در یکی از رجال رواة گفتم این مکابره
و ممتنع است با شما بحث کردن گفت چرا گفتم از برای آنکه شما طعن میکنید آنچه را که ایراد نمایم.

شما از مشایخ وائمه خود که مدار قواعد شما برانست پس چون متحقق شود محبت میان ما و شما یا قایم
توانیم ساخت دلیلی بر مدعای خود ولیکن من ایراد مینمایم این را انچه از طرق ایشان است اگر
اذعان کردند وانقیاد نمودند فبها والا پس ایشان مثل سبیل غیر ایشان باشد از منکران و
معاندان که کتمان حق نمایند کما قال الله تعالی لیس علیکم هداهم والسید السعید رضی الدین علی بن
موسی بن طاوس رحمه الله تالیف فرموده درین باب کتابی را والحاق نموده بتالیف خود
که موسوم است بکتاب الیقین باختصاص آنحضرت بامیر المومنین ونقل کرده دران کتاب انچه درین
باب است زیاده از سیصد طریق ومن اختصار میکنم آنچیز را که نقل مینمایم از کتاب او ونسبت میدهم
هر حدیثی را بانکس که او ایراد فرموده از جمهور واز انجمله حافظ ابو بکر احمد بن مردویه است که از عظما
علمای جمهور است ومن دیدم در مدح او از کتاب معجم البلدان که از ان یاقوت ابن عبد الله حموی است
از ترجمه اسکاف که او آورده در مدح او که امام الحافظ الناقد طراز المحدثین ابو بکر احمد بن موسی
مردویه واو وفات کرده در اسکاف در سنه اثنین وخمسین وثلثمایه واو از ثقات بوده و دیگر حافظ
اسعد بن عبد القاهر در کتاب رشح الولاد در شرح دعا در اسناد حدیثی که متضمن وصف امیر المومنین بود از
ابو بکر بن مردویه و دیگر ذکر کرده اخطب خطبای خوارزم موفق بن احمد المکی در کتاب مناقب در فصل
تاسع در فضایل شتی در جمله اسناد خود که نموده بابی بکر احمد بن مردویه واین لفظ حدیث او از کتاب مناقب
امیر المومنین است علیه السلام مروی از ابن عباس که بود رسول الله صلعم در میان خانه وسر مبارکش
در حجر دحیه بن خلیفه کلبی بود که امیر المومنین علیه السلام در آمد وگفت السلام علیک چگونه صباح کرد رسول الله
دحیه گفت بخیر و دیگر گفت دحیه که من ترا دوست میدارم وبدرستی که ترا مدحت ومنقبتی هست که ترا
بآن مسرور میکردانم تویی امیر المومنین وقاید الغر المحجلین وتو سید ولد آدم غیر از نبیین والمرسلین
لوای حمد در دست تو خواهد بود در روز قیامت وتو با شیعه خود سرور وخوش حالی با محمد واتباع
او ببهشت خواهی شتافت چنانچه در زفاف عروسی است بتحقیق رستکار شد کسی که ترا دوست داشت
وزیان کار شد کسی که ترا گذاشت دوستان محمد دوستان تواند ودشمنان محمد دشمنان تواند
نیابند شفاعت محمدی را یا صفوة الله نزدیک من بیا چونکه نزدیک شد سر پیغمبر را بر داشته بر کنار
او نهاد بعد از ان پیغمبر صلعم فرمود که این همه چه بود پس اخبار کرد او را باین حدیث آنحضرت فرمود

که امی دحیه نبود این جبرئیل بود که ترا خواند بنامی که خدای تعالی ترا بآن خوانده واو انکس است که القا میکند
محبت ترا در سینه مومنان ورعب وهیبت ترا می اندازد در صدور کافران رضی الدین رحمه الله
میفرماید که کسی این را نقل کرده از خدای عز وجل برسالت جبرئیل واز محمد صلعم این نقل حجت وقتی که
حاضر شود در قیامت نزد رسول الله صلعم اگر مخالفت آن نموده باشد واو از انس روایت میکند که رسول
الله صلی الله علیه وآله فرمود که یا انس آب وضو از برای من بکش چون او آب آورده وضو ساخت ونماز
گزارد فرمود که یا انس اول کسی که امروز داخل گردد برمن امیر المومنین وسید المسلمین وخاتم الوصیین وامام
الغر المحجلین خواهد بود بعد از ان امیر المومنین آمده در زد فرمود که کیست انس گفت علی است فرمود که در
بگشا تا در آید وابن مردویه روایت میکند از بریده که پیغمبر صلی الله علیه وآله امر کرد ما را که سلام کنیم بر علی
بیا امیر المومنین وباین اسناد مرویست از سالم مولی علی علیه السلام که من با آنحضرت بودم در زمینی که
او را بود ودر انجا زراعت میفرمود که ابو بکر وعمر آمدند وعمر گفتند سلام علیکم یا امیر المومنین ورحمة الله
وبرکاته گفتند بایشان که شما این را در حیات رسول الله میگفتید عمر گفت که او ما را باین امر فرموده
بود ونیز در مناقب ابن مردویه روایت میکند از عبد الله که روزی امیر المومنین بر رسول الله داخل شد
وعایشه نزد آنحضرت بود پس امیر المومنین میان پیغمبر وعایشه نشست عایشه گفت نیست ترا محل نشستن
غیر ران من وران رسول الله صلعم دست مبارک بر پشت عایشه زد وفرمود که امه ایذا مرسان مرا
در باب برادر من که او امیر المومنین وسید المسلمین والغر المحجلین روز قیامت بنشیند بر پل صراط بعد
دوستان را ببهشت ودشمنان خود را بدوزخ واین مضمون انس روایت کرده بچند طریق ونیز در مناقب
از نافع مولی عایشه نقل میکند که من کودکی بودم که خدمت عایشه میکردم ومیبودم انجا وقتی که پیغمبر صلعم
نزد او می بود گفت یکروزی که آنحضرت نزد او بود ناگاه یکی آمد ودر خانه را زد من بیرون رفتم جاریه
دیدم که ظرفی سرپوشیده در دست دارد آمدم وعایشه را از ان اخبار نمودم گفت بگو که در آید او
آمده آن ظرف را پیش عایشه نهاد واو آنرا برداشته پیش پیغمبر نهاد وجاریه بیرون رفت رسول
الله فرمود که کاشکی امیر المومنین وسید المسلمین وامام المتقین نزد من می بود تا با من میخورد این طعام
را ناگاه یکی آمده در زد من بیرون رفتم دیدم که امیر المومنین است باز گشتم وگفتم علی است
پیغمبر فرمود که بگو در آید چون در آمد فرمود که اهلا ومرحبا من دو نوبت تمنای آمدن تو کردم اگر دیر

می آمدی از خدای تعالی درمیخواستم که ترا می آورد بنشین و با من از این طعام بخور و حافظ ابن
مردویه روایت میکند از داود بن ابی عوف که او گفت که مرا حدیث کرد معاویه بن ثعلبه اللیثی
گفت آیا حدیث کنم از برای تو بحدیثی که از برای دیگری نگفته ام بلی گفت ابو ذر رضوان الله علیه مریض
شد وصیت کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بعضی که بعیادت او رفته بودند گفتند اگر وصیت میکردی
بعمر بهتر نمی بود از وصیتی که بعلی کرده گفت بخدا سوگند که من وصیت کرده ام با میر المومنین که بحق
امیر المومنین است والله که او هر آینه بهار یست که هکان در قرار بسوی او دل و جان تازه شود و اگر شما
از و مفارقت کنید مردم و زمین منکر شوند شما و شما ایشان را منکر خود سازید گفت من گفتم
یا ابا ذر تحقیق ما میدانیم که احب ایشان برسول الله احب ایشانست بتو گفت بلی گفتم پس کدام از ایشان
بسوی تو دوستر است گفت این پیر مقهور مظلوم که حق او را بظلم برده اند یعنی علی ابن ابی طالب علیه السلم
السید رضی الدین رحمه الله آورده و در تاریخ خطیب نیز این حدیث ورود یافته مرفوع با بن
عباس که پیغمبر صلعم فرمود که در قیامت کسی سوار نباشد غیر ما چهار کس خواهیم بودن که سوار باشیم
عم او عباس برخاست و گفت فداک ابی و امی تو و که خواهید بود که سوار باشید فرمود که یکی من
که بر دابة الله براق سوار خواهم بود و دیگر برادر من صالح که بر ناقة الله سوار خواهد بود که او را پی
کردند و عم من اسد الله و اسد رسول الله بر ناقه غضبا سوار باشد و دیگر برادر من علی ابن ابی طالب
بر ناقه سوار باشد از ناقهای بهشت که پشت او از زمرد اخضر باشد مطلا بذهب احمر و سر او از
کافور ابیض و دم او از عنبر اشهب و قوایم او از مشک اذفر و گردن او از زهر وارید و بر وقبه باشد
از نور که باطن او عفو الله باشد و ظاهر او رحمة الله و لوای حمد بدست وی بود و نگذرد بهیچ
ملکی از ملایک الا گویند که این ملک مقربست یا نبی مرسل یا حامل عرش رب العالمین پس منادی ندا کند از
قبل عرش یا از بطنان عرش که این ملک مقرب نیست و نه نبی مرسل و نه حامل عرش رب العالمین این
علی بن ابی طالب است امیر المومنین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین الی جنات رب العالمین
رستگاری فلاح یافت هر که تصدیق او کرد و نومید شد کسی که تکذیب او نمود و اگر بنده ما عبادت کند
خدای را در میانه رکن و مقام هزار سال و هزار سال دیگر تا همچو خیک پوسیده گردد و با حق سبحانه و تعالی
ملاقات نماید که بغض آل محمد داشته باشد حق جل و علا او را بروی گشان امر فرماید که بجهنم اندازند

ودر منا

و در مناقب موفق احمد الخوارزمی آورده مرفوع بعلی بن ابی طالب علیه السلام که رسول الله صلعم فرمود
که آن شب که مرا بمعراج برده از آسمانها گذرانیدند تا بسدرة المنتهی رسیدم ایستادم بقرب پروردگار
خود جل جلاله فرمود که یا محمد گفتم لبیک و سعدیک گفت هیچ آزمایش خلق مرا کرده باشی که کدام از ایشان
[کردیم]
بتو مطیع و فرمان بردار تراست گفتم ای پروردگار من علی بن ابی طالب را فرمود که راست گفتی یا محمد
فرمود که آیا فرا میگیری از برای نفس خود خلیفه که اداکند از تو امر ترا بمردم برساند و بدانانند بندگان مرا
از کتاب من چیزی که ایشان ندانند از ان کتاب گفتم بلی تو از برای من اختیار کن که مختار تو مختار
من است فرمود که من اختیار کردم از برای تو علی را تو او را فرا گیر از برای خود که خلیفه و وصی تو باشد و من
علم و حلم خود بوی عطا کردم که او امیر المومنین است که نرسیده کسی پیش از و باین و نخواهد یافت نیز
کسی بعد از و یا محمد علی بر رایت هدی است و امام کسی است که اطاعت من میکند و او نور اولیای
من است و او کلمه ایست که تابتند برای متقیان کسی دوست دارد او را مرا دوست داشته و کسی که
دشمن دارد او را مرا دشمن داشته پس ای محمد بشارت ده او را باین گفتم ای پروردگار من او را بشارت
دادم باین میگوید من بنده حقیم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا معاقب سازد بگناه من خواهد بود که او
بر من ظلم روا نخواهد داشت و اگر وعده مرا بر من تمام سازد پس خدای تعالی مولای من است
فرمود که بلی و گفت بهار ایمان او را تازه کردان گفت اینچنین کردم یا محمد غیر از انکه من اختصاص
داده ام او را بچیزی از بلا که دیگری را از اولیای خود اختصاص نداده ام حق گفتم ای پروردگار
من او برادر و صاحب من است فرمود که در علم سابق من این مقرر شده که او باین بلا مبتلا شود
اگر علی نبودی شناخته نشدی گروه حزب من و نه اولیای من و نه اولیای رسل من قوت نیز بر
احصای مناقب او نمی تواند کرد **در ذکر تزویج امیر المؤمنین بسیدة النساء العالمین صلوات الله علیهما** در مناقب
خوارزمی روایت میکند از علی بن ابی طالب علیه السلام که چون خطبه کرده شد فاطمه علیها السلام مرا
جاریه بود گفت هیچ میدانی که فاطمه را خواستگاری اند از پیغمبر صلعم گفتم نه گفت او را خطبه کرده اند چه
مانع است ترا که نمیروی نزد رسول الله و او را خواستگاری نمیکنی تا بتو دهد گفتم نزد من چیزی نیست
که بان تزویج توان کرد گفت اگر بطلبی از رسول الله او را بتو دهد او داییم مرا امید وار میساخت
تا یکروزی رفتم نزد آنحضرت او را در انحالت در جلالت و هیبت بود چون نشستم سکوت

اختیار کردم و توانایی نداشتم که چیزی بگویم رسول الله فرمود بچه آمدی حاجتی داشتی پس ساکت
بودم گفت شاید که آمده باشی بخواستاری فاطمه گفتم بلی فرمود که هیچ چیز داری که استحلال او
بآن نمایی گفتم لا والله یا رسول الله فرمود که چه کردی آن زره را از هم ریخته شده بود و شکسته و بچهار
صد درهم نمی ارزید گفتم بلی نزد من است آن زره فرمود که من فاطمه را بتو تزویج کردم پس بفرست
و آنرا بیار و بآن یراق که خدای را آماده سازد و اگرچه آن صداق فاطمه بنت رسول الله باشد
و هم در مناقب از انس روایت میکند که من در خدمت پیغمبر صلعم بودم که علامت وحی بر آنحضرت
ظاهر شد چون از آن حالت باز آمد فرمود که ای انس هیچ دانستی که جبرئیل بچه کار آمده بود
از نزد صاحب عرش گفتم خدای و رسول او داناترند فرمود امر فرموده مرا حق تعالی که تزویج کنم فاطمه
را بعلی تو برو و فلان فلان را بیار از اصحاب من رفتم و ایشانرا حاضر کردم چون مجلس منعقد شد
آنحضرت فرمود این خطبه را که الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه المرهوب من
عذابه المرغوب الیه فیما عنده النافذ امره فی ارضه و سمائه الذی خلق الخلق بقدرته و میزهم
باحکامه و اعزهم بدینه و اکرمهم بنبیه محمد صلی الله علیه و آله ثم ان الله جعل المصاهرة نسبا لاحقا
و امرا مفترضا و شج بها الارحام و الزمها الانام فقال تبارک اسمه و تعالی جده و هو الذی خلق
من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا فامر الله یجری الی قضائه و قضاؤه فلکل قضاء
قدر و لکل قدر اجل و لکل اجل کتاب یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب بعد از آن
فرمود که من شما را گواه میگیرم که تزویج کردم فاطمه را بعلی بر صداق چهارصد مثقال نقره
اگر علی باین راضی باشد و امیر المومنین غایب بود بآنکه رسول الله او را فرستاده بود بکاری
و مهمی بعد از آن فرمود که طبقی از بسر آوردند و در پیش ایشان نهادند آنحضرت فرمود هر که خواهد
از آن بردارد ما انجنس کردیم که ناگاه امیر المومنین آمد رسول الله بجانب او التفات
کرده تبسم فرمود و گفت یا علی حق سبحانه و تعالی مرا امر فرمود که تزویج کردم بتو فاطمه را بر چهارصد
مثقال نقره آیا راضی هستی امیر المومنین گفت راضیم یا رسول الله بعد از آن امیر المومنین برخاسته
سجده شکر بجای آورد آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بدیر کرد انا خدای تعالی از شما نسل
بسیار پاکیزه و نمود افزود و برکت دهد شما را انس گفت والله که از ایشان نسل کثیر طیب

بوجود آمد خوارزمی نقل کرده از ابو العلاء الحافظ الهمدانی و او روایت کرده از حسین بن علی علیهما السلام
وقتی از اوقات رسول الله فرمود در خانه ام سلمه بودم که ملکی نزول نمود بر من که بیست سر داشت
و در هر سری هزار زبان که تسبیح و تقدیس میکرد بهر زبان بیک لغت خاص که مشابه آن دیگر
نبود و کف او وسیع تر بود از هفت آسمان و هفت زمین و آنحضرت پنداشت که او جبرئیل است
فرمود که یا جبرئیل هرگز باین صورت نیامده بودی نزد من او گفت من جبرئیل نیستم من صرصائیلم که
حق سبحانه و تعالی فرستاده مرا پیش تو تزویج فرمود فاطمه را بعلی بشهادت جبرئیل و میکائیل و صرصائیل
آنگاه نظر کرد آنحضرت در میان دو شانه آن ملک دید که نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن
ابی طالب مقیم الحجة پیغمبر صلی الله علیه و آله از وی پرسید که یا صرصائیل چند زمان است که این نوشته
شده است در میان دو شانه تو گفت پیش از آنکه حق سبحانه و تعالی دنیا را خلق کند بدوازده هزار سال
و در مناقب آورده از بلال بن حمامه که او گفت که روزی رسول الله صلعم طالع شد بر ما و نور روی مبارکش
درخشان بود مثل قرص قمر عبد الرحمن بن عوف برخاسته گفت یا رسول الله این چه نور است فرموده
که این نور بشارتست که از پروردگار من بمن آمده در باب برادر و ابن عم من و دخترم که حق تعالی
تزویج فرموده فاطمه را بعلی و امر کرده رضوان جنان را که درخت طوبی را بجنبانند و او بار خود را
فرو ریزد بر سبیل نثار او بعدد محبان اهل بیت رقعها فرو ریخت و حق سبحانه و تعالی بعض قدرت
کامله خود بعدد ملائکه را در تحت طوبی آفرید از نور و هر یکی را از آن ملک از آن رقعه داد که چون قیامت
قایم شود این ملایک در میان خلایق ندا کنند محبان اهل بیت را و باقی نمانند از محبان یکی الا که از آن رقعها
را بوی دهند که آن نوشته آزادی اوست از دوزخ را گرفته پس بسبب برادر و ابن عم و دخترم آزادی
مردان و زنان امت من خواهد بود از دوزخ و در مناقب از ابن عباس نقل میکند که آن شب
که زفاف فاطمه بود بعلی بن ابی طالب علیهما السلام پیغمبر صلعم در پیش فاطمه بود جبرئیل
از یمین و میکائیل از یسار و هفتاد هزار ملک از عقب تسبیح و تقدیس حق تعالی اشتغال می نمودند
تا صبح طالع شد و در مناقب از امیر المومنین علیه السلام نقل میکند که رسول الله صلعم فرمود که ملکی
از ملائکه آمد نزد من و گفت یا محمد [illegible] تعالی بتو سلام میرساند و میفرماید که من فاطمه را بعلی دادم
پس تو هم بوی بده امر کردم درخت طوبی را که بردارد در و یاقوت و مرجان را از برای نثار اهل

آسمان از این شاد اند و زود باشد که متولد شود از ایشان دو فرزند ارجمند که بهترین جوانان
اهل بهشت باشند و بایشان مزین گردد بهشت عنبر سرشت پس بشارت باد ترا ای محمد که تو
بهترین اولیائی و آخر انبیائی و بیم و در مناقب از ام سلمه و سلمان فارسی و علی ابن ابی طالب ع
روایت میکنند که چون فاطمه زهرا صلوات الله علیها بحد زنان رسید اکابر قریش که از
اهل فضل و سابق در اسلام و شرف و مال بودند قیام نمودند بخطبه و خواستن او و هر گاه
که یکی از قریش این سخن را بعرض رسول الله صلعم میرسانید بروی مبارک از و اعراض میفرمود
تا غایتی که او گمان میکرد در خود که آنحضرت با وی بخشم یا در بارهٔ او از آسمان وحی بهمت ورود
یافته تا ابوبکر خطبه کرد آنحضرت فرمود که امر این بیش پروردگار من است و عمر نیز خطبه کرد این
جواب شنید تا ابوبکر و عمر ایشان در مسجد با سعد بن معاذ انصاری نشسته بودند و حکایت فاطمه
میگفتند که اشرف عرب او را از پیغمبر طلب کردند او میفرماید که این امریست بدست پروردگار
بهر که خواهد تزویج کند و علی بن ابی طالب درین باب با رسول الله چیزی نگفت و ما چنان می بینیم که مانع
او غیر از آن نیست که در دست چیزی ندارد ابوبکر گفت من چنین می یابم که آنحضرت فاطمه را برای
او حبس کرده بعد از آن رو کرد بعمر و سعد بن معاذ که شما بروید و این را بعلی بگوئید که او اقدام نماید
بخواستن او و اگر چیزی نداشته باشد او را امداد و اسعاف بجای آوریم سعد گفت که توفیق رفیق باشد
سلمان گوید که ایشان از مسجد بیرون رفتند در منزل تفحص امیر المومنین کردند در آنجا نیافتند معلوم
کردند که بنخلستان یکی را از انصار آب میداد به باغات رفتند تا آنجا چون امیر المومنین ایشان را
دید فرمود که بچه کار آمده اید و حاجت شما چیست ابوبکر گفت یا ابا الحسن هیچ خصلتی از خصال
خیر نمانده که در تو زیاده از دیگران نباشد و منزلت تو برسول الله معلوم است از قرابت و صحبت
سابقه و بسیار اشراف قریش فاطمه را از رسول الله خواستند و آنحضرت رد فرموده میگوید اختیار
نزدیک پروردگار منست چه مانع است ترا که از رسول الله خطبه نمیفرمائی و من چنان میدانم
که حبس او از برای تست گریه بر آنحضرت زور آورد و فرمود که ای ابوبکر مرا از سکون باز آوردی
و بیدار ساختی بر امری که از آن غافل بودم والله که فاطمه مرغوب انکسی است و مثل من معنی ندارد
که تقاعد کند از مثل او و هیچ غیر ازین مانعی نیست که دست من از دنیوی خالیست و گفت این را

مفرمای یا ابا الحسن که دنیا و ما فیها نزد خدای و رسول و حکم گردی دارد که از زمین برخیزد
بعد از آن امیر المومنین اشتر را گذاشته بمنزل تشریف شد و آنجا جامه و کفش پوشیده بجانب
پیغمبر صلعم رفت و در آن وقت آنحضرت در منزل زوجه خود ام سلمه بنت ابی امیه بن المغیره المخزومی بود امیر المومنین
در آنخانه را زد ام سلمه گفت کیست که در خانه میزند پیش از آنکه امیر المومنین بگوید که منم علی رسول الله
فرمود که ای ام سلمه از برای او در بگشا و بگوی که باندرون بیاید که او مردیست که دوست میدارد
او را خدای تعالی و رسول او و او دوست میدارد ایشان را ام سلمه گفت فداک ابی و امی چه کس است
این که ندیده تو این نوع کلام در بارهٔ او میگوئی فرمود که مه یا ام سلمه این مرد سبکی نیست این برادر
بجان برابر و ابن عم و دوسترین مردم است بمن ام سلمه گوید من بشتاب برخاستم و نزدیک بود
که جامه بر پای من بپیچد بسر در آیم و در را گشودم ناگاه گفت که منم علی بن ابی طالب و بخدا سوگند که نیامد
باندرون در آن محل که من در گشودم تا دانست که من رجوع کردم بستر خود بعد از آن آمد و گفت السلام
علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته آنحضرت فرمود که و علیک السلام یا ابا الحسن بنشین ام سلمه
گوید که امیر المومنین نشست پیش رسول الله و بزمین نگاه میکند گویا که حاجتی دارد و شرم میدارد که
بگوید سر در پیش انداخته از رسول الله حیا میکند آنحضرت دانست که بچه کار آمده فرمود که یا ابا الحسن
من چنین می بینم که حاجتی داری حاجت خود را بگوی و ما فی الضمیر را اظهار کن که هر حاجتی که ترا هست
نزد من رواست امیر المومنین فرمود که فداک ابی و امی معلوم است که تو فرا گرفتی مرا از عم خود ابو طالب
و از فاطمه بنت اسد و من طفل بودم و بمرتبه عقل نرسیده مرا بغذای خود بخورانیدی و با دب خود
تادیب نمودی و تربیت فرمودی و تو مرا از ابو طالب و فاطمه بنت اسد در بر و احسان مشفق تر
بودی و خدای تعالی مرا هدایت کرد ببرکت تو و بر دست تو و ما را رهانید از حیرت و وحشت که آبا
و اعمام ما بران بودند و والله یا رسول الله که پشت و پناه و ذخیره من در دنیا و آخرت توئی میخواهم
که حق سبحانه بازوی مرا محکم سازد تا آنکه خانه و زوجه باشد که بآن تسکین دهد اکنون آمده ام و عرض
می نمایم بخواستن دختر تو فاطمه آیا سخن من در معرض قبول افتد یا نه نزد تو یا رسول الله ام سلمه گوید
که دیدم روی رسول الله صلعم که درخشان شد از فرح و سرور و بعد از آن روی بزمین خندید
گفت یا ابا الحسن هیچ با تو چیزی هست که من او را بتو بدهم گفت فداک ابی و امی بخدا سوگند که

امر من بر تو مخفی نیست مرا شمشیریست و زرهی و شتری که با آن آب میکشم و غیر ازین چیزی دیگر ندارم
آنحضرت فرمود که یا علی ترا از شمشیر ناگزیر است که در راه خدای تعالی جهاد نمائی و اعدای دین
با آن از ما می و شتر در کار است که با آن نخلستان خود و اهل آب دهی و در سفر بار کنی و لیکن
من دادم او را بتو با آن زره و راضی شدم با آن از تو یا ابا الحسن از من در گذشتی گفتم نعم فدیک
ابی و امی که مرا مسرور کردی تو دایم فرخنده فال خجسته مآل مبارک روی قوی بال بودی صلی الله
علیک آنگاه آنحضرت فرمود که یا ابا الحسن بشارت باد ترا که خدای عز و جل ورا با تو عقد کرده
در آسمان پیش از آنکه من ترا با وی عقد کنم در زمین بدانکه پیش از آن جبرئیل ملکی بر من نازل شد
از آسمان با روهای مختلف عجیب که من مثل او را ندیده بودم پیش از وی هیچ ملکی را و گفت السلام
علیک و رحمة الله و برکاته بشارت باد ترا ای محمد باجتماع شمل و پاکی نسل من گفتم تو چه ملکی گفت
یا محمد مرا سیطائیل میگویند و من موکل یکی پایهای عرشم من از خدای تعالی درخواستم که اذن
فرماید که این بشارت بتو برسانم و اینک جبرئیل باثر من می آید که اخبار کند ترا بامر جلیل برای
کرامت تو هنوز این کلام تمام نشده بود که جبرئیل آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا محمد
بعد از آن در پیش آنحضرت نهاد حریر سفیدی از حریرهای بهشت و در آن دو سطر نوشته بنور من گفتم
ای حبیب من ای جبرئیل این چه حریرست و این چه خطوطست جبرئیل گفت یا محمد حق جل و علا نظر رحمت انداخت
بزمین ترا اختیار کرد فرمود در میان خلق برسالت خود و دوم بار نظر کرد بزمین اختیار نمود از وی کسی
برای تو که برادر و وزیر و صاحب و داماد تو باشد و بوی تزویج فرمود دختر ترا فاطمه من گفتم ای حبیب من
جبرئیل این کدام مردست گفت تو در دنیا و ابن عم تو در نسب علی بن ابی طالب علیه السلام و خدای تعالی
امر فرمود بهشت که خود را بیاراید و درخت طوبی را فرمان داد که هر حلل و حلی و زیوری که باشد
بردارد و خطاب کرد بحور العین که خود را تزیین دهند و امر فرمود که ملائکه را که جمع شوند در آسمان
چهارم نزد بیت المعمور و آنجا جائیست که در و منبری هست از نور که آدم بر و خطبه فرمود در روز
عرض اسما بر ملایک و دیگر وحی فرستاد بملکی از ملایک حجب که او را راحیل میگویند که برین منبر بالا
رود و حمد و ثنای لایق بروجه محامد و توحید و تمجید برای حضرت خالق بتقدیم رساند و نیست
در میان ملائکه ملکی که ابلغ باشد از روی منطق و از و افصح از روی لغت از راحیل پس او بر منبر رفت

وز

و زبان بحمد و ثنای خالق ودود بگشود و انواع ستایش بروجه لایق فرمود و اهل سموات از آن مسرور
و شادان شدند بعد از آن جبرئیل گفت که حق تعالی این عقد نکاح را بمن رجوع کرد و فرمود که من عقد
کرده ام امه خود را فاطمه بنت حبیب من محمد بعبد من علی بن ابی طالب پس تو در حضور ملائکه عقد کن
من او را بوی عقد کردم و جمیع ملائکه ملا اعلی را بآن گواه گرفتم و شهادت ایشان درین حریر ثبت
کردم حق سبحانه و تعالی مرا امر فرمود که عرض کنم آن احوال را بر تو و آنرا مهر کنم بخاتم مسک و بسپرم آنرا برضوان
و چون ملائکه هفت آسمان حاضر شدند بر تزویج علی و فاطمه علیهما السلام حق تعالی امر فرمود درخت
طوبی که بار خود را از حلی و حلل و زیور نثار کند و ملایکه و حور عین آنرا بر چینند و بآن مباهات و فخر کنند تا روز
قیامت جبرئیل گفت یا محمد حق تعالی امر فرمود که بتو برسانم که تو نیز تزویج کن علی را بفاطمه در زمین همچنانکه
ما عقد کردیم در اعلی علیین و بشارت ده ایشانرا بدو گوهر پاک طیب طاهر خیر فاضل در دنیا و آخرت
بعد از آن پیغمبر فرمود که یا ابا الحسن بخدا سوگند که هنوز ملکی که نزد من بود عروج نکرده بود بفلک که تو در
زدی اکنون من بتو انفاذ میکنم امر پروردگار خود را برو یا ابا الحسن پیش از من هم بر اثر تو می آیم بمسجد
تا علی او پس عقد نکاح ترا حضرت دهم و فضل ترا ذکر کنم که چشم تو بآن روشن شود و از آن محبان
تو در دنیا و آخرت امیر المؤمنین فرمود که بسرعت هر چه تمامتر از پیش رسول الله بیرون آمدم و از فرح
و شادی عقل خود را نزدیک بود که گم کنم بعضی از اصحاب مرا دیدند گفتند حال تو چیست گفتم پیغمبر فاطمه را
بمن داد و اخبار فرمود مرا که حق تعالی او را بتو داده در آسمان و اینک رسول الله از عقب می آید تا در حضور
مردمان این امر را ظاهر سازد آنها خوشحال گشته با من باز گشتند بمسجد ما ایستادیم تا آنحضرت بما
ملحق شد و نور روی مبارکش از فرح درخشان بود فرمود که ای بلال و اجابت کرده گفت لبیک یا
رسول الله گفت حاضر کن مهاجرین و انصار را نزد من ایشان چون حاضر شدند بمنبر شرف بالا رفت
و حمد و ثنای معبود بتقدیم رسانید و فرمود که ای معاشر مردمان اینک جبرئیل این زمان آمده مرا خبر داد
از حضرت عزت که ملایک را جمع فرمود در بیت المعمور و همه را گواه گرفت که امه را فاطمه بنت رسول
الله را داده بعبد خود علی بن ابی طالب امر کرد مرا نیز که در زمین او را بوی بدهم شما را برای
این امر حاضر کرده ام بعد از آن نشست و علی را فرمود که برخیز یا ابا الحسن و خطبه بخوان از برای
خود پس امیر المؤمنین برخاسته زبان بحمد و ثنا و صلوات گشود و گفت الحمد لله شکرا لانعمه و ایادیه

وایا دیه ولا اله الا الله شهادة تبلغه وترضیه وصل علی محمد صلوة تزلفه وتحظیه والنکاح مما امر الله
عز وجل ورضیه ومجلسنا هذا مما قضاه الله ورضیه بعد از ان گفت که رسول الله صلی الله علیه واله
تزویج فرموده بمن دختر خود را فاطمه و صداق او را این زره من ساخته ومن بآن رضا داده ام
شما از آنحضرت بپرسید و بران گواه شوید مسلمانان گفتند یا رسول الله تزویج فرموده دختر خود را
بوی فرمود که نعم مسلمانان گفتند که خدای تعالی این عقد را بایشان مبارک گرداند و پراکندگی ایشان را
بجمعیت مبدل سازد پس از ان رسول الله صلی الله علیه واله از انجا فرمود بسوی ازواج وامر کرد ایشان
را که دف زدن که در شرع جایزاست در عرس نکاح رسول الله فرمود که یا علی اکنون زره خود را بفروش
وثمن آن را بیار تا تهیه اسباب شما نمائیم و مصالح آن را سر انجام کنیم امیر المومنین فرمود که من رفتم
و آن را فروختم بچهارصد درهم سود بجهت عثمان بن عفان چون دراهم را قبض کردم از وی و او
زره را از من قبض نمود گفت یا ابا الحسن تو بزره و دراهم از من اولی و انسبی این زره را
تو هدیه میکنم پس زره و دراهم را برداشته آوردم پیش رسول الله و او را از ان امر خبر دادم
واو دعای خیر گفت و آن دراهم قبض فرموده ابوبکر و سلمان فارسی و بلال را فرستاده
طلبید و این دراهم را داد بایشان و گفت که بروید و این را یراق بهم رسانید ابوبکر گفت
آن دراهم که آنحضرت بما داد شصت و سه درهم بود ما رفتیم جامه خوابی از پشمینه مصری خریدیم
که در میان آن پشم نهاده بودیم و نطعی و بالشی از پوستینه که در میان آن بالشت لیف خرما کنده بودیم
و یک عبای خیبری و یک خیک آب و کوزه و کاسه و سبوی چند و ستری از پشمینه تنک اینها
را تمام برداشته آوردیم پیش رسول الله صلعم چون نظر پیغمبر بر اینها افتاد گریست چنانچه
اشک بر رخسار مبارکش جاری شد بعد از ان سر بسوی آسمان کرد و گفت بار خدایا برکت
ده قومی را که بزرگتر آینه و ظروف ایشان خزف و سفال باشد و امیر المومنین علیه السلام
میفرماید که آنحضرت باقی ثمن زره را بام سلمه داد و فرمود که این پیش تو باشد و من یکماه مکث
کردم و بواسطه حیا این امر را بآنحضرت اعاده نکردم بغیر از آنکه هر گاه آنحضرت مرا در خلوت
میدید میفرمود که یا ابا الحسن چه نیکوست زوجه تو و چه جمیله است جلیله جلیله تو من بهترین
زنان عالم را بتو تزویج کرده ام تا بعد از یکماه یکروزی برادر من عقیل آمد بمنزل من و گفت

ای برادر انچنین فرحی که من دارم برای تزویج تو بفاطمه بنت محمد دیگری ندارد ای برادر چیست ترا که التماس
زفاف نمینمائی از پیغمبر که او را بتو بسپارد و چشمها باین روشن گردد بآنکه پریشانی شما بجمعیت مبدل
گردد من گفتم ای برادر من خواهان این هستم و مرا مانع نیست از این سوال غیر از حیا و شرم از آنحضرت گفت
بر تو سوگند میدهم برخیز و با من بیا تا برویم و این التماس از آنحضرت بکنیم باتفاق برخاسته متوجه منزل
رسول الله شدیم در راه بام ایمن که جاریه آنحضرت بود رسیدیم و این حال را بوی گفتیم گفت خود مگوئید
و بگذارید که ما بگوئیم که کلام زنان درین امر بهتر است و در دلهای مردان بیشتر تاثیر میکند ما این را از و
قبول کرده او بازگشت بخانه ام سلمه و باوی این راز را در میان نهاد و دیگران از ازواج آنحضرت اعلام
کردند و همه در خانه عایشه نزد رسول الله جمع شدند و آنحضرت را در میان گرفتند و گفتند فدای تو
باد پدران و مادران ما یا رسول الله ما اجتماع نموده ایم برای امر فاطمه اگر خدیجه در حیات می بود چشم
او باین روشن می شد ام سلمه گوید که چون نام خدیجه بردیم آنحضرت بسیار گریست و فرمود که مثل خدیجه
کجا است و تصدیق کرد مرا وقتی که همه مردمان تکذیب من میکردند و مرا امداد نمود بر اظهار دین مبین و
اعانت فرمود بمال در وقتی که بودم من مسکین و حق تعالی امر فرموده بود که من او را بشارت دهم
بخانه که قصب آن از زمرد باشد در بهشت عنبر سرشت که درو نه تعب باشد و نه خیری زشت ام سلمه گفت
یا رسول الله قصه خدیجه گذشته و بجوار رحمت حق پیوسته حق سبحانه و تعالی را نگریم عظیم کرامت فرماید و در
درجات عالیات جنت و رضوان و رحمت بهم رساند یا رسول الله علی بن ابی طالب برادر بجان برابر است
در دنیا و پسر عم تست و نسب التماس دارد که فاطمه را بوی بسپاری پراکندگی وی را بجمعیت مبدل گردانی
فرمود که یا ام سلمه چیست علی را که او خود از من این التماس نمیکند گفتم یا رسول الله او را حیا مانع است
از تو بام ایمن گفت برو و علی را برای من بیار ام ایمن میگوید که من بیرون رفتم از نزد آنحضرت که
امیر المومنین از من منتظر جواب بود چون مراد ید فرمود که یا ام ایمن چه کردی گفتم پیغمبر ترا طلب فرموده
امیر المومنین میفرماید که من رفتم نزد آنحضرت زنان برخاسته رفتند بحجره دیگر و من نزد آنحضرت
نشستم سر در پیش انداختم از جهت حیا از و فرمود که یا علی میخواهی که فاطمه را بتو بسپارم من سر در
پیش گفتم نعم فداک ابی و امی فرمود که باعزاز و اکرام ای ابا الحسن درین شب یا شب فردا او را بتو
بسپارم انشا الله من مسرور گشتم و شادمان از انجا برخاستم بعد از ان آنحضرت فرمود

زنان خود را که چنانچه دانست که تزیین و تطییب فاطمه کنند و خانه را جهت او فرش بیندازند تا
در آنجا ترا بهم بسپارند ایشان آن خدمت را بتقدیم رسانیدند و آنحضرت از آن دراهمی که
بام سلمه سپرده بود ده درهم را بامیر المومنین داد که روغن و خرما و کشک بخر و آنحضرت میگوید
که من رفتم و اینها را خریده نزد رسول الله بردم دستهای مبارک را بالا کرد و سفرهٔ پوستینی
طلبیده اینها را درهم مالید و در آن سفره بچید فرمود که یا علی بطلب هر کرا میخواهی من رفتم بسیاری
از اصحاب که در مسجد بودند همه را بدعوت طلبیدم ایشان متوجه شده من رسول الله را اخبار کردم
از آمدن ایشان که جمعی کثیرند مندیلی طلب فرموده بر سر سفره انداخت و گفت ده کس را از ایشان بیار
تا طعام بخورند و بیرون روند بعد از آن ده کس دیگر تا تمام شود من اینچنین کردم هیچ از آن طعام کم
نشد تا هفتصد کس از زن و مرد از آن طعام خوردند ببرکت رسول الله صلعم ام سلمه گوید که بعد از ین
فاطمه و امیر المومنین را بپیش خود طلبید دست راست امیر المومنین را گرفته و دست چپ فاطمه را بر سینه
مبارک خود نهاد و میان چشم هر دو را بوسه داد و فاطمه و علی را بهم سپرده فرمود که ای علی زوجه
تو خوب زوجه ایست و بفاطمه روی آورده گفت ای فاطمه شوهر تو نیکو شوهریست بعد از آن برخاست
و درمیان هر دو میفرمود تا بخانه که از جهت ایشان ترتیب داده بودند رسید ایشان را آنجا قرار
داده خود بیرون فرمود و دست مبارک را بیازوی در انداخته گفت حق تعالی پاک و پاکیزه گرداند
شما را و نسل شما را من بصلحم کسی که با شما بصلح است و بجنگم کسی که با شما بجنگ است من شما را بخدای می سپارم
و او را بر شما خلیفه میگردانم امیر المومنین میفرماید که بعد از آن تا سه روز بمنزل ما نفرمود صباح روز
چهارم آمد که باندرون فرماید اسمای بنت عمیس خثعمیه را بر در حجره دید فرمود که چونست که تو ایستاده
و مرد در اندرون حجره است او گفت فداک ابی و امی چون میان دو کس زفاف واقع شد عورتی
می باید که متعهد احوال ایشان شود و قیام بحوایج ایشان نماید من اینجا ایستاده ام تا اگر ایشان را
حاجتی باشد من روا کنم فرمود که ای اسما حق تعالی حاجت ترا روا کند در دنیا و آخرت امیر المومنین
میفرماید که آن شب سردی بود که من و فاطمه در زیر عبا بودیم چون کلام پیغمبر شنودیم خواستیم
که برخیزیم آنحضرت فرمود که بحقی که مرا بر شماست که از جای خود برمخیزید تا من باندرون درآیم
ما رجوع بحال خود کردیم چون آنحضرت باندرون فرمود بر سر بالین ما نشست و هر دو پای مبارک

درمیان ما دراز کرد من پای راست او را بسینه خود بازنهادم و فاطمه پای چپش بسینه خود منضم
ساخت و از سرما آنحضرت پایهای خود را در زیر پوشش بر سینههای ما گذاشت بعد از آن فرمود
که ای علی کوزهٔ آبی بیار من رفتم و آوردم سه نوبت بر آنجا دمید و بعضی از آیات قرآنی بر آنجا
خواند آنگاه فرمود که ای علی بیاشام و زمانی من چنین کردم بعد از آن آن بقیه را بر سر و سینه
من پاشید و فرمود که خدای تعالی از تو رشتیها را ببرد و پاک و پاکیزه گرداند ترا دیگر آب
طلبید من رفته آوردم و با فاطمه نیز این عمل فرمود و بقیه را بر و پاشیده دعا فرمود که ای علی تو
بیرون رو و با فاطمه خلوت کرده گفت ای فاطمه چونی و شوهر خود را چون دیدی گفت ای پدر بزرگوار
من او بهترین شوهرهاست لیکن زنان جفا پیشه قریش آمده از روی طیش بمن میگویند که پدر تو ترا
بفقیری داده که از مال و منال چیزی ندارد آنحضرت فرمود که ای دختر نیک اختر من نه پدر تو فقیر
نه ای است و نه شوهر تو چه عرض کردند بر پدر تو خزاین را از ذهب و فضه و اینها را ملتفت نشده آنچه نزد
حق تعالی بود اختیار فرمود ای دختر اگر بدانی آنچه پدر تو میداند همه دنیا در چشم تو ناخوش آید ای
دختر من مبالغه نمیکنم در نصیحت تو ولیکن شوهر تو اقدم خلایق است از روی سلم و اکثر ایشان از
روی علم و اعظم ایشان از روی حلم ای دختر که من حق سبحانه و تعالی نظر انداخت بزمین
از آنجا دو مرد را اختیار فرمود یکی پدر تو و دیگر شوهر تو ای دختر نیکو شوهریست شوهر تو نافرمانی
او باید نکنی امیر المومنین میفرماید که بعد از آن مرا آواز داده گفت یا علی گفتم لبیک یا رسول الله فرمود
که باندرون بیا چون رفتم فرمود که ای فاطمه لطف فرمای و با وی رفق و احسان نمای که او پاره
از منست بملالت او من ملول می شوم و بسرورش مسرور میگردم من شما را بخدای تعالی می سپارم
و او را خلیفه شما میگردانم امیر المومنین میفرماید بخدا سوگند که هرگز بر وی غضب نکردم و او را بر
امری اکراه ننمودم تا بجوار رحمت حق پیوست و او نیز با من درین مقام بود که هرگز مرا نرنجانید و
مکروهی نرسانید و هرگاه من بروی نگاه میکردم غم و اندوهی که داشتم میگذاشتم بعد از آن پیغمبر
برخاست که بیرون رود فاطمه گفت ای پدر مرا طاقت خدمت خانه نیست برای من خادمی
جدا کن که خدمت خانه کند و مرا مدد باشد فرمود که ای فاطمه بهتر از خادم آیا میخواهی امیر المومنین
فرمود که بگو بلی گفت بلی بهتر از خادم میخواهم فرمود که تسبیح کن خدای عز و جل را هر روزی

سی چهار بار الله اکبر و سی سه بار الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله و این صد بار است بر زبان و هزار حسنه است در میزان تو اگر صباح هر روزی این تکبیر بگوی کفایت میکند حضرت عزت آنچه اهم تست از امور دنیا و آخرت و دیگر احادیث درین باب وارد است قریب باین و علقمه از عبد الله روایت کند که در صباح روز عروسی فاطمه را ترسی دریافته بود پیغمبر صلعم گفت و را که من داده ام ترا بکسی که بهترین مردمانست در دنیا و آخرت از جمله صالحان ای فاطمه چون خواستم که ترا بعلی دهم حق سبحانه و تعالی امر کرد درخت بهشت را که آنچه داشته بود از زیور و حلل نثار کند بر ملائکه و هر که بیشتر برداشته باشد بهتر از ملائکه از ان بقدر آن مباهات و فخر میکند تا روز قیامت ام سلمه گوید که فاطمه زهرا شرف دارد بر زنان زیرا که اول کسی که برای او خطبه خواند جبرئیل بود گفته است راوی که حدیث حسن و سند او عالیست و در مناقب کثیر است مر علی بن ابی طالب را اول آنکه ولی این تزویج حضرت بود که در آسمان وقوع یافت دوم آنکه درین عقد نکاح خطبه جبرئیل فرمود سیوم آنکه شهود ملائکه ملا اعلی بودند چهارم آنکه درخت طوبی حلل و حلی و زیور خود را نثار نمود پنجم آنکه حضرت رسالت شهادت فرمود بسیادت آنحضرت در دنیا و آخرت و ششم آنکه تخصیص فرمود که در آخرت از جمله صالحان و با صالحان خواهد بود که مراد انبیا و رسلند علیهم السلام بر وجهی که ایشان دعا میفرموده اند که و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین و روایت کنند که شب زفاف فاطمه علیها السلام جبرئیل و میکائیل نازل شدند با هفتاد هزار فرشته و دلدل را آورده فاطمه بران سوار شد در الحال جبرئیل لجام او را گرفته بود و رکاب سر را اسرافیل و دو وال زین را میکائیل و رسول الله جامه بر و راست میکرد و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با جمیع فرشتگان آسمان بتکبیر اشتغال داشتند و بواسطه این تکبیر سنت گشت در شب زفاف تا روز قیامت و محمد بن یوسف الکنجی آورده که ذکر اسما بنت عمیس در احادیث زفاف صحیح نیست زیرا که اسما اولا زن جعفر بن ابی طالب بود و بعد از شهادت جعفر ابو بکر او را خواسته محمد بن ابو بکر ازو متولد شد و این در ذی الحلیفه بود که پیغمبر صلعم از انجا بمکه فرمود در حجة الوداع و چون ابو بکر وفات کرد امیر المومنین علیه السلام او را خواست و ازو فرزندان شدند و نسبت او درین حدیث غلطی است که واقع شده از بعضی رواة و اسما که در زفاف فاطمه حاضر بود اسما بنت

یزیدین

یزیدین سکن انصاری است و اسما بنت عمیس دران ولا با زوج خود که شوهر جعفر در حبشه بود در هجرت دوم و در سنه سبع در روز فتح خیبر از انجا آمدند و پیغمبر صلعم فرمود که من نمیدانم بیکی ازین دو چیز بکدام شادانتر باشم فتح خیبر یا بقدوم جعفر و تزویج فاطمه علیها السلام بعد از واقعه بدر باندک زمانی بود پس صحیح آنست که آن اسما اسما مذکوره بوده نه اسما بنت عمیس و او احادیث از انحضرت روایت میکند چنانچه شهر بن حوشب و غیر او از تابعین ازو احادیث روایت کرده اند و مولف کتاب رحمه الله میفرماید که اسما بنت عمیس در زفاف فاطمه علیها السلام حاضر نبود اما خواهر او سلمی بنت عمیس حاضر بود که او زوجه حمزة بن عبد المطلب بود و شاید که روایت ازو باشد اما چون اسما مشهورتر است نزد رواة بنابرین ازو روایت کرده باشند یا سهوی واقع شده باشد نزدیکی و دیگران متابعت کرده باشند و الله اعلم و دیگر میفرماید که ثابت شد بنصوص و احادیث سابقه درین کتاب که امیر المومنین علیه السلام بشرف و مزایا منفرد است از جمیع امثال و اصحاب از علو شان و سمو مکان از هر باب و از فضایل او آنچه پیغمبر تصریح نموده اشهر است از نهار و آنچه محکم تنزیل بان گواهی داده اظهر است از شعاع انوار و تمام فرموده ملک علام شرف و را بفاطمه علیها السلام و انتظام داده عقد در فضایل او را باحسن نظام فانها العقیلة الکریمة و الدرة الیتیمة و الموهبة العظیمة و المنحة الجسیمة و العطیة السنیة سید الشریة و البضعة النبویة و الشمس المنیرة المضیئة و البتول الطاهرة المحمدیة سیدة النساء المخصوصة بالثناء و السناء المویدة بعنایة رب السماء ام ابیها صلی الله علیه و علیها و علی بعلها و بنیها فانها زادته شرفا الی شرفه القدیم و کسته حلة مجد او جبت مرتبة التقدیم و رفعت له منار سود و ظاهر الترحیب و التعظیم و کانت هذه الکریمة صالحة لذلک الکریم فصل در ذکر مناقب متنوعه و احادیث متفرقه در کفایة الطالب و هب بن منبه روایت میکند از عبد الله بن مسعود که پیغمبر صلعم فرمود که من نفرستادم علی بن ابی طالب را بهیچ سریه و محاربه الا که دیدم جبرئیل را از یمین او و میکائیل را از یسار او و ابر سایه انداخته او را تا حق سبحانه و تعالی او را ظفر روزی میکرد و از امام علی بن موسی الرضا علیه روایت میکند و او از آبای بزرگوار خود که پیغمبر صلعم فرمود که چون روز قیامت شود از بطنان عرش ندا کنند که خوش پدریست پدر تو ابراهیم خلیل الرحمن و خوب برادریست برادر تو علی بن ابی طالب ابو علی کوکبی روایت کند از ابی بحری و او از ابی عوانة بن حکم و او از ابی حاتم



که ذکر علی بن ابی طالب علیه السلام میگذشت نزد عایشه و ابن عباس آنجا حاضر بود عایشه گفت او اکرم مردان
بود بر رسول صلعم ابن عباس گفت چه چیز مانع آید این را که حق سبحانه و تعالی او را برگزیده بود از
برای نصرت رسول خود و رسول الله او را اختیار فرموده بود با آنکه برادر و شوهر دختر و پدر ذریت
طاهره و وصی و بود و بعد از و اگر شرف است و اگر نسبت و اگر قرب منزلت است و اگر اسلام است
حظ او و فر نصیب او را و اگر شجاعت است برو ختم است و دوستی و بر همه ختم حق تعالی بر و ثنا خوانت
جبرئیلش در معارک هم عنانت رسول الله از نجدتش شاد است زبانش افصح و بیانش اوضح
در صواب اصدع و در جواب اسرع علمش از همه بیشتر و در عمل از همه بیشتر از مردم و دهر فعلیه رضوان
الله و علی مبغضیه لعاین الله در امالی طوسی وارد که عبد الرحمن بن ابی لیلی رفت بخدمت آنحضرت
و گفت یا امیر المؤمنین من میخواهم که از تو سوالی کنم و هر چند انتظار کشیدم که در امر خود چیزی بگویی
نگفتی آیا نمیگویی بما درین امر از رسول الله عهد داری یا چیزی دیده که ما ندیده ایم که اقاویل در باب
تو بسیار است و مدایح تو از ثقات بسیار شنیده ام و ما میگفتیم که اگر کسی از ما پرسد این امر را
نمیدانیم که چه چیز را در جواب بگوییم اگر چنانچه قوم از تو اولی بودند درین امر پس چرا رسول الله ترا نصب
فرمود در حجة الوداع و فرمود که ایها الناس من کنت مولاه فعلی مولاه و اگر تو اولی از ایشانی درین امر
پس چرا همه با ایشان تولا کرده اند و پیروی مینمایند آنحضرت فرمود که ای عبد الرحمن وقتی که
حق سبحانه و تعالی رسول الله خود را بجوار رحمت خود برد هیچکس از مردم از من اولی نبود درین امر
بمثل پیراهنی که مراست ولیکن پیغمبر با من عهدی کرده بود که بغیر از ملایمت طریقی اختیار نکنم و از
نزاع و قتال در گذرم تا وقت مقرر موعود و اول چیزی را که از حق ما ابطال کرد بعد از آن حضرت
خمس آل رسول بود و چون پیغمبر از میان رفت و امر ما تنگ گشت و ایشان درین امر طمع کردند باتفاق
یکدیگر و من بودم مانند مردی که او را بر مردم حقی لازم الادا باشد که مهلت داده باشد ایشان را
بموعدی پس اگر آن مردم آنکس را پیش از انقضای مدت مهلت بدهند بستاند و شکر گوید
ایشان را و اگر ندهند حق او را تا مهلت منقضی شود آن مرد حق خود را بجبر از ایشان بستاند بی منت
و شکری طریق هدایت نزد مردم کمتر است پس اگر من خاموش گشته ام معاف خواهی داشتن و اگر
امری باشد که محتاج بجواب بود میگوییم پس منع کنید از من آنچه من منع میکنم از شما عبد الرحمن گفت

بعزتو

بعزتو سوگند که آنچنانست که اول گفته لعمری لقد ایقظت من کان نایما و اسمعت من کان له اذنان
یعنی بعمرم سوگند که بیدار ساختی کسی را که در خواب بود و شنوانیدی کسی را که گوش شنوا باشد و اصبغ بن
نباته روایت کند که یکروزی امیر المؤمنین علیه السلام خطبه بلیغ فرمود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول
و آل هدایت انتمای بعد از آن گفت ای مردمان بشنوید مقاله مرا و در گوش گیرید کلام مرا و بدانید که کبر از
تجبر است و نخوت از تکبر و شیطان دشمن حاضر است و وعده میدهد شما را بر باطل و آگاه باشید که مسلم
برادر مسلم است پس یکدیگر را بلقبهای ناخوش مخوانید و حقوق جانب یکدیگر را فرو مگذارید که طریق دین
یکیست و سبیل آن دو نیست هر که آن را فرا گرفت بمقصود رسید و هر که گذاشت نجات نیافت و هر که از و
مفارقت جست هلاک شد و خیانت امانت و خلاف وعده و قول دروغ از اسلام نیست ما اهل بیت رحمتیم قول
ما حق است و فعل ما عدل و خاتم پیغمبران از ما بود و پیشوایان اسلام و امنای کتاب ماییم دعوت میکنیم شما را بخدا
و رسول او و بجهاد دشمنان دین و سلوک در راه یقین از برای رضای حضرت رب العالمین و بپای
داشتن نماز و گزاردن زکوة و حج بیت الله و روزه ماه رمضان و رسانیدن غنایم و باهل آن و عجب
از هر عجب آنکه معاویة بن ابی سفیان الاموی و عمرو بن عاص سهمی بازعمی که دارند مردم را ترغیب میکنند
دین و بخدا سوگند که من هرگز مخالفت رسول الله نکرده ام و در هیچ امر عصیان ننموده ام و در مواطن مخوفه
پیغمبر را نگاه داشته ام از انواع مکروه که پهلوانان روزگار بعقب خود باز میگشتند از ترس دلیران
نامدار در اندیشه بودند از خوف بنجدت بی ترس و بیم که بمن کرامت فرموده بود علیم حکیم او راست ثنا
و حمد لایق عند الخلایق و در وقت رحلت حضرت رسالت صلعم سر مبارکش در کنار من بود و من باین
دو دست خود متولی غسل او شدم و ملائکه مقربین او را با من از پهلو بپهلو میگردانیدند و بخدا سوگند که
اختلاف نکردند امت بعد از حضرت رسالت مگر چیزی را که ظاهر بود بطلان آن بر حقیقتش الا ما شاء الله
روایت کند سعید بن مسیب که شنیدم مردی را از عبد الله بن عباس می پرسید احوال امیر المؤمنین
را علیه السلام ابن عباس گفت که آنحضرت برو قبله نماز گزارد و بدو بیعت بهمان نسبت و هرگز نشکست
و هرگز بت نپرستید و بطریق جاهلیت مرتکب فعلی از ظلام نشد و دایم بر فطرت اسلام بود و یکطرفة العین
بخدا شرک نبود مرد گفت من این را از تو نمی پرسم می پرسم از آنکه شمشیرهای حمایل کرده با لشکر
باستیلای هر چه تمامتر متوجه بصره شد و چهل هزار سوار را بقتل رسانید و از آنجا بشام رفت و نواحی

عرب یکدیگر شد تا مردم بجد و قیاس تعقل آمدند و از انجا بنهروان میل کرده همه را کشت و اینها همه مسلمان بودند ابن عباس گفت آیا پس تو علی علیه السلام اعلم باشد با من گفت اگر نزد من علی اعلم می بود از تو من این سؤال نمیکردم او بغایت بغضب شد و گفت مادر بمرگ تو بنشیند آنچه من میدانم از و میدانم او تعلیم من کرده و علم او از رسول الله است و علم رسول الله از حق سبحانه و تعالی از فوق عرش پس علم نبی از خدای تعالی باشد و علم علی از نبی و علم من از علم علی و علم همه اصحاب پیش علم علی همچو یکقطره است و در میان هفت دریا جعفر بن محمد روایت میکند از پدران بزرگوار خود علیهم السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی قبض نمیکند روح هیچ پیغمبری را تا امر میکند که او وصی اختیار کند از افضل عشیره خود که از عصبه او باشد و مرا امر کرد بوصی من گفتم یا رب کرا اختیار کنم فرمود که یا محمد علی بن ابی طالب را اختیار کن که وصی تو باشد که من در کتب سابقه ثبت کرده و نوشته که او وصی تست و از جمیع خلایق و انبیا و رسل عهد گرفته ام و میثاق بسته بر بوبیت من و بنبوت تو و بولایت علی بن ابی طالب و در امالی طوسی نقل میکند از ابن عباس که من از پیغمبر صلعم شنیدم که پیغمبر فرمود که حق تعالی بمن پنج چیز عطا فرموده و بعلی نیز پنج چیز داده بمن جامع کلم کرامت کرده و بوی جوامع علم عنایت فرموده مرا نبی گردانیده و او را وصی مرا کوثر داده و او را سلسبیل را وحی فرستاده و او را الهام مرا بآسمان راه نموده و درهای آسمان برای او گشوده و حجب از پیش برگرفته که او نظر میکند بجانب من و من نظر میکنم بجانب حق بعد از این رسول الله گریست گفتم فداک ابی و امی یا رسول الله سبب گریه چیست فرمود که ای پسر عباس اول کلامی که بمن گفت آن بود که فرمود که ای محمد نظر کن در تحت خود من نظر کردم حجب تمام از پیش برخاست و نظر کردم بآسمان تمام درها گشاده شد و نظر کردم بجانب علی او سر برداشته بسوی من و با من تکلم میکرد و من نیز سخن بودم و حق تعالی نیز با من در مقام کلام بود گفتم یا رسول الله پروردگار تو بتو چه تکلم فرمود گفت کلام حق بمن این بود که من علی را وصی و وزیر و خلیفه تو گردانیدم بعد از تو او را باین اعلام کن و او اینک کلام ترا می شنود من او را ازین پیغام اعلام کردم و من پیش حق جل و علا بودم علی گفت قبول کردم و فرمان بردارم بعد از ان حق تعالی امر فرموده بملائکه که بروند و بوی سلام کنند ملائکه فرمان را بتقدیم رسانیده امیر المؤمنین رد سلام همه فرموده و ندیدم هیچ

ملکی که باین امر قیام نموده باشد و نگذشتم بهیچ گروهی از ایشان مگر که مرا تهنیت دادند و میگفتند یا محمد ملائکه هفت آسمان باین شادانند که حق جل و علا پسر عم ترا خلیفه تو ساخت و دیدم حمله عرش را که سرها در پیش داشتند پس پرسیدم از جبرئیل از حال ایشان گفت طلب اذن می نمایند که نظر کنند بجانب امیر المؤمنین پس اذن یافتند و نظر انداختند چون از عروج رجوع کردم بزمین امیر المؤمنین را ازین احوال اخبار کردم و او نیز تمام حالات آنجا بمن اخبار می نمود دانستم که من هیچ جا از بالا قدم ننهادم الا که او واقف بوده از ان بعد از ان ابن عباس گفت که یا رسول الله مرا وصیتی کن فرمود که بر تست محبت علی بن ابی طالب دیگر میگوید که گفتم مرا وصیت نمای فرمود که بر تو لازم است که دست از مودت علی بن ابی طالب باز نداری بخدایی که مرا براستی بخلق فرستاده که مقبول نیست نزد حق تعالی حسنه که مقرون نباشد بحب علی بن ابی طالب و خدای تعالی اعلم است بحال هر کس پس هر که بدوستی علی می آید بقیامت عمل او قبول است و اگر بدوستی او بمن نمی آید سؤال نا کرده او را بدوزخ می برند یا ابن عباس بخدایی که مرا مبعوث گردانیده به پیغمبری که غضب الهی بغایت اشتداد یافته بر دشمنان علی آنچنان غضبی که متوجه جماعتی است که از برای حق تعالی ولد پیدا میکنند یا ابن عباس اگر ملائکه مقربین و انبیای مرسلین اجتماع نمایند بر بغض این خود هرگز نخواهد بود پس بسبیل فرض است هر آینه حق تعالی ایشان را عتاب و عذاب خواهد بود بدوزخ گفتم یا رسول الله هیچکس باشد که بغض او داشته باشد فرمود که بلی جماعتی از امت من بغض او داشته باشد که ایشان را نصیبی از اسلام نباشد یا ابن عباس علامت بغض ایشان آن باشد که تفضیل کنند کسی را که دون او باشد بر و بخدا که مخلوق نشده هیچ پیغمبری که از من گرامی تر باشد نزد خدای تعالی و آفریده نشده وصیی که از وصیی من بهتر باشد نزد او که علی ابن ابی طالب است ابن عباس گوید که همیشه بود که رسول الله مرا بدوستی او میفرمود و وصیت مینمود و نزد من هیچ عمل از ان بزرگتر نبود ابن عباس گوید که مدتها گذشت برین و رسول الله را وفات نزدیک شد من رفتم و گفتم یا رسول الله فداک ابی و امی نزدیک شده اجل تو مارا چه امر میفرمائی فرمود که یا ابن عباس مخالفت کسی را که با علی مخالفت نماید و مخالف را ظهیر و نصیر مباش و دوست مگیر گفتم یا رسول الله پس چرا امر نمیفرمائی مردم را بترک مخالفت او میگوید که آنحضرت گریست بمرتبه که بیهوش شد آنگاه گفت ای پسر عباس کتاب الهی بر می گفت ایشان او را سبقت یافته و علم او محیط او شده و تغیر آن ممکن نیست بخدائی که مرا بخلق فرستاده که هر ون

نبود از دنیا کسی که مخالف او باشد و منکر حق بود تا حق سبحانه و تعالی تغییر کند نعمتی اگر بوی از ان داشته
که یکی از ان نعمتها ایمان است که از و بستاند ای پسر عباس اگر میخواهی که بخدای تعالی برسی و او از تو خشنود
و راضی باشد پیرو علی باش و کجا که او میل کند تو هم میل کن بیت با هر که انجناب گرفت انس انس گیر
وز هر که اجتناب نمود اجتناب کن و راضی باش بامامت او و دشمن دار هر که او را دشمن دارد
و دوست دار هر که او را دوست دارد یا ابن عباس حذر کن که در تو شکی باشد از و که شک در علی
کفر بخداست و از ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام روایت که چون رسول الله صلعم نزول
فرموده در بطن قدید فرمود که یا علی من از خدای تعالی درخواستم که دوستی انداز در میان من و تو اینچنین
کرد و درخواستم که برادری گیرد میان من و تو چنین کرد و سوال کردم از و که تو وصی من باشی قبول
فرموده چنین کرد مردی از میان قوم گفت والله که یک صاع از تمر که در خیک کهنه پوسیده باشد
بهتر است از انچه محمد از خدای طلبیده چرا از و طلب نکرد که ملکی نفرستد تا او را مدد کند یا راه نماید
او را که بان سد فاقه کند پس حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک
و ضایق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر والله علی کل شیء وکیل
یعنی شاید که ترک کننده باشی یعنی ترک مکن بعضی از انچه وحی کرده شده بسوی تو یعنی آنچه مخالف
رای مشرکان و مخالف انست و تنگست باظهار آن سینه تو از ترس آنکه گویند که چرا فرو فرستاده
نشده است برو گنجی که خود را از فقر و فاقه خلاص کند و بر مردم نفقه نماید تا تابع او شوند یا چرا
نیامده با او فرشته که او را مدد باشد در نبوت بسبب این کلمات واهیه از ادای رسالت باز
نمان بجز این نیست که تو بیم کننده و خدای تعالی بر همه چیزها کارگذار است کار خود را باو گذار و از
گفت و شنود هر حسود و عنود باک مدار بیت در شب آفتاب مه را در سماک از سگان و عوعو ایشان چه باک
چش بن معتمر گوید که من رفتم بخدمت امیر المومنین علیه السلام و گفتم السلام علیک یا امیر المومنین و رحمة الله
و برکاته چگونه دوشینه گذرانیدی فرمود که بدوستی دوستان خود گذرانیدم و دوستان
ما مستوثق برحمت آلهی اند و انتظار رحمت میکشند که دم بدم بر ایشان ریزان گردد و دشمنان
ما بنای اساس می نهند بر کنار رسته بی اعتبار دوزخ بیک پای نهادن آن بنیان ویران شود
و تنگ بهم افتند ابواب رحمت همیشه بر اهل آن گشوده پس گوارا باد اهل رحمت را رحمت

و بلاک

و بلاک از برای اهل دوزخ آماده شده دوزخ از برای ایشان است ای جیش هر که میخواهد که بداند
که دوست ماست یا مبغض ما باید که دل خود را بیازماید پس اگر دوستان ما را دوست میدارد پس او
مبغض ما نیست و اگر دشمن میدارد دوستان ما را پس از دوستان ما نیست حق سبحانه و تعالی اخذ میثاق
فرموده و عهد ستاده محبان ما را بمودت ما و ثبت شده در کتاب آلهی نامهای دشمنان ما و اهل شرافت و
کرامتیم سابقان ما سابقان انبیا خواهند بود و منهال بن عمرو گوید که مردی از بنی تمیم مرا اخبار کرد که ما با
امیر المومنین علیه السلام بودیم بذی قار و میدیدیم که زود خواهد بود که ربوده شویم ازین روزگار شنیدیم
که میفرمود که والله که غلبه خواهیم کرد برین فرقه و خواهیم کشتن این دو مرد را یعنی طلحه و زبیر و نهبت
خواهیم فرستاد لشکر ایشان را تمیمی گوید که من آمدم نزد ابن عباس و گفتم آیا نظر میکنی و نمی بینی پسر عمت را
که چه میگوید گفت تعجیل مکن که ما انتظار میکشیم آن چیز را که شنیده ایم چون امر بصره بوقوع آمد گفتم ندیدم
ابن عمم ترا الا انچه گفت راست گفت ابن عباس گفت ویحک من حدیث میکنم اصحاب نبی را ازین امور
چه رسول الله صلعم هشتاد عهد باوی کرده که دیگری نکرده شاید که یکی از ان عهود باشد که باوی
کرده و از ابو اثله کنانی منقول است که من شنیدم امیر المومنین را علیه السلام که میفرمود که مخوف ترین
چیزی که می ترسم بر شما طول امل است و پیروی هوا فاما طول امل و بسیاری آرزو آخرت را از یاد
می برد و اما پیروی هوا این کس را از حق باز میدارد و بدانکه پشت برد دنیا و روی بآخرت است و هر یک را
از دنیا و آخرت پسرانند پس از پسران آخرت باشید نه از پسران دنیا چه امروز روز عمل است نه
روز حساب و آخرت روز حسابست نه روز عمل و از جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله روایت
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و گفت که حق سبحانه و تعالی
ترا امر فرموده که تفضیل علی بن ابی طالب قیام نمائی در خطبه و باصحاب برسانی که ایشان برسانند
بجماعتی که بعد از ایشان خواهند بود و امر فرموده جمیع ملا اعلی را که استماع نمایند آنچه تو در فضیلت
او گویی و حق تعالی وحی ارسال فرموده بسوی تو ای محمد که اگر کسی مخالفت کند ترا در امری از امور
او را بغیر دوزخ عبور نخواهد بود و اگر کسی اطاعت تو کند و فرمان ترا گردن نهد بهشت از برای
او واجب گردد بعد از ان مردم اجتماع نمودند و آنحضرت بمنبر برآمد و اول این تکلم فرمود که اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم بعد از ان گفت بدانید ای مردمان که من ابلاغ

دهنده ام بهشت و بیم کننده ام بدوزخ من پیغمبری ام که میرسانم از نزد حق تعالی پیغامی را بشما در
مردی که گوشتش از گوشت من است و خون او از خون من و او ظرف و وعای علم است و او است
که حق تعالی او را برگزیده از این امت و اختیار فرموده و هدایت نموده او را و او را دوست میدارد و اف
مرا و او را و مرا تفضیل نهاده برسالت و او را تفضیل داده بتبلیغ از من و مرا مدینه علم گردانیده و او را
در آن مدینه ساخته و او را خازن علم گردانیده که احکام از و اقتباس نمایند و تخصیص فرموده او را
بوصیت امر او و ظاهر ساخته تخویف نموده از عداوت او و نزدیک میگرداند دوستان او را
بخود و می برد و می آمرزد شیعیان او را و همه مردم را فرموده بطاعت او و میفرماید که هر که او را دشمن
دارد مرا دشمن است و هر که او را دوست میدارد مرا دوست است و معرض او معرض من است و
مخالف و مخالف من هر که نافرمانی او کند نافرمانی من کرده و هر که او را برنجاند مرا رنجانیده و هر که
بغض او ورزد بغض من ورزیده و هر که در محبت او کوشیده بمحبت من کوشیده و هر که او را خواسته
مرا خواسته و هر که باو نزدیک است بمن نزدیک است و هر که او را یاری داده مرا یاری داده ای مردمان
بشنوید آنچه حق تعالی مرا بآن امر فرموده و اطاعت کنید او را که من شما را تخویف مینمایم از عقاب
الهی در روزی که آنچه کرده باشید هر نفسی از نیکویی پیش او حاضر گردد و از بدی نزد او ظاهر
شود و نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند و میترساند شما را خدای تعالی ازین روز و بعد از آن دست
امیرالمومنین را گرفته فرمود که ای معاشر مردمان این مولی مومنان است و حجت الهی است بر همه
مردمان و جهاد کننده است بر کافران بار خدایا من پیغام ترا رسانیدم و این بندگان تواند
و تو قادری بر صلاح حال ایشان بصلاح مقرون گردان امر ایشان را برحمتک یا ارحم الراحمین
استغفر الله لی و لکم بعد از آن از منبر بزیر آمد آنگاه جبرئیل نازل شده گفت حق تعالی ترا سلام میرساند
و میفرماید که جزای خیر مرتب است بر تبلیغ رسالتی که فرمودی و نصیحتی است که نمودی و راضی
ساختی مومنان را و بخشم آوردی کافران را ای محمد پسر عم تو ممتحن است و امتحان بهر کس کرده است
ای محمد در هر وقتی از اوقات بگوی که الحمد لله رب العالمین زود باشد که بدانند آنانکه
ستم کردند و مخالفت بعد از موت که بکدام مکان باز خواهند گشت یعنی بازگشت ایشان
آتش خواهد بود از زید بن علی بن حسین علیهم السلام مرویست که او از پدران بزرگوار خود

روایت میکند که امیرالمومنین علیه السلام فرمود که پیغمبر صلعم فرمود مرا که ترا از من چیزیست که خدای تعالی
نداده بکسی نه پیش از من و نه بعد از من فرمود که یا علی تو برادر منی در دنیا و با من خواهی بود و او
مردمان باشی از من در موقف روز قیامت و منزل من و منزل تو یکی خواهد بود در جنت
برابر یکدیگر مثل منزل دو برادر و تو وصی و ولی و وزیر منی دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن
خداست و دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدای تعالی از علی بن حسین
زین العابدین علیهما السلام مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت چیست حال این قوم که
فرمودم
چون آل ابرهیم را ذکر میکنند نزد ایشان فرحان و شادان می شوند و چون آل محمد را ذکر
می نمایند پیش ایشان میرمد و نفرت میکنند دلهای ایشان بآن خدایی که جان من بید قدرت
اوست که اگر بنده در روز قیامت بیاید بعمل هفتاد پیغمبر حق سبحانه و تعالی این را از و
قبول نخواهد کرد تا ملاقی نماید بولایت و دوستی من و بولایت و دوستی اهل بیت من و اولاد
سعدی روایت کند از پدر خود که امیرالمومنین علیه السلام وصیت فرمود امام حسن بن علی را ع
در اموری که بوی وصیت مینمود که ای پسر من هیچ فقر و درویشی نیست که سخت تر باشد از
جهل و هیچ ناچیزی نیست که ناچیز باشد از عدم عقل و هیچ پریشانی نیست که موحش تر باشد
از عجب و هیچ حسبی نیست مثل حسن خلق و هیچ ورعی نیست همچو منع از محارم الله و هیچ عبادتی
نیست مثل تفکر در صنع الله ای پسر عقل خلیل مرد است و حلم وزیر او و رفق والد او و صبر
بهترین لشکر او ای پسر ناچار است عاقل را که نظر کند در شان خود و نگاه دارد زبان خود را
و بشناسد اهل زمان خود ای پسر از جمله بلاها فاقه است و از آن سخت تر مرض بدن است و از آن
صعب تر مرض دل است و از نعمتهای ذو الجلال است سعه مال حلال و افضل از آن صحت بدن است
و افضل از آن تقوی قلوب ای پسر مومن را سه ساعت است از ساعات ساعتی که با کارساز راز
و نیاز عرضه دارد و ساعتی که پیش از حساب حساب نفس نماید و ساعتی که خالی سازد میان نفس
و لذت در امر حلال و مرغوب با جمال که لابد است مومن را که اتیان نماید درین سه چیز تا آنکه
بامر معاش پردازد یا گامی برای آخرت بردارد و یا در غیر محارم الله متلذذ گردد و گفتند
مرا ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام را که چه بسیار ذکر میفرمایی سلمان فارسی

را فرمود که مگوئید فارسی بگوئید محمدی که یاد کردن من او را از جهت سه خصلت یکی دوستی امیر المومنین را
که اختیار کرده بر دوستی خود و دیگر حب فقرا و اختیار کردن او ایشانرا بر اهل مال و ثروت و دیگر حب
علم و علما و سلمان بنده بود مسلم منقاد بدین حق مایل و نبود از مشرکان و مخالفان از حق غافل و از
ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام روایتست که نشسته بودند جماعتی از اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله و از نسب و فخر خود میگفتند و سلمان رحمه الله دران میان بود عمر گفت که ای
سلمان نسب و فضل تو چیست گفت منم سلمان بن عبد الله من بنده بودم حق تعالی مرا راه نمود
بمحمد رسول الله و من فقیری بودم بتوان حضرت مشان مرا غنی و توانا گردانید بمحمد آخر الزمان و من
مملوکی بودم مملوک حق جل و علا که مالک هر مملوکست مرا آزاد گردانید ببرکت محمد صلی الله علیه و اله
اینست حسب و نسب من ای عمر بعد از انکه ازین مجلس برخاست سلمان به پیغمبر عرض قول عمر و جواب خود را
از آن انحضرت فرمود که ای معشر قریش حسب مرد دین اوست و مروتش خلق او و فضلش عقل او بعد
فرمود که قال الله تعالی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا
ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی ای مردمان بدرستی که ما آفریده ایم شما را از مردی و زنی که آدم
و حوا اند و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم [illegible] منسوب بیک اصل و قبیلهای منشعب از شعوب
تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله تمیز می شوند چنانچه زید تمیمی از
زید قریشی نه از برای آنکه بنسب فخر کنند و بآن طعنه زنند * نسب آدمیانی که تفاخر ورزند *
از ره دانش و انصاف چه دور افتادند * نرسد فخر کسی را بنسب بر دگری * چونکه در اصل یک آدم و حوا زادند
بدرستی که بزرگوار ترین شما نزد خدای تعالی پرهیزکارترین شماست چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل
شود هر که را تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل و ادب پیشتر بعد از ان آنحضرت روی مبارک بسلمان کرد
و فرمود که ای سلمان هیچکس را ازین جماعت بر تو فضلی نیست مگر بتقوی و ترس از خدای عز و جل پس اگر
تو از و اتقی باشی ازو افضل خواهی بود مولف کتاب رحمه الله میفرماید که فضل سلمان معلوم و
مشهور است و علو مرتبت و سمو منزلت او نزد هر کس مفهوم و مذکور و اگر نه بیم خروج غرض ازین
کتاب نمی بود من ذکر میکردم شمه از فضایل و مناقب او را اگر فکر صحیح کامل را سلام او نمایی کفایت میکند
ترا قول پیغمبر صلعم در فضل او که سلمان منا اهل البیت و را عمر طویل بود و مهلت وسیع که حق سبحانه

بوی کرا

بوی کرامت کرده بود و میگوید مصنف که زود باشد که افراد نمایم کتابی را در فضل اصحاب امیر المومنین علیه السلام
از اصحاب رسول الله صلعم که ایراد کنم شرف محل ایشان را از ارتفاع و خضوع و خشوع و آنچه لابد است از
مشابهت میان تابع و متبوع سلمان رحمه الله روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت داده بود ما را بر نصایح
اهل اسلام و اتمام او بدوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
روایتست که خدای تعالی ضامن شده از برای مومن ضمانی که سازد او را در جوار مقربان خود گفتند آن
کدامست فرمود که آنست که اقرار کند مر خدای تعالی را بربوبیت و محمد صلی الله علیه و آله بنبوت و مر علی
ابی طالب را بامامت و ادا کند آنچه بر وی فرض شده از عبادت گفتند والله که این از کرامتیست که مانند نتوان
کرد از کرامتی که بر آدمیان مقرر است بعد از ان فرمود عمل اندک بجای آرید تا نعم بسیار بکنید و نیز از و منقولست
در قول حق جل و علا که و علامات و بالنجم هم یهتدون که نجم رسول الله صلعم و علامات ائمه هدی علیهم السلام
که بعد از و بودند که بنور خود مردم را هدایت میکنند و از ظلمات میرسانند اگر پیروی کنند و از علی بن موسی ع
مرویست که او از آبای بزرگوار خود روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود که حرام است بهشت بر کسی که بر اهل بیت
من ظلم کرده باشد و ایشانرا بقتل آورده و مقاتله نموده و معرض بوده باشد بر ایشان و زبان بناسزا بر
ایشان گشوده بود و ایشانرا هیچ نصیبی نباشد در آخرت از ثواب و سخن نگوید خدای تعالی با ایشان که
بآن خوشدل شوند و بنظر رحمت بر ایشان ننگرد در روز قیامت و پاک نسازد ایشانرا از لوث گناه
و مر ایشانرا باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد و امیر المومنین علیه السلام فرمود والله که باین دو دست
کوتاه خود برانم از حوض کوثر رسول الله دشمنان خود را و وارد گردانم دوستان خود را و روایت است
از اصبغ بن نباته که او آمد نزد امیر المومنین علیه السلام و گفت یا امیر المومنین این قومی که ما با ایشان مقاتله
میکنیم دعوت خود یکیست و رسول یکی و صلوة یکی و حج یکی پس بچه نام نهیم ایشانرا فرمود که بآنچه
خدای تعالی در کتاب خود ایشانرا نام نهاده و همه آنچه در کتابست اعلام نموده نشنیده قول حق را
که در کتاب خود فرموده که تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات
و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس و لو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم
البینات و لکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من کفر یعنی پیغمبران فرستادن افزونی دادیم بعضی را
از ایشان بخصایص و فضایل بر بعضی دیگر ازین پیغمبران کسی بود که خدای با وی سخن گفت و برداشت

بعضی را از ایشان بپایهای بلند و درجهای ارجمند و دادیم ما عیسی بن مریم را معجزهای روشن
و هویدا و قوت او را بجان پاک که جبرئیل بر مادر او دمید و اگر خواستی خدای تعالی اختلاف نکردندی
آنانکه از پس انبیا بودند بعد از آنکه بایشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران ایشان و لیکن اختلاف
کردند پس از ایشان کسی بود که بگروید یعنی با ایمان خود ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد
و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین اعراض نموده طریق حق را گذاشت پس چون اختلاف
واقع شد نتستیم ما اولی بخدا و به پیغمبر و بکتاب و بحق پس ما ایم گروندگان و ایشانند کافران و قتال
ایشان بمشیت و اراده حق تعالی است و سید حمیری رحمه الله این ابیات فرموده بیت

ان علی بن ابی طالب ۞ علی التقی والبر والمجبول ۞ وانه کان الامام الذی ۞ له علی الامة تفضیل ۞
یقول بالحق ویعنی به ۞ ولا تلهیه الاباطیل ۞ کان اذا الحرب مرتها القنا ۞ واحجمت عنها البهالیل ۞
یمشی الی القرن وفی کفه ۞ ابیض ماضی الحد مصقول ۞ مشی العفرنی بین اشباله ۞ ابرزه للقنص الغیل ۞
ذاک الذی سلم فی لیلة ۞ علیه میکائیل وجبرئیل ۞ میکال فی الف وجبریل فی ۞ الف ویتلوهم سرافیل ۞
لیلة بدر مددا انزلوا ۞ کانهم طیر ابابیل ۞ فسلموا لما اتوا نحوه ۞ وذاک اعظام وتبجیل ۞

یعنی بدرستی علی بن ابی طالب علیه السلام بر طریق تقوی و بر و احسان مجبول است و آن جبلی ذات
اوست و او امامی است که او را است بر همه امت تفضیل و افزونی گفتار او حق است و بغیر از حق
نمیگوید و نخواهد و اشتغال او هوی باطله ندارد و نمینماید و او شهسواریست که بود در وقت حرب که چون
بدور می ورود نیزه حرب را پهلوانان از آن باز زده می شدند و میرمیدند چون میرفت بجانب اقران
جنگیان در کف کفایتش شمشیر بران درخشان می بود شیران بیشه دلاوری از وگریزان میگشتند و در
بیشه پناه می جستند که صید او نشوند و آن عالی نژاد یست که در شب حرب سلام کرد بر و میکائیل
و جبرئیل میکائیل در میان هزاران سواران سوار از ملک و جبرئیل در میان هزاران دیگر و میخواندند
ایشان را اسرافیل در شب بدر از جهت مدد که فرود آمدند بر سر کفار گویا که ایشان همچو مرغان
ابابیل بودند که اصحاب فیل را هلاک کردند چون فرود آمدند بجانب او رفته بروی کردند و این
از جهت تعظیم و تکریم و تبجیل او بود صلی الله علیه و علی بن حسین علیهما السلام از پدران بزرگوار
خود روایت میکنند که چون امیرالمومنین علیه السلام رجوع میفرمود از وقعه جمل عبور فرمود بزمین

زورا گفت بمردمان که این زمین را زورا میگویند از اینجا زود بگذرید و اجتناب نمائید که فرو رفتن
از زمین سریع تر است از فرو رفتن میخ در سپوس پس چون پاره رفتند سوادی دیدند آن صومعه بود
از آن راهبی فرمود که ای فرود آیم از اینجا گفت با لشکرت اینجا فرود میا فرمود که چرا گفت از جهت
آنکه فرود نمی آید اینجا مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری با لشکر خود که در راه خدا جهاد کرده ما در کتب خود
چنین یافته ایم آنگاه امیرالمومنین فرمود که وصی سید انبیا و سید اوصیا منم گفت او را راهب
که تو هر گاه اصلع باشی از قریش و وصی محمدی امیرالمومنین فرمود که من چنینم پس راهب از آنجا فرود
آمد بجانب آنحضرت و گفت عرض کن بر من شرایع اسلام را که من یافته ام در انجیل نعت و صفت ترا
که تو فرود آیی بزمین براثا که خانه مریم و زمین عیسی باشد علیه السلام آنگاه امیرالمومنین علیه السلام
فرمود که باییت و اخبار کن بخبری از احوال بعد از آن از آنجا رفتند تا بموضعی رسیدند فرمود
که بشکافید چون شکافتند چشمه ظاهر شد که آب آن آوازدهنده بود بواسطه جریان پس فرمود
که این چشمه که از برای مریم بن عمران حق تعالی جاری ساخته بود و باز فرمود که نزدیک شکافتند بر قدر
هفده زراع ناگاه سنگ سفیدی پیدا شد آنحضرت فرمود که سنگی است که مریم آورده و اینجا وضع
کرده و بر و نماز گزارده پس آنحضرت نیز آن سنگ را نصب فرمود و بر آنجا نماز گزارد و چهار
روز آنجا اقامت نمود و در آنجا نماز تمام گزارد و حرم را در خیمه از آن موضع تعیین کرده باز گفت
زمین براثا خانه مریم عمران است این موضع مقدس است که انبیا درین مقام نماز قیام و اقدام نموده اند
و ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام فرموده که درین مقام ابراهیم پیغمبر علیه السلام قبل از عیسی نبی علیه السلام
نماز گزارده مصنف رحمه الله میفرماید که این زمین براثا نزد باب محول است بقدر میل و زیاده
از او از بغداد و جامع براثا خراب شده بود و دیوارهایش باقی مانده مگر اندکی از آن که منهدم گشته
بود من رفتم و در و نماز گزاردم و تبرک بآن جستم سوید بن غفله روایت کند که من شنیدم از امیرالمومنین ع
که میفرمود که والله که اگر همه دنیا را بر منافق بریزم و بپاشم او مرا دوست نخواهد داشت و اگر باین
شمشیر بزنم خیشوم و بینی مومن را مرا بجان دوست داخواهد بود و این از آن مقوله است که من
از پیغمبر صلعم شنیده ام که میفرمود که یا علی دوست ندارد ترا مگر مومن و دشمن ندارد ترا مگر منافق
و عبدالله بن عبدالرحمن الانصاری روایت کند از پدرش که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نه
نوع عطیه بامیرالمومنین داده شده سه در دنیا و سه در آخرت و دو امیدوارم که برونت

ویکی بروجی برتسم فاما آن سه که در دنیاست او ساتر عورت من خواهد بود که کنایه از دفن آنحضرت
بدست وی وقیام خواهد نمود باموراهل من و وصی من خواهد بود درمیان ایشان واما آن سه که در
آخرتست یکی لواء حمد است که بدست وی خواهم داد که بردارد و دیگر اعتماد بر وخواهم کرد در مقام
شفاعت و دیگر اعانت نماید مرا در برداشتن مفاتیح جنت واما آن دو که از وامیدوارم آنست که رجوع
بضلالت نخواهد نمود ونه بکفر بعد از من واما آن یکی که بر وی میترسم غدر قریش است بر و بعد از من و از
جابر بن عبد الله روایت است که من شنیدم از امیر المومنین علیه السلام که این را انشا میفرمود
در رسول الله صلی الله علیه و آله می شنید شعر انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی معه ربیت و سبطاه هما ولدی
جدی و جد رسول الله منفرد و فاطم زوجتی لا قول ذی فندی فالحمد شکرا لا شریک له البر بالعبد والباقی بلا امد
یعنی برادر مصطفی ام که هیچ شک نیست در نسب من با او تربیت کرده شده ام و دو نبیره او ایشان فرزند
دلبند منند جد من و جد رسول الله یکی است و فاطمه زهرا زوجه من است نمیکویم کفتن خداوند دروغ
پس سپاس مر خدایرا که یکانه است که هیچ انباز نیست مرا و را نیکوکار بر بنده و پاینده بی پایان شعر
ای آنکه نبی را برادر خوانده با جان و دل خویش برابر خوانده مانند خلیل رفته در آتش تیز
کر نام ترا کسی برادر خوانده بعد از ین رسول الله صلعم تبسم فرمود و کفت یا علی راست کفتی و ابو
عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام فرموده که هر که زیارت کند امیر المومنین را علیه السلام در حالتی
که عارف باشد بحق او بی متجبرانه و متکبرانه حق سبحانه و تعالی بنویسد برای او اجر صد هزار شهید و بیامرزد
کناهان کذشته و آینده او را و او را ایمن برانکیزانند و حساب بر وی آسان سازد و ملائکه ملا اعلی را
باستقبال فرستد پس هر کاه که او از زیارت باز کردد ملائکه متابعت کنند او را تا بمنزل و چون
مریض شود بعیادت او روند و چون وفات کند پیروی جنازه او کنند باستغفار تا که او را بقبر
بسپارند سعید بن حذیفه روایت کند از پدرش حذیفه که او از جابر روایت کرده که من شنیدم
از پیغمبر صلعم که نباشد هیچ بنده و امه که بمیرد و در دل و مثقال حبه از خردل از حب علی بن ابی طالب
باشد الا که حق سبحانه و تعالی او را داخل کرداند در جنت و از عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت
که پدر من کفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر رایت را با میر المومنین علیه السلام داد تا حق سبحانه
و تعالی آنرا فتح فرمود بر دست او و در روز غدیر خم او را باز داشته مردم را اعلام نمود که او مولای هر
مومن و مومنه است و فرمود که تو از منی و من از تو و دیگر فرمود که تو مقاتله بر تاویل کنی چنانچه

من بر

من بر تنزیل کردم و تو از من بمنزله هرون از موسی و دیگر من بصلحم کسی که با تو بصلح است و من بجنگم کسی که
با تو بجنگ است و تویی بند استوار و تویی که بیان کنی برای مردم آنچه مشتبه باشد بر ایشان بعد از من
و تویی امام هر مومن و مومنه بعد از من و تویی ولی هر مومن و مومنه بعد از من و تویی که حق سبحانه
و تعالی فرستاد در شان تو که و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تویی فرا کیرنده
سنت من و دفع کننده اشرار از ملت من و اول کسی که از و زمین شکافته شود من باشم و تو با من
با من باشی بر کنار حوض کوثر و تو با من باشی در دخول جنت با من باشی با حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام
و حق تعالی بمن وحی فرستاد که برخیزم بفضل تو برخاستم در میان مردمان و تبلیغ آن نمودم و رسانیدم
بر وجهی که مامور بودم ای علی بپرهیز از حسدها که در سینهای مردم است از برای تو که ظاهر نخواهند ساخت
مکر بعد از من آن کروه را حق سبحانه و تعالی میراند از رحمت خود و دور میکند و لعنت میکند ایشان را
لعنت کنندکان یعنی ملائکه یا همه آفریدکان و همه این طایفه سزاوار لعنتند بعد از ان پیغمبر صلی الله علیه و آله
کریست کفتند یا رسول الله سبب کریه چیست فرمود که جبرئیل بمن خبر داد که نابکاران بر وظلم کنند و حق
او را ناحق بستانند و با وی مقاتله نمایند و فرزند او را شهید کنند و بعد از و بر اهل بیت ظلم بحساب
نمایند و خبر داد جبرئیل که این همچنین باشد تا قایم ایشان قایم شود و کلمه ایشان بلند شود و همه امت
اجتماع نمایند بر محبت ایشان و دشمنان کم شوند و ناخواهندکان ایشان ذلیل کردند و مادح ایشان
بسیار شود و چون بلاد متغیر کردد و عباد ضعیف شود و مایوس شوند از فرج آنکاه قایم ما در میان
ایشان ظاهر شود و او هم نام من باشد و پدر او هم نام پدر من باشد و او از ولد دختر من باشد
که حق را ظاهر سازد و باطل را ناچیز کرداند و شمشیر در میان ایشان نهد تا مردم رغبت نمایند
بوی و بترسند از وی بعد از ان کریه آنحضرت تسکین یافت فرمود که ای معاشر مومنان بشارت
باد شما را بفرج که وعده الهی خلاف نیست و حکم او تغیر پذیر نه که او حکیم خبیرست و فتح الهی نزدیکست
بعد از ان کفت بار خدایا ایشان اهل منند از ایشان دور کن و ببر نجاستها را و پاک کردان
ایشانرا از لوث کناه و نکاه دار ایشانرا در کنف حمایت خودت و رعایت فرمای و باش
از برای از برای ایشان بنصرت و اعانت و عزیز کردان ایشانرا و ذلیل کردان و تو خلیفه
و قایم مقام منی در میان ایشان و تو بر همه چیز توانایی و از امیر المومنین علیه السلام روایت

که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که من چهار کس را در قیامت شفیعم کسی که گرامی دارد ذریت مرا بعد از من
وکسی که حاجتهای ایشانرا برآرد وکسی که در امور ایشان سعی کند نزد اضطرار وکسی که دوست دارد
ایشانرا بدل وزبان واز ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام روایتست که او از آبای بزرگوار
خود روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود کسی که میخواهد که متوسل شود بمن واورا نزد
من یدِ قدرتی باشد ومن شفاعت کنم از برای او بآن در روز قیامت پس باید که پیوند دهد باهل بیت من
وایشانرا مسرور گرداند وشادان سازد وحدیثی که سابقا مذکور شده بود در باب مولای ام سلمه
که آنحضرت را ناسزا میگفت نعوذ بالله وبعد از آن توبه کرد از آن بواسطهٔ اخبار ام سلمه از مناقب
آنحضرت که از پیغمبر شنیده بود مؤلف رحمه الله آنرا از امالی طوسی نقل کرده و مضمونش اینکه حق تعالی
دور گرداناد این مولی را از دار ومنزل خاصان خود ودر جوار وهمسایگی ایشان راه مدهاد او را چه او
در آن وقت مبغض امیر المؤمنین بود نعوذ بالله عقیده ذمیمه وطریقه غیر مستقیم داشته وچون طریق حق وصواب
را دانست از آن فعل زشت ناصواب توبه کرده چرا میل نمود بخدمت وصحبت امیر المؤمنین علیه السلام وبآن
راضی شده اکتفا نمود ونگفت که اعتقاد کردم آنچه که واجبست از دوستی او و در سلک ملازمان
وحزب او در نیامد و پردهٔ غفلت در چشم ودل او بود اما حق تعالی راضی باد از ام المؤمنین ام سلمه که
ادای امانت کرد وحق شهادت در باب آنحضرت بتقدیم رسانید پس از ارتحال از دنیا واشتغال او
از دار غرور بسرای سرور ورحمت ورضای حق تعالی شامل حال او باد که زود باشد که بچشند ثمرهٔ اعمال
خود را از شجرهٔ آمال خود قاسم بن ابی سعید روایت کند که فاطمه زهرا صلوات الله علیها یکروزی آمد
نزد پیغمبر صلعم و ضعف حال خود اظهار کرد آنحضرت فرمود که آیا نمیدانی که علی را چه مقدار منزلتست
نزد من امر مرا کفایت نمود در دوازده سالگی و در شانزده سالگی بشمشیر از نیام کشید و با اعدای دین قتال
کرد و در شانزده سالگی پهلوانان اهل شرک را بقتل آورد و در نوزده سالگی هموم وغموم مرا بفرح
وفرج مبدل گردانید در بیست سالگی در از قلعهٔ خیبر برکند در بیست و دو سالگی که پنجاه مرد بر قوت
نمیتوانستند آنرا از جای برداشتن راوی گوید که روی فاطمه برافروخته درخشید وقرار نگرفت قدمهای
او بر زمین تا این خبر بامیر المؤمنین رسانید آنحضرت فرمود که پس چگونه می بود اگر حدیث میفرمود
همه کرامتهای که حق تعالی با من کرده انس بن مالک روایت کرده که دیدم رسول الله صلعم روی

باروی علی بن ابی طالب بیرفت و قراءت میفرمود که ومن اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
یعنی و بعضی از شب پس بیدار شو بقرآن یعنی بنماز که زیادتیست ترا بصلوة مفروضه یا فضیلتی مر ترا و غنیمتی
وکرامتی مخصوص بتو شاید والبته چنین بود که برآرد ترا خدای تو در مقامی پسندیده وآن مقام شفاعتست
آنگاه رسول الله فرمود که یا علی پروردگار من مرا مالک گردانیده مقام شفاعت در اهل توحید از امت
وحاضر است این و آماده از برای کسی که ترا برگزیند بامامت وبعد از آن ولد ترا بعد از تو وامیر المؤمنین ع
فرمود که پیغمبر صلعم گفت بابوذر که یا اباذر کسی که اهل بیت مرا دوست میدارد پس باید که ستایش حق نماید
وشکر آنرا بتقدیم رساند بر اول نعم از نعمتهای الهی گفت یا رسول الله اول نعم کدام است فرمود که پاکی
ولادت که دوست نمیدارد اهل بیت مرا مگر کسی که مولد او پاک باشد رافع که مولی ابی ذر بود روایت کند
که روزی ابوذر آمد و بدرجهٔ کعبه بالا رفت تا حلقهٔ در را گرفت و پشت خود را بآنجا بازداد و گفت
ای مردمان هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد بشناسد منم ابوذر غفاری شنیدم از پیغمبر
که داستان اهل بیت من در میان این امت همچو داستان کشتی نوح است کسی که بر وسوار شد نجات
یافت و هر کسی که آنرا گذاشت بهلاک شتافت ونیز شنودم از آنحضرت که میفرمود که بگردانید اهل بیت مرا
بجای سر از جسد و بمنزلهٔ هر دو چشم از سر چه جسد راه نمی یابد مگر بسر و سر راه نمی یابد مگر بهر دو چشم
و امیر المؤمنین علیه السلام روایت کند که نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله بودیم و آنحضرت سر مبارک
بر کنار من نهاده در خواب بود و ما حکایت دجال میکردیم که آنحضرت بیدار شد با افروختگی روی
فرمود که غیر دجال مخوفتر است بر شما از دجال که ایشان پیشوایان ضلالت باشند که خون عترت
مرا بریزند بعد از من بجنگم کسی را که با ایشان بجنگد و بصلحم کسی را که با ایشان بصلح است و از امیر المؤمنین
منقول است که نزد رسول الله صلعم بودم در وقت مرض آنحضرت که در آن مرض رحلت فرموده
و سر مبارکش بر کنار من بود و عباس مگس را از روی آنحضرت میراند ناگاه آنحضرت بیهوش شده باز
بهوش آمده چشم گشود فرمود که ای عباس ای عم رسول الله قبول کن وصیت مرا و ضامن شو
دین مرا و تعهد نمای مواعد مرا ابن عباس گفت یا رسول الله تو بخشنده تری از باد تیز رو و آن
مقدار مال نیست مرا که فایده بدین تو و مواعد تو کند آنحضرت سه نوبت این را تکرار فرمود و عباس
جواب داد با آنچه اولا گفته بود آنگاه آنحضرت گفت که البته بگویم من این مقاله را بکسی که قبول کند از من

وثق الله تعالی آنکه گوید ای عباس بعد از ان فرمود که ای علی قبول کن وصیت و ضامن شو و تعهد نمای
دین مرا امیر المومنین علیه السلام میفرماید که مرا درین وقت گریه در گلو گرفت و جسد من از اضطراب
لرزید و نظر کردم بر سر مبارک آنحضرت که میرود و می آید در دامن و اشک چشم بر رخسار مبارکش
ریخت و قدرت بر جواب آنحضرت نداشتم بعد از ان مثنی فرمود و گفت ای علی وصیت مرا قبول
نمای و ضامن و متعهد قرض و دین من شو گفتم بلی قبول کردم بابی انت و امی فرمود که پیش درش
من و مرا نشان من نشستم و آنحضرت پشت مبارک بر سینه من باز داد و گفت ای علی تو برادر منی
در دنیا و آخرت و وصی و خلیفه منی در اهل من بعد از ان فرمود که ای بلال رفته اینها را آورد و اشتر را
آورده آنجا بداشت فرمود که برخیز ای علی و قبض کن اینها را من برخاستم و عباس بجای من نشست
من آنها را قبض کرده بردم بمنزل خود و بازگشتم و ایستادم پیش رسول الله صلعم چون مرا دید
نظر کرد بخاتم خود و آنرا نیز از انگشت بیرون کرده بمن داد و گفت بستان ای علی که این از ان تست
در دنیا و آخرت و خانه پر بود از بنی هاشم و مسلمانان آنگاه فرمود ای بنی هاشم ای معشر مسلمانان
مخالفت مکنید علی را که گمراه نشوید و حسد برو مبرید تا کافر نگردید بعد از ان فرمود که ای بلال برو
و فرزندان من حسن و حسین را بیار رفت و آورد ایشانرا بسینه خود باز داد و می بویید ایشانرا
امیر المومنین میفرماید که من گمان بردم که ایشان تنگ می آرند آنحضرت را رفتم که ایشانرا از آنجا
بستانم فرمود که ای علی بگذار ایشانرا که ایشان مرا ببویند و من ایشانرا ببویم و ایشان از من
توشه برگیرند و من از ایشان که زود باشد که بعد از من احوال ایشان پریشان سازند و کار
بر ایشان تنگ کنند و مشکل گردانند لعنت خدای بر کسی که بر ایشان حیف و جور کند بار خدایا
ایشانرا بتو می سپارم با صلحای اهل ایمان پرسید معاویه خالد بن معمر را که برای چه تو
اینچنین دوست میداری علی را علیه السلام گفت برای سه خصلت در وقت غضب حلم کار میفرمود
و در هنگام گفتن راستی می نمود و در زمان حکومت پیشه عدل می بود مولف رحمه الله میفرماید
که خدای تعالی بر خالد بن معمر رحمت کناد که وصف نمود امیر المومنین را علیه السلام ببعض آنچه
درو بود و نفی کرد از معاویه باغیه آنچه درو نبود یوسف بن حبیب نحوی که عثمانی بود گوید که من
گفتم بخلیل بن احمد که میخواهم از تو بپرسم از مسئله که از من پنهان میکنی گفت قول تو دلالت

میکند

میکند بر آنکه جواب آن غلط است از سوال الیس میداری تو نیز و کتمان من نمایی گفتم بلی تا ایام حیات تو
گفت بپرس گفتم چه حالست اصحاب رسول الله را صلی الله علیه و آله که گوییا ایشان پسران
یک مادرند و علی بن ابی طالب علیه السلام در میان ایشان گوییا پسر علاتیست که مادر او جدا باشد
گفت علی علیه السلام تقدم و سابق ایشانست در علم و غالب ایشانست در شرف و راجح ایشانست
در زهد و راسخ و ثابت ایشانست در جهاد و مردم بامثال و اشکال و اشباه خود مایل ترند از کسی که
از ایشان جداست فافهم آورده اند که حارث همدانی روزی در میان جماعتی از شیعیان بخدمت
امیر المومنین علیه السلام رفت و اصبغ بن نباته نیز گوید که من در ان میان بودم و حارث بیمار
بود کج و راست می شد در رفتن و عصا را بر زمین می کشید و بهر طرف می نهاد تا بخدمت
آنحضرت رسید و او پیش امیر المومنین قرب و منزلتی داشت فرمود که ای حارث خود را چون
می یابی گفت زمان مرا دریافته یا امیر المومنین والم و حرارت درون و رنج بدنی بر من غالب
و زیاده شده بواسطه خصومت اصحاب درگاه تو فرمود که بچه چیز با تو خصومت میکنند گفت در
باره و قبل تو این بلیه دست داده بعضی غلو را بحد افراط رسانیده اند و بعضی دیگر بغض و دشمنی
را بالا برده اند و بعضی مترددند میان شک و ریب مانده اند نمیدانند که اقدام نمایند و پیش روند یا امتناع
کنند و در پس مانند فرمود که کافی و بسنده است ترا این قول یا اخا همدان بدانکه بهترین شیعه من جماعتی اند
که حد وسط را رعایت کنند و طریق وسط را از دست نگذارند غالی باز گردد باید که محب مفرط آن
و بجماعت وسطی رجوع و قالی که مفرط است در بغض باید که برود و بایشان ملحق شود حارث گفت
اگر این امر را بر ما ظاهر سازی و این دغدغه از دل ما بپردازی و ما را درین امر بینا گردانی از لطف
تو دور نباشد که پدر و مادر من فدای تو باد فرمود که این امریست بر تو پنهان بدانکه دین شناخته
نمیشود بگفتن مردمان بلکه بآیت حق شناخته می شود و آیت علامتست پس حق را بشناس تا
بشناسی اهل حق را ای حارث بدانکه حق احسن کلام است و متکلم بآن مجاهد محق و من بحق اخبار
میکنم ترا گوش بگشای و در گوش گیر سخن مرا و بعد از ان خبر کن بآن کسی را که صاحب عقل و هوش
باشد از اصحاب تو بدانکه من عبد الله و برادر رسول الله و صدیق اولم که تصدیق کردم او را
و هنوز آدم میان روح و جسد بود باز من صدیق اولم نظر بامت که این حق است که میگویم

پس ما اولیان و آخریان باشیم و بدان و آگاه باش ای حارث که من خلاصه و خالصه و صنو و وصی
و ولی و صاحب راز و صاحب سر رسول الله ام و مرا داده اند فهم کتاب و فصل خطاب و علم قرون
و اسباب را در من بودیعه نهاده اند هزار مفتاح که گشاده شده مرا از هر مفتاحی از آن هزار
باب که منفجر گشته هر بابی از آن هزار هزار عهد و مؤید شده ام و مدد یافته بلیلة القدر از جهت عطیه و اکرام
من از حضرت ذو المنن و این حکم جریان یافته برای من و کسی که مستحفظ باشد از ذریت من
مادام که جریان لیل و نهار باشد تا حق سبحانه و تعالی وارث زمین را ظاهر کرداند برای
آنانکه برو اقرار دارند و من بشارت میدهم ترا باین ای حارث تا مرا بشناسی بخدای
که دانه را بشکافد از زمین بیرون می آرد و خلق را می آفریند که دوست و دشمن من در مواطن
و مواضع متفرقه هر آینه خواهند شناخت مرا نزد وفات و ممات و نزد صراط و مقاسمه حارث
گفت ای مولای من چه چیز است مقاسمه فرمود آنحضرت که مقاسمه بهشت و دوزخ که آنجا قسمت
صحیح درست خواهم کرد و گفت این دوست من است و این دشمن من بعد از آن امیر المومنین
دست حارث را گرفت و فرمود که ای حارث من دست ترا گرفته ام همچنانکه رسول الله
دست مرا گرفته بود در وقتی که من شکایت میکردم بوی از حسد قریش و منافقان میفرمود
که چون روز قیامت قایم گردد فرا میگیرم و دست میزنم بحبل متین الهی و تو فرا میگیری
و دست میزنی ای علی بحبل متین من و ذریت اخذ میکنند و دست میزنند بحبل متین تو
و شیعه شما فرا میگیرند و دست میزنند بحبل متین شما پس حق سبحانه و تعالی مکافات
و مجازات آن را به پیغمبر خود بظهور خواهد آورد و پیغمبر بوصی خود و وصی با اهل بیت و اهل
بیت بشیعه خود بوقوع خواهند آورد این رشته ایست بهم متصل فرا گیر این را ای حارث
و سخن کوتاه کن تو با کسی محشور شوی که او را دوست داری و از برای تست آنچه کسب
کرده و اندوخته و این را سه بار فرمود آنگاه حارث برخاست و ردای خود را بر زمین
میکشیده از فرح و سروری که داشت و میگفت که باک ندارم بعد از آنکه ملاقات
نمایم بمرگ یا مرگ بمن ملاقات کند بخدا سوگند که چنین است جمیل بن صالح گوید که بمن انشاد
این ابیات را السید محمد الحمیری شعر قول علی لحارث عجب * کم ثمة اعجوبة حملا *

یا حار همدان من یمت یرنی * من مؤمن او منافق قبلا * یعرفنی طرفه و اعرفه * بنعته و اسمه و ما فعلا *
و انت عند الصراط تعرفنی * فلا تخف عثرة و لا زللا * اسقیک من بارد علی ظماء * تخاله فی الحلاوة العسلا *
اقول للنار حین توقف للعرض * دعیه لا تقربی الرجلا * دعیه لا تقربیه ان له * حبلا بحبل الوصی متصلا *
یعنی قول امیر المومنین علیه السلام مر حارث همدانی را عجب قولیست که با آنجا عجایبات است
که از برای او اجمال فرموده و لب تفصیل آن نگشوده و از اجمالها اینست که ای حارث همدانی کسی که بمیرد
به بیند مرا از مؤمن یا منافق روی با روی و معاینه بشناسد مرا بچشم خود و من بشناسم او را
بصفت و اسمش و آنچه کرده از کردار نیک و بد و تو نزد صراط خواهی شناخت مرا پس مترس از سر
در آمدن و لغزیدن که سر رشته تو محکم است من آب خواهم داد ترا از آب خنک بر حال تشنگی که تصور
کنی و پنداری که در حلاوت و شیرینی مثل عسل است خواهم گفت آتش را در وقتی باز داشته شوی
از برای عرضه کردن بگذار او را و نزدیک او مگرد که مر او را حبلیست محکم بحبل وصی پیغمبر متصل و پیوسته
پس ترا بغیر از انفصال از و چاره نیست مؤلف رحمه الله میفرماید که سید حمیر رحمه الله در اول کیسانی
بود و برجعت محمد بن حنفیه اذعان می نمود چون امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام حق را بوی
تعریف فرمود و بمذهب امامیه اثنی عشریه او را ترغیب نمود ترک کرد آنچه برو بود و بدین حق رجوع فرمود
و اشعار او بسیار است اما اندکی از شعر او یافت می شود و مرویست که یافتند حالی را که میرفت
با بار گرانی پس گفتند که چه چیز است با تو گفت میمات سید یعنی قصاید وی که میم ردیف و این
اسم برو غالب شده بااین اسم اشتهار یافت و اگر نه او علوی نبود اکنون چون در صدر نام او
سید وقوع یافته توهم این می شود و بلند شده ذکر او و حسین بن عون گوید که من بعیادت سید
محمد الحمیری رفتم در بیماری که در آن وفات کرد و یافتم که نزع جان می سپارد و بودند نزد او جماعتی
از همسایهای او که عثمانی بودند و او مردی بود خوب چهره و گشاده پیشانی و میان دو شانه و
گردن او عریض بود اتفاقا در روی او نکته سیاه فرو گرفت او از برای این غمگین شد و شیعیانی
که حاضر بودند ملول گشتند و ناصبیان حاضر شادی نمودند و شماتت کردند و چون اندکی برین
گذشت در آن مکان که نقطه سیاه پیدا شده بود قطعه سفیدی پیدا شد و ترقی میکرد و زیاده
میگشت تا روی او بحال اول باز گشت با اشراق و نورانیت مایل در آنحال این ابیات را گفته شعر

كذب الزاعمون ان عليا لم ينج محبه من هنات قد ورتي دخلت عدن وعفا لي الاله عن سيئاتي
فابشروا اليوم اوليا علي وتولوا علي حتى الممات ثم من بعده تولوا بنيه واحدا بعد واحد بالصفات
يعني دروغ بند اشتند زعم كنندكان كه علي عليه السلام نجات نخواهد داد دوست و محب خود را از عيب و شين بتحقيق و بخدا سوكند كه در رفتم بهشت عدن و عفو فرمود مرا حضرت معبود از كناهان و سيئات
كه مرا بود پس بشارت دهيد امروز دوستان علي را و تولا كنند بعلي تا وقت وفات و بعد از ان تولا
نمايند بپسران او يكي بعد از يكي هر كه باشد بان صفات بعد از ين كفت اشهد ان لا اله الا الله حقا حقا
واشهد ان محمدا رسول الله حقا حقا واشهد ان عليا امير المؤمنين حقا حقا واشهد ان لا اله الا الله
بعد از ان چشمها را برهم نهاد كويا روح او فتيله چراغ بود كه فرونشاندند او را يا ديا سنكريزه
بود كه از دست افتاد وعلي بن حسين بن عون روايت كند كه پدر من كفت الله اكبر بنيت كسي كه
شهادت كند مثل انكسي كه شهادت نكند من باين دو كوش خود شنيدم والا كر باد كه فضل
بسيار مرا اختيار كرد و از ابي جعفر محمد بن علي عليهما السلام كه ايشان هر دو كفتند كه حرام است
بر روح كه مفارقت كند از جسد خود تا به پنج كس را محمد و علي و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام
بجهتي كه چشمهاي او روشن شود پس انتشار داد اين حديث را در ميان مردم و حاضر شدند
جنازه او را والله الموافق والمفارق عبد الله بن صامت پسر برادر ابي ذر روايت كند
از ابوذر كفت حديث كرد بمن ابي ذر را او مايل با مير المومنين و اهل بيت عليهم السلم بود كفتم
يا نبي الله من دوست ميدارم اقوام را اما باعمال ايشان نميرسم فرمود كه يا ابا ذر مرد با
كسي است كه او را دوست داشته و مر او را انچه اندوخته كفتم من دوست ميدارم خداي تعالى
و رسول او را و اهل بيت رسول را فرمود كه تو با انكس خواهي بود كه او را دوست ميداري
و رسول الله صلى الله عليه و اله كه در ميان جماعتي بود از اصحاب بعضي كفتند از ايشان كفتند
كه ما دوست ميداريم خدا و رسول او را و اهل بيت را ذكر نكردند انحضرت غضب فرمود و كفت
اي مردمان دوست داريد خداي تعالى را كه شما را انواع نعم كرامت فرمود و مرا دوست
داريد بدوستي من بخدايي كه جان محمد بيد قدرت اوست كه اكر مردي بايستد در ميان ركن
و دايم صايم و قايم و راكع و ساجد باشد تا ملاقي جزاي الهي شود و اهل بيت مرا دوست

نداشته باشد آنها او را فايده و نفع نخواهد داد كفتند كه امند اهل بيت تو يا رسول الله فرمود انكه اجابت دعوت
و استقبال قبله من نمايد و انكه افريده باشد او را حق تعالى از من و از خون و كوشت من انكاه كفتند كه دوست ميداريم
خداي و رسول او را انحضرت فرمود كه كواه باد كه شما اكنون از ايشانيد و مرد با انكس است كه او را دوست ميدارد
و مر او راست انچه اندوخته است مفضل بن عمر روايت كند از ابي عبد الله كه او از پدر خود امير المومنين عليهما السلام
روايت كند كه انحضرت يكروزي در مقام وسيعي نشسته بود و مردم بسيار نزد او مجتمع بود مردي برخاسته كفت
يا امير المومنين تو در مكان كرامت نشسته كه خداي تعالى براي تو فرستاده با اعيان و پدر تو معذبست
باتش سوزان فرمود كه تم زن كه خداي تعالى دهان ترا بر يزد و متفرق كرداند بخداي كه محمد را براستي
فرستاده اكر پدر من شفاعت كند هر كناهكاري كه بر روي زمين است جل و علا شفاعت او را در باره ايشان
مي پذيرد و قبول ميكند پدر من معذب باشد باتش دوزخ و پسرش قسيم جنت و نار بود بعد از ان فرمود بان
خدايي كه محمد را مبعوث كردانيد كه نور ابي طالب در روز قيامت همه انوار خلايق را فرونشاند الا پنج نور
را كه ان نور محمد است و نور من و نور فاطمه و نور حسن و حسين و انانكه از اولاد حسين باشند از ايمه عليهم السلام
زيرا كه نور ايشان از نور ماست كه حق تعالى انرا خلق كرده از قبل خود بدو هزار سال پيش از انكه آدم را بيافريند
و از زيد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلم روايتست كه حسين بن علي عليهما السلام آمد نزد عمر در
روز جمعه وقتي كه او بر منبر بود و كفت فرود آي از منبر پدر من عمر كريست و كفت راست كفتي اي پسر رسول الله
اين منبر از پدر تست نه از پدر من انكاه امير المومنين قسم ياد فرمود كه اين از راي و اموختن من نبود
عمر كفت راست ميفرمايي يا ابا الحسن والله كه ما ترا متهم نميدانيم بعد از ان از منبر فرود آمد و او را در
بر كرفته برد در منبر و بر جانب خود نشاند و او خطبه ميكرد مردم را و امام حسين بر منبر با او نشسته بود
انكاه عمر كفت اي مردمان من شنيده ام از پيغمبر شما صلى الله عليه و اله كه ميفرمود كه مرا محافظت
كنيد در باب عترت و ذريت من هر كه محافظت نمايد در باره ايشان خداي تعالى و را محافظت
نمايد و لعنت خدا بر كسي كه بيازارد مرا در آزار ايشان و رسول الله صلعم اين را سه بار تكرار نمود مولف
كتاب رحمه الله ميفرمايد كه من مطالعه كردم كتاب موفقيات را كه جامع ان زبير بن بكار زبيري بود
و ديدم در و اخباري را كه كمان نداشتم كه روايت [illegible] امثال اين اخبار را زيرا كه مذهب او معلوم بود
و مذهب انكه اين كتاب براي او جمع كرده و تسميه اين كتاب باسم و مجموع له اوست كه او امير موفق احمد

والناس اجمعین و دیگر زبیر از رجال خود روایت کند که مطرف بن مغیرة بن شعبه گوید که من با پدرم مغیره
بر سبیل پیغام رفتیم نزد معاویه غاویه پدر من یکشبی رفت و با وی گفت و شنیدی کرد و باز گشته
آمد و حکایات او را میگوید و شگفت دارد آنچه از و دیده و شنیده و طعام شب نخورده غمگین است
من ساعتی انتظار کشیدم باز نمی آید از آن حال ملالت گمان بردم که حادثه در باب ما روی نموده
گفتم ای پدر چه حالست که ترا ملول می یابم گفت ای پسر رفتم نزد این خبیث ترین مردمان چون خلوت
شد گفتم ای معاویه تو بکبر سن و پیری رسیدی عدل پیشه کن و از خدای تعالی اندیشه نمای و دست
خیری بگشای و اکرام کن بحال برادران خود بنی هاشم و رعایت صله رحم کن بخدا سوگند که ایشان را حال
پریشان است حالیست که اگر تو ببینی ایشان را درین روز بآن حال ترسی گفت هیهات هیهات
اخو تیم حاکم شد و عدل ورزید و کرد آنچه کرد والله که غیر ازین نیست که چون او هلاک شد ذکر او نیز از بنی
او هلاک گشت مگر قایلی گوید احیانا ابوبکر باز اخو بنی عدی ملک شد و سعی نمود و ده سال او عدل
داد و کرد آنچه کرد چون مرد نام را نیز با خود برد تا چون باشد که کسی گوید عمر و باز عثمان حاکم و والی
شد که در نسب نظیر نداشت کرد آنچه کرد با وی کردند آنچه کردند پس او نیز هلاک شد و ذکر شد الا آنکه
باوی کردند همه با وی رفت و این زمان اخو بنی هاشم هر روز پنج بار فریاد میکنند که اشهد ان
محمدا رسول الله پس کدام عمل و چه چیز باقی خواهد ماند بعد ازین غیر از دفن چیزی دیگر نیست مؤلف
میفرماید که نظر کن بقول معاویه غاویه و عقیده فاسده او در باب نبی صلعم و باین کلمات
واهیه و با امیرالمومنین علیه السلام محاربه نمودند که مبرهن است که حب علی فرع حب رسول است
و اقرار به نبوت و تصدیق او و ان الخر نیفر لبعد حین اذا کان البنا علی الفساد و دیگر زبیر حدیث
کند از رجال خود که ابن زبیر گفت با ابن عباس که تو مقاتله نمودی با ام المومنین و حواری رسول الله
و فتوی دادی بتزویج متعه گفت تو بیرون آوردی او را و پدر تو و خال تو بما و او را ام المومنین میگویند
و ما او را بهترین پسران بودیم حق تعالی از در گذرانا د و تو قتال کردی و پدر تو امیرالمومنین را پس
اگر آنحضرت مومن بود پس شما گمراه شدید که بمومنان قتال کردید و اگر مومن نبود نعوذ بالله پس
عذاب و غضب الهی را آماده باشید که از جنگ فرار نمودید و اما متعه را حلال میدانیم زیرا که از پیغمبر صلعم
شنیدم که آن را حلال فرمود و رخصت فرمود در آن پس فتوی میدهم بنابرین و حدیث متعه را ذکر کرد

و دیگر حدیث کند زبیر از رجال خود که ابن عباس گفت که من و عمر میرفتیم در کوچه از کوچهای مدینه گفت مرا که ای
ابن عباس گمان نمی برم صاحب ترا مگر که مظلوم با خود گفتم والله که سابق نیستی مرا باین که میگوئی گفتم
ای عمر خود را باز دار ازین مظلمه دست را از دست میکشیده رفت و ساعتی با خود همهمه میکرد بعد از آن
ایستاد تا من رسیدم گفت گمان من آنست که منع کردن مردم او را ازین امر نبود مگر از برای آنکه او را
کوچک می شمردند با خود گفتم که این از سخن اول بدتر گفتم بخدا سوگند که خدای تعالی او را کوچک نشمرده در آن
وقت که امر فرمود که سوره برائت را از صاحب تو اخذ کرده آنگاه از من اعراض نمود مولف کتاب میفرماید
که ذکر کنیم حدیثی را که مشابه این باشد و آن اینست که من نقل کردم از کتاب عزالدین عبدالحمید بن
ابی الحدید در تفسیر نهج البلاغه که او نقل کرده از کتاب تاریخ بغداد که از برای احمد بن ابی طاهر بود
مستند با بن عباس که او گفت که من یکروزی در اول خلافت عمر رفتم نزد او ناگاه صاعی از تمر
در جله برای او آوردند مرا پیش طلبید از جهت خوردن آن من یکخرما از آنجا خوردم و او در آمده
همه را خورد و کوزه از آب نزد او بود برداشته بر بالای آن آشامید و بر فراشی که بر آن نشسته
بر پشت باز خسپید و دو سه نوبت الحمد لله گفت بعد از آن گفت از کجا می آیی یا عبدالله گفتم
از مسجد گفت چگونه گذاشتی پسر عم خود را من گمان کردم که عبدالله جعفر را میگوید گفتم گذاشتم
آنجا که با همسالان بازی میکند گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم او را گذاشتم
در نخلستان که نخلات را آب میداد و قرآن میخواند گفت یا عبدالله بر تو باشد از قربان کردن
شتری که از من پنهان داری آیا باقی مانده در نفس او چیزی از خلافت گفتم بلی گفت آیا
زعم او آن باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله در امر او طرفی از قول که مثبت حجت بود و قطع
عذر نمود بود که میل میداشت در امر او وقتی از اوقات و خواست در مرض که تصریح
بنام وی کند من منع کردم او را ازین از جهت اشفاق و محافظت بر اسلام در کل آفاق
بخدای کعبه سوگند که قریش برو اتفاق نمی نمودند و اگر او والی این امر می شد تمام قریش
در اقطار زمین متفرق می شدند و رسول الله میدانست که من میدانم آنچه در نفس اوست
پس او امساک فرمود و آنچه شد نیست حق تعالی بظهور می آرد مولف میفرماید که این اشارت
بآن روزی که رسول الله صلعم دوات و کاغذ طلب فرمود عمر گفت که این مرد هذیان میگوید

مسند

نعوذ بالله و دیگر زبیر از رجال خود حدیث کرده که محفن بن ابی محفن الضبی نزد معاویه غاویه رفت گفت
ای امیر می آیم از پیش دنی ترین عرب و درمانده ترین عرب معاویه گفت یا اخا بنی تمیم این چه سخن است
گفت علی بن ابی طالب علیه السلام معاویه گفت بشنوید ای اهل شام که چه میگوید برادر عراقی شما مبادرت
نموده پیش آمدند و او را تکریم و تعظیم کردند چون مردم متفرق شدند گفت بوی که چه گفتی تو همین قول را
اعاده کرد او را گفت ویحک ای جاهل و چگونه دنی ترین عرب باشد و حال آنکه پدر او ابو طالب بوده
و جد پس عبد المطلب و زوجه او فاطمه زهرا دختر رسول الله صلعم و چگونه بخیل ترین عرب باشد بخدا سوگند
که اگر او را دو خانه باشد یکی کاه و یکی زر خانه زر را پیشتر انفاق نماید از خانه کاه و چگونه بد دل ترین
عرب باشد که والله که ملاقی شده باشند پهلوانان و جوانان نامدار در کارزار الا که فارس
و شجاع آنها در دست او زبون بوده اند و دفع خود را از و نتوانسته اند و چگونه درمانده ترین عرب
باشد در کلام و تکلم که او واضع بلاغت از برای قریش او بوده و از همه افصح و ابلغ بود و اینها صفات
مادر محفن باشند والله اگر میدانستم که دهان که باز شده باین کلمات بر تو پس او را سیاست میکردم
پس از ان گفت لعنت بر تو باشد و این را اعاده میکرد محفن گفت والله که تو ظالم تری از من و
با آنچه میگویی سزاوارتری هرگاه که او را این محل و منزلت باشد تو چه دلیل بوی مقاتله و محاربه میکردی
گفت سر نوشت و خاتمت کار من این شد گفت همین بس است ترا که عوض آنچه کرده غضب و عقاب
الهی و الیم عذاب نامتناهی ترا دریابد گفت ای پسر محفن ولیکن من میدانم از خدای تعالی چیزی که تو آنرا
نمیدانی آنجا که گفته و رحمتی وسعت کل شی یعنی صفت رحمت من آنست که بهمه چیز رسیده مولف
کتاب علی بن عیسی میفرماید که معاویه شهادت نمود بر فضل علی بن ابی طالب علیه السلام بچیزی که اضعاف
آن از فضایل و مناقب وی روشن و ظاهر بود مع ذلک رایات مخالفت و منابذت و عداوت نصب کرده
بود و بقتال آنحضرت تا چندین هزاران در ان معارک مقتول شدند بی تردد و غدغه خاطر تا سزای او
را بر منابر استمرار داده بود و وصیت نموده پسر خویش و قبیله مشئوم خویش را باین امر شنیع و این بدعت قبیح
را رواج داده و پیروان ضاله او بران بوده تا زمان حکومت عمر عبد العزیز که حق تعالی او را توفیق
گردانیده که این را دفع نمود از جهت اندیشه از عذاب و عقاب الهی باز عذری از گناه بدتر است
که او گفته که اینچنین فتنه برانگیزد و بر امام مفترض الطاعة خروج کند و خون چندین هزار کس بریزد

ووارث

و وارث نار گردد و شایسته احراق شود که قطعا در ان امید نجات نباشد آنگاه اعتماد بر رحمت الهی
آن بی سعادت ندانسته که رحمت الهی شامل حال نیکوکاران است بحکم ان رحمة الله قریب من المحسنین پس
او را احسان و نیکی بود و او را اصلاح ایمان که اعتماد بر رحمت نماید آنها از برای صالح مومنانست
و شفاعت نبی آماده از برای مذنبان اهل و چون توقع رحمت و شفاعت کند که شان این باشد
که او از نفوس کاذبه باطله خائبه عاطله است شعر حملوها یوم السقیفة اوزارا ـ تخف الجبال و هی ثقال
ثم جاؤا من بعدها یستقیلون ـ وهیهات عثرة الاثقال ـ یعنی برداشتند در روز سقیفه گناه خلافت
ناحق را که سبک میگردد کوهها بگرانی که او راهست و این بار گناه بگرانی خود خواهد بود که سبک نشود
باز بعد از برداشتن آمدند و طلب اقاله آن میکردند و درانست داعیه این سر درآمدن و واهیه است
که اقاله آن از ایشان ممکن نیست این بار میدارد میکش و دیگر زبیر از رجال خود حدیث کند که ابن عباس
آمد نزد معاویه غاویه بالباس ادنی و پستی شان زیرا که او میدانست که معاویه را بد می آید از اظهار
شان ایشان و پیش از ملاقات خبر رحلت امام حسن علیه السلام بوی رسیده بود و او سجده شکر بجا
آورده و در روی نامبارکش سرور ظاهر می شد و زبیر در حدیث طولانی این قضیه را ذکر میکند و من
بقدر احتیاج می آرم از حدیث او چون مردم و ابن عباس بدر خانه معاویه رفتند و اذن طلبیدند
اول مردم اذن یافتند و بعد از ایشان ابن عباس باندرون رفت او را نزدیک خود جای داد و ابن
عباس سجده او را معلوم کرده بود معاویه گفت هیچ میدانی که چه حادثه وقوع یافته در میان اهل تو
گفت نه گفت ابو محمد رحمه الله متوفی شده خدای تعالی ترا اجر عظیم دهد گفت انا لله و انا الیه راجعون
نزد حق تعالی احتساب این معصیت برسول الله است صلی الله علیه و آله و نزد احتساب معصیت ما
بحسن بن علی علیهما السلام و بمن رسیده ای معاویه که تو سجده شکر بجا آوردی گمان من آنست که این از برای
وفات امام حسن بوده باشد والله که جسد مبارک وسد قبر تو نمیکند و انقضای اجل و در عمر تو نمی افزاید
و بسا مصیبتها بر ما واقع شد که از ین اعظم بود و خدای تعالی جبران بکند معاویه گفت از عمر او چند گذشته
بود ابن عباس گفت شان او از ان اعظم بود که مولود او مجهول باشد گفت پندارم که هنوز کوچک بوده
باشد گفت همه کوچک بودیم بزرگ شدیم گفت دیده بود وی و با مداد کرده سید اهل خود ترا
گفت نه خدای تعالی حسین بن علی را علیه السلام باقی دارد و آنگاه برخاست با چشم گریان معاویه گفت

خدای تعالی ورا خیر دهاد و الله که هرگز برانگیختم اورا در امری که بکر سید یافتم اورا و بعد از انقضای
بار دیگر آمد نزد معاویه گفت یا ابن العباس هیچ میدانی که دگرچه حادثه شده گفت نه گفت اسامة بن
زید وفات یافته گفت خدای تعالی ترا اجر عظیم دهد گفت انا لله و انا الیه راجعون رحم الله
اسامه این گفت و بیرون آمد و بعد از روزی چند آمده عزم نمود بر مخاصمت او رفت بمسجد جامع و نماز
جمعه گزارد و مردم بسیار نزد او جمع شدند و از مسایل حلال و حرام و فقه و تفسیر و احوال اسلام و جاهلیت
می پرسیدند معاویه بتفحص و تفقد احوال مردم کرده گفتند مشغول اند بصحبت ابن عباس و اگر خواهند که بزنند
با او صد هزار شمشیر قبل از خضب میتوانند کرد معاویه گفت ما از وظالم تریم که اورا حبس کرده ایم و جدا
ساخته از اهل خود و حاجب او را منع نموده و خبر مرگ احباب او را بوی میدهیم بروید و او را بیارید
حاجب آمده او را طلب کرد گفت ما از بنی عبد منافیم هرگاه که وقت فریضه حاضر شده در آمد بر
نمیخیزیم تا آن نماز را ادا کنیم نماز عصر که بگزارم ان شاء الله بیایم پس او بازگشت و ابن عباس نماز
عصر گزارده آمد گفت چه مهم بود با من و در آن هیچ حاجتی نبود که اگر او طلب و انکند معاویه گفت
سوگند میدهم ترا که بخزینه خانه من در آیی و آنچه حاجت تست برداری و میخواست ازین که اهل شام را
بر انماند که ابن عباس بدنیا مایل است و ابن عباس میدانست که مراد او این است گفت هرچه دنیاست
نه از برای تو می ماند و نه از برای من بلی اگر اذن میدهی که هر صاحب حقی حق او را بوی رسانم این میکنیم
گفت من سوگند * که در خزانه داخل شوی و آنچه حاجت داری کفایت کنی ابن عباس داخل شد در خزانه
میدهم ترا
و در آنجا قلنسوه بود از خز احمر که امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام بود آن را بر داشته
بیرون آمد و گفت یک حاجت من بتو دارم گفت آن چیست گفت آنست که تو علی بن ابی طالب ع را
می شناسی و فضل او و سابقه او در اسلام و قرابتش به نبی صلعم میدانی و موت او ترا کافی است میخواهم که دیگر
ناسزا نگویند او را بر منابر گفت دور است این ای ابن عباس این از اخر دین است این نیست و نخواهد
شد و او با من این و این کرده و آن وقایع که میان او و امیر المومنین واقع شده بود تعداد آن
میکرد ابن عباس گفت نیک سزاوار است ترا هول قیامت و موعد تو آنجا ست ای معاویه
لکل نبأ مستقر و سوف تعلمون یعنی هر خبری را از وعده و وعید وقتیست که در آنوقت قرار یابد
و واقع شود و مکافات هر عمل داده شود و زود باشد که بدانید آن را و بعد از آن متوجه مدینه شد

مولف کتاب

مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که نظر کن اقدام معاویه غاویه را بر طغیان و استمرار او بر تسویل شیطان
و اعلان او علی رؤس الاشهاد که جاری گردانید بآن زبان عصیان و شتم و ناسزای امیر المومنین ع
را از امور دین این لعین بی ایمان و دهان نامبارک گشود نزد مسلمانان باین کلمات و اهیه آن گنده
دهان و حرمت عترت نگاه نداشته مرتکب این افعال شنیعه شده گشود بر روی خود دری از اسفل نیران و
با وجود فرط تمرد و خروج بر امام زمان علیه السلام ادعای اسلام داشت آن شقی نادان نظر بر دنیا گماشته
و از مآل غافل بوده کرد آنچه کرد آن جاهل بدگمان نعوذ بالله من الفتنة فی الادیان والتورط فی خیالات
الشیطان و دیگر زبیر حدیث کند از رجال خود که ایشان حدیث کرده اند از ابن عباس که یکروزی
معاویه غاویه روی آورد بر بنی هاشم و گفت شما آن داعیه دارید که مستحق خلافت شوید همچنانکه
مستحق نبوت شدید و حال آنکه هر دو جمع نمی شود برای احدی و حجت شما در خلافت محض شبهه ایست بر
مردم که شما میگوئید که ما اهل بیت پیغمبریم پس چون خلافت نبی در غیر ما صورت گیرد و این شبهه ایست
حق مانند اما انتقال خلافت در خانواده قریش برضای عامه و مشورت خاصه بود و مردم گویند که
کاشکی بنی هاشم والی و حاکم ما می بود پس چنان نیست که مردم هرجا اجتماع نمایند و آرزوی شما داشته
باشند و اگر شما اهل خلافت را ترک کنید امروز کسی را با شما جنگی نیست و اما آنچه زعم شما است که شما
را پیدا خواهد سلطان هاشمی و مهدی قایم خواهد گردید آن مهدی عیسی بن مریم است علیه السلام
و این امر در دست ما خواهد بود تا با او تسلیم کنیم و بعم من سوگند که اگر مالک شوید شما را آنچه عاد و
ثمود را با اهل خود تا امروز ملک از آن ما است این گفت و ساکت شد آنگاه ابن عباس گفت آنچه
گفتی در استحقاق و خلافت و نبوت اگر ما مستحق خلافت نیستیم بواسطه نبوت پس کیست و اما آنکه میگوئی
که نبوت و خلافت جمع نمی شود برای احدی پس قول حق جل و علا را چه میگوئی که فقد آتینا آل ابراهیم
الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما پس کتاب نبوت و حکمت سنت و ملک خلافت و ما آل ابراهیم هستیم و
امر الهی در میان ما و ایشان جاریست سنت از آل ماست و جور جاریه از آن ایشان و آنکه میگوئی
حجت ما شبهه است والله که آن روشن تر از ضوء شمس است و ظاهر تر از نور قمر و تو هم میدانی این را
ولیکن دامن از آن درچیده و روی از آن گردانیده بواسطه کشتن ما برادر و جد و برادر و جد
و خال تو او نزاع تو با ما برای ارواح اهل نار است که شرک خون ایشان را حلال ساخته بود و قتل در محل خود

یافته فاما آنکه مردم ما را ترک کرده اند و بما اجتماع و اتفاق نمیکنند محرومی ایشان از ما بیشتر است از
محرومی ما از ایشان و آنانکه میگویی که زعم ما آنست که ما را ملکی باشد مهدی لقب زعم در کتاب الهی
شرکت است کما قال الله تعالی زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا و همه شاهد است که ما را ملک و سلطنت
خواهد بود و اگرچه باقی نماند از دنیا مگر یکروز که حق سبحانه و تعالی برخواهد انگیخت از برای این امر از
ما کسی را که پر کرداند زمین را از داد و عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم ایشان سلطنت
نکنند یکروز را مگر که ما دو روز خواهیم کرد و نکنند ایشان یکماه مگر ما دو ماه و نکنند ایشان یکسال مگر ما
دو سال و اما آنکه میگویی مهدی عیسی ابن مریم است عیسی نزول اجلال خواهد فرمود بر دجال که او چون
عیسی را ببیند بگدازد چنانچه گداخته می شود شحم و امام از ما مردی خواهد بود که عیسی ابن مریم بوی
اقتدا کند و در عقب او نماز بگزارد و اگر خواهیم نامش بگوییم و اما باد عاد و صاعقه ثمود آن هر دو
عذاب الهی اند و پادشاه ما الحمد لله که محض رحمت خواهد بود و دیگر زبیر حدیث کند که معاویه حج گزارد
و پیش ابن عباس نشست ابن عباس از و اعراض کرد معاویه گفت که چرا از من اعراض میکنی و الله
که تو میدانی که من احقم بخلافت از ابن عم تو ابن عباس گفت چرا برای آنکه او مسلم و تو کافر گفت نه
از برای این ولیکن ابن عم من عثمان مظلوم کشته شد ابن عباس گفت عمر نیز مظلوم کشته شد
گفت قاتل عمر کافر بود و از آن عثمان مسلمان بودند ابن عباس گفت این باطل تر است حجت تو
و معاویه اسکات کرد دیگر زبیر حدیث کند از رجال خود که ایشان روایت کرده اند از عمار یاسر
که پیغمبر صلعم فرمود که من وصیت میکنم کسی را که ایمان بمن آورد و تصدیق من کرده بولایت علی بن
ابی طالب علیه السلام کسی که تولا کند بوی بمن تولا کرده و هر که بمن تولا کند بخدا تولا کرده و کسی
که دوست دارد او را مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته

در ذکر شهادت و مدت خلافت و ذکر عدد اولاد آنحضرت صلی الله علیه و آله

ابو المؤید خوارزمی رحمه الله روایت کرده در کتاب مناقب مرفوعا بابی سنان دولی که او گوید که من بعیادت امیر المومنین
رفتیم در بیماری که آنحضرت را بود گفتیم ما می ترسیم بر تو یا امیر المومنین درین بیماری تو فرمود که والله
که من نمی ترسم بر نفس خود زیرا که من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که صادق
مصدق است که میفرمود بمن که زود باشد که بزنند بر اینجای تو ضربتی و بدست مبارک اشارت

کرد

کرد بطرف سر خود که سیلان خونش محاسن ترا رنگ کند و زننده آن ضربت شقی ترین این امت باشد چنانچه
پی کنند ناقه صالح شقی ترین قوم ثمود بود و در مناقب گوید که اسمعیل بن راشد حدیث ابن ملجم لعنه الله
و اصحاب او کرده برین وجه که عبد الرحمن بن ملجم و برک بن عبد الله تمیمی و عمرو بن بکر تمیمی در مکه اتفاق کردند و باهم
مصلحت دیدند که مردم عالم برنجیدند ازین والیان و ایشان را عیب کرده اهل نهروان را یاد کردند و بر ایشان
ترحم نمودند و گفتند و الله که حیات ما بعد از ایشان چندان حالتی ندارد و ایشان برادران ما بودند که مردم
را بعبادت پروردگار دعوت کردند و نمی ترسیدند در راه خدای تعالی از ملامت هیچ ملامت کننده پس بیایید
تا ما نفسهای خود را درین راه نهیم و در مقام قتل این ولاة درآییم و عباد و بلاد را از ایشان برهانیم و کینه
برادران از ایشان بخواهیم ابن ملجم لعنه الله گفت من کفایت میکنم از شما امر علی ابن ابی طالب را و او از اهل
مصر بود و برک بن عبد الله گفت من شر معاویة بن ابی سفیان را از سر شما دور میکنم و عمرو بن بکر گفت من شر
عمرو بن عاص را کفایت میکنم از شما با این عهد و پیمان بستند و بخدا شرط کردند که ترس بر خود راه ندهند
و متوجه شوند تا این کار را باتمام رسانند که قتل ایشانست یا مردن ایشان پیش از قتل بعد از آن شمشیرها را
بزهر آب دادند و وعده نهادند که در شب نوزدهم رمضان هر یک از ایشان کار صاحب خود را
بسازند و هر یک از مصر متوجه آن مهم شدند اما ابن ملجم مرادی بیرون رفته بکوفه آمد و با اصحاب خود ملاقات
کرد و امر خود را از ایشان پنهان میداشت که مبادا ظاهر گردد چیزی از امر او تا یکروزی دید اصحابی
که او را بود از تیم الرباب که امیر المومنین علیه السلام چند کسی را از آن طایفه در نهروان بقتل آورده
بود و ایشان کشتگان خود را یاد میکردند و درین روز رسید زنی که از ایشان که او را قطامه
میگفتند و امیر المومنین علیه السلام پدر و مادر او را کشته بود و این زن بغایت صاحب جمال بود
چون ابن ملجم او را دید فریفته او شده عقلش پوشیده شد و حاجتی که آمده فراموش کرده بخواستن
او درآمد و او را خطبه نمود قطامه گفت من زن تو نمی شوم تا وقتی که مرا تسلی کنی گفت چه میخواهی
گفت سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیزک مغنیه و قتل علی بن ابی طالب گفت مهر ترا بدهم اما قتل علی
امری مشکل است نمی بینم که توانم از او دریافتن ولیکن ضربتی خواهم رسانید گفت تجربه کن اگر رسانید
مراد خود را رسانیدی و ما از یکدیگر فایده میگیریم و اگر هلاک شدی آنچه نزد خداست بهتر است
و پاینده تر از دنیا و آنچه در وی است از زینت گفت و الله که من از مصر نیامدم مگر بکشتن علی بن

ابی طالب قطام گفت چون چنین است من کسی را بیارم که مدد و معاون تو باشد درین امر پس فرستاد و مردی را
آورد از اهل خود که از تیم الرباب بود که او را وردان میگفتند و با وی گفت این کار را او اجابت
کرد و آمد نزد ابن ملجم مردی از اشجع که او را شبیب بن بجره میگفتند گفت بوی که آیا ترا در شرف دنیا و آخرت
چیزی می باید گفت چه چیز است ابن ملجم گفت قتل علی بن ابی طالب گفت مادر بمرگ تو بنشیند این چیزی زشت
ناخوشی است چگونه قادر برین امر توانی بود گفت پنهان می شویم در مسجد برای وقتی که بیرون آید از برای
نماز صبح کار برو تنگ میگیریم و او را بقتل می آریم پس اگر خلاص شدیم تسلی می شود خاطرهای ما و خون خود را
خواستیم و اگر کشته شدیم آنچه پیش خدا آماده است بهتر است از دنیا گفت او را که وای بر تو اگر این غیر علی
می بود بر من آسان تر می نمود چه من میدانم محنت او را در اسلام و سابقه او با پیغمبر من در خود نمی یابم
که سینه را توانم داد برای این کار گفت پس سعی نمیکنی در قتل کسی که برادران ما را کشته او اجابت نموده
آمدند نزد قطام و او در مسجد اعظم معتکف بود و گفتند او را که رای ما قرار یافت بقتل علی بن ابی طالب
گفت هر گاه که این خواهید کردن بیائید پیش من پس ایشان عود کردند در شب جمعه که امیر المومنین علیه السلام
در صبح آن شب شهادت یافت که چهل سال از هجرت گذشته بود و ابن ملجم گفت که این آن شب است که
وعده داده ام دو یار خود را که هر کس بکشد درین شب صاحب خود را پس شمشیرهای خود را گرفته رفتند
و نشستند در مقابل دری که امیر المومنین از آن در بیرون می آمد وقتی که آنحضرت بیرون آمد شبیب
سر راه برو گرفته شمشیری زد آن بر بازوی در یا بر طاق در مسجد آمده و کاری نکرد اما ابن ملجم لعنه الله
ضربتی رسانید و وردان گریخته بمنزل خود رفت و مردی از بنی امیه بوی داخل شده و شمشیر او را دیده
از آن پرسیده او را بقتل آورد و شبیب بیرون رفت بطرف ابواب کنده مردی از حضرموت بوی
رسید و شمشیر در دست شبیب دید حضرمی او را گرفته شمشیر از و بستد چون دید که مردم در جست و جوی شان اند
و شمشیرش در دست او است ترسید بر خود آن را گذاشته خود را در میان مردم انداخت و کار را بر ابن
ملجم تنگ گرفته او را بدست آوردند و مردی از همدان ضربتی زد بر پای آن ملعون که افتاد امیر المومنین را ع
برداشته بردند که با مردم نماز صبح گزارد بعد از آن فرمود که آن ملعون را آوردند گفت ای دشمن خدا
من تو هیچ نیکی نکرده بودم و بد امیری بودم گفت این زمان شده است گفت چه چیز ترا برین داشت
که این کردی گفت چهل صباح است که شمشیر را تیز میکنم و از خدای تعالی میخواهم که بدترین خلق بآن کشته

شود

شود چنین شد آنحضرت فرمود که من نمی بینم ترا مگر با این کشته شوی و نمی بینم ترا مگر بدترین خلق خدای آورده اند که
محمد بن حنیفه گفت والله که من نماز میگزاردم درین شب در میان بسیاری از اهل مصر نزدیک باب در از اول
شب تا آخر ناگاه امیر المومنین علیه السلام بیرون آمد از برای نماز بامداد و ندا میداد که ای مردمان برخیزید از
برای نماز صبح من نگاه کردم برقهای شمشیر دیدم و شنیدم که میفرمود که حکم مر خدای راست نه مر ترا ای علی
و نه اصحاب بعد از آن شمشیر دیدم و دوم بار دیگر دیدم و شنیدم که میفرمود که این مرد از شما فوت نشود
پس از هر جانب و راه بر او گرفتند تا او را گرفته بردند نزد آنحضرت و من نیز رفتم آنجا شنیدم که آنحضرت
میفرماید که نفس بنفس اگر من هلاک شوم او را بکشید همچنانکه مرا کشته و اگر زنده ماندم آنچه رای من تقاضا کند
کنز
بوی بعمل آرم و مردم رفتند نزد امام حسن علیه السلام گریان و بریان ابن ملجم ملعون را دست بسته آنجا برداشته اند
ام کلثوم دختر امیر المومنین علیه السلام گفت با ابن ملجم ای دشمن خدای امیر المومنین را باکی نیست خدای تعالی
ترا رسوا سازد گفت بر چه میگویی والله که من این شمشیر را بهزار درهم خریده و بهزار درهم دیگر زهر داده
و اگر این ضربت بر تمامی اهل مصر واقع می شد یکی از ایشان باقی نمیماند بعد از آن آنحضرت فرمود که
بیارید امام حسن و امام حسین را علیهما السلام چون آمدند فرمود که من شما را وصیت میکنم بپرهیزکاری
و ترس از خدای تعالی و آنکه طلب دنیا منمائید و اگر چه بر شما ستم رود و گریه مکنید بر چیزی که پوشیده
شود از شما و تکلم بحق کنید و بر یتیمان رحم آرید و اعانت کنید ضایع عاجز را و عمل کنید از برای آخرت
و خصم باشید مر ظالم را و ناصر باشید مر مظلوم را و عمل کنید بچیزی که در کتاب الهی باید و فرا
مگیرید در طریق حق تعالی چیزی را که ملامت گر زبان طعن و ملامت تواند گشود بعد از آن نظر فرمود بجانب
محمد بن حنفیه و گفت آیا در گوش گرفتی آن چیزی را که من وصیت کردم با آن برادران ترا گفت بلی
فرمود که ترا نیز بمثل آن وصیت میکنم و دیگر آنکه تعظیم و توقیر برادران نمایی از جهت عظم و بسیاری
حق ایشان بر تو و باید که بی مصلحت ایشان اعتماد بر امری از امور نکنی باز متوجه حسین شده
فرمود که دیگر وصیت میکنم ترا بپرهیزکاری و ترس از خدای تعالی و نماز در وقت بجای داشتن
و زکوة مال در محلش دادن که صلوة بی طهارت صحیح نیست و نماز بی زکوة مقبول نیست و وصیت
میکنم ترا بعفو کردن از گناه و خشم فرو خوردن و صله رحم رعایت کردن و حلم از جاهل پیشه
کردن و در دین تفقه و دانش ورزیدن و تثبت و تمسک در امور نمودن و تعاهد قرآن کردن

بتلاوت و نیکو داشتن همسایه برعایت و امر بمعروف نمودن و نهی از منکر کردن و از فواحش و زشتیها
مجتنب بودن بعد از آن چون وفات نزدیک شد باز این وصیت فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
این آنست که وصیت میکند بآن علی بن ابی طالب شهادت میدهد که نیست هیچ معبودی مگر معبود
کریم که یکتاست در ذات و صفات و شریک و نظیری نیست او را و آنکه محمد عبد و رسول اوست
که فرستاد حق تعالی او را براه نمودن و هدایت خلق بدین درست که اسلام است تا غالب گرداند
آن دین را بر همه دینها یعنی اگر دین حق باشد احکام او را منسوخ سازد و اگر باطل بود براندازد
و اگر کاره باشند مشرکان و نخواهند و بدرستی که نماز و عبادت و زندگانی و ممات من همه
خدای راست که پروردگار عالمیان است و او را شریک و انبازی نیست و بدین مامور شده ام و من
اول مسلمانانم و باز وصیت میکنم ترا ای حسن و جمیع فرزندان و اهل خود را و دیگرانرا که پیغام من
بایشان برسانید از دوستان و محبان بپرهیزکاری و ترسیدن از حق تعالی که پروردگار شماست
بآنکه نمیرید مگر که مسلمان باشید یعنی بر دین اسلام بمیرید و چنگ در زنید بدین حق که حبل المتین است
همه شما و پراکنده مشوید از خدمت حق و مخالفت و منازعت منمایید که من از پیغمبر صلعم شنیده ام
که میفرمود که صلاح و مواساة در میان شما بهتر است از عامه صلوة و صیام و نظر کنید در امور
ذوی الارحام و صله ایشان را رعایت کنید تا حق تعالی بر شما حساب آسان گرداند و بترسید
از خدای تعالی از خوردن مال ایتام و دهان ایشانرا متغیر مگردانید یعنی مال ایشانرا خود مخورید
و ایشانرا گرسنه مگذارید که تغیر افواه گناه از آنست و ضایع مگذارید حاضران و ملازمان خود را
و از خدا بترسید در باب همسایگان که وصیت پیغمبر شما در باره ایشان بمرتبه اعلی بود که لا یزال آن
وصیت میفرمود تا غایتی که ما گمان کردیم که زود باشد که ایشان میراث برند و از حق تعالی حذر کنید
در باب قرآن پیش از آنکه سبقت نشود شما را بعمل کردن بقرآن غیر شما و بپرهیزید از خدای تعالی در باب نماز
که عمود دین شماست و دین بآن قایم است و حذر کنید از خدای تعالی در باب خانه خدای که پروردگار
شماست که خالی از آن منمایید و مناسک حج بجای آرید تا جان دارید که اگر ترک کنید حج را منظور نظر
نگردید و بترسید از خدای تعالی در ماه رمضان که روزه ماه رمضان سپر آتش است و حذر کنید از
حق جل و علا در باره جهاد در راه حق تعالی باموال و انفس و بترسید از خدای تعالی در باب زکوه

کان

که آن فرو می نشاند غضب پروردگار را و بترسید از خدای تعالی در باره ذریت پیغمبر شما که بر ایشان ظلم
نکنید که ایشان از میان پشت پدر شما اند و بترسید از حق تعالی در باب یاران و پیروان پیغمبر شما که رسول
الله صلی الله علیه و آله وصیت فرموده در باره ایشان و بترسید از خدای در باره فقرا و مساکین
و شریک سازید ایشانرا در معاش خود و بترسید از خدای تعالی در آنها که شما مالک ایشانید تخصیص
کنیزکان چه آخر آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله بآن تکلم فرمود این بود که وصیت میکنم شما را بدو ضعیف
زنان و ملک ایمان شما نماز نماز دست از نماز مدارید و بترسید از راه خدای تعالی از ملامت ملامت
کننده و کفایت میکند شما را کسی که شما را خواهد و کسی که بر شما ستم کند که نیک را جزای نیک و بد را جزای
بد خواهد بود بیت هر که او نیک میکند یابد نیک و بد هر چه میکند یابد و بگوئید مر عامه مردمان سخنی که سخن ر
نیکویی باشد همچنانکه حق تعالی بآن امر فرموده و ترک مکنید امر بمعروف و نهی از منکر را که متولی امر
میشود شرار شما و چون دعوت میکنید اجابت نمیکنند پس باید که کسی مرتکب امر معروف که خود بآن عمل نماید
تا قول او را اثری باشد نه آنکه امر کند چیزی را بمردم و خود بعمل نیارد و بر شماست پیوند و تواصل و بذل
و احسان و تباذل کردن با یکدیگر و شما راست که بپرهیزید از جدایی و تقاطع و تفرق یکدیگر و یاری
کنید یکدیگر را بر نیکویی که متابعت امرا ست و پرهیزکاری و مخالفت هوا و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمانست
در ستمکاری که ظلم ظالمانست و بترسید از نافرمانی خدای تعالی که او سخت عقوبت بر نافرمانان
نگاه دارد شما را خدای تعالی ای اهل بیت از هر ناشایست و نابایست و نگذاشته پیغمبر شما در میان
شما نگاه داشته از تزلزل ودیعه الهی را و میفرستم بر شما سلام و رحمت و برکت حضرت و دیگر هیچ
نفرمود مگر بکلمه لا اله الا الله تا جان اطهر را بخالق اکبر سپرد صلی الله علیه و آله و آن در ماه رمضان
سال چهلم از هجرت بود و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر آنحضرت را غسل دادند و در سه
جامه کفن کردند که در آن قمیص نبود و امام حسن در نماز آنحضرت نه تکبیر فرمود و بود آنحضرت که
نهی میفرمود از مثله که آن جدا کردن اعضای آدمی است از دست و پای و گوش و بینی و شکافتن
شکم و دیگر فرمود که ای بنی عبد المطلب شما در میفتید و خوض منمایید در خون ریختن مسلمانان
بآنکه گویید که امیر المومنین را کشته اند بدانید و آگاه باشید که البته نکشید بقصاص من قاتل
مرا نگاه کن ای حسن اگر من از این ضربت شهادت یافتم پس او را یک ضربت بزنید و مثله مکنید که من

از زبان باز

که من از پیغمبر صلعم شنیدم که میفرمود که بر شماست که حذر کنید از مثله واگر چه سگ باشد و چون آنحضرت
رحلت فرمود امام حسن علیه السلام ابن ملجم لعین را طلب نموده یکضربت او را بدوزخ فرستاد و مردم او را
در بوریا پیچیده آتش زدند و آن ناپاک را سوختند و ابن ملجم ملعون پیش امام حسن علیه السلام پیغام کرده بود
که من هیچ عهدی بخدای تعالی نکرده ام مگر که بجای آورده ام و من این عهد کرده بودم بخدای که بکشم
امیر المومنین علیه السلام و معاویه را یا پیش از ایشان بمیرم پس اگر خواهی بگذار مرا تا وی که من معاهده
کردم باخدای که بروم و معاویه را بقتل آرم و چون باقی مانم بیایم بخدمت تو و دست بر دست تو
نهم به بیعت امام حسن علیه السلام فرمود که والله که من چنان گمان کنم که آتش را معاینه ببینی بعد از آن پس فرمود
او را کشتند و بجهنم فرستاد و ابو المؤید در مناقب آورده که امیر المومنین علیه السلام گفت ام کلثوم را که ای
دخترک من نمی بینم مگر اندکی که میان من و شما صحبت باقی مانده گفت چون است ای پدر بزرگوار من فرمود که
دوشینه رسول الله را بخواب دیدم که غبار از روی من پاک میکرد و میفرمود که ای علی هیچ باکی نیست بر تو
گزاردی آنچه بر تو بود و حق آن تکالیف را بجای آوردی و هم در مناقب آورده که چون ابن ملجم
ملعون آنحضرت را ضربت رسانید فرمود که ضارب مرا چه کردید از طعام من او را طعام دهید و از
شراب من او را بچشانید پس اگر من زنده ماندم اولی بحق خود منم و اگر شهادت یافتم او را یکضربت
بزنید و بران زیاده مزنید بعد از آن وصیت فرمود امام حسن را که کفن مرا بغالیه معطر مساز که
من از پیغمبر صلعم شنیدم که کفن را بغالیه خوشبو مسازید و بروید در پی جنازه رفتن میانه اگر خیرات
تعجیل کنید و اگر شر است دوش خود را از جنازه او برسانید مرویست از زهری که عبد الملک بن مروان
بوی گفت که تو از کدام یکی اگر حدیثی کنی که چه بود علامت روز شهادت امیر المومنین علیه السلام گفت
آن بود که در بیت المقدس هیچ سنگی بر نداشتند الا که در زیر او خون خالص صاف بود گفت
من و تو درین حدیث غریبیم و هم از مناقب نقل میکند که ابو القاسم حسن بن محمد معروف بابن الرفا در
کوفه میگفت که من در مسجد الحرام بودم که مردم بسیار در حوالی مقام ابرهیم علیه السلام اجتماع
نموده اند گفتم چه قصه است گفتند راهبی مسلمان شده است من بوی نزدیک شدم دیدم مردی
بزرگ سالی جامه از صوف پوشیده و قلنسوه از صوف نهاده بر سر و بسیار بزرگ جثه است و نشسته
در برابر مقام ابرهیم علیه السلام شنیدم که من در صومعه خود نشسته بودم ناگاه مرغی را دیدم

که از آنجا پرید مثل کرکس در حجره من بالا رفتم دیدم که فرود آمد بر سنگی که آنجا بود بر کنار دریا و قی کرد ربع آدمی
بعد از آن پرید در تفحص و تفقد او بودم که عود نمود و باز ربع آدمی قی کرد و اینچنین قی میکرد تا تمام او را
قی کرده باز پرید بعد از آن این چهار ربع بهم نزدیک شدند و التیام یافته مردی از آن میان برخاست من در این
امر تعجب کردم تا دیگر بسرعت این مرغ آمده زود ربعی از او ربود و باز طیران نمود و باز آمد و همچنین سه ربع دیگر
او را اینچنین برد من باقی ماندم با آن تفکر و تحسر که آیا کسی باشد که من از او این حال را سوال کنم پس آمدم و تفقد
آن سنگ میکردم تا دیدم که دیگر این مرغ آمده آنچنانچه پیشتر کرده بود کرد تا دیگر این چهار جزو بهم التیام
یافتند و مردی گردید پس برآمدم و در برابر او ایستاده بوی نزدیک شدم و پرسیدم که تو کیستی او ساکت
بود و جواب من نداد گفتم بحق آن خدایی که ترا خلق کرده بگوی تو کیستی گفت ابن ملجم باز گفتم که تو چه عمل
کرده که این عقوبت می یابی گفت علی بن ابی طالب را کشتم از آن زمان حق تعالی این مرغ را بر من
موکل گردانیده که هر روز مرا میکشد همچنین کشتنی حال و خبر من است درین اثنا مرغ آمد و ربعی از او در
ربود و رفت بر هوا بعد از آن من پرسیدم که امیر المومنین چه کس بوده گفتند پسر عم رسول الله صلی الله علیه و آله
من که این شنیدم مسلمان شدم و در مناقب از عثمان بن مغیره روایت کند که چون رمضان در آمد
امیر المومنین علیه السلام یکشب در خانه امام حسن و یکشب نزد امام حسین افطار میفرمود و ابن عباس گوید
که بیش از سه لقمه تناول نمینمود و میگفت چون امر الهی در رسد شکم من از طعام خالی باشد و بعد از این
یکشب یا دو شب این صورت واقع شد و بهمین اسناد خوارزمی روایت میکند از ابی بکر بن ابی شیبه
که او گفت که آنحضرت پنج سال والی بود و شهید شد در سال چهلم از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و در آنوقت شصت و سه ساله بود و ضربت او در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان بود و رحلتش در
روز یکشنبه و آنحضرت را در کوفه دفن کردند و باسناد او از جابر روایت میکند که او گفت که من
حاضر بودم نزد امیر المومنین علیه السلام که مرادی را آوردند در وقتی که آنحضرت را بر میداشتند
که بمنزل برند آنحضرت فرمود که ارید حیاته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مراد یعنی میخواهم من
زندگی او را و میخواهد او کشتن مرا بیار عذر خود را از ایذاء دوست از قبیله مراد بعد از آن فرمود که
والله قاتل من این است گفتند یا امیر المومنین آیا نمیکشی او را فرمود که نه و باین اسناد اسمعیل بن
عبد الرحمن گوید که عبد الرحمن بن ملجم مرادی علیه اللعنه عاشق شد زنی را از خوارج از تیم الرباب

که او را قطام میکفت و او را عقد کرد به سه هزار درهم و قتل علی بن ابی طالب علیه السلام و درین معنی فرزدق گوید شعر
فلم ار مهرا ساقه ذو سماحة * کمهر قطام من فصیح و اعجم * ثلاثة آلاف و عبد و قینة * و ضرب علی بالحسام المصمم
فلا مهر اغلی من علی و ان غلا * و لا قتل الا دون قتل ابن ملجم * یعنی پس من ندیدم مهری را که داده باشد آنرا صاحب
جود و بخشش مثل قطام از عرب و عجم که آن سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیزک مغنیه و قتل علی بن ابی
طالب بود به تیغ تیز برنده و هیچ مهری گرانتر از علی نخواهد بود و اگرچه گرانمایه باشد و هیچ قتلی نخواهد بود
که بدتر باشد مگر قتل ابن ملجم لعنة الله امیر المؤمنین را علیه السلام که بدترین قتلها بود و آورده شیخ کمال الدین
ابن طلحه رحمه الله در کتاب مناقب خود که در سابق قول در ولادت آنحضرت و بیان وقت آن سمت
ذکر یافت و هرگاه مبداء عمر آنحضرت مضبوط است که طرف اول است آخر عمرش نیز مضبوط خواهد بود که
طرف ثانی است و این مستلزم ظهور مقدار مدت عمر آن بزرگوار است و بنقل صحیح ورود یافته که
ضربت زد آنحضرت را علیه السلام عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنه در شب جمعه لیکن بعضی شب هفدهم رمضان
گفته اند و بعضی نوزدهم و بعضی بیست و یکم و بعضی بیست و سیوم و رحلتش در شب یکشنبه بوده
شب بیست و سیوم ضربت سال چهلم از هجرت پس عمرش شصت و پنج سال بوده باشد و بعضی شصت و سه سال گفته اند
و بعضی پنجاه و هشت و بعضی و پنجاه و هفت اما اصح اقوال قول اول است و مؤید این نقل معروفت
که او میگوید که من شنیدم از ابی جعفر محمد بن علی الرضا سلام الله علیهما که میفرمود که در وقت شهادت
امیر المؤمنین علیه السلام شصت و پنج ساله بوده مدت عمر آنحضرت برین وجه است اما در تفصیل
شهادت آنحضرت چنین منقول است که چون آنحضرت از قتل خوارج فارغ شد و رجوع بکوفه نمود پیش از آن
عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنه بکوفه آمده خبر فتح بهلاک خوارج رسانید بمردم آنجا در کوچهای کوفه میگشت
و خبر فتح میداد ناگاه بدر خانه رسیده از آنجا جمعی از عورات بیرون آمدند و در آن میان زنی بود که او را
قطام بنت اصبغ تمیمی میگفتند و او بغایت جمیله بود او را دیده برو عاشق شد و حدیث ابن طلحه نزدیک است
بآنچه فخر خوارزم ذکر کرده در شهادت آنحضرت گفته که در آن شب آنحضرت قصد بیرون آمدن کرد از خانه
چون بصحن خانه رسید مرغابی چند در آن خانه بودند تمام صیحه و آواز بر داشتند در روی آنحضرت فرمود
که این صوایح است که در پی می آید از نوایح امام حسن علیه السلام فرمود که این چه فال بد است که میزنی فرمود که ای
پسر فال بد نمیزنم ولیکن دل من گواهی میدهد که مقتول خواهم شد گویند که چون بمسجد فرمود و نیت کرده تکبیر

افتتاح

افتتاح گفت و قرائت کرد و بسجده رفت ابن ملجم لعین ضربتی زد بر سر مبارکش اتفاقا این ضربت واقع شد بر سر
آن ضربت که عمرو بن عبدود زده بود در روز خندق در پیش رسول الله صلی الله علیه و آله ابن طلحه گوید که
چون آنحضرت رحلت فرمود امام حسن و امام حسین علیهما السلام او را غسل میدادند و محمد بن حنفیه آب میریخت
بعد از آن کفن کردند و حنوط بکار بردند و در دل شب برده آنحضرت را دفن کردند و بعضی گفته اند در میان
خود و مسجد جامع اعظم دفن کردند والله اعلم و چون مدت عمر آنحضرت شصت و پنج سال بوده بر وجهی که سمت ظهور یافت
پس بیست و پنج سال با رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه معظمه بوده باشد دوازده سال پیش از بعثت و سیزده سال
بعد از بعثت و نبوت بعد از آن هجرت فرمود با پیغمبر صلی الله علیه و آله بطیبه مدینه ده سال از آن گذشت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت فرمود پس باقی ماند بعد از رسول الله سی سال دیگر تا شهادت یافت
پس عمر آنحضرت شصت و پنج بوده باشد این آخر کلام ابن طلحه است و شیخ مفید رحمه الله نزدیک باین ذکر نموده
که ابن طلحه و خوارزمی آورده اند و زاید بر آنچه یاد نموده اند خبری آورده و آن این است که ابن ملجم ملعون با
یارانش القا کردند با شعث بن قیس آنچه در خاطر شوم ایشان بود از عزیمت بر قتل امیر المؤمنین علیه السلام
و او با ایشان موافقت کرده درین شب حاضر شد از جهت مدد ایشان بر آنچه اتفاق نموده بودند
و حجر بن عدی رحمه الله در آن شب در مسجد بیتوته کرده بود شنید که اشعث با ابن ملجم میگوید که النجا النجا بحاجت
خود در بار که صبح ترا رسوا میکند حجر دریافت که ایشان چه میگویند و مراد اشعث چیست گفت او را که کشتی
او را و بسرعت از مسجد بیرون آمد تا برود و امیر المؤمنین را از حال اخبار کند و تحذیر نماید و را از قوم آنحضرت
خود از راه دیگر بمسجد آمده بود و ابن ملجم لعنه الله سبقت نموده بود بضربت تا آمدن او و چون او باز گشت مردم
میگفتند که امیر المؤمنین را شهید کردند شیخ مفید رحمه الله گوید که قوم ریختند بر درهای مسجد و مردم مبادرت
کردند بگرفتن ایشان اما شبیب بن بجره را مردی گرفت و او را انداخت بر سینه او نشست و شمشیر از دست
او اخذ کرد تا بکشد او را پس دید که مردم قصد جانب او کردند و ترسید که بر سر او بیایند و او را به بینند از سینه
او برخاست و او را گذاشت و شمشیر از دستش افتاد و شبیب رفت تا بمنزل خود ابن عم او او را دید که سینه
خود را میکشاید گفت چه میکنی شاید تو کشته باشی امیر المؤمنین را خواست که بگوید نه گفت بلی ابن عمش رفت و شمشیر
خود را آورده زد تا کشتش و اما ابن ملجم لعنه الله پس مردی از همدان بوی رسید و بر وی قطیفه انداخت که در
دست داشت بعد از آن او را انداخته شمشیر از دست او ستاد و آورد او را نزد امیر المؤمنین علیه السلام

وسوم ایشان گریخته از میان مردم بیرون رفت و چون ابن ملجم را نزد آنحضرت آوردند در و نظر کرد و فرمود
که النفس بالنفس اگر من وفات یافتم پس او را بکشید چنانچه مرا کشته و اگر سالم ماندم به بینم که رای من
در باب او چیست ابن ملجم ملعون گفت که من این شمشیر را بهزار درهم خریده ام و بهزار درهم دیگر زهر داده
پس اگر خیانت کند مرا حق تعالی او را هلاک کند ام کلثوم فریاد برداشت که یا عدو الله بکشتی امیر المومنین
را گفت بلی کشتم پدر ترا ام کلثوم گفت ای دشمن خدا من امید دارم که پدر مرا باکی نباشد گفت می بینم که بر
من گریان خواهی بود و الله که من او را ضربتی زده ام که اگر قسمت کنند او را بر اهل مصر هر آینه همه را هلاک
کند و او را پیش آنحضرت بیرون بردند و مردم میخواستند که گوشت او را قطعه قطعه از تن بشمشیر بردارند بهچو
جانوران شکاری و میگفتند ای دشمن خدای این چه بود که کردی هلاک ساختی امت محمد و بهترین مردم
را کشتی و او خاموش شده هیچ نمیگفت و می آمدند مردم نزد امیر المومنین علیه السلام که امر تو چیست
در باب این دشمن خدای که امت هلاک شد و ملت بغبار [?] در رفت فرمود که اگر زنده به بینم که رای من
در باب او چیست و اگر رفتم بکشید با او آنچه با قاتل نبی میکنند بکشید او را و بعد از آن بسوزانید باتش
و احمد بن حنبل در مسند خود آورده که چون ابن ملجم علیه اللعنه بر امیر المومنین علیه السلام ضربت زد
فرمود که بکنید با وی آنچه خواسته رسول الله صلی الله علیه و آله بجای آورد بکسی که اراده قتل
او داشته باشد فرمود که بکشید و بعد از آن بسوزانید چون آنحضرت بجوار رحمت حق پیوست و اهل او
از دفنش فارغ شدند امام حسن علیه السلام نشسته و فرستاد ابن ملجم ملعون را آوردند چون آمد فرمود که ای دشمن
خدای بکشتی امیر المومنین را و عظیم فسادی در دین انداختی بعد از آن فرمود که گردن او را زدند و جیفه مردار
او را بام هیثم بنت اسود نخعیه دادند تا او را برد و سوخت باتش و اما آن مردی دیگر که با ابن ملجم عقد کرده بودند
بر قتل معاویه و عمرو بن عاص یکی از ایشان ضربتی زد بمعاویه در رکوع به پشتنگاه او و چون کاری نبود از آن
جان برد و او را گرفته در آن وقت کشته شد و اما آن دیگر در آن شب بواسطه مانعی ابن عاص تخلف کرد از نماز و دیگری
را فرستاد که با مردم نماز بگزارد که او را خارجة بن ابی حبیبة العامری میگفتند این مرد او را بشمشیر زد بگمان آنکه
عمرو بن عاص است و او را گرفته پیش عمرو عاص بردند او را گفت تا بکشتند و خارجه در روز دوم مرد و ابن
زیدون درین باب این بیت را گفته بیت فلیتها اذ فدت عمرواً بخارجة ⁂ فدت علیا بمن شاءت من البشر
یعنی پس کاشکی آن ضربت فدا گردانید عمرو را بخارجه فدا میگردانید امیر المومنین علیه السلام بهر که میخواست

ازبشر

از بشر این آخر آنست که ذکر فرموده شیخ مفید در حدیث مقتل آنحضرت مولف رحمه الله میفرماید که من نقل شیخ
ایراد نمودم تا معلوم شود نقل اصحاب ما و اصحاب ایشان در احوال شهادت آنحضرت که زیاده خلافی
ندارد و آنچه ورود یافته در موضع دفن آنحضرت بغری از نقول اصحاب ما کافی شافی است و درین چندان
غرضی نیست و خلاف درین باب ظاهر است چه همه شیعه اتفاق دارند که آنحضرت را بغری دفن کردند جائی
که این زمان معروف و مشهور است که از آنجا زیارت میکنند باخباری که روایت از سلف و امام معصوم
در این روایت داخل است و جمهور مواضع دیگر را نیز گفته اند که یکی از آن مواضع است و این ضرر نمیکند
ما را با آنکه بعضی درین مخالفت کرده باشند و شاید که این قدر کافی باشد و الله المستعان ذکر اولاد آنحضرت
از ذکور و اناث علیه و علیهم السلام شیخ مفید رحمه الله آورده که اولاد آنحضرت از ذکور و اناث هفت بیست و
بوده اند حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری که مکناة بام کلثوم است مادر ایشان فاطمة البتول
سیدة نساء العالمین بنت سید المرسلین محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و علیهم السلام اجمعین و محمد
که کنیت او ابو القاسم است و مادرش بنت جعفر بن قیس الحنفیه و عمر و رقیه و ایشان هر دو توامان بودند
و مادر ایشان ام حبیب بنت ربیعه بود و جعفر و عثمان و عبد الله در کربلا با برادران خود شان امام
حسین شهید شدند مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن خالد بن دارم و محمد اصغر که کنیت او ابو بکر
بود و عبید الله که ایشان در کربلا با امام حسین شهید شدند مادر ایشان لیلی بنت مسعود دارمیه
و یحیی و عون و مادر ایشان اسماء بنت عمیس خثعمیه است و ام الحسن و رمله و مادر ایشان ام سعود بن عروة
بن مسعود الثقفی و نفیسه و زینب صغری و رقیه صغری و ام هانی و ام الکرام و جمانه مکناة بام جعفر و امامه
و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه از اولاد مادران متفرقه اند و بعضی از علمای شیعه گویند که فاطمه را
صلوات الله علیها فرزندی نرینه از شکم رفت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که پیغمبر آن حمل را محسن نام
کرده بود پس بر قول این طایفه اولاد امیر المومنین علیه السلام بیست و هشت باشند و الله اعلم
و کمال الدین بن طلحه رحمه الله آورده که اقوال مردم مختلف است در عدد اولاد امیر المومنین علیه السلام
از ذکور و اناث و بعضی اسقاط سقط کرده اند و بعضی نکرده اند و هر یک بمقتضای آنچه معتمد ایشان است
آورده اند و آنچه منقول است از کتاب صفوة الصفوة و غیر ذلک از تالیف اهل اعتبار آنست که اولاد
ذکور آنحضرت چهارده بودند و اولاد اناث نوزده و تفصیل اسمای ایشان اینست الذکور حسن و حسین

محمد اکبر عبد الله ابو بکر عباس عثمان جعفر عبد الله محمد اصغر یحیی عون عمر محمد اوسط الاناث زینب کبری
ام کلثوم کبری ام الحسن رمله کبری ام هانی میمونه زینب صغری رقیه فاطمه امامه خدیجه ام الکرام ام سلمه ام جعفر
جمانه نفیسه دختری دیگر بوده که در کوچکی وفات یافته و بعضی دیگر زیاده کرده اندبرین و آورده اند با ایشان
محسن را که برادر امام حسن و امام حسین علیهما السلام که سقط بوده و حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری
این چهار از بتول عذرا فاطمه زهرا صلوات الله علیها اند که بنت رسول الله است صلی الله علیه و آله و محمد اکبر
که حنفیه است و مادر او خوله بنت جعفر بن قیس حنفیه است و غیر از این نیز گفته اند و عبید الله و ابو بکر مادر ایشان
لیلی بنت مسعود است و عباس و عثمان و جعفر و عبد الله و مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن خالد
و یحیی و عون و مادر ایشان اسما بنت عمیس است و محمد اوسط مادر او امامه بنت ابی العاص است و این امامه
دختر زینب بنت رسول الله است صلی الله علیه و آله و ام الحسن و رمله کبری مادر ایشان سعید بنت عروه است
این مذکورات از عقود نکاح اند و بقیه اولاد از امهات متفرقه اند که ام ولد ندو در روز شهادت آنحضرت
چهار حره در عقد نکاح آنحضرت بودند یکی امامه بنت ابی العاص که دختر زاده رسول الله صلعم که بعد از
رحلت خاله او فاطمه زهرا صلوات الله علیها خواست و دیگر لیلی بنت مسعود التمیمیه و دیگر اسما بنت
عمیس خثعمیه و دیگر ام البنین کلابیه و مادران هجده فرزند ام ولد بوده اند و الله اعلم مولف کتاب
رحمة الله میفرماید که این آخر کلام آن خبریست که یاد نمودم از مناقب امیر المومنین علیه السلام
و زبان معذرت گشوده ام اعتماد بر کرم او مینمایم از تقصیر و میل قلبی معطوف داشته ام در جمیع
این مزایا و مناقب بمعاذیر آنکه شروع نموده ام در اثبات امری که استقصای آن ممکن نیست
و خوض کرده در شئی که احصای آن میسر نه عقل شرف کسی را که تصور کند او از ان ارفع و اعلی است
و هر چه تفکر نماید از ان اجل و اولی صواب و سداد کلمات با برکات اوست و هدی و رشاد
از سمات نسمات او حق جل و علا نصیر و رسول معلی ظهیر اوست جبرئیل ممد و قرآن مؤید اوست زوجه اش
زهره زهراست و ولدش زین زمین و سمات نسب هاشمی معرف اوست قرابت قریبه شرف است
پدرش شریف کبار است عمش اسد الله کرار است برادرش جعفر طیار است مادرش فخر است
و فخار است در دین متین است و از بنی کین است و بر اسرار او امین است و در دفع کروب
از وجه رسول الله ضمین است بر دل تر از شیر ژیان است و پر فایده تر از قطرات باران است و زبانش

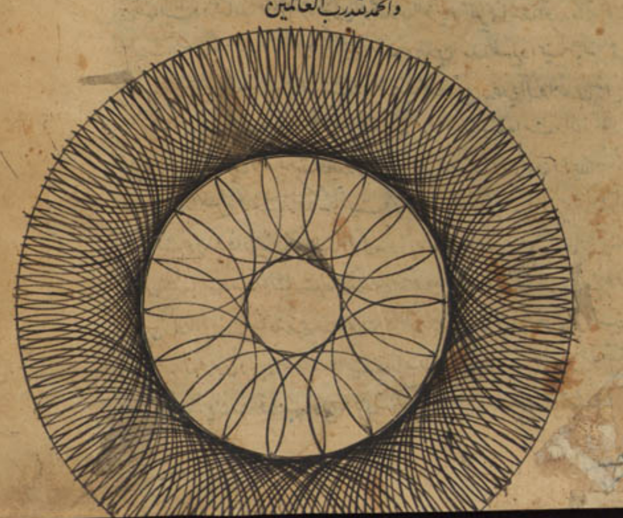
افصح هر زبان است و این در هر زمان است جوانمرد است شهادت جبرئیل مؤمن موحد است با سجال
تنزیل مجاهد فی سبیل الله است حکم برهان و دلیل انفاق نماینده است هر ذلیل و جلیل ایثار کننده است
بکثیر و یسیر و اکتفا جوینده بقلیل هادی و مهدی است مثل کلیم و خلیل عاری است از شبهات باطله و تضلیل
سید ابی السیدین فارس بدر و احد و حنین زوج بتول و اب ریحانین قرار قلب قره عین کدام شرف است
که بشرف وی تواند رسید و کدام فخر است که بر قدرش سر تواند کشید شرافت و ریاست از جمیع جهات او
ظاهر است و سماحت و حماست در صلات و صولات او باهر است و صیام و صلوات جمیع بشر در جنب صیام
و صلوات او قاصر است و زبان معذرت لب بدین ابیات میگشاید در منقبت آنحضرت صلی الله علیه و الائمه من بعده شعر
سل عن مقامات عرفن به شدت عری الدین فی حل و مرتحل بدرا و احدا و سل عنه هوازن فی اوطاس و اسئل به فی وقعة الجمل
و اسئل به اذ اتی الاحزاب تقدمهم عمرو و صفین سل ان کنت لم تسل ما ثر صافحت شهب النجوم علا مشیدة قد سمت قدرا علی زحل
و سنة شرعت سبل الهدی و ندی اقام للطالب الجدوی علی السبل کم من ید لک فینا یا ابا حسن یفوق نائلها صوب الحیا الهطل
و کم کشفت عن الاسلام فادحة ابیت تنفرس عن اینابها العصل و کم نصرت رسول الله منصلتا کالسیف عری متناه من الخلل
و رب یوم کظل الرمح ما سکنت نفس الشجاع به من شدة الوجل و مازق الحرب ضنک لا مجال به و منهل الموت لا یغنی علی النهل
و النقع قد ملأ الارجاء غیره فصار کالجبل الموفی علی الجبل جلوته بشبا البیض القواضب و الجرد السلاهب و العسالة الذبل
بذلت نفسک فی نصر النبی و لم تبخل و ما کنت فی حال اخا بخل و قمت منفردا کالرمح منتصبا للنصره غیر هیاب و لا وکل
تروی الجیوش بعزم لو صدمت به صم الصفا لهوی من شامخ القلل یا اشرف الناس من عرب و من عجم و افضل الناس فی قول و فی عمل
یا من به عرف الناس الهدی و به ترجی السلامة عند الحادث الجلل یا من اعاد رسوم العدل حالیة و طالما ترتها وحشة العطل
یا فارس الخیل و الابطال خاضعة یا من له کل خلق الله کالخول یا سید الناس یا من لا مثیل له یا من مناقبه تسری سری المثل
خذ من مدیحی ما استطیعه کرما فان عجزت فان العجز من قبل و سوف اهدی لکم مدحا احبره ان کنت ذا قدرة او فی اجل
یعنی سوال کن از علی علیه السلام از روی مقامات و محاربات که شناخته می شوند این مقامات بوی
که محکم گردانیده و استوار ساخته گوشه عزت دین را در حال فرود آمدن و کوچ کردن یعنی در جمیع احوال
دین را استوار می ساخت و سوال از روز بدر و احد کن و بپرس از روز هوازن که غزای حنین است
در موضع اوطاس و سوال کن او را در واقعه جمل که جنگ طلحه و زبیر و عایشه بود و سوال کن او را و قتی
که آمد غزای را که مقدمه ایشان عمرو بن عبدود بود و از محاربه صفین سوال کن اگر باشی نیز که سوال کنی

که دران معرکه آنحضرت نهایت نجدت و شجاعت بتقدیم رسانیده و آن جنگ با معاویه غاویه بود
و را مآثر و مدایحی است که مصافحه کرده شهب سیارکان عالم بالا را که در بلندی و علو قدر و منزلت
بر کیوان سبقت کرده و بلندتر آمده و او طریقی نهاده بر شاه راه هدایت و جوانمردی که بپای داشته
از برای طالب جود آنچه او خواهانست بران طریق موجود است بلکه از دست جود و بخشش گوهر مراتب
در میان ما ای اباالحسن که فایق است آن ید جود بر باران در شب قطره ریزنده و بسا که کشف کردی و گشودی
از اسلام تیرگی مصایب و حوادث را که ظاهر بود که میدریدند از نیشهای کج تعدی و ظلم که درو میدوید
دران و بسا که نصرت دادی رسول الله در حالتیکه شمشیر تسلط تیز کشیده بودی مثل شمشیر برهنه
دو دم که هر دو دم او خالی باشد از خلل و بسا که روزی همچو سایه نیزه که ساکن نمی شد نفس
شجاع دلیر تا آن روز از شدت و هله و مهلکه معرکه و درنده صفوف جنگ در آن روز در تنگنای
می بود که مجال گریز نمی ماند در او محل فرود آمدن مرگ فانی می شود بر فرود آوردن شمشیر یعنی
جان نمی شد برده در آن روز از دست آنحضرت و در آن روز غبار بر میکرد اطراف معرکه را در وقتی
که می انگیخت غبار رخود را پس میگشت همچو کوه بلند بر بالای کوه دیگر تو می شکافتی آن گرد و غبار را
بشمشیر بران و با سنان دونده تند و بر سر نیزه تیز و فدا کردی نفس خود را در نصرت پیغمبر و بخیلی
نکردی و نبودی در هیچ حال که بخل ورزیدی نه در زر و نه سر و برخاستی منفرد و تنها همچو نیزه که
بر پای باشد از جهت مددکاری پیغمبر نه آنکه ترسان و نه آنکه دیگری را بجال خود نفرستی هلاک من حتمی
لشکری را بمجرد قصد و عزم اگر حمله می آوردی بقصد سنگهای سخت از تاب صدمه تو می افتادند
از قلهای کوه بلندای شریفترین مردمان خواه از عرب و خواه از عجم و افضل مردمان هم در قول
و هم در عمل ای آنکسی که باو شناخته می شود راه راست و باو امید داشته می شود سالم بودن
نزد حادثهای بزرگ ای آنکه باز گردانید رسوم عدل را تیز و آراستگی بعد از آنکه دراز کشیده
بود و لبیر آورده او را وحشت عطلی ای سوار زنا مدار مرکب هوا را ای آنکه همه یلان و پهلوانان
ذلیل و فروتنند او را ای آنکه همه خلق خدا همچو خادم و غلامند او را ای بهترین مردمان ای آنکه نظیر
و مثل نیست او را ای آنکه مناقب و ضرب المثل است در میان مردمان فرا گیر از مدایح من آنچه استطاعت
و توانایی دارم از وی کرم پس اگر عاجز شدم از استقصای آن پس بدرستی که آن عجز از قبل

زود باشد

زود باشد که هدیه آرم از برای شما مدحی را که آراسته باشم که ترا بزیور اوصاف کمال اگر باشم صاحب قدرت
و توانایی یا دراز کشیده شود در اجل من یعنی اگر عمر امان دهد و دیگر مؤلف رحمه الله میفرماید که چون
درین مضمار بجز عذر و اعتذار گریزی نیست وصف حال خود را درین دو بیت اختصار مینمایم
احبک حبا لو تفض یسیره علی الخلق مات الخلق من شدة الحب   و اعلم انی بعد ذلک مقصر
و انک فی اعلی المراتب من قلبی یعنی دوست میدارم ترا آنچنان دوست داشتنی که اگر افشانده شود
اندک از آن دوستی و مودت بر خلق عالم همه بیجان شوند از شدت آن محبت و مودت
و میدانم بدرستی که من بعد ازین بیان در باب محبت و مودت تو هنوز مقصرم زیرا که دوستی
و محبت تو در مرتبه اعلی است و در درجه قصوی در سویدای دل من امید از کرم علیم حکیم آنکه
ما را هدایت کند بمحبت ایشان و راه نماید بمودت ایشان که ایشان هادیان نهج قویم و راه
نمایان طریق مستقیمند رب اختم بالخیر انک انت الرحیم الکریم الرؤف العلی العظیم

تمام شد مجلد اول در ترجمه مناقب امیر المؤمنین و امام المتقین
علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه
والحمد لله رب العالمین



ذکر ثانی الشمس والقمر بنت خیر البشر ام الائمة الغرر البتول العذرا فاطمة الزهرا صلوات الله علیها

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

چون عادت مولف رحمه الله آنست که اول نقل از طرق جمهور کند بعد از ان از طرق اصحاب خود بنا بر آن
میفرماید که ابن خشاب در تاریخ موالید و وفات اهل البیت علیهم السلام نقل کرده از شیوخ خود که ایشان
روایت کرده اند از ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام که ولادت فاطمه زهرا صلوات الله علیها پنج
سال بعد از ان بود که حق سبحانه و تعالی نبوت نبی را ظاهر گردانید و بوی وحی فرستاد و قریش
بنای خانه کعبه کردند و چون عمر شریف بهجده سال و هفتاد و پنج روز رسید وفات یافت و در روایت
صدوق آمده که عمر شریف بهجده سال و یکماه و پانزده روز بود با پدر بزرگوار هشت سال در مکه اقامت داشت
بعد از ان هجرت فرمود بمدینه با رسول الله صلی الله علیه و آله ده سال با آنحضرت اقامت نمود و بعد از
وفات رسول الله با امیر المومنین هفتاد و پنج روز دیگر بود که رحلت فرمود و در روایت ورود
یافته که بعد از رحلت آنحضرت چهل روز در حیات بود و برین روایت پس بهجده سال و یکماه و ده روز
عمر او بوده باشد و یازده ساله بود که امام حسن از و متولد شد در سال بعد از هجرت این آخر کلام
ابن خشاب است و در کتاب معالم العترة النبویه ابو محمد عبد العزیز الاخضر الجنابذی آورده که ام الائمه
فاطمه بنت رسول الله است مادرش خدیجه کبری بنت خویلد بن اسد انس روایت که پیغمبر صلعم
فرمود که بهترین زنان عالم مریم بنت عمران است و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و احمد بن حنبل
از انس روایت کند باین اسناد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که پسندیده است ترا از زنان
عالمیان مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و آسیه زن فرعون و باین اسناد
روایت کند از انس که آنحضرت فرمود که کافیست و پسندیده ترا از زنان عالمیان مریم بنت عمران
و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد علیهما السلام و باین اسناد روایت کرده که عایشه گفت
مر فاطمه را علیها السلام که آیا بشارت ندهم ترا که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود
که بهترین زنان اهل جنت چهار اند مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد و خدیجه بنت خویلد و آسیه
بنت مزاحم زن فرعون و باین اسناد روایت کند از امیر المومنین علیه السلام که او از رسول الله صلعم
روایت کرده که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای اهل قیامت بپوشانید چشم خود را

که فاطمه

که فاطمه بنت رسول الله میگذرد و بر و دو حله سبز باشد و در روایت دیگر آمده که دو حله سرخ و باین اسناد
روایت کند از جعفر بن محمد علیهما السلام که او روایت کرده از پدران بزرگوار خود که ایشان روایت
کرده اند که فاطمه علیها السلام فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله آمد نزد ما در شب عرفه و فرمود که خدای
عز و جل مباهات کرده بشما و آمرزیده شما را عامه و علی را خاصه و بدرستی که من فرستاده خدای عز و جلم
بسوی شما غیر از انکه دوست داشته می شوند از جهت قرابت سعید هر سعید کسی است که دوست دارد علی را
در حال حیات و ممات او و باین اسناد از ثوبان مولی پیغمبر روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله هر گاه
بسفر میرفت آخر همه بمنزل فاطمه میرفت و او را وداع میکرد و چون مراجعت مینمود اول بمنزل فاطمه می آمد بدستور
در وقت مراجعت رفت بمنزل فاطمه دید بر در خانه امام حسن و امام حسین را که دو طوق نقره بر ایشان بود
باندرون نرفته بازگشت چون حضرت فاطمه آنرا مشاهده فرمود گمان کرد که بواسطه آن
دو طوق بود که بر ایشان دید باندرون خانه نفرمود آن طوق را از ایشان کند و شکست و در میانه هر دو
قسمت نمود ایشان گریه کنان بخدمت پیغمبر شتافتند آنحضرت آنرا از ایشان ستاد و بثوبان داد و گفت
بروای ثوبان و ببر این را به بنی فلان اهل مدینه و بخر از برای فاطمه قلاده از چوب درخت سلم و دو دست
بند از چوب عاج که اینها اهل بیت منند و من دوست نمیدارم که بخورند طیبات اهل دنیا را در حیات
ایشان و در مسند از حذیفه یمانی روایت میکند که او گفت که مادر من از من پرسید که چند گاهست که با نبی الله
عهد کرده گفتم از فلان روز با زمن بخشان گفت گفتم بگذار مرا که بروم و با رسول الله صلعم نماز مغرب
بگزارم و آنحضرت را نگذارم تا از برای من و تو استغفار کند مرا گذاشته آمدم و با پیغمبر نماز شام و نماز
خفتن گزاردم بعد از ان آنحضرت بازگشت از مسجد و من در عقب آنحضرت میرفتم یکی پیش آمد و با وی
چیزی گفت بطریق راز و بعد از ان رفت و چون من در عقب میرفتم آواز مرا شنید فرمود که این کیست
گفتم حذیفه فرمود که چیست ترا من احوال را گفتم آنحضرت فرمود که حق تعالی ترا و مادر ترا بیامرزد آنگاه
گفت این عارضه را دیدی گفتم بلی فرمود که این ملکی بود از ملائکه که هرگز دیگر بر زمین نیامده بود پیش
ازین شب که دستور خواسته بود از حق تعالی که بیاید و بر من سلام کند و بشارت دهد مرا که حسن و
حسین بهترین جوانان اهل بهشتند و فاطمه بهترین زنان عالمیانست جنابذی در کتاب خود روایت
میکند از عایشه که او گفت که من ندیدم احدی را که اشبه باشد برسول الله در کلام و حدیث از فاطمه علیها السلام

وچون او نزد پیغمبر میرفت دست او را گرفته می بوسید و بر جای خودش می نشاند و چون آنحضرت نزد وی میرفت
بر می خاست و دست آنحضرت می بوسید و بر جای خودش جای میداد و در مسند از عایشه روایت میکند
که رسول الله صلی الله علیه وآله در وقت مرض فاطمه را علیها السلام طلب فرمود و بوی سخنان سری گفت
بگریه درآمد بعد از آن دیگر سخنان پنهانی گفت آنگاه بخنده لب گشود من این حال از او سوال کردم فرمود
که سبب گریه آن بود که آنحضرت خبر از رحلت خود میداد و سبب خنده آنکه فرمود که ای فاطمه غم مخور که اول
کسی از اهل بیت که بمن ملحق شود تو خواهی بود مولف کتاب رحمه الله میفرماید که حدیث ضحک و بکا بچندین طرق
آمده و شمه از پیش نیز مذکور شد این دلالت بر شوق و میکند بعالم آخرت و این از ود و رنیت جواد
سلیله نبوت و بضعه در کرم و ابوت و دره صدف فخارت و غره شمس نهارات و ذباله مشکوة
انوارت و صفوه شرف وجود است و بواسطه قلاده وجود است نقطه دایره مفاخرات قمر هاله
مآثرات زهره زهرات غره غرات جمال آبا و شرف ابنا است با وجود آنکه طباع بشریه مجبول است بر
کراهت موت و محبت حیات تا غایتی که انبیا علیهم السلام بر شرف قدر و عظم خطر و مکانت و منزلت
ایشان نزد حق تعالی و علم بمآل احوال خودشان حیات را میخواستند و از موت نفور بودند چنانچه
وارد است که آدم علیه السلام با وجود طول عمر و امتداد ایام حیات در وقت عرض ذریت بر او چهل
سال از عمر خود بداود علیه السلام بخشیده بود و چون استیفاء ایام حیات عمر وی شد و مدت اجل منقضی
گشت ملک الموت علیه السلام آمده بقبض روحش که نزد او ودیعه بود او را خوش نیامده جزع نمود و گفت
حق سبحانه و تعالی اعلام فرموده بود مرا بمدت عمر من و هنوز چهل سال باقی مانده ملک الموت گفت
که تو آنرا بپسر خود داود بخشیدی او را خوش نیفتاد کلام انکار آمیز گفت و در حدیث ورود یافته
که چون آن کلام مایل بانکار بود در ذریت او انکار جریان دارد و نوح علیه السلام که اطول انبیا بود از
روی عمر و حق جل و علا خبر داده که او نهصد و پنجاه سال در میان قوم دعوت نمود چون اجلش نزدیک
شد از وی پرسیدند که چون دیدی دنیا را گفت دنیا را خانه دیدم دو در که از یک در باندرون
آیند و از در دیگر بیرون روند مفهوم این کلام دلالت دارد بر آنکه اراده مرگ نفرموده و اختیار مفارقت
نموده و اقامت در و بسیار ندانسته و گویند که ابرهیم علیه السلام از حق تعالی درخواسته بود که تا او
آرزوی مرگ نکند او را نمیرانند و چون ایام مقدره او اتمام یافت بیرون آمد ملکی را دید بر صورت

مردی

کرد بازگشت بسوی من پس صباح برخاستم نابینا بودم و دیگر خوشی ندیدم و مرویست از عامر بن سعید
البجلی که چون حسین بن علی علیهما السلام شهادت یافت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله در خواب
که گفت بمن که برو نزد براء بن عازب و او را سلام برسان و اخبار کن او را که کشندگان حسین در آتش
سوزان گرفتار اند و نزدیکست بخدا که استیصال گرداند اهل زمین را و از بیخ بر کند بعذاب الیم و من آمدم
و او را ازین واقعه اخبار کردم گفت صدق الله و رسوله پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده کسی که مرا در خواب
دید همان مرا دیده که شیطان متصور نمیتواند شد بصورت من و مرویست از زینب بنت جحش که
رسول الله صلی الله علیه وآله یک وقتی خواب فرموده بودند که امام حسین علیه السلام آمد و من او را
مشغول میساختم تا آنحضرت را بیدار نسازد زمانی ازو غافل شدم در رفت بجایی که آنحضرت
در خواب بود و بعد از آن من از پی وی روان رفتم که نگذارم فرمود که بگذار او را تا از بول کردن
فارغ شود چون فارغ شد آب طلب فرمود و بران موضع ریخت بعد از آن فرمود که اجرا
می باید کرد آب را بر بول پسر و می باید شست بول دختر را بعد از آن وضو ساخت و نماز گزارد
چون در نماز بر میخواست او را در زیر بغل میداشت و چون رکوع میفرمود بر زمین مینهاد
و چون می نشست جامه خود می گسترد برای او و چون از نماز فارغ شد میفرمود که بنمای بمن گفتم یا
رسول الله کاری کردی که من ندیده ام هرگز که اینچنین کرده باشی فرمود که حدیث کرد بمن
جبرئیل که این پسر مرا بکشند از امت من و بمن نمود خاک سرخی را از تربت او و مرویست از یحیی بن
عبدالرحمن بن ابی منیه که او از جد خود محمد بن عبدالرحمن روایت کرده که یکروزی رسول الله صلعم
در خانه عایشه قیلوله فرموده بود که ناگاه بیدار شد و میگریست عایشه گفت یا رسول الله سبب گریه
چیست فرمود سبب گریه آنکه جبرئیل آمد و گفت دست بگشا یا محمد که این خاکیست از تلالی که کشته خواهد
شد بآن پسر تو حسین و بکشد او را مردی از امت تو عایشه گوید که آنحضرت بمن حدیث میفرمود و میگریست
و میگفت که باشد از امت من و چه کس باشد از امت که بکشد حسین را بعد از من عبدالله بن یحیی روایت
کند از پدر خود که آبدار امیرالمومنین بود علیه السلام که او گفت بیرون رفتیم با امیرالمومنین بصفین
چون برابر نینوی شدیم آنحضرت میگوید صبرا اباعبدالله بکنار فرات گفتیم یا امیرالمومنین آنچه
فرمودی چه بود که صبرا اباعبدالله فرمود که روزی رفتم نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و چشمهایش

گریان بود گفتم بابی وامی یا رسول الله چیست که چشمهای تو گریانست کسی ترا بخشم آورده فرمود که بلی
برخاست جبرئیل از نزد من و خبر داد مرا که حسین بکنار فرات کشته شود گفت میخواهی که ببوی چیزی از تربت
او گفتم نعم دست دراز کرد و قبضه از آن خاک بمن داد پس مالک نیستند چشمان من که نگریند عبد الله گوید
که حدیث کرد مرا محمد بن عمرو الشیبانی که فضل بن عباس بن عقبه بن ابی لهب که مرثیه کرده بود آنانکه کشته
شده بودند از اهل امام حسین علیه السلام و گوید که از شهدا امام حسین بود و عباس و عمر و محمد و عبد الله
و جعفر ایشان پسران علی بن ابی طالب اند علیهم السلام و ابو بکر و قاسم و عبد الله پسران حسن بن علی و علی
و عبد الله پسران حسین بن علی علیهم السلام و محمد و عون هر دو پسران عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و مسلم بن
عقیل بن ابی طالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابی طالب رضوان الله علیهم اجمعین زید بن
ابی زیاد روایت کند که یکروزی رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون فرمود از خانه عایشه و بجانب خانه
فاطمه علیها السلام روان شد شنید حسین را که میگریست فرمود که آیا نمیدانی که گریه او مرا ایذا میرساند
بغوی روایت کند از یعلی که یکروزی امام حسن و امام حسین شتابان رفتند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی را
درین بغل گرفت و یکی را دران بغل و فرمود که این هر دو ریحانه منند در دنیا کسی که مرا دوست میدارد
می باید که ایشانرا دوست دارد بعد از ان فرمود که ان الولد مبخلة مجبنة مجهلة محل بخل و جبن فرمود ولد
را از جهت آنکه پدر دوست میدارد بقا و مال را از برای او و محل جهل فرمود او را زیرا که او را بر جهل میدارد
ولد عروة بن زبیر میگوید که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله می پرسید حسین را علیه السلام و در
بغل میگرفت و میبوسید مردی از انصار آنجا بود گفت مرا پسریست که باین مرتبه رسیده و من هرگز
نبوسیده ام آنحضرت فرمود که آیا دیدی که حق تعالی کنده رحمت را از دل تو پس عیب مکن مرا مروی است
از یعلی عامری که رسول الله صلی الله علیه و آله یکروزی بیرون فرمود بدعوتی که آنحضرت را برای
طعام طلبیده بودند و آنحضرت در پیش قوم بود و امام حسین در کوچه با اطفال بازی میکرد آن
حضرت خواست که او را بگیرد او باینجانب و بآنجانب میگریخت و آنحضرت با وی مضاحکه میفرمود
تا گرفت او را یکدست مبارک در زیر قفای او کرد و یکدست دیگر در زیر ذقنش و دهان مبارک در
دهانش نهاد و میبوسید و میفرمود که حسین از منست و من از حسین دوست میدارد خدای تعالی
هرکه حسین را دوست میدارد و حسین سبطی است از اسباط علی بن حسین علیهما السلام روایت

میکند از پدر بزرگوار و آنحضرت از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
که از حسن اسلام مرد آنست که ترک مالایعنی کند و عمارة بن غزیه انصاری روایت کند که من شنیدم از عبد الله
علی بن حسین که حدیث میکرد از پدر خود علی بن حسین که او روایت میکرد از حسین بن علی علیهم السلام
که رسول الله صلعم فرمود که بخیل آنکس است که چون من ذکر کرده شوم بر من صلوات نفرستد و از ابی جعفر
محمد بن علی مرویست که او روایت کرده از پدر بزرگوار خود حسین بن علی علیهم السلام که من یافتم در قایم
سیف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صحیفه مربوطه که دران این بود که سخت ترین مردمان از روی
عذاب کشنده غیر قاتل اوست و زننده غیر ضارب او و هر که انکار کند نعمت موالی خود را و حق ولی نعمت
خود را نشناسد پس بدرستی که او بریست از آنچه خدای عز و جل انزال فرموده روایت کند عبد الخالق بن
احمد و ابو الحسن علی بن ابو شکین بن عبد الفقیه الجوهری که هر دو اسناد میرسانند بزید بن علی که او روایت
کرده از پدر خود علی بن حسین و او از پدر بزرگوار حسین و او از امیر المومنین و او از رسول الله صلعم
اجمعین که جبرئیل بمن حدیث کرد و گفت اینچنین آورده ام صلوات را از نزد رب العزة تبارک و تعالی
که اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید اللهم و ترحم علی محمد و آل محمد
کما ترحمت علی ابرهیم انک حمید مجید اللهم و تحنن علی محمد و آل محمد کما تحننت علی ابرهیم و آل ابرهیم
انک حمید مجید اللهم و سلم علی محمد و آل محمد کما سلمت علی ابرهیم و آل محمد انک حمید مجید سعید بن جبیر
از ابن عباس روایت میکند که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بسوی محمد صلی الله علیه و آله که من
کشتم بسبب یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را و آزر اشد بن ابی روح الانصاری منقول است
که این کلمات با برکات از دعای امام حسین بن علی علیهما السلام که اللهم ارزقنی الرغبة فی الاخرة
حتی اعرف صدق ذلک فی قلبی بالزهادة منی فی الدنیا اللهم ارزقنی بصرا فی امر الاخرة حتی اطلب الحسنات
شوقا و افر من السیئات خوفا یا رب شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد آورده که چون سر مبارک
امام حسین را علیه السلام بکوفه بردند و محترمات حجرات عصمت با آن سر بودند ابن زیاد لعین روز
دیگر بقصر الاماره نشست و حکم کرد باحضار جمیع مردم شهر آنگاه سر مبارک آنحضرت طلب کرد آوردند
و در پیش آن ملعون نهادند و در و نگاه میکرد و تبسم می نمود و در دست نامبارک چوبی داشت
میزد بآن بر لب و دهان مبارک آنحضرت زید بن ارقم که از اصحاب رسول الله بود صلی الله علیه و آله

پیری بود بزرگ سال بر جانب او نشسته بود چون آن حرکت شنیع را دید گفت بردار این چوب را از این لب و دندان
که بحق آن خدایی که بغیر از او خدایی نیست که من چندان دیده ام دو لب مبارک پیغمبر برین دو لب
که می بوسید که بواسطه بسیاری عدد احصای آن نمی توانم کرد بعد از آن باواز بلند گریست ابن زیاد لعین
گفت خدای تعالی بگریاند هر چشم ترا گریه میکنی از برای فتح الهی اگر نه آن می بود که پیر شده و خرف گشته و عقلت
رفته من گردن ترا میزدم زید از آنجا برخاست و بمنزل شتافت آنگاه عیال و اطفال امام مظلوم را
آوردند زینب خواهر آنحضرت باندرون رفت در میان جماعت خود چنانچه او را نشناختند با جامه کهنه
در ناحیه قصر نشست و کنیزکانش بر گرد وی نشستند ابن زیاد ملعون پرسید که این کیست که در میان
جماعت زنان نشسته زینب هیچ جواب نداد بار دوم و سیوم پرسید بعضی از کنیزکان وی گفتند که این زینب
دختر فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابن زیاد در وی کرد و گفت الحمد لله که شما را فضیحت و رسوا ساخت
و بنیاد شما را بر انداخت و بدروغ بیرون آورد کارهای را زینب گفت که الحمد لله که مکرم گردانید ما را
به پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله و پاک گردانید ما را از جمیع چیزهای ناشایست فاسق فضیحت و رسوا است
و فاجر کاذب و ناروا است و آن غیر ما ها است ابن زیاد لعین گفت چگونه کرد خدای تعالی با اهل بیت
تو گفت حق سبحانه و تعالی بر ایشان شهادت نوشته بود بروز کردند بمضاجع خود قرار یافتند و زود
باشد که جمع کند حق سبحانه و تعالی میانه تو و ایشان و حجت بر تو لازم گرداند و خصم تو باشند نزد
او غضب ابن زیاد اشتداد یافت عمرو بن حریث گفت ای امیر این عورتست و عورات را مواخذه نباید کرد
اگر چیزی نا ملایمی و ایشان از خدمت بر خطا نباید گرد آنگاه ابن زیاد لعین گفت که کم گردانید خدای تعالی
از طاغی و عاصی اهل بیت تو زینب رقت کرد و گریست و گفت کشتی کهل مرا و بریدی فرع مرا و متفرق
گردانیدی اصل مرا و هنوز تسلی نیافتی آن ملعون گفت این زن سجع گوینده است بخدا که پدرش سجاع
شاعر بود زینب گفت مرا با سجع چکار آتش در سینه و اندرون من است هر چه می آید میگویم مولف
رحمه الله میفرماید [illegible] تمامی این اقوال و فضایح این افعال را مکروه می آید که خوض درین احوال نمایم
و سالها شد که [illegible] را این گوش میکنم که تاب شنیدن ندارم که الم زیاده می شود و جزع
و فزع و حرقت و سوزش بحد هلاک میرساند این کس را چون نمی شنوم آنرا اگر یه مجال هست
میکریم و بر قاتلان و دشمنان اهل بیت لعن و سب میکنم و حزن و جزع با نها تسکین نمی یابد پس

لعن محمود

الف بچه و مر از جانب خدای تعالی بر ابن زیاد باد که توغل نمود در عداوت اهل بیت و طغیان و مبالغه
کرد در تعدی و عدوان و سعی کرد در استیصال این خانواده شریف سنخ شمر لعین و سنان
بظهور آورد و از ذمایم اصل بقبح فعل شنیع خود با زشتی افعال اعوان بر مرکب نفس شوم سوار شده تابع
شد هوا را با اعانت شیطان و بازگشت باصل خبیث خود و نسب مدخول و با عترت هاشمیه این عمل نمود
و آنرا پنداشت آسان لیکن همچو تیر از کمان بیرون رفت از دین و سبک گردانید از برای خود میزان
و حاصل کرد نسبت این عمل قبیح آتش ابدی نیران و عجب نیست از قول و فعل او این نوع حرکات که دلالت تام
دارند بر بدی فرع و اصل او که بی شبهه بود از زنا شد کان بلی با این اوصاف دنیه و نعوت غیر مرضیه
مباح داند خون حسین علیه السلام و حرم محترم ایشان را با بان ایسران براند بزمین عراق و شام
حق سبحانه و تعالی دور گرداند از رحمت خود این نفوس خبیثه و عقول مختل که مهتدی نمی شوند بارشاد
و نظر نمی اندازند بسداد و پوشیده گشته عیون ایشان بحجاب غین و در شان ایشان ورود یافته کوری
قلب و صلوات بلا غایات الهی بر حسین و اهل و اتباعش که سادات افاضلند و فریاد رس یتیمان
و بیچارگان و پناه ارامل اند و معروف و مشهور باحسان و فواضلند شیران بیشه شجاعت و حصون
حصینه ملتند ناطقند بحق متکلمند بصدق عادلند در حکم و همت و بزرگی بمثابه کوهند و در عفو و حلم
و علم با شکوهند معصومند از همه گناهان محفوظند از زلل و خلل و نقصان و قایم بامر الله و راضی
بحکم الله و ممسوس فی ذات الله و فرحناک بلقاء الله اند علیهم اجمعین آورده اند که بعد از آن علی بن
حسین علیهما السلام داخل شد ابن زیاد ملعون گفت چه کسی تو فرمود که منم علی بن حسین گفت نکشد
خدای تعالی علی بن حسین را فرمود که آن برادر من بود علی نام که آن مردم او را کشتند گفت بلکه
خدای تعالی کشت او را علی بن حسین علیهما السلام فرمود که الله یتوفی الانفس حین موتها یعنی خدای
تعالی می میراند اجساد نفوس را در هنگام موت ایشان و این از فعل شما بود ابن زیاد میخواست
که درین افعال قبیحه رفع اختیار از خود کند و بحق رجوع نماید آنحضرت این آیت را در جواب فرمود
آنگاه ابن زیاد لعین در غضب رفت و گفت ترا اینچنین جرات [illegible] در جواب من ببرید
و گردن او را بزنید درینحال زینب عمه وی در وی آویخت و گفت ای پسر زیاد بس است ترا از خون
ما آنچه ریختی و او را در آغوش خود در آورد و گفت والله که من از وی جدا نمی شوم اگر میکشی

مرا با وی باهم بکشید ابن زیاد ملعون براین وآن پارهٔ نگاه کرد بعد ازان گفت عجب چیزیست قرابت رحم
والله میخواست که با او کشته شود بگذارید او را و دست ازو بدارید که آنچه بوی شده او را بس است
وانگاه از مجلس برخاست و از قصر بیرون رفته بمسجد در آمد و بر بالای منبر رفت و گفت حمد خدایرا که
اظهار کرد حق و اهل او را و نصرت داد یزید و حزب او را و بکشت دروغ زن و شیعهٔ او را دریحال
عبدالله بن عفیف ازدی برپای خاست و او از شیعیان امیرالمومنین علیه الصلوة و السلام بود گفت
ای دشمن خدای دروغ زن پسر دروغ زن تویی و پدرت و آنکه ترا حکومت داده و پدر او ای پسر
مرجانه کشتی اولاد پیغمبر را و ایستاده بر منابر که مقام صدیقانست ملازمان او را گرفتند عبدالله
آواز زد فی الفور هفتصد مرد از شعار ازو جمع شدند و او را از شرطیان انتزاع کردند و قتل تمکین
یافت چون شب در آمد ابن زیاد لعین جمعی را فرستاد که ناگهان او را از خانه بیرون آوردند و گردن
آن اهل دین را زدن و در سبخه بردار کردند رحمة الله علیه چون صباح شد ابن زیاد لعنه الله سر مبارک
امام حسین علیه السلام را فرستاد تا در همه کوچهای کوفه و قبایل گردانیدند مرویست از زید بن
ارقم که او گفت وقتی که آن سر مبارک را میگردانیدند در نیزه من در غرفه که مرا بود بودم
چون در گذر محاذی غرفهٔ من گذرانیدند شنیدم ازان سر این آیت را میخواند که ام حسبت
ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس تمام موبهای بر پشت من راست بایستاد
و گفتم سر مبارک تو یا ابن رسول الله وامر تو عجبتر از هر عجبست بعد ازان آن سر مبارک را با حرم محترمات
بدمشق بردند سوی یزید پلید علیه اللعنه برین هیأت منکره و احوال شاقه و ابن زیاد ملعون بشارت
فرستاد و دوستان و اصحاب و تابعان خود را بشهادت امام حسین علیه السلام و چون او
رفت به پیش سعید بن عاص که امیر مدینه بود او را بشارت آن امام مظلوم معصوم بشارت
داد فرستاد تا منادی کرد بشارت شهادت آنحضرت او گوید که من هرگز نشنیده بودم
ازان خبر آنچنان غوغا و فغان که از خانهای بنی هاشم بر آمد من چون بازگشتم بعمرو مرا دید خندید
و متمثل شد ببیتی که مضمون آن بیت که این فریاد و فغان زنان بنی هاشم مثل فریاد و فغان ماست
در روز مقتل مردان ما و بعد ازان گفت این خبر بجای خبر عثمانست آنگاه بمنبر رفت و اعلام کرد
مردم را بشهادت امام حسین علیه السلام و دعوت کرد مردم را بیزید بن معاویه علیهما اللعنه

وفرود آمد

وفرود آمد و بعضی از غلامان عبدالله بن جعفر رفتند و خبر دادند او را بشهادت دو پسرش عبدالله که شنید
این خبر را گفت انا لله و انا الیه راجعون ابوالسلاسل که یکی بود از غلامان عبدالله گفت فایده ملاقات
ما با حسین این بود عبدالله کفش خود را برو زد و گفت ای پسر فاحشه و فاحشه این چیست که میگویی والله
اگر من خود حاضر می بودم سر از قدم او بر نمیداشتم تا من نیز با او کشته می شدم والله که من ازان دو پسر
راضی شدم که با برادر و ابن عم من مواساة و جوانمردی نمودند و با او صبر کردند تا شهادت یافتند و گفت
اگرچه مرا این میسر نشد که با او مواساة کنم در جنگ الحمد لله که پسر مرا میسر شد بعد ازین خبر موحش ام لقمان دختر
عقیل بن ابی طالب بیرون آمد سر و پای برهنه با خواهران خود ام هانی و اسما و رمله و زینب و میگریستند بر
مظلومی و غریبی امام حسین علیه السلام و مترنم باین کلام بودند که شعر ماذا تقولون اذ قال النبی لکم
ماذا فعلتم وانتم آخر الامم بعترتی و اهلی بعد منقلبی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم
ما کان هذا جزای اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی یعنی چه چیز خواهید گفتن وقتی که پیغمبر
گوید مر شما را که این چه بود که کردید و حال آنکه شما آخر امت بودید بعترت و با اهل من بعد از بازگشت من بعالم
آخرت بعضی را بسان اسیران بردید و بعضی را دیگر آغشته خون کردید نبود این جزای من وقتی که شما را نصیحت
کردم و راه نمودم آنکه بگذارید مرا باین حال که آنچنان بدی و خواری کنید بذی رحم و خویشان من بعد ازین
خبر چون شب در آمد در جوف لیل اهل مدینه آوازی شنیدند و شخص او را ندیدند که این ندا میکرد شعر
ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب والتنکیل کل من فی السماء یدعوا علیکم من نبی و ملاک و قبیل
قد لعنتم علی لسان ابن داود و موسی و صاحب الانجیل یعنی ای کشندگان که از روی جهل و نادانی حسین
را کشتید بشارت باد شما را بعذاب و نکال هر که در آسمانست دعای بد میکند بر شما از پیغمبر مرسل
و ملک مقرب و از هر قبیل کسی که هست بدرستی که لعنت کرده می شوید بر لسان پسر داود که سلیمانست
و بر زبان موسی و صاحب انجیل که عیسی است علیهم السلم و مولف رحمه الله این چند بیت در مناقب آنحضرت میگوید
یا ابن بنت النبی دعوة عبد مخلص فی ولاه لا یحول لکم محض وده وعلی اعدائکم سیف نطقه مسلول
انتم عونه و عروته الوثقی اذا انکر الخلیل الخلیل والیکم یفضی رکاب الامانی فلها نحوکم سری و ذمیل
کرمت منکم وطابت فروع وزکت منکم وطابت اصول فلیوث اذا دعوا النزال وغیوث اذا دعاهم نزیل
المجیرون من صروف اللیالی والمبلیون عز المنیل شرف شایع و فضل شهیر و علاء سامی و مجد اثیل

وحلوم عن الجناح وعفو ٭ وندی فایض ورأی اصیل ٭ لی فیکم وعقیدة وولاء ٭ لاح فیها وقام الدلیل ٭
لم اقلد فیکم وکیف وقد شارکنی فی ولائکم جبرئیل ٭ حزتم رتبة المدیح جلالا ٭ وکفاکم عن مدح التنزیل ٭
غیر انا نقول ودا وحبا ٭ لا علی قدرکم فذاک خلیل ٭ للامام الحسین اهدیت مدحا ٭ رائقا حتی کانه سلسبیل ٭
ویودی لو کنت بین یدیه ٭ باذلا مهجتی وذاک قلیل ٭ ضاربا دونه مجیبا دعاه ٭ مستمیتا علی عداه اصول ٭
قاضیا حق جده وابیه ٭ فهما غایة المنی والسول ٭ فعلیهم منی التحیة ما لاح ٭ سنا بارق وهبت قبول ٭
یعنی ای پسر دختر پیغمبر دعوت بنده مخلص که کمر بندگی بسته در دوستی وولای میکردد از من سمت
محض دوستی ومودت او ودایم بر دشمنان شما شمشیر بیان وسنان نطق زبان خود را از غلاف
دهان کشیده شما باید یار ومدد کار رو بند استوار او وقتی که دوست دوست را نشناسد یعنی در روز
قیامت وبسوی شما متوجه است هر که های آرزو ومقاصد که لاغر گشته اند بواسطه مسافت دور
و سیر بسیار پس مر دراالجانب شما سرور وتسلی حاصل می شود کرامی میکردد وخوش میشود از شما فروع
دپاکیزه وپسندیده است از شما اصول پس شما شیران بیشه امانید هر گاه خوانده شوند از برای فرود
آمدن وپناه بردن وباران رحمت سخا وجود دیده هرگاه که دعا کنید ایشان را بآن فرود می آید
وزینهار دهند کانید از گردانید شر لیالی ورسانیدن احسان وخیرات در وقتی که عزیز الوجود است
احسان کننده شما راست شرف شایع تمام وفضل مشهور نامی وبزرگی وبلندی نیل ومجد اصیل وحلم
پیشه کنندگانید از جانیان وعفو کنندگانید از مجرمان وکان کرم در فیض وجود ودرای درست
براصل وروجود مراست در باب شما عقیده صحیح تمام ودوستی مالا کلام که ظاهر ولایح است مرا
درین هر دو وقایم دلیل برین تقلید نمیکنم در باب شما وچگونه چنین کنم وحال آنکه شریکست در ولا
ودوستی شما با من جبرئیل علیه السلام در گذشته اید شما رتبه مدیح را از روی جلال وعظمت از هر مرتبه
وکافی است شما را در کلام خود مدح فرموده غیر از انکه ما میگوییم این مناقب را از روی دوستی ومحبت
خود نه بر قدر رتبه شما پس اینست دوست تا این دوستی معلوم شود واز برای امام حسین علیه السلام
هدیه میفرستم مدحی روان که گویا در روانی چشمه سلسبیل است وبدوستی من او را اگر می بودم که
در پیش او تا جان خود را بذل وفدا میکردم این هنوز تحفه اندک می بود که در خدمت او زننده گردن
دشمن می بودم واجابت کننده دعوت او وآرزو برنده مرگ که بر دشمنان او حمله می آوردم که از بهر

حق جد

حق جد بزرگوار وپدر عالیمقدار او می بودم که ایشان غایت آرزو ونهایت خواهش منند پس برایشان است
از تحیت ودرود ما دام که برق نور دهد وباد قبول از جانب شرق وزد اللهم صل وسلم علیه

در ذکر امام چهارم ابی الحسن علی زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین

کمال الدین بن طلحه رحمه الله گوید که این زین العابدین وقدوه زاهدین وسید متقین وامام مومنین است
شیمه او شاهد است که او از سلاله رسول الله وشیوه او مثبت است که او از مقربان بارگاه الهیست
علامات سجودش متجلی است بکثرة صلاتش وتهجد واعراض او از متاع دنیا ناطق است بزهد وکثرت
حسناتش کمال تقوی از وظاهر بود وانوار تایید اهتدا از جبینش باهر در شب انیس وظایف طاعات
بود ودر روز جلیس انواع عبادات واو را بود از خوارق وکرامات آنچه مشاهد می شد باعین باصره
ومثبت ومحقق بآثار متواتره وشهادت میکردند که او ستاز ملوک آخرت فاما ولادت شریفش
در مدینه بود در روز پنجشنبه پنجم ماه شعبان سال سی وهشتم از هجرت در ایام امیر المومنین علی بن
ابی طالب علیه الصلوة والسلام پیش از وفات آنحضرت بدو سال واما نسبش از پدر ومادر پدرش
حسین بن علی علیه السلام ومادرش ام ولد نام او غزاله وگویند ملکه نام او شاه زنان بود دختر یزدجرد
وغیر ازین نیز گفته اند واما نام بلندش علی بوده وامام حسین را علیه السلام دو پسر دیگر را علی نام بوده
یکی بزرگتر از وی ویکی کوچکتر که در کربلا شهید شدند چنانچه سمت ذکر یافت واما کنیتش آنچه مشهور است
ابو الحسن است وگویند ابو محمد وگویند ابو بکر واما القابش بسیار است که اطلاق یافته اما اشهر زین العابدین
وسید العابدین والزکی والامین وذو الثفنات است وگویند سبب لقب آنحضرت بزین العابدین آن
بود که شبی در محراب بنماز تهجد اشتغال داشت که شیطان در صورت ماری بروی متمثل شد تا او را از
عبادت باز دارد ملتفت باو نشد آمد تا پشت پای مبارکش وانگشت بزرگین پای وی را بدندان گرفت
با وجود المش التفات نفرمود بجای ونماز خود را قطع نکرد چون از نماز فارغ شد حق سبحانه وتعالی
برو منکشف ساخت که او شیطان است پس آنگاه سب کرد او را ومشتی بر روی وی زد وفرمود
که خاموش باش ای ملعون بعد ازین او رفت وآنحضرت ورد خود را تمام کرد آنگاه آوازی شنید
وقایل نمیدید که انت زین العابدین حقا تا سه نوبت این را گفت پس این کلمه سمت ظهور پذیرفت
ولقبش باین اشتهار یافت واما مناقب ومزایای وصفات آنحضرت بسیار است از انجمله هرگاه

وضوء ساخت از برای نماز رنگ مبارکش متغیر می شد مایل بزردی از اهل وی بوی میگفتند که این
چه حالتست که در وقت وضو در تو پیدا می شود میفرمود که هیچ میدانید که من میخواهم که بحضرت
که قیام نمایم و دیگر آنکه هرگاه براه رفتی دست مبارکش از ران وی نگذشتی و دست بر
نداشتی و بر ران نزدی و بسکینه و خشوع رفتی و چون قیام نمودی بنماز لرزه بر اعضای
مبارکش افتادی هرگاه کسی از وی این حال پرسیدی فرمودی که چون میخواهم بطاعت پروردگار
قیام نمایم و با وی راز گویم ازین جهت لرزه در اعضای من می افتد و وقتی آتش افتاد در خانه
که آنحضرت نماز میگزارد و این حال در حالت سجدهٔ وی بود مردم گفتند یا ابن رسول الله النار
النار سر از سجده بردار سر از سجده برنداشت تا آتش فرو نشست آنگاه پرسیدند که چه چیز
باز داشت ترا ازین که سر مبارک از سجده برنداشتی فرمود که نار آخرت و دیگر آنکه نقل کرده
سفیان که مردی آمد نزد علی بن حسین علیهما السلام و گفت فلانی در حق تو این گفت از کلام ملایم
فرمود که مرا نزد وی ببر مرد خیال کرد که برای انتقام میرود چون با او نزد او آمد فرمود مر او را که
ای فلان آنچه گفته در باب من اگر حق گفته پس از خدای تعالی امید هست که بیامرزد مرا و اگر در حق
من باطل گفته امید که حق تعالی ترا بیامرزد و در میان آنحضرت و حسن بن حسن چیزی از منافرت
و رنجش بود حسن آمد نزد آنحضرت و او با اصحاب در مسجد تشریف [داشتند] حسن هیچ نگذاشت که با وی نگفت
از کلام ایذا رسان و آنحضرت ساکت بود و هیچ نمیفرمود چون حسن باز گشت و شب درآمد
آنحضرت رفت بمنزل وی و در زد و حسن بیرون آمد فرمود مر او را که ای برادر اگر راست گفتی آنچه
گفتی پس خدای تعالی مرا بیامرزد و اگر دروغ گفتی پس خدای تعالی ترا بیامرزد و السلام علیک
و رحمة الله و برکاته بعد از آن از آنجا برگشت حسن از عقب وی رفت و او را در بغل گرفت و چندان
گریست که امام زین العابدین نیز از برای او رقت فرمود بعد از آن حسن گفت که والله که من
دگر عود نکنم بچیزی که ترا از آن کراهت آید آنگاه آنحضرت فرمود که من ترا حلال کردم از آنچه
گفتی و می بود که میفرمود که نا یافتن دوستان غربت و بود که میگفت بار خدا من پناه
می آرم بتو بآنکه ظاهر من نیک باشد بچشم برهم زدن و باطن من نه نیک نزد تو بار خدایا همچنانکه
من بدی میکنم و تو در مقابل نیکویی میکنی بمن پس هرگاه که من باز گردم ببدی خود تو باز گرد

بنیکی خود

بنیکی خود و میفرمود که قومی که خدا را از برای ترس عقاب عبادت میکنند آن عبادت بندگانست
و قومی دیگر که او را پرستش میکنند از جهت رغبت ثواب آن عبادت تاجرانست و قومی دیگر که
عبادت او میکنند از برای شکر آن عبادت آزادانست و دیگر آنکه آنحضرت دوست نمیداشت
که یکی او را اعانت کند در وضوی وی بلکه خود آب کشیدی و در ظرف ضبط کردی پیش از آنکه
خواب کند و چون برخاستی از شب ابتدا بسواک کردی بعد از آن وضو ساختی و بنماز مشغول
گشتی و نماز نافله روز را که فوت شدی در شب قضا فرمودی و میگفت با فرزندان این
نماز بر شما واجب نیست ولیکن من دوست میدارم که شما مداومت نمائید تا عادت کنید
در خیرات و هرگز آنحضرت نماز شب را در سفر و حضر ترک نفرمود و این از کلام معجز نظام
آنحضرتست که عجب دارم از متکبر فخور که دیروز نطفه بود و فردا مردار خواهد بود و او فخر
و تکبر کند و عجبتر از عجبها آنکسی که منکر نشأهٔ آخرت را می بیند نشأهٔ اولی را و عجبتر
از هر عجب آنکه کسی عمل را از برای سرای باقی نکند و چون سایلی را دیدی فرمودی که خوش آمد
آنکه زاد مرا بر خواهد داشت از آخرت و دیگر آنکه منقولست از ابن شهاب زهری که من
حاضر بودم نزد علی بن حسین علیهما السلام روزی که عبد الملک بن مروان آنحضرت را
از مدینه بشام می برد زنجیر کرده و موکل ساخته بود بر و نگاه دارندگان که آنحضرت را
محافظت کنند در میان جمعی کثیری نگاه میداشتند من دستوری طلبیدم از ایشان که بروم
برو سلام کنم و وداع نمایم مرا دستوری دادند در رفتم و او در قبه بود و در دست و پای قید
داشت من گریستم و گفتم دوست میدارم که من بجای تو در قید می بودم و تو از اینها سالم
می بودی فرمود که ای زهری آیا تو گمان کرده که آنچه می بینی بر من از قید مرا از آن مشقتیست
اگر خواهم که نباشم می توانم و اگر برسد بتو و بامثال تو غمی باید که یاد کنی عذاب الهی را بعد از آن
بیرون آورد دست خود را از غل و پای خود را از قید آنگاه فرمود که یا زهری من با ایشان
دو منزل دیگر همراه خواهم بود از مدینه پس ما لبث نکردیم مگر چهار شب که موکلان آمدند و طلب
آنحضرت میکردند از مدینه و او را نمی یافتند و من از حال آنحضرت پرسیدم از ایشان گفتند
بعضی از ایشان که آنحضرت در شب با بود که فرود آمد و ما در گرد وی بودیم و خواب نکردیم و او را

محافظت می‌نمودیم چون صباح شد او را در منزل خود نیافتیم مگر آن آنها زهری گوید بعد ازین رفتم نزد
عبدالملک بن مروان از من پرسید از احوال علی بن حسین علیهما السلام او را اخبار کردم از آن او گفت
آمد پیش آن روز که اعوان او را غی یافتند و در آمد آنجایی که من بودم و گفت اکنون من و تو من گفتم از نزد
من برخیز فرمود که دوست نمیدارم این چیزها و بیرون نمود و الله جامه من تر شد از آن ترس
زهری گوید که من گفتم علی بن حسین از آن مرد نیست که تو گمان کرده او مشغول است بعبادت پروردگار
گفت خوشا شغلی مثل شغل او و خوب شغلی است که بآن مشغول است و زهری هرگاه ذکر علی بن حسین
میکرد میگریست و میگفت زین العابدین است علیه السلام ابوحمزه ثمالی گوید که آمدم بر در خانه علی بن
حسین علیهما السلام و نخواستم که آواز کنم نشستم تا بیرون فرمود برو سلام کردم و دعا گفتم جواب
فرمود بعد از آن رفت بپای دیواری که آنجا بود و فرمود که ای حمزه می‌بینی این حایط را گفتم بلی
یا ابن رسول الله فرمود که برین دیوار تکیه کرده بودم و غم و حزنی داشتم ناگاه مردی پیدا شد انجا
با روی خوب و جامهٔ مرغوب و نگاه در توی روی من میکرد آنگاه گفت ای علی بن الحسین چیست
که من ترا غمین و حزین می‌یابم آیا این از برای دنیاست رزق خود حاضر است و میخورد از و نیک
و بد گفتم نه از برای آن غمگینم و آن همچنانست که تو میگویی گفت آیا از برای آخرت وعدهٔ او راست
و درست حکم خواهد فرمود درو مالک قاهر گفتم نه از برای این ملولم و این همچنانست که تو میگویی
گفت پس حزن تو برای چیست یا علی گفتم از فتنهٔ ابن زبیر می‌ترسم ای آیا هیچکس را دیدی که از خدای تعالی
چیزی خواسته باشد و او را نداده گفتم نه گفت آن باشد که کسی از خدای ترسد و شر او را ازو کفایت
نکند گفتم نه پس غایب شد گفتند بمن که ای علی بن حسین این خضر بود علیه السلام که با تو راز میگفت ابوحمزه
ثمالی گوید که روزی در خدمت علی بن حسین علیهما السلام بودم پس ناگاه گنجشک چند در گرد وی
پیدا شدند و در پرواز آوازمیدادند آنحضرت فرمود بامن که یا حمزه هیچ میدانی که چه میگویند
این گنجشکها گفتم نه فرمود که تقدیس پروردگار میکنند و درمیخواهند از و قوت و ماتحتاج ایشانرا
میداده و محمد بن اسحق گوید که بسیار مردم بودند در مدینه که معیشت بسهولت میگذرانیدند و نمیدانستند
که معاش ایشان از کجاست چون آنحضرت وفات کرد دگر نیافتند که کسی برای ایشان چیزی برد
در شب و ابوحمزهٔ ثمالی گوید که امام زین العابدین علیه السلام انبان نان را بر میداشت بر پشت مبارک

خود در دل

در دل شب و بآن تصدق میفرمود بفقرای مدینه و میگفت که صدقهٔ پنهانی فرو می‌نشاند غضب یزدانی را
و چون رحلت فرمود در وقت تغسیل دیدند که آثار کشیدن بار بر پشت مبارک آنحضرت ظاهرست از کیفیت
آن پرسیدند گفتند انبانهای آرد در شب بر میداشت بر دوش و برگرد کوچهای مدینه برمی‌آمد و بفقرا میداد
به پنهانی صرف میکرد و ابن عایشه گوید که من شنیدم از اهل مدینه که میگفتند که ما گم کردیم صدقهٔ پنهانی را بعد از
وفات علی بن الحسین علیهما السلام سفیان آورده که علی بن حسین علیهما السلام ارادهٔ حج فرمود خواهرش
سکینه بنت حسین هزار درهم از جهت توشهٔ راه از برای وی فرستاد در روز کرمی آنرا برداشتند سیر فرمود
تا آنرا بر مساکین تصدق نمود سعید بن مرجانه گوید که من یکروزی نزد علی بن حسین بودم گفتم من شنیدم
از ابوهریره که میگفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هرکه آزاد کند رقبهٔ مومنه را حق سبحانه و تعالی
آزاد کند و بهر عضوی که او آزاد کرده از رقبه عضوی از وا از آتش دوزخ تا آنکه آزاد کرده می‌شود دست
بدست و پای بپای و فرج بفرج آنحضرت فرمود که تو شنیدی این را از ابوهریره سعید گفت بلی آنحضرت را
غلامی بود پر قیمت که عبدالله بن جعفر او را بهزار دینار اشرفی از آنحضرت میخرید نفروخت فرمود که
غلام آزادی از مال من برای رضای حق تعالی و وقتی هشام بن عبدالملک بحج رفت پیش از امر خلافت
در طواف خانه هرچند سعی کرد که استلام حجرالاسود کند بواسطهٔ ازدحام نتوانست و امام زین
العابدین علیه السلام نیز در طواف بود هرگاه بحجرالاسود نزدیک میشد مردم می‌ایستادند و راه
می‌دادند و دور میشدند تا آنحضرت استلام حجر میفرمود جماعت شام از هشام پرسیدند که
این چه کس است گفت نمی‌شناسم او را و حال آنکه می‌شناخت فرزدق شاعر حاضر بود این را شنیده
گفت اگر تو نمی‌شناسی او را من می‌شناسم او را این علی بن الحسین است زین العابدین علیهما السلام
و این ابیات را انشا نمود **نظم** هذا الّذی تعرف البطحاءُ وطأتهُ ۞ والبیتُ یعرفهُ والحِلُّ والحَرَمُ ۞
هذا ابن خیر عباد الله کلّهمُ ۞ هذا التّقیُّ النّقیُّ الطّاهر العَلَمُ ۞ اذا رأته قریش قال قائلها ۞
الی مکارم هذا ینتهی الکَرَمُ ۞ یکادُ یُمسِکُهُ عرفانَ راحتِهِ ۞ رکنُ الحطیم اذا ما جاء یستلمُ ۞
بکفّه خیزرانٌ ریحهُ عَبِقٌ ۞ بکفِّ اروعَ فی عرنینه شَمَمُ ۞ یُغضی حیاءً ویُغضی من مهابته ۞
فما یُکلَّمُ الا حین یبتسمُ ۞ ینشقّ نور الدّجی عن نور غرّتِهِ ۞ کالشّمس تنشقّ عن اشراقها الظُّلَمُ ۞
مشتقّةٌ من رسول الله نبعتُهُ ۞ طابت ارومته والخیمُ والشّیمُ ۞ هذا ابنُ فاطمةٍ ان کنت جاهلهُ ۞

بجده انبیاء الله قد ختموا • من معشر حبهم دین و بغضهم • کفر و قربهم منجی و معتصم
یستدفع الضر والبلوی بحبهم • ویستقیم به الاحسان والنعم • ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم
او قیل من خیر اهل الارض قیل هم • لا یستطیع مجار بعد غایتهم • ولا یدانیهم قوم وان کرموا
بیوتهم فی قریش یستضاء بها • فی النائبات وعند الحکم ان حکموا • ولیس قولک من هذا بضائره
العرب تعرف من انکرت والعجم • ای الخلائق لیست فی رقابهم • لاولیة هذا اوله نعم
من یعرف الله یعرف اولیته • فالدین من بیت هذا ناله الامم • هم الغیوث اذا ما ازمة ازمت
والاسد اسد الشری والرای محتدم • مقدم بعد ذکر الله ذکرهم • فی کل بدء ومختوم به الکلم
لا ینقص العسر بسطا من اکفهم • سیان ذلک ان اثروا وان عدموا • ما قال لا قط الا فی تشهده
لولا التشهد کانت لاؤه نعم • الله شرفه قدما وفضله • جری بذاک له فی لوحه القلم
چون هشام این ابیات را گوش کرد خون در بدنش جوش کرد و فرزدق را بحبس فرستاد و در حبس
این را گفت شعر اتحبسنی بین المدینة والتی • الیها قلوب المومنین یهوی منیبها • یقلب راسا لم یکن راس سید
وعینا له حولاء باد عیوبها • یعنی آیا حبس میکنی مرا در میان مدینه که دلهای مومنان میخواهد و دوست
میدارد که بسوی او بازگشت نماید میگرداند سر را که نیست آن سر سردار و میگرداند چشم را که او راست
احولی که آینده است که آینده است عیوب بخود یعنی هشام لیاقت پیشوایی ندارد که نیک بین و نیک
اندیش باشد بلکه بدبین و بداندیش است پس از چند روز او را از حبس بیرون کرد آنگاه امام زین
العابدین علیه السلام ده هزار درهم و در روایتی دوازده درهم برای وی فرستاد و عذرخواهی
فرمود که معذور دار ما را ای ابا فراس که اگر در این وقت نزد ما بیشتر از این می بود برای تو میفرستادیم
فرزدق آن درهم را باز پس فرستاد و گفت قصد من نبود از این سخنان مگر رضای خدای تعالی
و من این را برای رضای خدا گفتم و قصد چیزی نکردم برین امام زین العابدین علیه السلام فرمود
که خدای تعالی محل و مقام ترا بتو بنماید و سعی ترا جزا دهد و ضایع نگذارد و لیکن ما هستیم از اهل
بیت که چون چیزی بکسی دادیم باز نمی ستانیم و سوگند داد او را بر قبول آن بعد از آن فرزدق
آن را از آنحضرت قبول کرد و ترجمهٔ ابیات فرزدق بطریق نظم اینست
پور عبدالملک بنام هشام • در حرم بود با اهالی شام • میزد اندر طواف کعبه قدم • لیکن از ازدحام اهل حرم

اسلام

استلام حجر نداشت دست • بهر نظاره گوشه بنشست • ناگهان نخبهٔ نبی و ولی • زین عباد بن حسین علی
در کساء بها و حلهٔ نور • بر حریم حرم فکند عبور • هر طرف میکند بهر طواف • در صف خلق می فتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر • گشت خالی ز خلق راه گذر • شامی کرد از هشام سوال • کیست این با چنین جمال و جلال
از جهالت در آن تجاهل کرد • وز شناسائیش تجاهل کرد • گفت نشناسمش ندانم کیست • مدنی یا یمانی و مکی است
بو فراس آن سخنور نادر • بود در جمع شامیان حاضر • گفت من میشناسمش نیکو • زو چه پرسی بسوی من کن رو
آنکس است این که مکه و بطحا • زمزم و بوقبیس و خیف و منا • حرم و حل و رکن و بیت و حطیم • ناودان و مقام ابراهیم
مروه و مسعی و صفا و حجر و عرفات • طیبه و کوفه کربلا و فرات • هر یک آمد بقدر او عارف • بر علو مقام او واقف
قرة العین سید الشهداست • زهره باغ دوحهٔ زهراست • میوه باغ احمد مختار • لاله راغ حیدر کرار
چون کند جای در میان قریش • رود از فخر بر زبان قریش • که برین سرور ستوده شیم • بنهایت رسید فضل و کرم
ذروهٔ عزتست منزل او • حامل دولتست محمل او • از چنین عز و دولت ظاهر • هم عرب هم عجم بود قاصر
جد او را بمسند تمکین • خاتم الانبیاست نقش نگین • لایح از روی او فروغ هدا • فایح از خوی او شمیم وفا
طلعتش آفتاب نور افروز • روشنائی فزای ظلمت سوز • جد او مصدر هدایت حق • از چنان مصدری شده مشتق
از حیا نایدش پسندیده • که گشاید بسوی کس دیده • خلق ازو نیز دیده خوابانند • که ز مهابت نگاه نتوانند
نیست بی سبقتی تبسم او • خلق را طاقت تکلم او • در عرب در عجم بود مشهور • کو مدانش مغفل و مغرور
همه عالم گرفت پرتو خور • گر ضریری ندید از آن چه ضرر • شد بلند آفتاب بر افلاک • بوم اگر زان نیافت بهره چه باک
بر نکو سیرتان و بدکاران • دست او ابر موهبت باران • فیض آن ابر بر همه عالم • گر بریزد نمی نگردد کم
هست از آن معشر بلند آیین • که گذشتند ز اوج علیین • حب ایشان دلیل صدق و وفاق • بغض ایشان نشان کفر و نفاق
گر شمارند اهل تقوی را • طالبان رضای مولی را • اندر آن قوم مقتدا باشند • و اندر آن خیل پیشوا باشند
گر بپرسند ز آسمان بالفرض • سایل من خیار اهل الارض • بزبان کواکب و انجم • هیچ لفظی نیاید الا هم
هم غیوث الندا اذا وهبوا • هم لیوث الشری اذا نهبوا • ذکرشان سابقست بر افواه • بر همه خلق بعد ذکر الله
سر هر نامه را رواج فزای • نام ایشانست بعد نام خدای • ختم هر نظم و نثر را الحق • باشد از یمن نامشان رونق
چون هشام آن قصیدهٔ غرا • که فرزدق همی نمود انشا • کرد از آغاز تا بآخر گوش • خونش اندر رگ از غضب زد جوش
بر فرزدق گرفت حالی دق • همچو بر مرغ خوشنوا عقعق • حبس فرمود بهر آن کارش • ساخت در چشم شامیان خوارش

اگرش چشم راستین بودی راست کردار و راست دین بودی دست بیداد و ظلم نگشادی جای آن حبس خلعتش دادی
ای بسا راستین که شد مبدل از حسد حس او و شد احول انکه احول بود در اول کار چون شود کارش از حسد دشوار
آفت دیده حسد رمد است رمد دیده خرد حسد است از رمد دیده چند شد کور وز حسد دیده خرد بی نور
جان حاسد ز داغ غم فرسود و ز غم آسود خاطر محسود دایما از طبیعت فاسد بر خدا معترض بود حاسد
که فلان مال یا منال چرا مر فلان را دهد نه مرا کر بدانم نمیکنی خوش دل کاش ز و نیز سازیش زایل
حسد المرء یاکل الحسنات وان اعتاد کسبها سنوات نکشد از شرر شرر هیزم آن ضرر کز حسد کشد مردم
آن حسد خاصه کاهل نفس و هوا می برند از گزیدگان خدا جای اینان مقرب و وصال جای آنان جحیم و بعد و نکال
ز آسمان مه همی دهد پرتو بر زمین سگ همی زند عوعو ز آسمان خور همی درخشد فاش بر زمین کور می شود خفاش
قصه مدح بو فراس رشید چون بدان شاه حق شناس رسید از درم بهر آن نکو گفتار کرد حالی روان ده و دو هزار
بو فراس آن درم نکرد قبول گفت مقصود خدا و رسول هست از آن مدح نه نوال و عطا زانکه عمر شریف را ز خطا
همه جا از برای هر هجی کرده ام صرف در مدیح و هجی تا فتم سوی این مدیح عنان بهر کفاره چنان سخنان
قلته خالصا لوجه الله لا لان استعیض ما اعطاه قال زین العباد و العباد ما نود یه عوض لا نزاد
زانکه ما اهل بیت احسانیم هر چه دادیم باز نستانیم ابر جودیم بر نشیب و فراز قطره ما بما نگردد باز
آفتابیم بر سپهر علا نفتد عکس ما دگر سوی ما چون فرزدق بآن وفا و کرم گشت پیدا قبول کرد درم
از برای خدای بود و رسول هر چه آمد از وچه رد چه قبول بود از آن هر دو قصد شان الحق حق میکنم من هم از فرزدق
رشحه ز آن سجال لطف و نوال که رسیدش از آن خجسته مآل زان حریفم اگر دو سه حرفی بندم از دولت ابد طرفی
صادقی ز مشایخ حرمین چون شنید این نشید دور ازین گفت نیل مراضی حق را پس بود این عمل فرزدق را
که جزایش ز دفتر حسنات بر نیاید نجات یافت نجات مستعد شد رضای رحمان را مستحق شد رضای رضوان را
زانکه نزدیک حاکم جایر کرد حق را برای حق ظاهر مادح اهل بیت در معنی مدحت خویشتن کند یعنی
مؤمنم موقنم خدای شناس وز خدایم بود امید و هراس از کجیها در اعتقادم پاک نیستم از جور کج نهادم باک
دوستدار رسول و آل ویم دشمن خصم بد خصال ویم جوهر من ز کان ایشانست رخت من ز دکان ایشانست
همچو سلمان شدم ز اهل البیت گشت روشن چراغ من از زیت انا مولاهم و مولی القوم کان منهم ولا اخاف اللوم
مست عشقند عاشقان دایم لا یخافون لومة لایم چون بود عشق عاشقان همه کی ز قید منافقان رسم

آورده اند

آورده اند که مردی گفت مر سعید بن مسیب را که من ندیدم شخصی را که اورع باشد از فلان مرد و نام
برد او را سعید گفت ندیده علی بن حسین را گفت نه گفت من ندیده ام کسی را که اورع از او باشد
زهری گوید که من ندیدم هاشمی را که افضل باشد از علی بن حسین علیهما السلام و ابو حازم نیز همچنین
گوید که ندیدم هاشمی را که افضل باشد از علی بن حسین و ندیدم کسی را که افقه باشد از وی و طاوس
گوید که دیدم علی بن حسین علیهما السلام که بسجده افتاده بود در حجر کعبه گفتم با خود که این مردی است
صالح از اهل بیت طیب هر آینه گوش کنم که چه میگوید گوش کردم شنیدم که میگوید عبدک
بفنائک مسکینک بفنائک فقیرک بفنائک و الله که نکردم من این دعا را در هیچ بلایی الا که دفع
کرده شده از من و آنحضرت در شبانروزی هزار رکعت نماز میگزارد و چون صباح میکرد می افتاد
بیهوش و باد او را میل میداد مثل سنبله و یکروزی بیرون فرمود ملاقات کرد مردی با وی و با آنحضرت
سخنان ناملایم گفت غلامان و ملازمانش تند بر آمدند که او را ایذا کنند فرمود مر ایشان را که مهلا دست
بدارید از و بعد از آن روی آورد باین مرد و گفت آنچه مخفی است از امر ما بیشتر است آیا هیچ حاجتی هست
ترا که من امداد کرده آنرا روا کنم پس آن مرد شرمنده شد و بر وجامه نیکو پوشانید و امر فرمود
که بوی هزار درهم دادند و بعد از آن مرد میگفت که تو از اولاد پیغمبری و یکباری نزد آنحضرت
جماعتی از مهمانان بودند غلامی که آنحضرت را بود پاره گوشت در تنور بریان کرده و ظرف مسین
نهاده برای مهمانان می برد بسرعت چون از نردبان بالا میرفت این ظرف از دست وی افتاد
و آمد بر سر طفلی که آنحضرت را بود و در زیر نردبان ایستاده بود و او را کشت آن غلام حیران
و مضطرب شد آنحضرت چون آن غلام را با آن اضطراب و حیرت دید فرمود که تو آزادی میدانم
که بعمد نکردی این را آنگاه تجهیز آن طفل کرده او را دفن فرمود دیگر آنکه روزی فرمود بعیادت
محمد بن اسامة بن زید و او مریض بود و میگریست آنحضرت گفت حال تو چیست گفت دیون مردم
در ذمت من است گفت چند است گفت پانزده هزار دینار زر طلا آنحضرت التزام فرمود آن دیون
او را ادا کرد و ابو جعفر محمد بن علی بن حسین علیهم السلام فرموده که وصیت فرمود مرا پدر علی بن حسین
که ای پسرک من مصاحبت مکن پنج طایفه را و با ایشان هم سخن مشو و مرافقت منمای با ایشان
در راه من گفتم ای پدر بزرگوار جان من فدای تو باد این پنج طایفه کیانند فرمود که مصاحبت

مکن فاسق را که او میفروشد ترا بلقمه و آنچه دون لقمه است گفتم ای پدر دون لقمه چه چیز است فرمود
که طمع میکند دران و باز نمی یابد آن را آنگاه گفتم که طایفه دوم کدامند فرمود که مصاحبت مکن بخیل را
که او قطع میکند بتو در مال خود آنچه تو بآن محتاج تری گفتم سیوم کیستند فرمود که مصاحبت مکن کذاب را
که او بمنزله سراب است دور میکرداند نزدیک را از تو و نزدیک میکرداند از تو دور را گفتم چهارم چه طایفه اند
فرمود که مصاحبت مکن احمق را که او میخواهد که بتو فایده رساند پس مضرت میرساند ترا گفتم ای پدر پنجم
کدامند فرمود که مصاحبت مکن قاطع رحم را که من او را ملعون یافته ام در کتاب الهی در سه موضع

واما اولاد آنحضرت علیه السلم گویند که او را نه فرزند ذکور بوده و از اناث چیزی نبوده و اسماء ایشان
اینست محمد باقر و زید شهید بکوفه و عبدالله و عبیدالله و حسن و حسین و علی و عمر و اما عمر شریف آنحضرت
که آنحضرت رحلت فرموده در هیجدهم ماه محرم در سال نود و چهارم از هجرت و بعضی گویند نود و پنجم
و ولادتش در سی و ششم از هجرت بوده چنانچه سمت ذکر یافت پس عمر شریفش پنجاه و هفت سال بوده
باشد با جد بزرگوار خود دو سال بوده و با عم خود امام حسن ده سال و با پدر خود بعد از عم خود حسن
ده سال و با پدر بزرگوار خود تتمه این مدت و قبر اطهرش به بقیع بود در مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله
نزد قبر عم بزرگوارش امام حسن در قبه که عباس بن عبدالمطلب دران مدفون است این آخر کلام ابن
طلحه است مؤلف رحمه الله میفرماید که کمال الدین بن طلحه رحمه الله شروع فرمود در اختصاری از
ذکر امام زین العابدین علیه السلام و آنچه ایراد نموده در اوصاف آنحضرت از حلیة الاولیاء حافظ
ابونعیم نقل کرده و از غیر او نقل نکرده مگر ذکر اولاد آنحضرت را و گفته که اولاد امجاد آنحضرت نه
بوده اند و هشت را ثبت فرموده و شاید که آن یکی از قلم افتاده باشد و شیخ مفید رحمه الله
بابی ایراد فرموده در کتاب ارشاد بعد از ذکر امام حسین علیه السلم در تاریخ مولد امام زین العابدین علیه السلام
و در دلایل امامت و مدت سن و مدت خلافت وقت وفات و سبب آن و موضع و عدد اولاد
و مختصری از اخبار آنحضرت و چنین فرموده که امام بعد از حسین بن علی پسر او ابومحمد علی بن حسین
زین العابدین است صلوات الله علیهم و کنیت دیگرش ابوالحسن و مادرش شاه زنان دختر یزدجرد
شهریار بن کسری و گویند اسم او شهربانویه بوده و چون امیرالمؤمنین علیه السلام والی گردانید حریث
ابن جابر جعفی را ببعضی از بلاد مشرق او دو دختر یزدجرد بن شهریار بن کسری برای آنحضرت فرستاد

او شاه زنان را به پسر خود امام حسین داد امام زین العابدین از او متولد شد پس آنحضرت و قاسم
پسر دو پسر خاله باشند و مولد آنحضرت در مدینه بود در سال سی و ششم از هجرت دو سال با جد
بزرگوار خود امیرالمؤمنین بود علیه السلام و دوازده سال با عمش امام حسن و پنج و سه سال با پدرش
امام حسین علیهما السلم و بعد از پدر بزرگوار سی و چهار سال دیگر در حیات بود و در مدینه وفات
نمود در سال نود و پنجم از هجرت و در آن وقت پنجاه و هفت ساله بود و زیرا که بیست و سه سال با جد و عم
و پدر بود علیهم السلم و سی و چهار سال دیگر بعد از ایشان در حیات بود و امامتش بیست سال بود
و آنحضرت در بقیع مدفون است نزد قبر عم بزرگوار امام حسن علیه السلم و ثبوت امامتش بر چند وجه است
یکی آنکه او بعد از پدر افضل مردمان بود از روی علم و عمل و ثبوت امامت مر افضل را می باشد نه مفضول
را بدلایل عقلیه و دیگر آنکه او اولی و احق بود به پدر بزرگوار خود نسبت بغیر او که بجای پدر باشد بدلالت
آیت و اولوا الارحام و قصه زکریا علیه السلام و دیگر لابد است عقلا امامی در هر زمانی و فساد دعوی
هر مدعی امامت در ایام علی بن الحسین علیهما السلم یا دعا کننده امامت از برای غیر او چون دعاوی
دیگران فاسد چنانچه مقرر است پس امامت از برای او ثابت باشد از جهت استحاله خلو زمان از امام و دیگر
ثبوت امامت بنص نیز که ورود یافته در عترت خاصه از نبی صلی الله علیه و آله و فساد قول آنکه ادعا کرده
این امر را از برای محمد حنفیه زیرا که نص درباب او ورود نیافته پس آن ثابت باشد از جهت علی بن الحسین علیه السلام
چه دیگر از عترت در زمان وی دعوی امامت نکرد سوای محمد حنفیه و او بعدم نص بیرون رفت از
امامت چنانچه ذکر کردیم و دیگر نص رسول الله است صلی الله علیه و آله با مامت وی از حدیث لوح
که روایت کرده او را جابر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و روایت کرده نیز محمد بن علی الباقر از پدر و جد
بزرگوار که ایشان روایت کرده اند از فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و نص جد او امیرالمؤمنین علیه السلام
در حیات پدرش امام حسین بروجهی که اخبار متضمن آنست و وصیت پدر او امام حسین بوی و آنچه بوده
بود نزد ام سلمه که آن را آنحضرت قبض فرمود بعد از پدر و بود که گردانیده بود التماس آن را از ام سلمه
یک نوع امامتی بر طالب امامت مر آنچه را از امام و از تتبع اخبار این حال ظاهر می شود مؤلف رحمه الله
میفرماید که رحمت کند خدای تعالی شیخ ما را که مفید است آنچه لازم بود که او ایراد نماید در باب
امامت آنحضرت آوردن نص بود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از جد و پدر بزرگوارش علیهم السلم مقدم

برابنها که ذکر فرمود که امامت او هر گاه که نفس ثابت است ما را کفایت میکند و بار مشقت از ما می فتد
و احتیاج نیست اثبات آن از طریقهای دیگر **ذکر طرفی از عبادت علی بن حسین علیهما السلام** شیخ مفید
رحمه الله آورده که حدیث کرد ما را عبد الله بن موسی و او روایت کرد از پدر و جد خود که
او گفت که مادر من فاطمه بنت حسین علیه السلام مرا امر میفرمود که بروم بخدمت خال من علی بن
حسین علیهما السلام و می نشستم در خدمت او الا که بخیر برخاسته ام و از و استفاده نموده ام
خیر را یا خشیت را و ترس الهی در دل من پیدا شد از جهت آنکه ملاحظه خشیت و خوف او میکردم
که چه مقدار خشیت الهی داشت ما علمی از علوم استفاده مینمودم از وی و مرویست از
ابن شهاب زهری که حدیث کرد ما را علی بن حسین علیهما السلم و ما افضل هاشمی را درک
میکردیم که دوست ما را دوست داشتن که در اسلام روا است همیشه دوستی شما برای ما
می باشد آن شینی می شود بر ما سعید بن کلثوم روایت کند که من در خدمت جعفر بن محمد الصادق
بودم که او یاد میفرمود امیر المؤمنین را علیه السلم و مناقب و محاسن او را بر وجه لایق تعداد مینمود
بعد از آن گفت والله که هرگز حرام نخورد تا بعالم آخرت فرمود و عارض نگشت مر او را امر
هرگز که چون دیده باشد که رضای حق در آنست الا که با شد و سخت تر آن ارتکاب نموده باشد
در طریق دین خود و هیچ چیز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل نشد الا که وی را طلب فرمود و اعتماد
در آن امر بوی نموده و هیچکس را طاقت عمل رسول الله نبود از این امت غیر او و در وقت
عمل کردن عملش مثل عمل مردی بود که وجه و روی او در بهشت و دوزخ باشد که امید ثواب
آن کشد و خوف عقاب آن برد و آزاد فرموده بود از مال خالص خود هزار رقبه مملوک را
در طلب رضای حق تعالی و از جهت نجات از نار که حصول آن از رنج دست و عرق جبین
مبارکش بود و قوت اهل و عیالش سرکه و خرما می بود و لباسش غیر کرباس نمیبود و چون
از آستینش چیزی دراز بودی بمقراض میبریدی و کسی اشبه تر بود از و لد و اهل بیت در
لباس بوی از علی بن حسین علیهما السلام و چون داخل شدی بر وی پسرش ابو جعفر
محمد الباقر علیه السلام او را شاید فرمود در عبادت که هیچکس را بآن حد و مرتبه ندید
بودی میدید او را که رنگ مبارکش زرد گشته از بیخوابی و چشمهایش چرک گرفته از گریه

وپیشانی

و پیشانی بالا آمده از سجودی و پرهای بینی گسسته و قدمها و ساقهای مبارکش ورم کرده
کثرة قیام در صلوة امام محمد باقر علیه السلم میفرماید که چون او را باین حال میدیدم گریه از خود دفع نمیتوانستم
کردن میگریستم بواسطه ترحم بر او و او در حال تفکر بعد از زمانی ملتفت جانب من می شد و میفرمود که ای
پسرک من بده بمن بعضی از آن صحف که در و عبادت علی بن ابی طالب علیه السلم مثبت است من می آوردم
و بوی میدادم اندکی از آن می خواند بعد از آن آنرا از دست میگذاشت بحزن و اندوه بسیار و میفرمود
که کیست که قوت بر عبادت علی بن ابی طالب داشته باشد علیه السلام ابراهیم علی روایت میکند از
پدر خود که بکنوبتی با علی بن حسین علیهما السلم بحج رفته بودم و شتری که آنحضرت داشت کاهل میرفت
اشارت می فرمود بچوبی که در دست داشت و میگفت ای آه اگر نه قصاص بودی و باز میداشت خود را
از آن و باین اسناد روایت کند که حج می فرمود علی بن حسین علیهما السلام بپای پیاده و بیست بار و
از مدینه بمکه میرفت و زرارة بن اعین روایت کند که شنیده شد که در جوف لیل قایلی میگفت کجا یند
تارکان دنیا و راغبان آخرت هاتفی آواز داد از ناحیه بقیع که آواز او را شنیدند و شخص او را ندیدند
که آن علی بن حسین است علیهما السلام و یکبار جاریه آب میکشید از جهت وضوی آنحضرت خواب
بر و غلبه کرده ابریق از دست وی افتاد و شکست سر مبارک بالا کرد بطرف او جاریه گفت که حق سبحانه
فرموده که والکاظمین الغیظ فرمود که خشم فرو خوردم دیگر گفت والعافین عن الناس فرمود که عفو
کند خدای تعالی از تو دیگر گفت والله یحب المحسنین فرمود که برو که تو آزادی از برای طلب رضای حق تعالی
و مرویست که دو نوبت آواز کرد مملوک خود را او جواب نداد سیوم بار جواب داد گفت ای فلانی آیا
نمی شنیدی آواز مرا گفت بلی فرمود که پس چرا جواب من نگفتی گفت از برای آنکه ایمن بودم از تو فرمود که
ستایش و سپاس مر خدا یرا که مملوک مرا از من ایمن گردانید حسین بن زید روایت کند از عمر بن علی و او
از پدر خود که من ندیدم مثل علی بن حسین تقدم در دعا زیرا که نیت عبد را که حاضر شود او را اجابت
در هر وقت و بود آنحضرت که محفوظ ماند ببرکت این دعا در وقتی که خبر رسید که مسرف بن عقبه توجه
نموده بقصد آنحضرت در مدینه و دعا اینست رب کم من نعمة انعمت بها علی قل لک عندها شکری و کم من
بلیة ابتلیتنی بها قل لک عندی صبری فیا من قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی و یا من قل عند بلائه صبری فلم
فلم یخذلنی یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا و یا ذا النعماء التی لا تحصی عددا صل علی محمد و آل محمد و ادفع

عنی شره فانی ورا بک نحره واستعیذ بک من شره چون مسرف بمدینه آمد غیر آنحضرت را نکرد
و تعظیم و تکریم کرد و عطا داد و صله فرستاد و در روایت دیگر وارد یافته که مسرف چون بمدینه
آمد فرستاد و آنحضرت را آورد و چون آمد استقبال کرد و اکرام فرمود و گفت او را که خلیفه عبدالملک
مرا وصیت کرده که با تو نیکویی کنم و امتیاز دهم ترا از غیر پس خدای تعالی ورا جزای خیر دهد بعد از آن
گفت استر مرا زین کنید چون کردند گفت که یا علی سوار شو باز گرد با اهل و عیال خود که ما ترا از ایشان جدا
کردیم و بجانب آوردیم چون این کار بر دست ما شد دیگر ما تقویت کنیم و مدد نماییم تا ترا با ایشان برسانیم
آنگاه علی بن حسین علیهما السلام ورا عذرخواهی نموده سوار شد و روانه گشت مسرف با اهل مجلس خود
گفت که این خیریست که هیچ شر در و نیست با آنکه بموضع و مکان رسول الله است صلی الله علیه و آله و روایت
کنند که علی بن حسین علیهما السلام روزی در مسجد نبی صلی الله علیه و آله بود شنید که در آنجا بعضی نشسته اند
تشبیه میکنند حق جل و علا را بالخلق از آن سخنان اندیشیده و ترسیده برخاست و آمد تا قبر رسول الله صلعم
و نزد قبر بایستاد و آواز برکشید و مناجات کرد بحق تعالی و گفت ای معبود من قدرت کامله تو ظاهر است
و آیات داله بر وجود تو باهر و نادان چند که دیده بینا ندارند تقدیر میکنند ترا بچیزی که تو غیر آنی و تشبیه
می نمایند ترا بالمخلوق و تو برتر از آنی و من بری و بیزارم از آن کسانی که بتشبیه قایلند و طالب آنند
ای معبود من ترا مثل و نذ و مانند نیست و ادراک کنه تو نمی تواند کرد اما آیات و علامات داله بر وجود
و وحدانیت تو در میان خلایق غایت ظهور دارد اگر خواهند ترا با اینها توان شناخت ای معبود من
محل از آن اوسع است که ترا تاویل و تشبیه بخلق کنند و این قیاس است که نمی شناسند ترا و بعضی
از آیات ترا بربوبیت فرا میگیرند پس ازین جهت است که ترا بآن وصف مینمایند جلال عظمت تو از آن
برتر است ای معبود من که ترا مانند کنند و بآن بستایند و روایت کرده اند فقها و علمای عامه
از آنحضرت از علوم که احصای آن نمی توان کرد و حفظ آن نمی توان نمود از جهت کثرت از مواعظ
و ادعیه و فضایل قرآن و حلال و حرام آن و غیر ذلک که مشهور است در میان علما که اگر در اینها
شود این خطاب بطول انجامد و آنچه روایت کرده شیعه از برای آنحضرت از آیات و معجزات و براهین
و اضحات گنجایش ندارد ایراد آن درین مکان و در کتب مصنفه ایراد آن نموده اند که ایراد
آن متعذر است درین والله الموفق للصواب در ذکر اولاد علی بن حسین علیهما السلام آنحضرت را

پانزده

پانزده فرزند بوده محمد که کنیت ابوجعفر باقر است علیه السلام و زید و عمر که مادر ایشان ام ولد بوده
و عبدالله و حسن و حسین که مادر ایشان نیز ام ولد بوده و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان مادر ایشان
نیز ام ولد است و علی که کوچکتر اولاد آنحضرت بوده و خدیجه که ایشان نیز از ام ولدند و محمد و مادرش
ام ولد بود و فاطمه و علیه و ام کلثوم که مادر ایشان نیز ام ولد است مضمون کلام شیخ مفید رحمه الله اینجا
منتهی شد و حافظ عبدالعزیز بن الاخضر الجنابذی رحمه الله گوید که ابوالحسن و گویند ابومحمد علی بن حسین بن
ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی شنیده حدیث را از جماعت صحابه از مردان
و زنان از مردان مثل عم و پدر بزرگوارش امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر و عبدالله
ابن عباس و جابر بن عبدالله و عبدالله بن زبیر و مسور بن مخرمه و ابواسید ساعدی و حارث بن هشام
و اسامه زید و بریده بن حصیب و غیر ایشان و از زنان مثل فاطمه و عائشه و ام سلمه و ام ایمن و ربیع بنت
مسعود بن عفرا و ذره بنت ابی لهب و غیر ایشان و روایت کرده حافظ عبدالعزیز بسند خود از غیاث بن
حریث که او گفت من بودم نزد ابن عباس که علی بن حسین علیهما السلام آمد گفت مرحبا بالحبیب بن
الحبیب و ابن سعد گوید که آنحضرت بیست و سه سال با پدر بزرگوار خود بود و در وقایع کربلا مریض و صاحب
فراش بود و چون امام حسین علیه السلام شهید شد شمر ذی الجوشن لعنه الله گفت بکشید این را شخصی از
اصحاب او گفت سبحان الله آیا میکشید جوانی مریض قتال نکرده آنگاه نکشتند او را و ابن سعد گوید
که خبر کرد ما را عبدالرحمن بن یونس که او روایت کرده از سفیان و او از جعفر بن محمد عم که علی بن حسین عم
در وقت وفات پنجاه و هشت ساله بود و ابن عمر میگوید که این خبر دلالت میکند بر آنکه علی بن حسین عم
با پدر بزرگوار خود بیست و سه سال یا بیست و چهار سال بوده باشد پس قول آنکس که میگوید که در وقت
شهادت پدرش کوچک بود صحت ندارد لیکن در آن وقت بیمار بود و مقاتله ننمود و چگونه کوچک
بوده باشد و حال آنکه ابوجعفر محمد علی الباقر علیهما السلام از و بوجود آمده بود و با جابر بن عبدالله
ملاقات فرموده و از و روایت کرده و وفات جابر در سال نود و هشتم از هجرت بود و مرویست
از ابی فروه که علی بن حسین علیهما السلام در مدینه رحلت فرمود و دفن کردند او را در بقیع در سال
نود و چهار از هجرت و این سال را سنة الفقهاء میگفتند از جهت وفات ایشان درین سال
و او گوید حدیث کرد مرا حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که چون پدر من

علی بن حسین وفات کرد در سال نود وچهارم از هجرت ما در بقیع بروی نماز گزاردیم وغیر او گفته که
ولادتش در سال سی وهشتم بوده و وفاتش در سال نود وپنجم از هجرت ومادرش ام ولد بوده نام
او غزاله محمد بن سعید گوید که علی بن حسین را عقب بود از اولاد امام حسین وبرادرش علی شهید شد با پدر
در کربلا وازو کسی بوجود دنیا مد واما از علی بن حسین متولد شدند عبد الله وحسن وحسین وحسن بن علی
درج وحسین اکبر درج ومحمد ابو جعفر الفقیه وعبد الله که مادر ایشان ام عبد الله بنت حسن بن علی بن ابی
طالب بود علیهم السلام وعمر وزید که در کوفه مقتول شد واورا یوسف بن عمر ثقفی شهید کرد در خلافت
هشام بن عبد الملک واورا بعد از کشتن بر دار کردند وعلی بن علی وخدیجه ومادر ایشان ام ولد بود
وکلثم بنت علی وسلیمان که اورا عقب نبود ملیکه که ایشان نیز از ام ولد بودند وقاسم وام حسن
که بسیار جمیله بود وام حسین وفاطمه نیز از ام ولد بودند وحافظ روایت میکند از اسناد خود از کلبی
که چون امیر المومنین علیه السلام والی کردانید حریث بن جابر جعفی را در جانب مشرق واو دختر یزدجرد
ابن شهریار بن کسری جهت آنحضرت فرستاد وآنحضرت اورا با امام حسین داد وعلی بن حسین
ازو متولد شد ودر حدیث دیگر دو دختر او دریافته چنانکه مذکور شد از پیش وبعضی از فضائل
آنحضرت وقصیده فرزدق نیز سمت ذکر یافت وکیفیت آن وآورده اند که چون علی بن حسین ماه
نو بدیدی این دعا فرمودی ایها الخلق المطیع الدائب السریع المتقلب فی منازل التقدیر المتصرف
فی فلک التدبیر امنت بالذی نور بک الظلم واوضح بک البهم وجعلک آیة من آیات ملکه وعلامة
من علامات سلطانه فامتهنک بالزیادة والنقصان والطلوع والافول والانارة والخسوف
سبحانه ما الطف ما دبر فی امرک واحسن ما صنع فی شانک جعلک الله هلال شهر حادث لامر حادث
جعلک الله هلال برکة لا تمحقها الایام وطهارة لا تدنسها الاثام هلال امن من الافات وسلامة
من السیئات اللهم اجعلنا من ارضی من طلع علیه وازکی من نظر الیه ووفقنا فیه للتوبة واعصمنا فیه
بالمنة انک انت المنان بالجزیل آمین رب العالمین بعد ازین دعا کنی بهر چه خواهی ودر روایت از
ابی الطفیل عامر بن واثله که علی بن علیهما السلام چون این آیت را تلاوت میفرمود که یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله مع الصادقین میگفت که اللهم ارفعنی فی اعلی درجات هذه الندبة واعنی بعزم
الارادة وهبنی حسن المستعقب من نفسی وخذنی منها حتی تجرد خواطر الدنیا عن قلبی من برد خشیتی منک

وارزقنی قلبا ولسانا یتجاریان فی ذم الدنیا وحسن التجافی منها حتی لا اقول الا صدقت وارنی مصادیق
اجابتک بحسن توفیقک حتی اکون فی کل حال حیث اردت یعنی که بار خدایا بلند گردان مرا در بلندترین درجات
این ندبه ویاری فرمای مرا بعزم وقصد ارادت وبخش مرا نیکی عقاب وعتاب را از نفس من وبستان
مرا از ان نفس تا مجرد شود خواطر دنیا از دل من از خنکی خشیت من وترس من از تو وروزی کن مرا دل وزبانی
که متجاری ور دان باشند در ذم دنیا ونیکویی پهلو خالی کردن ازان تا بگویم الا که راست گویم وبنمای
مرا مصادیق اجابت خود را بحسن توفیق خودت تا باشم در حال هر جا که تو خواهی مؤلف رحمه الله میفرماید
که بعضی از شعرا بعضی از کلام بلاغت انتظام آنحضرت را بطریق نظم ادا نموده اند وان اینست بیت
فقد قرعت بی باب فضلک فاقة بحد سنان نال قلبی فتوقها یعنی بدرستی هرگاه زد بسبب من در فضل
ورحمت ترا محتاجی درمانده بحد سنان افتقار میرساند دل مرا کشادگی آن باب رحمت که همیشه باز است بیت
وکلا الاقی نکبة وفجیعة وکاس مرارات ذعافا اذوقها یعنی وهر کدام از محن گوناگون دهر را ملاقات
کرده ام از نکبت ووجع والم آنرا کشیده ام وجام ملامال تلخی بیاپی چشیده ام بیت ومن المنایا اتی وادرکته
علیها طریقی وعلی طریقها وایشان مرگهااند بهر وادی که سلوک میکنم بر دست راه من یا بر من است
راه او که ازان گریز وگزیر ندارم بیت فقد آذنتنی بانقطاع وفرقة واومض لی فی کل افق بروقها
یعنی پس بدرستی که تو تعلیم وتادیب میکنی مرا با انقطاع وفرقت دنیا ومیدرخشد از برای من از
هر افق برقهای او بیت فما عیشة الا تزید مرارة ولا ضیقة الا ویزداد ضیقها یعنی هیچ زندگانی
نیست در دنیا الا که زیاده میکند تلخی را وهیچ تنگی نیست در و مگر که درافزونست تنگی او وغرض که
محنت وتنگی وتلخی او در ترقیست بیت وترمی قسوات القلوب باسهم وجمر فراق لا یبوخ حریقها یعنی
ومی اندازد قساوات وسختیهای دلها را باس وشدت ایشان وآتش فراقش ظاهر نمیشود سوختگی او
وکم عالم افنت فلم تبک شجوه ولا بد تفنی سریعا لحوقها یعنی وبسا عالمی را که فانی ساخت پس تو
نگریستی ونگریستی الم وحزن اورا وناچار است که فانی شود بسرعت لحوق او که ناپایدار است بیت
فتلک مغانیهم وهذی قبورهم توارثها اعصارها وحریفها یعنی پس این مواضع ومنازل ایشانست
واینست قبور ایشان که ایشان آن منازل را گذاشته اند وسر در نقاب خاک کشیده اند وبمیراث
گرفته اند اهل اعصار وقرون وحریف آن گشته اند وبجای ایشان نشسته اند بیت والیت لا تبقی اللیالی بشاشة

وَلَا جِدَّةَ الْأَسْرَابِهَا خُلُوقُهَا ۞ سوکند یاد میکنم که باقی نمیکذارد روزکار بشاشت وخوشحالی وسعی
واجتهاد را در امور مکر که بسرعت می برد خوشی وشادی را بیت سوی انهم کانوا قبا لوا واتنی ۞
عَلَی جَدَدٍ قصد سرابها لحوقها ۞ غیر آنکه ایشان می باشند در زمین وبنا میکنند بران عمارات را
وبدرستی که من بر زمینی جای کرفته ام سخت که همه را لحوق بآنجا خواهد بود بشتاب هرچه تمامتر بیت
وهل هی الا لوعة من ورائها ۞ جوی قابل او حتف نفس یسوقها ۞ یعنی ونیست دنیا مکر سوزش
والمی که در پیش خود کرد آورده کار او کشند کیست یا هلاک کنندکی نفس وقتی که بجانب میراند ومیل میدهد
بچیزها فریبنده چون بدام آورد میکشد بیت وان الحکم اجرمی وکیف تجلدی ۞ وفی القلب منی لوعة لا اطیقها ۞
واکر بکویم ایشانرا القصه که دارم وچکونه باشد حال من وحال آنکه در دل من سوزشیست که طاقت
آن ندارم بیت فلو رجعت تلک اللیالی کعهدها ۞ رأت اهلها فی صورة لا تروقها ۞ پس اکر بازکردد
این روزکار همچو عهد خودش بیند اهل آنرا در صورتی که آنرا صفای وآب روی نمانده بیت
حیاری ولیل القوم داج نجومه ۞ طوامس لا تجری بطئ خفوقها ۞ یعنی قوم را حیرانی وسرکردانی
است وحال آنکه شب قوم تیرکشته ستارهای او ومحو شده که حرکت نمیتوانند کرد وبطی کند
کشته حرکات آنها پس این شبی است ظلمانی که راه بجائی نمی توان بردن اکنون نور معرفت
الهی ومحبت حضرت رسول وآل هدایت انتباهی می باید که راه نماید واین کس را از شبهات ظلمانی
بیرون برد بیت ولا یحجز السبق الرزایا وان جرت ۞ ولا یبلغ الغایات الا سبوقها ۞ یعنی ونمی باز دارند
کو می سبق رزایا ومصایب را اکرچه جاری باشد ونمیرسند بغایات ونهایات آن الا سبقت
کنندکان آن یعنی همه کس بر مصیبت صبر نمیتوانند کرد بیت هم العروة الوثقی وهم معدن التقی ۞
وخیر حبال العالمین وثیقها ۞ یعنی ایشان بندهای محکم استوارند وایشان معدن تقوی وپرهیزکاری اند
بهترین بندهای عالمیان بندهای استوار ایشان است چون بآن بندهای استوار چنک زنند
از سقوط بنار جحیم خلاصی یابند غرض که اسباب بجناب اهل بیت رسول الله صلی الله علیهم یوسف بن
اسباط روایت کند که پدر من بمن حدیث کرد که روزی بمسجد کوفه در آمدم دیدم جوانی را که با
خدای تعالی در مناجات بود و در سجود میفرمود که تجدد وجهی متعفرا فی التراب لخالقی وحق له بر
خاستم وبسوی او رفتم ناکاه علی بن حسین بود علیهما السلام چون انفجار یافت فجر بسوی او

شنافتم

شنافتم وکفتم یا ابن رسول الله این همه عذاب چرا بنفس خود می نهی وحق سبحانه وتعالی ترا تفضیل فرموده
بآنچه تفضیل نموده ترا بآنحضرت کریست وبعد ازان فرمود که حدیث کرد مرا عمرو بن عثمان از اسامة بن زید
که او کفت که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که همه چشمها کریان باشد در روز قیامت الا چهار چشم چشمی
که کریان بوده باشد از جهت ترس وخشیت الهی وچشمی که در راه خدای تعالی باخته شده باشد وچشمی که از
محارم الله پوشیده کشته باشد وچشمی که بیخوابی کشیده باشد در شب در طاعات الهی حق سبحانه وتعالی
مباهات فرماید ملائکه ملأ اعلی را وکوید که نظر کنید به بنده من که روح او نزد من است وجسد او در طاعت
من تهی ساخته بدن خود را از جامه خواب وعبادت میکند مرا از برای خوف عذاب من واز جهة
طمع در رحمت من کواه باشید که من او را آمرزیده ام وعبد الله عطار روایت کند که علی بن حسین را
غلامی بود که بواسطه کناهی مستحق عقوبت شده بود تازیانه بدست مبارک کرفت وفرمود که قل للذین
امنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله غلام کفت من اینچنین نیستم من امید رحمت الهی دارم وخوف
از عذاب وآنحضرت تازیانه از دست مبارک انداخت وفرمود که آزادی تو از مال من ودیکران
حضرت فرمود که توبه بعمل است ورجوع از امر دین است توبه بکلام ودیکر فرموده که هرکه بکوید
سبحان الله العظیم وبحمده بی تعجب بنویسد حق سبحانه وتعالی از برای او صد هزار حسنه ومحو کند
از وسه هزار سیئه وبلند کرداند از برای او سه هزار درجه ودیکر هم از آنحضرت روایت فرموده
از پدر بزرکوارش واو از علی بن ابی طالب علیهم السلم که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که انتظار فرج
عبادتست وکسی که راضی شود باندکی از رزق راضی می شود حق تعالی ازو باندکی از عمل زهری کوید
که من حدیث کردم علی بن حسین را علیهما السلام بحدیثی چون فارغ شدم تحسین فرمود وبارک الله
کفت وفرمود که اینچنین شنیده ایم کفت پس کفتم آیا نمی بینی که من حدیث کنم که تو اعلم باشی بآن حدیث
از من فرمود که چنان مکن که از علم نیست چیزی را که ندانی زیرا که معنی علم آنست که معلوم باشد وکویند
که نام مادر آنحضرت سلامه بوده وکنیتش ابا محمد وابو نعیم کوید وفاتش در سال نود ودوم بوده و
بعضی از اهل کویند در سال نود وچهارم چنانچه مذکور شد ومرویست که علی بن حسین علیهما السلام
در دعای خود میفرمود که اللهم من انا حتی تغضب علی فوعزتک ما یزین ملکک احسانی ولا تقبحه اسائتی
ولا ینقص من خزائنک غنائی ولا یزید فیها فقری این آخر کلام جناب بدیت حافظ ابو نعیم در حلیه

آورده که از طبقهٔ تابعین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است علیهم السلام که او زین عابدین
و مغاز قانتین و عابر و تقی و جواد حقی است و گفته می شد که تصوف حفظ وفات گفت که
علی بن حسین علیهما السلم نمیز د بر گز شتر خود را از مدینه تا بمکه آورده اند که آنحضرت فرموده آنکه
میخندد یک نوع خندیدنی از عقل او میرود مزه علم و دیگر فرمود که حسد آدمی که بیماری ندارد
فرحناک است و چیزی نیست در حسدی که فرحناک باشد و دیگر فرمود که آنکه قناعت کرد بآنچه حق تعالی
قسمت فرموده برای او پس او غنی ترمردمان است و چون از صدقه سایل دادی بوسه کردی و بوی
دادی و مرویست از جعفر بن محمد علیهما السلم که پرسیدند از علی بن حسین علیهما السلم از بسیاری گریه
وی فرمود که مرا ملامت مکنید ازین زیرا که یعقوب پیغمبر را یکی از فرزندانش غایب شد و موت او معلوم
نبود چندان گریست که چشمهای وی بی نور گشت من که دیده باشم که چهارده کس از اهل بیت
من در صباح روزی بقتل آورده باشند پس چگونه حزن و اندوه آن از دل من رود و یکنوبتی
جماعتی از مردم نزد آنحضرت بودند آوازی از خانهٔ وی بیرون آمد که کسی از ایشان وفات کرده بود
فرمود بمنزل و رجوع نمود بی اضطرابی که نشد صورتی وقوع یافته ازین آواز فرمود که بلی تعزیت دادند
آن مردم او را و تعجب نمودند از صبر وی آنگاه فرمود که ما اهل بیتیم که اطاعت میکنیم حق تعالی را در آنچه
دوست میدارد و حمد میگوییم او را در آنچه ما را مکروه می آید و روایت کند ابو حمزه ثمالی از علی بن حسین ع
که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که برخیزند اهل فضل پس برخیزند بعضی از مردم گویند که بروید بسیر
بهشت ملائکه گویند که پیش از حساب ایشان گویند که بلی گویند که شما چه کسانید ایشان گویند که ماییم
اهل فضل گویند که فضل شما چه بود گویند اگر نادانی بما سخنی نا ملایمی میگفت ما حلم را پیشه میکردیم
و چون کسی بر ما ظلم میکرد صبر کار میفرمودیم و چون کسی جریمه میکرد از و عفو می نمودیم ملائکه گویند
در آیید بهشت که نیکوست اجر عمل کنندگان بعد از آن منادی ندا کند که اهل صبر برخیزند بعضی از مردمان
برخیزند و همچنان گویند که بروید بهشت عنبر سرشت و ملائکه با ایشان رسند و مثل آنچه مذکور شد
پرسند ایشان گویند که ما اهل صبریم گویند که صبر شما بر چه بود گویند که صبر کردیم بر طاعة الله و حبس
نفس نمودیم از معصیة الله ملائکه گویند که بروید بهشت که نیکوست مزد کارکنندگان بعد از آن
ندا کند منادی که برخیزند همسایگان الهی که در دار او بودند بعضی برخیزند از مردم و ایشان

اندک باشند

اندک باشند پس گویند بروید بجنت فرشتگان با ایشان ملاقات کنند و همان پرسند که همسایگی
شما با خدای تعالی چگونه بود در دار او گویند ما زیارت میکردیم مردان حق را در راه حق و بذل
می نمودیم در راه حق جل و علا گویند بروید بهشت که نیکوست مزد نیکوکاران و مرویست از آنحضرت
که تارک امر معروف و نهی منکر همچو اندازنده کتاب الهی است در پس پشت خود مگر آنکه ترسد نوع
ترسیدنی از آن پرسیدند فرمود که ترسد از جباری ستمکار که تعجیل نماید در عقوبت او و یا طغیان کند
در تعذیب او و دیگر آنحضرت فرمود که هر که کتمان کرد بعلم خود احدی را یا اخذ علم او از برای شیئی
باشد هرگز از آن علم فایده نه بیند و از زهری مرویست که رفتم بخدمت علی بن حسین علیهما السلم
فرمود که یا زهری در چه کاری گفتم که مذاکرهٔ صوم میکردیم رای من و رای اصحاب من بر آن قرار
یافت که از روزه چیزی واجب نیست مگر روزهٔ ماه رمضان فرمود که ای زهری اینچنین نیست که شما
گفته اید روزه بر چهل وجه آمده ده وجه از آن واجب است همچو ماه رمضان و ده خصال از و حرام
و چهار خصلت از آن صاحب آن مخیر است اگر خواهد بدارد و اگر خواهد افطار کند صوم نذر و صوم
اعتکاف واجبست گوید که من گفتم تفسیر فرمای از برای ما یا ابن رسول الله فرمود که اما واجب از آن
روزهٔ ماه رمضانست و دو ماه پیاپی روزه داشتن در قتل خطا کسی که نیابد بنده را که آزاد کند
کما قال الله تعالی و من قتل مؤمنا خطأ تا آخر آیت و سه روز روزه داشتن در کفارهٔ یمین کسی
که قادر نباشد بر اطعام چنانچه حق تعالی فرموده که ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم و روزه داشتن
حلق راس درج کما قال الله تعالی فمن کان منکم مریضا او به اذی من راسه تا آخر و صاحب و مخیر است
اگر خواهد سه روز روزه بدارد و صوم دم متعه کسی که قربانی نیابد چنانچه حق جل و علا فرموده که فمن
تمتع بالعمرة الی الحج الآیه و صوم جزای صید کما قال الله تعالی فمن قتله منکم متعمدا الآیه صید را قیمت
باید کرد و قیمت آنرا گندم خرید و بفقرا صرف کرد و چون عاجز باشد روزه میدارد بر وجهی
که مبین است در کتب فقهیه و اما روزه که صاحب او مخیر است روزهٔ دوشنبه و پنجشنبه است
و شش روز از شوال بعد از آن رمضان و روز عرفه و روز عاشورا صاحب این روزها مخیر است
اگر خواهد بدارد و اگر خواهد افطار کند و اما صوم اذن پس زن روزهٔ تطوع نمی تواند داشتن
بی دستور شوهر و همچنین غلام و کنیزک بی اذن سید و اما صوم حرام روزهٔ عید فطر و عید اضحی است

وایام تشریق در دو شک منتهی است که از رمضان بداریم و روزه وصمت و نذر معصیت و روزه دهر اینها
همه حرام است ومهمان روزه تطوع ندارد مگر باذن ایشان و امر کرده می شود کودک بروزه داشتن در
وقتی که مراهق نباشد وآن روزه از برای تادیب است و فرض نیست و همچنین کسی که افطار کرده از جهة
علتی در اول روز بعد از آن در بدن خود قوتی یافت مامور است بامساک از جهت تادیب نه مافرض
و همچنین است مسافر هر گاه که خورد در اول روز و بعد از آن ببلد در آمد مامور است بامساک و اما روزه
اباحت همچو کسی که خورد یا آشامید از روی فراموشی نه بعمد این از برای او مباح است و مجزی است از روزه او
و اما روزه مریض و روزه مسافر پس عامه در اختلاف کرده اند و بعضی گفته اند که می باید داشت و بعضی
گویند که اگر خواهد بدارد و اگر خواهد افطار کند در هر دو حالت پس اگر روزه بدارد در سفر و در مرض برو
قضا لازم است کما قال الله تعالی فعدة من ایام اخر این آخر کلام ابو نعیم است و ابن خشاب نحوی
در کتاب موالید اهل البیت آورده تاریخ ولادت و وفات بر وجهی که مذکور شد در اول و گوید که او را از
اولاد انثی نبود و ابو عمرو زاهد گوید در کتاب یواقیت که شیعه تسمیه کرده اند علی بن حسین را بزین العابدین
زیرا که زهری بخواب دید که دست و بخون غشته است تعبیر آن اینچنان کرده اند که از دست تو خونی بوقوع
آید بر سبیل خطا و او عامل بنی امیه بود مردی را عقوبت کرد چندانکه در آن عقوبت بمرد و او گریخته بغاری
رفت ترسان و هراسان و موی او دراز شد گوید که علی بن حسین حج فرمود گفتند آیا ترا در باب زهری
سخنی هست فرمود که مرا در باب وی سخنی هست پس رفت در آنجای که او بود و فرمود که من بیشتر بیم از نومیدی
تو از گناه تو بنفرست دیت مسلمه باهل مقتول و بیرون رو و برو بسر عیال و معالم دین خود گفت مر آنحضرت
را که خلاص ساختی مرا ای سید من الله اعلم حیث یجعل رسالاته و زهری بود بعد از این که میگفت که در قیامت
منادی ندا کند که برخیزد سید عابدین در زمان خود علی بن حسین علیهما السلم برخیزد و ابو سعید منصور بن حسن
آبی در کتاب نثر الدرر آورده که علی بن حسین زین العابدین علیهما السلم نگاه کرد بسائلی که میگریست فرمود
که اگر تمام دنیا در کف این می بود و از وی افتاده می بود سزاوار نبود که بگریه برود و از آنحضرت سوال کردند
از سبب یتیمی حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بی پدر و مادر بود فرمود از برای آنکه واجب نگردد بر وی حقی
از برای مخلوق و فرمود مر پسر خود را که ای پسرک من ترا ست که احتراز کنی از دشمنی مردمان که ایمن نمیگردانند
ترا مکر حلیم یا مناجات لئیم و یک پسری که آنحضرت را بود در چاه افتاد اهل مدینه فزع بسیاری کردند از برای

این تا او

این تا او را بیرون آوردند و آنحضرت در نماز بود و از محراب خود بیرون نیامد بعد از آنکه احوال گفتند فرمود
که من در نماز باین حاضر نشدم بآنکه با حق تعالی مناجات میکردم و آنحضرت را پسر عمی بود که شب چیزی از
برای او می برد از دنانیر که او نمی شناخت آنحضرت را و او دایم میگفت که خدای علی بن حسین را جزای خیر
ندهد که بمن چیزی نمی دهد آنحضرت این را می شنید و بران صبر میفرمود و خود را نمیدانانید او را آنگاه که آنحضرت
وفات کرد و او احسان پنهانی را در نیافت دانست که در آن هنگام بذل کننده آنحضرت بوده بعد از آن
بر سر قبر وی می آمد و میگریست برو و آنحضرت را ابن الخیرتین میگفتند از جهت آنکه گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق
تعالی را ست از بندگان دو خیره یک خیره او از عرب قریش است و از عجم فارس و مادرش دختر کسری بوده
و رسید قول نافع بن جبیر بآنحضرت که در باب معاویه میگفت که ساکت میکرد اند او را حلم و ناطق میسازد
او را علم آنحضرت فرمود که نافع دروغ گفت بلکه لیکنه الحصر و منطقه البطر یعنی بلکه ساکت میسازد او را
پادشاهی و ناطق میکرد اند او را شادی و از وی پرسیدند از اعظم مردمان از روی قدر و مرتبه فرمود
آنکه نه بیند دنیا را قدری و اعتباری از برای خود یعنی دنیا را وجودی ننهد صاحب روایت کند
رحمه الله از ابی محمد جعفر که او روایت کرده از عم و از پدر بزرگوارش علیهم السلم که مردی آمد نزد علی بن
حسین علیهما السلم و گفت که چه سخت بغض دارند قریش بپدر تو فرمود از برای آنکه اول ایشان را فرستاد
بنار و آخر ایشان را گشانید بعار گوید که ذکر معاصی نزد وی میگذشت فرمود که من عجب دارم
مر کسی را که نگاه میدارد خود را از طعام بواسطه مضرت آن گفتند آنحضرت را که چگونه صباح کردی فرمود
که صباح کردیم در حالتی که خایف بودیم برسول الله و صباح کردند اهل اسلام در حالتی که ایمن اند با و
ابن اعرابی آورده که چون یزید بن معاویه لعنهما الله لشکر خود را متوجه مدینه گردانید تا خراب کنند
آنجا را علی بن حسین علیهما السلام چهار صد کس را در پناه خود گرفت از منافیه و ملاحظه کرد تا لشکر
عقبه متفرق شد و حکایت کنند از و مثل این را در وقت اخراج ابن زبیر بنی امیه را از حجاز و گفتند آنحضرت
را که چونست وقتی که سفر میکنی پنهان میداری نسب خود را از رفقا فرمود که مرا مکروه می آید که خود را
برسول الله نسبت دهم و داده نشده باشم بمثل آنچه بوی داده اند آورده اند که وقتی مردی سخن فحشی
قبیحی گفت مر یکی را از آل زبیر زبیری از و اعراض کرد بعد از آن سخن منجر شد بآنکه زبیری علی بن حسین را
این نوع کلماتی گفت آنحضرت از و اعراض نمود و ملتفت جواب وی نشد زبیری گفت چه مانع آمد

که جواب من نگفتی فرمود که آنچه ترا مانع آمد از جواب آن مرد و آنحضرت را از پسران یکی وفات کرده بود
که جزعی فرموده باشد پرسیدند از آن فرمود که این امریست که ما هستیم که توقع آن داریم که بوقوع آید چون
بوقوع آمد انکار نمیکنیم طاوس گوید دیدم مردی را که نماز میگزارد در مسجد الحرام در تحت میزاب که دعا
میکرد و میگریست پس من آمدم بخدمت او وقتی که از نماز فارغ شده بود آن خود علی بن حسین ع
گفتم او را یا ابن رسول الله دیدم ترا بر حالت چنین و ترا سه چیز است که امیدوارم که ایمن باشی از
خوف یکی آنکه پسر رسول خدایی دوم شفاعت جد تو سیوم رحمت الهی فرمود که ای طاوس اما آنکه من
پسر رسول خدایم ایمن نمیکرداند مرا حال آنکه من شنیده ام که حق تعالی فرموده که فلا انساب بینهم
و اما شفاعت جد من ایمن نمی سازد مرا زیرا که حق جل و علا میفرماید که و لا یشفعون الا لمن ارتضی و اما
رحمت الهی پس بدرستی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که ان رحمة الله قریب من المحسنین و من نمیدانم که
من نیکوکارم و آنحضرت از مردی که بوی چیزی رسیده بود که یاد میکرد مردی را بدی فرمود
که بپرهیز از غیبت که آن نانخورش سگان دوزخ است و آورده محمد بن حسن بن حمدون در کتاب
تذکره چیزی از کلام آنحضرت علیه السلام که آنحضرت فرمود که هلاک نمیشود مؤمن میان سه خصال
یکی شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و شفاعت حضرت رسالت پناه و وسعت رحمت
حضرت اله فرمود که بترس از خدای عز و جل از جهت قدرت او بر تو و شرم دار از او از برای قرب
او بتو و هر گاه که نماز گزاری پس بگزار نماز تودیع کننده و حذر کن از آنچه از تو بوجود آمده از تقصیر
و بترس از خدای تعالی ترسیدنی که نباشد متعذر و دیگر فرمود که حذر کن که ابتهاج و سرور نمایی
بگناه زیرا که ابتهاج و سرور بزرگتر است از ارتکاب گناه ابو العباس عبد الله بن جعفر حمیری در
کتاب دلایل آورده که علی بن حسین علیهما السلام در سفری طعام چاشت میخورد و نزد آنحضرت
مردی بود ناگاه آهویی آمد که در آن ناحیه بود که آنجا بچرد و بودند ایشان که طعام میخوردند بر سفره
در آن موضع فرمود آنحضرت او را که نزدیک بیا و چیزی بخور که تو ایمنی آهو آمد پس روی آورد که بخورد
چیزی از سفره آن مرد که با آنحضرت طعام میخورد سنگی برداشت و انداخت در پس پشت خود آهو از آن
برمید و برفت آنحضرت فرمود که شکستی ذمت مرا من با تو دگر سخن نگویم هرگز و مرویست از ابی جعفر ع
که پدر من بیرون فرمود بجانب مواشی که او را بود و با ما بودند بعضی از غلامان و غیر ایشان سفره

آوردند

آوردند تا طعام بخوریم آهویی آمد نزدیک آنحضرت فرمود که منم علی بن حسین علی بن ابی طالب و مادر من
فاطمه بنت رسول الله است صلی الله علیه و آله بیا باین غذا آهو آمد که تا با ایشان چیزی بخورد ما شاء الله
آنکه خورد باز دور رفت آن آهو فرمود بعضی از غلامان خود را که او را باز گردانید بر ما پس گفت ایشان را
که شکست مدهید ذمت مرا گفتند پس از آن فرمود که ای آهو منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و مادر
من فاطمه دختر رسول الله است بیا باین غذا و تو ایمن باش در ذمت پس آمد آهو تا بایستد بر سفره که چیزی
بخورد با ایشان یکی از جلسای ایشان دست بر پشت برد آن آهو رمید آنحضرت فرمود که شکستی ذمت مرا
سخن نگویم ترا هرگز و باین اسناد روایت کنند که علی بن حسین علیهما السلام روزی نشسته بود با اصحاب خود
ناگاه ماده آهویی آمد از صحرا و می آمد تا برابر آنحضرت رسید آنگاه ایستاد و دم خود را می جنبانید و دهان
برهم میزد بعضی از قوم گفتند یا ابن رسول الله چه میگوید این آهو فرمود که فلان بن فلان قرشی گرفته بچه او را
و از دیروز باز و هیچ شیر بوی نداده از دیروز باز که او را گرفته اند پس خبر در دل این مردم آمد پس آنحضرت
فرستاد و این قرشی را آوردند فرمود که چیست این آهو را که از تو شکایت میکند گفت چه میگوید فرمود
که او میگوید که تو گرفته بچه او را در دیروز در فلان وقت و شیر نداده از آن وقت باز او را از آن وقت
باز که تو گرفته او را و از من درخواست میکند که من التماس کنم بسوی تو تا او را بیاری اکنون من از تو
درمیخواهم که بفرستی بچه او را بسوی او تا شیر دهد دگر باز فرستد بسوی تو گفت بخدای که محمد را براستی
بخلق فرستاده که راست گفت بر من فرمود که پس بفرست و بچه او را بیار چون فرستاد و آورد
فرمود که بفرست پیش مادرش چون بچه خود را دید دهان و دم جنبانید و او را پیش خود گرفت و شیر داد
و آنگاه آنحضرت فرمود که بحقی مراست بر تو که ببخشی او را بمن پس او را به آنحضرت بخشید آنحضرت بمادر
بخشید و بکلام او با وی تکلم کرد و او دهان را حرکت داد و دم جنبانید و رفت و بچه را با خود برد گفتند
یا ابن رسول الله چه گفت این آهو فرمود که دعا گفت شما را و جزای خیر خواست از برای شما و مرویست
از ابی عبد الله علیه السلام که در آن شبی که علی بن حسین علیهما السلام رحلت خواست فرمود
گفت به پسر خود امام محمد باقر علیه السلام که ای پسرک من آب وضو از برای من بیار فرمود که
من رفتم و آوردم آنحضرت فرمود که این آب را که بطلب من آورده چیزی مرده در وی هست
فرمود که من بیرون رفتم و چراغ آوردم ناگاه موشی در وی مرده بود در رفتم و آب دیگر آوردم

انگاه فرمود که ای پسر این شبی است که وعده کرده شده ام و بآن عالم می شتابم بعد از ان وصیت
فرمود بناقه که اورا بود که فرود آرند زمام اورا و علف از برای او ترتیب دهند چون چنان کردند مکثی
نکرد تا که بیرون رفت و بعد از دفن آنحضرت رفت بنزدیک قبرش و خود را بر زمین میزد و آب از چشم
میریخت پس محمد بن علی علیهما السلام آمد گفتند که ناقه بیرون رفت فرمود که برخیز بارک الله فیک برکات
انگاه گفت بگذارید اورا که وداع کننده من است پس درنگ نکرد مگر سه روز تا مرد آن ناقه آنحضرت بیرون
می فرمود با آن ناقه تا مکه و تازیانه را بر ناقه می آویخت و بر وی نمی زد تا در مدینه می آمد و مرویست از ابی جعفر ع
که چون حسین بن علی علیهما السلام شهید شد محمد بن حنفیه آمد نزد علی بن حسین و گفت مر اورا که ای پسر برادر من
من عم توام و صنو پدر توام و بزرگترم بسال پس من احق باشم بامامت و وصیت پس بمن بده سلاح رسول الله
علی بن حسین فرمود که یا عم از خدای تعالی بترس و ادعا مکن چیزی را که حق تو نباشد که من می ترسم بر تو
نقص عمر و تفرقه امر را محمد بن حنفیه گفت که من احقم باین امر از تو انگاه علی بن حسین فرمود که ای عم آیا هیچ میدانی
که میتواند بود از برای تو حاکمی که محاکمه خود را باو رفع کنیم محمد گفت آن حاکم که باشد آنحضرت فرمود که حجر
الاسود گفت محاکمه را انجا بریم پس چون هردو آمدند و ایستادند نزد حجر او گفت که ای عم تکلم کن
و حال خود را بگوی که تو طالب این امری گفت پس تکلم کرد محمد بن حنفیه هیچ جواب نشنید گفت پس
آمد علی بن حسین و نهاد دست مبارک را بر وی و فرمود که اللهم انی اسئلک باسمک المکتوب فی سرادق
البهاء و اسئلک باسمک المکتوب فی سرادق العظمة و اسئلک باسمک المکتوب فی سرادق القوة و اسئلک باسمک
المکتوب فی سرادق الجلال و اسئلک باسمک المکتوب فی سرادق السلطان و اسئلک باسمک المکتوب فی سرادق
السرایر و اسئلک باسمک الفایق الخبیر البصیر رب الملائکة الثمانیه و رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و رب محمد
خاتم النبیین که ناطق گردانی این حجر را بزبان عربی فصیح تا خبر کند که مر کراست امامت و وصیت بعد از حسین بن
علی علیهما السلام بعد از ان آنحضرت اقبال فرمود بر حجر و گفت می پرسم ترا بحق آنکه گردانیده و پدید کرده
در تو مواثیق عباد و شهادت را که بآن وفا کنی که خبر دهی که مر کراست امامت و وصیت بعد از حسین بن علی
گفت که بلرزه در آمد حجر تا نزدیک بود که از موضع خود بیرون آید و تکلم کرد بزبان عربی ظاهر فصیح و گفت
یا محمد تسلیم نمای و برو مسلم بدار که امامت و وصیت بعد از حسین بن علی حق علی بن حسین است علیهم السلام
ابو جعفر میفرماید که بازگشت محمد بن حنفیه و میگفت بابی علی و مرویست از ابی عبد الله علیه السلام که دست

مرد و زنی

مرد و زنی یکروزی چسپیدی بر حجر در طواف هرچند جهد و سعی کردند که دست خود را از ان برکنند نتوانستند
مردم گفتند که دستهای ایشان را می باید برید ناگاه علی بن حسین علیهما السلام فرمود پس فرجه دادند اورا
چون دانست احوال ایشان را دست مبارک نهاد بر دستهای ایشان و از هم جدا ساخت و مرویست
از ابی عبد الله علیه السلام که چون والی خلافت شد عبد الملک بن مروان نوشت بحجاج بن یوسف که
بسم الله الرحمن الرحیم این از عبد الملک بن مروانست بحجاج بن یوسف اما بعد پس نظر کن دماء
بنی عبد المطلب را که حفظ آن نمایی و اجتناب کنی از ریختن خون ایشان که من می بینم آل ابی سفیان را که
چون درین امر شروع نمایند درنگ نخواهند کرد مگر اندکی والسلام و این کتابت را به پنهانی برای وی
فرستاد و این خبر وارد شد بحسب معنی بر علی بن حسین در ساعت که نوشته و فرستاده بود بحجاج و گفته
شد اورا که عبد الملک نوشته بحجاج این و این را و خدای تعالی جزای سعی او و بر مهر و ثابت گرداند ملک
اورا و زیاده سازد زمان حکومت اورا گوید که علی بن حسین علیهما السلام نوشت این را که بسم الله الرحمن الرحیم
بعبد الملک بن مروان از علی بن حسین اما بعد بدرستی که تو نوشتی در روز چنین و چنان و در ساعت
فلانی از ماه فلان این و این را و بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله اخبار فرموده مرا باین و بدرستی
که خدای تعالی جزای سعی ترا بدهد و ثابت گرداند ملک و دراز سازد زمان حکومت ترا و بعد نامه را
و مهر فرمود و بغلامی که اورا بود داد و فرمود که در ساعت آنرا بعبد الملک برسان و چون غلام
و آن نامه را بعبد الملک داد و او در و نظر کرد یافت آنرا موافق آن که در آنساعت بود بحجاج پس
شک او زایل شد در صدق علی بن حسین علیهما السلام و فرح و شادی تمام نمود و دیگر وار زر جهت
آنحضرت فرستاده بواسطه آنکه از ان نامه مسرور شده بود و روایتست از منهال بن عمرو که او گفت
وقتی که بحج رفته بودم بخدمت علی بن حسین رفتم آنحضرت گفت بمن که یا منهال چه کرد حرملة بن کاهل
الاسدی را گفتم او را گذاشتم در کوفه زنده گفت آنحضرت دستهای مبارک برداشت و گفت
بار خدایا بچشان اورا گرمی آهن بار خدایا بچشان اورا حرارت آتش گفت چون بازگشتم بکوفه خروج
کرده بود مختار بن ابی عبیده و دست یافته بر مردم کوفه و مرا دوستی بود سوار شدم که بیرون روم
بدیدن او و سلام او او را یافتم و او نیز مرکب طلبیده با هم سوار شدیم و آمدیم بکناسه او ایستاد
و انتظار چیزی می کشید و در ان حال مختار بطلب حرملة بن کاهل فرستاده بود و اورا حاضر ساختند

الحمد لله که مرا مستولی گردانید بر تو و ممکن ساخت از تو بعد از ان خدا در اطلبید فرمود تا هر دو دست
و هر دو پای او را بریدا انگاه گفت النار النار پس پشته هیزم آوردند و آتش زدند و او را در ان
انداختند تا سوخت من گفتم سبحان الله مختار این شنیده متوجه شد و گفت سبب تسبیح تو چه بود
گفتم رفته بودم بخدمت علی بن حسین علیهما السلم آنحضرت احوال حرمله از من پرسید من خبر دادم
او را که من حرمله را زنده گذاشتم در کوفه دستهای مبارک برداشت و فرمود که اللهم اذقه
حر الحدید اللهم اذقه حر النار مختار گفت الله الله آیا تو شنیدی این را از علی بن حسین که میفرمود این را گفتم بخدا که شنیدم
این را که میگفت مختار فرود آمد و دو رکعت نماز طولانی گزارد و بعد از ان سجده دور و دراز
کرد و بعد از ان سر برداشت و روان شد و من باوی رفتم تا منتهی شد بخانه من گفتم اگر مصلحت
میدانی لحظه مشرف فرمای مرا و فرود آی در منزل من و طعام چاشت نزد من بخور گفت ای منهال
خبر دادی مرا که علی بن حسین علیهما السلم سه نوع دعا فرمود و حق سبحانه و تعالی آنرا اجابت فرمود
بر دست من اینچنین نعمتی بمن خورانیدی بعد از ان سؤال میکنی که نزد تو طعام خورم این روز
روزه شکرست مر خدا را که مرا توفیق داد از برای این امر و پرسیدند از علی بن حسین علیهما السلم
که بکدام حکم شما حکم میکنید فرمود که بحکم ال داود پس اگر درمانیم از چیزی مدد میکند ما را بآن
روح القدس و آنحضرت فرموده که مالک است کسی که او را نیست حکیمی که ارشاد نماید و ذلیل است
کسی که نیست او را سفیهی که امداد کند او را مؤلف کتاب علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که مناقب علی بن
الحسین علیهما السلم در کثرت بعدد نجوم سموات است و در وقوع و ظهور از اجلای بینات است و چگونه
چنین نباشد که او فوق عالمیانست که سلاله اولاد هر دو جهانست و او امام ربانی و هیکل
نورانیست بدل ابدال و زاهد زهاد و قطب اقطاب و عابد عباد است نور مشکوة رسالت و نقطه
دایره امامت است و ابن الخیرتین والکریم الطرفین قرار القلب و قرة العین علی بن الحسین است و چه دانی
که کیست علی بن حسین او اواه اواب است و عامل سنت و کتاب است و ناطق بصواب و ملازم محراب است
او ایثار کننده است بر نفس که مرتفع است در درجات معارف و آنکس است که روز او فایق است
بر امس که متفرد است بمدارج عوارف و او افضل خلایق است بتلید و طارف و اعلی است بر ذروه
شرف و قدر در مطارف و ازکی است بطیب مولد و طهارت اصل و پاکیزگی فرع و برتر از آنکه

او را وصف تواند کرد لسان واصف منفرد بود در خلوات بمناجات بتقاضی الحاجات تعجب داشتند
ملائکه از مواقف او در مقام عبادات پس نظر کن ای ناظر بعین اعتبار در اخبار و عجایب آثار و فکر
در زهد و تعبد و خشوع و تهجد و دوام در صلوات و ادعیه در اوقات مناجات و استمرار بر ملازمت
عبادات و ایثار و صدقات و عطایا و صلات و توسلات آنحضرت که همه دالند با وجود فصاحت
و بلاغتش بر خشوع و خضوع از برای پروردگار او و ضراعت و عجز و وقوف او در موقف عصات
با شدت طاعت بر ذنوب بر برات ساحت و گریه و فزع او بر خشیت الهی و در دل خشب مشغولی و
بتقدیس و تهلیل نامتناهی متقبل بود بحق و معرض بود از دنیای دنی و معری گشته بود از جثه بشر جسیم
او ساجد بود در ثری و روحش متعلق بملأ اعلی و چون در تلاوت بآیتی و عید رسیدی تصور فرمودی
که گویا مقصود از ان اوست و در ان امور عجیبه ملاحظه فرمودی و خود را بحق نزدیک دیدی
و دانستی و معلوم است نزد هر که او را بصیرتی است بلا شک و ارتیاب و او معرفتی است بسبب کشف
حجاب و فتوح ابواب که این ثمره آن شجره است همچنانکه واحد جزء از عشره است و این دری از ان
بحر زاخر است و این نتیجه آن مقدمه است و او خلیفه محمد و علی و فاطمه مکرمه است اینست اصل طاهر او
و اما فروعش همه مانند یکدیگرند از اول تا آخر ایشان مشکوة انوار و مرقاة اخیار و امناء ابرار و اتقیا
اطهارند و هر یک در زمان خود ممتاز طرق نجاتند صلی الله علیهم و علی بن حسین علیهما السلم دوحه است
که منشعب شده از و اغصان شرف و سیادت ایشان و زبان درین مقام قاصر است از عد مفاخر
او و عبارت عاجز از حد مآثر او و مثل من قیام نمی تواند نمود در نعوت و اوصاف مثل او و لیکن
گفته من بقدر علم من است نه بقدر رتبه او و چه نسبت است میان ثریا و ثری و عبد بمولی و زبان معذرت
این ابیات را میگوید نظم مدیح علی بن الحسین فریضة علی لأنی من اقل عبیده
امام هدی فاق البریة کلها بآبائه خیر الوری وجدوده فطارفه فی فضله وعلائه وسودده ومجده کتلیده
له شرف فوق النجوم محله اقر به حتی لسان حسوده وتعاید لوفیں بالغیث بعضها تبینت بخلاف السحاب وجوده
واصل کریم طاب فرعا فاصبحت تحار العقول من نضادة عوده ونفس زکا الله من نور قدسه فادرکت المکنون قبل وجوده
جری فذکی عن جریه کل سابق وقصر عن ذی الفعال رشیده واحرز شأو الطی بماثر بها مجدها فی وجده وعبیده

من القوم لو جاراهم الغيث لانثنى حسيرا فلم تسمع زئير رعوده ٭ هم النفر الغر الكرام الذى بهم ورى زند دين الله بعد صلوده ٭
اقاموا عمود الحق فانتضح الهدى ٭ ولولاهم اغشى قيام عموده ٭ بهم وضحت سبل المعالى فسل بهم تجد كل بان للعلا مشيده ٭
سمت بهم حال الى مرتقى علا ٭ تقاصرت الشهب العلى عن صعوده ٭ بهم ترفع اللاوا عند حلولها ٭ ويسهل صوب الغيث بعد جموده ٭
امولاى زين العابدين اصاخة ٭ الى ذى ولاء انت بيت قصيده ٭ مقيم على دين لولا محافظ ٭ يناديك من نائى المحل بعيده ٭
يحبك حبا صادقا فهو لايني ٭ اليك مع الايام لا فتحيده ٭ يود بان يسعى اليك مبادرا ٭ الى جوب اغوار الفلا ونجوده ٭
يقبل احلال امكان حلته ٭ ويكحل عينيه وترب صعيده ٭ يعنى مدح كفتن از براى على بن حسين عليهما السلام
فريضه است بر من زيرا كه من از كمترين بندكان اويم كه پيشواى رهنماست كه فايق همه خلايق است
با پسران واجداد بهترين جميع عباد است پس امر جديد در فضل و بلندى و مهدى و بزركى او همچو امر
قديم اوست مر او را شرفيت كه فوق كواكبست ازروى محل و مقامش تا غايتى كه اقرار دارد بان
زبان حسود او و نعمتهاى كف جود او اكر قياس كرده شود بباران بعضى ازان ظاهر و مبين شود
تا بخل را بر كهربار وجود او و او اصلى است كريم كه بپاكيزكى فرع پس امداد ميكند كه حيرانست عقول
در نضارت و تازكى عود و اصل او و نفس نفيسى است كه خلق كرده حق تعالى او را از نور قدسى كه
آن نفس نفيس ادراك كرده جميع مكونات را پيش از وجود خود مركب فضلش جريان كرد پس نزديك شد
در تك دوا زهمه مركبهاى تيز رو و سابق آمد كردار او و قاصر ساخت از بهر ماذى كردار رشد
او را و پيشى كرفته ارباب متفرقه بزركى را دودست مجد و بزركى او در روز عدو و عيد او كه دست همه را
از ابناى زمان خود در عبادت بچوب عجز بسته او از طايفه بزركى قدريست كه اكر برابرى كنند
ايشان را باران در جود و مكرمت باز جويد عجز و درماندكى را بعد ازان شنوده نشود آواز
رعود او ايشان طايفه معروف و مشهور كرامند كه بسبب ايشان روشن مى شود و آتش ميدهد آتش
بركزين آلهى بعد از سختى او ايشان قايم ساخته اند ستون حق را و روشن و هويدا كردانيده اند
راه حق را و اكر ايشان نمى بودند ديده نمى شد و قايم نميكرديد ستون حق با ايشان واضح و روشن
كشته راههاى معالى پس حبت جوى ايشان كن تا بيابى مهربانى بلند سازنده بناى بلند او را بلند
ميكردد حال تا بمرتقاى نهايت بلندى ميرسد بمرتبه كه قاصر مى شود شهب بلندى از بالا رفتن

وصعود آن با ايشان دفع كرده مى شوند اين شهب نزد حلول آنها و بوجود ايشان ميريزد باران فيض
بعد از جمود و بستكى او اى مولاى و مقتداى من زين العابدين عليه السلم بشنوان و شنوانيدكى از صاحب
دوستى و ولاى خود بيت قصيده او را كه او مقيم است بر دين و ولا و دوستى كه نكاه دارنده آنست ندا
ميكند ترا از محل دورى كه دوست ميدارد ترا او در دوستى صادق است پس او ميكويد كه تملق من ترا اكر
ايام مدد نميكند رفته او را دوست ميدارد كه بشتابد بسوى تو بشتافتنى كه قطع نشيب و فراز بيابانها كند
و ببوسد محل و مكانى كه تو آنجا حلول كرده و بجاى سرمه در هر دو چشم كشد خاك آن زمين را صلى الله عليه
وعلى آبائه الطيبين الطاهرين در ذكر امام پنجم ابى جعفر محمد بن الباقر بن على بن حسين بن على بن ابى طالب عليهم السلام
كمال الدين بن طلحه رحمه الله كويد كه او باقر علم و جامع و شاهر و رافع اوست دال او صافيست و عملش كافى
اخلاقش حميده و طاعتش پسنديده راسخ بود در مقام تقوى و هادى بطريق هدى ولادتش با سعادتش
در مدينه بود در سيوم ماه صفر در سال پنجاه و هفتم از هجرت كويند چهار سال قبل از شهادت جد بزركوارش
امام حسين عليه السلم و مادرش فاطمه بنت حسن بن على بن ابى طالب عليهم السلم و او را ام الحسن ميكفتند و كويند
ام عبد الله ميكفتند و اما اسم شريفش محمد است و كنيتش ابو جعفر و او را سه لقب بوده باقر العلم و شاكر
و هادى و اشهر آن باقر است و تسميه و بباقر از جهت تبقر است در علم يعنى توسع او در و اما مناقب حميده
و صفات جميله او بسيار است از انجمله كويد افلح كه مولى آنحضرت بود كه من بيرون رفتم با محمد بن على عليهما السلام
بجانب حج چون داخل شد در مسجد الحرام و نظر مبارکش بخانه كعبه افتاد كريست تا آواز بلند كفتم با بى انت و امى مردمان
بجانب تو ناظرند پس اكر كم كنى از و چيزى مى تواند بود فرمود مرا كه وى بحك اى افلح چرا نكريم شايد كه برين سبب نظر رحمت
بجانب من اندازد و مرا رستكار ساخته فردا از همه چيز فارغ سازد بعد ازان طواف خانه فرمود پس آمد تا نماز
كذارد نزد مقام ابرهيم چون نماز كذارد سر مباركرا از سجده بر داشت موضع سجودش از كريه تمام تر شده
بود و احيانا چون بخنديدى فرمودى ابن مبغض فى الكبر و عبد الله بن عطا كويد كه من نديدم علما را نزد هيچ كس
كه اصغر باشند ازروى علم مكر نزد ابى جعفر عليه السلام كه پدر بزركوار من ميكفت در جوف ليل در حالت
تضرعش كه امر فرمودى مرا تحلى بصفت امر كشتم و نهى نمودى مرا منزجر بسمت زجر نشدم پس اينك بنده تو
در پيش تو زبان عذر دارد امام جعفر عليه السلام فرمود كه پدر من استرى داشت فرمود در وقتى كه ازو فوت
شده بود كه اكر حق سبحانه و تعالى آنرا بمن باز كرداند من او را حمدى كويم بمحامدى كه مرضى او باشد اندك

زمانی نگذشت که استر آمد با زین و لجام چون آنحضرت بران سوار شد و راست نشست و جامه را گرد کرد
سر مبارک بسوی آسمان کرد و فرمود که الحمد لله و زیاده ازین نگفت بعد ازان فرمود که چیزی را باقی
نگذاشتم گردانیدم جمیع انواع محامد را از برای خدای عز و جل پس هیچ از حمد باقی نماند الا که داخل است
در انچه گفتم مؤلف رحمه الله میفرماید که راست و درست فرمود آنحضرت زیرا که الف و لام در قول او
که الحمد لله استغراق جنس کرده منفرد ساخته حق تعالی الحمد و منقول است از آنحضرت که فرموده که هیچ
عبادتی نیست که افضل باشد از عفت بطن و فرج که شکم و فرج را از حرام نگاه دارد و هیچ چیز نیست
نزد حق تعالی که دوستر باشد از آنکه ازو سوال کنید و دفع نمیکند قضا را مگر دعا و بدرستی که اسرع خیر از
روی ثواب نیکویست و اسرع شداید از روی عقوبت ستم است و روایت مردی را که بینا باشد بعیب
مردمان و کور باشد بعیب خود و آنکه امر کند مردم را بچیزی که خود آنرا نکند و نهی نماید مردم را بچیزی که خود
نتواند ازان برگردد و ترک کند آنکه ایذا رساند همنشین خود را بسخنان مالا یعنی عبدالله بن ولید گوید که گفت
ما را یکروزی ابو جعفر علیه السلام که آیا داخل میکرد اند یکی از شما دست در آستین صاحب خود و دستش
پس فرا گیرد آنچه خواهد گفتیم نه فرمود که پس شما برادران نیستید چنانکه زعم شماست و گوید سلمی کنیزک آنحضرت
که از برادران دینی کسی بخدمت ابی جعفر علیه السلام می آید پس بیرون نمیرفت نزد او تا بهترین طعام بایشان
میخورانید و نیکوترین جامها می پوشانید و دراهم بسیار می بخشید من میگفتم مر او را که اگر چیزی ازین تقلیل
کنید شاید فرمود که ای سلمی چیست نه دنیا مگر صله اخوان و معارف و جایزه آنحضرت پانصد یا ششصد درهم
بودی تا بهزار و ملالت نمی نمود از مجالست اخوان آسود بن کثیر گوید که من شکایت بردم نزد ابی جعفر علیه السلام
از احتیاج و جفای برادران فرمود که بد آن برادر که ترا رعایت کند در حالتی که غنی باشی و قطع کند
از تو در وقتی که فقیر گردی بعد ازان امر فرمود غلام خود را که بیرون آورد کیسه که درو هفتصد درهم
بود فرمود که این را خرج کن و چون تمام شود دیگر مرا اعلام کن که بشناس خودت و دوستی خود را
در دل برادر تو بانچه از برای او هست در دل تو منقول است از ابی الزبیر محمد المسلم المکی که او گفت
که ما نزد جابر بن عبدالله رضوان الله بودیم که آمد علی بن حسین و پسرش محمد علیهم السلام با او
در حالت کوچکی امام زین العابدین علیه السلام فرمود مر پسر خود را که ببوس سر عمو خود را محمد بن علی
پیش آمد نزد جابر و سر او را بوسه داد جابر گفت این چه کس است و چشم او پوشیده شده بود امام

زین العابدین فرمود که این پسر من است محمد جابر آنحضرت را در بر گرفت و گفت یا محمد رسول الله ترا سلام
رسانید گفتند مر جابر را که چگونه بود این یا با عبدالله گفت بودم من با رسول الله صلی الله علیه و آله و امام
حسین علیه السلام در کنار آنحضرت بود و بازی میکرد فرمود که جابر پسر مرا حسین پسری باشد علی نام که چون
روز قیامت شود ندا کند منادی که برخیزد سید العابدین پس علی بن حسین برخیزد و علی را پسری باشد محمد
نام ای جابر چون ببینی او را سلام بخوان از من و بدانکه لقای تو بعد از دیدن او اندکی خواهد بود پس
بعد ازین مگر اندک زمانی و بعد ازان وفات کرد و این اگرچه یک منقبت است برابری میکند با چندین مناقب
و اما چهار بودند از اولاد آنحضرت از ذکور سه و از اناث یکی و نامهای اولاد آنحضرت امام جعفر صادق
و عبدالله و ابراهیم و ام سلمه و گویند که اولاد آنحضرت ازین زیاده بوده اند و نقل کرده ثعلبی در تفسیر خود
باقر را علیه السلام خاتمی بود که بر وی این نقش کرده بود ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن و بالوصی ذی المنن و
بالحسین و الحسن و این را روایت کرده ثعلبی بسند خود در تفسیر که متصل ساخته به پسر آنحضرت امام جعفر
الصادق علیهما السلام و اما عمر آنحضرت آنکه وفاتش در سال صد و هفتم بود از هجرت و غیر ازین نیز گفته اند
و عمرش بر شصت زیاده است و غیر ازین هم گفته اند و امامت کرد با پدر بزرگوار امام زین العابدین علیه السلام
سی سال و چیزی و قبرش در مدینه است ببقیع نزد پدر و عم بزرگوارش در قبه که عباس نیز آنجا مدفون است
این آخر کلام ابن طلحه است و حافظ عبدالعزیز الجنابذی رحمه الله گوید که ابو جعفر محمد پسر علی بن الحسین بن
علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم الباقر علیهم السلام است و مادرش ام عبدالله بنت حسن بن علی بن
ابی طالب و مادر عبدالله ام فروه بود که بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر است و باقر علیه السلام مردی بود
کثیر العلم و مرویست از جعفر بن محمد علیهما السلام که من شنیدم از محمد بن علی که مذاکره میفرمود فاطمه بنت
حسن را از صدقه نبی صلی الله علیه و آله و میگفت وفات من درین سال است که پنجاه و هشتم سال او بود
و دران سال رحلت فرمود و محمد بن عمرو گوید که در روایت با آنحضرت رحلت فرمود در سال صد و هفدهم
از هجرت و دران وقت هفتاد و هشت ساله بود و غیر او گوید که وفاتش در صد و هجدهم بود و ابو نعیم
فضل دکین گوید که وفات آنحضرت در مدینه بود در سال صد و چهاردهم از هجرت و محمد بن سعید
روایت کند از لیث که او از آنحضرت روایت کرده که منشینید با اصحاب خصومات که ایشان خوض
می نمایند در آیات الهی و مرویست از ابی جعفر علیه السلام که من شنیدم از جابر بن عبدالله که میگفت

که تو بهترین مردمانی وجد تو سید شباب اهل بهشت است وجده تو سیده نساء عالمیانست و از ابی جعفر
محمد بن علی علیهما السلم منقول است که درآمد بر من جابر بن عبد الله و من در کتاب بودم و گفت بمن
که باز کن شکم خود را چون باز کردم شکم خود را بر شکم من نهاد و گفت امر فرموده مرا رسول الله صلعم
که سلام او را بتو برسانم و سفیان بن عیینه روایت کند از جعفر بن محمد و او از پدر بزرگوار که میفرمود که
شهادت علی علیه السلم در پنجاه و هشت سالگی و بدرجه شهادت رسید امام حسین علیه السلم در پنجاه و هشت
سالگی و وفات یافت نیز علی بن حسین علیهما السلم در پنجاه و هشت سالگی و من امروز پنجاه و هشت ساله ام
و عمر بن خالد روایت کند که حدیث کرد مرا زید بن علی در حالتی که موی خود را گرفته بود از حسین بن علی که او
نیز فرمود در حالتی که موی خود را گرفته بود که کسی که آزار رساند شعره از من مرا آزار رسانیده و کسی که مرا
بیازارد خدا را آزرده و کسی که خدای تعالی را بیازارد لعنت کند او را خلایق آسمانها و زمین و مرویست
از حکم بن عیینه که او گفت که قول حق جل و علا که وان فی ذلک لآیات للمتوسمین بخدا سوگند که محمد بن علی ع
از ایشانست حسین بن حسن روایت کند که محمد بن علی میفرمود که سلاح سلیمان انگشتری کلام ایشان است
و مرویست از جابر جعفی که گفت بمن محمد بن علی علیهما السلم که ای جابر من محزون و اندوهناکم و من
اشتغال قلب دارم گفتم بچه چیز است حزن و شغل قلب تو فرمود که ای جابر کسی که درآورد در دل
خود صافی خالص دین الهی را باز میدارد او را از ماسوای او ای جابر زینت دنیا و نشاید که
باشد او مگر مرکبی که بآن سوار شده یا جامه که او را پوشیده یا زنی که با او رسیده ای جابر مومنان
اطمینان نمی یابند بدنیا از جهت باقی بودن در وی و ایمن نیستند از آمدن آخرت بر ایشان و گوش نمیگیرند
از ذکر الهی آنچه شنیدند از گوشهای خود از فتنه و چشم نمی پوشانند از نور الهی آنچه دیدند بچشمهای خود
از زینت پس ایشان فایز میگردند بثواب ابرار و بدرستی که اهل تقوی ایسر اهل دنیا اند از روی مونت
و اکثر ایشان اند از روی معونت و امداد اهل تقوی بیشتر است از اهل دنیا اگر فراموش کردی حق را
یاد تو میدهند و اگر بیاد تو هست اعانت میکنند ترا گویندکانند بحق الله و قایم نمایندکانند بامر الله
قطع کرده محبت خود را از دنیا از جهت محبت کردگار و کناره کرده اند از دنیا بواسطه طاعت ملک
جبار و میدانند که این حال منظور نظر ذو الجلال است و فرود آر دنیا را بمنزلی که نزول کنی زمانی و از آنجا
بار کنی یا همچو مالی که در خواب دیده باشی که بدست تو درآمده باشد چون بیدار شوی چیزی با تو نباشد

ازان

ازان نگاه دار جانب حق را که نگاه داشت کرده ترا از دین و حکمت خود مولف رحمه الله میفرماید که آن
حضرت فرموده که فرود آر دنیا را بمنزلی این معنی قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله که فرموده که مثل من
و مثل دنیا همچو سواریست که در زیر درختی ساعتی فرود آید بعد ازان از آنجا جدا شده برود چنانچه سابقا
مذکور شد و منبع این دو کلام واحد است چه این والدان و الدات و مرویست از ابی جعفر علیه السلام
که او فرموده هرگاه خواهی که بیفکنی دانه را در زمین پس فراگیر قبضه ازان تخم و روی بجانب قبله کن بعد ازان
بگو که قل افرایتم ما تحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون آنگاه بگو که نه بلکه زارع حق تعالی است فلان
و یاد کن نام صاحب زرع را و بعد ازان بگو که اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعله مبارکا وارزقنا السلامة من
والسرور والغبطة آنگاه بیفشان آن تخمی که در دست و باقی تخمها و ابو جعفر روایت کند از جابر بن عبد الله
که او گفت که من از پیغمبر صلعم شنیدم که میفرمود که بود در آنچه اعطا فرموده بود حق تعالی بموسی پیغمبر علیه السلم
در الواح او اول آنکه شکر کن مرا و ازان مادر و پدرت را بتقدیم رسان تا من نگاه دارم ترا در متالف
و در محل فوت و از یاد ببرم از برای تو در عمر تو و زنده گردانم ترا بحیات طیبه و بگردانم ترا بهترین زندگانی
این آخر کلام جابر است و شیخ مفید رحمه الله آورده در کتاب ارشاد که این باب در ذکر امامی است که
بعد از علی بن حسین است علیهم السلم و تاریخ مولد و دلایل امامت و مبلغ سن و مدت خلافت و وقت
وفات و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آنحضرت علیه السلام و بود محمد بن علی بن
حسین الباقر علیهم السلم در میان برادران خلیفه پدر بزرگوار خود علی بن حسین و وصی و قایم بامامت
بعد از او و بروز فرمود بر جماعت خود بفضل و علم و زهد و بزرگی و اعرف ایشان بود از روی ذکر و احلم
در میان عامه و خاصه و اعظم ایشان از روی قدر و مرتبه و ظاهر نشد از اولاد حسن و حسین علیهم السلام از علم
دین و آثار و سنن و علم قرآن و سیرت و فنون آداب آنچه ظهور یافت از ابی جعفر علیه السلام و روایت
کنند از آنحضرت معالم اهل دین و بقایای صحابه و معارف تابعین و روسای فقهاء مسلمین و در
فضل و دانش ضرب المثل بود و در جمیع اوصاف و آثار ربی بدل قرظی در مدح او گوید که شعر یا باقر العلم لاهل التقی
و خیر من لبی علی الاجبل یعنی شکافنده علم از برای اهل تقوی و ای بهترین کسی که تلبیه گفت بر کوهها و
و مالک بن اعین جهنی گفته در مدح آنحضرت شعر اذا طلب الناس علم القران کانت قریش علیه عیالا
وان قیل این ابن بنت النبی نلت بذاک فروعا طوالا نجوم تهلل للمدلجین جبال تورث علما جبالا

یعنی هر گاه طلب کنند مردم علم قرآن را هستند قریش بر وعیال که از و اخذ علم کنند و اگر گفته شود که ست
پسر دختر پیغمبر رسانی باین فروع طوال که باقی ائمه معصومین اند که فروع ایشان اصل شریفند که
ایشان ستارگان درخشانند از برای ارندکان بار علم مشابه کوهها اند که میراث گرفته اند کوههای
علم را از یکدیگر و آنحضرت متولد شد در مدینه در سال پنجاه و هفتم از هجرت و رحلت فرمود در سال
صد و چهاردهم از هجرت و او هاشمی است از هاشمیین و علوی است از علویین و قبر ازهرش در بقیع است
از مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کند میمون القداح از جعفر بن محمد و او از پدر بزرگوارش ع
که فرمود که داخل شدم بر جابر بن عبدالله رحمة الله علیه و سلام کردم برو و جواب سلام من گفت بعد از آن گفت
کیستی تو و این بعد از آن بود که چشم او پوشیده شده بود گفتم محمد بن علی گفت ای پسر خیر البشر نزدیک من بیا
من نزدیک او رفتم بوسید هر دو دست مرا بعد از آن افتاد که هر دو پای مرا ببوسد من خود را دور
گرفتم از و آنگاه گفت رسول الله صلعم ترا سلام رسانید گفتم و علی رسول الله السلام و رحمة الله و برکاته
چگونه بود این ای جابر گفت من بودم با رسول الله یکروزی فرمود که ای جابر شاید که باقی مانی تو تا
ملاقات کنی بمردی از ولد من که گویند او را محمد بن علی بن الحسین که حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده
باشد نور و حکمت پس بخوان او را از من سلام و بود در وصیت امیر المؤمنین علیه السلام که بوالد خود
فرموده بود ذکر محمد بن علی و صاحب نیز با او وصیت کرده بود ندو تسمیه فرموده او را پیغمبر و تعریف نموده
بباقر العلم بر وجهی که آن را روایت کرده اند اصحاب آثار و از آنچه روایت کرده شده از جابر بن عبدالله
در حدیث مجرد که او گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مرا که شاید باقی مانی تا ملاقات کنی ولدی
از حسین که او را محمد گویند که بشکافد علم دین شکافتنی که باقر عبارت از آنست پس هر گاه که بوی
برسی از منش سلام برسان و روایت کنند شیعه در خبر لوح که جبرئیل علیه السلام آورده بود به پیغمبر صلعم
از جنت و آنحضرت بفاطمه علیها السلام عطا فرموده در و اسمای ائمه بود علیهم السلام بعد از و پس بود
ذکر محمد بن علی بعد از پدر بزرگوار و روایت کنند نیز که خدای عز و جل فرستاده بود به پیغمبر خود کتابی
که مهر فرموده بود بدوازده خاتم و امر کرده بود که آنرا بدهد بامیر المؤمنین و دیگر امر فرموده بود
که بردارد مهر اول را که در و بود و عمل کند بما تحت او باز آنحضرت داد نزد وفات بپسر خود حسن و امر
فرمود او را که بردارد مهر دوم را و بما تحت او عمل نماید باز او در حضور وفات داد ببرادرش

حسین و امر کرد

حسین و امر کرد که مهر سیوم را بردارد و عمل کند بما تحتش باز او داد نزد وفات بپسرش علی بن حسین و امر
فرمود بمثل آن و علی بن حسین داد بپسرش محمد بن علی الاکبر و امر کرد بمثل آن باز محمد بن علی داد بپسرش
تا آخر ائمه انام علیهم السلام و روایت کرده اند نیز نصوص کثیره بر و بامامت بعد از پدر از پیغمبر صلی الله علیه و آله
و از امیر المؤمنین و از حسن و حسین و علی بن الحسین علیهم السلام و روایت کرده اند مردم از فضایل و مناقب
آنحضرت آنچه بسیار می شود بآن خطاب کرا اثبات آن کنیم و اندکی که مقصود است از آن ذکر میکنیم عطای
مکی گوید که من ندیدم علما را نزد هیچکس که اصغر باشد از ایشان نزد ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام
و من دیدم حکم بن عتیبه را با وجود جلالت او در میان قوم در پیش آنحضرت که گوییا طفل مکتب است
نزد معلم خود و این مذکور شد باختلاف عبارت و جابر بن یزید جعفی روایت کردی از محمد بن علی گفتی
که حدیث کرد مرا وصی اوصیا و وارث علم انبیا محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام و روایت کند محمد بن
ابرهیم از قیس بن ربیع که گفت من سوال کردم از ابا اسحق از مسح میکردند تا رسیدم بمردی از بنی هاشم
که ندیده بودم مثل او را هرگز یعنی محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام پس از و سوال کردم از مسح پس نهی
می فرمود مرا از آن و فرمود که نبود امیر المؤمنین علی علیه السلام که مسح کشد بر خفین و میفرمود که پیشی گرفته
کتاب مسح بر خفین را که منابیر کرد ابو اسحق گوید که من مسح نکشیدم از آن روز باز که مرا از آن نهی فرمود
و قیس بن ربیع گوید که من نیز مسح نکردم تا این را از ابو اسحق شنیدم و مرویست از ابی عبدالله علیه السلام
که محمد بن المنکدر میگفت که من ندیدم مثل علی بن الحسین خلق را در فضل دیدم محمد بن علی را علیه السلام پس
خواستم که پندی دهم او را پس او پند داد اصحاب و از و پرسیدند که بچه چیز ترا پند داد گفت روزی
بیرون رفتم بجانب بعضی از نواحی مدینه در ساعت گرمی ملاقات کردم محمد بن علی علیهما السلام و او
مردی بود جسیم که دست بر دوش دو غلام میرفت من با خود گفتم که این شیخی است از شیوخ قریش که
درین ساعت و بدین حالت در طلب دنیاست من بحضور آوردم او را پندی دهم پیش رفتم و سلام
کردم جواب سلام مرا داد و دران وقت کار نهر میکرد و عرق میریخت گفتم اگر مرگ در رسد ترا
و تو برین حالت باشی چگونه باشد مرا دست خود را از آن خلاص کرد و پشت مبارک بجای باز داد
و فرمود که اگر مرگ دریابد مرا درین ساعت و من بدین حالت باشم باک ندارم زیرا که این طاعتی است
از طاعات الهی با نکه باز میدارم نفس خود را از تو و از مردم یعنی که دست من مرا باز میدارد که دست

پیش تو مردم آرم وچیزی بخواهیم واین طاعت پس زمرک باک ندارم در طاعت ومن از مرک میترسیم وقتی
که فرود اید ومن در معصیتی باشیم از معاصی الهی کفتم یرحمک الله من خواستم که ترا موعظت کنم تو مرا موعظت
فرمودی و معاویة بن عمار ذهبی کوید که از محمد بن علی علیهما السلم سوال کردند که حق جل وعلا فرموده که
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ایشان چه طایفه اند فرمود که اهل ذکر ماییم و روایت میفرمود
انحضرت اخبار پیشینیان واخبار انبیا علیهم السلم ومردم می نوشتند ازو ومقاصد را وفواید کرفتند ازو
سیر وسنن را واعتماد میکردند برو در مناسک حج که روایت میفرمود از پیغمبر صلعم ومی نوشتند ازو
تفسیر قرآنرا و روایت میکنند از انحضرت خاصه وعامه اخبار را ومناظره میفرمود کسی را که وارد می شد
برو از اهل فکر ونظر وحفظ میکردند ازو مردمان بسیار از علم کلام و روایت کند زهری که هشام بن
عبد الملک حج کرده در آمد در مسجد وتکیه کرده بر دست سالم که مولای او بود ومحمد بن علی بن حسین علیهم السلم
در مسجد بود سالم کفت بوی که ای فلان این محمد بن علی بن حسین است کفت اینست که بفتنه می افتد اهل
عراق بواسطه او کفت برو پیش وی وبکو که فلانکس میکوید که چه خواهند خورد مردمان وچه خواهند
آشامید تا قطع وفصل ایشان بشود در روز قیامت انحضرت فرمود که حشر کنند مردمان را بزمینی
که مثل قرص نقی پاک باشد ودر وا نهرها متفرقه باشد میخورند ومی آشامند تا فارغ شوند از حساب
هشام چون دید که انحضرت فایز شد باین جواب کفت الله اکبر برو وبکو که در ماندکی ایشان را
باز نخواهد داشت در اکل وشرب در آنروز انحضرت فرمود که اهل دوزخ با وجود شغل باتش ایشانرا
ازان باز نمیدارد وکویند افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم یعنی اهل دوزخ از بهشتیان درخواهند
وتوقع کنند که بریزید بر ما از آب بهشت انمقدار که تشنکی ما را ببرد یا بدهید ما را ازانچه شما را روزی
کرده است خدای تعالی از سایر اشربه با انواع طعام تا بخوریم آنکاه هشام ساکت شد ودیکر
رجوع بکلام نکرد و روایت کنند از علما که عمرو بن عبید فرستاد کسی را که او امتحان نماید انحضرت را
بسوال او آمده کفت جان من فدای تو باد معنی این کلام حق تعالی چیست که اولم یر الذین کفروا
ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما یعنی آیا ندانستند آنانکه نکرویده اند که آسمانها
وزمینها بودند بسته بهم پس باز کشودیم ایشان را چیست این بستن وکشودن آنها انحضرت فرمود
که آسمان بسته بود از و باران بزمین نمی آمد وزمین بسته بود ازو نبات نمی رویید عمرو منقطع شد

دنیا

هوی

دنیافت اعتراض را ورفت وباز آمد وکفت خبر کن مرا از قول حق تعالی که ومن یحلل علیه غضبی فقد [هوی]
یعنی وهر که فرود آید برو خشم من پس تحقیق افتاد در هاویه هلاک این چه غضب است انحضرت فرمود که
این غضب عقاب اوست ای عمرو هر که کمان کند چیزی تغییر حق تعالی میکند پس او کافر است وانچه ما وصف کردیم
انحضرت را از فضل وعلم وبزرکی وریاست وامامت وجود وسخا در خاصه وعامه مشهورات است در میان
کافه ومعروف است بفضل واحسان با کثرت عیال وتوسط حال وعمرو بن دینار وعبد الله بن عمیر هر کدام ازیشان
کفتند که ما هرکز ملاقات با ابو جعفر نکردیم الا که با انعام میفرمود نفقه وصله وکسوه را ومیکفت که این مهیا
بود از برای شما پیش ازانکه با من ملاقات کنید وانحضرت روایت میفرمود از پدران بزرکوار خود که ایشان
از پیغمبر صلعم روایت کرده اند که انحضرت فرمود که سخت ترین اعمال سه است مواسات نمودن برادرانرا در مال وانصاف
دادن مردمانرا از نفس خود وذکر حضرت ذو الجلال در جمیع احوال وحسن بن صالح کوید که من شنیدم از ابو جعفر
محمد بن علی علیهما السلام وهر وقت که از انحضرت سوال میکردند از حدیث مرسل وسند میفرمود که هر کاه من حدیث
کنم شما را حدیثی که اسناد انرا ذکر نکنم پس سند من در ان حدیث پدر بزرکوار من است وهمچنین اجداد عالیمقدار تا
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وانحضرت از جبرئیل علیه السلم واو از خدای عز وجل وانحضرت میفرمود که بلیه مردمان
بر من عظیم است اکر دعوت میکنیم ایشانرا اجابت نمیکنند واکر میکذاریم ایشانرا راه نمی یابند ومهتدی نمیکردند
بغیر ما ودیکر میفرمود که می باید که مردم کینه ما نداشته باشند زیرا که ما اهل بیت رحمت وشجره نبوت ومعدن حکمت
وموضع ملائکه ومهبط وحی ایم وچون انحضرت وفات نمود هفت فرزند ازو ماندند وهر یک از برادرانش صاحب فضل
بودند واکرچه بفضل وی نبودند ورتبه امامت وخلافت وولایت از جانب حق تعالی ورسول الله نداشتند
ومدت امامت وخلافتش من قبل الله علی العباد نه سال بود صلی الله علیه

ذکر طرفی از اخبار برادران انحضرت

عبد الله بن علی بن حسین که یکی از برادران ابی جعفر بود علیه السلام ووالی صدقات رسول الله وامیر المؤمنین علیهما السلم
وفقیه فاضل بود وروایت بسیار کرده از پدران بزرکوار خود که ایشان از رسول الله روایت کرده اند ومردم
حدیث ازو میکنند واز انجمله روایت میکند عمارة بن غزیه از عبد الله بن علی بن حسین که پیغمبر صلی الله علیه واله
فرمود که بخیل بر بخیلی آنکس است که چون من ذکر کرده شوم نزد او صلوات نفرستد بر من چنانچه سمت ذکر
یافت وروایت کند عبد الله بن سمعان که من ملاقات کردم بعبد الله بن علی بن حسین حدیث کرد مرا
از پدر خود واو از پدر خود که امیر المؤمنین علیه السلام که دست راست دزد را قطع میکرد در دزدی اول

و پای چپ او را دروم و سجن مخلد در سیوم و عمر بن علی بن حسین مردی بودی فاضل جلیل و والی صدقات
رسول الله و امیر المومنین بود صلی الله علیهما و بسی با ورع و سخاوت بود روایت کند حسین بن زید
که من دیدم عم خود را عمر بن علی بن حسین که شرط میکرد بر کسی که میخرید صدقات علی را علیه السلم آنکه رخنه
میکرد در دیوار چنین و چنان رخنه و منع نمیکرد کسی را که در آید و از آن بخورد و روایت کند عبد الله بن
جریر القطان که من شنیدم از عمر بن علی بن حسین که میگفت که مفرط در دوستی ما مثل مفرط است در بغض ما
ما را حقی است از قرابت با رسول الله صلی الله علیه و آله و حقی است که حق تعالی بما کرامت کرده پس هر که ترک
کند آن را حق عظیمی را ترک کرده فرود آرید ما را بآنجا فرود آورده و مگوئید در حق ما چیزی که در ما نباشد
اگر عذاب کند حق تعالی ما را پس بواسطه گناهان ماست و اگر رحمت نماید بواسطه رحمت و فضل اوست
و زید بن علی بن حسین عین برادران بود بعد از ابی جعفر علیه السلام و افضل ایشان بود و مردی عابد بود
با ورع و فقیه و سخی و [illegible] ظهور کرد بسیف امر بمعروف میفرمود و نهی از منکر میکرد و طلب خون امام حسین ع
میکرد و ابو جارود زیاد بن منذر گوید که من بمدینه آمدم از هر که سوال میکردم از زید بن علی میگفتند مرا
که او حلیف قرآنست روایت کند هشام که من پرسیدم خالد بن صفوان را از زید بن علی و او حدیث کرد ما را
از او گفتم کجا با وی ملاقات کرده گفت برصافه گفتم چه نوع مردی بود گفت آنچه من میدانم آنست
که گریستی از خشیت الهی تا بیامیختی اشک او بمخاط او و بسیاری از شیعه اعتقاد امامت در وی کرده بودند
و سبب اعتقاد ایشان در امامت او خروج او بود بسیف که دعوت میکرد برضای آل محمد پس ایشان گمان
کردند که او این را از برای نفس خود میخواهد و او از برای خود نمیخواست زیرا که او میدانست مستحق امامت
پیش از وی حال و وصیت او بعد از وفات ابی عبد الله علیه السلام و غرض اصلی او این بود دیگر
آنکه یکروزی بر هشام بن عبد الملک و جمع بودند بسیاری از اهل شام نزد هشام و هشام این جمعیت
برای او کرده بود و امر نمود بایشان که چون او در آمد گفت بوی که نیست هیچکس از بندگان خدای تعالی
فوق آنکه وصیت کرده شود بپرهیزیدن از خدای تعالی و نیست از بندگان خدای تعالی کسی دون آنکه
وصیت کند او را بتقوی الله و من وصیت میکنم ترا بترسیدن و بپرهیزیدن از خدای تعالی پس گفت
از خدای تعالی هشام گفت بوی که تو نفس خود را آماده کرده از برای خلافت و امید آن داری و تو
لیاقت آن امر نداری که ترا مادری نیست و تو کنیزک زاده زید گفت بوی که من کسی را نمیدانم که بزرگتر باشد

نزد خدای تعالی بمنزلت از پیغمبری که حق تعالی او را مبعوث گردانیده بود و حال آنکه او پسر کنیزک بود پس اگر
این امر قصور میداشت از منتهی غایت این پیغمبر مبعوث نمی شد که او اسمعیل بن ابرهیم است علیهما السلم
و نبوت اعظم است از خلافت و بعد از این چه قصور کند مردی را که پدر او رسول الله باشد و او پسر علی بن ابی
طالب بود از آنکه از کنیزک متولد شده باشد آنگاه هشام برجست از مجلس خود و طلبید مقربان خود را و گفت
این تفرقه می اندازد در لشکر من بعد از آن زید از آنجا بیرون رفت و میگفت کراهت نکردند هیچ قومی حر
حر یوسف را الا که ذلیل شدند پس از شمشیر خنا بدر رسید و چون زید بکوفه رفت اجتماع نمودند با او بسیاری
بیعت کردند او را بر حرب بعد از آن الجماعت نقض عهد کردند و در وقت جنگ او را بدشمن دادند
و او را شهید کردند رحمة الله علیه و چهار سال در میان خود در کوفه بر دار کردند و منکر نشد هیچکس الخالات را
از ایشان نه بدست و نه بزبان و چون او کشته شد و این خبر رسید بابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
بغایت ملول و محزون شد چنانچه انین و ناله کرد بر او و تفرقه فرمود از مال خود در میان آنکسان که با زید کشته
شده بودند از اصحاب زید هر یک را مبلغ یکهزار دینار رطلا و این را ابو خالد واسطی روایت کند که ابو عبد الله ع
یکهزار دینار رطلا تسلیم من کرد و امر فرمود مرا که قسمت کنم من آن را در میان عیال آنکس که با زید کشته شده بودند
من آن را قسمت کردم بعیال عبد الله زبیر که برادر من فضیل الرسان آن را رسانیده بود بوی چهار دینار
رسیده بود باو و مقتل زید در روز دوشنبه دوم ماه صفر بود در سال صد و بیست از هجرت و در وقت
قتل او چهل و دو ساله بود و حسین بن علی بن حسین مردی با ورع و فاضل بود و حدیث بسیار روایت
کرده از پدر بزرگوار خود علی بن حسین علیهما السلم و عمه او دختر حسین بود و برادر ش ابی جعفر علیه السلام
روایت کند احمد بن عیسی که او گفت که پدر من گفت که دیدم حسین بن علی بن حسین را که دعا میکرد
بودم من که میگفتم نخواهد نهاد دست خود را تا مستجاب شود دعای او از برای همه خلایق و روایت
کند حرب الطحان که حدیث کرد مرا سعید که صاحب حسن بن صالح بود که من ندیدم کسی را که اخوف بوده
باشد از حسن بن صالح مر خدای تعالی را تا آمدم بمدینه و دیدم حسین بن علی بن حسین علیهم السلم را من
ندیدم کسی را که از وی اشد باشد از روی خوف گویا که او را باتش برده اند و بیرون آورده اند از شدت
خوف چنین بود و حسین بن علی بن حسین روایت کند که ابرهیم بن هشام المخزومی که والی مدینه بود دائم
جمع میکرد ما را در روز جمعه نزدیک بمنبر و در می افتاد بامیر المومنین علیه السلم و او را ناسزا میگفت او گوید

که من روزی حاضر شدم و آنجا برگشته بود از مردم و من خود را بر منبر چسبانیدم از تنگی جای ناگاه بخواب رفتم دیدم که قبر آنحضرت شکافت و بیرون آمد از و مردی با جامهای سفید گفت بمن یا عبد الله آیا اندوهگین نمی سازد ترا آنچه میگوید این گفتم بلی والله گفت بگشای هر دو چشم خود را و نظر کن بصنع الهی که با او چه خواهد کرد و او در آنوقت امیر المومنین را بناسزا یاد میکرد ناگاه از بالای منبر بزیر افتاد و جان پلید بمالک دوزخ سپرد لعنه الله

در ذکر اولاد آنحضرت

ما سابقا ذکر کردیم که هفت بوده اند ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلم که کنیتش ابو عبد الله است و عبد الله بن محمد که مادر هر دو ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بوده و ابرهیم درج و عبید الله درج که مادر ایشان ام حکیم بنت اسد بن مغیره ثقفیه است و علی و زینب از ام ولدند و اعتقاد کرده نشده در هیچ کدام از اولاد ابی جعفر امامت مگر در باب ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلم خاصه و برادرش عبد الله مشار الیه بود بفضل و صلاح و روایت کنند که او داخل شد بر بعضی از بنی امیه و او خواست که عبد الله را بقتل آرد گفت مکش مرا تا باشم از برای خدا بر تو عون یعنی از کسی باشم که شفاعت کند بسوی خدای تعالی و او بپذیرد شفاعت او را این را از و قبول نکرد و گفت مرا او را اموی که نیستی تو اینجا و نخواهی بود و او را زهر داد و کشت این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیا آورده که امام حاضر ذاکر جامع صابر ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلم بود از سلاله نبوت و جمع بود در و حسب دین ابوت تکلم میفرمود در عوارض و خطرات و میریخت از دیده دموع و عبرات و نهی می نمود از جدال و خصومات و گفته می شد که تصوف تعزز است بحضرت و تمیز است از برای خلوت خلف بن حوشب روایت کند از ابی جعفر علیه السلام که ایمان ثابت است در قلب و یقین خطرات است چون مرور میکند یقین بقلب میگردد بمرتبه که گویا آنکهنه است و مرویست که آنحضرت فرمود که در نمی آید در دل کسی چیزی از کبر الا که کم می شود از عقل او مثل آنچه در آمده در دل وی یا بیشتر از آن سفیان ثوری روایت کند که من شنیدم که منصور را که میگفت که من شنیدم از محمد بن علی بن حسین علیهم السلم که میفرمود که غنا و عز هر دو جولان میکنند در دل مومن پس چون رسیدند بمقامی که در و توکل است متوطن می شوند و ساکن میگردند و زیاد بن خیثمه نقل کند از ابی جعفر علیه السلام که صواعق میرسند و غیر مومن و لیکن نمیرسند بذاکر و ثابت گوید که محمد بن علی ع میفرمود در آیت که اولئک یجزون الغرفة بما صبروا که غرفه بهشت است از برای انکسان که صبر کردند

برفقر و مصایب دنیا سعد بن اسکاف گوید که آنحضرت میفرمود که عالمی که از و نفع گرفته شود بعلم او افضل است از هزار عابد یوسف بن یعقوب روایت کرده از برادر خود که او روایت کرده از آنحضرت که شیعیان ما سه صنفند صنفی بخورند مردمان را و صنفی همچو آبگینه می شکنند و صنفی طلای احمرند هر چند در آورده میشوند در آتش زیادت می شود جودت آن اصمعی روایت کند که محمد بن علی میفرمود مر پسر خود را ای پسرک من بترس که احتراز کنی از کاهلی و اضطراب در قول که آنها کلید هر شرند زیرا که اگر کاهلی پیشه کردی ادای حق نتوانی کردن و اگر اضطراب را شیوه ساختی صبر بر حق نمیتوانی آوردن و جابر روایت کند از ابی جعفر علیه السلم که حق تعالی می اندازد در دل شیعیان ما خوف و رعب پس هرگاه قایم گردد قایم ما و مهدی ظاهر شود باشد هر مردی از شیعیان دلیرتر از شیر غران و گذارنده تر از تیزی سنان و جابر گوید که ابو جعفر فرموده که شیعه ما کسی است که اطاعت کند خدای تعالی را و روایت کند جعفر بن محمد علیهما السلم از پدر بزرگوارش که بر شماست که احتراز کنید از خصومت که آن مفسد قلب است و مورث نفاق مولف رحمه الله میفرماید که آنحضرت راست و درست فرموده و خصومت در مذاهب و جدل در اعتقادات اراده نموده زیرا که دو قوم از متخاصمین یا مساوی اند در قوت پس فاسد می شود دلهای ایشان یا آنکه ضعیف میگردد قومی از قومی پس محتاج می شوند بنفاق تا باز دارند قومی را آنچه در ایشانست از ضعف بواسطه تودد بسوی آنها و اگر حمل کنند بر مطلق خصومات که در میان مردم واقع است نیز جایز است چه این معنی محتمل است آنرا نیز والله اعلم و آنحضرت میفرمود که نقش خاتم پدرم القوة لله جمیعا بود احمد بن بحیر روایت کند که محمد بن علی علیهما السلم میفرمود که بود مرا برادری که در چشم من عظیم می نمود و اینکه عظیم مینمود در چشم من بواسطه آن بود که صغیر بود دنیا در چشم او و این معنی در نهج البلاغه مذکور است و ابن مبارک روایت کند که محمد بن علی علیهما السلم فرموده که آنکه داده شده او را خلق و رفق پس او یافته خیر و راحت و نیکی حال در دنیا و آخرت و هر که محروم است از خلق و رفق این راهی است از هر شر و بلیه مگر آنکه نگاه دارد خدای تعالی او را از آن شر و بلیه و اسناد و روایت محمد بن علی علیهما السلم از جابر بن عبد الله انصاریست و ابن عباس و ابو هریره و ابو سعید خدری و انس بن مالک و از امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سعید بن مسیب و عبید الله بن ابی رافع و آنکه روایت کنند از و از تابعین عمرو بن دینار است و عطا بن ابی رباح و جابر جعفی و ابان بن تغلب روایت کنندگان از آنحضرت ابن جریح است و لیث بن ابی سلیم

وحجاج بن ارطاة در آخرین و آنحضرت باسناد خود روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود در خطبه
خود که حمد و ستایش میکنیم خدای عز و جل را و ثنا می نمایم بر و با آنچه که اهل و ست بعد از ان میفرمود
که هر که هدایت کرد او را حق جل و علا پس گمراه نکرده و هر که او را فرو گذاشت و گمراهی پس هیچ راه
نماینده نیست که او را براه آورد و اصدق حدیث کتاب الهی است و احسن طریق طریق محمدیست و بدترین
امور محدثات آنست و هر امر محدثی بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر ضلالت در نار بعد از ان
فرمود که من و قیامت هر دو این دو انگشتیم و در روایتی دیگر چنانست که اشارت بانگشت سبابه
و وسطی کرد یعنی زمان بقیامت خواهد کشید و چون ذکر قیامت کردی گونهای مبارکش سرخ گشتی
و آواز بر داشتی و غضبش زیاده شدی که گویا بیم لشکریست که بامداد کرده شما را بعد از ان
فرمودی که هر که مالی گذاشت بعد از فوت پس از ان اهل اوست و هر که عیال یا دینی گذاشت
آن بر من است که حفظ او کنم و دین او را ادا نمایم من ولی مومنانم جابر روایت کند از جعفر بن محمد ع
و او از جابر بن عبد الله که من شنیدم از پیغمبر صلعم که میفرمود که بدرستی که پسر آدم هر آینه در غفلتست
از آنچه خلق فرموده حق تعالی از برای او بدرستی خدایی که غیر از و خدایی نیست هرگاه که اراده
فرموده خلق را میفرماید بفرشته که بنویس رزق او را و اثر و اجل و را بنویس که او سعید است
یا شقی بعد از ین بالا میرود این فرشته بعد از ان می آید فرشته دیگر از برای حفظ او تا بحد بلوغ
بعد از ان دو فرشته دیگر می آیند که نویسند حسنات و سیئات او را چون مرگ حاضر شد این
دو فرشته بالا میروند و بعد از ان ملک الموت می آید از جهت قبض روح او و چون او را بقبر
نهادند ملک الموت رد میکند روح را در جسد او و بعد از ان دو فرشته قبر می آیند پس امتحان
می نمایند او را در سوال و جواب و باز میروند و چون قیامت قایم شود فرود آیند برو دو فرشته
حسنات و فرشته سیئات و نامه اعمال هر یک را بگردن او بیاویزند و حاضر باشند با او یکی فرشته
راننده است و را بموقف حساب و فرشته دیگر گواهی دهنده بر اعمال نیک و بد او و بعد از ان
فرمود که قال الله تعالی لَقَد کُنتَ فی غفلةٍ من هذا فکشفنا عنک غطاءک یعنی بدرستی که بودی تو
در دنیا بیخبری پس برداشتیم از دیده تو پوشش جهل و غفلت را تا هر چه شنیده بودی معاینه
ببینی و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی فرموده لترکبن طبقا عن طبق یعنی حال

بعد از حال

بعد از حال بعد از ان فرمود که در پیش شما امر عظیم است استعانت طلب کنید از خدای عظیم و ابو جعفر ع
روایت کند از جابر بن عبد الله که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خوب صورت باشد
در حسب عیبی نیست که متواضع باشد که متواضع از خالص حق جل و علا خواهد بود در روز قیامت و ابو عبد الله
روایت کند از پدر بزرگوار خود و او از پدر و جد و او از علی بن ابی طالب علیهم السلم که رسول الله صلعم
فرمود که هر که حق سبحانه و تعالی او را نقل فرموده از ذل معاصی بعز تقوی غنی گردانیده او را بی مال
و عزیز ساخته او را بی عشیره و انس گرفته او را بی انیس و جلیس و هر که بترسد خدا را بترساند خدای تعالی
از و همه چیز را و هر که نترسد خدا را بترساند خدای تعالی او را از همه چیز و هر که راضی گردد از خدای
تعالی باندکی از رزق راضی شود حق تعالی از و باندکی از عمل و هر که شرم نکند از معیشت کسب
کرده مؤنت او و خوب شود حال او و نعمت یابد عیال او و هر که زهد ورزد در دنیا ثابت گرداند
حق تعالی حکمت او را در دل او و ناطق و گویا سازد بآن زبان او را و او بیرون برد او را از دنیا سالم
از آفات تا در دار القرار قرار گیرد و ابن خشاب رحمه الله نیز ذکر ابی جعفر نموده [illegible] ولادت و وفات
و حدیث جابر و غیر ذلک بر وجهی که سابقا مذکور شد و در کتاب دلایل حمیری منقول است
از زید بن ابی حازم که او گفت که من نزد ابی جعفر علیه السلام بودم که گذار ما افتاد بخانه هشام بن
عبد الملک که بنا میکرد نزد آنحضرت فرمود و الله که این خانه خراب [illegible]
که نقل کنند خاکهای از مهدش بجدا که ظاهر شود سنگهای زیت او و آن موضع نفس زکیه خواهد بود
من تعجب کردم و گفتم خانه هشام را که خراب کند و من این را از ابی جعفر بگوش خود شنیدم گفت
پس دیدم بعد از مردن هشام که نوشت ولید در آنکه منهدم سازند خانه هشام را و نقل کنند
خاک او را تا ظاهر شود سنگهای آن و من آنرا دیدم و دیگری او گفت که من با ابو جعفر بودم [illegible]
بما زید بن علی آنحضرت فرمود و الله که او خروج کند در کوفه و او را بقتل آرند و بر دار کنند و طواف کنند
مرغان بر گرد سر او و چنین شد او را شهید کردند و آوردند و در موضع خانه هشام بر دار کردند
و ما تعجب کردیم از قصه دار او و نبود در مدینه هرگز داری ایشان که آمدند پیدا کردند و ابو بصیر روایت
کند که ابو جعفر علیه السلم میفرمود که پدر بزرگوار من وصیت فرمود مرا که چون من وفات نمایم
پس کسی متولی غسل من نشود غیر از تو زیرا که امام را غسل نمیتوانند داد مگر امام و بدانکه برادر تو عبد الله

زود باشد که دعوت کند مردم را بسوی خود تو بگذار او را که عمر او کوتاه خواهد بود چون پدر من
درگذشت او را غسل دادم چنانچه امر کرده بود مرا و ادعا کرد عبدالله امامت را و رانجای او
پس آنچنان شد که پدرم فرموده بود و دولت نکرد عبدالله اندک زمانی که وفات کرد و این قضیه
دلالت میکند بر آنکه او خبر میداد بچیزی که پیش از آنکه شود و آن شناخته میشود امام و از فیض بن
مطر مرویست که آمدم بخدمت ابی جعفر علیه السلام و خواستم که سؤال کنم فرمود که رسول الله صلعم
نماز میگزارد بر راحله بهر طرف که متوجه بود راحله با آنطرف روایت کند سعد اسکاف که من طلب
اذن کردم بر ابی جعفر علیه السلام فرمود که بگویید که تعجیل منمای که نزد او قومی هستند از برادران
شما من اندکی درنگ کردم بیرون آمدند بر من دوازده مرد که مشابه ترکان بودند و بر ایشان
قباهای تنگ بود و موزها که پوشیده بودند پس سلام کردند و گذشتند بعد از آن من داخل
شدم بر آنحضرت علیه السلام و گفتم نشناختم این جمع را که بیرون آمدند از نزد تو چه طایفه بودند فرمود
که ایشان برادران شما بودند از قوم جن من گفتم ظاهر میسازند خود را بر شما فرمود که بلی گذر
می‌آرند بر ما و از حلال و حرام میپرسند همچنانکه شما می‌آیید و میپرسید و ابو عبدالله علیه السلام گوید
که من شنیدم از پدر بزرگوار خود که باقی مانده از اجل من پنج سال من حساب کردم آنرا نه زیاده بود
و نه کم و محمد بن مسلم روایت میکند که من سیر میکردم با ابی جعفر علیه السلام در زمین میان مکه و مدینه
و آنحضرت بر استری سوار بود و من بر دراز گوش که از آنحضرت بود که ناگاه گرگی در سر کوه پیدا
شده می‌آمد تا نزدیک آنحضرت رسید آنحضرت استر را بداشت تا گرگ پیش آمد و دستها برداشته
بر قربوس زین استر نهاد و سر در پیش برد و آنحضرت گوش فرمود بوی زمان درازی بعد از آن فرمود
که برو من چنین کنم گرگ بازگشت و بدوید و دویدن میرفت فرمود که دانستی که چه گفت گفتم خدای
و رسول او و پسر رسول او داناترند فرمود که او گفت بمن که یا بن رسول الله بدرستی که جفت من در پی
کوه زائیدن است و دشوار میزاید پس دعا کن که بیابد حق تعالی که او را خلاصی دهد که بعد از این
مسلط نگرداند هیچ کدام از نسل من هیچکس از شیعه تو گفتم که چنین کنم و عبدالله بن عطای مکی
روایت کند که مرا اشتیاق خدمت ابو جعفر پیدا شده بود و من در مکه بودم بمدینه از جهت
شوق بخدمت او و درین شب که در راه بودم باران بسیار و سرمای سخت خوردم و نیم

شب

و نیم شب بدر خانه آنحضرت رسیدم با خود میگفتم که درین ساعت در روم بخانه یا انتظار بکشم تا صبح شود
من درین فکر بودم که ناگاه شنیدم که آنحضرت میگوید که ای جاریه بگشای در را از برای عطا که درین شب
سرما خورده و ایذا یافته گفت که جاریه آمد و در گشود و من باندرون رفتم و ابو عبدالله علیه السلام روایت
کند که من نزد پدر بزرگوار بودم در روزی که رحلت میفرمود مرا وصیت کرد بچیزی چند در غسل و کفن
و دخول در قبر وی من گفتم ای پدر بخدا که من ندیدم از امروز باز که بیمار شده ترا از روی هیات که بهتر
باشی از امروز اصلا که اثر موت در تو ظاهر نیست فرمود که ای پسر آیا نمیشنوی علی بن حسین را که آواز
میکند از پس دیوار که یا محمد بیا و در آمدن تعجیل نمای و حمزة بن محمد الطیار که روایت میکند که آمدم
بدر خانه ابی جعفر علیه السلام و طلب اذن کردم مرا اذن نداد و غیر مرا اذن داد بازگشتم بمنزل خود
و من غمناک بودم انداختم خود را بر سریری که در خانه بود و رفته خواب از من و در فکر بودم و میگفتم
بر پیش که روم مرجیه اینچنین و آنچنین و قدریه چنین و چنین و حروریه چنان و چنان و زیدیه این
میگویند و فاسد و باطل است بر ایشان قول آنها من درین اندیشه بودم که یکی آواز میکند
گوش کردم کسی در خانه را میزد گفتم این چه کسی است گفت منم فرستاده ابی جعفر علیه السلام پس بیرون
رفتم گفت ترا میطلبد جامه پوشیدم و رفتم چون بخدمت وی رسیدم فرمود که یا بن محمد نه بمرجیه
و نه بقدریه و نه بزیدیه و نه بحروریه ولیکن بما یعنی اقتدا بما بکن و من اذن ندادم ترا و محجوب کردانیدم
از برای این و این بود آنرا کردم و گفتم و چون فارغ شدم از عقب تو فرستادم مالک جهنی گوید
که من نشسته بودم در خدمت ابی جعفر علیه السلام پس نظر کردم بجانب آنحضرت و در دل خود میگفتم چه
بزرگ ساخته خدای تعالی ترا و گرامی کرده و گردانیده ترا حجت بر خلق خود التفات فرمود بجانب
من و گفت ای مالک امر از آن بزرگتر است که تو بران میروی جابر گوید که من شنیدم از ابی جعفر علیه السلام
که خروج نکرد کسی بر هشام که کشت او را اما این مقاله بزید رسانیدیم گفت من حاضر بودم نزد
هشام و رسول الله را صلی الله علیه و آله و سلم بد میگفت نزد او و او منکر و متغیر نمیشد از این بخدا
که اگر نباشد مگر من و دیگری که من بر و خروج کنم و ابو هذیل گوید که گفت ابو جعفر علیه السلام بمن
که یا ابا هذیل مخفی نیست بر ما شب قدر بدرستی که ملائکه درین شب طواف میکنند ما را و ابو عبدالله علیه السلام
که در خانه ابی جعفر علیه السلام فاخته بود شنید که آواز میکند فرمود که آیا میدانید که چه میگوید

این فاخته گفتیم نه فرمود که میگوید نخواهیم یافتن شما را مفقود خواهید گشت پس پیش از آنکه او ما را نیابد او را مفقود و نابدید گردانیم بعد از آن امر فرمود بذبح او و این آخر کتاب دلایل حمیریست مولف رحمه الله میفرماید که نقل کردم از کتابی که جمع کرد آنرا وزیر سعید مؤید الدین ابی طالب محمد بن احمد بن محمد بن علی العلقمی رحمه الله که در آن کتاب آورده که ذکر کرد ابو الفتح یحیی بن محمد بن حیا الکاتب که یکی از ان گفت من بودم میان مکه و مدینه که ناگاه شبحی ظاهر شد از ان بریه گاهی ظاهر می شد و گاهی غایب میگشت تا نزدیک رسید و من متامل بودم که این چه کس باشد ناگاه پسری بود در میان هفت و هشت سلام کرد بر من و من جواب سلام او گفتم پرسیدم که کجا می آیی گفت از جانب خدای می آیم گفتم بکجا میروی گفت بطرف خدای تعالی میرویم گفتم بر چه چیز گفت بر حق گفتم زاد تو چیست گفت تقوی من گفتم از کدام قومی فرمود که مرد عربم گفتم بیان زیاده کن گفت مرد قرشیم گفتم بیان زیاده کن گفت مرد هاشمیم گفتم بیان زیاده کن گفت مرد علویم بعد از ان این ابیات را انشا فرمود شعر فنحن علی الحوض ورّاده نذود و نسعد وُرّاده فما فاز من فاز الا بنا و ما خاب من حبّنا زاده فمن سرّنا نال منا السرور و من ساءنا ساء میلاده و من کان غاصبنا حقّنا فیوم القیمة میعاده یعنی ما بر حوض کوثر وارد کنندگانیم میرانیم دشمنان خود را از ان و اعانت میکنیم ورود یافتگان را بر حوض پس رستگاری نمی شود که رستگاری میخواهد مگر بوسیله ما و نومید نمیگردد کسی که دوستی ما ست زاد و توشه او پس که شاد ساخت ما را می یابد از ما سرور شادی را و کسی که ما را ملول و محزون گردانید آن ازبدی و ناپاکی میلاد او ست و کسی که غصب کرد حق ما را پس در روز قیامت میعاد او یعنی وعده ما و او بعد از ان فرمود که منم محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم چون نگاه کردم او را ندیدم و ندانستم که با آسمان رفت یا در زیر زمین رفت مولف رحمه الله میفرماید که قطب الدین ابی الحسین سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی رحمه الله در کتاب خرایج و جرایح خود آورده در باب ششم از معجزات امام محمد باقر علیه السلام که عباد بن کثیر بن نصری گفت که من گفتم بباقر علیه السلام که چیست حق مؤمن بر خدای تعالی روی مبارک را ازین گردانید تا سه نوبت پرسیدم فرمود که از حق تعالی آنست که اگر بگوید این نخله را بیا او بیاید پس نگاه کردم بخدا آن نخله که آنجا بود دیدم که آمد و روان شد آنحضرت اشارت فرمود بنخله که قرار گیر پس باش بر جای خود که من نمیخواهم آمدن ترا و دیگر آنکه روایت کرد ابو الصباح الکنانی

که یکروز

که یکروز رفتم بدر خانه امام محمد باقر علیه السلام و زدم در خانه را بیرون آمد از انجا کنیزکی که پستانهای او بلند شده بود من زدم دست خود را بر پستان وی و گفتم او را که بگوی مولای خود را که فلان بر در خانه است آنحضرت آواز داد از اندرون خانه که بخانه درای که مادر مباد ترا من باندرون رفتم و گفتم یا مولای من از ان حرکت قصد شهوت نکردم و نخواستم زیاده از انچه در نفس منست یعنی اعتقاد من زیاده از ان است که قصد بد و داشته باشم فرمود که راست گفتی اگر گمان کنید شما که این دیوارها حاجب و حایل دیدهای ماست همچنانکه حاجب و حایل دیدگان شماست پس فرق چه میان ما و شما پس برتست که دیگر نکنی مثل این را و دیگر آنکه حبابه والبیه بخدمت باقر علیه السلام رفت فرمود مرا او را که چرا دیر دیر می آیی گفت موی سر من سفید شده و دل من خنک شته از شغل آن فرمود که بمن بنمای چون نمودم دست مبارک بر موضع بیاض نهاد فی الفور سیاه شد بعد از ان فرمود که آینه بوی دادند و در و نظر کرد موی خود را سیاه دید و دیگر روایت کند ابو بصیر که من با امام محمد باقر بودم علیه السلام که رحلت فرموده بود آنجا نشسته بودم که منصور و داود بن سلیمان در آمدند پیش از انکه انتقال ملک باولاد عباس و نشستند نزد باقر علیه السلام الاداود آنحضرت فرمود که چه واقع شده دوانقی را که اینجا نیامد داود گفت در و مهربانی هست آنحضرت فرمود که نگذرد روزگار تا والی گردد او امر خلایق را و پا نهد بر اعناق رجال و مالک گردد شرق و غرب عالم را و دراز باشد عمرش در و تا جمع کند از کنوز و اموال آنمقدار که کسی جمع نکرده باشد پیش از و داود برخاست و این خبر بدوانقی برد او آمد بخدمت آنحضرت و گفت چه مانع آید مرا از نشستن در خدمت تو مگر بزرگی و اجلال تو این چه خبر است که گفت بمن داود فرمود که این امریست شدنی گفت ملک ما قبل از ملک شما خواهد بود گفت بلی دوانقی گفت بعد از من از ولد من کسی مالک ملک خواهد بود فرمود که بلی مدت ملک بنی امیه بیشتر باشد یا مدت ملک ما فرمود که مدت ملک شما دراز تر خواهد بود و فرا گیرند هر آینه این ملک را صبیان و کودکان شما و بازی کنند با آن همچنانکه بازی میکنند بگوی و چوگان این البیت که گفته پدر من بمن چون دوانقی والی ملک شد داشت از قول امام علیه السلام و دیگر روایت کرده ابو بصیر که من گفتم روزی با امام محمد باقر علیه السلام که شما ذریت رسول خدا اید فرمود که بلی آنحضرت وارث جمیع علوم ایشان است گفتم شما بمیراث گرفته اید جمیع علوم رسول الله را گفت بلی گفتم شما قدرت دارید که زنده سازید مردها را و بری کنید نابینای مادرزاد را از علت او

وباک ساز شخص را از علت برص وخبر دهید مردم را بآنچه میخورند و ذخیره میکنند در خانها فرمود که بلی باذن
الهی میتوانیم بعد از آن فرمود که نزدیک من بیا ای ابوبصیر چون نزدیک رفتم دست مبارک را بر چشم و روی
من کشید چشم باز کرده بینا گشتم و صحرا و کوه و آسمان و زمین را دیدم بعد از آن دست بروی من باز
کشید نابینا شدم چنانچه بودم ابوبصیر گوید بعد از آن آنحضرت گفت بمن که اگر میخواهی که نابینا باشی چنانکه
شدی و حساب تو بر خدای تعالی باشد و اگر میخواهی که باشی اینچنین که هستی ثواب یادش تو بهشت
باشد گفتم همچون میخواهم که هستم که بهشت نزد من احب است ازین و دیگر جابر گوید که ما نزد امام محمد باقر عم
قریب به پنجاه مرد که در آمد بر وکثیر النوا دا و از معامره بود و سلام کرد و نشست بعد از آن گفت که مغیرة بن
عمران نزد ما بود در کوفه زعم او آنست که با تو فرشته ایست که بتو می شناساند کافر را از مؤمن
و شیعه تو را از اعدای تو فرمود که پیشه تو چیست گفتم گندم فروشم فرمود که دروغ میگویی گفت
که گاهی جو نیز میفروشم فرمود که اینچنین نیست که تو میگویی بلکه استخوان خرما فروشی گفت خبر
دار کرد ترا باین فرمود که ملکی است نانی می شناساند مرا شیعه مرا از عدو من فرمود که تو سرگردان
و متحیر میری جابر گفت چون بکوفه باز گشتم و احوال کثیر پرسیدم از جماعتی مرا دلالت کردند
بپیره زنی از او پرسیدم او گفت سه روز پیش ازین او را سرگردانی پیش آمد و حیرتی فرود
در آن حیرت مرد و دیگر عاصم بن ابی حمزه گوید که آنحضرت یکروزی سوار شد و میفرمود بموضعی
که او را بود من و سلیمان بن خالد در خدمت وی بودیم چون اندکی رفتیم دو مرد در راه بجا
رسیدند آنحضرت فرمود که این هر دو دزدند بگیرید ایشانرا غلامانش آنها را گرفتند فرمود
که بند کنید اینها را و گفت بسلیمان که برو باین کوه با این غلام و برو تا بالای کوه برسی غاری
در آن بالا خواهی یافت در رو در آنجا و آنچه در آنجا باشد برین غلام بار کن تا بیارد و دو بار دار آنرا
ببر بیرون که دو موضع است آنچه از آن صاحبانش و کسند یکی حاضرست و یکی غایب و او نیز باشد که
حاضر شود و او دو بار دار آنرا حاضر کرده رفت و موضع دیگر در آن کوه پیدا کرد و آنها را بر داشته
باز گشت بمدینه صاحب آن جماعتی را گرفته بود و ادعا داشت که ایشان برده اند و حاکم
میخواست که ایشانرا سیاست کند آنگاه آنحضرت فرمود که ایشانرا سیاست مکن و آن
دو دزد را فرستاد نزد حاکم و ایشان گفتند که دزد ماییم و قطع کردند هر دو دزد را

یکی از ایشان

یکی از ایشان گفت که دست ما را بحق بریدند الحمد لله که اجرای قطع و توبه من بر دست پسر رسول الله شد
آنحضرت فرمود که سبقت خواهد کرد ترا این دست بریده تو به بهشت به بیست سال و بعد از سه روز
صاحب دیگر حاضر شد امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خبر ترا که در باردان تو چیست یکهزار دینار است از
و یکهزار دینار هست از آن غیر تو و دیگر در و جامهاست جامهای چنین و چنین آن مرد گفت اگر
مرا خبر کنی که صاحب یکهزار دینار کیست و او چه نام دارد و او کجاست من آنگاه میدانم که تو امام
مفترض الطاعه فرمود که صاحبش محمد بن عبد الرحمن است و او مردیست صالح کثیر الصدقة و الصلوة
و این زمان بر در خانه است و انتظار تو میکشد و او بربری نصرانی بود و گفت ایمان آوردم بخدائی
که غیر از و خدائی نیست و محمد عبد و رسول اوست و مسلمان شد آن و دیگر روایت کند حسین بن راشد
که من ذکر زید بن علی میکردم و عیب او میگفتم نزد ابی عبد الله علیه السلام فرمود که چنین مکن رحمت
کند خدای تعالی عم مرا زید که او آمد نزد من و گفت داعیه خروج دارم که برین طاغی کنم گفتم مکن این که
من می ترسم که کشته شوی و بر دار کرده شوی در بیرون کوفه آیا نمیدانی ای زید که خروج نکرد هیچ
یک از ولد فاطمه بر هیچکس از سلاطین پیش از خروج سفیانی الا که کشته شد بعد از آن فرمود که ای حسین
بدرستی که فاطمه علیها السلام نگاه داشت خود را از حرام حق سبحانه و تعالی حرام گردانید ذریت
او را از آتش دوزخ و در شان فرود آمده که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم
ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات یعنی پس میراث دادیم قرآن را آنانرا که برگزیده ایم
از بندگان خود پس بعضی از بندگان ستمکارند بر نفس خود و بعضی از ایشان میانه روند و بعضی
پیشی گیرنده اند به نیکوییها که پیوسته عمل نمایند قرآن را آنحضرت فرمود که ظالم نفس آنکس است که
عارف امام نباشد و مقتصد کسی است که عارف است بحق امام و سابق بالخیرات امام خود است
بعد از آن فرمود که ای حسین ما اهل بیتیم که بیرون نمیرویم از دنیا تا اقرار میدهیم هر صاحب فضلی را
بفضل خودش و دیگر روایت کرده ابوبصیر از ابی جعفر علیه السلام که او فرمود که من می شناسم مردی را
که اگر بایستد بکنار دریا هر آینه بداند و بشناسد دواب بحری را با مادران و عمات و خالات ایشان
و دیگر آنکه جماعتی آمدند بر در خانه آنحضرت و دستوری خواستند که در روند بخانه ایشان گفتند که در
دهلیز شنیدیم که یکی قراءت میکند بزبان سریانی باواز خوش حزین و میگوید تا بعضی از ما گریستند و ما هم

نکردیم از آنچه میخواند ما گمان کریم که بعضی از اهل کتاب نزد وی‌اند که قرائت میکنند چون آواز قرائت
منقطع شد باندرون رفتیم کسی را ندیدیم نزد آنحضرت گفتیم ما شنیدیم قرائت سریانی را باواز
بلند حزین فرمود که من مناجات الیاء پیغمبر میخواندم بآن زبان عیسی بن عبد الرحمن روایت
کند از پدر خود که ابن عکاشة بن محصن الاسدی آمده بود نزد ابی جعفر علیه السلام و ابو عبد الله ع
نزد آنحضرت ایستاده بود پاره انگور آوردند آنحضرت فرمود که دانه دانه پیر بزرگ سال و کودک
خورد سال سه دانه و چهار دانه میخورد کسی که گمان میکند که سیر نخواهد شد پس تو آنرا دو دانه
دو دانه بخور که آن مستحب است ابن عکاشه گفت مر ابی جعفر را که چرا زن نمیخواهی از برای ابی عبد الله
که محتاج آن شده و پیش آنحضرت کیسه زری بود مهر کرده فرمود که زود باشد که بیاید نخاسی از بربر
و در دار میمون فرود آید و بیارد برای او آنچه او خواهد بعد از آن ایشان گفتند که ما داخل شدیم
بر ابی جعفر علیه السلام فرمود که آیا من خبر نکنم شما را از این نخاس که من یاد کردم بروید و بخرید
باین زری که درین کیسه است جاریه را از وی پس ما آمدیم نزد نخاس او گفت هر آنکه داشتم
فروختم غیر از دو جاریه که مانده که یکی از دیگری بهتر است گفتیم بیرون آر تا به بینیم چون آورد
گفتیم بچند میفروشی با این یکی را گفت بهفتاد دینار گفتیم احسان کن گفت که کم نمیکنم از
هفتاد دینار چیزی گفتیم در امیخریم از تو بآنچه درین کیسه است هرچه باشد ما نمیدانیم چند است
و نزد او مردی بود سفید ریش و سر گفت بگشائید کیسه را و بشمارید نخاس گفت که بگشائید و بشمارید
و چون گشودیم و شمردیم آن هفتاد دینار بود بی زیاد و نقصان آنرا دادیم و جاریه را فرا
گرفتیم و آمدیم بخدمت آنحضرت و امام جعفر علیه السلام نیز ایستاده بود نزد وی پس خبر کردیم
آنحضرت را بآن خرید او حمد و ثنای الهی فرمود بعد از آن فرمود بجاریه که نام تو چیست
گفت حمیده فرمود که تو حمیده در دنیا و محموده در آخرت خبر کن مرا که بکری یا ثیب گفت بکرم
فرمود که چون کردی که کسی که بدست در آمد افساد در و میکنند گفت نخاسی که میخواست که نزد
من بیاید حق تعالی تسلط گردانید مردی سفید ریش و سفید سری که می‌آمد و او را طپانچه میزد
از پیش من دور میکرد تا مکرر چنین واقع شد دیگر کسی گرد من نگشت ابو جعفر فرمود که ای
جعفر فرا گیر او را برای خود پس بهترین مردم روی زمین موسی بن جعفر از وی بوجود آمد علیهما السلام

و دیگر

و دیگر ابو بصیر روایت کند از صادق علیه السلام که فرمود که پدر بزرگوار من در مجلسی بود و سر مبارک
در پیش داشت و در زمین نگاه میکرد ناگاه سر برداشت و فرمود که ای قوم چگونه باشد حال شما کای
که مردی در آید در مدینه شما با چهار هزار مرد سوار تا شما را عرضه شمشیر گرداند سه شبانروز و بکشد مقاتله
شما را و بلایی بر سر شما بیارد که شما بر دفع آن قادر نباشید و این در آینده است فرا گیرید سلاحها خود را
و بدانید که آنچه گفتم البته واقع خواهد شد که دو اندازه اهل مدینه بسیار ملتفت بآن کلام نشدند و گفتند که
این هرگز نخواهد شد و فرا نگرفتند سلاح خود را مگر اندکی و بنی هاشم از مدینه بیرون رفتند و نافع بن ازرق
آمد با مدینه را از لشکر پر کرد و مقاتلان ایشان را کشت و زنان ایشان را فضیحت کرد و گفتند اهل مدینه که ما
دیگر رد نکردیم بر ابی جعفر سخنی که از و شنیدیم بعد از آنکه آن از و شنیده بودیم و دیده چه ایشان اهل بیت
نبوتند تنطق بحق میکنند این آخر کلام قطب الدین راوندیست رحمه الله و شیخ ابو الفرج عبد الرحمن بن
علی بن محمد بن الجوزی رحمه الله در کتاب صفة الصفوة آورده در تاریخ ولادت و وفات و اولاد و بعضی
از کلام آنحضرت بر وجهی که سابقا مذکور شده و بعضی از آنکه مذکور نشد اینست که روایت میکند
خالد بن هیثم که او روایت میکند از محمد بن علی بن حسین علیهم السلام که او فرمود که پر اشک نشد چشم کسی
باب چشم او الا که حرام گردانید حق تعالی روی آن صاحب اشک را بر آتش دوزخ پس اگر اشک او روان گردید
بر گونهای خود پوشیده نگرداند روی او را گرد و غبار و نه خواری و شرمساری و نیست از چیزی الا که آنرا
جزا و مکافات هست الا که آب چشم که حق سبحانه و تعالی می‌پوشاند بآن دریاهای گناهان او را و اگر آنکه
بگرید گرینده در امتی هر آینه حرام گرداند خدای تعالی آن امت را بر آتش دوزخ و ابی رحمه الله در کتاب
نثر الدر آورده که محمد بن علی علیهما السلام فرمود بپسر خود جعفر علیه السلام که خدای تعالی پنهان کرده
سه چیز را در سه چیز پنهان کرده رضای خود را در طاعت خود پس تحقیر مکن از طاعت چیزی را چه
شاید که رضای او در وی باشد و پنهان فرموده غضب خود را در معصیت و تحقیر مکن از معصیت
چیزی را چه شاید غضب او در وی باشد و پنهان ساخته اولیای خود را در خلق خود پس تحقیر مکن هیچکس را
چه شاید که او ولی باشد روزی جمع بودند نزد آنحضرت بسیاری از بنی هاشم و غیر ایشان فرمود
که بپرهیزید ای شیعه آل محمد از خدای تعالی و بوده باشید که شما وساده وسطی باشید که رجوع کنند بشما
غالی و ملحق گردد بشما تالی گفتند مر او را که چه چیز است غالی فرمود آنکه گوید در باره ما چیزی را که ما

چیزی را که ما آنرا نگوییم در نفسهای خود گفتند پس تا لی چه چیز است فرمود آنکه طلب خیر کند و خواهد بیان ظاهر خیر را
و بخدا که نیست درمیان ما و میان حق تعالی هیچ قرابتی و نیست ما را بر خدای عزوجل هیچ حجتی و تقرب او
نمی باشد مگر بطاعت پس هر که باشد از شما مطیع مر خدا را پس و عمل کرده بطاعات او نفع دهد و لایت
ما او را که اهل بیتیم و هر که باشد از شما عاصی مر خدا را پس و عمل بمعاصی او نموده نفع ندهد ولایت ما
او را و بحکم فریفته مشوید و سه بار این فرمود و مرویست که عبدالله المعمر اللیثی گفت مر ابی جعفر را ع
که رسیده است بمن که تو فتوی میدهی در باب متعه فرمود که آنرا حلال کرده حق سبحانه و تعالی و فرموده
آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عمل کرده اند بآن اصحاب و عبدالله گفت که عمر نهی کرد از آن
فرمود که تو بر قول صاحب باش و من بر قول رسول الله صلی الله علیه و آله عبدالله گفت خوش می آید ترا
که کسی بزنان شما متعه کند آنحضرت فرمود که دخل ندارد ذکر [illegible] زنان ای احمق آنکه حلال فرموده آنرا
در کتاب خود و مباح کرده از برای بندگان خود غیورتر است از تو و از آنکه نهی نموده از آن از روی
تکلف بلکه خوش می آید ترا که بعض محرمات تو در عقد نکاح جولاهی باشند از جولاهان یثرب گفت نه
فرمود که چرا حرام میکنی چیزی را که خدای تعالی حلال فرموده گفت حرام نمیکنم لیکن جولاه کفو من نیست
فرمود که خدای تعالی می پسندد عمل او را و راغب در امر او و حور العین را جفت او میکرداند آیا
تو بی رغبتی از آنکه حق تعالی بوی رغبت دارد و ننگ می آید ترا از آنکه او کفو حور العین بهشت
می تواند بود از جهت کبر و سرکشی عبدالله خندید و گفت که من نمیدانم که سینهای شما را مگر منابت
اشجار علم میگرداند از برای شما ثمره و از برای مردم ورق یعنی میوه علوم شما می چینند و مردم برگ آنرا
پرسیدند از آنحضرت که چرا فرض گردانید حق تعالی روزه را بر بندگان خود فرمود که تا بیابد
غنی سختی گرسنگی را و عطا نماید بر فقیر و چون آنحضرت سائلی مبتلا بی بریدی پنهان فرمودی استعاذه
و شنیده نمیشد از خانه آنحضرت که گویند یا سایل برکت باد در تو ای سایل بستان این را و میفرمود
که بخوانید ایشانرا بهترین نامها و میفرمود که بار خدایا اعانت فرمای مرا بر دنیا بغنی و بر آخرت
بعفو و میفرمود مر پسر خود را که ای پسر حق تعالی انعام فرماید بر تو نعمتی پس بگو که الحمدلله و اگر
اندوهگین گرداند ترا امری بگو که لا حول و لا قوة الا بالله و هر گاه روزی بر تو تنگ شود بگو
استغفرالله و میفرمود که حق جل و علا ادب فرمود محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بهترین ادبی

بانکه فرمود که خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین یعنی فراگیر آسانی را در کار مردمان و مجوی
از ایشان کاری که بر ایشان شاق باشد یا بگیر صفت غفور را و از سر گناه کاران درگذر و بفرما
دیگرانرا بنیکویی در افعال و اقوال و روی بگردان از جاهلان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان و آورده اند
که رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیت از جبرئیل علیه السلام پرسید که حقیقت این سخن چیست
فرمود که پروردگار تو میگوید که بپیوند کسی با کسی که از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو
کن از کسی که بر تو ستم کند و در نفس امر اصول مکارم اخلاق همین است پس چون آنحضرت ادب ترا
حفظ نمود فرمود که آنچه آورده شما از جانب حق پس فراگیرید و آنچه نهی کرده از آن باز ایستید مولف
کتاب رحمه الله میفرماید که یاد کردم از اخبار رسیده و مولای ما الامام ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن
علی بن ابی طالب علیهم السلام و از صفات آنحضرت و ذکر نمودم چیزی از علایم شرف و سمات او و رقم
زدم اندکی از دلایل و علامات او و آوردم بقدر وسع و طاقت خود آنچه تخصیص یافته بود بآن از شرف
ذات او و خواندم آیت الله اعلم حیث یجعل رسالاته از برای رفع درجات او و شرح دادم و مبین
ساختم بعضی از مناقب و مزایای او بیشتر از آنست که در حیطه عد و حصر در آید از علم و عمل و بزرگی
و سیادت و ریاست و سماحت و حماست و شرف منصب و علو نسب و فخر حسب و طهارت ام و آب
از آنکه قاصر است لسان تبلیغ در مضمار مآثر او و ظاهر است عجز جلید از عد مفاخر او و اصل و
فرع او ظاهر و طاهر است ایشان مشکوة انوار و مصابیح ظلام و عصر انام و عروة وثقی ذوی
الاعتصام اند و ملاذ و ملجا و پناه اسلام اند بار خدایا ما را خالی مگذار در دنیا از موالات ایشان
و در آخرت از قرب ایشان آنکه عظیم الآلاء و سمیع الدعا و این ابیات با برکات در مدح و منقبت آنحضرت فرموده
یا راکبا یقطع جوز الفلاة ❁ علی امون جرة ضامر ❁ کالحرف الا انها فی السری ❁ تسبق رجع النظر الباصر
اسرع فی الارقال من خاضب ❁ اعجله الرکض و من طایر ❁ انشه بالوخد لکنها ❁ فی سیرها کالنقیق النافر
عرج علی طیبة و انزل بها ❁ و قف مقام الضارع الصاغر ❁ و قبل الارض و سف ترابها ❁ و اسجد علی ذاک الثری الطاهر
و ابلغ رسول الله خیر الوری ❁ عنی فی الماضی و فی الغابر ❁ سلام عبد خالص حبه ❁ باطنه فی الصدق کالظاهر
و عج علی ارض البقیع الذی ❁ ترابه یجلو قذی الناظر ❁ و بلغا عنی سکانه ❁ تحیة کالمثل السائر
قوم هم الغایة فی فضلهم ❁ فالاول السابق کالآخر ❁ هم الاولی شادوا بناء العلی ❁ بالاسم الذابل و الباتر

واشرقت فی المجد احسابهم اشراق النور القمر الباهر وتجلوا الغیث ویوم الرغا اعواجبان الماسد الخادر
براهم نورا لهدی مشرفا ومیز البر من الفاجر محبتهم وقف علی مومن وبغضهم ختم علی کافر
کم لی مدیح فیهم شایع وبره یختص بالباقر امام حق فاق فی فضله العالم من بادو من حاضر
اخلاقه الغر ریاض فما الروض غداة الصیب الماطر ما ضرّهم ما غصبوا حقه والظلم من شنشنة الجایر
لو حکموه تقضی بینهم ابلج مثل القمر الزاهر فرع زکا اصلا واصل سما فرعا علا الفلک الدایر
جری علی سنة آبائه جری الجواد السابق الضامر وجاء من بعد بنوه علی آثاره الوارد الصادر
فخاره ینقله منجد مصدق فی النقل عن غابر قد کثرت فی الفضل اوصافه وانما العزة للکاثر
لو صافحت راحته میتا عاش ولم ینقل للغابر حتی یقول الناس مما راو یا عجبا للمیت الناشر
محمد الخیر استمع شاعرا لولا کم ما کان للشاعر قد قصر المدح علی مجدکم ولیس فی ذلک بالقاصر
یود لو ساعده دهره تقبیل ذلک المنبر العاطر یعنی ای آن سوار که قطع میکند راه بیابان خونخوار
را بر ناقه تیز رفتار که از رفتن راه بسیار لاغر شده همچو طرف تیزه درلاغری الا آنکه او در رفتن راه
سبقت دارد در تندی و تیزی مثل گردیدن دیده بیننده رونده تر است درمیان شتران از هر چه
بر زمین خشک میرود که می شتابد از پای برداشتن و رونده تر از مرغ پرنده چنانست برفتن
لیکن او در سیر و رفتن مثل ظلیم رونده است که نزد داد خواه رود بر خاک پاک او و فرود آی بآنجا
و بایست در مقام فروتنی و نامرادی و بوسه زن زمین را و ببوی خاک آنرا و سجده کن بران خاک
پاک و برسان رسول صلی الله علیه و آله که بهترین خلایق است از من در گذشته و در آینده سلام بنده
را که خالص است دوستی و حب او که در باطنش در صدق و راستی همچو ظاهر اوست و در دوستی
د برانگیز در زمین بقیع غبار خاک آنرا که جلا و نور میدهد دیده ر هر دیده را و برسان از من ساکنان
آن مقام با احترام تحیت و درود را همچو مثل الستر که بیکدیگر رسانند قومی اند ایشان که غایتند در فضل
در فضل خود شان پس اول هیچ گیرنده ایشان در فضل مثل آخر فرا گیرنده ایشان است ایشان
اولین جماعتی اند که بلند کردانیدند بقای بلندی را الحدیث محکم قاطع و روشن است در مجد و بزرگی
احساب ایشان مثل روشنی نور قمر در ظهور و جود ایشان بخیل کردانیده باران گهربار را و شجاعت ایشان
در روز وغا و معرکه ترسانیده دل شیر و شیر مردی را و ظاهر شده با ایشان نور هدایت که نور دهنده است

وواجب
وبایشان تمیز کرده می شود نیکو کار از بدکار پس دوستی ایشان وقف است بر مومن و بغض ایشان ختم
بر کافر پس دوست ایشان مومن باشد و دشمن ایشان کافر با مرا مدحهاست در باب ایشان که شایع
و فاش و این اختصاص یافته علیه السلام که امام حق است که فایق است در فضل خود اهل عالم را از مسافر
و حاضر اخلاق پسندیده او معروف و مشهور است مثل باغی با مدادی که باران بروبارید و باشد و هر گونه نوا
از و بظهور رسیده ضرر نرسانید قومی را که غصب کردند حق و را و ظلم از شیمه و طبیعت جایر است و اگر حاکم سازند
او را پس حکم فرماید در میان ایشان که اظهر احکام باشد مثل قمر در نور دهنده ظهور فرعی است بپاکی و کسی اصل
و اصلی است به بلندی فرع مثل فلک گردان جاریست طریق فضل او بر طریق پدران خود مثل جریان مرکب تیز
رو پیشی گیرنده لاغر میان در میدان و می آیند از بعد پسران او بر آثار آن بزرگوار آینده ایشان همچو رونده است
فخار و شرف او نقل میکند آنرا بزرگی و بلندی که تصدیق کرده می شود در نقل از آینده یعنی فخر و شرف او نقل است
در میان ایشان و لاحق ایشان مصدق سابق است بحقیقت بسیار است در فضل او صاف او بدرستی
که عزت از برای بسیار فضل است اگر مصافحه کند دست روح بخش او مرده زنده شود و نقل نکند دیگر تقبر تا
غایتی که گویند مردم از آنچه دیده باشند که یا عجبا از زنده شدن مرده از رحم رخته ای محمد که بهترین مردمانی
استماع فرمای شاعر را اگر نمی بود دید شما او شاعر نمی بود بدرستی که قاصر است مدح بر مجد و بزرگی شما و او
درین قاصر نیست دوست میدارد اگر مساعدت کند او را روزگار او بوسیدن محل آن قبر فاخر طیب
طاهر را صلی الله علیهم در ذکر امام ششم ابی عبد الله جعفر الصادق بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن
ابی طالب علیهم السلام کمال الدین محمد بن طلحه رحمه الله گوید که ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام از عظمای
اهل البیت و سادات ایشان بود علوم بید و عبادت بعد و اوراد متواصله و زهادت بینه و تلاوت
کثیره داشت استتباع معانی قرآن کریم می نمود و استخراج جواهر آن از بحر بیکران او میفرمود تقسیم فرموده
بود اوقات خجسته غایات خود را بر انواع طاعات و اندوخته بود در سعی امور آخرت و در زهد و ترک
دنیا اصناف قربات که مشک اقتدا الطریق و مودت جنت است و نور قسمات و شاهد بود که او
از سلاله نبوت است و طهارت افعالش ظاهر بود که او از ذریت رسالتست نقل کرده اند از آنحضرت
حدیث بسیار و استفاده علم از و نموده اند جمعی از اعیان علمای اخیار مثل یحیی بن سعید انصاری و ابن
جریج و مالک بن انس و ثوری و ابن عیینه و ابی حنیفه و شعبه و ابو سختیانی و غیر هم و عد مناقبش کرده اند

وفضیلت از آنحضرت کسب نموده اند اما ولادت با سعادتش در مدینه بوده در سال هشتادم از هجرت
وگویند در سال هشتاد و سیوم و اول اصح است و اما نسب عالیش از پدر ابو جعفر محمد باقر است علیه السلم
که سابقا سمت ذکر یافت بطن نسبش و مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد ابی بکر و اما اسم مبارکش
جعفر و کنیتش ابو عبدالله و گویند ابو اسمعیل و اشهر القابش صادق است و دیگر صابر و فاضل
و طاهر و اما مناقب و صفاتش فوق عدد حاصر است که حیرانست در انواع آن فهم تیز بین باصره تا
غایتی که از کثرت علوم که بآن فایض گشته عقل درک آن نمی تواند کردن و فهم پیرامون آن نمی تواند
گشتن بوی اضافه میکنند و روایت از وی می نمایند و گویند کتاب جفری که بمغربست که میراث گرفته اند
آنرا بنو عبدالمؤمن از کلام آنحضرتست و درین منقبت بلندا است و درجه ارجمند در مقام فضایل
او کتاب جفر که مشتمل بر اسرار و علوم ایشانست مشهور است که امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام
تصریح فرموده در عهد مامون چنانچه ان شاء الله مذکور خواهد شد که جفر و جامعه دلالت میکنند
برخلاف ابن کمال الدین رحمه الله گوید که مالک بن انس روایت کند که امام جعفر علیه السلام روزی گفت
مر سفیان را هرگاه حق سبحانه و تعالی بتو نعمتی کرامت فرماید پس تو خواهی بقای آنرا بکوش در حمد و شکر
بسیار بران زیرا که خدای عز و جل فرموده که و لئن شکرتم لازیدنکم و هرگاه رزق بر تو تنگ شود بسیار
کن استغفار را که حق تعالی در کتاب خود فرموده که و استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء
علیکم مدرارا و یمددکم باموال یعنی آمرزش طلبید از پروردگار خود که خدای تعالی هست آمرزنده توبه
کنندگان و چون شما توبه کنید بفرستد ابر را بر شما بارندگی پی در پی و مدد دهد شما را بمالها و پسران
در دنیا و یجعل لکم جنات و بدهد شما را بوستانهای مشتمل بر میوه یعنی در آخرت ای سفیان هرگاه
اندوهگین سازد ترا امری از سلطان و غیر او پس بسیار بگو این را که لاحول و لا قوة الا بالله و این قول
مفتاح فرج است و گنجی است از گنجهای جنت ابن حازم گوید که من در خدمت جعفر بن محمد علیهما السلام
بودم که در آمد آذن و گفت که سفیان ثوری بر در خانه است آنحضرت فرمود که اذن کن تا در آید پس
در آمد آنحضرت فرمود مر او را که ای سفیان تو مردی که دایم ترا سلطان طلب میکند و من می پرهیزم
از سلطان پس برخیز و بیرون رو نه آنکه تو مطرودی سفیان گفت مرا حدیثی فرمای تا بشنوم و برخیزم
و بیرون روم آنحضرت فرمود که حدیث فرمود پدر من از جدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود

که هرکه

که هرکه حق تعالی بوی نعمتی انعام فرمود پس باید که حمد و شکر الهی تقدیم رساند و کسی که رزق بر وی تنگ شد
پس باید که استغفار کند مر خدا را و کسی که اندوهگین گرداند او را امری پس باید که بگوید این را که لاحول
ولا قوة الا بالله پس چون سفیان برخاست آنحضرت فرمود که فرا گیر این را و سه بار فرمود این را
سفیان گوید که من رفتم بخدمت جعفر بن محمد علیهما السلام و بر وی جبه بود از خز که رنگش سیاهی میزد
و پوششی از خز من در ایستادم و نظر تعجب در وی میکردم آنحضرت گفت مرا که یا ثوری چیست ترا
که نظر تعجب بما گماشته گفتم یا ابن رسول الله این از لباس تو و از لباس پدران تو نبود فرمود که ای ثوری
این زمان افتقار و احتیاج است و بودند که عمل میکردند بر قدر احتیاج و افتقار خود و این زمان نیست
که فرو گذاشته هر چیزی دامان زیرین خود را بعد از آن آستین خود را بالا برد و در زیر جبه بود از صوف
سفید که دامنش از دامن این جبه بالا کوتاه تر بود و آستینش نیز از آستین آن کوتاه تر آنگاه فرمود
که یا ثوری لباس ما از برای خداست و آن از برای شما آنچه از برای خداست اخفا میکنیم و آنچه از
برای شماست اظهار مینماییم هیاج بن بسطام گوید که جعفر بن محمد علیهما السلام چندان اطعام میفرمود
که چیزی باقی نمی ماند از برای عیالش و آنحضرت میفرمود که تمام نمیشود معروف مگر بسه چیز که آن تعجیل
و تصغیر و ستر آنست و از آنحضرت پرسیدند که چرا حق سبحانه و تعالی حرام ساخت ربا را فرمود تا
تمانع ننمایند مردم از معروف یکی از اصحاب آنحضرت گوید که من رفتم بخدمت جعفر بن محمد علیهما السلام
و پسرش موسی علیه السلم در پیش وی بود و او را باین کلمات با برکات وصیت میفرمود و من از ان حفظ
کردم و میفرمود که ای پسر من حفظ کن وصیت مرا و یاد گیر مقاله مرا اگر حفظ میکنی آنرا سعید خواهی
زیست و حمید خواهی مرد ای پسر من کسی که قناعت کرد بآن قسمتی که از برای او شد مستغنی است و هر که
کشید چشم خود را بآنچه در دست غیر اوست و نظر بران دارد او فقیر میمیرد و کسی که راضی نیست بقسمت
الهی او متهم میدارد حق تعالی را در قضای او و کسی که کوچک شمرد لغزیدن خود را و بزرگ داند لغزیدن
غیر خود را و کسی که بزرگ شمرد لغزیدن خود را کوچک داند لغزیدن غیر خود را ای پسر کسی که منکشف ساخت
حجاب غیر خود را پس کشف کرد عورت خود را و هر که کشید شمشیر ستم و بغی را کشته شد بآن و کسی که
کند چاهی را از برای برادر خود افتد در وی و آنکه مخالطه ورزد با علما نماید بزرگ شود و هر که دخل کند
در جاهای بد متهم گردد ای پسر بگو حق را خواه آن از برای تو باشد یا بر تو باشد و احتراز کن از سخن چینی

که آن تخم دشمنی است در دلهای مردم ای پسر چون طلب جود کنی برتست که بشتابی بمعدنش زیرا که جود
را معادنست و معادن را اصول و اصول را فروع و فروع را ثمر و خوب نمیشود ثمر مگر بفرع و فرع نمی باشد
مگر باصل و اصل وجود نمیگیرد مگر بمعدن طیب پاک ای پسر چون زیارت کنی پس زیارت اخیار کن و زیارت
فجار مکن که ایشان حکم سنگی دارند که آب از ان منفجر نشود و حکم درختی دارند که ورق آن سبز نگردد و امام علی بن
موسی علیهما السلام فرموده که ترک نفرمود پدر بزرگوار من این وصیت را تا رحلت فرمود و احمد بن عمرو بن
مقدام رازی گوید که مگسی واقع شد بر منصور او را از خود دفع کرد دیگر بروی عود کرد باز دفع نمود و از خود
بخشم آورد او را بعد از ان در آمد بروی جعفر بن محمد علیهما السلام منصور گفت مر او را که یا ابا عبد الله
برای چه آفریده حق سبحانه و تعالی مگس را فرمود تا ذلیل گرداند بآن جبابره را منقولست که مردی بود
از اهل سواد که آمدی و از انحضرت چیزها پرسیدی مردی خواست که در غیبت او که او را نقصی کند گفت
مر انحضرت را که او نبطیست یعنی اصلی ندارد امام جعفر علیه السلام فرمود که اصل مرد عقل اوست و حسب او دین او
و کرمش تقوای او و مردمان در آدم مستوی اند پس شرمنده شد آن قایل از ان سخن سفیان ثوری گوید که من
شنیدم از جعفر الصادق علیه السلم که میفرمود که عزیز الوجود است سلامت بمرتبه که مخفی است طلب آن
پس گاهی که آنرا طلب میکنی میگویی شاید در کنج خمول و گمنامی باشد پس چون طلب کرده شد در خاموشی
و نیافتی میگویی شاید در خلوت باشد پس اگر طلب کرده شد در خلوت و نیافتی پس گمان می بری
که در کلام سلف صالح باشد و سعید آنکس است که بیابد در نفس خود خلوت را که اشتغال نماید بآن و فارغ
گرداند از غیر آن از خود بطلب هر آنچه خواهی حدیث کرد عبد الله بن فضل ربیع از پدر خود که او گفت
که چون حج کرد منصور در سال صد و چهل و هفتم از هجرت و آمد بمدینه و گفت بربیع که بفرست کسی را که جعفر بن
محمد را بیارد و بتعجب هر چه تمامتر که بکشد خدای تعالی مرا اگر من او را نکشم او تغافل کرد از ان سخن تا شاید
او را فراموش شود باز اعاده کرد آنرا از برای ربیع که بفرست که او را بیارند با قبح وجهی او دیگر تغافل
کرد بعد از ان فرستاد بربیع پیغامی که سخنان زشت غلیظ درشت در و بود که البته بفرستد و امام جعفر را
حاضر کند او چون چاره ندید فرستاد و انحضرت را آورد ربیع گفت بوی که یا ابا عبد الله یاد کن خدا را
که او بطلب تو فرستاده بنوعی که آن از تو بغیر خدای تعالی نمی تواند گردانید انحضرت فرمود که لا حول و لا
قوة الا بالله بعد از ان ربیع آمد و اعلام نمود منصور را بحضور انحضرت چون انحضرت در آمد منصور

اورا

اورا تهدید کرد و سخنان درشت گفت و گفت اهل عراق ترا بامامت فرا گرفته اند و زکوة اموال ایشان را
تو میفرستند و ترا غیبتی بسلطانی من و سر شر و فتنه داری بکشد خدای تعالی مرا اگر من ترا
نکشم انحضرت فرمود که سلیمان پیغمبر را حق تعالی ملک داد شکر حق بتقدیم رسانید و بدرستی که
ایوب ببلا مبتلا شد بران صبر نمود و یوسف مظلوم شد بعد از ان از ایشان عفو کرد و تو از ان
اصلی چون منصور این کلام را از انحضرت شنید گفت که تو نزد من یا ابا عبد الله فکر صواب
داری ساحت تو کش دست و ناصیه تو سلیم و غایله تو قلیل است یعنی از تو شر نمی آید جزاک
ترا خدای تعالی از ذی رحم افضل آنچه جزا میدهد هر ذوی الارحام را از ارحام ایشان بعد از ان
دست مبارک انحضرت را فرا گرفت و نشاند با خود بر فراش خود آنگاه بوی خوش طلبید غالیه
آوردند و منصور در دست گرفت و در زیر لحیه مبارک انحضرت داشت تا بخور آن بر طرف شد
گفت برخیز که خدای تعالی ترا در کنف حمایت خود نگاه دارد بعد از ان گفت بربیع که الحاق کن
بابی عبد الله جایزه و کسوت او را و باز گردان که برود بمنزل و مقام خود انحضرت باز گشت
ربیع گوید که با انحضرت رفتم و گفتم که من دیدم پیش از تو چیزی که ندیده بودم آنرا پس چه گفتی
یا ابا عبد الله فرمود که گفتم این را که اللهم احرسنی بعینک التی لا تنام واکنفنی برکنک الذی لا یرام واغفر
لی بقدرتک علی و لا اهلک وانت رجائی اللهم انت اکبر واجل مما اخاف واحذر اللهم بک
ادفع فی نحره واستعیذ بک من شره پس حق تعالی کرد بمن آنچه دیدی و این دعا بروایات مختلف
آمده که بسمت ذکر خواهد یافت انشاء الله و لیث بن سعد گوید که من حج کردم در سال صد و سیزدهم
از هجرت چون آمدم بمکه و نماز عصر گزاردم بالا رفتم بکوه بوقبیس نگاه کردم دیدم مردی نشسته
و بدعا اشتغال دارد و میگوید یا رب یا رب تا نفس او منقطع شد و باز میگوید رب رب تا
منقطع شد نفس او و باز میگوید الله الله تا منقطع شد نفس او بعد از ان میگوید یا حی یا حی تا منقطع
شد نفس او آنگاه هفت بار گفت بار خدایا اشتهای انگور دارم اطعام فرمای مرا آن بار خدا
یا هر دو جامه بر من کهنه شده لیث گوید بخدا که هنوز کلام تمام نکرده بود من نگاه کردم
دیدم سله پر انگور پیش وی نهاده که نبود بر روی زمین در آن روز از ان انگور و دو جامه
برد یمانی با آن بود بعد از ان خواست که بخورد گفتم او را که من با تو شریکم فرمود که چرا گفتم

که تو دعا میکردی و من آمین میگفتم فرمود که پس پیش بیا و بخور و چیزی ازان پنهان مکن پیش رفتم
و بخوردم چیزی که مثل آن هرگز نخورده بودم و آن انگور بی دانه بود پس خوردم تا سیر شدم و هیچ
کم نشد از سله بعد ازان فرمود که بیا فرا گیر یکی ازین دو جامه را من گفتم من ازان جامها بی نیازم
فرمود که پس در من پوشان من در پوشانیدم یکی را ازار فرمود و دیگری را ردا آنگاه آنچه کنده بود بدست
خود گرفت و بزیر رفت و من بر اثرش می آمدم تا رسید بسعی مردی گفت مرا بپوشان که خدای تعالی
ترا بپوشاند آن برد و جامه را بوی داد من بمردی رسیدم و گفتم که این کیست گفت این جعفر بن
محمدست علیهما السلام لیث گوید که او را طلب کردم بعد ازان چیزی ازو بشنوم نیافتم او را آن
چه کرامت بلند و منقبت ارجمندست بحسب صورت و معنی مولف رحمه الله میفرماید که حدیث مشهورست
و بسیاری از رواة و نقله حدیث آن را نقل کرده اند و اول جایی که دیدم در کتاب [illegible] بود که تالیف
ابی القاسم خلف بن عبد الملک بن مسعود بشکوالست و این کتاب را خوانده ام بر ابی عبد الله بن ابی
القاسم بن عمرو بن ابی القاسم و او خوانده بر استاد دار الخلافه ابی محمد یوسف بن شیخ ابی الفرج بن
الجوزی و او روایت کرده از مولف و قرائت من در شعبان سنه ست و ثمانین و ستمائه بود
در بغداد و ایراد نموده اند این حدیث را جماعتی از اعیان و شیخ حافظ ابو الفرج جوزی در کتاب
صفة الصفوة ذکر کرده و همه ایشان روایت از لیث میکنند و او مرد ثقه معتبر بوده و کمال الدین
رحمه الله گوید که اولاد آنحضرت هفت بوده اند از ذکور شش و از اناث یکی و بیشتر ازین نیز گفته اند
و نامهای ایشان اینست موسی کاظم است و اسمعیل و محمد و علی و عبد الله و ام فروه و امام
آنحضرت او در سال صد و چهل و هشتم رحلت فرمود در زمان خلافت منصور و ولادتش چنانچه
گذشت در سال هشتادم بود پس عمرش شصت و هشت بوده باشد و این قول اظهرست و غیر
ازین نیز گفته اند و قبر مطهرش در مدینه است ببقیع نزد قبر پدر بزرگوارش باقر و جد عالیمقدارش
زین العابدین و عم نامدارش حسن بن علی علیهم السلم و حافظ عبد العزیز جنابذی گوید که ابو عبد الله
جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب الصادق علیهم السلم مادرش ام فروه است
چنانچه مذکور شد در عام الجحاف متولد شد در سنه ثمانین و وفات نمود در سنه ثمان و اربعین و مایه
و اولاد جعفر بن محمد علیهما السلم یکی اسمعیل اعرج بوده و دیگر عبد الله و دیگر ام فروه و مادر

ایشان

مادرش
ایشان فاطمه بنت حسین اثرم بن حسن بن علی بن ابی طالب بود علیهم السلم و دیگر الامام موسی بن جعفر و
ام ولد بود و دیگر اسحق و محمد و فاطمه که تزویج کرده بود او را محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن
عباس و فاطمه نزاد و وفات کرد و مادر ایشان ام ولد بود و دیگر یحیی و عباس و اسما و فاطمه صغری
و ایشان از امهات اولاد متفرقه بودند و محمد بن سعید گوید که چون خروج کرد محمد بن عبد الله بن حسن
امام جعفر علیه السلم ازو فرار نمود بسوی مال خود در کوه بلندی و دران مکان مرتفع مقیم بود تا محمد کشته
شد و چون او کشته شد و مردم اطمینان پیدا کردند و ایمن شدند رجوع فرمود بمدینه و آنجا بود تا رحلت
نمود در سال صد و چهل و هشتم در زمان خلافت ابی جعفر منصور و درانوقت آنحضرت شصت و یک ساله
بود و غیر او گوید که آنحضرت متولد شد در عام الجحاف در سال هشتادم و وفات کرد در صد و چهل و هشتم
و عمرو بن مقدام گوید که چون نظر میکردم بجعفر بن محمد میدانستم که او از سلاله نبوتست و بزودی بن
سیف گوید که من شنیدم از جعفر بن محمد علیهما السلم که میفرمود حفظ و نگاه نمایید در باره ما آنچنانچه
عبد صالح حفظ آن دو یتیم کرد و میگفت که پدر ایشان صالح بود و ابراهیم بن مسعود گوید که مردی
بود از تجار که آمد شد میکرد نزد جعفر بن محمد علیهما السلم و با وی اختلاط می نمود و حسن حال او را میدانست
ناگاه حال بران تاجر گشت و شکوه پیش آنحضرت آورد که شعر فلا تجزع وان اعسرت یوما ° فقد ایسرت فی زمن طویل °
ولا تیأس فان الیأس کفر ° لعل الله یغنی عن قلیل ° ولا تظنن بربک ظن سوء ° فان الله اولی بالجمیل ° یعنی جزع
مکن و اگرچه تنگ دست باشی در روزی از روزها پس بدرستی که کشاده دست بوده در زمان دراز و نومید
مباش که نومیدی کفرست شاید که حق توانگر و غنی گرداند ترا از چیزی اندکی و گمان مکن بپروردگار
خود گمان بد چه بدرستی که حق تعالی اولیست بجمیل و خوبی و روایت کنند از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
که میفرمود مر مولای خود را نافذ که چون رقعه نویسی یا کتابی در باب حاجتی و خواهی که آن حاجت
تو روا شود که اراده کرده پس بنویس سر رقعه بقلم بی مداد این را که بسم الله الرحمن الرحیم ان الله
وعد الصابرین المخرج مما یکرهون والرزق من حیث لا یحتسبون جعلنا الله و ایاکم من الذین لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون نافذ گوید که هرگاه این عمل میکنیم پس حاجت من روا میگردد و صالح بن اسود روایت کند
که من شنیدم از جعفر بن محمد علیهما السلم که میفرمود که سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید که حدیث نخواهد کرد شما را
کسی بعد از من بمثل حدیث کردن من شما را و ازین آیت پرسیدند ازو که واتقوا الله و کونوا مع الصادقین

فرمود که محمد و علی است علیهما السلام و عبد الله بن ابی یعفور روایت میکند از جعفر بن محمد علیهما السلام
که میفرمود که بنا کرده شده انسان بر خصال حمیده پس هر جا باشد بنا کرده می شود بر وی و او بنا کرده
نشده بر خیانت و کذب روایت کند معاویة بن عمار از جعفر بن محمد علیهما السلام که میفرمود که هر که
صلوات فرستد بر محمد و اهل بیت او صد نوبت حق سبحانه و تعالی صد حاجت او را روا کند
و جعفر محمد علیه السلام روایت کند از عکرمه و او از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بگوید
که جزا الله عنا محمدا ما هو اهله متعب آورد هفتاد کاتب را در هزار صباح از جهت کثرت ثواب بدان
کند محمد بن محبب از جعفر بن محمد علیهما السلام که از آبا و اجداد بزرگوار خود روایت کرده که هیچ مومنی
نباشد که در آرد بر قومی یکنوع سروری و دلخوشی الا که حق سبحانه و تعالی بیافریند از آن سرور ملکی
را که عبادت کند خدا را و توحید و تمجید او بتقدیم رساند و چون آن مومن را بقبر در آرند آن سرور
با وی بقبر در آید و گوید که آیا مرا می شناسی او گوید که کیستی تو گوید که من آن سرورم که در آوردی
مرا در فلان و امروز من مونس وحشت و ملقن حجت توام و اثبات میکنم ترا بالقول الثابت و اشهاد
می نمایم تو در مشاهد قیامت و حاضر می شوم در آنجا و شفاعت میکنم از برای تو از پروردگار
تو و می نمایم بتو منزل ترا در بهشت و واقع شد یکروزی در میان جعفر بن محمد و عبد الله بن حسن
کلامی و عبد الله سخنان درشت گفت آنحضرت را و بعد از آن از یکدیگر جدا شدند و دیگر بار در
مسجد بهم ملاقات کردند آنگاه ابو عبد الله جعفر بن محمد گفت مر عبد الله بن حسن را که چگونه گذرانیدی
امشب را یا ابا محمد گفت بخیر گذشت اما کلامی که مغضوب گوید آنحضرت فرمود که یا عبد الله
آیا ندانسته که صله رحم تخفیف میکند حساب را او گفت همیشه تو چیزی میگویی که من نمیدانم آنرا فرمود
که من بخوانم بر تو قرآنرا با این گفت در این باب نیز فرمود گفت که بلی گفت پس بیار فرمود که حق جل و علا
فرموده که والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب گفت
پس نبینی مرا کسی بعد ازین که قاطع رحم بوده باشم جمیل بن دراج گوید که من نزد ابی عبد الله بودم
که در آمد بر وی بکیر بن اعین و او درد چشم داشت آنحضرت فرمود مر او را که ظریف درد چشم دارد
گفت بلی چه علاج کند فرمود که گاه بشوید دست خود را از آب بیار بکشد دست خود را بر چشمهای
خود گفت که چنین کردم دیگر مرا چشم درد نکرد سعید بن سلیمان روایت کند از جعفر بن محمد آنحضرت

از پدر بزرگوار خود و او از عبد الله جعفر که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی با دین دار
می باشد تا او ادا کند دین خود را مادام که وام او در معصیت نبوده باشد یا در چیزی که حق تعالی
آنرا نخواهد و از آنحضرت مرویست که روایت کرده از پدر بزرگوار و او از جابر که رسول الله صلعم
فرمود مر مهاجرین و انصار را که فرا گیرید قرآنرا پیشوای خود که قرآن کلام رب العالمین است که ابتدا
از دست و باز گشت با وو مالک بن انس روایت کند از جعفر بن محمد که او روایت کرده از پدر و جد بزرگوار
خود و ایشان روایت کرده اند از علی بن ابی طالب علیهم السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
هر که بگوید در هر روز صد نوبت که لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد مر او را امان از فقر و ایمنی از
وحشت قبر و توانگری و غنی روی بوی نهد و گشاده کرد از برای او درهای بهشت آنحضرت فرموده
و روایت کرده از پدران بزرگوار خود که پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی فرمود از چیدن و درو کردن میوه
و غله در شب آنحضرت گوید که بر پیغمبر این امر مکروه بود زیرا که حاضر نمیتوانند شد آنرا فقرا و مساکین
و باین اسناد در روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هرگاه بچند سوختن چیزی بکسیر
بگویید مر خدا را که حق سبحانه و تعالی فرو می نشاند آن آتش را و مرویست از آنحضرت که هر که نیاشد
از برای برادر خود همچنانکه از برای خود است حق برادری بجای نیاورده نمی بینی که چگونه حکایت
میکند حق تعالی در کلام خود که در روز قیامت برادر از برادر گریزان باشد بعد از آن ذکر فرموده
درین موقف شفقت دوستان را که فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم که کافران گویند که
نیست ما اکنون هیچکس از شفاعت کنندگان و نه دوستی مهربان با شفقت که از یکدیگر گریزان باشند
و از آنحضرت مرویست که فرمود که چون مرا پیش منصور بردند سخنان درشت زجر آمیز بمن گفت
آنگاه گفت ای جعفر دانسته آنچه کرد محمد بن عبد الله که نام نهاده بود دیرا و را النفس الزکیه چه بر سر
او آمد و انتظار میکشم که متحرک شود یکی از شما پس ملحق سازم بزرگ را بکوچک آنحضرت فرمود
که من گفتم که حدیث کرد مرا محمد بن علی که از پدر خود علی بن حسین روایت میکرد و او از پدر خود
امام حسین و او از پدر خود علی بن ابی طالب علیهم السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
که اگر مردی رعایت صله رحم کند و باقی مانده باشد از عمر او سه سال پس حق سبحانه و تعالی بود او سی سال
آن دراز کند و بکشد آن مدت را تا سی و سه سال حق تعالی آن مدت را کوتاه کند و باز گرداند به سه سال

کفت مر انحضرت راکه تو از پدر خود این شنیدی کفتم نعم تا سه بار کفت انکاه کفت که باز کرد و بروحا بن
عون کوید که مردی کفت مر جعفر بن محمد را علیهما السلم که واقع شده میان من و میان قومی منازعه
در امری و من میخواهم که ترک کنم آنرا و میکویند مرا که ترک تو آنرا ذل و خواریست انحضرت فرمود
که ذلیل او ظالم است اسحق بن جعفر بن محمد کوید که حدیث کرد ابو الحسین یحیی بن حسن بن جعفر بن
عبد الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم که نوشت بمن عباد بن یعقوب
که اسحق بن جعفر روایت کرده از بزرکوار خود که چون رفت جعفر بن محمد علیهما السلم نزد ابی جعفر منصور
و تکلم کردند با یکدیکر پس چون بیرون آمد از نزد او فرستاد دیکرا انحضرت باز کردانید چون باز
کشت لبهای مبارکش حرکت میکرد و چیزی کفت مرا او راکه چه میکفتی فرمود میکفتم اللهم انک تکفی من کل
شی ولا یکفی منک شی فاکفنیه آنکاه کفت چند کاه نزد من خوابی بود انحضرت فرمود که من بحدی
رسیده ام در سال که هیچکدام از پدران من باین حد سال نرسیده اند در اسلام و نمی بینم که مفارقت
کنم با تو مکر زمانی اندک از تتمه این سال کفت پس اکر باقی باشی چون باشد فرمود که نمی بینم که باقی
باشم کفت حساب نکاه دارید حساب نکاه داشته شد در شوال انحضرت رحلت فرمود و شیخ رحمه الله
آورده که این باب در ذکر امامی است که قایم است بعد از ابی جعفر بن محمد بن علی علیهما السلام
تاریخ مولد دلایل امامت و مبلغ سن و مدت خلافت و وقت وفات و موضع قبر و عدد اولاد
و مختصری از اخبار انحضرت بو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین الصادق علیهم السلم در میان برادران
خلیفه و وصی پدر بزرکوار خود و قایم است بامر امامت بعد از وی و ممتاز داشت از جماعت
خود بفضل و بود ارفع ایشان از روی ذکر و اعظم ایشان از روی قدر و اجل ایشان در میان
عامه و خاصه و نقل کرده اند از انحضرت از علوم آنچه سیر نموده اند بآن رکبان و منتشر است
ذکر او در بلدان و نقل نکرده اند علما هیچ یک از اهل البیت علیهم السلام آنچه نقل کرده اند از انحضرت
و نرسیده بهیچ یکی از اهل آثار و نقل اخبار از نقول و نقل نکرده اند اسماء روات را از ثقات
بر اختلاف ایشان در آرا و مقالات که از انحضرت نقل کرفته اند چهار هزار مرد میرسد و بود او را
از دلایل واضحه در میان عامه که غلبه کرده بود عقول را و بیزبان ساخته بود مخالف را
از طعن در آن دلایل بشبهات و مولد انحضرت بمدینه بود در سال هشتاد و سیوم از هجرت

و در کذشت در ماه شوال در سال صد و چهل و هشتم و او را شصت و پنج سال بود و او را دفن کردند در بقیع
با پدر و جد و عم بزرکوار علیهم السلم و مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر و مدت امامتش نص
جلی و نص روایت کرده محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم که ابو عبد الله علیه السلم فرمود که چون پدر بزرکوار
مرا مرک حاضر شد فرمود که یا جعفر وصیت میکنم ترا با صحاب خود بنیکویی کفتم جان من فدای تو باد
بخدا که هر آینه من رعایت میکنم ایشانرا و حال آنکه مردی از ایشان در شهر باشد که سوال نکند هیچکس را
و روایت کند ابان بن عثمان از ابی الصباح الکنانی که نظر کرد ابو جعفر بسیر خود ابی عبد الله علیه السلام
و فرمود می بینی این از آنکسان است که حق جل و علا فرموده که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی
الارض و نجعلهم الوارثین یعنی و ما خواستیم آنکه منت نهیم بر آنانکه ضعیف شمرده شده بودند و بیچاره
کشته در زمین و سازیم ایشانرا پیشوایان در امر دین و خوانندکان بخیر و صلاح و کردانیم ایشانرا
وارثان ملک خلافت و روایت کند هشام بن سالم از جابر بن یزید جعفی که کفت سوال کردند از ابو جعفر
که قایم باین امر بعد از و که باشد زد دست مبارک بر ابی عبد الله علیه السلام او کفت من در خدمت
انحضرت بودم که جعفر علیه السلم آمد فرمود ابو جعفر که این بهترین خلق است و مرویست از ابی عبد الله ع
که پدر بزرکوار من حفظ ودایعی که انجا بود بمن رجوع کرد چون وفاتش نزدیک شد فرمود که بخوان
از برای من شهود را من رفتم و خواندم چهار مرد را از قریش از کواهان یکی نافع مولای عبد الله بن عمر
بود کفت بنویس آنچه وصیت کرده یعقوب علیه السلام پسران خود را بانکه یا بنی ان الله اصطفی لکم
الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون و وصیت میکند محمد بن علی با بی عبد الله جعفر بن محمد و امر فرمود
اورا
آنکه تکفین او نماید ببردی که میکزارد در و نماز جمعه را و عمامه را بر سر او بندد و قبر او را مربع سازد و بلند
کند مقدار چهار انکشت و پنبار دقبرا و راز دو فن بعد از ان فرمود شهود را که باز کردید رحمکم الله
میفرماید که من کفتم پدر بزرکوار در این امر چیزی بود که احتیاج بشهود بود فرمود که ای پسر نخواستم
که مغلوب کردی و کویند وصیت نکرد با و خواستم که باشند از برای تو حجتی و مانند این حدیث در
معنی او بسیار وارد و یافته و روایاتی که پیشتر ذکر کرده ایم در خبر لوح بنص از جانب حق با مامت باز
از دلایل عقلیه که سمت ذکر یافت که امام نمی باشد مکر افضل و آنچه دلالت بر امامت او در علم و زهد
و عمل و رجحان او بر اخوان و بنی عم و سایر مردم از اهل آن عصر باز آنچه دلالت کند بر فساد امامت

کسی که معصوم نباشد چه عصمت شرطست همچو عصمت انبیا علیهم السلم و چون کاملی نبود در علم دانوقت
غیر او و عاری بود جز او کسی که ادعای امامت میکرد از عصمت در ان عصر و قصور ایشان از کمال
در علم دین اینها همه دلالت میکند بر امامت آنحضرت علیه السلم زیرا که لابدست از امام که معصوم باشد
در هر زمان بر وجهی که ما ایراد نمودیم از پیش و روایت کرده اند مردم از آیات و علامات ظاهره
که بر دست او بوقوع آمده که دلالت دارند بر امامت او و حقیقت او و بطلان آنکه ادعا کرده از
غیر او و بعضی از ان آنست که روایت نقله آثار از خبر او با منصور وقتی که کرده بود ربیع را باحضار
آنحضرت چون او را دید گفت بکشد خدای مرا که من ترا نکشم تو میل و قصد کرده از سلطانی من و انگیز
فتنه و شر از برای من بظهور آورده آنحضرت فرمود که والله من نکرده ام و داعیه هم ندارم
پس آنکس که بتو رسانیده دروغ گفته و اگر بوده ام که پس ظلم کرده شد یوسف عفو کرد و مبتلا
شد ایوب بران صبر نمود و داده شد بر سلیمان ملک بران شکر کرد و انبیا پیغمبران خدا تعالی اند
و بسوی ایشان راجع می شود نسب تو گفت مرا و را منصور که بلی بالا بیا پس بالا رفت و گفت فلان
ابن فلان خبر کرد مرا از تو آنچه گفتم فرمود که حاضر کنید او را تا موافقت کند مرا برین پس حاضر کردند
آن مرد را منصور گفت بوی که آیا شنیدی آنچه حکایت کردی از جعفر گفت بلی آنحضرت فرمود که
سوگند میتوانی خوردن برین منصور نیز گفت که آیا سوگند میخوری گفت بلی و منصور ابتدا بیمین
کرد آنحضرت فرمود که بگذار که من او را سوگند میدهم گفت او را که چنین آنحضرت فرمود ساعی را
که بگو برئت من حول الله و قوته والتجأت الی حولی و قوتی لقد فعل کذا و کذا جعفر یعنی بیزار باشم
از حول و قوة خدا و ملتجی بحول و قوة خود باشم که چنین و چنین کرد جعفر او امتناع نمود از آنکه
باینها سوگند بخورد باز باینها سوگند خورد از ان مجلس هنوز جدا نشده بود که پای زد تا مرد ابو جعفر
گفت پای او را کشیده بیرون برید از پیجا لعنه الله ربیع گوید که من دیدم جعفر بن محمد علیهما السلم
وقتی که داخل می شد بر منصور ساکن می شد تا نزدیک آوردم بوی داد از و خشنود شد پس آنحضرت
بیرون رفت از نزد ابی جعفر من بر اثر وی رفتم و گفتم این مرد از روی غضب سخت ترین مردمان
بود بر تو و چون در آمدی بر و لبهای تو حرکت میکرد و چون میکرد غضب او تسکین می یافت
بچه چیز لبها را حرکت میدادی فرمود که بدعای جدم حسین بن علی علیهما السلم گفتم جان من فدای

تو باد آن دعا کدام است فرمود که یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی احرسنی بعینک التی لا تنام
و اکنفنی برکنک الذی لا یرام ربیع گوید که من یاد گرفتم آن دعا را هرگز فرو د نیامد بمن سختی و شدتی
الا که این دعا خواندم پس از ان خلاصی یافتم ربیع گوید که من گفتم مر ابی عبد الله جعفر بن محمد را علیهما السلام
که چرا منع کردی ساعی را از آنکه سوگند بخدا بخورد فرمود که نخواستم آنرا که حق تعالی ببیند که او توحید و تمجید او
میکند پس حلم خود را کار فرماید و تاخیر کند عقوبت او را پس سوگند دادم او را بآنچه شنیدی پس گرفت
او را حق تعالی گرفتن سخت زیاده بر دیگر چیزها و مرویست که داود بن علی بن عبد الله بن عباس کشت
معلی بن خنیس را که مولی جعفر بن محمد بود علیهما السلم و تمام مال او را گرفت آنحضرت داخل شد بر و
و میکشید ردای مبارک خود را و میفرمود مر او را که کشتی مولای مرا و مال او را گرفتی آیا میدانی که مرد
خواب میکند بر مردگی و زنگی خواب نمیکند بر حرب و الله که من نفرین و دعای بد خواهم کرد بر تو داود گفت
مر آنحضرت را که آیا تهدید میکنی مرا و میترسانی بدعای خود بطریق استهزا آبان گفتن آنحضرت باز گشت
بخانه خود و آن شب را احیا فرمود بقیام و قعود تا وقت سحر شد آنگاه شنیده شد از و که در مناجات
میفرمود که یا ذا القوة القویة و یا ذا المحال الشدید و یا ذا العزة التی کل خلقک لها ذلیل که کفایت
کن شر این طاغی را و انتقام مرا از و بکش پس ساعتی از ان نگذشت که بلند شد آوازها بصیاح
و نواح و گفتند که مرد داود بن علی و روایت کند ابو بصیر که من در رفتم بمدینه و با من جاریه بود
با وی نزدیکی کردم بعد از ان بیرون رفتم بجانب حمام و در راه بعضی از شیعیان رسیدم که
بخدمت امام جعفر علیه السلم میرفتند من ترسیدم که ایشان سبقت کنند بر من بخدمت آنحضرت
و فوت شود در رفتن من با ایشان پس بناچار با ایشان رفتم تا بخدمت آنحضرت رسیدم
چون نظر کرد و مرا دید فرمود که یا ابا بصیر آیا نمیدانی که خانهای پیغمبران و اولاد پیغمبران می باید
که جنب در ان در نرود مرا حیا مانع شد گفتم یا ابن رسول الله من در راه با اصحاب ملاقات
کردم و ترسیدم که در آمدن من با ایشان بخدمت تو فوت شود و عود نتوانم بمثل آن این
گفتم و بیرون آمدم و روایات بسیار در اخبار بغیوب آنحضرت ورود یافته که تعداد آن طول
دارد و آنحضرت میفرمود که علم ما غابرست و مزبور و نکت در قلوب و نقر در اسماع و نزد ما
جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه علیها السلام و بدرستی که نزد ماست جفر جامعه که درو

جمیع مردمان بآن محتاجند پس سوال کردند از تفسیر این کلام فرمود که غابر علم بچیزیست که خواهد آمد
و مزبور علم بآنچه گذشته است و نکت در قلوب الهام است و نقر در اسماع حدیث ملائکه
کرام است علیهم السلم که ما می شنویم کلام ایشان را و اشخاص ایشان را نمی بینیم و جفر احمر ظرفیست
که سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وست و آن از ان بیرون نخواهد آمد تا ظهور کند قایم
ما که اهل بیتیم و جفر ابیض ظرفیست که در وست توریه موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتب اولی الهی
و مصحف فاطمه آنست که در وست آنچه باشد از حوادث و نامهای هر که مالک ملک خواهد بود
تا روز قیامت و جامعه کتابیست که طول او هفتاد گز است که آن املاء رسول الله است صلعم
از دهان مبارکش و خط علی بن ابی طالب که تمام بخط مبارک خود نوشته بخدا که جمیع آنچه محتاجند
مردم بآن در آنجا هست تا روز قیامت بغایتی که در وهست ارش خدش یعنی دیت خراشیدن
پوست و زدن تازیانه و نصف تازیانه و آنحضرت میفرمود که حدیث من حدیث پدر من است
و حدیث پدر من حدیث جد من است و حدیث جد من حدیث علی بن ابی طالب است امیر المومنین ع
و حدیث علی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و در حدیث رسول الله قول خدای عز و جل است
و ابو حمزه ثمالی روایت میکند از ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلم که من شنیدم از آنحضرت
که میفرمود که الواح موسی نزد ماست و عصای موسی علیه السلم نزد ماست و ما وارثان انبیاییم و روایت
کند معاویه بن وهب از سعید السمان که او گفت نزد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلم بودم
که در آمدند دو مرد از زیدیه برو و گفتند آیا در میان شما هست امام مفترض الطاعه آنحضرت
فرمود که نه مراد غیر خودش بود پس گفتند که خبر کردند ما را از تو مردمان ثقات که تو این را
میگویی و نام بردند آن قوم را و گفتند ایشان اصحاب ورع و پرهیزند و ایشان از کسانی
نیستند که دروغ گوی باشند آنحضرت غضب فرمود و گفت من نفرمودم ایشان را باین
چون غضب در روی مبارکش مشاهده کردند بیرون رفتند آنحضرت فرمود بسعید که می شناختی
این دو مرد را او گوید که من گفتم بلی ایشان از اهل بازار مااند و از زیدیه اند و زعم ایشان
آنست که سیف رسول الله نزد عبد الله بن حسن است فرمود که ایشان دروغ میگویند لعنهما الله
بخدا که ندیده است عبد الله بن حسن آن سیف را به دو چشم خود و نه یکی از هر دو چشم خود

و ندیده است

و ندیده است پدر او مگر نزد علی بن حسین علیهما السلم پس اگر ایشان راست میگویند پس بگویند که چیست
علامت آن و نشانه در قبضه او که بدست میگیرند و چیست اثر در موضع زدن او که دم سیف است
پس بدرستی که نزد من است سیف رسول الله و نزد من است رایت رسول الله صلی الله علیه و آله
و زره بالا و زیر و مغفر او پس اگر راست میگویند پس بگویند که چه نشان دارد و نزد من است طشتی که
تقرب جسته شده بود موسی در ان و نزد من است آن اسمی که رسول الله صلی الله علیه و آله وضع فرموده
بود در میان اهل اسلام و اهل شرک که تیر مشرکان بمسلمانان نرسد و نزد من است مثل آنچه ملائکه آورده اند
و مثل سلاح در میان ماست همچو تابوت در میان در میان بنی اسرائیل که در هر کدام خانه که آن تابوت
یافت می شد بر باب ایشان نبوت نزد ایشان می بود و هر که از ما که این سلاح نزد او است امامت
انجاست و پدر من زره رسول الله پوشید با آن علامتی که بر واست و من هم پوشیدم با آن علامت
و قایم ما هم خواهد پوشید ان شاء الله و روایت کند عمرو بن ابان که من پرسیدم از ابی عبد الله ع
از آنچه مردمان میگویند که داده شده بام سلمه صحیفه مهر کرده وقوع دارد آنحضرت فرمود که چون
رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت فرمود میراث گرفت امیر المومنین علیه السلام از و علم و سلاح
او را آنچه آنجا بود بعد از ان انتقال یافت بامام حسن و از و بامام حسین علیهما السلم او گوید که بعد از ان
من گفتم که از و انتقال یافت بعلی بن حسین علیهما السلم و از و بپسرش محمد علیه السلام و از و منتهی بحضرت
تو شد فرمود که بلی و اخبار درین معنی بسیار است و این مقدار کافی است در غرض ما در باب امامت
و دیگر شیخ مفید رحمه الله از اخبار ابی عبد الله جعفر بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو جعفر
منصور و صالح بن علی و عبد الله بن حسن و پسران او محمد و ابرهیم و محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان
پس صالح بن علی گفت میدانید شما که مردمان چرا کشیده اند بسوی ایشان چشمهای خود را و حق سبحانه
و تعالی شما را جمع کرده درین موضع پس عقد بیعت کنید از برای مردی که از شماست و خود را
بوی بدهید و موافقت نمایید او را برین امر تا حق سبحانه و تعالی حکم کند که او بهترین حکم کنندگانست
بعد از ان عبد الله بن حسن حمد و ستایش الهی نمود آنگاه گفت که شما میدانید که این پسر من
مهدیست پس باید که بیایید و بوی بیعت کنید ابو جعفر گفت که چرا خود را فریب میدهید و الله
که نیستند مردمان بهیچ یکی از مردم که خواهان و مشتاق او باشند و قول او را اجابت کنند

آنقدر اگر که خواهان این جوانانند یعنی محمد بن عبدالله همه کفتند والله که راست کفتی که ما چنین میدانیم پس بیعت
کردند مردم و دست او را بوسیدند عیسی کوید که رسول عبدالله بن حسن بجانب پدر من که بیا بنزد ما که
اجتماع نموده ایم در فلان موضع برای امری و فرستاده بود بطلب جعفر بن محمد علیهما السلام هم برای این امر
و غیر عیسی کوید که عبدالله بن حسن کفت مر آنکسی را که حاضر بودند که نمیخواهند جعفر را که ما میترسیم که او فاسد
کرداند امر شما را بر شما کوید عیسی بن عبدالله بن محمد که فرستاد مرا پدر من که ببینم که برای چه اجتماع نموده اند
پس من آمدم و کفتم که پدر مرا باین کار فرستاده عبدالله کفت اجتماع نموده ایم تا بیعت کنیم مهدی را که
محمد بن عبدالله است و کوید که دران حال جعفر بن محمد علیهما السلام آمد و عبدالله بن حسن او را بر پهلوی خود
جای داد و سخن کرد مانند سخن خود که در باب بیعت میکفت امام جعفر فرمود که مکنید این کار را که این کار
متمشی نخواهد شد بعد از آنکه تو چنان میدانی که او مهدیست و حال آنکه اینچنین نیست و او آن زمان
مهدی نیست و اگر آن میخواهی که خروج کند از روی استیلا از برای رضای خدای تعالی و تا امر کند بمعروف
و نهی نماید از منکر بخدا که ما چون بگذاریم ترا که تو پیر واسن ما باشی و بیعت کنیم پسر ترا درین امر عبدالله
بخشم رفت و کفت من دانستم که تو خلاف این خواهی کفت والله که حق تعالی ترا اطلاع نداده بر غیب خود
و لیکن تو متحمل این شدی بواسطه حسدی که بپسر من داری فرمود بخدا که این بواسطه حسد نمیکویم و لیکن
این امر از آن است و برادران و پسران ایشان نه از آن شما و دست مبارک را زد بر پشت ابی العباس
بعد از آن دست مبارک بر دوش عبدالله بن حسن نهاد و فرمود بخدا سوکند که این امر از آن تو و از پسران
تو نیست و این از آن ایشانست یعنی بنی عباس و هر دو پسر تو کشته خواهند شد و آنگاه برخواست و تکیه
فرمود بر دست عبدالعزیز بن عمران زهری و کفت می بینی صاحب جامه زرد را یعنی ابوجعفر دوانقی
کفت بلی فرمود بخدا که من می یابم که این خواهد کشت او را عبدالعزیز کفت آیا او خواهد کشت محمد بن عبدالله
را فرمود که بلی عبدالعزیز کوید که من در دل خود کفتم بخدای کعبه که بحسد این را میکوید اما بخدا سوکند که از
دنیا بیرون نرفتم تا دیدم که هر دو کشته شدند بدست ابوجعفر عبدالعزیز کوید که چون آنحضرت برخاست
و قوم متفرق شدند عبدالصمد و ابوجعفر از عقب آنحضرت روان شدند و کفتند یا اباعبدالله شما این
فرمودید فرمود که بلی کفتم او را اعلام کردم و تجاذب غابر روایت کند که جعفر بن محمد علیهما السلام
هرکاه میدید محمد بن عبدالله بن حسن را آب ... میکردید و خود بخود فرمودی که مردم میکویند

در باب وی این سخن را و او کشته خواهد شد چه در کتاب علی علیه السلام نیست که او از خلفای این امت باشد
و این حدیث مشهور است همچنانچه آن حدیث که از پیش مذکور شد که علما اختلاف نکرده اند در صحت این
دو حدیث و هر دو دلالت واضحه دارند بر امامت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و آنکه
بسیاری از معجزات و اخبار بغایبات و کاینات پس از آنکه شود در دست او بظهور آمد همچنانچه انبیاء
از آنها خبر میدادند و آنها از آیات و نبوت ایشان بود و صدق ایشان بر خدای عز و جل پس این هم اینچنین
باشد و یونس بن یعقوب روایت کند که من در خدمت ابی عبدالله علیه السلام بودم که وارد شد بر و مردی
از اهل شام و کفت من مردی ام صاحب کلام و فقه و فرایض و آمده ام از برای مناظره اصحاب تو آنحضرت
فرمود که کلام تو از کلام رسول الله است صلی الله علیه و آله یا از نزد تست کفت بعضی از کلام رسول الله است
و بعضی از نزد من آنحضرت فرمود پس تو شریکی درین هنکام رسول الله را در کلام کفت نه فرمود که شنیدی
که وحی را از خدای عز و جل کفت نه فرمود پس واجب طاعت تو همچنانکه واجب طاعت رسول الله صلعم
کفت نه یونس کوید آنکاه ابوعبدالله ملتفت شد بجانب من و فرمود که یا یونس بن یعقوب این مردی است
که خصم نفس خود کشته پیش از آنکه تکلم بآن کند بعد از آن فرمود که یا یونس اگر بحث کردن نیک میتوانی که با وی
بحث کنی بکن یونس کوید که جان من فدای تو باد من شنیدم از تو که نهی میفرمودی از کلام و بحث و میکفتی
وای مر اصحاب کلام و بحث را میکویند این منقاد است و آن منقاد نیست و این منساق است و آن
منساق نیست و این معقول است و آن معقول نیست آنحضرت فرمود که من کفتم که وای مر آن قومی که ترک
کنند قول مرا و روند بر آنچه خود خواهند بعد از آن فرمود که بیرون رو و به بین که کیست از متکلمین در بیرون
و او را در آر کفت من بیرون رفتم یافتم حمران بن اعین را و او خوب میدانست کلام و آداب بحث را
و محمد بن نعمان احول را و هشام بن سالم و قیس ماصر و اینها همه متکلم بودند و ایشانرا آوردم چون مجلس
منعقد شد و قرار یافت و ما در خیمه ابی عبدالله علیه السلام بودیم که بر طرف کوه بود در حرم و این پیش از
ایام حج بود بچند روز درانحال ابوعبدالله علیه السلام سر مبارک از خیمه بیرون کرد و دید که یکی بر شتر بر در
خانه است فرمود و رب کعبه که هشام است ما کمان کردیم که هشام بن حکم بود که فرود آمد و او
اول عنفوان جوانیش بود که خطش نو دمیده بود و در میان ما کسی نبود که از وی ... بزرکتر نباشد
آنحضرت او را جای داد و فرمود که او ناصر و یار ماست بدل و زبان بعد از آن فرمود حمران که بوی بحث

دل او را بواسطه جهالت کور ساخت تا کوارنده یافت حق را پس او را خوش نیامد این و کردید شیطان ولی او
و برد او را بوادی هلاک او را دور کردانید از خالق زمین و افلاک و این خانه ایست که خلق را بعبادت
آن فرموده تا امتحان نماید طاعت ایشان را در اتیان بمناسک آن و ترغیب و تحریص نموده بر تعظیم و زیارت
آن و آنرا قبله نماز کزارندکان کردانیده که آن شعبه ایست از رضوان و طریقی است مودی بغفران منصوب
بر استواء کمال و مجمع عظمت و جلال خلق فرموده سبحانه و تعالی آنرا پیش از کستردن زمین بدو هزار سال
پس احق آنکس است که اطاعت نماید همچنانکه امر فرموده بازایستد بروجهی که زجر نموده حق تعالی آفریننده
ارواح است و صور پس هیچ چه کند عین ... است نه ضرر آنکاه ابن ابی العوجا کفت آنچه ذکر کردی پس فرود
آوردی بر غایب صادق علیه السلام فرمود وای بر تو چکونه غایب باشد آنکه با خلق خود حاضر است و با ایشان
نزدیکتر است از رک کردن ایشان بایشان کلام ایشان را می شنود و اسرار ایشان را میداند و خالی
نیست از و مکان و مشتغل نیست با و مکان و نیست از مکانی که اقرب باشد از مکان شهادت میکند
مر او را باین آثار و دال است بر وحدانیتش افعال او و آنکه مبعوث کردانیده او را بآیات محکمه و
براهین واضحه محمد است صلی الله علیه و آله که آمده است بما باین عبادت پس اگر شک داری در چیزی
از امر او پس بپرس از آن تا روشن سازم از برای تو آنکاه ابن ابی العوجا نومید کشته نمیدانست که
چه میکوید پس بازکشت از پیش آنحضرت و کفت باصحاب خود که من خواستم از شما پیدا کنید از برای من
روح و راحتی شما مرا انداختید بآتش و زحمتی کفتند خاموش شو بخدا که فضیحت شدیم بواسطه حیرت تو
و انقطاع کلام تو و ما ندیدیم حقیرتر از تو در مجلس او کفت چه میکوید این پسر آنکسی است که تراشیده
سرهای این جمع را که می بینید و اشاره کرده بدست خود باهل این موسم و مروی است که ابو شاکر دیصانی
ایستاده بود روزی در مجلس ابی عبدالله علیه السلام کفت مر آنحضرت را که انک لاحد النجوم الزواهر
و کان آباؤک بدورا بواهر و امهاتک عقیلات عباهر و عنصرک من اکرم العناصر فخبرنا ایها البحر
الزاخر ما الدلیل علی حدوث العالم یعنی بدرستی که تو یی هر آینه یکی از کواکب درخشنده و بودند پدران
بزرکوار تو از ماههای شب بدر نور دهنده و بودند مادران تو از شریفات کریمة الاصل معظمات
و عنصر تو از اکرم عناصر است بین البریات و هرکاه که مذکور کردند علما پس تو یی اول و سابق
ایشان پس خبر کن ما را ای دریای بی پایان که دلیل چیست بر حدوث عالم ای خلاصه بنی آدم

ابوعبدالله علیه السلام فرمود که اقرب دلیل برین آنست که الحال خواهیم کرد ترا بعد از آن فرستاد تخم
مرغی را آوردند و نهاد در دست او و فرمود که این حصاریست محکم استوار و در اندرون آن آبی است
تنک که بر کرد یکدیکر برآمده مثل نقره کداخته و طلای روان آیا هیچ شکی داری درین ابو شاکر کفت
درین شکی نیست آنحضرت فرمود که بعد ازین این پوست بیرونی خواهد شکافت که بیرون آید از آن صورتی
مثل صورت طاوس با صد نقش و نکار تو هیچ چیز داخل کردانیده غیر از آنچه دانسته کفت نه فرمود این
دلیل است بر حدوث عالم ابو شاکر کفت یا اباعبدالله دلیل واضح مختصر بیان فرمودی و دانستی که ما قبول
نخواهیم کرد چیزی را مکر که ادراک کنیم آنرا بچشمهای خود و بشنویم بکوشهای خود و بچشیم بدندانهای خود و لمس
کنیم بپوستهای اعضای خود آنحضرت فرمود که ذکر کردی حواس پنجکانه را و آن نفع نمیدهد در استنباط
مکر دلیل همچنانکه قطع نمیکند ظلمت را غیر چراغ که روشنی است آنحضرت علیه السلام اراده فرمود باین کلمات
بارکات که حواس بغیر عقل موصل نیست و نمیرسانند بمعرفت غایبات و آنکه من نمودم آنرا از حد
صورت معقولی است که بنا کرده شده علم بر محسوس آنحضرت فرموده در باب وجوب معرفت
الهی و دین او که یافتم علوم همه مردم را در چهار چیز اول آنکه بشناسی پروردکار خود را دوم آنکه
بدانی که صنعت کرده بتو سیوم آنکه معلوم کنی که چه اراده فرموده از تو چهارم آنکه بدانی چه چیز
ترا بیرون می برد از دین تو و این اقسام محیط بمفروض از معارف زیرا که اول آنچه بر بنده واجبست
معرفت پروردکار او ست و چون دانست که او را معبودی هست دانست که با وجه صنعت کرده
و چون صنع او را دانست شناخت با آن نعمت او را پس واجبست بر و شکر آن نعمت پس چون
اراده کرد تادیه شکر او را واجبست بر و معرفت مراد او تا اطاعت کند او را بسبب فعل او و چون واجب
کشت طاعت او واجبست بر و معرفت آنچه بیرون می برد او را از دین او تا اجتناب نماید از آن و تا
خالص کرداند از برای پروردکار خود طاعت او را و شکر انعام او بجای آورد آنحضرت در توحید
و نفی تشبیه فرموده از برای هشام بن حکم که حق سبحانه و تعالی مشابهت ندارد بهیچ چیز و هیچ چیز بوی
مشابهت ندارد و هرچه واقع است در وهم پس او بخلاف او ست آنحضرت در باب عدل فرمود
از برای زراره آیا عطا کنم ترا مجملی در قضا و قدر کفت بلی جان من فدای تو باد فرمود که چون روز
قیامت شود جمع کند خدای تعالی در آن روز خلایق را سؤال خواهد کرد از آنچه عهد کرده بسوی ایشان آنچه

کن یعنی عمرو شامی پس حمران بوی بحث کرده بر و غالب شد باز فرمود آنحضرت بمحمد بن نعمان که باوی بحث
کرد او نیز بر شامی غلبه کرد بعد ازان فرمود بهشام بن سالم که باوی بحث کرد و برابر شد باز فرمود بقیس
ناصر که باوی بحث کرد و آنحضرت از بحث ایشان تبسم میفرمود شامی در دست او زبون شد بعد ازان
فرمود مر شامی را که بحث کن با این جوان یعنی هشام بن حکم گفت خوش آنگاه شامی گفت مر هشام را که
ای جوان مرا واقف کردان در امامت این یعنی ابا عبد الله علیه السلام و بحث کن با من دران هشام بغضب
رفت چنانچه لرزید و گفت ای فلان پروردگار تو ناظرتر است از برای خلق خود یا ایشان ناظرترند از برای
نفسهای خود شامی گفت پروردگار من ناظرتر است از برای خلق خود هشام گفت که حق جل و علا نظر
فرموده در دین ایشان بانچیزی که فرموده ایشان را بانکه مکلف کردانیده و اقامت کرده برای
ایشان حجت و دلیل را بر انچه بایشان تکلیف فرموده و زایل کرده درین تکلیفات علل ایشان را
هشام گفت مر او را که کدام دلیل است که حق تعالی نصب فرموده برای ایشان شامی گفت که آن
شامی گفت بلی
دلیل رسول الله است صلی الله علیه و آله هشام گفت بعد از رسول الله کیست شامی گفت کتاب و سنت
هشام گفت آیا فایده میکند امروز ما را کتاب و سنت در انچه ما درو اختلاف میکنیم که اختلاف را از میان
ما بردارد و متمکن کرداند ما را از اتفاق شامی گفت بلی هشام گفت پس چرا اختلاف میکنیم ما و تو و آمده
تو از شام و مخالفت میکنی ما را و زعم تو آنست که رای طریق دینست و تو مقر و معترفی که رای ما و تو جمع نمی شود
بر قول واحد در حالتی که دران مختلف باشند شامی ساکت شد و دران متفکر بود آنحضرت فرمود که چیست ترا که
تکلم نمیکنی گفت اگر میگویم که اختلاف نمیکنیم مکابره کرده ام و اگر میگویم که کتاب و سنت اختلاف از میان
ما برداشته اند باطل گفته ام زیرا که احتمال وجوه دران هر دو راه دارد ولیکن مرا هست بر وی مثل این
آنحضرت فرمود که بپرس از وی شاید بیابی تو او را که این را املا کند شامی گفت مر هشام را که آنکه ناظرتر است
از برای خلق پروردگار ایشانست از برای نفسهای ایشان از برای ایشان ناظرتر است شامی گفت آیا
کسی هست که اقامت کند از برای ایشان حجتی و جمع نماید کلمه ایشان را و بردارد اختلاف از میان ایشان
و بیان کند حق ایشان را از باطل ایشان هشام گفت بلی گفت کیست آن هشام گفت در ابتدای شریعت
رسول الله است صلی الله علیه و آله و اما بعد از نبی پس غیر اوست شامی گفت که آن غیر نبی کیست که قایم
مقام او باشد در حجت هشام گفت درین وقت یا پیش از وقت شامی گفت درین وقت ما

که اینست

که اینست هشام گفت و این مرد است که اینجا نشسته است یعنی ابا عبد الله علیه السلام که بسته می شود بسوی او رحال
و خبر میدهد ما را باخبار آسمان که بمیراث گرفته از پدر و جد بزرگوار خود شامی گفت چون معلوم شود مرا این
هشام گفت سوال کن از انچه خواهی از وی شامی گفت عذر مرا قطع کردی پس بر من است آنحضرت فرمود که من کفایت
میکنم از تو مسئله ترا ای شامی من خبر کنم ترا از سیر و سفر تو که چه روز بیرون آمدی و از کدام راه آمدی و که بتو
گذشت و تو بر که گذشتی پس شامی قبال می نمود هر انچه آنحضرت وصف میفرمود مر او را و میگفت و الله که راست
گفتی بعد ازان شامی گفت که اسلام آوردم خدای را این زمان آنحضرت فرمود مر او را که بلکه ایمان آوردی
بخدای این زمان زیرا که اسلام پیش از ایمان است و بر اسلام از یکدیگر میراث میگیرند و تناکح می نمایند
و بر ایمان ثواب میکردند شامی گفت راست گفتی آن زمان گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله و انک وصی الاوصیاء و این خبر و انچه در الهدایت است از اثبات حجت نظر و دلالت امامت که متضمن است
از معجز ابی عبد الله علیه السلام باخبار از غایب مثل انچه متضمن بود و آن خبر که مذکور گشت آن زمان و موافق
بود آنها در معنی بر مانا آورده و روایت کرده اند که اجتماع نمودند جماعتی از زنادقه و در میان ایشان بود
ابن ابو العوجا و ابن طالوت و ابن اعمی و ابن منقع و اصحاب ایشان همه مجتمع بودند در موسم در مسجد الحرام
و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام نیز آنجا تشریف داشت که فتاوی مردم را جواب
میفرمود و تفسیر قرآن از برای ایشان مینمود و حل مسایل مشکله ایشان میکرد و حجج و بینات قوم گفتند
ابن ابی العوجا آیا می توانی که در غلط اندازی این مرد را که اینجا نشسته است و چیزی چند از وی بپرسی چنانچه
فضیحت شود این جماعت که گرد او نشسته اند چه می بینی که فتنه مردم با وست و علامه این زمانست ابن
ابی العوجا گفت مر ایشان را که می توانم بعد ازان بپیش شتافت و مردم را متفرق ساخت و گفت
یا ابا عبد الله بدرستی که مجالس امانات است و ناچار است هر کرا که با وی سرفه باشد بسرفد آیا اذن میدهی مرا
بسوال آنحضرت فرمود مر او را که سوال کن آنچه میخواهی ابن ابی العوجا گفت تا کی کرد این خرمن بگردید
و پناه برید باین سنگ و ببوسید و عبادت کنید این خانه را که از گل و خشت و سنگ برافراشته
شده و شتروار بر گرد او بدوید هر که درین فکر و اندیشه کار فرماید بداند که این نه از فعل حکیم است
و نیت از صاحب نظر سلیم پس بگو که تو یی اکنون سر این امور رافع و سنام او و پدر تو بود بانی
اساس و نظام او صادق علیه السلام فرمود که کسی حق تعالی او را در بادیه ضلالت گذاشته و دیده

قضا فرموده برایشان و آنحضرت در حکمت و موعظت فرموده که نیت آنکه هر که نیت کرد چیزی را قادر شد
برو و نیست آنکه قادر شد چیزی را توفیق یافت بآن نه آنکه توفیق یافت بمحل و موضع آن رسید پس
هرگاه جمع شود نیت و قدرت و توفیق و اصابت پس اینجا تمام میگردد سعادت و آنحضرت فرمود
در حث نظر بر دین الهی و در معرفت اولیاء الله که نیکو گردانید نظر را در چیزی که گنجایش نداشته باشد
جهل آن و نصیحت کنید نفسهای خود را و خالص گردانید و سعی کنید در طلب معرفت چیزی که عذری
نباشد شما را در ندانستن آن زیرا که دین الهی را ارکانست که فایده نمیکند از جهل آن شدت سعی و
اجتهاد و طلب ظاهر عبادات و و ضرر نیست کسی را که شناخت آنرا پس نزدیک میشود حسن اقتصاد
و میانه روی و و راهی نیست کسی را مگر بعون و توفیق الهی و آنحضرت فرمود در باب حث و ترغیب
بر توبه که تاخیر توبت و طول مهلت حیرتست و بهانه و عذر بر خدای تعالی هلاکتست
و اصرار بر دنیا ایمنی است از مکر الهی که و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون و آنچه صدور یافته
از آنحضرت از علم و حکمت و بیان حجت و زهد و موعظت و فنون کل علوم زیاده از آنست
که احصا کرده شود و خطاب باعد نموده اید در کتاب و چون سید بن محمد حمیری امامت آنحضرت بحقیقت
مذهب برو واضح شد و بیتی چند در آن باب انشا کرده چنانچه شمه از آن از پیش نیز معلوم شد
و شیخ مفید رحمه الله آورده که آنحضرت را ده فرزند بوده اسمعیل و عبدالله و ام فروه
مادر ایشان ام ولد بوده و عباس و علی و اسما و فاطمه ایشان از امهات متفرقه بوده اند

وموسی واسحق ومحمد

و بزرگتر برادران بسال اسمعیل بوده و پدر بوی محبت تمام داشت و بر وی بغایت مشفق
و مهربان بود و قومی از شیعه گمان کردند که قایم مقام و خلیفه پدر بزرگوارش او خواهد بود بعد از
پدر چون بزرگتر اولادست و پدر بوی مایل است باکرام و اشفاق و او در حال حیات آنحضرت
وفات کرد در عریض و او را بدوش آوردند مردمان بمدینه و در بقیع دفن کرد و روایت کنند
که آنحضرت جزع بسیار کرد و حزن و اندوه عظیم او را دست داد و فرمود که نعش او را بی ردا
و پوشش برداشتند و امر میفرمود که پیش از دفن نعش او را بر زمین می نهادند و روی او را
می گشودند و بارها چنین کردند و نظر میفرمود بروی و و اینچنین میکرد تا متحقق شود امر وفات او
نزد جماعتی که گمان کرده بودند که خلیفه پدر خواهد بود تا رفع شبهه ایشان شود در حال حیات خودش

وچون

و چون اسمعیل وفات کرد باز گشتند و رجوع کردند طایفه که گمان کرده بودند که بعد از پدر او امامست
از اعتقاد خود و اعتقاد کردند بفوت او و طایفه که از اباعد و اطراف بودند و نبودند از خواص
آنحضرت و نه از رواة او اقامت کردند و اعتقاد نمودند بر حیاة او و چون صادق علیه السلام رحلت
فرمود و انتقال کردند فریقی و از ایشان رجوع کردند از حیات و قایل شدند بامامت پسر اسمعیل
محمد چون گمان کرده بودند که امامت حق اسمعیل است و بعد از و پسر او احق است که قایم مقام او
باشد از برادر و فریقی ثابت ایستادند بر حیات اسمعیل و ایشان امروز نفایت اندکند و معلوم نیست
که یکی از ایشان مانده باشد و این دو فریق را اسمعیلیه میگویند و طایفه که مشهور و معروفند از ایشان
امروز قایلند بامامت اسمعیل و بعد از و بامامت پسرش و همچنین پسر پسرش بود تا آخر الزمان و عبدالله
بن جعفر بعد اسمعیل اکبر اولاد بود و او را آنچنان منزلتی نبود نزد پدر که دیگرانرا بود در اکرام و متهم
بخلاف پدر بزرگوار در اعتقاد و گویند که با حشویه خلطه داشت و مایل بمرجیه نیز بود و ادعا کرد
بعد از پدر امامت را و احتجاج جسته بود که اکبر اولاد باقیست و جماعتی از اصحاب ابی عبدالله علیه السلام
تابع او شدند باز اکثر ایشان رجوع کردند بعد از آن بامامت برادر او امام موسی علیه السلام چون
بر ایشان ظاهر شد ضعف دعوی او و قوت امر ابی الحسن علیه السلام و دلایل حقیت و براهین
امامت او اندکی بامامت عبدالله اقامت نمودند و ایشانرا فطحیه میگویند و باین لقب مشهور شدند
زیرا که عبدالله افطح الرجلین بود یعنی عریض بود پایهای او و گویند چون ایشان داعیه امامت او
نمودند ملقب باین لقب گشته زیرا که او را عبدالله بن افطح میگفتند و اسحق بن جعفر از اهل فضل
و صلاح و ورع و اجتهاد بود و مردم از و حدیث روایت کنند و آثار از و نقل نمایند و ابن کاسب
هرگاه حدیث از و نقل میکرد میگفت حدیث کرد مرا ثقه رضا اسحق بن جعفر و اسحق قایل بود بامامت
برادرش موسی بن جعفر علیهما السلم و روایت میکرد از پدر بزرگوار نص بامامت برادرش
موسی علیه السلام و محمد بن جعفر شجاع بود و یکروز روزه داشتی و یکروز افطار کردی و میدید
رای زیدیه را در خروج بسیف و مرویست از زوجه او خدیجه بنت عبدالله بن حسین که او گفت
که محمد بن جعفر بیرون نرفت از نزد ما یکروز هرگز در جامه که پوشانیده باشیم او را الا که
بخشیده و هر روز یک گوسفند جهت مهمان میکشت و خروج کرد بر مامون در سنه تسع و تسعین

ومائه در مکه و زیدیه جارودیه تابع او شدند و بیرون آمد از برای قتال و عیسی جلودی و جمعیت
او را متفرق ساخت و گرفت او را و به پیش مامون فرستاد و چون رسید به پیش مامون او را
اکرام کرد و نزدیک خود نشاند و صلات و انعامات نمود و بخراسان مقیم شد در میان
بنی اعمام خود سوار می‌شد و به پیش مامون میرفت و مامون رعایت او را بیش از دیگران
میکرد از رعیت خود و روایت کنند که مامون نمیخواست که او سوار شود در میان جماعتی
از طالبان که خروج کرده بودند بر مامون در سنه مائتین پس امین کردانید ایشان را
و بیرون فرستاد توقیع را بسوی ایشان که سوار شوید با محمد بن جعفر و سوار شوید با عبد الله
ابن حسین ایشان ازان ابا نمودند که با او سوار شوند بعد ازان توقیع دیگر بیرون آمد که سوار
شوید با هر که خواهید بعد ازان سوار می‌شدند با محمد بن جعفر هر گاه که سوار می‌شد که می‌آمد
نزد مامون و باز میگشت و مرویست از موسی بن سلمه که او گفت که روزی آمدند نزد
محمد بن جعفر و گفتند که غلامان ذی الریاستین زدند غلامان ترا بواسطه هیزمی که خریده
بودند او بیرون رفت بدو جامه که پوشیده بود و عصایی با خود داشت و این رجز
میخواند الموت خیر لک من عیش بذل یعنی مرگ بهتر است از برای تو از زندگانی که با ذلت
باشد و مردم از دنبال او رفتند تا زدند غلامان ذی الریاستین را و گرفتند هیزم را
از ایشان این خبر را بمامون رسانیدند و فرستاد نزد ذی الریاستین و آورد و گفت
برو و محمد بن جعفر را عذر خواهی کن و غلامان را نزد وی فرست که اگر خواهد ادب نماید
و اگر خواهد عفو کند بعد ازان ذی الریاستین آمد نزد محمد بن جعفر موسی بن سلمه گوید
که من نزد محمد بن جعفر بودم که ذی الریاستین آمد گفتند اینک آمد و نمی‌نشیند مگر بر زمین
امر فرمود تا بساطها و فرشها انداختند از برای او و هر که با او بود و در آن خانه هیچ جا
خالی نماند مگر که وساده انداختند آنگاه نشست محمد بن جعفر چون ذی الریاستین در آمد
او را بر وساده جای داد او نشست بر آنجا و بر زمین نشست و عذر خواست و تحکیم
کرد او را در باره غلامان خود و محمد بن جعفر در خراسان نزد مامون وفات کرد مامون
سوار شد تا حاضر شود جنازه او را بیرون آورده بودند چشمش که بران جنازه او افتاد

پیاده شد و با جنازه رفت تا نهادند و پیش رفت و برو نماز گزارد بعد ازان برداشت
تا پیش قبر و خود باندرون قبر رفت تا آنرا اتمام ساخت پس بیرون آمد و بر سر قبر ایستاد
تا پر کردند آنگاه عبد الله بن حسین گفت مرو را که رحم قطع کرده شد از سال دویستم از هجرت و مرویست
از اسمعیل محمد بن جعفر که او گفت که من گفتم برادر خود را او در پهلوی من بود و مامون بر سر قبر ایستاده بود
اگر سخن کنیم در باب دین او محل ازین بهتر نمی‌یابیم آنگاه مامون ابتدای سخن کرد و گفت چه مقدار دین گذاشت
ابو جعفر گفت بیست و پنج هزار دینار گفت حق جل و علا بگذارد دین خود را که وصیت کرده گفتیم پسر
که او را یحیی میگویند در مدینه است گفت که او در مدینه نیست در مصر است و ما میدانیم که آنجاست
ولیکن نمیخواهیم که اعلام کنیم که او از مدینه بیرون آمد تا بر نیاید او را این چون ایشان بواسطه خروج علم
بکراهت ما دارند و علی بن جعفر راوی حدیث بود طریق صواب داشت و با ورع تمام و فضل بسیار بود
و ملازم برادر بزرگوارش موسی بن جعفر بود علیهما السلم و روایت بسیار از برادر کرده و عباس بن جعفر
فاضلی بزرگ بود و موسی بن جعفر بزرگترین اولاد ابی عبد الله بود علیه السلم از روی قدر و اعظم ایشان
از روی محل و رتبت و آوازه او زیاده بود از همه برادران و در آن زمان کسی از وا سخی و اکرم نبود و او
اعبد و اورع و اعلم و افقه اهل زمان خود بود و اجتماع شیعه پدرش بود بر امامت و و تعظیم حق و تسلیم
امر او و روایت کنند از پدرش صادق علیه السلم نص بر امامت و و اشارت او بسوی وی بخلافت و اخذ
کرده اند از و معالم دین خود را و روایت کرده اند از و از آیات معجزات آنچه کرده می‌شود بر حجت او
و صواب قولت بر امامت و این آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله و حافظ ابو نعیم رحمه الله آورده
که از ایشانست امام ناطق و زمام سابق ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که روی آورده بود
بر عبادت و خضوع و توجه فرموده بود بر عزلت و خشوع او از برای عبادت بود او را ریاست و جموع
و گفته شده که تصوف انقاعیست بنعت ارتفاعیست بسبب ذکر کرده بعضی از کلمات با برکات آنحضرت
را از وصیت و غیر آن که سابقا سمت ذکر یافت و بعضی دیگر آنست که او گوید که آنحضرت گوید که هیچ توشه
نیست که بهتر باشد از تقوی و چیزی نیست که نیکوتر باشد از خاموشی و هیچ دشمنی نیست که پر مضرت تر
باشد از نادانی و دردی نیست که سخت تر باشد از دروغ و شیخی از اهل مدینه روایت کند که بعضی از دعوات
آنحضرت این بوده که اللهم اعزنی بطاعتک و لا تخزنی بمعصیتک اللهم ارزقنی مواساة من قترت علیه رزقک

و علی بن حمزه و ابو بصیر بخدمت ابی عبد الله علیه السلم رفتیم و با ما سیصد دینار بود پس ریختیم نزد حضرت
او فرا گرفت ازان یکقبضه از برای خود و باقی را بر من رد کرد و فرمود یا شعیب باز گردان این صد دینار
را بآن موضعی که ازانجا فرا گرفته شعیب گفت که ما حاجتهای خود را گزاردیم تمامی بعد ازان ابو بصیر گفت
بمن که یا شعیب چه بود حال این دنانیر را که رد کرد بر تو ابو عبد الله علیه السلم گفتم که من ازو فرا گرفته بودم
به پنهانی برادرم عروه و او نمیدانست آنرا ابو بصیر گفت یا شعیب الله که ابو عبد الله اعطا فرمود بتو
علامت امامت را بعد ازان ابو بصیر و علی بن حمزه گفتند یا شعیب بشمار این دنانیر را چون شمردم صد دینار
بود بی زیاده و نقصان و سماعة بن مهران گوید که من رفتم بخدمت ابی عبد الله علیه السلم فرمود مرا
که ای سماعه این چه بود که در میان تو و شتردار تو در راه واقع شد احتراز کن و بپرهیز که فحش گویی و آواز
بلند کنی بفحش و لعن گفتم این بواسطه آن بود که او بر من ظلم میکرد فرمود که اگر او ظلم کند بر تو تو بلند گردی
بر و آواز این از افعال من نیست و امر نکرده ام شیعه خود را باین نوع سخنان بعد ازان آنحضرت
فرمود که استغفار کن پروردگار خود را ای سماعه از آنچه بودی بران و برتست که دگر عود نکنی من گفتم
استغفر الله از آنچه بودم و آنکه دیگر عود نکنم ابو بصیر گوید که یکروزی در خدمت آنحضرت نشسته بودم
ناگاه گفت یا با محمد آیا می‌شناسی امام خود را گفتم بلی و الله الذی لا اله الا هو که آن تویی و نهادم
دست خود را بر ران مبارک او فرمود که راست گفتی چون شناختی چنگ در و زن گفتم که میخواهی
که اعطا کنی بر من علامت امامت را فرمود یا با محمد بعد از معرفت علامت امامت از برای چیست
گفتم تا ایمان و یقین من زیاده شود فرمود که یا با محمد چون باز میگردی بکوفه مولودی شده
از برای تو عیسی نام و بعد از عیسی محمد و بعد از ایشان دو دختر خواهد شد و بدانکه نوشته است
نام پسران تو نزد صحیفه جامعه با نامهای شیعیان و نامهای پدران و مادران و اجداد
ایشان و آنچه از ایشان متولد شوند تا روز قیامت و آن صحیفه را بیرون آورد و آن صحیفه بود زرد
و جمیع این اسما در و درج بود و مرویست از ابی بصیر که من رفتم بخدمت آنحضرت فرمود که یا محمد
چکار میکند ابو حمزه ثمالی گفتم گذاشتم او را با صلاح فرمود که چون باز گردی او را از من سلام برسان
و اعلام کن او را که رحلت خواهد کرد در فلان ماه در فلان روز ابو بصیر گفت که مرا با وی انسی بود
و او از شیعیان شماست فرمود که راست گفتی یا با محمد ولیکن آنچه نزد خدای تعالی است بهتر است

او را گفتم که شیعیان شما با شما باشند فرمود که بلی هر گاه که از خدای تعالی ترسند و مراقب باشند او را
و اندیشه از گناهان کنند در درجه ما باشند ابو بصیر گوید که من باز گشتم درین سال درنگ نکرد ابو حمزه ثمالی مگر آنکه
و بعد ازان وفات کرد زید بن شحام گوید که ابو عبد الله علیه السلام فرمود مرا که این سال چون گذرانیدی
گفتم اینچنین و چنین فرمود که یا اسامه بشارت باد ترا که تو با ما خواهی بود و تو از شیعه مایی آیا راضی نیستی
که با ما باشی گفتم بلی ای سیدی و چگونه نباشد مرا که با شما باشم فرمود که ای زید صراط و میزان نزد ماست
و حساب شیعه ما با ماست و الله ای زید و الله که من رحیم ترم بشما از نفسهای شما و الله هر آینه گویا می‌بینم ترا
و حارث بن مغیره نضری را در بهشت در یک درجه مرویست از عبد الحمید بن ابی العلاء که او از دوستان محمد بن
عبد الله بن حسین بود و از خاصان او بود ابو جعفر دوانقی عبد الحمید را گرفته حبس کرد در جای تنگی چند وقتی
و محمد بن عبد الله بحج رفته بود در موسم حج در روز عرفه بخدمت ابی عبد الله علیه السلم رسید در موقف فرمود
یا با محمد حال صدیق تو عبد الحمید چیست گفت ابو جعفر او را گرفته و در زندان تنگ انداخته ابو عبد الله علیه السلم
دست مبارک خود را برداشت ساعتی بعد ازان ملتفت شد بمحمد بن عبد الله و فرمود که یا محمد و الله که
خالی شد راه صاحب تو یعنی از زندان خلاص شد محمد گوید که من پرسیدم از عبد الحمید که کدام ساعت
بیرون کرد ترا از زندان ابو جعفر گفت بیرون کرد مرا در روز عرفه بعد از عصر رازم بن مسلم مولی خالد بن
عبد الله قسری گوید که منصور گفت بدربان خود که چون داخل شود بر من جعفر بن محمد اقبال کن او را پیش از آنکه
بپیش من رسد آنحضرت در آمد و نشست منصور فرستاد و دربان را طلب کرد و نگاه کرد بجانب او و جعفر
نزد او نشسته بود بعد ازان گفت بوی که باز گرد و برو بجای خود و روی آورده دست خود را بر دست او
میزد چون آنحضرت برخاست و بیرون رفت دربان را طلبید و گفت چه فرموده بودم من ترا گفت و الله
من ندیدم وقتی که در آمد و نه آنوقت که بیرون رفت و ندیدم او را مگر وقتی که نشسته بود نزد تو
عبد العزیز قزاز گوید که بودم من که میگفتم در باب ایشان بربوبیت رفتم روزی بخدمت ابی عبد الله علیه السلام
فرمود مرا که یا عبد العزیز از برای من آب بیار تا وضو سازم من رفتم و آوردم چون داخل شد بوضو
ساختن گفتم با خود که این آنست که گفتم در و آنچه گفتم که وضو می‌سازد چون بیرون فرمود گفت یا
عبد العزیز منه بر بنا فوق آنچه طاقت بنا دارد که خراب و منهدم شود ما بندگان خداییم که مخلوقیم و آفریده
شده جابر روایت کند از ابی عبد الله و سعید ابی عمر جلاب از ابی عبد الله علیه السلام هر دو روایت کنند

بما وسعت علی من فضلک غسان گوید که من حدیث کردم با ابن سعید بن مسلم را که او گفت که این از
دعای اشراف است نضر بن کثیر گوید که من و سفیان رفتیم بخدمت جعفر بن محمد علیهما السلم گفتم داعیه
بیت الحرام دارم مرا تعلیم کن چیزی که آنجا بخوانم فرمود که چون برسی بحرم بنه دست خود را بدیوار آن
و بگو یا سابق الفوت و یا سامع الصوت یا کاسی العظام لحما بعد الموت بعد از آن آنچه خواهی بگو مرویست
از آنحضرت که موسی نبی علیه السلم گفت ای پروردگار من از تو در میخواهم که کسی یاد نکند مرا بخیر و خوبی فرمود
حق جل و علا که ای موسی من از برای خود این کار نکردم ابن خشاب نیز آورده تاریخ ولادت و وفات آنحضرت
را بر وجهی که از پیش گذشت و مولف رحمه الله نقل فرموده از کتاب دلایل بعضی از اخبار آنحضرت را
و آورده که سلیمان بن خالد گوید که آنحضرت میفرمود درین آیت که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون یعنی بدرستی آنانکه گفتند که
پروردگار ما خدایست پس بر آن ایستادند فرود آیند بر آن مومنان مستقیم فرشتگان نزدیک مرگ
و گویند که مترسید و اندوهگین مباشید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت و شاد شوید
بآن بهشتی که در دنیا بودید که وعده داده می شدید بر زبان پیغمبر که والله این بساط و فرشی است که در
منازل ما برای مومنان انداخته اند و حسین بن علا قلانسی گوید که آنحضرت فرمود که یا حسین و زد
دست مبارک را بر فرشی که در خانه بود و فرمود که دیبا ز بود که ملائکه برین تکیه کرده اند و ما از
ریشهای آن برچیده ایم عبدالله بن نجاشی گوید که من نزد عبدالله بن حسن بودم گفت یا ابن النجاشی
از خدای تعالی بپرهیز که نیست نزد ما مگر آنچه نزد مردم است یعنی هرچه ایشان را هست ما را نیز هست
گفت آمدم نزد ابی عبدالله علیه السلم و او را باین قول اخبار کردم فرمود والله که در میان ما هست کسی که
الهام در می آید در دل او و کلام ملائکه می شنود و با ایشان مصافحه میکند گفتم امروز یا پیش از امروز
فرمود که امروز والله یا ابن النجاشی و مرویست از جریر بن مرازم که گفت که من گفتم مر ابی عبدالله را
که اراده عمره دارم پس مرا وصیتی فرمای فرمود که بپرهیز از خدای تعالی و تعجیل مکن باز گفتم که مرا وصیت
فرمای زیاده ازین نفرمود من بیرون آمدم از نزد او و از مدینه در راه ملاقات کرد بمن مردی شامی
و مصاحب من شد و با من سفره بود بیرون آوردم و او نیز سفره خود را بیرون آورد و با هم طعام
بخوردیم که اهل بصره را یاد کرد و دشنام داد ایشان را باز اهل کوفه را یاد کرد و دشنام داد و

و بعد از آن صادق را علیه السلم ذکر کرد و بد گفت من خواستم که دست از طعام بکشم و سر و روی او را بشکنم
و با خود گفتم که این را بکشم بعد از آن بیاد من آمد که آنحضرت بتو وصیت کرد که از خدای بپرهیز و تعجیل مکن
بد او را می شنیدم و باز نتوانستم کشتن با آنچه مرا بآن امر فرموده بود و ابو بصیر گوید که من رفتم بخدمت
آنحضرت و خواستم که بمن اعطا فرماید چیزی از دلالت امامت مثل آنچه اعطا میفرمود که یا با محمد این
شغلی نیست که در دوستی تو جست پیش من می آیی گفتم من این عمل نکردم مگر بر سبیل عمد فرمود که مرا باور نداری
گفتم دارم ولیکن میخواهم که دل مرا اطمینانی شود فرمود که نعم یا با محمد برخیز و غسل کن من برخاستم
و غسل کردم و آمدم بجای خود نشستم و گفتم نزد این امر که بلا شک که او امام است و مرویست از
عبدالله بن یحیی کاهلی که ابو عبدالله علیه السلام گفت بمن که چون برسی بسبعی درنده چه خواهی گفت گفتم
نمیدانم فرمود که چون برسی بسبعی درنده در روی او آیة الکرسی را بخوان و بگو عزمت علیک بعزیمة
الله و عزیمة محمد رسول الله و عزیمة سلیمان بن داود و عزیمة علی امیر المومنین و الائمة من بعده از تو
منصرف شود و برگردد چون این را بخوانی عبدالله کاهلی گوید که من آمدم بکوفه و بیرون رفتیم با پسر عم
خود بجانب قریه پس ناگاه در راه سبعی معارض ما شد من آیة الکرسی و این عزیمت را بر روی او خواندم
که از راه ما دور شود و ما را ایذا نرساند و ما هم ایذا نرسانیم او را پس نظر کردم بسوی او و سر را در پیش
انداخته بود و دم خود را در میان پایها گرفته از راه دور شد و باز گشت بآن راهی که آمده بود بعد از آن
پسر عم من گفت که من نشنیده بودم کلامی هرگز بهتر از آن کلامی که از تو شنیدم گفتم که من این
کلام را شنیده ام از جعفر بن محمد علیهما السلم او گفت که من گواهی میدهم که او امام مفترض الطاعة
است و نبود پسر عم من که شناسد او را نه اندک و نه بسیار پس من رفتم بخدمت آنحضرت در سال
آینده و این خبر را بوی عرض کردم و آنچه بر ما واقع شده بود آنحضرت فرمود که آیا ندیدی که حاضر شدم
شما را از برای دفع آن مکروه که دید که مراست با هر دو دست وی گوش شنوا و چشم بینا و زبان
گویا بعد از آن فرمود که یا عبدالله بن یحیی بخدا که من صرف کردم و باز گردانیدم آن را از شما و علامت
این آنست که شما در ابتدا بر کنار نهروان بودید و نام پسر عم تو ثابت است نزد ما و نبود حق تعالی
که بمیراند او را تا بشناسد این را پس باز گشتم بکوفه و پسر عم خود را بمقاله آنحضرت اخبار کردم فرح
و شادی بسیار نمود و همه با این بینایی بود تا وفات کرد و مرویست از شعیب عقرقوفی که من

از هر دو با هم که ایشان فرمودند که اسم اعظم الهی بر هفتاد و سه حرفست و آنچه از آن نزد آصف بود
یکحرف بود پس تکلم بآن حرف کرد پس فرو برده شد زمین آنچه میان او و میان تخت بلقیس بود بعد از آن
فرا گرفت تخت را بدست خود پس عود کرد زمین همچنانکه بود بیشتر از چشم بر هم زدن و نزد ماست از آن
اسم اعظم هفتاد و دو حرف و یکحرف نزد خدای تعالی است که برگزیده او را در علم غیب و آورده اند که
عبد الله بن محمد میخواست که خروج کند با زید آنحضرت او را از آن منع و بزرگ کرد بر او امر را و قبول
نکرد مگر خروج با زید فرمود والله که گویا من می بینم ترا بعد از زید که چادر بر سر تو کرده اند چنانچه
بر سر زنان میکنند و در هودجی نشانده با تو کرده اند آنچه با زنان میکنند چون امر زید بآن کشید
اصحاب اهل بیت از برای عبد الله دنانیری چند جمع کردند و او را چادر بر سر کرده از شهر بیرون آوردند
تا بصحرا رسیدند و در هودج نشاندند او در آن حالت تبسم کرد گفتند سبب تبسم چیست گفت و الله که من تعجب دارم
از صاحب شما که من ذکر خروج نزد او کردم و او مرا نهی فرمود و من فرمان نبردم او را و او مرا
باین حال خبر کرد و فرمود که گویا می بینم ترا که چادر بر سر تو کرده اند همچنانکه بر سر زنان میکنند
و در هودج ترا نشانده من از آن تعجب کردم مالک جهنی گوید که من روزی نشسته بودم نزد ابی
عبد الله علیه السلام و با خود از فضل ائمه اهل البیت میگفتم که ناگاه روی آورد بمن ابو عبد الله فرمود
که ای مالک شما والله که شما از شیعیان مائید بحق اما باید که افراط نکنی در قول خود در فضل ما ای مالک مقدور
کسی نیست که بصفت الهی و کنه قدرت و عظمت او برسد و لله المثل الاعلی و همچنین قادر نیست کسی که وصف
کند حق مومن را و قیام نماید بآن همچنانکه واجب گردانیده مر او را بر برادر مومن چون بهم رسند
و مصافحه کنند هر یک صاحب خود را لا یزال حق سبحانه و تعالی ناظر است بسوی ایشان بمحبت و مغفرت
و گناهان ریخته می شود از وجوه ایشان تا از یکدیگر جدا شوند کسی که قادر است برین صفت آنجناب است
نزد حق تعالی رفاعة بن موسی گوید که من یکروزی در خدمت آنحضرت نشسته بودم که در آمد در
مجلس ابو الحسن موسی الکاظم علیه السلام من برخواستم و او را در کنار گرفتم و سرش بوسیدم و در بغل
گرفتم آنحضرت فرمود که یا رفاعه زود باشد که این در دست آل عباس گرفتار شود و از ایشان
در اول خلاص گردد و در دویم بار او را بگیرند و در دست ایشان هلاک شود عائید احمسی گوید که
من رفتم بخدمت ابی عبد الله علیه السلام و میخواستم که سؤال کنم از آنحضرت از نماز گفتم السلام علیک

یا ابن رسول الله فرمود که و علیک السلام بعد از آن فرمود که ما از ولد رسول خدائیم و نیستیم ما از او بما
او تا سه بار فرمود بعد از آن فرمود پس از آنکه از وی چیزی بپرسم که هرگاه تو بجای الهی برسی از آنکه نماز های
مفروضه گزارده باشی سوای این از چیزی دیگر نخواهد پرسید و حمزة بن ثمالی گوید که من با آنحضرت بودم
در میان مکه و مدینه که ملتفت شد بجانب یسار خود پس دید سگ سیاهی فرمود که چیست ترا که زشت
گرداند خدای چه نحس شتاب تو پس ناگاه او شبیه بمرغی آنحضرت فرمود که این عثم است که یک جنی است
درین ساعت هشام مرده است و او می پرد و خبر مرگ و بهر شهری میرساند و روایت است از ابرهیم بن
عبد الحمید که او گفت که من خریدم در مکه یکجامه و ازار بردیمانی و سوگند خوردم با خود که بیرون نکنم
از ملک خود تا آنکه کفن من شود بعد از آن بیرون رفتم از آنجا بجانب عرفه و در موقف توقف کردم و از آنجا
بازگشتم بجمع و در آنجا وقت نماز برخاستم از برای وضوی و آن برد را برداشتم و پیچیدم و آنجا گذاشتم
چون در حفظ آن میکوشیدم من رفتم و وضو گرفتم و بازگشتم برد را ندیدم از برای آن بسیار ملول
شدم چون صباح کردم وضو ساختم و با مردم بمنی آمدم و الله که در مسجد خیف بودم که آمد رسولی
از نزد ابی عبد الله علیه السلام و گفت مرا که آنحضرت میفرماید که ساعتی بجانب ما بیا من بشتاب برخاستم
و بخدمت آنحضرت رفتم در وسط طا بود بر او سلام کردم و نشستم بجانب من ملتفت شد و فرمود که
یا ابرهیم آیا میخواهی که بدهیم آن برد را که از برای کفن خود خریده بودی گفتم سوگند خورده بودم با
ابرهیم لیکن فوت شد برد من غلام خود را طلب فرموده آمد و برد او را آورد او گوید که و الله
آن برد من بود که پیچیده بودم و فرمود که بگیر ای ابرهیم و شکر حق بتقدیم رسان روایت
از شعیب عقرقوفی که مردی با او هزار درهم فرستاده بود بخدمت ابی عبد الله علیه السلام او گوید
که من گفتم که میخواهم که بدانم فضل ابی عبد الله را پنج درهم بد را در میان آن درهم ریختم و عوض آن
پنج درهم خوب برداشتم و در جیب خود نهادم چون آمدم و درهم را آوردم نزد آنحضرت اخذ
فرمود و آن پنج درهم مرا از آن میان برداشت و فرمود که پنج درهم خود را بستان و پنج درهم
ما را بده و مرویست از بکر بن ابی بکر حضرمی که او گفت که ابو جعفر حبس کرده بود پدر مرا من آمدم بخدمت
ابی عبد الله علیه السلام و اعلام کردم او را باین فرمود که من مشغولم بامر پسر خود اسمعیل و لیکن زود
باشد که از برای او دعا کنم او گفت چند روزی در مدینه مکث کردم آنحضرت فرستاد نزد من که از آنجا روانه شو

که حق سبحانه و تعالی کفایت کرد امر پدر ترا اما اسمعیل بجوار رحمت حق پیوست گفت روانه شدم تا آمدم شهر حیره
یافتم ابوجعفر را سواره آواز کردم که پدر من ابی بکر حضرمی مرد پسرت او این شنیده گفت پسر او زبان
خود را نگاه نمیدارد او را بگذارید تا برود مرازم گوید که آنحضرت در مکه بود و گفت بمن که یا مرازم
اگر شنوی که مردی مرا بد میگوید چه میکنی با او گفتم میکشم او را فرمود که ای مرازم چون بشنوی از کسی
برگفتن مرا تعرض با وی مکن و تغافل کن او گوید که چون از مکه بیرون آمدم نزدیک بزوال بود
در روز گرمی گرما مرا مضطرب ساخت تا آمدم ببعضی از خیمها که آنجا بود و قومی در آنجا فرود آمده
بودند من نیز با ایشان فرود آمدم شنیدم بعضی را از ایشان که بد آنحضرت میگفت قول آنحضرت
مرا بیاد آمد چیزی نگفتم و الا بد کورا میکشتم ابوبصیر گوید که مرا همسایه بود که ملازم سلطان
بود و مالی بدست آورده بعضی را جمع میکرد و با هم شراب میخوردند و من از ایشان ایذا می یافتم
چند بار شکایت پیش خود ش بردم از آن باز نایستاد پس چون الحاح میکردم بوی گفت ای
فلان من مردی هستم مبتلی و تو مردی معافی پس اگر تعریف مرا نزد صاحب خود کنی امیدوارم
که حق تعالی مرا ازین برهاند از برای تو این در دل من جای کرد چون بخدمت آنحضرت آمدم ذکر
کردم حال او را فرمود که چون بازگردی بکوفه پس زود باشد که او بیاید ترا بگوی بوی که میگوید
مر ترا جعفر بن محمد که بگذار آن صاحب خود را که بر آن اصرار داری و من ضامن تو می شوم
بهشت پس چون بازگشتم بکوفه او آمد نزد من و منزلی را خلوت ساخته بوی گفتم که ای فلان پیغامی
دارم از برای تو از ابی عبد الله علیه السلام آنحضرت ترا اسلام رسانیده و فرمود که بگو او را
که ترک آن معاصی کند که بر دست و من ضامن می شوم از برای او بر خدای تعالی بهشت را او از جهت
او در میخواهم او گریست و گفت خدایا آیا گفت از برای من ابو عبد الله این سخن را او گفت که من
سوگند خوردم که آنحضرت از برای تو این فرمود گفت مرا بس است این و رفت پس چون چند گاه
برین گذشت فرستاد مرا طلبید او را دیدم در پس در خانه برهنه نشسته گفت یا ابا بصیر هیچ چیز در منزل
باقی نمانده که همه را خرج کرده ام و حال من اینست که می بینی من رفتم پیش برادران و چیزی از
برای او جمع کردم و او را پوشانیدم بآن دیگر بسیار زمانی نگذشت که فرستاد بطلب من
و او بیمار بود و من پیش وی تردد میکردم و بعلاج او اشتغال مینمودم تا وفات کرد و من نزد او

او بودم در وقت احتضار مرگ که بخود مشغول بود دیگبار غشی بر وطاری شد و باز بخود آمد و گفت یا ابا بصیر
بدرستی که وفا کرد صاحب تو بوعدهٔ خود که با ما کرده بود این گفت و مرد بعد از آن حج کردم و آمدم نزد
آنحضرت و طلب اذن کرده رفتم باندرون چون مرا دید در ابتدا فرمود در اندرون خانه که یکپای من
در صحن خانه بود و دیگری در دهلیز که یا ابا بصیر ما وفا نمودیم وعده که بصاحب تو کرده بودیم عمرو بن یزید گوید
که آنحضرت بیمار شد بیماری سختی چنانچه ترسیدم بر و گفتم در نفس خود که بپرسم او را از امام که بعد از و که
خواهد بود فرمود مرا در ابتدا که مرا ازین وجع باکی نیست و گفتم او گوید که رفتم بخدمت آنحضرت دیدم
که تکیه فرموده بر فراش خود و روی مبارکش بر دیوار است و پشت بر خانه فرمود که این کیست گفتم
عمرو بن یزید فرمود که پای مرا مال گفتم با خود که سؤال کنم از امام که بعد از وکیست آیا عبد الله باشد یا موسی
سر مبارک را برداشت و فرمود که درینوقت بخدا که جواب تو نمیگویم و هشام بن احمر گوید که ابو عبد الله
رقعه نوشت در باب حوایج که من آنها را انجام و چون من آنها را میخواندم مهم سرانجام میکردم فرموده
بود در رقعه را میدریدم وقتی که حوایج را خریدیم و رقعه را گرفتم و در زنبیلی گذاشتم که مرا بود و در خانه
را بر و قفل کردم و گفتم آن رقعه را برکتی باشد در خانه ما و کلید آنرا نگاه داشتم در میان بند ازار چون
رفتم نزد وی برداشت جانب مصلای خود را و انداخت رقعه را نزد من و فرمود که پاره کن این را من
پاره کردم و بازگشتم و هر چند جستم در زنبیل آن رقعه را نیافتم و در و چیزی نبود عبد الله بن ابی لیلی
روایت کند که من با منصور بودم در ربذه که فرستاد بدنبال آنحضرت و او را حاضر کرد از برای
عتاب که سابقا سمت ذکر یافت و بعد از آن غضب او تسکین شد و آنحضرت را نوازش نمود و بیرون
فرستاد گفتم که چه میخواندی فرمود که دعا میخواندم که ما شاء الله ما شاء الله لا یاتی بالخیر الا الله ما شاء الله
ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله ما شاء الله کل نعمة فمن الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله مفضل بن
عمر گوید که جماعتی بودیم بر در خانهٔ ابی عبد الله علیه السلم و تکلم میکردیم در ربوبیت که آنحضرت بیرون
فرمود نعل ورد او دست مبارک می افشاند و میفرمود که نه یا خالد نه یا مفضل نه یا سلیمان نه یا نجم
بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون یعنی بلکه ما بندگان معبودیم گرامی داشتگان
و نواختگان آن بندگان پیشی نگیرند بر خدای تعالی بسخن گفتن یعنی بی دستوری سخن نگویند و ایشان
بفرمان خدای تعالی کار میکنند من در نفس خود گفتم لا و الله نگوییم در باب تو بعد ازین روز الا

انچه تو گویی صفوان جمال گوید که من در حدیث ابی عبد الله علیه السلم بودم در حین که ربیع آمد و گفت که منصور
ترا طلب کرده فرمود و اندک زمانی نگذشت که معاودت فرمود گفتم رفتی و زود بازگشتی فرمود
که از من چیزی می پرسید بعد از آن القا فرمود بربیع که من آن حال را از و بپرسم صفوان گوید که میان
من و میان ربیع لطیفه بود بیرون رفتم و پرسیدم که منصور آنحضرت را برای چه طلبیده بود ربیع
گفت من ترا خبر دهم بچیزی عجب و این آنست که اعراب بیرون رفته بودند بجا دیه از برای چیدن زمار و
در بادیه بجانوری رسیده بودند افتاده و او را آورده بودند برای منصور من بردم او را نزد وی
و در پیش او نهادم و من از آن تعجب کردم او چون دید او را گفت دور بر این را و طلب از برای
من جعفر بن محمد را علیه السلم من رفتم و آنحضرت را آوردم گفت یا ابا عبد الله خبر کن مرا از هوای که در
چیزی می باشد فرمود که در هوا موجی می باشد مکفوف گفت در و ساکنان می باشند فرمود که بلی ساکنان
آن خلقی اند که بدنهای ایشان همچو بدن ماهیست و سرهای ایشان همچو سرهای مرغ و ایشانرا
تاجهاست مثل تاجهای خروس و گوشت زیر حلق آنها همچو گوشت زیر حلق خروس و بالها دارند
همچو بال مرغ و رنگهای ایشان در سفیدی سفیدتر از نقره جلا داده داست آنگاه منصور طشت را
طلبید که او در آنجا بود که آنحضرت تعریف فرموده بود آنحضرت چون او را دید فرمود که این آن خلقت است
که ساکنست در موج مکفوف آنگاه دستور یافت بباز گشتن پس چون بیرون فرمود گفت منصور که
ویلک یا ربیع این مرد در میان خلایق از اعلم مردمانست عبد الاعلی و عبید بن بشر گویند که ابو عبد الله علیه السلام
در ابتدا پیش از سؤال فرمود و الله که من میدانم آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در بهشت و آنچه
در نارست و آنچه شده و آنچه خواهد شد تا روز قیامت بعد از آن خاموش آنگاه فرمود من میدانم آنرا
از کتاب الله که در و نظر میکنم اینچنین بعد از آن گشود کف مبارک خود را و گفت حق تعالی در تبیان
و بیان هر چیز را اسمعیل بن جابر روایت کند از آنحضرت که فرمود آنکه خدای تعالی مبعوث کرد انید
محمد را صلی الله علیه و آله به پیغمبری و پیغمبری بعد از و نخواهد بود و فرستاد بر و کتاب خود را که ختم کتب
الهی بآن شد که بعد از و کتابی نخواهد بود و حلال است در و حلال او و حرام در و حرام او تا روز قیامت
در وست خبرهای پیش از شما و بعد از شما و فصل آنچه در میان شماست بعد از آن اشارت فرمود به
مبارک خود سینه خود را و فرمود که ما میدانیم آنرا یونس بن یعقوب از برادر خود عبد الله روایت کند

که او گفت که ابی عبد الله علیه السلم که ما را مال چند هست و معامله می کنیم بآن اموال با مردم من میترسم که حادثه حادث
شود و اموال ما متفرق گردد فرمود بوی که جمع کن اموال خود را در ماه ربیع علی بن اسمعیل گوید که اسحق در ماه ربیع
وفات کرد و اسحق بن عمار صیرفی گوید که من رفتم بخدمت آنحضرت و ترک کردم سلام دادن را بر اصحاب
خود در مسجد کوفه از برای تقیه تمام داشتم این کار کردم ابو عبد الله علیه السلم گفت یا اسحق کجا احداث این
جفا کردی از برای برادران خود که گذشتی با ایشان و بر ایشان سلام نکردی گفتم از برای تقیه این کار
کردم فرمود که نیست بر تو که در تقیه ترک سلام کنی آنچه بر تو در تقیه لازم است افشاء اسلام است چه مؤمنی
که بگذرد بر مؤمنان باید که سلام کند بر ایشان که ملائکه رد سلام او میکنند که سلام علیک و رحمة الله و
برکاته ابدا مالک جهنی روایت کند که ما جماعت شیعیان در مدینه بودیم از آنجا بیرون آمدیم و چند فرقه
شدیم و از مدینه دور گشتیم و با یکدیگر در فضایل ایشان چیزها میگفتیم و گفتند بعضی از شیعه چیزی چند
که در خاطر ما ربوبیت خطور کرد و شعور نداشتیم بآمدن ابی عبد الله علیه السلام که ناگاه دیدیم بر دراز
گوشی سوار است و می آید و ندانستیم که از کجا می آید فرمود که یا مالک و یا خالد از کجا احداث کرده اید
کلام را در ربوبیت گفتیم که در خاطر خطور نکرده بود الا این زمان فرمود که بدانید ما را پروردگاریست
که نگاه میدارد ما را در شب و روز که ما او را می پرستیم ای مالک و ای خالد بگوئید در باب ما آنچه میخواهید
اما ما را مخلوق دانید و این کلام را بر ما مکرر فرمود و بر در از گوش نشسته بود جامع کتاب علی بن عیسی
رحمه الله میفرماید که این نوع کلام و امثال این از اقوال غلاتست اگر چه باطل است لیکن دلالت دارد بر علو
شان ائمه علیهم السلام ایشان اتیان می نمودند بخوارق عادات و اخبار میکردند ایشانرا با امور
مغیبات و تفنن میفرمودند ایشانرا در ابراز کرامات و معجزات که میدیدند این صورتها از ایشان
از روی مشاهده و عیان مرة بعد اخری و عارض اذهان ایشان می شد و در نظر قاصر بودند و ضعیف
در تمییز پس اعتقاد میکردند این نوع اعتقاد فاسد مذموم در شان ایشان بالله تعالی همچنانکه چون
یافتند در نصاری که ایشان نظر میکردند مسیح علیه السلم و خوارق عادات از و میدیدند همچو احیاء اموات
و ابراء اکمه و ابرص و اطعام جمع بسیار بطعام اندک و غیر ازین از معجزات او علیه السلام پس او را بربوبیت
و الوهیت اعتقاد کردند تعالی الله عن ذلک پس نظر کردند بیکجانب را و اهمال کردند نظر را در جانب
دیگر از جهت ضعیف تمیز ایشان چه اگر فکر صحیح کار میفرمودند که او از مادر متولد شد و کوچک بود و بزرگ شد

وملاحظہ نقل او میکردند در اطوار خلقت آنکہ او می خورد و می آشامد و بول و غایط میکند و خواب دارد
وتن درست وبیمار می باشد وخوف وحذر بر وراه می یابد و مصلوب بوده بزعم ایشان و نماز
میگزارد و روزه میدارد وسعی در عبادت وخضوع وخشوع می نماید هر آینه میدانستند که این
صفات منافی صفات ملک است چه جای صفات رب العالمین که بر وخواب وخورد وطعام
و هیچ چیز از صفات مخلوقین راه ندارد تعالی الله عما یقول الظالمون والجاهلون علوا کبیرا معبود
چگونه عابد باشد و مجود چگونه جاحد باشد و از جهت نفی این احتمال حضرت حق فرموده که انما انا
بشر مثلکم تا حمل نکنند ایشان آنچه می بینند از معجزات وآیات بر مثل آنچه تخیل کرده اند آنرا نصاری
نعوذ بالله تعالی ونساله العصمة وحسن الخاتمة بمنه ورحمته داود بن اعین روایت میکند که من تفکر میکردم
در قول الهی که ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون گفتم مخلوق شده اند خلق از برای عبادت وحال
آنکه عصیان می نمایند بعضی و غیر او را می پرستند والله که من این آیت را از ابی عبد الله سوال کنم
آمدم بر خانه آنحضرت وخواستم که باندرون روم که آواز بلند کرد و خواند که وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون بعد از ان خواند که لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا پس من دانستم که
آن آیت منسوخ است عمار سجستانی روایت کند که من رفتم بخدمت ابی عبد الله علیه السلام وطلب
اذن کردم بر و و یکشبی رفتم در خیمه آنحضرت بمنی ونشستم جماعتی آمدند وطلب اذن کردند گویا
که ایشان مردمان ترک اند و برون آمد بر من عیسی سلقان که ذکر او پیش آنحضرت کرده بود و دستور
خواسته گفت ای عمار کی آمدی گفتم پیش ازین جوانان که داخل شدند بر تو و من ندیدم که بیرون
رفتند گفت اینها قومی از جن اند که می آیند و چیزی چند می پرسند و میروند و این آخر آن بود که دلایل
حمیریت و قطب الدین راوندی رحمه الله بابی ایراد نموده در معجزات جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
آورده که مرویست از مفضل بن عمر که او گفت من رفتم با ابی عبد الله علیه السلام بمکه یا بمنا که ناگاه گذشتیم
بر زنی که در پیش وی ماده گاوی مرده افتاده بود و آن زن با دختر کی از برای آن میگریستند آنحضرت پرسید
که چه داری که گریه میکنی گفت من و کودکان من زندگانی میکردیم بشیر این گاو و اکنون افتاده و مرده و من
متحیرم در امر خود آنحضرت فرمود آیا میخواهی که حق سبحانه وتعالی او را زنده گرداند از برای تو گفت تو
تمسخر میکنی با مصیبتی که مرا افتاده فرمود که حاشا که من اراده تمسخر کنم بعد از ان دعا فرمود و پای مبارک

بروزد و گفت برخیز باذن الله ماده گاو بشتاب هرچه تمامتر برخاست بخلقت تمام زن گفت بخدای
کعبه که این عیسی بن مریم است آنگاه آنحضرت در میان جمع مردم رفت که آن زن او را نشناسد
علی بن ابی حمزه گوید که بحج میرفتیم در خدمت صادق علیه السلام پس نشستیم در بعضی از راه در زیر درخت
خرمای خشک پس متحرک گردانید لبهای مبارک خود را بدعایی که من فهم نکردم آنرا بعد از ان فرمود
که ای نخله اطعام کن ما را در آنچه خدای تعالی پدید کرده در تو از رزق بندگان خود پس نظر کردم نخله
دیدم که مایل گشت بجانب صادق علیه السلام و برو بار پیدا شد و رطب بار آورد فرمود که نزدیک
بیا و بسم الله بگو و بخور پس ما خوردیم از ان رطب خوش مزه تر رطبها بود ناگاه اعرابی گفت که من
ندیدم مثل امروز سحری ازین بزرگتر آنحضرت فرمود که ما ورثه انبیاییم در میان ما ساحر و کاهن نمی باشد و نه
دعا میکنیم خدای تعالی اجابت میکند و اگر تو میخواهی من دعا کنم که حق تعالی ترا سگ گرداند که راه بری
بمنزل خود که داخل شوی باهل خود و دم جنبانی از برای ایشان بکنم این را اعرابی از روی جهل گفت
که نعم آنحضرت دعا فرمود فی الحال اعرابی سگ گشت و رفت بجانب منزل خود صادق علیه السلام
فرمود مرا که برا اثر او برو من رفتم تا او بجای خود رسید و رفت بمنزل خود و دم می جنبانید از برای اهل
و ولد خود پس فرا گرفتند عصا را و میزدند تا بیرون کردند او را من باز گشتم بجانب صادق علیه السلام
واو را ازین خبر کردم ناگاه در اثنای این حدیث آمد و در پیش آنحضرت ایستاد و آب از چشمهاش میریخت
و در خاک میغلطید و عوعو میکند دیگر آنحضرت بر و رحم فرمود باز همان اعرابی شد آنحضرت فرمود مر او را که
ایمان آوردی ای اعرابی گفت هزار بار و هزار بار و دیگر روایت است از یونس بن ظبیان که او گفت
من نزد صادق بودم علیه السلام با جماعتی گفتم قول حق تعالی مر ابراهیم را علیه السلام که فخذ اربعة من الطیر
پس جمع کن ایشان را بسوی خود آیا این چهار مرغ از اجناس مختلفه بودند یا از یک جنس بودند آنحضرت
فرمود آیا می خواهی آنکه بنمایم شما را مثل آن گفتم نعم فرمود که یا طاوس ناگاه پیش وی حاضر شد دیگر فرمود
که یا غراب و هم آمد نزد وی و دیگر فرمود که یا باز پس باز هم آنجا پیدا شد دیگر فرمود یا حمامه کبوتر آنجا حاضر
شد بعد از ان امر فرمود بکشتن این چهار مرغ و پاره کردن و پر و موهای کنند و با هم مخلوط ساختن بعد از ان
سر طاوس گرفت و فرمود که یا طاوس پس دیدیم گوشت و استخوان و پر و موهای او التیام یافته
متمیز شد از غیر خود تا آمد و متصل گشت بسر خود و طاوس در پیش آنحضرت زنده برخاست بعد از ان آواز

می شود و قتی که از جانب حق تعالی باشد فاما هر گاه از جانب مردم باشد چرا سبب طعن شود چه پیغمبر را صلعم
در احد پیشانی و دندانهای رباعیه او را شکستند آن بی دینان و وفاتش بلقمه زهر آلود خیبریه بود
پس اینها قدح نباشد در نبوت آنحضرت و اما قیاس علی بعثمان که او گفته این کذب محض و بهتان
صریح است هرگز ما این قیاس نکرده ایم چه نوع مناسبتی است میان پذیر نباشد و اما او گفته که
عثمان بهتر و پاکیزه تر است از علی ما مزاحم نمیشویم او را در اعتقاد او چه کافیست او را این اعتقاد
که ذخیره روز معاد او باشد او خواهد دانست نتیجه آنچه اختیار از مذهب خود خواهد چید ثمره
آنچه گفته از زور و کذب خود و حق سبحانه وتعالی او را مجازات خواهد داد در روز باز
گشت و هر گاه که قتل و صلب و امثال آن نزد او موجب نقص است و قدح امامت میکند
پس چگونه اختیار کرده عثمان را با امامت وقد کان من قبل ما کان بالله و بالله المستعان
علی امثال هذا الهذیان پس ظاهر شد ترا اصل حکم و دوری او از طریق حق بانچه گفته
در نظم باین دست آویز باز گشت خواهد کرد به پروردگار خود نعوذ بالله من الخبیث
المخبث من الشیطان الرجیم آنحضرت فرمود مر ابی ولاد کاهلی را که دیدی عم زید که
بردار بود گفت نعم دیدم بردار بود دیدم مردمان را که بعضی شماتت میکردند و خوشحال
بودند و بعضی گریان و حزن داشتند فرمود که گریندگان با او در بهشت
خواهند بود و شماتت کنندگان شریکند در خون او و آنحضرت فرمود که هر گاه
روی آورد دنیا بر مردی میدهد او را محاسن غیر او را و هر گاه اعراض کرد از و
سلب میکند محاسن نفس او را گویند که مردی بر آنحضرت گذشت و او طعام میخورد
او سلام نکرد بر آنحضرت او را طلب فرمود بسوی طعام گفتند مر او را که سنت
آن بود که او سلام کند آنگاه خوانده شود بطعام و حال آنکه او بعمد ترک سلام کرد
فرمود که این فقه عراقیست که در و بخل درج است و از کلام آنحضرت است که ظاهر
قرآن انیق است و باطن او عمیق و فرمود آنکه انصاف داد از نفس خود رضا داده
شد که حکم باشد از برای غیر خود و فرموده آنحضرت است که گرامی دارید نان را که حق
سبحانه وتعالی فرستاده از برای او کرامتی پرسیدند که کرامت او چه چیز است فرمود

که نشکنند و نریزند و پای بروی ننهند و هر گاه که حاضر شود نان انتظار غیر او نکشند و دیگر
فرمود که حفظ مرد برادر خود را بعد از وفات او در ترکه او کرم است و نیز فرمود که هیچ چیز
مرا مسرور تر از دستی نیست که از پی آن در آرم دست دیگر را یعنی آنکه سائلی چیزی و سائل
دیگر ندهم زیرا که منع اواخر قطع لسان شکر اوایل میکند میفرمود که اگر احیانا درویش و بینوا میکردم
پس تجارت میکنم با خدای تعالی بصدقه و دیگر فرموده که هر گاه داخل شوی بمنزل برادری که ترا است
با همه روی آر بکرامت بغیر نشستن در صدور و میفرمود که کفاره عمل سلطان احسان برادران است
وقتی که بیمار می شد میفرمود که بار خدایا آنرا بگردان از برای من ادب نه غضب و میفرمود که دختران حسنات اند
و پسران نعمتها و حسنات مردم مثاب میکردند و بر نعم مسئول می شوند یعنی ازان خواهند پرسید پرسیدند
از آنحضرت که طعم آب چیست فرمود که طعم حیات دارد و فرموده که آنکه حیا نداشته باشد از عیب و باز
ندارد خود را از معاصی نزد شیب و نترسد خدا را بظهر غیب در و هیچ چیزی نیست و فرموده که بهترین
بندگان آنست که در و جمع باشد پنج خصلت هر گاه که احسان کند شاد باشد و هر گاه بدی کند استغفار
نماید و هر گاه نعمتی بوی برسد شکر آن بجای آرد و هر گاه ببلا مبتلا شود بران صبر نماید و اگر بر و ظلم
کنند صبر کند و فرمود که احتراز کنید بنکوهیدن شعرا که ایشان بخل میورزند بمدح وجود و جود میکنند
بهجا و در دعا میفرمود که اللهم انک بما انت له اهل من العفو اولی منی بما انا له اهل من العقوبة و میفرمود
که آنکه گرامی دارد او را و آنکه استخفاف کند ترا این اکرام کن نفس خود را از و و گویند اعرابی نزد آنحضرت آمد
و گویند نزد امام محمد باقر علیه السلام رفت و گفت آیا خدای تعالی را می بینی او را فرمود که نمی بیند او را
این دیدها بمشاهده و عیان ولیکن می بیند او را دیدهای دل بحقایق ایمان او ادراک کرده نمی شود بحواس
و قیاس کرده نمی شود بناس معروف است بعلامات او معبودیست که جز او معبودی نیست اعرابی گفت
الله اعلم حیث یجعل رسالاته و فرمود که هلاک میکرداند حق تعالی شش چیز را بشش چیز امرا را بجور و
عرب را بعصبیت و دهاقین را بکبر و تجار را بخیانت و اهل رستاق را بجهل و فقها را بحسد و فرمود
که منع جود گمان بد بمعبود است و فرمود که صله ارحام درازی در اعمار است و حسن جوار عمارت
دیار است و صدقه پنهانی افزونی در مال است ابو جعفر گفت بآنحضرت که یا عبد الله آیا بغدر
نمی آری مرا از عبد الله بن حسن و ولد او که جمع میکند مردم را و می انگیزند فتنه را فرمود که میدانی

زد بغراب و نیز زنده برخاست و باز و کفتر نیز در حضور آنحضرت زنده برخاستند امثال این و دیگر
روایت کند هشام بن حکم که مردی از جبل آمد بخدمت آنحضرت و با او ده هزار درهم بود و کفت
بخر از برای من خانه که چون با اهل و عیال بیایم آنجا فرود آییم بعد از ان رفت بطرف مکه چون حج
کرد و باز کشت آنحضرت او را در منزل خود فرود آورد و فرمود که من از برای تو خانه خریده ام در
فردوس اعلی که حد اول آن بخانه رسول الله میرود و دوم بخانه امیر المؤمنین علی و سیوم بخانه
امام حسن و چهارم بخانه امام حسین علیهم السلم و مجله درین باب نوشته ام چون مرد این را از آنحضرت
شنید کفت راضی شدم باین معامله آنکاه صادق علیه السلم آن دنانیر را بر اولاد امام حسن و امام حسین
قسمت کرد مرد مجله را کرفته باز کشته و رفت بمنزل خود اتفاقا او را مرض موت طاری شد چون وفاتش
نزدیک شد اهل خود را جمع کرد و سوکند داد ایشان را که این مجله را با وی در قبر نهند و چون ایشان اینچنین
کردند پس روز دیگر که آمدند بر سر قبر وی دیدند که مجله بر پشت قبر وی افتاده و بر پشت آن نوشته
که وفا کرد مرا ولی جعفر بن محمد علیهما السلم بآنچه وعده کرده بود مرا و دیگر آنکه حماد بن عیسی التماس کرد
از صادق علیه السلم که دعا کند که حق سبحانه و تعالی حج بسیار روزی وی کند و او را ضیاع و املاک
روزی کند و زن صالحه از خانواده بزرگ و اولاد نیکوکردار او را نصیب کرداند آنحضرت فرمود
که بار خدایا روزی کن حماد بن عیسی را چیزی که باو پنجاه حج بکند و روزی کردان او را ضیاع حسنه و زوجه
صالحه از قوم کرام و اولاد ابرار یکی که آنجا حاضر بود کفت بعد از چند سال رفتم بطرف حماد بن عیسی و خانه
او در بصره بود چون باو ملاقات کردم در خانه او کفت آیا یاد داری دعای صادق که در
حق من کرد کفتم بلی کفت این خانه من است که در بصره مثل این خانه نیست و املاک من بهترین املاک است
و زوجه من از قوم کرام است و اولاد من اینها اند که می بینی و اکنون چهل و هشت حج بجای آورده ام
او کفت که دو حج دیگر تقدیم رساند بعد از ین و بیرون رفت بر و دخانه که غسل کند سیل آمد و او را
برد و غلامانش رفتند و او را مرده از ان سیل بیرون آوردند و بعد از ان او را حماد غریق الجحفه میکفتند
این آخر کلام راوندیست رحمه الله و شیخ جمال الدین ابو الفرج الجوزی رحمه الله در کتاب صفة الصفوة
ذکر کرده تاریخ ولادت و وفات و بعضی از اخبار و احوال آنحضرت را اما اکثر آن سمت ذکر یافته
و بعضی دیگر آنکه کوید که یکی در خدمت آنحضرت بدیگری میکفت که مجاورشو ملک را یا بحر را آنحضرت

فرمود

فرمود که این کلام صواب نیست و صواب آنست که بکوید که مجاورشو ملک را و نه بحر را زیرا که ملک انذار سازد
ترا و بحر سیراب نمیکرداند ترا و سوال کردند از آنحضرت از فضیلت امیر المؤمنین علیه السلم که کسی با فضیلت
وی شریک نباشد فرمود که وی فاضل نزدیکان بود و بسبق سابق دوران بود و بقرابت و دیگر آنحضرت
فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم تاج عربست و دیگر فرموده که صحبت بیست روزه قرابتست آورده اند
که ایستاده بودند اهل مکه و اهل مدینه بر در خانه منصور بعد از ان دستوری داد ربیع اهل مکه را پیش از اهل مدینه
آنحضرت فرمود و الله که اشیائیست که خیارش بریده اند و شرارش باقی مانده اند و در حضور آنحضرت
میکفتند که ابو جعفر منصور تا خلیفه شد جامهای خوب نمی پوشد و طعامهای لذیذ نمیخورد فرمود که
با وجود سلطانی و جمع اموال چنین است کفتند این از بخل اوست از جهت جمع اموال آنحضرت فرمود
شکر مر خدایرا که حرام کردانیده او را از دنیای خود که ترک دین او از برای آنست نه دین دارد نه دنیا
آورده اند که حکم بن عیاش کلبی این دو بیت کفته شعر
صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة ولم تر مهدیا علی الجذع یصلب
وقستم بعثمان علیا سفاهة وعثمان خیر من علی واطیب
معنی این دو بیت اینست که بر دار کردیم
از برای شما زید را بر تنه درخت خرما و ندیده ایم مهدی را که بر تنه درخت خرما بر دار کرده شود
و قیاس کردید شما بعثمان علی را از روی سفاهت و عثمان بهتر است از علی و پاکیزه تر نعوذ
بالله من هذا القول پس چون این قول بابی عبد الله رسید دستهای مبارک بسوی آسمان برداشت
و همچو بید دستهای مبارکش میلرزید و کفت بار خدایا اکر این بنده تو درین قول کاذبست پس مسلط
کردان برو کلب خود را بعد از ان بنی امیه او را بکوفه فرستادند شیری در راه بوی رسیده او را
پاره پاره کرد چون این خبر بصادق علیه السلم رسید بسجده افتاد و فرمود الحمد لله که روا کرد
از برای ما آنچه وعده فرموده بود ما را مؤلف میفرماید که این حکم عیاش که حق سبحانه و تعالی
دور کرداناد او را از رحمت خود جمع کرده این کلمات واهیه را درین ابیات و خود فریاد
میکند بر خود بکذب و ظلم خود و امر بخلاف آنست که آن شقی اراده کرده بزعم خودش و بیان
این آنست که زید رحمه الله مهدی نبود اکر نیز می بود آن مانع بر دار کردن او نبود چه بر انبیا علیهم السلم
ازین قبیل از امور عظیمه واقع شده و کافیست امر یحیی و زکریا علیهما السلم و در قتلات متعدده
جرجیس علیه السلم کفایت کند این امر را و قتل انبیا و اولیا و صلب و احراق ایشان سبب طعن

امری را که میان ایشانست و اگر قناعت میکنی از من بآیتی از کتاب الهی بر تو بخوانم گفت بخوان گفت
لئن اخرجوا لا یخرجون معهم ولئن قوتلوا لا ینصرونهم ولئن نصروهم لیولن الادبار ثم لا ینصرون
یعنی اگر بیرون کرده شوند از مدینه بیرون نمی روند با ایشان و موافقت نمیکنند و اگر کارزار کنند
با ایشان یاری نمیدهند ایشان را و اگر بفرض یاری دهند هر آینه باز پس گردند یعنی بهزیمت روند
پس بعد از هزیمت ایشان یاری کرده نشوند گفت کافیست مرا و بوسید میان هر دو چشم آنحضرت
و فرمود هر کسی را که میخواهست که بسفری رود که حق سبحانه و تعالی تو رزقی خواهد رسانید لازم
کن بر خود که آنچه تو عاید شود از آن چیزی خیری کن و فرمود که خواند حق تعالی مردمان را در دنیا
بپدران ایشان تا بشناسند یکدیگر را در آخرت باعمال خودشان تا جزای آن بیابند پس فرمود که
یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین کفروا و فرمود که مدار ساخت قنتر را پس او ثمرهٔ آن فقنه است
و فرمود که عیال مرد اسیران اویند پس آنکه حق تعالی برو نعمتی انعام کند پس باید که وسیع گرداند
بر اسیران خود پس اگر چنین نکند بیم آنست که زایل شود آن نعمت و فرمود که سریرهٔ کسی که باصلاح
آمد علانیه او قوت میگیرد و فرمود که از نیکویی نیست که بنده اظهار نیکویی و بدی را پنهان
دارد آیا رجوع نمیکند بنفس خود تا بداند که اینچنین نیست و حق تعالی میفرماید که بل الانسان علی
نفسه بصیره و گفت ابو حنیفه مر آنحضرت را که یا باعبدالله چه صبر بسیار داری تو بر نماز فرمود که
ویحک یا نعمان آیا ندانسته که نماز وسیله تقرب هر تقی است و بهر رستی که حج جهاد هر ضعیف است
و هر چیز را زکوتیست و زکوة بدن روزه است و افضل اعمال انتظار فرج است از خدای تعالی
و داعی بی عمل همچو رامی بی قوس است یعنی تیرانداز نده از کمان بی چله پس یاد گیر این کلمات را یا
نعمان فرود آرید رزق را بصدقه و حفظ مال کنید بزکوة و درویش و محتاج نگردد مردی که میانه
رو باشد و تقدیر و اندازه نصف عیش است تودد و دوستی نصف عقل است و غم نصف پیری
و هرم است و قلت عیال یکی از دو آسانیست و هر که اندوهگین سازد پدر و مادر خود را پس
عاق شده والدین را و هر که بزند دست خود را بر ران خود در وقت مصیبت ضایع شود مزد
و اجر او و نیکویی نمی باشد مگر نزد صاحب حسب و دین و حق تعالی فرو میفرستد رزق خود را بر قدر
مؤنت و میفرستد صبر را باندازهٔ مصیبت و هر که تعیین کرد گذاشتن اموال را بعد از جود و بخشش

میکند

میکند بعطیه و اگر حق تعالی بمورچه خیر اراده کند او را بال و پر دهد و گفت آنحضرت بکمال رسید
دوست داشتن تو پسرت را که موسی است علیه السلام فرمود که دوست میدارم او را سبب آنکه
نیست آنچنان مرا ولدی غیر او تا غایتی که شریک نشود او را در دوستی من او را هیچ احدی
و فرمود که سه چیزست که قسم یاد میکنم بخدا که آن حق است کم نمی شود مال از دادن صدقه
و زکوة و ظلم نکرد یکی بر یکی که قادر شود مظلوم بر مکافات و مجازات آن و خشم فرو
خورد الا که حق سبحانه و تعالی بجای این او را عزیز و محترم گرداند و نگشود بنده بر خود باب
مسئله را الا که گشود برو بابی از فقر و فرمود که سه چیز است که زیاده نمیکند حق و تعالی بواسطه
آن مرد مسلم را مگر عز و شرف یکی اعراض از کسی که ستم کرده او را و اعطا از برای آنکه محروم گذاشته
او را و پیوند کسی که از وی بریده و فرمود که از یقین است آنکه رضای مردم نجویی بچیزی
که موجب غضب الهی باشد و مذمت نکنی ایشان را بر چیزی که حق تعالی ترا نداده و شکر نگویی
ایشانرا بر رزق که حق فرستاده زیرا که حرص حریص رزق را نمی کشد و کراهت کاره آنرا باز نمیگرداند
و اگر یکی از شما بگریزد از رزق او همچنانکه از مرگ میگریزد هر آینه دریابد او را رزق همچنانکه در می یابد
او را مرگ و فرمود که آنکسی که راست است زبان او پاکیزه است عمل او و آنکه پسندیده است
نیت او افزوده می شود در رزق او و کسی که نیکوست بر او احسان او در بارهٔ اهل بیت او افزون
میگردد عمر او و فرمود که فرا گیر حسن ظن را بطریقی تا مرح سازد دل ترا در رواج بدهد امر ترا و فرمود
که مؤمن هر گاه که غضب کرد بیرون نمی برد او را غضب او از حق و هر گاه راضی شد داخل نمیکرد او را
رضای او در باطل و آنکه هر گاه قادر شد فرا نمیگیرد بیشتر از آنچه بود مر او را ابن حمدون آورده
که نوشت منصور بجعفر بن محمد علیهما السلام که چرا بصحبت ما نمی آیی همچنانکه سایر مردم بصحبت ما می آیند جواب
نوشت که ما را چیزی نیست که بترسیم ترا از آن جهت و نیست نزد تو از امر آخرت چیزی که امیدوار
کردیم ترا از برای آن و تو در نعمتی نیستی که بیاییم تهنیت تو و نمی بینیم ترا نقمت و مصیبتی که بیاییم
بتعزیت تو پس چکار کنیم نزد تو او نوشت که بصحبت ما بیا از جهت نصیحت ما آنحضرت در جواب نوشت
آنکه دنیا را میخواهد ترا نصیحت نمیکند و آنکه اراده آخرت دارد بتو صحبت نمیدارد منصور گفت والله
که امتیاز فرمود نزد من جمیع منازل مردم را از کسی که اراده دنیا کرده از آنکسی که اراده آخرت دارد

وآنکه اراده آخرت کرده از آنکه اراده دنیا نموده مولف کتاب رحمه الله میفرماید که مناقب
صادق علیه السلم فاضل است وصفات او در شرف کامل ومن اومرا اولیای او را شامل
وباغراض اظهریات ایشان کافل وغرر شرف وفضل او بر جبهات ایام سایل وجنت از برای موالیان
ومحبانش حاصل او صاحب عز ومجد ومآثر ومفاخر است ومرکز دایره رسالت وامامت است
حجت آبای ومحمد عربست وحجت ابنای ومحمد مهدی که آن موضح محجت است واین خلف حجت
وپسنده است ورا این شرف ومجد که واسطه است بر طریقه آبای کرام وهادی بجو ایشان علیهم
الصلوة والسلم وقف فرموده بود نفس شریف خود را بر عبادت وحبس نموده بود او را
بر طاعت وزهادت ومشتغل بود او را وتجرد ومتصل بود بر صلوات وعبادکر بلندی جوید او
فلک دوار هر آینه بیرون رود ودور شود از مکان ومنصرف گردد از دوران واگر می ور
کرد داورا بحر هر آینه ناطق شود بقصور خود السنه حیتان واگر مفاخرت کند او بر ملک هر آینه اذعان
نماید از جهت علو شان وسمو مکان ابن سید ولد آدم پسر بهتر عرب وعجم کشاف اسرار علوم هادی
بمعرفت حی قیوم صاحب مقام ومقال فارس جلاد وجدال فارق میان حرام وحلال صدقه
کننده حتی قوت عیال سابق در حلبات فضل وافضال کاشف حقایق تنزیل واقف بر دقایق
تاویل عارف آله برهان ودلیل صایم الدهر در نهار شامش قایم در لیل طویل بحر حکم مصباح ظلم
غایت در کرم نهایت در اخلاق وشیم وارث آبای کرام مورث ابنای عظام افضل السلام
ودر مقام معذرت وتقصیر این ابیات در مدح آنحضرت علیه السلام فرموده بیت

مناقب الصادق مشهورة ۞ ینقلها عن صادق صادق ۞ سما الی نیل العلی وادعا ۞ وکل عن ادراکه اللاحق
جری الی المجد کآبائه ۞ کما جری فی حلبة السابق ۞ وفاق اهل الارض فی عصره ۞ وهو علی حالاته فایق
سماه بالجود وعطائه ۞ وسیبه نامی الحیا دافق ۞ وکل ذی فضل بافضاله ۞ وفضله معترف ناطق
له مکان فی العلی شامخ ۞ وطود مجد صاعد شاهق ۞ من دوحة العز التی فرعها ۞ سام علی اوج السها باسق
نایله صوب حیا مسبل ۞ وبشره فی صوبه بارق ۞ صواب رای ان علا حادث ۞ وصوب غیث ان عرا طارق
کانما طلعته ما بدا ۞ ان ظریه القمر الشارق ۞ لیس لما افضال جادته ۞ علی البذل ومن اخلاقه سابق
یروقه بذل الندی والتقی ۞ وهو لهم اجمعهم رایق ۞ خلایق طابت وطالت علا ۞ ابدع فی ایجادها الخالق

شاد المعالی وسمی للعلی ۞ فهی له وهو لها عاشق ۞ ان اعضل الامر فلا یهتدی ۞ الیه فهو الفاتق الراتق
یشوقه المجد ولا غروان ۞ یشوقه وهو له شایق ۞ مولای انی فیکم مخلص ۞ ان شاب بالحب لکم ماذق
لکم موالی موال بابکم ۞ القی المطایا وبکم واثق ۞ ارجو بکم نیل الامانی اذا ۞ نجا مطیع وهو مارق
یعنی مناقب صادق علیه السلم مشهور ومعروف است که نقل کرده آن مناقب را صادقی از صادقی
بآسمان بلندی او نمی تواند رسید وقاصرست از دریافتن قدر او ذهن لاحق تیز روست بمجد
وبزرگی بمثل آبای عظامش علیهم السلم همچنانکه تیز روست در میدان خیل آنکه سابق است وفایق
اهل زمین است در عصر وزمان خود واو همه حالات خود بر ایشان فایق باران جود او وپایی ریزنده
است وعطای او سرگردان کننده است باران رونده وهر صاحب فضلی بافضال او وفضل او معترف
ناطق است مرا او را امکان ومنزلتی است در بلندی که بسی بلند است کوه بزرگی او بغایت مرتفع
بالا رونده است واز شاخچه عزتیست که فرع آن اصلی است بر اوج سها کشیده باران فیضش بهم
رسنده است وبرای صواب جواب میفرماید اگر از حد تجاوز کرد نادانی بباران جود می نوازد اگر از
معیشت عاریت سائل سرگردانی گوییا که طلعت با نضرت آنحضرت آنچه ظاهر وهویدا است
مرئینه کانرا قمریت نور دهنده مرا او راست از افضال بخشندگی بر بذل واز اخلاق حمیده اوست
که همه ساری وجاریست میریزد وبذل میکند عطا وجود را واو از برای همه خلایق ریزنده عطا
همچو ابر که ریزنده باران است او را طبیعی است پاکیزه پسندیده بلند شونده که ابداع فرموده در
ایجاد آنحضرت خالق خلایق بلندیست مراتب ومعالی وعمل او واز برای مراتبی که آن برای او
دلپسند واو از برای آن عاشق اگر مشکل شد امری که راه یافته نمی شود بسوی آن پس او راتق فاتق
آنست که حل وعقد آن بدست ویست شوق او دارد بزرگی وعجبی نیست که بزرگی مشتاق او باشد
ومجد وبزرگی اشتیاق او داشته باشند ای مولای من بدرستی که من در دوستی شما طوق اخلاص
بر گردن دارم اگر چه خلط کند ومزج نماید بدوستی که از برای شماست غیر مخلص چیزی دیگر را از
اغراض از برای شماست دوستی وولای من وبآستانه پیشگاه شما متوجه است مراکب من که
از آمدن راه دور لاغر شده اند وبشماست وثوق واعتماد من امید وارم بشما بیافتن آرزو
وامانی گاهی که نجات یابد فرمانبردار وبیفتد در دوزخ نافرمان بدکردار یعنی در قیامت تفضل نما یا کریم ستار

در ذکر امام هفتم ابی الحسن موسی الکاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

کمال الدین رحمه الله آورده که او امام کبیر القدر عظیم الشان کثیر التهجد بود وجد تمام در اجتهاد
میفرمود وسعی بلیغ در عمل می نمود ومشهود له بود بکرامات مشهور وموسوم بود در عبادات
مواظب وملازم بود بر طاعات در شب ساجد وقایم بود ودر روز متصدق وصایم از جهت
بسیاری حلمش وعفو از تعدی کنندگان بکاظم موصوف شد که در مکافات بدی احسان
میفرمود ودر جنایات بعفو می افزود واز جهت کثرت عبادتش بعبد صالح اتسام یافت
ومعروف بود در عراق بباب الحوایج الی الله که انجاح مطالب متوسلان قرب الهی بکرامات
ومقامات او بود که عقل در آن امور حیرت داشت وعلم حیرانی بر می افراشت وحکم میکرد
که قدم صدق او لایزالی است نزد حق جل وعلا که کبیر متعالی است اما ولادت شریفش در ابوا
بوده در سال صد وبیست وهشتم از هجرت وگویند که در صد وبیست ونهم بوده فاما نسب
عالیش از قبل اب وام پس پدر بزرگوارش جعفر بن محمد باقر است علیهما السلم ومادرش
ام ولد بوده که او را حمیده بربریه میگفتند وغیر این نیز گفته اند واما اسم مبارکش موسی است
وکنیتش ابو الحسن گویند اسمعیل واو را القاب متعدد است واشهر آن کاظم است ودیگر صابر
وصالح وامین واما مناقبش بسیار است واین نیست مگر از عنایت الهیه از آن جمله نقل
کرده اند از فضل بن ربیع که مهدی چون حبس کرد موسی بن جعفر را علیهما السلام وبعضی از
شبها مهدی علی بن ابی طالب علیه السلام را در خواب دید که میفرمود او را که یا محمد فهل عسیتم
ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم یعنی پس آیا شما را شاید وتوقع هست اگر
حاکم امور مردمان شوید آنکه فساد کنید در زمین بسبب جاه وخود را از روی تکبر وتعظم مکرم دانند
وانواع تمامی از شما واقع گردد وببرید رحمهای خود را از روی تکبر وتعظم یا از شما می آید که اعراض
کنید از قرآن وروی بگردانید از فرمان که باسر امور جاهلیت روید از فساد وقطع رحم
وسفک دما وامثال آن ربیع گوید که مهدی شب فرستاد بسوی من ومرا طلب کرد من از تنگی
ترسیده آمدم خبر دوی او این آیت را میخواند واو احسن مردم بود از روی صوت وآواز
گفت در حال برو وموسی بن جعفر را بیار ومن رفتم وآوردم با آنحضرت معانقه کرد ودر پهلوی

نشاند وگفت یا ابا الحسن من دیدم علی بن ابی طالب را علیه السلام در خواب که خواند این آیت
را بر من پس مرا ایمن گردانید از خروج تو بر من یا بر یکی از فرزندان من آنحضرت فرمود والله که
من چنین نکنم واین از شان من نیست گفت راست گفتی ای ربیع سه هزار دینار بوی بده
وبازگردان او را باهل خود بجانب مدینه ربیع گوید که در آن شب کار او را محکم کردم که صبح نکند مگر
که او در راه باشد از خوف عوایق وجنابذی گوید که آنحضرت ده هزار دینار برسم صله داد او خشنام
ابن حاتم اصم گوید که پدر من حاتم گوید که شقیق بلخی گفت مرا که بیرون رفتم بحج در سال صد وچهل و
نهم وفرود آمدم بمنزل قادسیه پس نگاه من در آنجا نگاه میکردم بمردم وزینت وکثرت ایشان
آنگاه نظر من افتاد بجوان خوبرویی گندم گون ضعیفی که جامه صوف بر بالای جامها پوشیده
ومشتمل بشمله شده ونعلین در پای دارد وتنها نشسته با خود گفتم این جوان از صوفیه است
میخواهد آنکه باری باشد بر مردم قافله درین راه والله که من بسوی او بروم واو را سرزنش کنم
پس نزدیک او رفتم چون مرا دید فرمود که یا شقیق اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم
یعنی بپرهیزید ونگذارید بسیاری را از گمانها بدرستی که بعضی گمانها هست که بزه است
وگناه بران مترتب می شود بعد از آن گذاشت مرا ورفت من گفتم در نفس خود که این امر
عظیمیست که تکلم کرد بآنچه در نفس من بود وناطق گشت باسم من نیست این مگر بنده صالح
من بوی ملحق شوم وهر آینه بپرسم از حال وی گفت بشتاب رفتم در اثر او وملحق نشدم وغایب
شد از چشم من پس چون فرود آمدیم بمنزل واقصه ناگاه دیدیم که نماز میگزارد واعضای
مبارکش میلرزد واشک از چشم مبارکش میرود گفت این صاحب منست بروم واز وحلالی
بخواهم پس نشستم تا نشست آنگاه روی آوردم بجانب او پس چون مرا در مقابل دید فرمود
که یا شقیق بخوان که وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی یعنی بدرستی که من بسیار
نیک آمرزنده ام مر آنکس را که توبه کرد وایمان آورد بوحدانیت من وبکرد عمل صالح پس راه راست
یافت بعد از آن گذاشت مرا ورفت پس گفتم من که این جوان از ابدال الله است که تکلم کرد
بر سر من دو نوبت بعد از آن چون بمنزل زباله فرود آمدیم ناگاه دیدم این جوان را که بر سر چاهی
ایستاده ورکوه در دست دارد ومیخواهد که آب بردارد پس رکوه از دست مبارکش

افتاد در چاه و من نگاه میکنم و او نگاه کرد بسوی آسمان و شنیدم که میگوید که بیت
انت ربی اذا ظمئت الماء ۵ وقوتی اذا اردت الطعام ۵ یعنی تویی سیرابی من هرگاه که تشنه
می شوم و قوت من تویی هرگاه که اراده طعام میکنم بعد ازان فرمود که ای سید من
نیست مرا غیر این پس من ناز کردن آنرا شقیق گفت والله که دیدم چاه را که آب و بالا
گرفت تا آنحضرت دست کرد و رکوه خود را برداشت پر آب و وضو ساخت و چهار
رکعت نماز گزارد بعد ازان میل فرمود بتل ریگی که آنجا بود پس کفی ازان ریگ برداشت
و انداخت دران رکوه و حرکت داد و ازان خورد و آشامید پس من پیش رفتم و سلام کردم
بر و جواب سلام من داد و گفتم اطعام کن مرا آن نعمتی که حق تعالی بتو انعام فرموده فرمود
که ای شقیق لا زال نعمت الحق برما می آید نعمت ظاهره و باطنه او پس نیکو کن گمان خود را
بپروردگار خود و بعد ازان آن رکوه را بمن داد من ازان خوردم پس سویق و قند بود
والله که ازان لذیذتر چیزی نخورده بودم و ازان پاکیزه تر و خوشبوتر پس سیر شدم و
سیراب گشتم و باقی ماندم چند روز که اشتهای طعام و شراب نداشتم بعد ازان ندیدم
اورا تا در آمدم بمکه پس دیدم اورا یکشبی در جنب قبة الشراب در نصف شب که ایستاده
نماز میگزارد بخشوع و با ناله و گریه و همچنین نماز گزارد هفت نوبت طواف خانه فرمود
و بیرون رفت بعد ازان من بر اثر او رفتم بر گرد او غلامان و غاشیه کشان دیدم
و او برخلاف آن بود که دیده بودم در راه و مردم بر گرد او می آمدند و سلام میکردند
من گفتم بعضی که نزدیک وی دیدم که کیست این گفتند که این موسی بن جعفر بن محمد بن
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم من تعجب کردم از بودن مثل این
عجایب مکرر از برای این سید و بعضی از متقدمین نظم کرده اند واقعه شقیق را با آن
حضرت در ابیات طویله که بعضی ازان ابیات اینست بیت سل شقیق البلخی عنه وما عاین ۵
منه وما الذی کان ابصر ۵ قال لما حججت عاینت شخصا ۵ شاحب اللون ناحل الجسم اسمر ۵ سایرا وحده ولیس له زاد
فما زلت دایما اتفکر ۵ و توهمت انه یسال الناس ۵ ولم ادر انه الحج الاکبر ۵ ثم عاینته و نحن نزول ۵
دون فید علی الکثیب الاحمر ۵ یضع الرمل فی الاناء ۵ و یشربه فنادیته و عقلی متحیر ۵ اسقنی شربة فناولنی منه

معاینه سویقا و سکر ۵ فسالت الحجیج من یک هذا ۵ قیل هذا الامام موسی بن جعفر ۵ یعنی بپرس شقیق بلخی را از
آنچه معاینه دیده بود از وی و آنچه بآن بینا شده بود گفت چون بحج میرفتم دیدم بمعاینه شخصی را
متغیر اللون ضعیف جسم گندم گون که تنها میرفت و نبود او را زاد و توشه پس پیوسته و دایم دران
فکر بودم و توهم کردم که از و سوال خواهد کرد مردم و نمیدانستم که او خود حج اکبرست بعد ازان دیدیم
او را بجایی که ما فرود آمدیم بی تجبر و تکبر نشسته بر پشته ریگ احمر انداخت پاره ازان ریگ در ظرفی
که داشت خورد و آشامید آنرا پس ندا کردم و عقل من دران حیران بود که بچشانان بمن شربتی ازان پس داد
بمن ازان پاره پس معاینه دیدم که سویق است با قند بعد ازان پرسیدم حاجیان را که چه کس میشود
این گفتند که این موسی بن جعفرست علیهما السلام پس این کرامات عالیة المقدار خوارق العادات
آن علی التحقیق حاویه مناقب و زینت مزایا و غرر صفاتست نداده اند آنرا مگر آنکسی را که فایض میشود
بر و عنایت ربانی و تایید یزدانی که مرور کرده او را اخلاف توفیق و توفیر نزدیک ساخته او را از مقام
تقدیس و تطهیر و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها الا ذو حظ عظیم یعنی و نمیدهند این خصلت مکرمات را
که صبر کنند بر مکاره و عطا یا نکنند این صفت و عادت را مگر خداوند بهره بزرگ را که ایمان و کمال
نفس و اخلاق حسنه است آن حظ عظیم و گویند که عظیم بهشت است ابن طلحه رحمه الله میگوید که گوشت و
مرا واقعه عظیم که ذکر کردند آنرا بعضی از صدور و اعیان عراق که دالست بر اشرف مناقب آنحضرت
که شاهدست بعلو مقام او نزد حضرت عزت و بلاشک ظهور کرامت بعد از موت ادل است از آنکه
در حال حیات باشد و این آنست که یکی از عظمای خلفا او را نایبی بود عظیم الشان در میان حکام
و اعیان زمام اختیار حکومت عامه در قبضه اقتدار او بود در مدت دور و دراز و بسی با سطوت
و جرات بود چون انتقال کرد بسرای آخرت اقتضا کرد عنایت خلیفه که از برای او که او را دفن کنند
در جوار مرقد معطر موسی بن جعفر علیهما السلم یعنی مشهد مطهر کاظمی و دران مشهد مطهر نقیبی بود
معروف و مشهور بصلاح کثیر التردد بود و در خدمت و ملازمت آن آستانه تعلق بوی داشت که
بوظایف آن قیام مینمود این نقیب ذکر کرد که بعد از دفن آن متوفی درین قبر من خواب کردم دران
مشهد شریف در خواب می بینم که قبر آن میت شکافته و آتش درو افتاده و شعله میکشد و دود
و رایحه آن غبار مدفون پر کرده آن مشهد را و امام موسی علیه السلم ایستاده پس آواز کرد آن نقیب را

بنامش و فرمود مرا و را که بخلیفه که ای فلان و نام او را برد که تو ایذا رسانی مرا بمجاورت این ظالم
و سخنی گفت درشت بعد ازین پس این نقیب بیدار شد از خواب ترسناک بود از خوف و ترس
و در حال چیزی نوشت و صورت واقعه را دران درج کرده و خلیفه را از تفاصیل این واقعه
خبردار ساخت پس چون شب در آمد خلیفه آمد بمشهد مقدس کاظمی و طلبید نقیب را و در آمدند
بان مقبره و امر کرد تا آن قبر را بشکافند تا نقل کنند آن مدفون را بموضع دیگر در خارج مشهد چون
گشودند یافتند در وی پاره از خاکستر سوخته و اثر از میت نبود و درین قضیه زیاده استغنا نیست از
تعداد بقیه مناقب وی و اکتفا از بسط قول در و آورده اند در باب اولاد آنحضرت که او را سی
پسر بوده و بیجده دختر نامهای پسرانش علی الرضا زید ابرهیم عقیل هرون حسن حسین عبد الله اسمعیل
عبید الله عمر احمد یحیی جعفر اسحق عباس حمزه عبد الرحمن قاسم جعفر اصغر و بعضی بجای عمر محمد آورده اند
و نامهای دخترانش خدیجه ام فروه اسما علیه فاطمه فاطمه ام کلثوم ام کلثوم آمنه زینب ام عبد الله
زینب الصغری ام القاسم حکیمه اسماء الصغری محموده امامه میمونه غیر ازین نیز گفته اند اما در عمر آن
حضرت آورده اند که رحلت فرمود در بیست و پنجم رجب در سال صد و هشتاد و سیوم از هجرت
و سابقا ولادت با طهارتش سمت ذکر یافت که در سال صد و بیست و هشتم بوده و بعضی
گفته اند که در صد و بیست و نهم و عمر شریفش بر قول اول پنجاه و پنج بوده باشد و بر قول ثانی پنجاه و
چهار و قبر انورش در مشهدیست که معروف است بباب التبن از محروسه بغداد منتهی شد
کلام کمال الدین و جنابذی نیز اولاد آنحضرت را از ذکور بیست ذکر کرده و از اناث بیجده
و عمر آنحضرت پنجاه و پنج گفته و جنابذی بعد ازین آورده که اسحق بن جعفر روایت کند که من
پرسیدم از برادر خود موسی بن جعفر علیهما السلم گفتم اصلحک الله آیا مومن بخیل می باشد فرمود
که بلی گفتم آیا بد دل می باشد فرمود که بلی گفتم آیا خاین می باشد گفت نه و کذاب هم نمی باشد بعد ازان
آنحضرت فرمود که حدیث کرد پدر بزرگوارم جعفر بن محمد که او روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السلم
فرمود که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود که هر خصلتی که هست در نور دیده
می شود از مومن بشرط آنکه خیانت و کذب نباشد حدیث کرد عیسی بن محمد بن مغیث قرطی و او
بنود سالگی رسیده بود گفت یکسال زراعت کرده بودم از خربزه و خیار و کدو در موضع

جوانیه بر جایی که آنرا ام عظام میگفتند پس چون شد برسیدن و زراعت قایم گشت یکشبی ملخ
آمد و تمام مزرع را خورد و غرامت آن زرع که بر من واقع شد ثمن دو شتر و صد و بیست
دینار بود نشسته بودم روزی ناگاه موسی بن جعفر علیهما السلم پیدا شد پس سلام کرد بر من
و فرمود که حال تو چیست گفتم گشته ام مثل آنکه محصول و زراعت او چیده باشند که هیچ باقی
نمانده باشد چه سبب ملخ آمد و تمام زراعت مرا خورد فرمود که چند غرامت کشیدی گفتم صد و
بیست دینار با ثمن دو شتر فرمود که یا عرفه بدرستی که مرا ابو الغیث راست صد و پنجاه دینار
و دو شتر این مبلغ را بوی انعام فرمود با دو شتر دیگر پس فرمود که ربح تو سی دینار رود و شتر
باشد گفتم یا مبارک بخوان از برای من درین زراعت دعای برکت پس دعا در آمد بر ان و دعای
فرمود و حدیث کرد مرا از رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که تمسک جویید بمقایای
مصایب چه سالم بودن در جمیع اوقات از مصیبت اثر نیکو ندارد بعد ازان هر دو شتر را بستم و آن
دادم زراعت را حق تعالی ببرکت دعای آنحضرت چندان برکت و ارزانی داد که بعضی ازان محصولات
را فروختم بده هزار درهم حدیث کرد احمد بن اسمعیل که موسی بن جعفر علیهما السلم از حبس فرستاد
بهرون الرشید رساله را و دران درج فرموده بود که نمیگذرد از من روزی از بلا و دشواری
الا که میگذرد از تو بآن روزی از رخا و آسانی تا برسیم ما همه بروزی که او را انقضا نباشد که بر من
دشوار گذرد و بر تو آسان زیان کاران خواهند بود دران روز تباه کاران که بعذاب باقی ملاقی
شوند و خطیب ذکر کرده مولد و عمر و مدفن آنحضرت را بر وجهی که سابقا مذکور شد و آورده دیگر
که مهدی او را از مدینه بغداد آورد و بعد ازان رو کرد بمدینه و اقامت فرمود در مدینه تا ایام هرون
الرشید بعد ازان رشید او را از مدینه آورد و در بغداد حبس کرد تا در آنجا رحلت فرمود اسمعیل
روایت کند از پدر بزرگوار خود موسی بن جعفر و او از جد خود علی بن حسین و او از پدر خود و او
از علی بن ابی طالب علیهم السلم که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که نظر کردن فرزند بپدر و مادر خود از جهة
دوستی ایشان عبادتست و مرویست که موسی بن جعفر علیهما السلم حاضر گردانید اولاد امجاد خود
را و فرمود که ای فرزندان من بدرستی که من وصیت میکنم شما را بوصیتی که هر که نگاه دارد آنرا وجود
نهد با آن اگر بیاید بشما آینده از امور مکروهه پس من می شنوانم در گوش راست شما مکروهی را

دارد

چون چنین بازگشت بجانب کوشش جیب ایشان و عذر گفت آنگاه فرمود که من نگفتم چیزی بشما
پس ایشان اقبال نمودند عذر آنحضرت را یعنی چون مکروهی شنید عذر آن خواست از گوش
دیگر بیرون کنید همانست که شنیده اید و آنحضرت روایت کرده از پدر بزرگوار خود و
ایشان روایت کرده اند از حسین بن علی علیهما السلام که مردی آمد بخدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
که بعمل قومی میرفت امام حسین میفرماید که من فرمود آنحضرت که قنبر را از برای من طلب کن چون
آمد فرمود بوی که بیرون رو و باین عامل بگو که شنوانیده ما بخبری که نمیخواهد خدای تعالی آن را پس
بازگرد در غیر حفظ الهی این آخر کلام جناب شیخ رحمه الله شیخ مفید رحمه الله تعالی بابی ایراد
فرموده در ذکر امام موسی بن جعفر علیهما السلم بعد از ذکر ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام
از تاریخ مولد و دلایل و مبلغ سن و مدت خلافت و وقت وفات و سبب آن و موضع
قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و گوید که امام بعد از ابی عبد الله
پسر اوست ابو الحسن العبد الصالح موسی بن جعفر علیهما السلم از جهت خصال فضل و کمال در و
و نص پدر بزرگوارش بر امامت و اشارت امامت از و بوی و ولادت با سعادتش
در ابوا بود در سال صد و بیست و هشتم از هجرت و رحلت فرمود ببغداد در حبس سندی بن
شاهک در ششم رجب در سال صد و هشتاد و سیوم از هجرت و در آن روز پنجاه و پنج
ساله بود و مادرش ام ولد بود که او را حمیده بربریه میگفتند و مدت خلافتش و قیام بامامتش
بعد از پدر بزرگوار سی و پنج سال بوده و کنیتش ابو ابرهیم و ابو الحسن و ابو علی و معروف بود
بعبد صالح و موصوف نیز بکاظم و راویانی که روایت کرده اند نص صریح از ابی عبد الله در
امامت آنحضرت علیهما السلم این جماعت اند که از شیوخ اصحاب و ثقات ابی عبد الله جعفر بن
محمد بن علی علیهم السلم بوده اند رحمة الله علیهم اجمعین و نامهای ایشان اینست مفضل بن عمر
جعفی و معاذ بن کثیر و عبد الرحمن بن حجاج و فیض بن مختار و یعقوب سراج و سلیمان بن خالد
و صفوان بن جمال و غیر ذلک و روایت کرده اند نیز این را از بعضی برادرانش مثل اسحق
و علی و ایشان با فضل و ورع بوده اند بی اختلاف روایت کرده موسی صیقل از مفضل بن عمر
جعفی که او گفت که من نزد ابی عبد الله بودم علیه السلم که امام موسی علیه السلم در آمد و هنوز کوچک

بود بسال ابو عبد الله علیه السلام فرمود که طلب وصیت امامت یاد کن و به امر او را نزد کسی که اعتماد با شد
بر و از اصحاب خودت و روایت کند ثبت از معاذ بن کثیر که من گفتم مر ابی عبد الله علیه السلام
که من درمیخواهم از خداوند تعالی که روزی کرد پدر ترا از تو این منزلت را آنکه روزی کند ترا از عقب تو
پیش از ممات مثل این منزلت را فرمود که حق تعالی آن را کرده گفتم کیست او که فدای تو گردم اشارت
بعبد صالح فرمود و او در خواب بود و گفت اینکه خوابیده است و در آن روز هنوز خورد بود و روایت کند
ابو علی ارجانی از عبد الرحمن بن حجاج که او گفت که رفتم بخدمت جعفر بن محمد بمنزل او و آنحضرت در آن
منزل در مسجدی بود که او را بود و دعا میخواند و موسی بن جعفر علیهما السلم بر یمین آنحضرت بود و آمین
میگفت بر دعای او گفتم حق تعالی مرا فدای تو گرداند تو خود میدانی انقطاع و خدمت من بتو و لیکن
تو بعد از تو که خواهد بود فرمود که ای عبد الرحمن بدرستی زره را پوشیده بر قد او راست است
گفتم که احتیاج نیست بعد از این بهیچ چیز و روایت کند عبد العلی از فیض بن مختار که او گفت مر ابی
عبد الله علیه السلام که بگیر دست مرا از آتش کیست از برای ما بعد از تو در آن حال در آمد ابو ابرهیم علیه السلام
و در آن روز کودک بود فرمود که صاحب شما اینست پس متمسک شو باو و روایت کند ابن ابی نجران
از منصور بن حازم که او گفت من گفتم مر ابی عبد الله را علیه السلام که بابی انت و امی بدرستی که میگذرد
صبح و شام بر نفوس پس چون چنین شود پس کیست آنحضرت فرمود که چون چنین شود پس او
صاحب شماست و زد دست مبارک را بر دوش راست ابی الحسن و او در آن روز آنچه من میدانم خماسی
بوده باشد و عبد الله بن جعفر با ما نشسته بود و روایت کند ابن ابی نجران از عیسی بن عبد الله بن
محمد بن عمر بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام که او گفت که من گفتم مر ابی عبد الله علیه السلام را اگر حادثه
واقع شود که حق تعالی آن را نماید بمن پس اقتدا بکه باشد اشارت فرمود بپسر خود موسی گفتم پس اگر
او را حادثه روی نماید بکه اقتدا باشد فرمود بفرزند او گفتم اگر ولد او را حادثه شود و برادر
بزرگ گذاشته باشد و پسر کوچک چون باشد فرمود که بولد او باز همچنین همیشه و روایت کند
مفضل از طاهر بن محمد که او گفت روزی دیدم که ملامت میفرمود ابو عبد الله علیه السلام پسر خود
عبد الله و نصیحت میکرد او را و میفرمود که چه مانع است ترا آنکه باشی مثل برادر خودت و الله
که می یابم من نوری را در روی او عبد الله گفت چگونه است این آیا پدر من و پدر او یکی نیست

واصل من واصل او یکی نیست آنحضرت فرمود که او از نفس منست و تو پسر منی و روایت کند محمد بن سنان
از یعقوب سراج گفت رفتم بخدمت ابی عبد الله علیه السلم و او نشسته بود بر سر ابو الحسن موسی ع
و او در گهواره بود و آنحضرت با وی راز میگفت دراز دور و دراز پس من نشستم تا او از آن فارغ
شد آنگاه برخاستم بسوی آنحضرت فرمود که نزدیک بیا و بر بالای خود سلام کن یعنی امام موسی ع
پس سلام کردم و جواب سلام من فرمود بزبان فصیح بعد از آن ابو عبد الله علیه السلم فرمود که برو و تغییر
کن نام دخترت را که نام کرده او را دیروز که آن نامی است که دشمن میدارد حق تعالی آن
نام را او گوید که مرا دختری شده بود و عایشه او را نام کرده بودم بعد از آن ابو عبد الله علیه السلام
فرمود که باز دار خود را از کار او تا ارشاد کرده شوی پس من نام او را تغییر کردم و روایت
کند ابن مسکان از سلیمان بن خالد که او گفت که ابو عبد الله علیه السلام یکروزی طلب فرمود
ابا الحسن را و ما در خدمت آنحضرت بودیم آنگاه فرمود ما را که بر شماست تعهد این بعد از من
پس او و الله که صاحب شماست و روایت کند وشا از علی بن حسین و او از صفوان جمال
که او گفت من پرسیدم ابی عبد الله علیه السلام از صاحب این امر فرمود که صاحب این امر نه لهو
کند و نه لعب درین اثنا آمد ابو الحسن موسی علیه السلام و او کوچک بود و عناق مکیه با وی
میگفت او را که سجده کن مر پروردگار خود را پس و را گرفت او را ابو عبد الله علیه السلم و در بر
گرفت و فرمود که بابی انت و امی این آنکس است که لهو و لعب نمیکند و روایت کند یعقوب بن
جعفر جعفری که حدیث کرد مرا اسحق بن جعفر الصادق علیه السلم که او گفت من یکروزی نزد
پدر بزرگوار بودم که علی بن عمر بن علی از آنحضرت پرسید که جان من فدای تو باد بکه پناه
بریم و مردم بکه پناه جویند بعد از تو فرمود که بصاحب این دو جامه زرد که پیدا خواهد شد
دو دست در را گرفتند تا گشوده شد و در آمد بر ما ابو ابرهیم موسی بن جعفر علیهما السلم
و او کودک بود و بر و دو جامه زرد بود و روایت کند محمد بن ولید که من شنیدم از علی ابن
جعفر بن محمد الصادق علیه السلم که او گفت که من شنیدم از پدر خود جعفر بن محمد که میفرمود
جماعتی را از خواص اصحاب خود که وا گیرید پسر من موسی خیر را که او افضل ولد منست و من
میگذارم او را بعد از خود که قایم مقام باشد و حجة الله بود بر کافه خلق او بعد از من

و علی بن جعفر تمسک بصحبت برادر بزرگوار خود موسی و بسیار بخدمت وی میرفت و فرا میگرفت
از و معالم دینیه و مر او راست مسایل مشهوره که از و پرسیده و جوابات که از آنحضرت
شنیده و روایت کرده و اخبار آنحضرت زیاده از آنست که در حیز احصا در آید

در ذکر طرفی از دلایل ابی الحسن موسی علیه السلم و آیات و معجزات و علامات او هشام بن سالم

گوید که ما در مدینه بودیم بعد از وفات ابی عبد الله علیه السلام من و محمد بن نعمان صاحب
الطاق چون دیدیم که مردم اجتماع نموده اند بر عبد الله بن جعفر که او صاحب امرست
بعد از پدر بزرگوارش پس رفتیم نزد او و مردم بسیار نزد او بودند از و سؤال کردیم از زکوة
که در چه مقدار واجب می شود گفت که در دویست درهم پنج درهم پس گفتیم که در صد درهم
چه واجب می شود گفت دو درهم و نیم گفتیم و الله که مرجیه نمیگویند این را گفت و الله که نمیدانم
که مرجیه چه میگویند گفت پس بیرون آمدیم سرگردان نمیدانستیم که بکجا متوجه شویم من و ابو جعفر
احول نشستیم در بعضی از کوچهای مدینه گریان و نالان که بکجا متوجه شویم و کرا مقصد سازیم
میگوییم بمرجیه رویم یا قدریه یا معتزله یا زیدیه ما درین بودیم که دیدیم مرد پیری که نمی شناختیم
او را که بدست اشارت میکند بسوی من ترسیدم که مبادا جاسوسی باشد از جاسوسان منصور
دوانقی چه او را جاسوسان بودند در مدینه تا به بینند که بعد از ابی عبد الله مردم بر که اجتماع
می نمایند چون چنین میدیدند میگرفتند و گردنش میزدند من ترسیدم که او ازین جماعت باشد
گفتم احول را که دور شو از من تا هلاک نشوی پس یاری نفس خود میکنی و از من بسیار دور
می شوی و من دنبال آن پیر را گرفتم و میرفتم و چنین پنداشتم که قادر نخواهد شد بر من
خلاصی از آن پس لا یزال عقب او گرفته میرفتم و خود را عرض میکردم بر موت تا بردم ابدر خانه
ابی الحسن موسی علیه السلام بعد از آن مرا گذاشت و رفت پس ناگاه خادمی بر در خانه گفت مرا
که در آ در خانه که خدای تعالی بر تو رحمت کند من چون باندرون رفتم ناگاه ابو الحسن موسی ع
در ابتدا فرمود بی سؤال من بمن که بسوی من بسوی من نه بمرجیه و نه بقدریه و نه بمعتزله و نه بزیدیه
و نه بخوارج گفتم من فدای تو گردم پدر بزرگوار تو رحلت فرمود گفت بلی گفتم پس مقتدای ما
که باشد بعد از و فرمود که اگر خواهد حق تعالی که ترا هدایت کند راه آن را بتو خواهد نمود گفتم فدای

توکردم بدرستی که برادر تو عبدالله زعم آن دارد که او امام است بعد از پدر بزرگوار خود فرمود که عبدالله میخواهد که عبادت نکند خدای تعالی گفتم پس کی باشد ما را فرمود که حق تعالی خواهد که راه نمود بتو نماید را و خواهد نمود گفتم فدای تو شوم آن تویی فرمود که من نمیگویم این را در نفس خود گفتم که نیافتم و نرسیدم طریق مسئله را بعد از آن گفتم فدای تو شوم آیا هست بر تو امامی فرمود که نه چیزی بدل من درآمد که کسی نداند آن را مگر حق تعالی از جهت اعظام و هیبت او گفتم فدای تو شوم آیا بپرسم از آنچه بودم که می پرسیدم از پدر تو فرمود که بپرس تا خبردار شوی و فاش مکن پس اگر فاش کنی پس کشتن است پس گفت من سوال کردم او را و او خود دریای بی پایان بود گفتم فدای تو گردم شیعه تو همه راه گم کرده اند پس القا کن با ایشان این امر را و دعوت فرمای بسوی خود و حال آنکه تو فرا گرفته بر من کتمان را و امر خود را اظهار منمای فرمود که هر آنکه تو بینا کردی بر شد او این امر را بوی القا کن و فرا گیر بر او کتمان را که اگر فاش میکند کشتنست و بدست اشارت فرمود بحلق خود گفت پس بیرون آمدم از نزد آنحضرت و ملاقات کردم با بی جعفر احول گفت مرا که حال تو چه شد گفتم راه یافتم و قصه را بوی حدیث کردم بعد از آن ملاقات کردیم زراره و ابو بصیر را که رفته بودند و کلام آنحضرت شنیده و سوالها کرده و قطع امامت بر او نموده بعد از آن گروه گروه مردم را میدیدیم که هر که بخدمت وی میرفت بر او جزم میکرد مگر طایفه عمار ساباطی و عبدالله باقی ماند که پیش وی نمیرفتند مردم مگر اندکی و روایت از رافعی که او گفت مرا پسر عمی بود که او را حسن بن عبدالله میگفتند و او مردی زاهد و اعبد اهل زمان خود بود و سلطان وقت از او حذر میکرد از جهت جد و اجتهاد او در دین و با روی می آورد و سلطان را امر بمعروف و نهی از منکر میکرد بر وجهی که او را بخشم می آورد و متحمل این می شد از جهت صلاح حال و این حال او بر این منوال بود تا یکروزی داخل شد مسجد را و در آنجا بود ابو الحسن موسی علیه السلام پس اشارت فرمود بسوی او پس آمد بخدمت حضرت آنحضرت فرمود که یا علی چه احبت بسوی من آن عملی که در او شروع کرده و مسرور میدارد مرا این حال تو الا آنکه ترا آن معرفتی که می باید حاصل نیست پس در طلب معرفت باش گفت مرا او را که فدای تو شوم کدام است آن معرفت فرمود که برو و تفقه حاصل کن و در طلب حدیث باش گفت تحصیل آن از که کنم فرمود که از فقهای مدینه بعد از آن بر من عرض میکن حدیث را پس رفت و حدیث می نوشت و بعد از آن

می آمد و میخواند بر آنحضرت پس آنحضرت میفرمود همه آنرا و میگفت برو و معرفت حاصل کن و او مردی بود خواهنده دین گفت پس همیشه مترصد می بود ابا الحسن را علیه السلام تا بیرون فرمود بضیعه که او را در آن نواحی بود پس این مرد با آنحضرت ملاقات کرد در راه پس گفت مرا او را که جان من فدای تو باد حجت باشد بر تو نزد خدای تعالی اگر دلالت نکنی مرا بر حق پس دلالت کن مرا بر آنچه واجب بر من معرفت آن گفت اخبار فرمود آنحضرت او را با مر امیر المومنین علیه السلام و حق معرفت او و آنچه واجب بود او را از امر دین و امر حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد صلوات الله علیهم بعد از آن ساکت شد او گفتم مر آنحضرت را که جان من فدای تو باد امروز امام کیست فرمود که اگر اخبار کنم ترا قبول میکنی گفت بلی فرمود که منم امام گفت چیزی می باید که برین دلالت کند فرمود که برو نزد این درخت و اشارت فرمود ببعضی از درختی که درام غیلان بود و گفت بگو او را که میگوید ترا موسی بن جعفر که بیا گفت پس آمدم نزد آن درخت و این گفتم پس دیدیم بخدا که آن درخت شکافت زمین را فی التقی تا آمد و ایستاد نزد آنحضرت بعد از آن اشارت را برجوع پس باز گشت بجال خود آنگاه اقرار بامامت آنحضرت آورد بعد از آن التزام نمود بخاموشی و عبادت را و دیگر کسی ندید که تکلم کرده باشد پس از آن روایت از ابی بصیر که گفت گفتم مر ابی الحسن موسی بن جعفر را علیهما السلام که فدای تو گردم بچه شناخته می شود امام فرمود که بچند خصلت اما اول آن خصال آنکه شناخته می شود بچیزی از پدر او که با و تفویض فرموده و اشارتی بآن نموده تا حجت باشد و از جواب سوال عاجز نشود گاه خاموش شوند از سوال ابتدا بسوال ایشان نماید و اخبار کند بامور که در روز آینده بظهور آید و تکلم کند مردم را بهر زبان که خواهد بعد از آن فرمود که یا با محمد اعطا کنم بتو علامتی پیش از آنکه برخیزی پس درنگ نکردیم زمانی که درآمد مردی از جانب خراسان و خراسانی بعربی تکلم کرد با آن حضرت ابو الحسن در جواب او بفارسی تکلم فرمود خراسانی گفت بخدا که منع نکرد مرا آنکه تکلم کنم بفارسی الا آنکه گمان کردیم در تو که عارف لغت فارسیان نباشی فرمود که سبحان الله هر گاه ندانم جواب ترا بلغت تو پس فضل من بر تو چه باشد در آنچه بآن مستحق امامت باشم بعد از آن فرمود که یا ابا محمد بدرستی که امام آنکس است که پوشیده نباشد بر او کلام هیچکس از مردمان و نه زبان مرغان و نه کلام کسی که در او روح باشد و روایت کند عبدالله بن ادریس از ابن سنان که او گفت هرون الرشید

فرستاد در بعضی ایام بعلی بن یقطین جامهای فاخر از جهت اکرام او و از آنجمله دراعه سیاهی بود از خز که از لباس ملوک و سلاطین بود مطرز بطلا آنگاه علی بن یقطین بهترین آن جامها برای ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام فرستاد و از آنجمله آن دراعه بود و اضافه کرد با آن مالی که رسم بود و مقرر که از خمس مال خود میفرستاد چون هدایا بآنحضرت رسید مال و جامها را قبول فرمود و دراعه را باز پس فرستاد بر دست رسول بعلی بن یقطین و نوشت بسوی او که این دراعه را نگاه دار و بیرون مکن از دست خود که زود باشد که بآن حالتی بود که احتیاج تمام بآن ترا پیدا شود پس بشک افتاد علی بن یقطین بر آن و نمیدانست سبب آنرا و نگاه داشت دراعه را پس چون چند روز از آن گذشت غضب کرد علی بن یقطین بر غلامی که از حاجبان او بود و از خدمت خود او را بیرون کرد و غلام میدانست میل علی بن یقطین را با بی الحسن علیه السلام و واقف بود بر آنچه او برای امام فرستاده بود از جامها و مال و لطفها که میکرد و غیر آن غلام شتافته این احوال را برشید رسانید و گفت او قایل است بامامت موسی بن جعفر و خمس مال خود هر سال برای او میفرستد و آن دراعه که امیر برای تشریف او فرستاده بود در آنوقت برای ابو الحسن فرستاد بر آشفت رشید از آن و غضب سخت بر وی مستولی شد و گفت من کشف این قضیه بکنم پس اگر امر اینچنین باشد که تو میگویی خون او را بریزم فی الحال فرستاد و علی بن یقطین را طلب کرد چون نزد وی آمد گفت چه کردی دراعه که برای خلعت تو فرستاده بودم گفت نزد من است در صندوقی محفوظ است سر بمهر مطیب ببوهای خوش هیچ صباحی نباشد الا که می گشایم آنرا و نظر میکنم بآن از جهت تیمن و تبرک و می بویم و باز بجای خود می نهم و همچنین در مسا با آن مثل این عمل میکنم گفت بفرست و حاضر کن آنرا در ساعت گفت بلی چنین کنم و طلب کرد بعضی از خدمتکاران خود را و گفت برو بفلان خانه از خانهای من و کلید از کنیزک من بستان و در بگشای و فلان صندوق را نیز بگشای و بقچه مهر کرده که در آنجا هست بیار خادم رفت و در ساعت آنرا نزد رشید حاضر کرد پس امر کرد که مهر آنرا برداشتند و گشادند چون نظر کرد دراعه را دید بحالی که او گفته بود پیچیده مطیب ببوهای خوش غضب او تسکین یافت و گفت بعلی بن یقطین که بفرست آنرا بجای خود و باز گرد با یمنی که ما دیگر نخواهیم شنید هیچ بدگویی را در حق تو و امر کرد

که در عقب آن جایزه عظیمه بردند و گفت آن غلام بدگوی را هزار تازیانه بزنند چون پانصد تازیانه بزدند او جان سپرد در آن و مرویست از محمد بن فضل که اختلاف روایت شد در میان اصحاب ما در مسح پایها در وضو که آیا از سر انگشتان است تا بکعبین یا از کعبین تا سر انگشتان پس ابن یقطین نوشت بابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که جان ما فدای تو باد بدرستی که اصحاب ما اختلاف کرده اند در مسح پایها اگر مصلحت بینی آنرا بخط مبارک خود بنویس تا عمل موافق باشد بآنچه تو بجای می آری ان شاء الله بعد از آن ابو الحسن علیه السلام بوی نوشت که فهم کردم آنچه ذکر کرده بودی از اختلاف که در باب وضو کرده و من امر میکنم ترا درین آنکه سه بار آب در دهان کنی و سه بار در بینی و بشویی سه بار روی خود را و اخلال کنی موی محاسن خود را و بشویی هر دو دست خود را تا مرفق سه بار و مسح کنی تمام سر را و مسح کنی ظاهر هر دو گوش را و باطن آنرا و بشویی هر دو پای را تا بکعبین سه بار و خلاف این بجای میار پس کتابت آنحضرت بعلی بن یقطین رسید تعجب کرد از آنچه رسم بود او را در آن و جمیع اصحاب ایشان بر خلاف آنند بعد از آن گفت مولای من اعلم است بآنچه فرموده و من امتثال امر او مینمایم و بود که عمل میکرد در وضوی برین حد و جمیع شیعه مخالف آنچه او بر آن بود از جهت امتثال آنحضرت و بدگویی علی بن یقطین میکردند نزد رشید که او رافضی است خلاف مر ترا تا رشید گفت مر خواص خود را که بسیار شد نزد من گفتار در کردار علی بن یقطین که او بر خلاف ماست و میل بر روافض دارد و من در خدمت او تقصیری نمی یابم و بارها او را امتحان کردم ظاهر نشد از و بر من چیزی از عمل او و من میخواهم که ظاهر کردد امر او بر وجهی که او را بر آن شعوری نباشد تا از آن احتراز کند از من گفتند او را که روافض مخالف جماعت اند در وضو که در آن تخفیف کرده اند و نمی شویند پایها را پس امتحان می باید کرد او را چنانچه نداند که کسی واقفست بر وضوی او گفت بلی این وجه ظاهر میتوان کرد امر او را بعد از این مدتی گذاشت او را و فرمود چیزی را از شغل در خانه او تا وقت نماز درآمد و علی بن یقطین در آنخانه حجره را خلوت کرد از برای وضو و نماز پس چون وقت نماز شد هرون الرشید بایستاد از پس دیوار این حجره چنانچه میدید علی بن یقطین را و او رشید را نمیدید آب طلب کرد و وضو ساخت بر وجهی که از پیش گذشت و رشید میدید آنرا چون وضوی او برین مشاهده کرد مالک نفس خود

نشد تا مشرف گشت بر وجهی که او را دید بعد ازان آواز بر کشید که دروغ گفتای آنکه زعم کرد که تو
از روافضی بصلاح آمد حال او نزد رشید بعد ازین کتابت ابی الحسن علیه السلام آمد بسوی او
که ابتدا کن ازالان ای علی بن یقطین و وضو بساز همچنانکه خدای تعالی فرموده یا آنکه بشویی روی
خود را یکبار بفریضه و یکبار دیگر باستحباب و بشوی هر دو دست خود را از مرفق انچنین و مسح
پیش سر خود را و ظاهر هر دو قدم را از بقیه تری وضوی خودت پس همیشه بودیم ما که می ترسیدیم
بر تو و السلام و روایت کند علی بن ابی حمزه بطایحی که بیرون فرمود وقتی ابی الحسن موسی بن جعفر ع
از مدینه بقریه که او را بود در خارج مدینه و من نیز در خدمت آنحضرت رفتم و او بر استری سوار بود
و من بر درازگوشی که مرا بود چون پاره از راه رفتیم شیری عرض راه را گرفت من از جهت ترس
جلو خود را کشیدم و آن استر باک نداشته استر میراند شیر را دیدم که فروتنی و تذلل مینمود مر آنحضرت را
و همهمه میکرد آنحضرت توقف فرمود از برای او و گوش فرا داشت همهمه او و شیر هر دو دست بر داشته
نهاد بر کفل استر آنحضرت گردانید بغله خود را بجانب قبله و دعا میکرد و لبهای مبارک می جنبانید
بر وجهی که من فهم نمیکردم بعد ازان اشارت فرمود بدست خود بسوی شیر که برو پس دیگر شیر همهمه
دراز کرد آنحضرت میفرمود که آمین آمین و شیر از انجا باز گشت تا غایب شد از ما و امام روانه شد پس
چون ازان موضع دور شدیم گفتم جان من فدای تو باد حال این شیر چه بود که من ترسیدم
او را بر تو بخدا و تعجب کردم از حال او آنحضرت فرمود که او بیرون آمده بود و شکایت آورده بمن
از دشواری ولادت خود و از من التماس میکرد که از حق تعالی در خواهم که او را فرجی دهد از ان
و بر او آسان سازد من از برای او دعا کردم و القا کرده شد در خاطر من که حمل او نرینه است
او را ازان اخبار کردم او گفت برو که در حفظ و امان حق تعالی که مسلط نخواهد گردانید خدای تعالی
بر تو و نه بر ذریت تو و نه بر هیچکس از شیعه تو چیزی از سباع درنده من گفتم آمین شیخ مفید رحمه الله
میفرماید که اخبار درین باب بسیار است باینقدر اکتفا کردیم و المنة لله تعالی **در ذکر طرفی از فضایل
و مناقب و خصال آنحضرت علیه الصلوة و السلام** شیخ مفید رحمه الله میفرماید که ابو الحسن موسی ع
اعبد اهل زمان بود و افقه و اسخی ایشان بود و از روی کف و اکرم ایشان بود از روی نفس و
مروی است که نماز شب را متصل می ساخت بنماز صبح بعد ازان تعقیب میفرمود تا طلوع آفتاب

و بسجده می افتاد و سر مبارک بر نمیداشت از دعا و تحمید تا نزدیک بزوال آفتاب و کثیر الدعا بود
و میفرمود که اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت و العفو عند الحساب و مکرر این را میفرمود و از دعاهای او
که عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک و بود که میگریست از خشیت الهی تا محاسن مبارکش تر
می شد از اشک چشم و بهترین مردم بود در رعایت صله رحم و نگاه داشت اهل و شفقت بر ایشان
و جست و جوی فقرای مدینه میفرمود در شب و برای ایشان زر سرخ و سفید و آرد و خرما می برد و بایشان
بخش میکرد و نمیدانستند که این از کجاست محمد بن عبد الله بکری گوید که رفتم بمدینه برای طلب دینی
که بمن تنگ آمده بودم با خود گفتم اگر بروم نزد ابی الحسن علیه السلم شکایت برم بوی بهتر باشد پس آمدم
بخدمت آنحضرت و در ضیعه بیاری داشتم چون خبر کردند بیرون فرمود و با وی غلامی بود
که با او پاره از طعام و خرما بود و دیگری غیر ازان غلام با او نبود و نشست بخوردن طعام و من
نیز با وی خوردم از حاجت من پرسید من قصه و احوال خود را گفتم پس باندرون خانه فرمود
و مکث نفرمود مگر اندکی و بیرون آمد بسوی من و فرمود غلام خود را که برو بعد ازان دست مبارک
کشید بجانب من و داد بمن کیسه زری که در وی سیصد دینار زر طلا بود بعد ازان برخاست
و من نیز برخاستم و سوار شدم دابه خود را و باز گشتم و مرویست که مردی از اولاد عمر خطاب
در مدینه بود که دایم ایذا رسانیدی بابی الحسن موسی علیه السلم و ناسزا گفتی هرگاه که آنحضرت
را بدیدی و بد گفتی امیر المومنین علیه السلام را و ملازمان امام گفتندی که بگذار ما را که این ناصبی فاجر
را بقتل آریم او منع میفرمود ازان و زجر بخت میکرد تا یکروزی پرسید از عمری که او کجاست
خبر کردند که رفته بسر زرعی که او راست آنحضرت سوار شد بدابه که داشت تا بان مزرعه رسید
عمری از دور فریاد میکرد که قدم در زرع من منه آنحضرت ملتفت نشده سواره آمد تا نزد وی
رسید و فرو آمده نشست پیش وی با کشاده رویی و تبسم کنان و فرمود که چند غرامت شده
بر زرع خودت که انیت گفت دویست دینار فرمود که چند امید داری که حاصل کنی ازین زرع
گفت علم غیب نمیدانم فرمود که چند امید داری که بیاید ترا درین گفت امیدم آنست که
درین دویست دویست دینار دیگر ازین زرع فایده بگیرم آنگاه آنحضرت کیسه بیرون آورد
که در وی سیصد دینار زر طلا بود و گفت بستان اینک زرع تو بحال خود و خدای تعالی

روزی کرد ترا آنچه امید داشتی عمری که این را دید برخاست و سر مبارک آنحضرت را بوسید
و التماس کرد که بی ادبی او را عفو فرماید آنحضرت تبسمی فرموده از انجا باز گشت و چون شبانگاه
بمسجد فرمود عمری را دید که انجا نشسته او را چون نظر بر آنحضرت افتاد گفت الله حیث یجعل رسالاته
بر پای خاستند اصحاب آنحضرت و گفتند عمری را که این چه نوع قصه ایست که تو بودی دایم که غیر این
میگفتی گفت ایشان را که اکنون این را میگویم که شنیدید و دعا میکرد آنحضرت را و ایشان تعجب
کرده مخاصمه میکردند او را و او مخاصمه میکرد ایشان را پس چون باز گشت آنحضرت بخانه خود فرمود
مر اصحاب خود را که اشارت بقتل عمری میکردند که چگونه دیدید که باصلاح آوردم امر او را و شر او را
از خود کفایت کردم و جماعتی از اهل علم گفته اند که صله ابو الحسن علیه السلام که انعام میفرمود دویست دینار
بود تا سیصد دینار و صرار موسی علیه السلام مثل شده بود و آورده ابن عمار و غیر او از رواة که چون
هرون الرشید بیرون رفت بحج و نزدیک بمدینه شد اعیان انجا استقبال نمودند او را و امام
موسی علیه السلم در پس ایشان بود بر استری سوار ربیع گفت که این دابه ایست که برو سوار شده باستقبال
رشید آمده که باین او را در نمیتوانی یافت که با و نمیرسی و از عقب میمانی فرمود که این فروتر است از
اسبهای تیز رو و بلندتر است از درازگوشهای کاهل و خیر الامور اوسطها و گفت که چون رشید
بمدینه در آمد توجه بزیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمود و با او مردم بسیار بودند چون نزدیک قبر حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله رسید گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابن عم مفتخرا بذلک
علی غیره یعنی سلام بر تو ای رسول خدای سلام بر تو ای پسر عم من در حالتی که فخر کننده ام باین بر غیر خود
و امام موسی علیه السلام که آمد نزد قبر آنحضرت فرمود السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابه سلام
بر تو ای رسول خدای سلام بر تو ای پدر بزرگوار من روی رشید متغیر شد چنانچه خشم از و ظاهر گشت
و عبد الحمید خبر داد که محمد بن حسن پرسید از ابو الحسن موسی علیه السلام در حضور رشید بمکه که آیا جایز است
که محرم سایه افکند بر سر خود مثل محفه سر پوشیده آنحضرت فرمود که باختیار جایز نیست محمد بن حسن
گفت که آیا جایز است که رود در زیر سایه باختیار فرمود که بلی محمد بن حسن خندید ازین آنحضرت
فرمود که ترا تعجب می آید از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و با آن استهزا میکنی بدرستی که رسول صلعم
سایه میفرمود در احرام و در زیر سایه میرفت در حالت احرام ای محمد احکام الهی قیاسی نیست

که بعضی را ببعضی قیاس کنند پس هر که قیاس کند راه را گم کرده خاموش شد محمد بن حسن که هیچ جواب
نداشت و مردم روایت بسیار از آنحضرت کرده اند و او افقه اهل زمان بود چنانچه مذکور شد
و احفظ ایشان بود بکتاب الهی و احسن ایشان از روی صوت که قرآن را بآواز خوش تلاوت
فرمودی با حزن و گریستی و شنوندگان گریستندی و مردم مدینه او را زین المتهجدین نام کرده بودند
و کاظم میگفتند او را از برای آنکه خشم فرو میخورد و صبر میفرمود بر و از فعل ظالمان تا شهادت یافت
در حبس و بند ایشان صلی الله علیه **در ذکر سبب وفات آنحضرت و بعضی ازان اخبار** و سبب در گرفتن رشید
آنحضرت را و حبس کردن و شهید ساختن آن بود که ذکر کرده اند آنرا احمد بن عبید الله بن عمار بن
محمد نوفلی از پدر خود و احمد بن محمد بن سعید و ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی از مشایخ خود شان و گفته اند
سبب در گرفتن موسی بن جعفر علیهما السلم آن بود که هرون الرشید پسر خود را در کنار محمد بن اشعث
نهاده بود که او تربیت میکرد و یحیی بن خالد بن برمک بران حسد برد و میگفت اگر خلافت روز
باین پسر باز گردد دولت من و پسرم زوال پیدا کند پس حیله انگیخت بر جعفر بن محمد و او قایل بامامت
موسی علیه السلام بود تا با و باز گشت نمود و بسیار بمنزل او میرفت و می آمد تا بر امر او وقوف تمام
حاصل کرد هرچه وقوف پیدا میکرد از امور او رفع می نمود برشید و زیاده میکرد روز بروز این
احوال را بر رشید تا دل او را از و بگردانید بعد ازان گفت بعضی از ثقات و معتمدان خود را که
تعریف کنید مرا از آل ابو طالب کسی را که تنگی معاش داشته باشد تا من ما یحتاج او را بدهم پس دلالت
کردند او را بر علی بن اسمعیل بن جعفر بن محمد و یحیی بن خالد پاره مال از برای او فرستاد و امام موسی ع
موانست با علی بن اسمعیل و او را صله میداد و احسان می نمود بعد ازین یحیی بن خالد فرستاد نزد او
و ترغیب نمود بقصدی که رشید داشت و او را وعدهها داد باحسان او نیز قبول این عمل کرد امام موسی
این را احساس فرموده او را طلب کرد و گفت که تا بکجا داعیه داری ای پسر برادر من گفت تا بغداد
فرمود که بچه کار میروی گفت وام دارم و فقر و فاقه مرا در یافته فرمود او را امام موسی علیه السلام
که من دین ترا ادا کنم و چنین و چنین نیکیها در بارهٔ تو بجای آرم ملتفت نشد آنرا و تهیه خروج کرد
آنحضرت فرمود که تو البته خروج میکنی گفت بلی مرا ناچار است ازین فرمود که نظر کن ای پسر برادر
من و از خدای تعالی بترس و یتیم مکن اطفال مرا و فرمود که او را سیصد دینار و چهار هزار درهم

داوند چون او برخاست از پیش آنحضرت ابو الحسن علیه السلم گفت حاضران مجلس را که خدا که او
سعی میکند البته در خون من و یتیم میکرد اندا اولاد مرا اهل مجلس گفتند جان ما فدای تو باد
تو میدانی این نوع حالی ورا و باو اعطا میکنی و صله میدهی گفت بلی حدیث فرمود مرا
پدرمن از پدران خود که رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود که چون کسی قطع رحم کند و آن
کس به پیوندد پس او اگر قطع کند حق سبحانه و تعالی او را قطع کند و من میخواهم که به پیوندم
بعد از قطع او تا هرگاه که او قطع رحم من کند حق تعالی قطع او کند بعد از ان بیرون رفت
علی بن اسمعیل تا به پیش یحیی بن خالد رسید او خبر موسی بن جعفر علیهما السلم از و پرسید
بد گویی آنحضرت را مذکور ساخت و گفت اموال بار میکنند از مشرق و مغرب برای او
می آرند و او ضیعه خریده که یسیریه میگویند بسی هزار دینار و صاحب آن ضیعه گفت چون
قیمت آنرا حاضر کردند که من این نقد را نمی ستانم و نه نقد چنان مرا نقد چنین و چنین
می باید پس فرمود که آن نقد را بردند و سی هزار دینار دیگر از ان نقدی که او خواسته
بود بعینه آوردند پس رشید این را از وی شنید و امر کرد که دویست هزار درهم بوی بر بند
از نواحی برای معاش او و او اختیار کرد بعضی امکنه را از جانب مشرق و مردم را فرستاد
از جهت گرفتن مال خود و آنجا اقامت کرد و انتظار ایشان میکشید تا یکروزی بمتوضا رفت
و او را زحیری بود تمام روده های وی بیرون آمد و افتاد و هر چند جهد کردند که باز گردانند از ان
قادر نشدند پس بآنحال افتاد و آن مال را آوردند درین حالت که او در نزع بود گفت اکنون چه
میکنم که مشرف بر مرگ شده ام و درین سال هرون الرشید عزیمت حج کرد و بمدینه داو را قبضی
بود از امام موسی علیه السلام و آنروزی که بمدینه می آمد ابو الحسن علیه السلام استقبال فرمود او را
با جماعتی از اشراف و باز گشتند از استقبال او و بطریق رسم و عادت آنحضرت بمسجد فرمود
و اقامت کرد رشید تا شب شد آنگاه بر سر قبر رسول الله صلّی الله علیه و آله رفت و گفت
یا رسول الله من اعتذار آورده ام بخدمت تو از امری که میخواهم آنرا بفعل آرم و من داعیه
آن دارم که حبس کنم موسی بن جعفر را که او میخواهد تفرقه و پریشانی در میان امت تو اندازد
و خونهای ایشان بریزد بعد از ان گفت تا آنحضرت را در مسجد گرفتند و به پیش وی آوردند

ومقید ساختند

ومقید ساختند آنگاه دو قبه را طلب کرد و آنحضرت را بیکی ازین دو قبه نشاندند و بر استری گفت تا بشد
و قبه دیگر و یکی را نشانده بر استر دیگر تعبیه کرده و بیرون فرستاد و هر دو استر را با آن دو قبه
از خانه خود به پنهانی و با هر یکی جماعتی همراه کرد بعد از ان آنجماعت متفرق شدند بعضی از ایشان
با یک قبه براه بصره رفتند و بعضی دیگر براه کوفه و امام موسی علیه السلم در قبه بود که براه بصره رفته
بودند و رشید اینچنین کرد تا بر مردم پوشیده شود امر امام موسی و امر کرده بود آنجماعت را که با آن قبه
امام بودند که او را تسلیم عیسی بن جعفر بن منصور کنند و او در انوقت در بصره بود آنحضرت را
تسلیم وی کردند و او یکسال آنحضرت را نزد خود حبس کرد نامه نوشت رشید شقی بوی که آنحضرت
را بقتل آرد عیسی بن جعفر بعضی از خواص خود را طلب نمود و درین باب مشورت کرد رشید بوی نوشته
بود و ایشان اشارت بتوقف کردند و اغماض عین از ان پس نوشت عیسی بن جعفر برشید که بسیار دور
و دراز کشید امر موسی بن جعفر علیهما السلم و مقام او در حبس و من تفحص احوال او کردم و جاسوسان را
بر و گماشتم در طول این مدت پس نیافتم مطلقا فتور در عبادت او و من فرستادم کسی را که بشنود
از و که چه میگوید در خلوت در دعای خود هرگز دعای بد در حق تو و من نکرد و ببدی ما را یاد نفرمود
و دعا نمیکند مگر بمغفرت و رحمت از برای خود و مؤمنان و اگر میفرستی کسی را او را از من بستانند و الا
میگذارم که میرود که من بزه مندم از حبس او و مرویست که بعضی از گماشتگان عیسی بن جعفر رقته
بودند که گوش کنند که در دعا چه میگوید بسیاری می شنیدند که در حبس او این دعا می فرمود که اللهم
انک تعلم انی کنت اسئلک ان تفرغنی لعبادتک اللهم و قد فعلت فلک الحمد بعد از ان رشید کسی را
فرستاد که او را از عیسی بن جعفر گرفت و ببغداد برد و بفضل بن ربیع سپرد و باقی ماند نزد او و در مدت
دراز و هر چند خواست رشید که او آنحضرت را ناچیز کند او از ان ابا کرد و امتناع نمود پس چیزی
نوشت که او را تسلیم فضل بن یحیی کند از و گرفت و در بعضی از حجرهای خانهای خود نگاه میداشت
و محافظت میکرد و آنحضرت در آنجا بعبادت مشغول بود و همه شب را احیا میفرمود بنماز و تلاوت قرآن
و دعا و اجتهاد و در اکثر روزها بروزه می بود و روی توجه از محراب عبادت نمیگردانید فضل بن یحیی
امر را بر و توسیع ساخت و تعظیم و تکریم وی بجای می آورد این خبر برشید رسید و او در رقه بود نوشت
بوی چیزی و اظهار آن کرد که او را بد آمده از توسعه او که در باب امام کرده و امر کرد بقتل آنحضرت

او در ان امر توقف کرد و اقدام ننمود رشید ازین معنی بخشم آمد و مسرور خادم را طلبیده گفت
که بیرون رو در بیوقت پیک وار بجانب بغداد و فی الفور داخل شو بر موسی بن جعفر اگر او را در رفاهیت
و جمعیت یافتی این کتابت را برسان بعباس بن محمد و امر کن او را با امتثال آنچه درین کتابت است
و یک کتابت دیگر بسندی بن شاهک برسان و بفرمای او را بفرمان عباس بن محمد مسرور آمده نزول کرد
در خانه فضل بن یحیی چنانچه کسی ندانست که اراده او چیست بعد از ان داخل شد بر موسی بن جعفر ع
پس یافت آنحضرت را بران وجه که برشید رسانیده بودند که در رفاهیت و از آنجا فی الفور رفت نزد
عباس بن محمد و سندی بن شاهک و آن دو کتابت را بایشان داد آنجا درنگ نکرده بیرون آمد و دوانیده
رفت نزد فضل بن یحیی و با او سوار شد و بیرون آمد مثل کسی که حیران باشد تا به پیش عباس آمد و عباس
تازیانه و عقابین طلبید و فرمود تا فضل را برهنه کردند و سندی بن شاهک وی را صد تازیانه زد
در پس او بیرون آمد متغیر اللون بر خلاف آنکه باندرون میرفت و سلام میکرد بر مردم از جانب راست و چپ
و مسرور این خبر را نوشت برشید و امر کرد که امام موسی را تسلیم سندی بن شاهک کردند
و رشید بعد از ان خبر نشست در مجلسی که مردم بسیار بودند و گفت ای مردمان فضل بن یحیی عاصی شده
بر من و مخالفت طاعت من کرده و چنین دیده ام که من او را لعنت کنم پس لعنت کنید او را پس لعنت
کردند همه مردم در ناحیه که بودند تا زلزله افتاد در هر خانه و حجره از لعن او و این خبر که به یحیی بن خالد
رسید سوار شده آمد نزد رشید و باندرون رفت غیر آن در که مردم باندرون میرفتند و از پس پشت
او آمد چنانچه او شعور نداشت و گفت التفات نمای یا امیر المؤمنین پس گوش را بسوی او داشت
گفت فضل حدثی کرده و من کفایت میکنم آنچه تو میخواهی او بشاشتی پیدا کرده ازین سخن خوشحال شد
و روی بمردم کرد و گفت که فضل عصیان کرده بود مرا در امری من او را لعنت کردم اکنون توبه کرد
و باز گشت بطاعت من اکنون دوست او باشید مردم گفتند ما دوست آنکسیم که او دوست تست
و دشمن آنکسی که دشمن تست ما دوست داشتیم او را بعد از ان یحیی بن خالد بسرعت بیرون آمد تا ببغداد
رسید مردم برانگیخته شدند و سخنان اراجیف در میان مردمان افتاد و هر کس خبری میگفت که از برای
ضبط مملکت آمده و میخواهد که نظر کند در امور عمال و در آنجا اشتغال ببعضی امور نمود چند روزی بعد از ان
سندی را طلبیده امر کرد او را در امر آنحضرت و او امتثال نموده مرتکب قتل آنحضرت شد علیه السلم زهر در طعام

دیگر

دیگر کرده به پیش فرستاد و گویند رطب را زهرآلوده کرده بود آنحضرت از ان خورد و احساس کرد
و درنگ فرمود بعد ازین بسه روز که رنجور بود از ان و در روز سیوم رحلت فرمود صلوات الله علیه
چون آنحضرت وفات کرد سندی بن شاهک فقها و اعیان بغداد را برد که هیثم بن عدی و غیره
دران میان بودند که نظر کنند بوی ایشان نظر کردند اثر جراحتی و خنقی ندیدند و گواه گرفت ایشان
را که بمرگ خود مرده ایشان برین گواه شدند و آنحضرت را آورده بر سر جسر بغداد نهادند و ندا کرد
که این موسی بن جعفر است که وفات کرده پس نگاه کنید و به بینید و مردم نگاه میکردند در روی مبارک
وی و او را میت دیدند صلوات الله علیه و زعم قومی در زمان آنحضرت آن بود که قایم منتظر اوست
و حبس او را آن غیبت مذکوره از برای قایم میدانستند بعد از ان یحیی بن خالد گفت تا منادی کردند در
وفات او که این موسی بن جعفر است که زعم روافض آن بود که او نمیمیرد پس نگاه کنید و به بینید پس
نگاه میکردند او را در انحالت که میت بود بعد از ان بردند و در مقابر قریش از باب التبن دفن کردند
و این مقبره از ان بنی هاشم بود و مرویست که آنحضرت در حال احتضار فرمود سندی را که حاضر گردانند
او را مولای مدنی که او را بود که در خانه عباس بن محمد فرود آمده بود در مشرعه قصب تا متولی غسل و تکفین
آنحضرت شود پس چنان کرد و سندی بن شاهک گفت که من درخواست میکردم که فرمان فرماید که من تکفین
کنم او را قبول نفرمود و فرمود که ما اهل بیتیم که مهرهای زنان ما و اخراجات حج ما و اکفان مردهای ما از
طاهر اموال ما باشد نزد من کفن هست و میخواهم متولی غسل و جهاز من مولای من فلان شود پس او متولی
این امر شد مولف رحمه الله میفرماید که هلاکت باد و دوری از رحمت الهی این طایفه طاغیه باغیه را این
ادیان واهیه و عقاید مدخوله و ملل مجهوله و نفس ظالمه و حرکات فاسده و اهواء غالبه و همم قاصره
و سیرت قاسطه و طبایع عادیه و عقول ضایعه که اتیان نمودند باین امر شنیع که آسمان و زمین
درین حادثه گریست که این نوع ظلم از برای چیست و روزها تیره گشت و دیدها خیره از گریه که این نوع
کاری هیچ کافری نکرده و هیچ ظالمی نپسندیده آیا دانسته اند که خون که ریخته اند و هتک حرمت که
نموده اند و چه بدکاری کرده اند و ترسیده اند که زمین شق شود و همه را فرو برد و هلاکت برایشان
فرود آید و سنگ از آسمان ببارد و بسته گردد برایشان ابواب خیر در دنیا و معذب شوند بشدت
عذاب دران سرا این فعل زشت که او اختر کرده اند با امام موسی مثل آن فعل قبیح است که اول مرتکب

شدند با امام حسین علیه السلام وای برایشان که اقدام نمودند بعملی که موجب سخط و غضب الهی است
وسبب عقوبت نامتناهی وعدول است از نهج قویم وصراط مستقیم وجاوید در عذاب الیم ایا ندانسته
اند که حق تعالی آماده کرده از برای ظالمان جحیم آیا نخوانده اند که ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم
خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما که دخول دوزخ جاویدان وغضب حضرت
رحمن ولعنت یزدان وعذاب بی پایان بر قتل ظلم مترتب است آیا ندیده بودند ومعلوم نکرده
ایمان ومذهب واصل ونسب وحسب ایشان را بلی بخدا که معلوم داشتند ولیکن حب دنیای فانی
دیده دل ایشان را کور ساخته بود و دیدهای ایشان را بسته ونفسهای پلید آنان بآن حرکات
بعذاب جهنم پیوسته **در ذکر اولاد آنحضرت وطرفی از اخبار ایشان** شیخ مفید رحمه الله آورده
که ابو الحسن موسی را علیه السلام سی وهفت فرزند بوده از ذکور واناث ذکور علی بن موسی الرضا
وابرهیم وعباس وقاسم از امهات متفرقه بوده اند واسمعیل وجعفر وهرون وحسن از
ام ولد بوده اند واحمد ومحمد وحمزه نیز از ام ولد بوده اند وعبد الله واسحق وعبید الله وزید
وحسن وفضل وسلیمان از مادران متفرقه بوده اند واناث فاطمه کبری وفاطمه صغری ورقیه و
حکیمه وام ابیها ورقیه صغری وکلثوم وام جعفر ولبابه وزینب وخدیجه وعلیه وآمنه وحسنه
وبریهه وعایشه وام سلمه ومیمونه وام کلثوم واز فضل اولاد ابی الحسن موسی علیه السلم ونامور
ایشان از روی ذکر واعظم ایشان از روی قدر واجمع ایشان از روی فضل ابو الحسن علی بن
موسی الرضا بود علیه السلام واحمد بن موسی مردی کریم جلیل با ورع بود وانحضرت او را دوست
میداشت وتقدیم میکرد او را وضیعه معروفه بیسیره بوی بخشیده بود وکویند که احمد بن موسی
هزار بنده آزاد کرده بود ودر روایت کنند که محمد بن موسی صاحب وضوء ونماز بوده وهمه وضو
ساختی ونماز کردی شنیدندی که آب کشیدی پس در شب نماز خواندی که خواب کردی وباز برخاستی
می شنیدندی که آب میکشد ووضوء می سازد ولا یزال اینچنین کردی تا صبح شدی راوی کوید
که ندیدم من او را هرگز مگر یاد کردمی قول حق تعالی را که کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وابرهیم
موسی مردی شجاع کریم بود وامارت کرد در یمن در زمان از قبل محمد بن زید بن علی بن حسین بن
علی بن ابی طالب علیهم السلام که بوی ابو السرایا در کوفه وبا ایشان رفت وفتح کرد واقامت

نمود مدتی تا شد از امر ابی السرایا آنچه شد آنگاه فواکرفت از برای او امان از مأمون وهریک از اولاد آنحضرت
را فضل ومنقبت مشهوره هست وامام رضا علیه السلم مقدم بود بر ایشان در فضل چنانچه ذکر کردیم این
آخر کلام شیخ مفید است رحمه الله وابن خشاب آورده که موسی بن جعفر علیهما السلم متولد شد در ابوا در سال
صد وبیست وهشتم از هجرت ووفات یافت به پنجاه وچهار سالگی در سال صد وهشتاد وسیوم وکویند
پنجاه وپنج سال داشته ودر روایت دیگر اقامت کرد با پدر بیست سال ومادرش حمیده بربریه بود
وکویند اندلسیه ام ولد بود واو را بیست پسر بود وهجده دختر واو یک پسر دگر را ذکر کرده عقیل نام واز
کتاب دلایل ذکر کرده وکفته که روایت کند احمد بن محمد از ابی قتاده قمی واو از ابی خالد زبالی که ابو الحسن
موسی بن جعفر علیهما السلم بزباله فرود آمده وبا وی جماعتی بودند از اصحاب مهدی خلیفه که فرستاده بود تا او را
در نکاه داشت وی در دفعه اول ابو خالد کوید که امام مرا امر فرمود بخریدن بعضی از حوایج ضروری
ونظر مبارک بطرف من کرد ومن غمگین بودم فرمود که یا خالد چیست که ترا غمگین می بینم گفتم از غصه
این طایفه طاغیه که امین نیستم بر تو فرمود که ای خالد مرا از ایشان باکی نیست هرگاه فلان ماه در آید
در روز فلانی انتظار من بکش در اول شب که با تو ملاقات خواهم کرد وبوعده وفا نموده شود ان شاء الله
تعالی ابو خالد کوید که همت را صرف این کار کردم وشهور وایام می شمردم تا آن روز موعود در آمد انتظار بردم
تا اول آن شب در بلدی که بمن وعده فرموده بود لا یزال منتظر بودم تا آفتاب غروب کرد وسو میداد
شیطان در سینه من ومن نمی دیدم کسی را که بیاید بعد از آن ترسیدم که بشک افتم ودر دل من امری عظیمی
پیدا شد ناگاه درین اثنا دیدم که سیاهی پیدا شد از ناحیه عراق وچشم انتظار بران راه داشتیم
پس دیدم که مراد دریافت آنحضرت در پیش قطار بر استری سوار وفرمود که یا خالد گفتم لبیک یا ابن رسول الله
فرمود که شک میاور بواسطه وسوسه شیطانی بدرستی که تو شک کردی درین امر گفتم اینچنین بود فرمود
که من مسرور گشتم که تو از ان وسوسه خلاص شدی گفتم امید خدای تعالی آنکه خلاص ساخته ترا ازین طاغیه
فرمود که یا خالد ایشان را بار دگر بمن باز گشت خواهد بود وخلاص نمیشوم من از ایشان وروایت
کنند از علی بن ابی حمزه که من رفتم بخدمت ابی الحسن موسی علیه السلام در سالی که ابو عبد الله علیه السلام
دران سال رحلت فرموده بود گفتم مر آنحضرت را که عمر مبارک تو چند است فرمود که نوزده سال
از عمر من کذشته است گفتم پدر بزرگوار تو بمن سخنی سری فرموده وحدیث پنهانی گفته مرا از ان خبر ده

فرمود که ترا این واین گفت تا تمام آنرا بران نسق فرمود که ابو عبد الله علیه السلم فرموده بود ومروی است
از مولی ابی عبد الله علیه السلم که ما با امام موسی علیه السلم بودیم وقتی که ببصره می آمد چون نزدیک مداین
رسید سوار شدیم بکشتی ودر عقب ما کشتی بود که در و نو عروسی بود وبا شوهرش وایشان را ملحفه
بود که دران بودند آنحضرت از ان پرسید گفتیم که در انجا عروسی است ما چندانی درنگ نکردیم که
شنیدیم که دران کشتی فریادی شد فرمود آنحضرت که این فریاد چیست گفتند اهل کشتی که عروس رفته بود
بکنار آب که آب بردارد دست بندی که او را بود از طلا در آب افتاد وفریاد او ست از برای این
آنحضرت فرمود که کشتیها را ابرا برید ملاحان کشتی ما وایشان ابرا بداشتند آنحضرت تکیه فرمود بر کشتی
وآهسته چیزی می خواند آنگاه فرمود که بگویید ملاح ایشان را که فوطه به بندد وبآب رود ودست بند را
از روی آب بردارد ما نگاه کردیم دیدیم که دست بند بر روی آب می آید ناگاه آب کم شد وملاح
رفت بآب ودست بند را گرفته آورد فرمود که بده بآن زن وبگو او را که شکر الهی بتقدیم رساند
بعد از ان رفتیم پس برادر او اسحق گفت که فدای تو کردم دعایی که میخواندی در زیر لب مرا تعلیم
میکنی فرمود که بلی اما تو تعلیم مکن کسی را که اهل آن نباشد وتعلیم مکن کسی را که از شیعه ما نباشد بعد از ان
فرمود که بنویس پس آنحضرت املا می فرمود واو می نوشت ودعا اینست یا سابق کل فوت یا سامعا
لکل صوت قوی او خفی یا محیی النفوس بعد الموت لا تغشاک الظلمات الحندسیة ولا تشابه علیک
اللغات المختلفة ولا یشغلک شیء عن شیء یا من لا یشغله دعوة داع دعاه من السماء یا من له عند
کل شیء من خلقه سمع سامع وبصر نافذ یا من لا تغلطه کثرة المسائل ولا یبرمه الحاح الملحین یا حی حین
لا حی فی دیمومیة ملکه وبقائه یا من سکن العلی واحتجب عن خلقه بنوره یا من اشرقت لنوره دجی الظلم
اسئلک باسمک الواحد الاحد الفرد الصمد الذی هو من جمیع ارکانک کلها صل علی محمد واهل بیتک بعد از ان
حاجتی که داری طلب کن ومرویست از وشا که او گفت حدیث کرد مرا محمد بن یحیی از وصی علی بن سری
که او گفت که گفتم مر ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلم را که علی بن سری متوفی شده ووصیت کرد
بمن که آنحضرت فرمود که رحمه الله پس من گفتم که او را پسریست جعفر نام که برام ولد پدرش مواقعه
کرده وپدرش مرا فرموده که بیرون کنم او را از میراث او آنحضرت فرمود مرا که بیرون کن او را واگر
این خبر راست است پس زود باشد که عقل او فاسد شود گفت چون باز گشتم پسر مرا برد پیش ابو یوسف

قاضی وگفت مر او را که اصلحک الله من جعفر بن علی بن سری ام واین وصی پدر من است امر کن
که میراث مرا از پدر من بمن بدهد گفت چه میکویی گفتم این جعفر است ومن وصی پدر اویم گفت پس بده
مال او را گفتم او را که من با تو سخنی دارم گفت پیش نشین من پیش نشستم چنانچه نمی شنید کسی سخن مرا
وگفتم که این برام ولد پدر در آمده وپدر او مرا فرمود ووصیت کرد مرا که بیرون کنم او را از میراث او
ومن هم از میراث چیزی بوی ندادم پس رفتم بخدمت موسی بن جعفر علیهما السلم بمدینه واز وی پرسیدم
این مسئله را فرمود مرا که بیرون کنم او را از میراث وچیزی از میراث بوی ندهم گفت بخدا که آنحضرت
این فرمود گفتم نعم پس سه بار مرا سوگند داد آنگاه گفت انفاذ کن آنچه آنحضرت فرموده ترا آن که
قول قول او ست وصی کوید که عقل او فاسد شد بعد ازین وحسن بن علی الوشا گفت که من او را برین
حال دیدم ومرویست از عیسی مداینی که بیرون رفتم یکسال بطرف مکه معظمه ودر آنجا اقامت
کردم بعد از ان گفتم که اقامت کنم بمدینه مثل آنچه مقیم بوده ام در مکه که ثواب این بیشتر است پس
آمدم بمدینه وفرود آمدم در طرف مصلی بجنب خانه ابی ذر وتردد میکردم بسوی سید خود
امام موسی علیه السلام وباران سختی در مدینه می بارید پس ما آمدیم بخدمت ابی الحسن علیه السلم وبر او سلام
کردیم واز آسمان باران بیاپی می آمد پس چون در آمدم ابتدا فرمود مرا وگفت وعلیک السلام
یا عیسی باز گرد که خانه تو فرود آمده بر متاعی که انجا بود وآنرا فرو گرفته من باز گشتم دیدم که خانه
فرود آمده بر متاع بعضی را بکرایه گرفتم که متاع را از زیر آن بیرون آرند همه چیز از انجا بیرون
آوردم وهیچ فوت نشد غیر یک سطل که من در انجا وضوء می ساختم آنرا نیافتم پس چون روز دیگر
آمدم وبر آنحضرت سلام کردم فرمود که هیچ چیز از متاع تو فوت شد که نیافتی تا دعا کنیم از
برای تو که آن نیز بیابی گفتم چیزی فوت نشد غیر یک سطل که مرا بود آنرا نیافتم اندکی سر مبارک
در پیش انداخت بعد از ان سر برداشت بسوی من وفرمود که گمان من آنست که تو آنرا جا بجا فراموش
کرده پس از جاریه صاحب خانه وبگو او را که تو برداشتی سطل را پس رد کن آنرا بمن که زود باشد که
او برتو رد کند پس چون باز گشتم وآمدم پیش جاریه صاحب خانه وگفتم مر او را که من فراموش کرده بودم
سطلی را که وضوء می ساختم در متوضا تو رفتی وبرداشتی پس باز گردان بمن که میخواهم در وضوء
بازم پس آورد وداد وعلی بن حمزه کوید که من در خدمت آنحضرت نشسته بودم که مردی از ری آمد

نزد آنحضرت که او را جندب میگفتند و سلام کرد و نشست و سؤال بسیار از آنحضرت کرد که یا جندب
چه کردی برادرت را گفت بر خیر گذاشتم و تو سلام رسانید فرمود مرا و را که اعظم الله
اجرک فی اخیک گفت کتابت او آمد بمن از کوفه که سیزده روز است که نوشته اند که او
بسلامت است گفت ای جندب بخدا که او مرد بدو روز بعد ازین کتابت که بسوی تو فرستاد
و مالی که داشت بزن خود داد و گفت این مال باشد نزد تو پس چون برادر من بیاید این
مال را بوی بده و او دفن کرد او را در زمین خانه که در و ساکن بود فرمود پس هرگاه
تو بروی باین زن لطف و مدارا کن و تطمیع نمای او را از برای خود که او زود باشد
که آن مال را بتو بدهد علی بن حمزه گوید که جندب مردی جمیل پسندیده بود و من با جندب
ملاقات کردم بعد از آنکه آنحضرت فرموده بود پس از و پرسیدم آنچه ابو الحسن فرموده
بود بی زیاده و نقصان نه در کتابت و نه در مال و روایتست از خالد که من بیرون رفتم
و اراده خدمت ابی الحسن علیه السلام داشتم و او در عرصه خانه خود نشسته بود سلام کردم
برو و نشستم و آمده بودم که بپرسم او را از مردی از اصحاب ما که از و حاجتی خواسته بودم
و او روا نکرده بود آنحضرت التفات فرمود بسوی من و گفت سزاوار آنست هرکدام
از شما را چون بپوشد جامه نو را بکشد دست خود را برو و بگوید الحمد لله الذی کسانی ما اواری
به عورتی و اتجمل به بین الناس و هرگاه تعجب آرد او را چیزی پس بسیار کند ذکر او را که از آن
قبیل است که می شکند او را و ضعیف میسازد و هرگاه یکی را از شما حاجتی باشد که گزاردن آن ممکن
نباشد پس یاد کن او را بخیر و خوبی چه واقع میگرداند این را در سینه او که حاجت او را برآرد
گفت من خود را بالا کردم و گفتم لا اله الا الله پس ملتفت شد بسوی من و فرمود که عمل نما بآنچه فرمودم
ترا و روایتست از اسحق بن عمار که شنیدم از عبد صالح که خبر مرگ کسی میداد گفتم با خود که کی میمیرد
از شیعه او پس التفات کرد بمن مانند کسی که از کسی در غضب باشد بعد از آن فرمود که یا اسحق رشید
هجری که از مستضعفین بود و میدانست علم منایا و بلایا را پس امام اولی خواهد بود باین ای
اسحق بکن آنچه می توانی از نیکی که عمر تو فانی می شود و تو تا دو سال دیگر می میری و برادران
و اهل بیت تو درنگ نخواهند کرد بعد از تو مگر اندکی که جمعیت ایشان متفرق گردد و خیانت کنند

بعضی بر بعضی و بر یکدیگر رحم و شفقت نمایند تا دشمنان بر ایشان شماتت کنند اسحق گفت
که استغفار کردم خدای را از آنچه عارض شد در سینه من پس درنگ نکرد بعد ازین مجلس
مگر دو سال تا مرد پس از آن روزگار را زان قبیله گردید تا بنی عمار مفلس شدند باموال مردم
بدترین افلاسی که دیده باشند آنرا از مردمان پس پراکنده ایشان آمد آنچه ابو الحسن علیه السلام
در باب ایشان فرموده بود بی زیاده و نقصان هشام بن حکم گوید که میخواستم جاریه بخرم
در منی و نوشتم بطریق مشورت کتابتی بابی الحسن علیه السلام جواب آن بمن نیامد بعد از آن
در آنجا رمی جمار میکردم بجمار که بر من گذشت و بسوی من نگاه کرد و بجاریه که در میان
جواری بود بعد از آن کتابت فرستاد بمن که نمی بینم درین خریدن باکی اگر نباشد در عمر
او قلتی گفتم لا والله که این حرف که آنحضرت فرموده خالی از چیزی نیست بخدا که نمیخرم
من او را گفت از مکه بیرون نیامده بودم که او را وفات رسیده دفن کردند و روایتست
از وشا که حدیث کرد مرا حسن بن علی که حج کردم من و خال من اسمعیل بن الیاس و من
نوشتم اول کتابتی بابی الحسن علیه السلام و خال من نوشت که مرا دختران هست و پسر نیست
و مردمان ما همه کشته شدند و من زن خود را آبستن گذاشتم دعا فرمایی خدای را
که بمن پسری کرامت کند و نام کن او را در جواب کتابت نوشت که حق تعالی حاجت ترا
روا کرد او را نام کن محمد پس ما آمدیم بکوفه پسری خدا داده بود پیش از رسیدن ما بشش روز
یا در روز هفتم داخل شهر شدیم ابو محمد گفت بخدا که او امروز مردیست و او را فرزند هست
حدیث کند اسمعیل بن موسی که ما با ابو الحسن علیه السلام بودیم در عمره پس فرود آمدیم در بعض
قصور امرا و او امر فرمود بکوچ کردن پس محملها بستند و سوار شدند بعضی از غلامان و آنحضرت
در خانه بود پس بیرون فرمود و بایستاد بر در خانه و گفت فرو گیرید بار را اسمعیل گفت
آیا چیزی دیده فرمود که زود باشد که بیاید شما را باد سیاه اسمعیل گفت من حاضر بودم
که دیدم که شتری که مرا بود بر و گنبه بود که سوار می شدم من در آن و برادرم احمد آن شتر
برخاست بعد از آن افتاد بر پهلو با گنبه و روایتست از زکریا ابن آدم که من شنیدم از
امام رضا علیه السلام که میفرمود که پدر من تکلم میکرد وقتی که در گهواره بود و از اصبغ بن موسی

روایتست که مردی از اصحاب ما با من صد دینار زر فرستاد جهت آنحضرت و من بضاعتی از آن
خود و از آن او داشتم پس چون بمدینه آمدم ریختیم بر خود آب را و شستم بضاعت خود را و بضاعت
آن مرد را و بمشک خوشبوی کردم بعد از آن شمردم بضاعت آن مرد را نود و نه دینار یافتم باز
دیگر شمردم آنچنان بود پس فرا گرفتم دیناری دیگر را که مرا بود شستم و بمشک خوشبو کردم و شمردم در
کیسه کردم همچنانکه بود و در شب رفتم نزد آنحضرت و گفتم جان من فدای تو باد بدرستی که با من هیچ
چیزی هست که میخواهم تقرب جویم بآن سوی خدای تعالی فرمود که بده پس من فرا گرفتم دنانیر خود را
و گفتم فدای تو گردم فلان کس که مولای تست فرستاده برای خدمت تو با من چیزی فرمود که بیار پس
من فرا گرفتم کیسه را فرمود که بریز ریختیم آنرا بدست مبارک آنها را برهم زد و دینار مرا از آن میان آورد و
فرمود که او آنچه او از برای ما فرستاده است از روی وزنست نه از روی عدد و روایت کند هشام بن
احمر که آمد تاجری از مغرب و با او جواری بودند پس عرض کرد آنها را بابی الحسن علیه السلام بعد از آنکه یا بجا
فرموده بود پس اختیار نفرمود هیچ کدام از آنها را و فرمود که دیگر بنما گفت نزد من دیگر هست اما
بیمارست فرمود که چه شود ترا که او را عرض کنی او قبول نکرده بازگشت از پیش او آنحضرت بعد از آن
فرستاد روز دیگر نزد او و فرمود که بگو مرا او را که آنچه غایت و مدعای تست در و بگو که چند است هرگاه
گوید که این و این پس بگو که من اخذ میکنم باین مبلغ رفتم و گفتم او گفت من او را ازین کمتر نمیدهم
گفتم او را اخذ میکنم باین گفت این برای تست لیکن خبر کن مرا از مردی که دیروز با تو بود گفتم مردیست
از بنی هاشم گفت از کدام هاشم گفتم هرکه باشد اما نزد من زیاده ازین نیست گفت من ترا خبر کنم ازین
وصیفه من او را خریدم از اقصی مغرب پس رسید بمن زنی از اهل کتاب گفت کیست این وصیفه که با تست
گفتم من او را خریده ام از برای خود گفت او سزاوار نیست که نزد مثل تو باشد بلکه سزاوار آنست که
این جاریه نزد بهتر اهل زمین بوده درنگ نکند نزد او مگر اندکی که متولد شود از و فرزندی که متولد نشده
باشد در شرق و غرب زمین مثل او یعنی و مطیع گردد شرق و غرب زمین بوی گفت پس من آوردم
پس او را آنحضرت اخذ کرد و نگذشت مگر اندکی از زمان که متولد شد از و امام علی الرضا علیه السلام که
میفرمود بخدا که نخواهد دید ابو جعفر بیت الله را هرگز من آمدم بکوفه و خبر کردم اصحاب خود را پیش نگذشت
اندک وقتی که دوانقی بیرون آمد پس چون بکوفه رسید اصحاب ما گفتند بمن که چه میگویی این را گفتم

لا والله نخواهد دید بیت الله را ابدا پس و گردید در بستان اجتماع نمودند اصحاب نزد من و گفتند
بعد ازین چیزهای باقی هست گفتم بخدا که نمی بیند بیت الله را هرگز پس چون ببر میمون فرود آمدم من
رفتم نزد ابو الحسن علیه السلام او را در سجده یافتم و آنرا دراز کشید بعد از آن سر مبارک برداشت
بسوی من و فرمود که بیرون رو و بنگر که چه میگویند مردم من بیرون آمدم شنیدم خبر مرگ او پس باز
گشتم و اخبار کردم آنحضرت را ازین فرمود که الله اکبر نمود او که نه بیند بیت الله را هرگز و روایت از
عثمان بن عیسی که ابو الحسن علیه السلام ملاقات فرمود یک سحری با براهیم بن عبد الحمید و ابراهیم بقبا می رفت
و آنحضرت باندرون مدینه میفرمود گفت یا ابراهیم او گفت من گفتم لبیک فرمود که بکجا میروی گفتم بقبا
فرمود که بچه کار میروی گفتم ما در هر سال میخریدیم تمر آنجا را پس اکنون میخواهم که بروم نزد مردی از انصار
و تمر او را خریداری کنم فرمود که ایمن گشتید از ملخ بعد از آن آنحضرت بمدینه فرمود و من رفتم و اخبار
نمودم با عزرا و گفتم والله که من امسال نمی خرم نخل را پنج روز نگذشت مگر که حق تعالی ملخ را فرستاد
و خورد پشتر نخلستان را و روایتست از ابراهیم بن مفضل که من شنیدم از ابی الحسن علیه السلام که سوگند یاد
میفرمود که تکلم نکند محمد بن عبد الله ارقط را هرگز من با خود گفتم که این مرد میفرمود بنیکویی و رعایت
صله رحم و سوگند میخورد که با پسر عمم خود تکلم نکند فرمود که این از برو نیکویی منست نسبت با وچه او صبر
نمیتواند کرد که مرا بدی یاد نکند و عیب من نگوید پس چون مردم دانستند که با وی تکلم نمیکنم قبول نمیکند
از آنچه برای من میگوید و باز می ایستد از بدگویی من و این خیرهاست از برای او و راوندی رحمه الله آورده
معجزات موسی بن جعفر علیهما السلام را در باب ششم از کتاب خود گوید که روایتست از ابی الحسن
علی الرضا علیه السلام که او فرمود که پدر من موسی بن جعفر علیهما السلام گفت مر علی بن ابی حمزه را در ابتدا که تو
ملاقات خواهی کرد مردی را از اهل عرب که سؤال کند ترا از من پس بگو که امامی است که نص کرد ابو عبد الله
الصادق علیه السلام ما را و چون سؤال کند ترا از حلال و حرام پس جواب بگو او را گفت علامات آن چه باشد
دراز چشم دارد نام او یعقوب بن یزید و او کارگزار قوم خود باشد و هرگاه که به پیش تو بیاید او را حاضر
کن نزد من علی بن حمزه گوید والله که من در طواف بودم که مرد جسیم طویل آمد و گفت میخواهم سؤال
کنم ترا از صاحب تو گفتم کدام یک از اصحاب گفت از موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم نام تو چیست گفت
یعقوب بن یزید گفتم از کجایی گفت از مغرب گفتم مرا از کجا شناختی گفت شخصی بخواب من آمد و گفت

مرا ملاقات کن علی بن حمزه را و سوال کن از جمیع مایحتاج خودت را پس سوال کردم از تو و راه یافتم
بتو کفتم درین موضع بنشین تا از طواف فارغ شوم و دکر پیش تو بیایم پس طواف کردم و آمدم و او را
و سخنان کردم دیدم او را مردی عاقل فطن از من التماس کرد که او را ببرم بخدمت آنحضرت چون دید
او را کفت یا یعقوب بن یزید دیروز آمدی و واقع شده بود میان تو و برادرت خصومتی در فلان
موضع تا یکدیکر را دشنام دادید و این طریق از دین من نیست و دین آبای من و ما مور نیستند باین
هیچکس از شیعه ما پس از خدای تعالی بترس که زود باشد که از هم جدا شوید بمرک فاما برادر تو درین
سفر بمیرد پیش از انکه باهل خود برسد و تو پشیمانی خوری از انچه بظهور آمده از تو نسبت بوی پس چون
قطع صله رحم کردید و بریدید از هم پس حق تعالی برید عمرهای شما را آن مرد کفت یا ابن رسول الله کی
خواهد بود اجل من فرمود که اجل تو حاضر شده بود لیکن تو پیوستی بعمه خودت و بوی نیکویی کردی
در منزل فلانی پس تاخیر فرمود حق سبحانه و تعالی در اجل تو بیست سال علی بن ابی حمزه کوید که من ملاقات
کردم در سال اینده آن مرد را در مکه پس خبر کرد مرا که برادر او در راه پیش از انکه برسد باهل خود مرد
و دیکر مفضل بن عمر کوید که چون صادق علیه السلام وصیت فرمود امامت را با امام موسی کاظم علیه السلام
بعد از ان برادر او عبد الله دعوی امامت کرد و او در انوقت بزرکتر اولاد امام جعفر بود و او مشهور
بود با فطح آنکاه امام موسی علیه السلام فرمود که هیزم بسیار جمع کردند در میان خانه وی و فرستاد
برادر خود را عبد الله طلب کرد که بیاید بسوی او و با امام موسی جماعتی از امامیه بودند چون آنحضرت
نشست فرمود که آتش را در هیزم زدند تا سوخت و نمیدانستند مردم که سبب این چیست چون
هیزم تمام آتش شد آنحضرت برخاست و با جامه خود نشست در میان آتش و روی مبارک آورد
بمردم و حدیثی چند فرمود ساعتی بعد از ان برخاست و افشاند جامه خود را و باز کشت بمجلس خود
پس کفت مر عبد الله را که زعم تو آنست که امامی بعد از پدرت پس بنشین درین مجلس کفتند دیدیم عبد الله
را که رنک او متغیر شد و برخاست ردای خود را می کشید تا بیرون رفت از خانه امام موسی علیه السلام
و دیکر برز مولی رضا کفت که اسحق بن عمار داخل شد بر موسی بن جعفر علیهما السلام پس نشست نزد آنحضرت
که ناکاه طلب اذن کرد بر وی مردی از خراسان پس تکلم کرد آن خراسانی با آنحضرت بکلامی که مثل آن کس
نشنیده بود کویا کلام طیر است اسحق کوید که آنحضرت جواب فرمود او را بلغت او تا حاجت او کزارده شد

از سوال و جواب و بیرون آمد از نزد آنحضرت من کفتم نشنیده بودم مثل این کلام را فرمود که این کلام
قومی است از اهل چین مثل این فرمود که آیا تعجب کردی از کلام من کفتم این موضع عجبست فرمود که اخبار
کنم ترا بانچه عجب ترست باین بدرستی که امام میداند زبان مرغان را و زبان هر ذی روح را که آفریده
است خدای تعالی و پنهان نیست بر امام چیزی و دیکر علی بن حمزه کوید که یکروزی امام موسی علیه السلام دست
مرا در دست مبارک کرفته بیرون آمده از مدینه بجانب صحرا میرفتیم پس ناکاه دیدیم که مرد مغربی بر راه
نشسته میکریید و در پیش او دراز کوشی مرده افتاده و بارش آنجا نهاده امام فرمود که حال تو چیست
کفت با رفیقان چند بودیم که میخواستیم که بحج رویم پس دراز کوش من اینجا مرد و من ماندم و رفقای
من رفتند و من متحیر مانده ام که نیست مرا مرکبی دیکر که این بار بر او نهم آنحضرت فرمود که شاید نمرده باشد
کفت آیا بر من ترحم نمیکنی که بر من تمسخر میکنی فرمود که نزد تو افسون خوبی هست آن مرد کفت مرا این حالت
کفایت است احتیاج باستهزا ندارد پس آنحضرت نزدیک حمار آمد و دعایی خواند که من نشنیدم و کرفت
چوبی را که آنجا افتاده بود و زد بر او و آوازی بروز داد حمار بر جسته ایستاد صحیح سلیم فرمود که ای مغربی
دیدی اینجا چیزی از استهزا این زمان ملحق شو باصحاب خود و ما رفتیم و او را کذاشتیم علی بن ابی
حمزه کوید که من روزی ایستاده بودم بر کنار زمزم که ناکاه مغربی آنجا پیدا شد چون مرا
دید بجانب من میل کرد و بوسید مرا خوش با فرح و سرور کفتم حال حمار تو چه شد کفت والله که صحیح
و سلیم است و من نمیدانم که از کجا بود که منت نهاد خدای تعالی با آن بر من که دراز کوش مرا زنده
کرد بعد از مردن او من کفتم که چون رسیدی بحاجت خود پس مپرس چیزی را که نرسی بمعرفت
آن و دیکر اسحق بن عمار کفت که چون هرون حبس کرد ابی الحسن را علیه السلام داخل شدند بر او ابو یوسف
و محمد بن حسن که صاحبان ابی حنیفه بودند کفت یکی از ایشان آن دیکر را که ما بر یکی از دو امریم یا اینست
که مساوی میداریم آنرا یا تشکیک میکنیم او را هر دو نشستند در خدمت آنحضرت پس آمد مردی که
موکل آنحضرت بود از قبل سندی و کفت نوبت منقضی شده و من باز میکردم بمنزل خود پس اکر
حاجتی هست بفرمای تا روا کنم و اتیان نمایم بآن در وقتی که نوبت من شود فرمود که مرا حاجتی
نیست پس چون او بیرون رفت فرمود مر ابی یوسف و محمد بن حسن را چه عجب چیزیست این که
سوال میکند و اکر تکلیف کنم او را بحاجتی که بآن رجوع نماید و حال آنکه او امشب خواهد مردن کفت

پس چشمک زد ابو یوسف محمد بن حسن را پس برخاستند پس کفت یکی از ایشان آن دیکر را که ما آمده بودیم
تا بپرسیم از فرض و سنت و او این زمان از علم غیب خبر میدهد بعد از ان فرستادند مردی خود را
با آن مرد و کفتند برو و دست از ملازمت او باز مدار و نظر کن که او درین شب چه می شود و خبر
او را روز دیکر بما برسان آن مرد رفت و خواب کرد در مسجدی که نزد در خانه او بود و چون
صبح شد آواز کریه و فغان از آنخانه شنید و مردم را دید که بآنخانه میروند کفت این چه حالت
کفتند فلان مرد بغتة مرد بی بیماری و علتی پس باز کشت بسوی ایشان و اخبار کرد از ان حالت
ایشان را آنکاه ایشان آمدند بخدمت ابی الحسن علیه السلام و کفتند ما دانسته بودیم که تو علم حلال
و حرام را ادراک فرموده پس از کجا ادراک کردی امر این مرد موکل را که درین شب میمیرد فرمود که این علم
از ان بابیست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخبار فرموده بود علی بن ابی طالب را علیه السلام
پس چون ازین وقوف یافتند و ورود یافت بر ایشان باقی ماندند در جواب حیران و روایت است
که هرون الرشید فرستاد دیکروزی بسوی امام موسی علیه السلام بر دست ثقه و معتمد خود یک طبقی
از سرکین که بر صورت و هیات انجیر بود و ازین اراده بود استخفاف و تحقیر آنحضرت پس چون بردند
نزد او و سرپوش از روی آن برداشتند دیدند که آن تازه ترین و بهترین انجیر است پس پاره
از ان تناول کرد و اطعام کرد چیزی از ان بآنکس که آورده بود و بعضی دیکر بهرون باز فرستاد
پس هرون تناول کرد در دهان او سرکین شد و در دست او همان انجیر بود تر و تازه مصنف
رحمه الله میفرماید که مراد ازین خبر نظر است و اکرچه هرون الرشید اراده قتل آنحضرت داشت
و اما شرف و حسب و نسب او را میدانست نمیتوانست که این مقدار از خواری و خفت بوی روا نداشته باشد
و دشمنی او بواسطه خوف ملک بود ازین لازم نمی آید مطلوب او اهانت باشد باین غایت و امام
موسی علیه السلام نیز نبوده باشد که مقابله نماید بفعل زشت او که طبق را باز فرستد بحیثیتی که در دهان
او بحالت اول باز کردد سیما که در حبس او بوده باشد و دین او تقیه بوده و تسمیه یافته باشد بکاظم والله
اعلم و دیکر اسحق بن عمار کوید که ابو بصیر آمد بخدمت ابی الحسن موسی علیه السلام از مدینه که میخواست
آنحضرت بعراق رود پس فرود آمد بزباله و طلب فرمود علی بن حمزه بطائنی را و او شاکرد ابی بصیر بود
و در حضور ابی بصیر خدمت چند بوی رجوع کرد و فرمود که ای علی هر کاه که ما متوجه کوفه شویم تو پیش برو

در فلان مهم ابو بصیر در غضب رفت از سخنی و از نزد آنحضرت بیرون آمد و کفت لا والله چه نوع است
که من این مرد را مشاهده میکنم و حال آنکه در صحبت وی باشم از فلان وقت باز بعد از ان خادمی
که مراست او را از حوایج من باز میدارد و کار میفرماید پس چون روز دیکر شد ابو بصیر را تب کرفت بزباله
علی بن حمزه را طلب کرد و کفت استغفر الله از انچیزی که در سینه من حلول کرد از مولای من و از سوء
ظن من با او کوییا آنحضرت دانست که من درین منزل بمیرم و ملحق نمیشوم بکوفه پس هر کاه که من بمیرم
تو چنین و چنان کن برای من و فلان امر را چنین بساز و ابو بصیر در زباله مرد و دیکر اسمعیل بن سالم کوید
که فرستاد علی بن یقطین و اسمعیل بن حمد بسوی من دیناری و کفتند و اکیر این دنانیر را و برو بکوفه
و با فلان ملاقات کن و او را همراه خود ببر و دو مرکب بخرید و سوار شوید و این کتابها را با این مال
برسانید بموسی بن جعفر علیهما السلام پس ما آمدیم تا ببطن الرمله و علف خریدیم و در پیش مرکب کذاشتیم
و خود نشستیم بطعام خوردن که ناکاه دیدیم که بر ما ظاهر شد موسی بن جعفر بر بغله یا بر بغلی سوار
و شاکری از عقب می آید پس ما چون آنحضرت را دیدیم برجستیم و بر آنحضرت سلام کردیم فرمود که بیارید
انچه با شماست پس آنرا بیرون آوردیم و دادیم بآنحضرت با آن کتابها پس از آستین مبارک
خود کتابتی چند بیرون آورد و بما داد که اینها جواب این کتابهاست که شما آورده اید پس باز
کردید در حفظ الهی ما کفتیم که توشه ما آخر شده و نزدیکیم بمدینه اکر اذن فرمایی ما را ببریم و زیارت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بکنیم و توشه برداریم فرمود که آیا هیچ باقی مانده از توشه شما
با شما کفتیم بلی فرمود که بیارید پس بیرون آوردیم و دادیم آنرا بدست مبارک کرفت و فرمود
که این میرساند شما را بکوفه بروید در حفظ خدای تعالی پس باز کشتیم و کفایت کرد آن توشه ما را
تا کوفه و ابن جوزی رحمه الله آورده در کتاب صفة الصفوه که موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن
الحسین بن علی ابو الحسن الهاشمی صلوات الله علیهم خوانده می شد بعبد صالح از جهت عبادت و اجتهاد
و قیام او بطاعت در شب و بغایت کریم و حلیم بود هر کاه کسی او را ایذا می ساخت او بمال او را
می نواخت و دیکر ذکر کرده بعضی از احوال ولادت و وفات و اخباری که سمت ذکر یافته در پیش
و آبی در کتاب نثر الدرر آورده که کفتند مر موسی بن جعفر را علیهما السلام که با دی قصد وی دارد
کفت مرا اهل بیت خود را که بچه مصلحت کفتند چنان می بینم که دوری کزینی از وی و شخص خود را از وی غایب

سازی که از شر او این نمیتوان بود آنحضرت تبسم فرمود و این مضمون فرمود که بعضی زعم علیه دارند
اما حق غالبیت بر همه غالبان و دست مبارک بدعا برداشت بسوی آسمان و گفت الهی الهی کم
من عدو و شحذ لی ظبة مدیته و داف لی قواتل سمومه و لم تنم عنی عین حراسته فلما رایت ضعفی عن احتمال
الفوادح و عجزی عن ملمات الحوایج صرفت ذلک عنی بحولک و قوتک لا بحولی و قوتی فالقیته فی الحفیر
التی احتفر لی خائبا مما امله فی دنیاه متباعدا مما رجاه فی آخرته فلک الحمد علی قدر استحقاقک سیدی اللهم
فخذه بعزتک و افلل حده عنی بقدرتک و اجعل له شغلا فیما یلیه و عجزا عن یناویه اللهم و عدنی علیه عدوی
حاضرة تکون من غیظی شفاء و من حنقی علیه وفاء و صل اللهم دعائی بالاجابة و انظم شکایتی بالتغییر
و عرفه عما قلیل ما وعدت الظالمین و عرفنی ما وعدت فی اجابة المضطرین انک ذو الفضل العظیم
و المن الکریم بعد از ان قوم متفرق شدند پس اجتماع نمودند مکرر از برای خواندن کتابت و اراد
شده بود بموت هادی و بعضی در وصف دعاء آنحضرت گفته اند و ساریة لم تسر فی الارض تبتغی محلا
و لم یقطع بها البیتر قاطع رشید سوال کرد از آنحضرت که زعم شما آنست که شما نزدیکتر اید برسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم از ما فرمود که یا امیر اگر رسول الله صلی الله علیه و آله برخیزد و دختر ترا خواستکاری
نماید کریمه ترا آیا هستی که اجابت کنی او را گفت سبحان الله من هستم که فخر کنم باین بر عرب و عجم
و آنحضرت فرمود لیکن خواستکاری نماید کریمه مرا و من تزویج نتوانم کرد کریمه او را لیکن تولد
ما از وست و تولد شما از و نیست و روایت دیگر آنست که پرسید گفت آیا جایز است آن
حضرت را که داخل گردد بر حرم شما و ایشان روی نگیرند گفت فرمود که لیکن داخل تواند شد
بر حرم من که روی نگیرد و جایز است او را این و گویند که نیز از امام پرسید رشید که چرا میگوئید
ما ذریت رسول خدائیم و تجویز کنید که شما را نسبت دهند بوی پس میگویند که بنی رسول الله
و حال آنکه شما بنو علی اید و مرد نسبت داده می شود بپدر نه بجدش فرمود که اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون
کذلک نجزی المحسنین و زکریا و عیسی و الیاس من عیسی پدر نبود و الحاق فرموده حق تعالی
او را بذریت انبیا از قبل مادرش و همچنین ما را الحاق میکند بذریت نبی علیه السلام از قبل فاطمه
و زیاده برین آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده که فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل

تعالوا ابنا

تعالوا ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم و نخواندند نزد مباهله نصاری علی و فاطمه
و حسن و حسین را علیهم السلم و ابنا حسن و حسین بودند و در حبس رشید آنحضرت شهید شد و گویند
جماعتی از اهل بیت او سعی کردند در فوت او که از ایشانست محمد بن جعفر بن محمد که برادر آنحضرت است
و محمد بن اسمعیل بن جعفر است که پسر برادر اوست والله اعلم و شنید آنحضرت مردی که تمنای مرگ
میکرد فرمود که آیا میان تو و خدای تعالی قرابتی هست که ترا حمایت کند از برای آن قرابت گفت نه
فرمود که پس چرا تمنای هلاک بد میکنی و فرمود که هر که دو روز او مساوی باشد پس او مغبون است
و هر که آخر دو روزش بدتر باشد پس او ملعون است و هر که نداند زیادتی در نفس و پس او در
نقصان است و هر که در نقصان است پس مرگ بهتر است او را از حیات و روایت کنند از آنحضرت
که میفرمود کنیزکان مغنیه را فرا گیرید که ایشان از فطنت و عقول و زیرکی می باشد که نمی باشد در بسیاری
از زنان گویا اراده فرموده نجابت را در اولاد ایشان فایده جلیله این دعائیست که آنحضرت
در سجده شکر میفرموده اند رب عصیتک بلسانی و لو شئت و عزتک لاخرستنی و عصیتک ببصری
و لو شئت و عزتک لاکمهتنی و عصیتک بیدی و لو شئت لکنعتنی و عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک
لاعقمتنی و عصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی و لم یکن هذا جزاک منی مولف رحمه الله میفرماید
بودم من که در معنی این دعا ذکر میکردم و میگفتم که چگونه فرود تواند آورد بر وجهی که شیعه است
چون بعصمت ائمه علیهم السلام قایلند و بر من چیزی ظاهر نمی شد که دفع تردد بشود که موجب است
پس رفتم بخدمت سید السعید النقیب رضی الدین ابی الحسن علی بن موسی طاوس العلوی الحسنی رحمه الله
و این تردد را برو عرض کردم فرمود که وزیر سعید مؤید الدین القمی رحمه الله از من این سوال کرد
من گفتم این از برای تعلیم و تلقین مردمان است بعد از ان من دگر فکر کردم و گفتم این دعا از ان
حضرت در سجده میفرموده در اول شب و نمی بود کسی نزد او که از برای تعلیم او باشد بعد از ان
از من سوال کرد السعید الوزیر مؤید الدین محمد بن العلقمی رحمه الله من او را اخبار کردم بسوال اول
و آن جواب میگفت که اقوال ایشان درین ابواب مگر که بر سبیل تواضع باشد اما این معنی را درین
مواقع دل از من قبول نمیکند و سید رضی الدین رحمه الله وفات کرد پس حق سبحانه و تعالی مرا هدایت
فرمود بر معنی این و توفیق نمود بر فحوای این و وقوف مرا بان حاصل شد و کشف حجاب آن دست داد

بعد از سالهای دراز و این از کرامات و معجزات موسی بن جعفر بود علیهما السلم که صحیح است
عصمت آنحضرت و آبا و ابناء کرام او علیهم السلم و زایل شد شبهه که عارض بود و بر ظاهر این کلام
و تقریر این کلام آنست که انبیا و ائمه علیهم السلم را اوقاتی می بوده اند بذکر و فکر حق جل و علا و دلهای
ایشان مملو بوده باین و خواطر ایشان متعلق می بوده بملاء اعلی و ایشان ابدا در مراقبه
می بودند چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بپرست خدا را که گویا می بینی تو او را پس
اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند پس ایشان دایم متوجه بارگاه بودند و مقبل بحریم اله پس هرگاه
تجاوز میکرده اند ازین رتبه عالیه و منزلت رفیعه باشتغال بخوردن و آشامیدن و شروع
در نکاح و غیر آن از مباحات آن را گناه می شمرده اند و خطیه اعتقاد میکرده اند و از ان استغفار
می نموده اند ای نمی بینی بعضی عبید دنیا را که اگر مشغول شد بخوردن و آشامیدن و اشتغال بنکاح
و غیر آن و میدانند که می بیند آنرا سید ایشان و می شنود هر آینه ملامت زده می باشند
نزد مردمان و تقصیر است بر آنچه واجب است بر ایشان از خدمت سید و مالک ایشان پس
ظن تو چیست بسید السادات و ملک الملاک و اشارت باین معنی است قول سید انام علیه السلام
که انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر بالنهار سبعین مرة یعنی بدرستی که غلبه کرده میشود
بر دل من امری چند و من استغفار میکنم بروزی هفتاد بار و لفظ سبعین از برای
عدد استغفار است نه از برای رین و بجای لیران لیغان در روایت دیگر هست غین
بمعنی پوشش است و رین بمعنی غلبه و دیگر فرموده حسنات الابرار سیئات المقربین است
و زیاده میکنم ایضاح را از لفظ او تا باشد ابلغ از تاویل و ظاهر می شود از قول
آنحضرت که در دعا اعقمتنی فرموده و عقیم آنکس است که ولد نشود او را و آنکه از نکاح
متولد است شرعا ولد نیست پس ظاهر می شود ازین که اشتغال او بآنچه ضرورت است
از برای ابدان از معصیت شمرده استغفار میفرماید از ان و باقی برین قیاس آنچه وارد
گردد بر تو امثال این مقوله و این معنی شریفیست که کشف کرد مدلول او و حجاب این شبهه را
و کاشکی سید در حیات می بود که این را بوی رفع میکردم که حق تعالی مرا راه نموده
در ایضاح این مشکل از برای جواب هر سایل والله اعلم و ابن حمدون در تذکره آورده

که موسی بن

که موسی بن جعفر علیهما السلم فرموده که یافتم علم مردم را در چهار چیز اول آنکه بشناسی پروردگار
خود را دوم آنکه بدانی چه کرده بتو سیوم آنکه بدانی چه اراده کرده از تو چهارم آنکه بدانی که چه چیز است
که ترا از دین بیرون می برد و معنی این چهار مقوله آنست که اول وجوب معرفت الهی است که آن لطف است
دوم معرفت آنکه چه کرده با تو از نعمتهای اوست که برای تو تعیین فرموده تا شکر آن بجای آری
سیوم آنکه اراده کرده از تو تا باین عمل مستحق ثواب شوی چهارم معرفت آنست که بیرون کند ترا از طاعت
الهی تا از ان اجتناب کنی مولف کتاب علی بن عیسی میفرماید که مناقب کاظم و فضایل و معجزات ظاهر
و دلایل و صفات باهره او شاهد است که او را در اعلاء شرف و براوج سماء فخر است که مراکب سیاد
را ذلیل اوست و صفای مجد و بزرگی از غنایم و دلیل است سرکشیده است اصول او که رسیده است باعلاء رتب
جلال و فروع او پسندیده است که رسیده کسی با آن کمال میریزد مجد از جمیع اطراف او و میچکد شرف از کل
اعطاف و ابر ریزان قطره ایست از کرم و سخاء او و بحری پایان جرعه ایست از جود و عطاء او و غره
ابهاست در وجه زمان و نور انوار است از شمس و قمر آسمان بخدا که او از روی مکانت اعلی است ازین صفات
و از روی منزلت ارفع است ازین سمات چگونه تواند رسید مدایح بکنه مقدار او و یا بالا تواند گرفت همت
بلیغ بنعت فخار او و یا جاری تواند شد جیاد اقلام در جلباب صفات او یا جولان تواند کرد خیال و اوهام
در میدان حالات او او کاظم غیظ و صایم قیظ است عنصر او کریم است و بزرگی و مجد او حادث و قدیم
و خلق و حسن او و سیوم او و دین دار متین و حق کذار ظاهر مبین و در امر الهی قوی امین جوهر فضلش عالی
ثمین و بخیرات و مبرات منقطع القرین و بنا او را از فضیلت جلیله و منقبت رفیعه و بسوی ایشان نسبت
داده می شوند عظما و بازیشان اخذ میکنند علما و از ایشان تعلیم میگیرند کرما و ایشان هداة دین
نجدا و ایشان اند دلالت بطریق حق تعالی و ایشان اند امنا بر اسرار غیب و ایشان مطهرند از رجس و عیب و ایشان
رجوم زواهرند در ظلام و شموس نور دهنده در انام و بایشان واضح است شعار اسلام و بایشان
میدانند حلال را از حرام و مولف بعد از عذر تقصیرات زبان باین ابیات گشوده شعر
مدایحی وقف علی الکاظم فما علی العاذل و اللائم و کیف لا امدح مولی غدا فی عصره خیر بنی آدم

ولیکُم فی نَعیمٍ خالدٌ وضدکم فی نصبٍ دایم یعنی مدایح ومناقب من وقف است بر کاظم علیه السلام
پس نیست بر ملامت کننده که مرا ازان منع کند وچگونه مدح نکنم مولای خود را در هر وقت که او در
عصر خود بهترین بنی آدم بود وآنکس است او که مثل موسی پیغمبر است در رتبه یا همچو پدران بزرگوار
خود است یا مثل علی عالی است که والی قایم بود بامر آلهی وامام حق است که عدلش مقتضی آنست
که اگر تسلیم کرده شود بسوی حاکمی حقیقی اوست افاضه عدل کند وبذل نماید وجود در وجود آرد
ومنع کند تعدی ظالم را بر مظلوم گشاده روی ومستبشر بود هر سایل را فدا کردم کسی را که او مستبشر
گشاده روی است او شیر بیشه شجاعت بود در حرب خون ریزنده اطراف خود در طریق جود وبخشش
همچو باران ریزان بود او را مآثریست که عاجز است از وصف او بلاغت ناثر وناظم اگر قیاس
کرده آید بجود وی شمرده شود از معایب آنچه می آید از جود حاتم در علم بحریست که بی پایانست ودر
حرب شجاعی است که برنده تر از تیغ وسنان است عفو میفرمود از جانی وجود می نمود بر هر فقیر
وتحمل غرم می شد از هر غارم او قایم صایم بود چه خوبست وشایسته این صفات از مجتهد صایم
او از معشریست که طریقه ایشانست جود کردن ومهمان گرامی داشتن واز نور وجود خود زمان
تیره غبار آلود را منور ساختن که بظلم تیره گشته باشد بعدل منور سازند ودر بنا خود
آورده اند وجمع کرده جمیع خصلتهای بلند را پس امداد کرده اند ایشان اشرف خلق خدا بند
در عالم که روایت میکنند عالمان بلندرتبه از ایشان که تصدیق کرده می شوند در نقل که ازان

عالم نقل میکنند بدرستی که مساوی نیند در شرف بالا رفته شده همچنانکه مساوی نیست حلقه انگشتری کیست
که برابری کند ایشان را هر گاه که نسبت دهند ایشان را بعلی مرتضی وفاطمه زهرا علیهما السلام وکیست
که دشمنی کند هر گاه که ایشان در شمار بهترین اهل دنیا باشند که ابو القاسم محمد بن عبد الله است صلعم
که از پیغمبران مرسل است که بنا مدحش از روی خاتمی ای آل طه من بنده کمترینم از آن شما که باقی خواهد بود بر
دوستی شما دوستی لازم دایم وامید دارم بشما یافتن آرزو ومطلوبی که دارم در فردا هر گاه که ظاهر
گردد حسرت وتاسف نادم که اعتصام جوینده است از شما بدوستی ومودت وقتی که بگردد دشمن
بی نگاه دارنده در مشقت دوست شما در نعمتهای جاوید بی پایان خواهد بود وضد شما در رنج وتعب
دایم میگران **در ذکر امام هشتم ابی الحسن علی الرضا بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
علیهم الصلوة والسلم** کمال الدین بن طلحه رحمه الله در باب هشتم از کتاب خود آورده که این ابی الحسن علی الرضا
موسی الکاظم بن جعفر الصادق علیهم السلم وسابقا سمت ذکر یافت حالات امیر المومنین علی وعلی
زین العابدین واکنون شروع رفت در باب علی که ثالث آن دو علی است وهر که امعان نظر کار فرماید
ودرباره او فکر نماید بیابد در حقیقت که او وارث ایشانست وحکم کند که ثالث این دو علی عالی نسبت است
که در نشو ونماست ایمان او ومرتفع است مکان او ومتسع است امکان او وکثیر است اعوان او وظاهر
برهان او تا غایتی که فرود آورد خلیفه مامون آنحضرت را در محل نفس ومهجه خود وشریک کردانید او را
در مملکت خود وتفویض کرد بسوی او خلافت خود را وعقد نمود از برای او علی اوس الاشهاد عقد
نکاح دختر خود را مناقب او عالی است وصفات شریفه او متعالی ومکارم پسندیده است ومحاسن حمیده
واخلاق او عربیت ونفس شریف او هاشمی وارومت کریمه او نبوی وهرچه در مدایح او گویند او ازان
اعظم است وهرچه از مناقب او شمارند او ازان اعلی وارفع است اما ولادت شریفش در یازدهم ذی الحجه
در سال صد وپنجاه وسیوم از هجرت بعد از وفات جد بزرگوارش ابی عبد الله جعفر علیه السلم به پنج سال
اما نسب او از جانب پدر ومادرش پدر بزرگوارش ابو الحسن موسی الکاظم بن جعفر الصادق علیهما السلام
واو از پیش مذکور شد ومادرش ام ولد که تسمیه یافته بود بخیزران مرسیه گویند شقرا نوبیه واسم او روی
بوده ولقبش شقرا واما اسم آنحضرت پس علی است که ثالث دو علی است امیر المومنین وزین العابدین ع
واما کنیتش ابو الحسن است واما القابش رضا وصابر ورضی ووفی واشهر او رضاست واما مناقب

وصفاتش بعضی ازان که تخصیص داده حق سبحانه وتعالی او را باو وشاهدست مر او را بعلو قدر
وسمو شان آنست که چون خلیفه مامون آنحضرت را ولی عهد خود کردانید که بعد ازو خلیفه باشد
وبعضی بودند در حاشیه مامون که نمیخواستند این را وترسیدند که ملک وخلافت بیرون رود
از مامون وقتی که آنحضرت بر مامون داخل میشد مبادرت میکردند کسانی که در دهلیز بودند بسلام
بر او وبر میداشتند پرده را از روی او تا باندرون میفرمود چون ایشان را نفرت حاصل شد از بعضی
وصیت کردند در میان خود که هر گاه آنحضرت بیاید که داخل شود بر خلیفه اعراض کنند ازو وبرندارند
پرده را از برای وی اتفاق کردند برین نشسته بودند که ناگاه امام رضا علیه السلام فرمود بر عادت
خود ایشان مالک نشدند نفسهای خود را که سلام نکنند بر آنحضرت وبر عادت خود پرده برداشتند
چون آنحضرت باندرون رفت بعضی بر بعضی زبان ملامت گشودند بر آنچه وقوف یافته بودند که بران
اتفاق کنند گفتند نوبت آینده چون بیاید پرده برنداریم پس چون در آن روز آنحضرت آمد برخاستند
وسلام کردند بر او ولیکن مبادرت ننمودند ببرداشتن پرده پس حق سبحانه وتعالی بادتندی
فرستاد که در آمد باندرون وپرده برداشت بیشتر ازانکه ایشان بر میداشتند پس چون
آنحضرت باندرون فرمود باد ساکن شد پس پرده عود کرد بآنچه بود پس چون بیرون میفرمود
باد عود کرده در آمد در پرده وبرداشت تا آنحضرت بیرون فرمود بعد ازان ساکن شد وپرده
عود کرد بحال خود پس چون او بیرون فرمود روی آوردند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر وگفتند
آیا دیدید گفتند بلی پس گفتند بعضی مر بعضی دیگر را که ای قوم این مرد را نزد حق تعالی منزلت تمامست
وحق جل وعلا را بوی عنایت بلا کلام نه دیدید که شما چون پرده را برنداشتید حق سبحانه وتعالی
باد را فرستاد ومسخر او ساخت از برای رفع ستر همچنانکه از برای سلیمان علیه السلام مسخر کرده بود
باز گردید بخدمت وی که آن بهتر است از برای شما پس باز گشتند بخدمت وی وعقیده ایشان
درباره آنحضرت زیاده شد ودیگر آنکه در خراسان زنی بود زینب نام دعوی آن داشت
که علویه است از سلاله فاطمه علیها السلام وتفاخر میکرد بر اهل خراسان بنسب خود پس امام رضا ع
شنید این را وندانست نسب او را وگفت بآنکه خلاف آن بر امام ظاهر بود پس او را حاضر کردند
نزد آنحضرت پس رد فرمود نسب او را وگفت این کذابه است او سفاهت بر آنحضرت وگفت

بحفظ ونگاه داشت از لغزیدنها که در اسلام نمی لغزیدند آنکس که بوی وصیت شده بود برادر بحال
برابر خاتم پیغمبرانست یعنی امیر المومنین علی علیه السلام که او پاک ومصفی است از جمیع در وشر وکناه
وسر آمد وشهسوار دلیران وپهلوانان بود در گرداب معارک حرب وجنگ فَاِن جَحَدُوا کانَ الغدیر شهیده
وبَدرٌ واُحُدٌ شامخ الهضباتِ وآیٌ من القرآن یتلی بفضله وایثاره بالقوتِ فی اللزباتِ پس اگر منکر شوند
خلافت وشجاعت وکمال او را موضع غدیر گواه حال اوست وبدر واحد کوه دو گواه بلند منبسطند
همچنین گواه حال او بند که در غدیر بامامت منصوب شد ودر بدر واحد داد مردانگی بداد وآیات قرآن
فرود آمد که خوانده می شوند که دلالت دارند بفضل او وایثار کردن او قوت را در سختیها بر فقرا
وعِزِّ جلالٍ ادرکته بسبقها مناقب کانت فیه موتنفاتٍ مناقب لم ترزء بخیر ولم تنل بشیءٍ سوی حد القنا الذربات
ومعروفست خصال حمیده که دریافته او را لیبق آن خصال مناقبی هست دران سبق مدایح ومناقبی
که منتهی دارد وسر گیرنده است که نمیتوان دریافت بمال ونمیتوان رسید بچیزی در هیچ حال مگر بطعن
نیزه تیز که در راه خدای کمال جهاد بتقدیم رساند نجیُّ لجبریل الامین وانتم عکوفٌ علی العزی معا ومناتِ
بکیتُ لرسم الدار من عرفاتٍ واذرَیتُ دمعَ العین بالعبراتِ صاحب این مناقب همراز جبرئیل امین
بود علیه السلام وحال آنکه شما معتکف ومقیم بودید بر عزی ومناقب همه که پرستش این بتان میکردید
میگریستم مر اثر خانه که از عرفات بود وفرو میریختیم اشک دیده دم از دیده که جای ایشان را بی ایشان
میدیدم وخرابی آنرا وباران غراصبری وناجت صبابتی رسوم دیارٍ قد عفت وعراتٍ مدارس آیاتٍ خلت
من تلاوةٍ ومنزل وحیٍ مقفر العرصاتِ وبریده گشت صبر من وبرانگیخت شوق من مر اثرهای دیار
بی دیار که خالی وخراب مانده مدارس آیات آلهی که منازل اهل بیت است علیهم السلام خالی مانده از تلاوت
آیات ومنزل وحی خالی شده عرصهای او از ساکنان لآل رسول الله بالخیف من منی
وبالبیتِ والتعریفِ والجمراتِ دیار لعبد الله بالخیف من منی وللسید الداعی الی الصلواتِ از برای
آل رسول الله است منازل خیف که از منی است وخانه کعبه معظمه وعرفات وجمرات که از مناسک
حجند اینها دیار عبد الله است که پدر حضرت رسول است وازان سید کاینات که خواننده
خلایق است بصلوات وعبادات دیار علی والحسین وجعفرٍ وحمزة والسجاد ذی الثفناتِ دیار لعبد الله والفضل صنوه
نجی رسول الله فی الخلواتِ واینها دیار علی وحسین وجعفر برادر امیر المومنین وحمزه ودو السجاد

که امام زین العابدین است علیهم السلام که صاحب پینهاست بر پیشانی و بر باقی اعضای سجده بواسطهٔ کثرت
سجود اینها دیار عبدالله عباس و فضل برادر اوست که همراز رسول الله بود در خلوت صلی الله علیه و آله
و سبطی رسول الله وابنی وصیه ووارث علم الله والحسنات منازل وحی الله ینزل بینها علی احمد المذکور فی السورات
و دیار دو سبط پیغمبر بود و دو پسر وصی او که شبیر و شبر بود که آن وصی وارث علم الهی است و جمیع حسنات
و کجاهی اینها منازل وحی الله تعالی است که نازل میشد در میان این منازل قرآن بر احمدی که مذکورات
در سورهای قرآنی و مهابط وحی ایشانند منازل قوم یهتدی بهدیهم و تؤمن منهم زلة العثرات
منازل کانت للصلوات و للتقی و للصوم والتطهیر والحسنات منازل الجماعتی که راه یافته می شوند
مردم براه نمودن ایشان و ایمنی می یابند از ایشان بلغزیدن و بسر در آمدن بسبب گناه منازلی
که هست از برای نماز و پرهیز و روزه و از برای تطهیر و پاکی و از برای جمیع عبادات منازل لاتیم
یحل بربعها و لابن صهاک فاتک الحرمات دیار عفاها جور کل معاند و لم یعف للایام و السنوات
منازل مذکوره از آن تیم نیست که مراد ابن ابی قحافه است که فرود آید در این منازل و نیز نیست از آن
ابن صهاک که مراد ابن خطاب است که درنده حرمات است دیاری که پوشیده است آنرا جور هر معاند
نابکار و پوشیده نشده مر ایام و سنوات را که جور و ستم ایشان بر صفحهٔ روزگار ظاهر است
دیار کرها ظلم مروان و ابنه و ظلم ابن هند الزانی ابن زنات نال الدار التی خف اهلها متی عهدها بالصوم و الصلوات
دیاری انداخته از اطراح ظلم و ستم پسر هند که زانی بود از پسر زانیات بایستید تا بپرسیم منزلی را
که خفت یافته اند اهل آن کجاست عهد آن بجماعتی که اشتغال داشتند بروزه و نماز هم اهل میراث النبی اذا اعتزوا
و هم خیر سادات و خیر حمات اذا لم تناج الله فی صلواتنا باسمائهم لم یقبل الصلوات ایشانند آل
میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی اهل البیت علیهم السلام هرگاه که نسبت دهند ایشان را به پیغمبر صلعم
منتهی می شود و ایشان بهترین سادات و بهترین حمایت کنندگانند هرگاه که راز نگوییم خدای
تعالی را در نمازهای خود بنامهای ایشان قبول نمیکند خدای تعالی نمازهای ما را مطاعیم فی الاقطار
فی کل مشهد لقد شرفوا فی الفضل والبرکات و ما الناس الا غاصب و مکذب و مضطغن ذو جنة و ترات
محتاجانند در بینوایی و درویشی در هر مشهدی مقدس بدرستی که مشرف میگردد در زیارتی و
برکتها در رزق و روزی و نیستید مردم مخالف مگر غاصب و دروغ گوینده و کین دارد یوانه

شدید الخصومه که اینها علامات ایشانست اذا ذکروا قتلی ببدر و خیبر و یوم حنین اسبلوا العبرات
فکیف یحبون النبی و رهطه و هم ترکوا احشاءهم وغرات دشمنان هرگاه که یاد میکنند کشتگان
بدر و حنین و خیبر که بذو الفقار امیرالمؤمنین علیه السلم کشته شده اند میریزند اشک از چشمهای
پیچیای خود پس چگونه دوست دارند پیغمبر و قوم او را صلی الله علیه و آله و حال آنکه گذاشته
باشند اندرونهای ایشان را سوزان و بریان بسبب آن کشتگان لقد لاینوه فی المقال و اضمروا
قلوبا علی الاحقاد منطویات فان لم یکن الا قربی محمد فهاشم اولی من هن و هنات بدرستی
که منافقان نرمی نمایند او را در گفتار و اضمار میکنند دلها را بر کینها و حسدها که در نوردیده اند
پس اگر نباشد بزرگی و خلافت مگر بقرابت محمد صلی الله علیه و آله پس بنی هاشم اولی باشند از هن
و هنات که کنایه از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه است سقی الله قبرا بالمدینة غیثه فقد حل فیه الامن بالبرکات
نبی الهدی صلی علیه ملیکه و بلغ عنا روحه التحفات آب دهد خدای تعالی قبر منور رسول الله را در مدینه
بباران رحمت خودش پس بدرستی که حلول کرده و فرود آمده در آنجا امنیت و انواع برکت پیغمبر راه
نمای که صلوات میفرستد بر و صاحب او و میرسانند از ما روح مقدس او را تحف تحیات زاکیات
و صلی علیه الله ما ذر شارق و لاحت نجوم اللیل مبتدرات افاطم لو خلت الحسین مجندلا و قد مات عطشانا بشط فرات
و صلوات میفرستد بر و خدای تعالی مادامی که طلوع کند آفتاب نور دهنده و ظاهر گردند ستارهای
شب که شتاب کننده باشند در طلوع و غروب یعنی دایم الاوقات ای فاطمه اگر می دیدی حسین را
در سنگلاخ زمین کربلا افتاده و جان مبارکش از بدن پاکیزه اش مفارقت کرده بکنار
شط فرات اذا للطمت الخد فاطم عنده و اجریت دمع العین فی الوجنات افاطم قومی یا ابنة الخیر فاندبی
نجوم سموات بارض فلات در آنوقت هر آینه بر روی خود میزدی و فاطمه نزد او و روان میکردی
اشک چشم را بر رخسار مبارک ای فاطمه برخیز ای دختر خیر البشر پس ندبه و نوحه کن بر ستارگان اوج عزت
که در زمین کربلا بخاک مذلت افتاده اند قبور بکوفان و اخری بطیبة و اخری بفخ بالها الصلوات
و اخری بارض الجوزجان محلها و قبر بباخمری لدی الغربات قبرهای بعضی از اهل بیت علیهم السلام
بزمین کوفه است مسلم بن عقیل و فرزندان و دیگر بزمین طیبه که غری نیز گویند مثل مشهد مقدس
امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر بزمین فخ است مثل فرزندان حسن مثنی که میرسد بآن مشاهد صلوات

و درود و تحیات و قبرهای دیگر بزمین جوزجانست که محل آنست و آن موضعی است نزدیک کوفه که
بعضی دیگر آنجا مدفونند و دیگری بباخمری که موضعی است که قبر ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب
آنجاست نزد غریبان و درماندگان و قبر ببغداد لنفس زکیة تضمنها الرحمن فی الغرفات
و قبری دیگر ببغداد است مر نفس پاکیزه از لوث گناه که مرقد مطهر امام موسی کاظم است علیه السلام
که تضمن و تعهد فرموده حضرت رحمن که جای او را در غرفهای بهشت عنبر سرشت دارد و وقتی که
دعبل رحمه الله باین فریده رسید که امام رضا علیه السلام فرمود که ای خزاعی اگر دو فریده دیگر من
الحاق کنم که قصیدهٔ تو بآن تمام شود مصلحت است گفت بلی یابن رسول الله امام رضا علیه السلام فرمود
و قبر بطوس یا لها من مصیبة الحت علی الاحشاء بالزفرات الی الحشر حتی یبعث الله قائما یفرج عنا الغم و الکربات
و قبر دیگر بزمین طوس خواهد بود که حسرتها از آن مصیبت بدل مؤمنان رسد که دایم سوز آن مصیبت
مستولی است بر اندرون از راه گذر دیده بیرون کنند تا نزدیک حشر تا آنکه برانگیزد حق تعالی قایم را که مراد
صاحب الزمان است علیه السلام تا بسرور و شادی بدل کند آن مصیبت و غم که در اندرون ما بود دعبل
پرسید که قبر که خواهد بود بزمین طوس فرمود که قبر من هر که مراد غربت من زیارت کند فردا در بهشت
با من در یکدرجه باشد این دو فریده از آن آنحضرت است علی بن موسی رشد الله امره و صلی علیه افضل الصلوات
زیارته صارت لسبعین حجة علی خیر مروی و خیر رواة علی بن موسی صلوات الله علیهما که حق سبحانه و تعالی
باصلاح آورده امر دنیا و آخرت او را و صلوات میفرستد بر و افضل و بهتر صلوات را زیارت او معادل
با هفتاد حج میکند این روایت وارد شده بر بهترین روایت کرده شده که حضرت رسالت است صلعم
و بهترین راویان فاما الممضات التی لست بالغا مبالغها منی بکنه صفات قبور ببطن النهر من جنب کربلا
معرسهم بشط فرات فاما صفات قبرهای بطن نهر است از جنب کربلا که نزول ایشان آنجا بکنار شط فرات
بوده مراد شهدای کربلا اند توفوا عطاشا بالفرات فلیتنی توفیت فیهم قبل حین وفاتی متوفی شدند ایشان
در حال تشنگی بکنار فرات پس کاشکی متوفی می شدم در میان ایشان پیش از هنگام ذات من تا آن
سعادت می یافتم الی الله اشکو لوعة عند ذکرهم سقتنی بکاس الذل و القطعات بسوی خدای تعالی
شکایت می برم سوزشی را که نزد یاد ایشان بمن میرسد و آن مرا شربت ذل و خواری می چشاند
اخاف بان ازدادهم فتشوقنی مصارعهم بالجزع و النخلات میترسم تا آنکه اگر زیاده کنم حالات ایشان را

درقول پس بشوق اندازد مرا مقاتل ایشان بقطع حیات و عمر بپایان آید که نفس تاب آن نمی آرد
فان فخروا یوما اتوا بمحمد و جبریل و الفرقان و السورات و عدوا علیا و المناقب و العلی و فاطمة الزهراء خیر بنات
پس اگر فخر کنند یکروزی بمفاخرت بمحمد باید کرد و بجبرئیل و قرآن و بسورها و باید شمرد علی را صاحب
مناقب و بزرگی و فاطمه زهرا را صلوات الله علیهم بهترین دختران اهل عالم و حمزة و العباس ذا الهدی و التقی
و جعفرا الطیار فی الحجبات اولئک لا منتوج هند و حربها سمیة من نوکی و من قذرات و حمزه
و عباس را صاحبان هدایت و تقوی اند و جعفر طیار را که در غرفات بهشت با ملائکه طیران
میکند این طایفه عالی قدر نیستند نتایج هند و حرب بن امیه که سمیه است که از قاذورات
سرشته شده اند ستسأل تیم عنهم و عدیهم و بیعتهم من افجر الفجرات هم منعوا الآباء عن اخذ حقهم
و هم ترکوا الابناء رهن شتات زود باشد که سوال کرده شود از ایشان و عدی ایشان از آنچه
کرده اند و بیعت ایشان از فاجرترین فجور کنندگان ایشان منع کردند پدران را از حق ایشان
گذاشتند پسر از ابدست رهن تفرقه و تشویش و هم عدلوها عن وصی محمد فبیعتهم جاءت علی الغدرات
ولیهم صنو النبی محمد ابو الحسن الفراج للغمرات و ایشان عدول کردند و بازستادند خلافت را از وصی
و جانشین محمد که امیرالمؤمنین است علیه السلم پس بیعت ایشان آمد بر غدرها و ستمها و الی و امام
ایشان برادر پیغمبر بود که محمد است و او ابوالحسن علی بن ابی طالب است علیه السلام که فرج دهنده
و رهاننده مردم است از گرداب ظلمت ملامک فی آل النبی فانهم احباءی ما داموا و اهل ثقاتی
تخیرتهم رشدا لنفسی انهم علی کل حال خیرة خیرات بگذار ملامت کردن تو مرا در دوستی آل نبی چه
ایشان اخیار و مقتدای منند مادام که هستند در دنیا و آخرت و اهل اعتماد منند در دین و اختیار
کردم من ایشان را از روی رشاد و صلاح از برای نفس خود زیرا که ایشان بر همه احوال بهترین
بهتر انند پس ایشان اولی باشند نبذت الیهم بالمودة صادقا و سلمت نفسی طائعا لولاتی
فیا رب زدنی فی هوای بصیرة و زد حبهم یا رب فی حسناتی انداختم بسوی ایشان دوستی را
در حالتی که صادق بودم و تسلیم کردم خود را در حالی که راغب بودم مر حاکمی ایشان را
مرا پس ای پروردگار من زیاده کن مرا در دوستی ایشان بصیرتی و بینایی و زیاده کردان دوستی
من ایشان را ای پروردگار من در حسنات من سابکیهم ما حج الله راکب و ما ناح قمری علی الشجرات

وانّی لمولاهم وقال عدوّهم وانّی لمحزون وطول حیاتی من آب ز دیده می بارم مادامی که حج کنند
از برای خدا سواران ومادامی که آواز دهند قمری بر درختان بدرستی که من هر آینه دوستم
دوست ایشان را ودشمنم دشمن ایشان را وبدرستی که من اندوهگینم بدرازی حیات خود که
زود تر بایشان برسم أُحِبُّ قصیّ الرّحم من اجل حبّکم واهجر فیکم زوجتی وبناتی واکتم حبّکم مخافة کاشح
عنید لاهل الحقّ غیر مواتِ دوست میدارم دوری رحم را یعنی بیگانه را از جهت دوست داشتن
من شما را از ترس دشمن معاند مر اهل حق را دار غیر موات ومردن خود یعنی از برای تقیه
فیا عین بکّیهم وجودی بعبرة فقد آن للتسکاب والهملات لقد خفتُ فی الدّنیا وایام سعیها
وانّی لارجوا الامن عند وفاتی پس ای چشم گریه کن برایشان وجود نمای باشک پس بدرستی که او
این زمان از برای ریختن آب و ریختن آن از چشم بدرستی که من می ترسم در دنیا وایام
سعی و یعنی عمل شایسته ندارم و بدرستی که من امید دارم ایمنی را نزد وفات من چون خزاعی
باین فرید رسید امام رضا علیه السلام فرمود که ایمن کرداند ترا خدای تعالی از فزع اکبر
ألم تر انّی مذ ثلثون حجّة اروح واغدوا دایم الحسرات اری فیئهم فی غیرهم متقسّما وایدیهم من فیئهم صفرات
ای نمی بینی که مدت سی سال است که من روز را بشب می آورم وشب را بروز که دایم حسرت دارم
که می بینم غنیمت وحق ایشان در میان غیر ایشان تقسیم یافته ودستهای ایشان از غنیمت
وحق ایشان خالی است چون دعبل باین فرید رسید امام رضا علیه السلم گریست وفرمود که راست
گفتی ای خزاعی و گویند که گرد حرامی که سمت ذکر یافت این بیت را می خواند از مدارس آیات
که دعبل از وی پرسید که این بیت از قصیده کیست واو آن نوع جواب گفت که مذکور شد وگفته ام
او کرد بدیرٍ و کینا وادی من جوی لی والجوی امیّة اهل الکفر واللعنات وآل زیاد فی الحریر مصونة
وآل رسول الله منهتکات چگونه مداوا و علاج کنم از حزن واندوهی که بمن رسیده واین حرقت
واندوه از بنی امیّه است که ایشان اهل کفر واهل لعنتهای دمادمند وآل زیاد در جامهای ابریشمین
محفوظ باشند وآل پیغمبر با جامهای کهنه بسر برند سابکیهم ما ذرّ فی الافق شارقٌ ونادی منادی الخیر بالصلوات
وما طلعت شمسٌ وحان غروبها وباللیل ابکیهم وبالغدوات میگریم بحال ایشان مادامی که در آید
در افق نور دهنده ومادامی که ندا کند منادی بهترین عمل که نماز است ومادامی که طالع شود

آفتاب

آفتاب و وقتی که غروب کند وهنگام شب میگریم وبوقت روز در جمیع اوقات دیار رسول الله اصبحن بلقعا
وآل زیاد تسکن الحجرات وآل رسول الله تدمی نحورهم وآل زیاد ربّة الحجلات دیار رسول الله را می بینی
هموار که کس در و نمانده واز ایشان خالی است وآل زیاد متنعم ساکن در حجرها وآل رسول الله بی حرمتهم
وآل زیاد آمنوا السّربات اذا وتروا مدّوا الی واتریهم اکفّا عن الاوتار منقبضات وآل رسول الله را اسیر
برده اند وحریم حرمت ایشان را ملاحظه نکرده اند وآل زیاد در منزلهای تربیت فارغ خاطر نشسته اند
هرگاه که بزه کرده شدگان ستم باز می کشند از زه کنندگان ایشان دستهای خود را از اوتار آن
در حالتی که منقبض ساخته اند و بهم گرفته یعنی بعوض بدی دست خود را باز میکشند از آن وچون دعبل
باین فرید رسید امام رضای علیه السلام گردانید کفهای مبارک خود را وفرمود که بلی والله منقبضات
یعنی بهم گرفته شده فلولا الّذی ارجوه فی الیوم او غدٍ تقطّع نفسی واثرهم حسرات خروج امام لامحاله خارج
یقوم علی اسم الله بالبرکات یمیّز فینا کلّ حقّ وباطل ویجزی علی النّعماء والنّقمات پس اگر نه آنکه امیدوار
می بودم او را در امروز یا فردا پاره می شد جان من در پیروی کردن من ایشان را بحسرتها امید
ظهور امام صاحب الزمان دارم علیه السلام که هیچ شکی نیست در ظهور او که قیام خواهد نمود بامر
امامت نبوت بنام آلهی و برکت نامتناهی که تمیز کند در میان ما هر حق را از باطل وجزا و مکافات
دهد بر نعمتها ونقمتها جزای نیکان را نیک و بدان را بد در وقت ظهور دعبل گوید که چون باین ابیات
رسیدم امام رضا علیه السلام گریست گریستن سخت بعد از آن سر مبارک برداشت بسوی من گرای
خزاعی نطق کرد روح القدس بلسان تو باین دو بیت هیچ میدانی چه کس است این امام که ظهور خواهد
کرد گفتم نه اما شنیده ام ای مولای من بخروج امامی از شما که پر گرداند زمین را از عدل فرمود که ای
دعبل امام بعد از من محمّد است پسر من بعد از محمّد پسر او علی و بعد از علی پسر او حسن وبعد از حسن
پسر او حجّة الله القایم المنتظر فی غیبته المطاع فی ظهوره و باقی نماند از دنیا الّا یکروز هر آینه حق تعالی
دراز گرداند آن روز را تا بیرون آید و پر گرداند زمین را از عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور
فیا نفس طیبی ثمّ یا نفس فابشری فغیر بعید کلّما هو آتٍ ولا تجزعی من مدّة الجور انّنی اری قوّتی قد آذنت بثبات
پس ای نفس خوشحال باش باز ای نفس بشارت باد ترا که دور نیست هر آنچه آن آینده است و
جزع و اضطراب مکن ای نفس از مدت جور که من قوتی می یابم در خود که اذن میدهد بثبات ورسوخ

در ین امر فان قرب الرّحمن من تلک مدّتی واخّر من عمری ووقت وفاتی شفیت ولم اترک لنفسی غصّة
ورویت منهم منصلی وقناتی پس اگر نزدیک گرداند بخشاینده مهربان ظهور او را از ین
مدت من واخر از عمر من و وقت وفات من تسلی می شوم و نمی ماند مر نفس مرا غصه و سیراب
میکنم از خون دشمنان شمشیر ونیزه خود را امید که روزی گردد فانّی من الرّحمن ارجو بحبّهم
حیوة لدی الفردوس غیر تباتٍ عسی الله ان یرتاح للخلق انّه الی کلّ قوم دایم اللحظات بدرستی
که من از بخشاینده بی منت امید دارم که بدوستی ایشان مرا حیات ابدی بخشد نزد فردوس
بی هلاک و انقطاع شاید که حق تعالی شادی وفرح دهد مر خلق را بدرستی که او بهر قومی دایم حاضر
وناظر است خلق از و غافل فان قلت عرفا انکروه بمنکر وغطّوا علی التحقیق بالشبهات
تقاصر نفسی دایما عن جدالهم کفانی ما القی من العبرات پس اگر بگویم حق شناسایی او را منکر
شوند و را بچیزهای منکر نالایق و بپوشند بر تحقیق و یقین پرده شبهات را متقاعد است
نفس من دایم از جدال و نزاع ایشان کفایت میکند مرا آنچه می اندازد از برای من اشک چشم
احاول نقل الصّمّ عن مستقرّها واسماع احجار من الصّلدات فحسبی منهم عن ابوء بغصّة تردّد فی صدری وفی الهوات
محال میدانم نقل کردن سنگ از جای خود که محکم شده وقرار گرفته از قرارگاه او وشنوانیدن
سنگهایی را که در غایت صلبی وسختی اند یعنی مخالفان را از آنچه در دلهای ایشان نقش بسته
از امور باطله نمیتوان گردانید پس کافی و بسنده است مرا از ایشان آنکه باز گردم بغصه
که متردد است در سینه واندرون کام من یعنی چون سخن گفتن فایده ندارد همان بغصه
خود لب از هم ودم فرو کشم فمن عارفٍ لم ینتفع ومعاندٍ تمیل به الاهواء والشهوات پس از عارف
مخالف فایده نمیگیرد ومعاند را میل میکند بوی آرزوهای بیهوده و شتهیات بی فایده
که وی را فرو گرفته کانّک بالاضلاع قد ضاق ذرعها لما حملت من شدّة الزفرات فیا وارثی علم النبیّ وآله
علیکم سلام دایم النفحات گویا ترا استخوانهای سینه تنگ گشته که گنجایش ندارد آن مرا
بچیزی را که بر داشته از سختی و تندی اشک چشم که میریزد این کنایه است از شدت
انقباض عجز از مدافعه مکروه پس ای وارثان علم پیغمبر وآل او صلّی الله علیهم بر شما
باد سلام دایم النفحات که مشام جان از شمیم آن معطر گردد وصمیم جان از آن نسیم

معنز شود

معنز شود والسّلام و دیگر ابن طلحه رحمه الله گوید که آنچه گویند راویان صادق الروایه روایت
کرده اند آنست که مأمون خلیفه یکروز عیدی تعلّلی و انحرافی در مزاج خود یافت و نتوانست با مردم
بنماز عید رفتن گفت مر امام رضا را علیه السلام که برخیز یا ابا الحسن و نماز عید با مردم بگزار پس آنحضرت
از خانه بیرون فرمود با جامه پاکیزه کوتاهی در بر و عمامه سفید لطیفی بر سر که هر دو از پنبه بود و در دست
مبارکش عصای معجز نمای مثل عصای موسی وپیاده روی آورد بمصلّی و در رفتن میفرمود که السّلام
علی آدم ونوح السّلام علی ابوی ابراهیم اسمعیل السّلام علی ابوی محمّد وعلی السّلام علی عباد الله الصّالحین پس
چون مردمان آنچنین دیدند هجوم کردند و روی آوردند از جهت دست بوس آنحضرت پس بعضی
از حواشی شتاب نمودند بسوی مأمون و گفتند ای امیر تدارک نمای مردم را و بیرون رو و با مردم
نماز بگزار والا بیرون میرود خلافت این زمان از تو و او را بران داشتند که خود بیرون رود و بهر
نوع که باشد واو بسرعت آمد امام رضا علیه السلام را باز گردانید بواسطه از دحام مردم که برو گرد
آمده بودند بمصلّی نرسیده بود واو خود آمده آنحضرت را باز گردانید و خود پیش رفت و نماز گزارد
با مردم وآن حال برین منوال گذشت هرثمة بن اعین یکی از مقرّبان مأمون بود ولیکن محبّت اهل
بیت در میان جان داشت و در سلک شیعه ایشان می بود و قیام مینمود بمصالح آنحضرت علیه السلام و نفس
خود را نزد او بذل کرده تقرّبا الی الله خدمت وی بتقدیم میرسانید او گوید یکروزی طلب فرمود مرا
سیدمن امام رضا علیه السلام و گفت یا هرثمة من واقف گردانم ترا بر حالتی که باشد تو پنهانی دار آنرا
ظاهر نگردانی در حال حیات من پس اگر ظاهر کنی در زندگی من باشم من خصم تو نزد خدای تعالی پس من
با آنحضرت معاهده کردم که اعلام نکنم از ین حال هیچکس را مادام که تو امر نفرمایی مرا فرمود که من میدانم
که بعد از چند روز دیگر من انگور و انار خواهم خورد که مرا بفتنه اندازد و منجر بهلاک من شود و قصد خلیفه آن
باشد که قبر و مدفن مرا در پس پشت پدر خود رشید ترتیب دهد حق سبحانه وتعالی او را قادر نگرداند برین چه
زمین را سخت گرداند برایشان و توانایی نباشد کسی را بر کندن آن قبر من در بقعه فلانی خواهد بود و او را
تعیین فرمود بعد از آن گفت که پس هرگاه که من رحلت کنم و تکفین و تجهیز کنند آنگاه اعلام کن او را بجمیع
آنچه با تو گفتم و دیگر بگو مأمون را که تأنی نماید در نماز بر من که خواهد آمد مردی عربی دهان بسته بر اشتری
سوار و بسرعت آید و بر وی اثر سفر باشد فرود آید از شتر و نماز بگزارد بر من پس هرگاه او بر من نماز

بگذارد و جنازهٔ مرا بردارد پس آنگاه قصد کن آن مکانی را که تعیین کرده ام از برای تو واندکی
ازان بکن از روی زمین قبری خواهی یافت کنده باشند و در قعر او آب سفید صافی باشد
پس چون کشف آن بکنی فرو رود آب آن بزمین پس آنجا مدفن من است پس مرا در انجا دفن کن
زنهار که قبل از موت من این را اظهار نکنی هرثمه گوید دراز نکشید زمان که آنحضرت انگور و انار
چند خورد و رحلت فرمود آنگاه من آمدم پیش خلیفه یافتم او را که میگریید برو گفتم یا امیر عهدی
از من ایستده بود امام رضا علیه السلام بامری که این زمان بگویم ترا و قصه کردم برو تمام این
قصه را که فرموده بود آنرا از اول تا آخر او تعجب کرد از انچه من گفتم پس امر کرد بتجهیز آنحضرت پس
چون آن با تمام رسید تاخیر کرد بر و نماز را تا که شتر سواری آمد از صحرا بشتاب تمام و با کسی
سخن نکرد بعد ازان رفت تا آنجا که جنازهٔ آنحضرت بود و ایستاد و برو نماز گزارد و امر کرد خلیفه بطلب
آن مرد او را نیافتند و از و خبری نگرفتند بعد ازان مامون گفت که بکنند قبر آنحضرت را در عقب
رشید کنندگان عاجز شدند از کندن آن پس رفتند بموضعی که این زمان مرقد آنحضرت است
و اندک از روی زمین برداشتند قبری کنده ظاهر شد و در قعر او آب سفیدی نمود همچنانکه آنحضرت
فرموده بود پس اعلام کردم خلیفه را پس او حاضر شد و بینا گشت برین صورت و آب او
بقعر فرو رفت پس آنحضرت را آنجا دفن کردند و او ازین قول تعجب کرد و لایزال این را ذکر میکرد
و زیاده می شد تاسف او برو هرگاه خلوت می شد در خدمت او میگفت ای هرثمه چگونه فرمود
آنحضرت ترا من اعادهٔ آن حدیث میکردم و او ازان تاسف تمام داشت پس بنگر باین منقبت
عظیمه و کرامت بالغه که تنطق فرموده بود بعنایة الله تعالی و منزلت و مکانت او نزد وی
و اما اولاد آنحضرت شش بوده اند پنج پسر و یک دختر و نامهای ایشان اینست محمد قانع و حسن
و جعفر و ابرهیم و حسین و عایشه و اما عمر آنحضرت او وفات یافت در سال دویست و سیوم
از هجرت و گویند دویست و دوم در خلافت مامون و مذکور شد مولدش که در سال صد و پنجاه
سیوم بود پس عمرش چهل و نه سال بوده باشد و قبر اطهرش در طوس است از خراسان بمشهد معروف
بوی علیه السلام و مدت بقای او با پدر بزرگوارش امام موسی علیه السلام بیست و چهار سال و چند ماه
و بقای او بعد از پدر بیست و پنج سال این آخر کلام ابن طلحه است رحمه الله و حافظ عبد العزیز بن

الاخضر

الاخضر الجنابذی رحمه الله آورده در کتاب خود که مولد امام رضا علیه السلام در سنه ثلاث و خمسین
و مایه بود و وفاتش در زمان خلافت مامون بطوس و قبر انورش آنجاست در سنه مایتین ما درش سکینه
نوبیه و او را اشش فرزند بوده چنانچه مذکور شد و گویند مولد با سعادتش در مدینه بوده در سنه ثمان و اربعین
و مایه و وفاتش در طوس در صفر سنه ثلاث و مایتین و او دران وقت پنجاه و پنج ساله بوده و مادرش ام ولد
نام او ام البنین و روایت کرده از آنحضرت عبد السلام بن صالح الهروی و داود بن سلیمان و عبد الله بن
عباس القزوینی و طبقهٔ ایشان گوید عبد الله بن محمد الجمال الرازی که بودم من و علی بن موسی بن یونا
القمی از اصفهان اهل ری پس چون بنیشابور رسیدیم گفتیم مر علی بن موسی را که آیا هیچ عزم زیارت قبر
امام رضا علیه السلام داری بطوس گفت بیرون آمدیم بسوی این مملکت و خوف آن هست که جابری
دشمنی که ما راست در حال زیارت قبر و لیکن در حال بازگشتن زیارت کنیم چون بازگشتیم گفتیم آیا میل زیارت
داری گفت نگویید تا کاه اهل ری که بیرون رفتیم از نزد ایشان مرجی و بازگشتیم بسوی ایشان رافضی
گفتیم پس انتظار میکشی مرا در فلان مکان گفت چنین کنم و من بیرون آمدم تا قبر از بهر آنحضرت نزد غروب
آفتاب و عزم آن نمودم که شب بگذرانم بران قبر پس رسیدم زنی را که از بعضی زهاد مان آن آستانه
بود که در شب اینجا هیچ خوف و حذری هست گفت پس از و چراغ طلبیدم و امر کردم او را ببستن در و منت
کردم که ختم قرآن بخوانم شب بران قبر مطهرش چون پارهٔ از شب گذشت آواز قراءت شنیدم خیال
کردم که آن زن غیر مرا اذن داده در اینجا پس آمدم نزدیک در دیدم که بسته و چراغ نیز فرو نشست
پس همان می شنیدم آواز قراءت پس یافتم که این قراءت از قبرست و او میخواند سورهٔ مریم را
که يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْداً وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْداً و من این قراءت را نشنیده بودم
پس چون آمدیم بری رفتم نزد ابی القاسم عباس بن الفضل بن شاذان از و پرسیدم که آیا کسی خوانده
این قراءت را گفت بلی پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانده و بیرون آورد از برای من قراءت آنحضرت را
که انچنین خوانده داود بن سلیمان قزوینی روایت کند از علی بن موسی الرضا علیه السلام و او از
آبا بزرگوار خود تا امیر المومنین علیهم السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نبود و نباشد تا در ذریت
مومنی الا که مرا و را همسایه باشد که ایذا رساند او را و امام رضا علیه السلام روایت کند از آبا
بزرگوار تا علی علیه السلام که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود که وعده کردن مومن نذر است

نه کفاره و از و روایتست باسناد آنحضرت روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
که مجالست علما عبادتست و نظر بعلی بن ابی طالب علیه السلام عبادتست و نظر بخانه کعبه عبادتست
و نظر بمصحف عبادتست و نظر بپدر و مادر عبادتست و باسناد آنحضرت روایت کند که علی بن
ابی طالب علیه السلام فرمود که حیا و دین با عقلند هر جا که باشد روایت کند علی بن موسی الرضا ع
از پدر خود موسی و از پدر خود جعفر و او از پدر خود محمد و او از پدر خود علی و او از پدر خود
حسین و او از پدر خود علی بن ابی طالب علیهم السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که محشور
گردد دختر من فاطمه در روز قیامت و با او جامه باشد رنگین بخون دست زند بقایمه
از قوایم عرش پس گوید یا عدل حکم کن میان من و میان قاتل فرزند من فرمود که پس فرمود
رسول الله بخدای کعبه که حکم کرده شود از برای دختر من و بهمین اسناد آنحضرت روایت کند
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود در قول خدای عز و جل که يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ که خوانده شود
هر قوم با امام زمان خود و بکتاب پروردگار خود و سنت پیغمبر خود و ابو الحسن کاتب فرایض
روایت میکند از پدر خود که ما حاضر بودیم در مجلس امام رضا علیه السلام که مردی آمد شکایت کرد
از برادر خود پس آنحضرت این را انشا فرمود شعر اعْذِرْ أَخَاكَ عَلَى ذُنُوبِهْ وَاصْبِرْ وَغَطِّ عَلَى عُيُوبِهْ
وَاصْبِرْ عَلَى بَهْتِ السَّفِيهْ وَلِلزَّمَانِ عَلَى خُطُوبِهْ وَدَعِ الْجَوَابَ تَفَضُّلاً وَكِلِ الظَّلُومَ إِلَى حَسِيبِهْ
یعنی عذر خواهی کن برادر خود را بر گناهان او یعنی عذرش را بپذیر و صبر کن و بپوشان بر عیبهای
او و صبر کن بر بهتان گفتن سفیه و مر روزگار را است بر عتاب و بگذار جواب را از برای تفضل
و بگذران و بازگذار ظالم را بالعلش این آخر کلام جنابذیست و شیخ مفید رحمه الله بابی ایراد فرموده
در باب امام رضا علیه السلام بعد از ابی الحسن موسی علیه السلام و تاریخ ولادت و دلایل امامت
و مبلغ سن و مدت خلافت و وقت وفات و سبب آن و موضع قبر و عدد اولاد آنحضرت و مختصری
از اخبار وی و میفرماید که امام بعد از امام ابی الحسن موسی پسر اوست ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع
از جهت فضل او بر جماعت برادران و اهل بیت او و از جهت ظهور علم و حلم و ورع او و اجتماع
خاصه و عامه برین صفات در و و معرفت ایشان باین از و و نص پدر بر امامت و بعد از
وی و اشارت او بسوی او با مامت در غیر برادران و اهل بیتش و مولد آنحضرت علیه السلام

در مدینه

در مدینه بوده در سال صد و چهل و هشتم از هجرت و رحلت فرمود بطوس زمین خراسان در ماه
صفر در سال دویست و سیوم از هجرت و در ان روز پنجاه و پنج ساله بود و مادرش ام ولد بود که
او را ام البنین میگفتند و مدت امامتش و قیام او بعد از پدر بزرگوارش و اشارت او باین بسوی او
از خواص و ثقات و اهل ورع و علم و فقه از شیعه داود بن کثیر رقی است و محمد بن اسحق بن
عمار و علی بن یقطین و نعیم قابوسی و حسین بن مختار و زیاد بن مروان و مخزومی و داود بن سلیمان
و نصر بن قابوس و داود بن زربی و یزید بن سلیط و محمد بن سنان از داود رقی مرویست که گفت
مر ابرهیم موسی علیه السلام که فدای تو گردم بکبر سن رسیده ام پس مرا دست و برهان از آتش که
خواهد بود صاحب ما بعد از تو گفت پس اشارت کرد بابی الحسن علی علیه السلام علی فرمود که این صاحب
شماست بعد از من و احمد بن محمد بن عبد الله روایت کند از حسن بن ابی عمیر و او از محمد بن اسحق بن عمار
گفت که گفتم مر ابی الحسن اول علیه السلام را آیا دلالت نمیکنی مرا بانکه فرا گیرم از و دین خود را پس گفت
این پسر من علی است بدرستی که پدر من دست مرا گرفت و در آورد بقبر رسول الله صلی الله علیه و آله پس فرمود که
ای پسر من بدرستی که فرمود حق تعالی جل اسمه که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و هرگاه حق تعالی فرمود چیزی را با آن
وفا خواهد کرد و از علی بن یقطین بن علی سید من است بدانکه من عطیه کردم بوی کنیت خود را پس زد بهشام
بکف دست خود پیشانی او را بعد ازان گفت ویحک چگونه گفت پس گفت علی بن یقطین بخدا که من شنیدم
این را از آنحضرت همچنانکه گفتم هشام گفت والله که این امر در شان اوست بعد از وی روایت میکند
نعیم قابوسی از ابی الحسن علیه السلام که آنحضرت فرمود که علی بزرگتر ولد من است و برگزیده ترین ایشان است
نزد من و او با من نظر میکند در جفر و نظر نمیکند در و الا نبی یا وصی نبی و حسین مختار روایت کند
که بیرون آمد بسوی ما کتابتی از ابی الحسن موسی علیه السلام و او در حبس بود که عهد من رجوع با کبر ولد منست
تا آنکه چنین و چنین کند و فلان زر ساند او را چیزی تا القا کند ترا یا حکم شود بر من بموت و مرویست از
زیاد بن مروان قندی که گفت رفتم بخدمت امام موسی علیه السلام و امام رضا علیه السلام نزد آنحضرت
بود فرمود مرا که یا زیاد که این پسر فلانی کتاب او کتاب منست و کلام او کلام من و رسول او رسول
منست پس آنچه گوید پس قول او قول منست و از مخزومی مرویست و بود مادر او از ولد جعفر بن ابی طالب
که فرستاد ابی الحسن موسی علیه السلام و جمع کرد ما را فرمود که هیچ میدانید که چرا جمع کردم شما را گفتیم

فرمود که گواه باشید بآنکه پسر من که اینست وصی و قیم و خلیفهٔ من است بعد از من هر که باشد
مر او را نزد من دینی پس باید که فرا گیرد آنرا از پسر من که اینست و هر که باشد مرا و را وعده پس باید
که تنجیز آن وعده از و کند که بآن وفا نماید و هر که بنا شد او را گریزی از ملاقات من پس باید که ملاقات
نکند مرا بکتاب و از داود بن سلیمان مرویست که گفتم مر ابی ابرهیم را علیه السلام که من میترسم
که واقعه حادث شود بخدمت تو نتوانم رسید پس خبر کن مرا از امام بعد از تو فرمود که پسر من
فلان یعنی ابی الحسن علیه السلام و از نصر بن قابوس روایتست که گفت گفتم مر ابی ابرهیم را علیه السلام
که من پرسیدم پدر بزرگوار ترا که امام کیست بعد از تو پس اخبار فرمود مرا که او تویی پس چون
ابوعبدالله علیه السلام رحلت فرمود مردم رفتند یمین و شمال و گفتم تو و اصحاب من احوال
را پس خبر کن مرا که چه کس خواهد بود بعد از تو از ولد تو فرمود که فلان پسر من یعنی علی علیه السلام و روایت
کند داود بن زربی که آوردم بخدمت ابی ابرهیم علیه السلام مالی چند پس آنحضرت بعضی را از آن مال
اخذ کرد و بعضی را گذاشت گفتم اصلحک الله از برای چه گذاشتی آنرا نزد من فرمود که صاحب
این امر طلب خواهد کرد از تو آنرا پس چون خبر وفات آنحضرت رسید فرستاد ابی الحسن الرضا
و پرسید از آن مال پس فرستادم برای وی و مرویست از زید بن سلیط در حدیث طویلی از
ابی ابرهیم علیه السلام که او فرمود در سالی که رحلت فرمود در و که مرا می برند درین سال و امر
راجع میشود به پسر من علی که همنام علی و علی است فاما علی اول پس علی بن ابی طالب است و اما علی
آخر پس علی بن حسین است علیهم السلام که داده شده او را فهم علی اول و حلم و نصر و ود و دین
او و محنت او و محنت آن دیگر و صبر کند بر مکروهی که بوی رسد فی الحدیث بطوله و از ابن
سنان روایتست که رفتم بخدمت ابی الحسن موسی علیه السلام پیش از آنکه بعراق رود بیکسال
و علی پسر او در خدمت وی نشسته بود پس نظر کرد بسوی من و فرمود که یا محمد زود باشد که شود
درین سال حرکتی پس جزع مکن از برای آن گفت گفتم چه نوع چیزی خواهد بود که فدای تو گردم
که مرا باضطراب آوردی فرمود که میروم بسوی این طاغیه اما آنست که ظاهر نخواهد شد مرا
از وبدی و نه کسی که بعد از وست گفتم چه خواهد شد که حق تعالی مرا فدای تو گرداند فرمود که فرو
میگذارد حق سبحانه و تعالی در گمراهی ظالمان را و میکند آنچه میخواهد گفتم چه چیز بظهور خواهد آمد

فرمود هر که ظلم کند بر پسر من و حق او را بستاند و منکر شود امامت او را بعد از من باشد همچو آنکه ظلم
کرد علی بن ابی طالب را بر امامت او و منکر شد حق او را بعد از رسول الله صلعم گفتم والله اگر
خدای تعالی عمر مرا دراز گرداند هر آینه تسلیم کنم مر او را حق او را و هر آینه اقرار دهم از برای امامت
که راست گفتی یا محمد خدای تعالی عمر ترا دراز کند تسلیم کنی از برای وی حق او را و مقر داری از برای
او امامت او را و امامت کسی که بعد از و خواهد بود گفتم آن که خواهد بود فرمود که پسر او محمد گفتم
که مر او راست رضا و تسلیم در ذکر طرفی از دلایل و اخبار آنحضرت علیه السلام قصد واله الله آنحضرت
سمت ذکر یافت که از و متولد شود کسی که در شرق و غرب مثل او نداشته باشد و روایت کند صفوان بن یحیی
که چون درگذشت ابوابرهیم موسی الکاظم علیه السلام و تکلم کرد ابوالحسن علی الرضا علیه السلام بآن یعنی
پرسیدم بر و از این پس گفته بودی که اظهار فرمودی امر عظیمی را ما میترسیم بر تو ازین طاغیه فرمود
که باید سعی کند سعی خود را که نیست مر او را بر من راهی و روایتست از غفاری که گفت مردی از آل ابی
رافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفته می شد او را فلان بر من حقی بود و تقاضای
آن مینمود و الحاح و مبالغه میکرد بر من پس چون دیدم این را نماز صبح گزاردم در مسجد رسول الله
صلی الله علیه و آله بعد از آن توجه کردم بجانب امام رضا علیه السلام و آنحضرت در آن روز بعریض
بود پس چون نزدیک شدم بدر دولتخانه او بر مرکبی سواره می آمد و بر و قمیص و ردای بود پس چون
نظر کردم بسوی آنحضرت حیا مانع آمد مرا از و چون رسید بمن توقف فرمود و نگاه کرد بمن سلام
کردم بر و و ماه رمضان بود گفتم جانم فدای تو باد بدرستی که مولای ترا فلان بر من حقی
هست و بخدا که مرا تشهیر کرد و گمان من آنست که امر خواهد کرد بزجر آنرا از من بستاند و بخدا
که من نمیگویم که او را بر من چند است و نام نمیبرم که چیست پس امر فرمود که بنشان و فرمود
که باز خواهم گشت پس آنجا بودم تا نماز شام گزاردم و روزه دار بودم پس تنگ شد
سینهٔ من و خواستم که باز گردم دیدم که پیدا شد و بر گردش مردم بودند و اهل سوال
نشسته بودند که بر ایشان تصدق کند پس گذشت و بخانه فرمود پس بیرون آمد و مرا طلب
کرد برخاستم و رفتم بخدمت وی آنحضرت رفت و نشست و من هم نشستم با او و حدیثی
بسیاری از ابن مسیب گفتم چون فارغ شدم فرمود که گمان نمی برم که افطار کرده باشی

گفتم نه فرمود که طعامی آوردند و پیش من نهادند و امر فرمود غلامی را که با من طعام خورد
چون فارغ شدیم فرمود که بردار فرش را و آنچه در زیر اوست اخذ کن پس آنرا برداشتم پس در زیر
او دیناری چند بود برداشتم و نهادم در آستین خود و امر فرمود چهار کس را از بندگان خود
که با من باشند تا مرا بمنزل برسانند پس گفتم فدای تو گردم بدرستی که طایف ابن مسیب نشسته
و من نمیخواهم که او و بمن ملاقات کند و غلامان تو با من باشند فرمود که بر راه راستی حق تعالی راه
صواب بتو نماید و امر فرمود که ایشان باز گردند وقتی که من ایشان را باز گردانم پس چون
نزدیک رسیدم بمنزل خود و دیدم باز فرستادم ایشان را و بمنزل رفتم و چراغ طلبیدم نظر
کردم بدنانیر پس آن چهل و هشت دینار زر سرخ بود و بود در و دیناری که میدرخشید پس عجب آمد
مرا برداشتم و نزدیک چراغ آوردم پس دیدم که بر و نقشی بود واضح روشن که حق آن مرد
بیست و هشت دینار است و مابقی از آن تست والله که من نبودم که دانا تر از و باشم آنچه
او را بود از تیز بینی این حال روایتست از علی بن ابرهیم که او از پدر خود روایت کرده و او از بعضی
اصحاب خود که امام رضا علیه السلام بیرون فرمود از مدینه که اراده حج کرده بود در سالی که هرون
الرشید حج آمده بود پس آنحضرت منتهی شد بکوهی از یسار طریق که آنرا فارغ میگفتند پس نظر کرد
آنحضرت بسوی آن کوه و فرمود یا فارغ فرو آرنده و ویران کننده او را پاره پاره و سان سان
کنند ما ندانستیم معنی این را پس چون رسید باین موضع فرود آمد و بر بالای آن کوه رفت جعفر بن
یحیی امر کرد که از برای هرون نشستگاهی بنا کنند پس چون باز گشت از مکه بر بالای آن کوه بر آمد
و امر کرد بخراب و ویران کردن آن پس چون باز گشت بعراق جعفر بن یحیی را پاره پاره کردند
مرویست از ابرهیم بن موسی که من الحاح کردم بر امام رضا علیه السلام در چیزی طلب میکردم او را
پس آنحضرت وعده فرمود مرا بعد از آن در یکروزی استقبال فرمود والی را و من با آنحضرت بودم
پس چون رسید بنزدیک قصر فلانی نزد آن فرود آمد و در زیر درختهایی که آنجا بود و من نیز با آن
حضرت فرود آمدم و نبود با ما ثالثی پس گفتم فدای تو گردم این درختیست که بر ما سایه کرده بخدا
که مالک یک درهم نیستم و ما سوای او آنحضرت تازیانه که داشت زمین را خراشید خراشیدن سختی
بعد از آن دست مبارک زد و فرا گرفت از و سبیکهٔ ذهبی آنگاه فرمود که طلب انتفاع کن ازین

و پنهان کن آنچه دیدی و روایتست از مسافر گفت من با ابوالحسن الرضا علیه السلام بودم بمنی پس گذشت یحیی بن
خالد پوشید روی خود را از غبار آنگاه آنحضرت فرمود که مسکینان نمیدانند که چه بر سر ایشان خواهد آمد درین
سال بعد از آن فرمود که عجبتر ازین هرونست و من که همچو این دو انگشتیم و فراهم آورد دو انگشت مبارک
خود را مسافر گفت والله که من ندانستم معنی این سخن آنحضرت را تا دفن کردیم آنحضرت را با هرون در یکجا
فصل بود مأمون که فرستاد جماعتی را که از آل ابی طالب بیرند از مدینه و امام رضا علیه السلام در میان
ایشان بود و ایشان را از راه بصره بردند و کسی که متولی اشخاص ایشان بود او را جلودی میگفتند که
می آورد ایشان را بر مأمون چون رسیدند پس مأمون فرود آورد ایشان را در خانه و امام رضا علیه السلام
در منزل دیگر و تکریم و تعظیم او را بجای آورد بعد از آن القا و انفاذ کرد با آنحضرت با آنکه میخواهم بر کنم از خود
خلافت و تفویض کنم آنرا بتو پس چیست رای و مصلحت تو امام رضا علیه السلام این امر را منکر شد و
فرمود که پناه می برم بخدای تعالی ای امیر ازین کلام و آنکه بشنود کسی این را پس آنحضرت رد کرد بر
این پیغام را او گفت پس تو چون ابا میکنی آنچه عرض کردم بر تو پس لابد است ترا از ولایت عهد بعد از من
که ولی عهد من شوی آنحضرت ابا فرمود این قول این قول را ابا کردن سختی پس استدعای خلوت کرد و با او
فضل بن سهل بود که ذوالریاستین است و غیر از ایشان دیگری در مجلس نبود مأمون گفت مر آنحضرت
را که من چنین می بینم که تفویض کنم بتو امر مسلمانان را و فسخ کنم آنچه در رقبهٔ منست و بنهم آنرا در رقبهٔ تو امام
رضا علیه السلام فرمود الله الله یا امیر مرا طاقت این بار نیست و قوت برداشتن آن گفت مأمون که پس
ترا والی عهد خود می سازم پس از خود آنحضرت فرمود که مرا معاف دار ازین سخن یا امیر پس مأمون با وی
کلام تهدید آمیز گفت با امتناع آنحضرت برد و در میان سخن خود گفت که عمر بن خطاب کرد این شوری
را در میان شش کس که یکی از ایشان جد تو بود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و شرط کرد
در آنکه هر که مخالفت کند از ایشان بزنند گردن او را و لابد است از قبول کردن تو آنچه من اراده
کرده ام از تو که من نمی یابم ترا گریزگاهی پس امام رضا علیه السلام فرمود که اجابت میکنم با آنچه مراد
تست از ولایت عهد بشرط آنکه امر و نهی نکنم و فتوی ندهم و حکم نکنم و عزل و نصب ننمایم و تغییر ندهم
آنچه او قایم است پس اجابت کرد مأمون تمام اینها را خبر کرد مرا شریف ابومحمد و او گفت که
حدیث کرد مرا جد من که موسی بن سلمه گفت که من در خراسان بودم با محمد بن جعفر پس شنیدم که

ذوالریاستین بیرون آمد یکروزی و میگفت واعجباه که چیزی عجیبی دیدم پرسید که چه دیدم گفت
چه دیدی اصلحک الله دیدم مامون خلیفه را که میگفت مر علی بن موسی را علیه السلام که من چنین
دیده ام که والی کردانم ترا بر امور مسلمانان و فسخ کنم آنچه در رقبه من است و بگردانم از در رقبه
تو و دیدم علی بن موسی را که میگفت که یا امیر مرا طاقت این بار نیست و قوت آن نیست پس نمی
بینم خلافت را هرگز که ضایع کردم از وی و مامون از آن دوری می جست و عرض میکرد بر علی بن
موسی و علی بن موسی میگذاشت و از آن ابا مینمود و ذکر کرده اند جماعتی از اصحاب سیر و آثار
و رواة و ثقاة اخبار که مامون چون اراده کرد عقد خلافت را از برای امام رضا علیه السلام
و باخود این اندیشه کرد سهل بن فضل را حاضر گردانید و اعلام نمود بآنچه عزم کرده بود و امر
کرد او را و برادر خود حسن مشورت کند درین امر و هر دو نزد مامون حاضر شدند درین امر و حسن
این را امر عظیم شمردند و دانانید که خلافت را برادر ستم دارد از حیطه ایشان بیرون میرود مامون
گفت من معاهده کرده بودم با خدای که اگر ظفر یابم بمخلوع تسلیم کنم خلافت را با فضل آل
ابوطالب و او افضل ایشانست پس چون ایشان عزیمت و را مشاهده کردند دست بداشتند
از معارضه او پس فرستاد ایشان را بخدمت امام رضا علیه السلام و عرض کردند این را بر وی پس
آنحضرت امتناع نمود و لایزال ایشان مبالغه میکردند تا اجابت فرمود پس ایشان باز گشتند و از آن
بوی رسانیدند پس او مسرور و شاد گشت و نشست مامون با خواص در روز پنجشنبه و فضل را بیرون
فرستاد و اعلام کرد مردم را برای مامون در باب امام رضا علیه السلام بآنکه ولی عهد خود کرده
و آنحضرت را رضا نام نهاده و امر کرد ایشان را بلباس سبز علوی و عود کرد از برای بیعت او
و پنجشنبه دیگر برآنکه فرا گیرند رزق یکساله را پس چون این روز شد حکام و ولاة بر طبقات خود
سوار شدند و مامون نشست و انداختند از برای امام رضا علیه السلام دو شک بزرگ را و نشست
آنحضرت بر دو شک سبز و بر وعمامه و شمشیری بود و بعد از آن امر کرد پسر خود را عباس بن مامون آنکه
اول مردم او بیعت کند پس امام رضا برداشت دست مبارک خود را و بر روی مبارک خود فرود
آورد و گسترد آنرا بر و پهنای ایشان مامون گفت بگستران دست خود را از برای بیعت آنحضرت فرمود
که رسول الله صلی الله علیه و آله اینچنین بیعت میداد و بیعت میکردند او را و دستها بالای دستها

می بود چون این امر تمام گشت خطبا و شعرا برخاستند و ذکر کردند آنچه مامون را بود در امر او ذکر کردند
فضل امام رضا را علیه السلام بعد از آن طلب کرد ابوعباد عباس بن مامون را برجست و بوسید
دست پدر خود را بعد از آن ندا کرده شد محمد بن جعفر بن محمد پس نزدیک شد بمامون و بوسید دست
او را پس مامور گشت باخذ جایزه آنگاه مامون گفت باز گرد یا اباجعفر بمجلس و بجای خود بعد از آن
طلبید ابوعباس علویان و عباسیان را و جوایز ایشان را بایشان داد و تمام شد اموال و مامون گفت
مر امام رضا را علیه السلام خطبه کن مردم را و تکلم نمای پس آنحضرت حمد و ثنای الهی بجای آورد
و فرمود که ما را بر شما حقی هست برسول الله صلی الله علیه و آله و شما را نیز بر ما حقی هست و پس هرگاه
که شما ادا کنید بسوی ما این حق را واجب گردد بر ما حکم از برای شما و ذکر نفرمود از و غیر این را در آن
مجلس و امر کرد مامون که دراهم را باسم آنحضرت زدند و تزویج نمود اسحق بن جعفر بن محمد بود دختر
گردانید پس حج کرد بمردم و خطبه کرد از برای رضا علیه السلام در هر شهری بولایت عهد و خطبه کرد
عبدالجبار بن سعید درین سال بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت در دعایی که از برای
او میکرد ولی عهد مسلمین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی علیهم السلام مداینی
آورده از رجال خود که چون امام رضا علیه السلام نشست در مقام ولایت شعرا و خطبا برخاستند
و در آن باب اشعار و خطب خواندند و الویه بر سر مبارک وی افراشتند بعضی از خواص آنحضرت
گوید که نظر کرد بسوی من و نزد من فرح و شادی بود اشارت فرمود بجانب من پس من نزدیک
شدم بوی فرمود مرا به پنهانی که مشغول مگردان دل خود را باین امر و استبشار باین منمای که این کار
تمام نمی شود و بعضی از شعرا که در و دیافت بر آنحضرت دعبل بود و گفت قصیده گفته ام و سوگند
خورده که نشنود آنرا هیچکس پیش از تو پس امر فرمود مرا به نشستن تا سبک شد مردمان پس من قصیده
مدارس آیات را خواندم که سمت ذکر یافت تا آخر پس چون فارغ شدم امر فرمود که او را ششصد
دینار زر طلا دادند و فرمود که این را خرجی راه کن پس چیزی از جامه آنحضرت طلبید عطا
فرمود بوی جامه مبارک خود را بعد از آن دعبل بیرون رفت تا بقم رسید اهل قم هزار دینار
زر طلا میدادند بوی که جامه آنحضرت ستانند ندادند و ابا کرد بفروختن و گفت لا والله قطعه
از و بهزار دینار نمیدهم پس چون او از قم بیرون آمد بعضی از اهل قم رفتند و راه را بر وی قطع

کردند و آن جامه را از وی اخذ کردند پس بازگشت بقم و درین باب سخن گفت گفتند تو در اخذ آن
راهی نداری و دادند او را هزار دینار و قطعه از آن جامه مبارک و این روایت شیخ مفید رحمه الله
غیر روایت اول است که شیخ کمال الدین بن طلحه رحمه الله روایت کرده و مرویست از یاسر
خادم و ریان بن صلت که چون مامون عقد کرد از برای امام رضا علیه السلام بولایت عهد
امر کرد که آنحضرت سوار شود و بنماز عید بیرون فرماید آنحضرت امتناع نمود و فرمود که معلوم
داری از شروطی که میان من و تو شد در دخول امر پس عفو کن مرا از نماز مامون گفت من
میخواهم باین که تا مردم ترا بشناسند و اشتهار یابد بفضل تو و تردد بسیار کرد و رسل در میان
ایشان پس چون مامون الحاح بسیار کرد بر و فرمود که اگر مرا معاف داری آن بسوی من دوستتر
و اگر ابا کنی من بیرون روم بطریقه که پیغمبر و امیرالمؤمنین صلی الله علیهما و آله بیرون رفتند
مامون گفت بیرون فرمای بهر طریق که میخواهی و مامون همه مردمان را از لشکریان و اهل شهر
و امر کرد که سواره بدر خانه امام رضا حاضر شوند مردم بقیاس از مرد و زن و کودک در راهها
و بامها اجتماع نمودند و انتظار خروج آنحضرت میکشیدند و ملازمان خاصه امرا و لشکریان
سواره بر در دولتخانه آنحضرت حاضر شدند و سواره ایستادند تا آفتاب طلوع کرد پس
غسل کردند و لباس پوشیدند و عمامه از پنبه بستند و طرفی از آن بر سینه مبارک فرو
گذاشتند و طرفی دیگر در میان هر دو شانه و بوی خوش بر خود کردند و عصا بر دست
گرفتند و فرمودند مر موالی خود را که بکنید آنچه من کردم و ایشان بیرون آمده همه نزد وی
جمع شدند و آنحضرت پای برهنه کرد و فراهم آورد سراویل را تا نصف ساق و بر وجامه
فراهم آورده بود و بعد از آن اندر رفت و سر مبارک بسوی آسمان برداشت و ابتدا
بتکبیر کرد و موالی همه با وی تکبیر گفتند تا فرمود بدر خانه آنجا بایستاد پس چون امرا و لشکریان
دیدند آنحضرت را بدین صورت همه فرود آمده افتادند بر زمین و بهترین ایشان از
روی احوال کسی بود که با خود کاردی داشت که برید آن اطراف موزهای خود را که همه از
پای کندند و برهنه پای شدند و آنحضرت تکبیر میفرمود و تمام مردمان با وی میگفتند و چنان
خیال میکردند که آسمان و زمین و دیوارها در جواب تکبیر با وی موافقت میکردند و غلو

و فریاد برخاست بگریه و ناله که آنحضرت را چنان دیدند و آواز تکبیر شنیدند و رسانیدند این
احوال را بمامون و فضل گفت بوی که اگر بدین صورت امام رضا بمصلی برسد فتنه عظیم در
میان مردم دست میدهد و ترس آن هست که خون ما را بریزند آنگاه مامون فرستاد
و عذر خواست که ما ترا زحمت دادیم و نمیخواهیم که بتو مشقتی لاحق شود پس کرم نما و باز گرد
و باید که نماز بگزارد با ایشان مردم کسی که نماز گزارد با ایشان آنحضرت موزه طلب فرمود
پوشید و سوار شد و بازگشت و اختلاف و غوغا در میان مردم افتاد در آن روز و منتظم
نشد نماز ایشان و روایتست از یاسر که چون عزم کرد مامون بر خروج از خراسان بجانب
عراق فضل با وی بیرون آمد و ما با امام رضا علیه السلام بیرون رفتیم پس ورود یافت بر فضل
کتابی از برادرش حسن و ما در بعضی منازل بودیم گفت که من کردم درو در تحویل سال یافتم
در وی که تو خواهی چشید در ماه فلانی و همچنین در روز چهارشنبه گرمی آهن و گرمی آتش را و دیدم
که داخل شوی تو و مامون و امام رضا علیه السلام بحمام درین روز و ترا حجامت کنند و بریزد
بر بدن تو چندان خون که زایل شود از تو حیات تو پس نوشت فضل این را بمامون و التماس
کرد که این را از امام رضا علیه السلام بپرسد پس نوشت مامون بسوی آنحضرت جواب فرستاد
که من فردا بحمام نمیروم زیرا که من رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم درین شب در واقعه
و فرمود که یا علی فردا بحمام مرو و مصلحت نمی بینم که تو و فضل فردا بحمام روید پس نوشت مامون
که راست فرمودی یا اباالحسن و راست فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله من فردا بحمام
نمیروم و فضل بهتر میداند یاسر گوید که چون بشب رسانیدیم و آفتاب فرو رفت امام رضا
فرمود که بگوئید نعوذ بالله من شر ما ینزل فی هذه اللیلة یا در آن شب این را دایمی میگفتیم پس چون
نماز صبح شد گزاردیم فرمود مرا که ببالای بام رو و گوش کن و چون ببام بالا رفتم آواز و صیحه
شنیدم که بسیار و زیاده شد ناگاه مامون از خانه خود آمد بخانه امام رضا علیه السلام و گفت یا
سیدی یا اباالحسن اجر ده خدای تعالی در واقعه فضل که بحمام رفت و قومی برو داخل شدند و کشتند
او را و کسی را ایشان را گرفتند اندکی پسر خال او است و جمع شدند لشکریان و امیران و هر که بود از
رجال فضل بر در خانه مامون و گفتند که او فرموده که کشته اند او را و فتنه را بر پای کرده اند و طلب

خون او میکنند و آتش آورده اند تا بسوزانند در خانه را مأمون گفت مر آنحضرت را که یا ابا الحسن
در خود می بینی که بیرون روی بسوی ایشان و رفق و مدارا نمایی تا ایشان متفرق شوند فرمود
که بلی و آنحضرت اشارت فرمود بدست مبارک و مر ایشان را گفت که متفرق شوید یا سر گفت و الله
که ایشان روی گردانیدند در شتاب بعضی بر بعضی واقع می شدند هیچ یک اشارت نکرد الا
که در رفتن بروی در افتاد و در روایتی از مسافر که چون خواست هرون که محاربه کند محمد بن
جعفر امام رضا علیه السلام فرمود مرا که برو بسوی وی و بگو مر او را که بیرون مرو فردا که اگر بیرون
روی منهزم می شوی و اصحاب تو کشته می شوند پس اگر گوید ترا که کجا دانستی بگو مر او را که
دیدم در خواب من رفتم و گفتم او را گفت خواب میکند بنده و نمی شوید بر خود را بعد از آن
بیرون رفت و منهزم شد و اصحاب او کشته شدند در ذکر وفات امام رضا علی بن موسی ع
و سبب آن و بعضی از اخبار که درین باب وارد است امام رضا علیه السلام بسیار موعظت
می نمود مأمون را در خلوت و تخویف بحق تعالی میفرمود و تقبیح میکرد مر او را آنچه مرتکب می شد
آن را از خلاف این و مأمون بظاهر این را قبول مینمود و بباطن در کراهت می فزود و بر
گران بود و دیگر روزی آنحضرت در آمد در وقتی که او وضو می ساخت از برای نماز و غلامی
آب بر دست وی میریخت آنحضرت فرمود که یا امیر لا تشرک بعبادة ربک احدا مأمون غلام را از آن
باز داشت و خود متولی وضو شد و این موجب زیادتی کدورت و حزن او گشت و آنحضرت
تحقیر میفرمود در حسن و فضل پسران سهل نزد مأمون وقتی که ذکر ایشان میکند رشت و وصف
ناشایستی که از ایشان بوجود می آمد و نهی میفرمود مأمون را از کوشش کردن بقبول
ایشان پس ایشان دانستند این را از آنحضرت پس گاهی سخن چینی میکردند بر و نزد مأمون
و چیزها میگفتند مر او را که از و دوری گزینید و میترسانیدند او را از هجوم مردم بر و پس
لا یزال درین مقام بودند آن هر دو تا او را از و باز گردانیدند و عمل کردند بر قتل او
و اتفاق کردند که او با مأمون طعامی بخورد چون خورد بیمار شد امام رضا علیه السلام
و مأمون اظهار تمارض کرد و ذکر کرد محمد بن علی بن حمزة بن منصور بن بشیر از برادر خود
که او گفت بمن که امر کرد مرا مأمون که دراز بگذارم ناخنهای خود را بر عادت و اظهار نکنم این را

نزد کسی

شده بودند در دست راست و چپ راه و نظر میکردم پس چون من دیدم او را واقع شد محبتی از و
در دل من و با خود دعایی برای او میکردم با آنکه دفع کند خدای تعالی شر متوکل را از و او
نظر داشت بیال اسب خود بهیچ طرف ملتفت نبود و من دایم الدعا بودم چون نزدیک من
رسید التفات بجانب من فرمود و گفت اجابت کند خدای تعالی دعای تو دراز سازد عمر ترا
و بسیار سازد مال ترا و ولد ترا گفت من لرزیدم و رفتم میان اصحاب خود پرسیدند که حال تو
چیست گفتم خیر است و خبر ندادم ایشان را از آن حال پس باز گشتیم بعد از آن بجانب اصفهان
پس گشود حق سبحانه و تعالی بر من وجوه مال را تا غایتی که بسته شد بر آنچه قیمت او ده هزار هزار درهم
بود سوای مال خارج خانه من و روزی کرده شد مرا ده فرزند فرزانه و رسیدم از عمر بهفتاد و دو سال
و من قایلم بامامت این شخص که دانست آنچه در دل من بود و مستجاب گردانید حق سبحانه و تعالی دعای
او را از برای من و دیگر روایتیست از یحیی بن هبیره که او گفت که متوکل مرا طلب کرد و گفت اختیار
کن سیصد مرد را از آنکه خواهی و بیرون روید بسوی کوفه و بگذارید اثقال خود را در و و بروید بطریق
بادیه بطرف مدینه پس حاضر کنید علی بن محمد الرضا را علیهم السلام نزد من و تعظیم و تکریم او را بجای
آرید گفت پس چنین کردم و چون بیرون آمدیم بود در اصحاب من قایدی از شراة و مرا
بود کاتبی شیعی و من بر مذهب حشویه بودم و شاری مناظره و مجادله میکرد کاتب را
و من استراحت میکردم بمناظره ایشان از جهت بیش رفتن راه پس چون بوسط طریق رسیدیم
شاری گفت بکاتب که آیا از قول صاحب تو علی بن ابی طالب علیه السلام نیست که هیچ بقعه
از زمین نیست الا که در و قبری باشد یا زود بود که قبری در و پیدا شود پس نظر کن برین
بریه عظیمه کجا کسی که بمیرد درین بریه تا پر کند حق تعالی قبرها را در و همچنانکه زعم شما ست
گفت من گفتم کاتب را که آیا این از قول شماست که او میگوید گفت بلی گفتم پس کجا است
کسی که بمیرد درین بریه تا پر شود از قبور و ساعتی خنده کردیم تا ذلیل شد کاتب در دست
ما و همچنین آمدیم تا بمدینه رسیدیم پس رفتیم بدر خانه ابی الحسن علیه السلام و داخل شدم
بر وی و خواند کتابت متوکل را و گفت فرود آیید که از جهت من خلافی نیست پس چون روز
دیگر آمدم بخدمت وی و ما در موسم تموز بودیم که هوا در غایت گرمی بود و دیدم در پیش وی

خیاطان بودند و فرموده بود جامهای درشت زمستانی که خیاطان از برای او و ملازمان و غلامان
او بریده بودند و میدوختند و فرمود همه خیاطان را که جمع شوید که این جامها را درین روز بدوزید
و با جو آن را بستانید آنگاه نظر کرد بجانب من و فرمود که ای یحیی بگذار حاجت خود را از مدینه درین
روز که فردا درین وقت روانه می شویم من بیرون آمدم از نزد وی و تعجب داشتم از آن یراق زمستان
و میگفتم در نفس خود که ما در تموزیم و انچنین گرمایی که در حجاز است و میان ما و عراق ده روز راه است
این جامهای زمستانی برای چه میدوزی و گفتم در نفس خود این مرد مسافرت نکرده و مقرر داشته
که در هر سفری احتیاج باین جامهاست و تعجب داشتم از روافض که قایلند بامامت این شخص با
انچنین فهمی که او دارد و صباح روز دیگر دران وقت بسوی وی رفتم جامها حاضر و مرتب بود
و گفت مر غلامان را که بار کنید و کپنکها و کلاه بارانیها با خود بر دارید بعد از آن فرمود که ای
یحیی بار کن پس گفتم در نفس خود که این عجبتر از اول است تا میترسد که لاحق گردد ما را زمستان که کپنک
و کلاه بارانی با خود بر میدارند بیرون رفتیم و استصغار میکردم او را پس رفتیم تا رسیدیم بموضعی
که مناظره قبور میکردند ناگاه ابری مرتفع شد و عالم را تاریک کرد و رعد غریدن گرفت و برق
درخشیدن آغاز کرد و بنیاد تگرگ باریدن شد مثل سنگهای بزرگ پوشیدند آن جامها را با کپنکها
و کلاه بارانیها بر سر نهادند با غلامان و فرمود که کپنکی بر یحیی بدهند و کلاه بارانی بکاتب و جمع
گردید ما را و آن تگرگ بر ما می بارید با سرمایی تا هشتاد کس از ما کشته شد آنگاه تگرگ ایستاد و گرما عود
کرد همچنانکه بود پس آنحضرت فرمود یا یحیی فرود آی با کسی که باقی مانده از اصحاب خود و دفن
کن آنانی را که از ایشان مرده پس همچنین حق سبحانه و تعالی این بریه را پر میکند از قبور گفت من خود را
از اسب انداختم و بجانب وی رفتم و پای و رکاب او را بوسیدم و گفتم اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و انکم خلفاء الله فی ارضه و من کافر بودم و اکنون
مسلمان می شوم بر دست مبارک تو ای مولای من یحیی گفت من شیعه شدم و لازم گردم خدمت
وی را تا رحلت فرمود و دیگر روایت کند هبة الله بن ابی منصور الموصلی که بدیار ربیعه کاتبی نصرانی
بود که او را یوسف بن یعقوب میگفتند و بود در میان او و پدر من صداقت و دوستی گفت
روزی نزد والد من فرود آمد از و پرسید که کجا بوده درین وقت گفت مرا متوکل طلبید و نمیدانم

که مرا داد

که مرا داد و از من چیست الا آنکه من خریده ام نفس خود را از خدای تعالی بصد دینار و من آن را برداشته ام
و از برای علی بن محمد الرضا علیه السلام میبرم گفت مر او را که موفق گردی باین و بیرون رفت از انجا
بجانب متوکل بعد از اندک روزی باز گشته آمد فرحان و شادان و مسرور پدر من گفت بوی که حدیث
خود را بگوی گفت من رفتم بسر من رای و هرگز نرفته بودم آنجا پس فرود آمدم در خانه و گفتم که دوست
که این صد دینار را بابن رضا برسانم پیش از آنکه بدر خانه متوکل روم و قبل از آنکه کسی بشناسد مرا و بدانند
آمدن مرا و دانسته بودم که متوکل آنحضرت را منع کرده بود از رکوب او در خانه وی می باشد گفتم
چگونه کنم که مردی نصرانی را چه مناسبت که خانه ابن رضا را پرسد و ایمن نبودم از خوفی که مرا بود
که مبادا موجب زیادتی ترس شود گفت ساعتی فکر کردم درین امر در دل من افتاد که سوار شوم در از
گوش خود را و بگردم درین شهر و او را منع نکنم بهر جا که خواهد رود تا شاید خانه آنحضرت را بدانم
بی آنکه از کسی بپرسم پس کردم دنانیر را بر کاغذی و در آستین خود نهادم و سوار شدم و دراز گوش
میرفت در کوچه و بازار بهر جا که میخواست تا بدر خانه رسیدم و ایستاد پس جهد کردم که برود نرفت
پس گفتم مر غلام را که بپرس که این خانه از آن کیست پرسید گفتند از آن ابن الرضا است علیهما السلام گفتم
الله اکبر راه یافتیم این دلالتی است و حق تعالی راه نماینده است پس ناگاه خادم سیاهی از ین خانه
بیرون آمد و گفت تویی یوسف بن یعقوب گفتم بلی گفت فرود آی و بنشین در دهلیز و باندرون رفت
گفتم دلالتی دیگر است از کی دانست نام مرا و نیست در شهر که بشناسد مرا و من هرگز نیامدم بدین
شهر پس بیرون آمد خادم و گفت آن صد دینار که در کاغذ نهاده در آستین تست بده من دادم
بوی از گفتم این دلالت سیوم است و دیگر آمد که باندرون بیاید پس در رفتم تنها دیدم که آنحضرت
نشسته فرمود که یا یوسف چه حال است ترا درین زمان گفتم که ظاهر شد مرا از برهان آنچه در و
کفایت مرا آنکه کنفا کند بآن فرمود که هیهات تو مسلمان نخواهی شد و لیکن زود باشد که مسلمان
شود فلانی ولد تو و او از شیعه ما باشد یا یوسف بدرستی که اقوام زعم دارند که دوستی ما نفع نخواهد
داشت امثال ترا دروغ میگویند بخدا که نفع خواهد داد برو از برای آن کار که آمده که زود باشد
که آنچه تو خواهی میسر گردد پس من آمدم بدر خانه متوکل و آنچه خواستم یافتم باز گشتم هبة الله گوید که
من ملاقات کردم پسر او را و مسلمان شده بود و طریق شیعه اختیار کرده پس خبر داد مرا که پدر او

بر نصرانیت مرده و او مسلمان شده بعد از مرگ پدر و میگفت که من بشارة مولای خودم علیه السلم
که با سلام من بشارة فرموده بود و دیگر گوید ابو جعفر هاشم جعفری که ظاهر گشت بمردی در
سر من رای برصی و عیش بر و منغص شد پس اشارت کرد بر و ابو علی فهری و گفت مرا بی الحسن را عرض
که از برای او دعا فرماید پس آنحضرت نشسته بود در روزی دید او را پس برخاست بجانب او و فرمود
که دور شو عافیت دهد ترا خدای تعالی و اشارت کرد بدست مبارک خود سه بار این فرمود
پس او فرود افتاد و نتوانست نزدیک شدن و باز گشت و ملاقات کرد فهری را و تعریف کرد آنچه
آنحضرت فرموده بود در بارهٔ او و گفت دعا کرد از برای تو پیش از آنکه ما سوال کنیم پس برو که تو از ین
علت خلاص شدی پس رفت و صباح بیرون آمد از آن علت خلاص شده بود و دیگر روایت از
زرافه در بان متوکل و مثل او کسی ندیده بود و متوکل لعب بازی دوست میداشت خواست
حقه باز که امام علی النقی را علیه السلام خجل سازد و متوکل گفت اگر او را خجل میسازی من ترا هزار دینار
میدهم حقه باز گفت بگوید که نان رقاق چند بپزند و در سفرهٔ نهند و بیارند و من در پهلوی
او باشم پس چنین کردند و حاضر شد آنحضرت از برای طعام او و گردانیده بودند از برای
او دو شکی که بر و صورت شیر بود و حقه باز آمد و نشست در پهلوی این دو شک چون
آنحضرت دست مبارک دراز کرد بسوی آن رقاق حقه باز بشعبده آنرا پرانید تا سه نوبت
اهل مجلس بنیاد خنده کردند پس آنحضرت دست مبارک را زد بران صورت شیر و فرمود که بگیر
این را شیر بر جست از آنجا و فرو برد آن حقه باز را و باز گشت بحال اول بجای خود پس اهل
مجلس متحیر شدند و آنحضرت برخاست متوکل گفت از تو درخواست میکنیم آنکه بنشینی و باز گردانی
آن مرد را بحال خود فرمود که بخدا که آن مرد را دگر کسی نخواهد دید آیا مسلط میشود اعداء الله
بر اولیاء الله و بیرون آمد از نزد او و دیگر کسی ندید آن حقه باز را از ان پس و آمد مردی
از اهل بیت او که نام او معروف بود و گفت آمدم ترا و با آنچه اذن داده تو مرا فرمود که من
نمیدانستم ترا و خبر داده شدم بعد از باز گشتن تو و ذکر کردی تو مرا چیزی که لایق نبود او
سوگند خورد که من چنین نکردم و آنحضرت دانست که او سوگند بدروغ میخورد فرمود که بار
خدایا او سوگند بدروغ خورد از و انتقام بکش پس روز دیگر مرد او و دیگر ابو هاشم جعفری

روایت کند که متوکل را خانه بود که در و اژدهها بود و مرغان در و بودند از جهت حفظ پس هر گاهی
اندرون آن خانه میرفت از آواز آنها کسی هیچ نمی شنید و از و شنیده نمی شد و هر گاه که آن
حضرت با آن خانه میفرمود همه خاموش میشدند و چون بیرون میفرمود باز میگشتند بحال اول و او
روایت کند حدیث زینب کذابه را که مذکور شد در اخبار رضا علیه السلام از آنحضرت والله اعلم
و دیگر روایت کند ابن ارد مه که رفتم بسر من رای در ایام متوکل پس داخل شدم بر سعید حاجب
و فرستاده بود متوکل آنحضرت را بسوی او تا بقتل آرد او را حاجب گفت بمن که میخواهی که اله
خود را ببینی گفتم سبحان الله آله من این چشم او را نمی تواند دید گفت آنکه زعم شما آنست که او
امام شماست گفتم آنرا باک ندارم و او را می خواهم گفت من مأمورم بقتل او و من فردا این کار
خواهم کرد چون بیرون رفت صاحب برید من داخل شدم برو و او نشسته بود و آنجا قبری بود
کنده پس سلام کردم برو و گریستم بگریه سختی فرمود که سبب گریه چیست گفتم آنچه از ین قوم مشاهده
میکنم فرمود که گریه مکن که تمام نخواهد شد برای ایشان این داعیه و حاجب درنگ نخواهد کرد بیشتر از
دو روز که حق تعالی خون این خواهد ریخت و خون صاحب او پس بخدا که نگذشت غیر دو روز
تا کشته شد و دیگر آنکه ابو محمد طبری گوید که من آرزو داشتم که مرا انگشتری باشد از نزد آنحضرت ع
پس آمد نزد خادم و دو درهم آورد و من آنرا انگشتری رختیم و داشتم بر قومی که شراب میخوردند
در من آویختند و مرا یکدو قدح شراب دادند و آن انگشتری بغایت تنگ بود در انگشت من
چنانچه در انگشت نمیتوانستم گردانید از برای وضو پس صباح برخاستم در انگشت من نبود
و نیافتم پس توبه کردم و باز گشت نمودم بحق تعالی و دیگر متوکل عرض لشکر خود میداد و امر کرد
که هر سواری پر کند توبرهٔ مرکب خود را از خاک و بریزد در یک موضعی پس آن تلی شد همچو کوهی و آنرا
تل مخالی میگفتند و بر آمد او و ابو الحسن علیه السلام بران تل و گفت مر آنحضرت را که ترا طلب کردم
که مشاهده فرمایی جیول لشکر ما را و همه سلاحها پوشیده بودند و مرکب خود را آراسته بنیکو
ترین زینتی و او عرض داد آن لشکر را بتمامتر سازی و بزرگتر هیأتی و غرض او از ان عرض
شکستن دل آنکس بود که خواهد برو خروج کند و بود که می ترسید از ابی الحسن علیه السلام که مبادا
امر کند یکی را از اهل بیت خود که برو خروج کند آنحضرت فرمود مر او را که آیا من هم عرض کنم بر تو

لشکر خود را گفت بلی آنحضرت طلبید آنرا از خدای تعالی پس ناگاه میان آسمان و زمین از مشرق
تا مغرب ملائکه مسلح پر شد بر خلیفه بیخودی دست داد پس چون باز آمد آنحضرت فرمود ما ر
نداریم بر دنیای شما ما مشغولیم بامر آخرت پس نیست بر تو چیزی که گمان میکنی و دیگر روایت
کرده شده از محمد بن فرج که گفت مرا علی بن محمد که هر گاه سوال کنی مسئله را بنویس آنرا و بگذار آن
نوشته را در زیر مصلای خود ساعتی بعد از ان بیرون آر و نظر کن در و گفت پس چنین کردم
پس یافتم جواب مسئله را مشروح در و و دیگر روایت کند ابو سعید سهل بن زیاد گفت حدیث کرد
مرا ابو العباس فضل بن احمد بن اسرائیل الکاتب و ما در خانه او می بودیم در سر من رای پس جاری
گردانید ذکر ابی الحسن علی النقی علیه السلام و گفت یا ابا سعید حدیث کنم ترا چیزی که حدیث کرده
با آن پدر من گفت ما با منتصر بودیم و پدر من کاتب او بود پس داخل شدیم و متوکل بر تخت
خود نشسته بود پس منتصر بروی سلام کرد و ایستاد و من ایستادم در عقب او و بود که هر گاه
پیش او میرفت او تعظیم و تکریم بجای می آورد و می نشاند او را پس دراز کرد قیام را و
پای را بران دیگر انداخته بود و او اذن نداد بنشستن و دیدم روی او را که ساعت
بساعت متغیر می شود و میگوید مر فتح بن خاقان را که این آنست که میگوید در و آنچه میگوید
و باز میگفت این را و فتح تسکین میداد او را و میگفت دروغ بر و می بندند و او از
قهر همچو آتش زبانه کش شده بود و میگفت بخدا که بکشم این مرائی زندیق را که او دعوی
دروغ میکند و طعن مینماید در دولت من بعد از ان چهار کس را طلبید از جلادان
اجلاف و چیزی داد بایشان و امر کرد ایشان را که چون آنحضرت در آید او را بقتل آورند
و گفت بخدا که بعد از قتل او را بسوزانم و من ایستاده بودم در عقب منتصر از وراء
پرده پس آنحضرت باندرون رفت و لبهای مبارکش متحرک بود و هیچ باک و جزعی نداشت
پس چون متوکل او را دید خود را از تخت در پای وی انداخت و بوسه داد میان هر دو چشم
و دست او را و برداشت شمشیر برهنه را بدست خود و میگفت یا سیدی یا بن رسول الله
یا خیر خلق الله یا بن عمی یا مولای یا ابا الحسن آنحضرت فرمود اعیذک بالله یا امیر المؤمنین
من هذا و گفت چه آمدی ای سید من درین وقت فرمود که رسول تو آمد بطلب من گفت

دروغ گفت ابن فاعله باز گرد یا سیدی ای عبید الله ای منتصر مشایعت کنید سید خود را و سید مرا پس چون
جلادان آنرا دیدند بسجده افتادند متوکل طلبید ایشان را و گفت چرا آنکه دیدید آنچه من امر کرده بودم شما
را گفتند از جهت هیبت وی ما دیدیم در گرد وی بیشتر از شمشیر کشیده که قادر نبودیم که در ایشان نگاه
کنیم و پر شد دلها از ترس آن پس گفت ای فتح اینست حاجت تو و خندید در روی او و گفت الحمد لله
که سفید است روی او و ظاهر است حجت او و منتهی شد آنچه نقل کرده آمد از کتاب دلایل و طبرسی رحمه الله
آورده در کتاب اعلام الوری در باب نهم ذکر مولد و مبلغ سن و وقت وفات و موضع قبر آن
حضرت را بر وجهی که مذکور شده و در ایام امامت وی فرموده که امامتش در بقیه ملک معتصم بود
بعد از ان واثق مالک شد پنج سال و هفت ماه بعد از ان مستعین و او احمد بن محمد بن معتصم است و سال و
نه ماه بعد از ان معتضد و او زبیر بن متوکل است هشت سال و نیم در آخر ملک او شهادت یافت ولی الله
علی بن محمد علیهما السلام و دیگر دلالت امامت او را ذکر کرده چنانچه سمت ذکر یافت و طرفی از معجزات
وی نیز در آنجا آورده از الجمله آنست که ابو هاشم جعفری روایت میکند که من در مدینه بودم در وقتی
که میگذشت بعضی از لشکریان ترک در ایام واثق ابو الحسن علیه السلام فرمود که بیرون آیید با ما تا نظر
بقیهٔ این ترک کنید پس بیرون رفتیم پس گذشت بما بقیهٔ آن و گذشت بما ترکی پس آنحضرت او را بترکی
تکلم کرد پس او فرود آمد و سم مرکب امام را بوسه داد و گفت من گفتم آن ترک را که چه گفت ترا گفت
خواند مرا بنامی که در کوچکی مرا نام کرده بود مادر من در بلاد ترک و ندانسته بود هیچکس تا این زمان
هم او روایت کند که من رفتم روزی بخدمت ابی الحسن علیه السلام او بزبان هندی بمن سخن گفت
من ندانستم که چه بگویم در مقابل آن پارهٔ سنگ ریزه در پیش وی بود پس از ان برداشت
و در دهان مبارک گرفت و مکید تا سه نوبت و بمن داد تا دهان گرفتم پس بخدا سوگند که از نزد
وی جدا نشدم تا تکلم کردم بهفتاد و سه زبان که اول آن زبان هندی بود و هم او روایت کند
که بیرون رفتیم با آنحضرت علیه السلام بظاهر سر من رای که باستقبال بعضی از طالبان بیرون
فرموده بود و ایشان دور بودند من انداختم غاشیه زین را و آنحضرت بران نشست و من
پیش وی نشستم و او حدیث میکرد بمن و من شکایت کردم بوی کوتاهی دست و تنگی معاش
خود را پس دست مبارک برد بر تلی که بران نشسته بود و قبضه از ان بمن داد و فرمود که فایده

کیر باین یا باشم و پنهان کن آنچه دیدی پس نگاه داشتم با خود و بازگشتیم پس من چون نگاه کردم
که آن طلای احمر است مثل آتش زرگری را انجا نه آوردم و آنرا سبیکه ساخت ندیدم طلای از ان بهتر
گفت از کجاست ترا این که من ازین عجبتر ندیدم گفتم دیر گاهست که این از برای ذخیره بود حدیث کند
ابو طاهر حسین بن عبد القاهر الطاهری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن الحسین الاشتر العلوی گفت
بودم برباب متوکل و من کودکی بودم در میان جمعی از مردمان آنکه میان طالبی بود تا عباسی تا جندی
و چون انحضرت می آمد همه کس پیاده می شدند پس گفتند بعضی از ایشان مر بعضی را که پیاده نمی باید شد
و تعظیم نمی باید کرد برای این جوان او از ما شریفتر نیست و بزرگتر نه بسال والله که ما دیگر از برای
او پیاده نخواهیم شد و تعظیم نخواهیم کرد گفت ابو هاشم جعفری که چون میدیدند بعد ازین انحضرت
را همان پیاده می شدند و تعظیم میکردند همه ایشان با انواع خواری و فروتنی ابو هاشم گفت که
زعم شما آن بود که اینچنین نکنید گفتند بخدا که چون او را دیدیم مالک نفس خود نمی باشیم تا پیاده میشویم
هم ابو هاشم گوید که طعام ولیمه مهیا دند از برای بعضی از اولاد خلیفه پس طلب کردند ابی الحسن را علیه السلام
با مردمان پس چون انحضرت آمد مجلس وی را دیدند اهل مجلس سکوت اختیار کردند از جهت اجلال او
و جوانی بان مجلس آمد که او تعظیم انحضرت نمی نمود و بسیار میگفت و میخندید پس انحضرت روی
کرد بوی و فرمود که آیا میخندی بهر پری که در خود می بینی و از ذکر الهی غافل میشوی و حال آنکه تو سه روز
دیگر از اهل قبوری گفت ما گفتیم این دلیل است به بنیم تا چه می شود پس امساک کرد جوان و از ان
باز ایستاد و طعام خوردیم و بیرون رفتیم پس روز دیگر جوان بیمار شد و در روز سوم مرد
و در انجا او را دفن کردند و سعید گوید که جمع شدیم در طعام ولیمه مر بعضی را در سر من رأی و
ابو الحسن با ما بود پس مردی در ان میان عبث و مزاح میکرد و جلالت انحضرت را ملاحظه نمی نمود
پس انحضرت روی آورد بر جعفر و گفت او ازین طعام نخواهد خورد و زود که برسد خبری از
اهل او که عیش او منغص شود پس چون سفره آوردند جعفر گفت بعد از ان خبری نبود بخدا که آن
مرد دست دراز کرد بسوی طعام غلامی در آمد گریه کنان و فریاد زنان و گفت برس
بمادرت که از بام افتاده و اینک در نزع است و میمیرد جعفر گوید که توقف نکردم بعد ازین
در او و قطع کردم برو و روایات درین باب بسیار است و در آنچه ایراد کردیم کفایت

و دیگر دران باب طرفی از خصایص انحضرت ذکر کرده و حدیث خروج از مدینه و قصه صعالیک و تمام
آن مذکور شد و در ذکر اولاد انحضرت گفته که از اولاد او حسن بود علیه السلام که بعد از و امام
بود و دیگر حسین و دیگر جعفر که ملقب بکذابست و یکدختر عالیه نام و مقام وی در سر من رأی
بود چنانچه مذکور شد مؤلف کتاب رحمه الله میفرماید که شرف مولای علی الهادی علیه السلام خیمه رفعت
بر مجره زده و طناب آن بر نجوم آسمان کشیده و اسباب وی در بلندی با سباب سموات رسیده
پس شمرده نشود هیچ منقبتی الا که مر او را از ان نخیله و ریشه باشد و ذکر کرده هیچ کریمه الا که مر او را در ان
فضیلت و ذخیره باشد و ایراد کرده نشود هیچ حسنه الا مر او را در ان تفصیل و اجمال بود و بزرگ
شمرده نمی شود هیچ حالتی الا که ظاهر باشد دلالت آن برو و متحقق جمیع محامدست بآنچه از جواهر نفیسه و عجیبه
درو و متفرد است بخصایص شریفه و متحفظ است از ملابس ردیه نفس او ستوده است و اخلاق وی
پسندیده سیرت او زیبا است و خصال او بی همتا شیوه او وقار و سکینه است و شیمه او سکون
و طمانینه او راست عفت و نزاهت و خمول در نباهت و شفقت و رأفت بر اقارب و اباعد
و مردمی و احسان بر ولی و حاسد بر و تیره نبویه و طریقه علویه و او را نفس قدسیه است که نزدیک
نمی تواند شد هیچکس از انام و فضیلتی که پیرامون نمیتواند گشت هیچ کدام از اهل ایام از کلام
معجز نظام او فصحا عاجزند و بلغا حیران و علما ناتوان در پیش جود او باران بخیل است و در
جنب نجدت و دلیری او شیر بیشه بر دل فترسانست و در مقام فخر و شرف اذعان میکند او را
هر شریف و ساجل او اعتراف مینماید ببزرگی او هر عالی و مناضل و اگر ذکر کرده شود علومست موضح
اشکال و فارس جلاد و جدال و صاحب اقوال و ناصر اعقال و این صفات حمیده متعلق بذات
اوست و علامات داله بر معجزات اوست و دلالت میکند بر مناصب ایشان آیت مباهله و هدایت
میکند بمناقب ایشان نجدت و شجاعت در روز مصادله ناطق است قرآن عظیم بفضل ایشان
و تنبیه فرموده رسول کریم بنیل ایشان و نخواسته بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی مگر دوستی
ایشان ایشان امنای الله اند و خیرت او و خلفای الله اند بر بریت و صفوت او و اشارالیهم اند
بآداب قرآن مجید و مخاطب اند بکریمه ان فی ذلک لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید و ایشان
بر اولیاء الله از قند آب و بر اعداء الله افعی زهر دید قلوب ایشان حاضر است و وجوه ایشان

ناظر و السنه ایشان ذاکر پس اگر غیر ایشانرا دنیاست پس ایشانرا دنیا و عقبی و من مدح میکنم مولای
خود ابی الحسن را علیه السلام بانچه امیدوارم ثواب آنرا در عاجل و آجل و من معترفم بتقصیر و خدای
تعالی حاضرست نزد لسان هر قایل و این ابیات در مدح اوست شعر
یا ایها الرایح الغادی عرج علی سید الهادی و اخلع اذا شارفت ذاک الثری فعل کلیم الله فی الوادی
و قبل الارض و سف تربته فیها العلی و الشرف العادی و قل سلام الله وقف علی متخرج من صلب اجواد
مؤید الافعال و نایل فی المحل یروی غلة الصادی یفوق فی المعروف صوب الحیا الساری بابراق و ارعاد
فی الباس یروی شانه المعتدی بصولة کالاسد العادی و فی الندی یجری الی غایة بنفس مولی العرف معتادی
یعفو عن الجانی و یعطی المنی فی حالتی وعد و ایعادی کانما یحویه من ماله دراهم فی کف نقادی
مبارک الطلعة میمونها و ماجد من نسل امجادی من معشر شادوا بناء العلی کبیرهم و الناشی الناد
کانما واقف جود و جودهم لمبتغی الجود بمرصادی عمت عطایاهم و احسانهم طلاع اغوار و انجادی
فی السلم اقمار فان حاربوا کانت لهم نجدة اسادی و لا الهم من خیر ما نلته و خیر ما قدمت من زادی
الیهم سعیی و فی حبهم و مدحهم نفعی و اسنادی یا آل طه انتم عدتی و وصفکم بین الوری عادی
و شکرکم دابی و ذکری لکم همی و تسبیحی و اورادی و یعجب الشیعة ما قلته فیکم و یستحلون ایرادی
بدأتم بالفضل و انجبتم الی العلی و الفضل للبادی ولی ما لی فیکم حجة تقضی باقبالی و اسعادی
و واجب فی شرح احسانکم انا لی الخیر و امدادی لا زال قلبی لکم مسکنا فی حالتی قرب و ابعادی
یعنی ای باد رونده بوی خوش دهنده عروج کن بر سید ما که هادی است علیه السلام و کن
نعلین هرگاه که مشرف شوی آن خاک پاک را مثل فعل موسی کلیم الله علیه السلام در وادی
مقدس و بوسه کن آن زمین را و بوی آن خاک عنبر ساری که در وست بلندی و شرف
برتری و بگوی که سلام خدای تعالی وقفست بر متخرج صلب اجواد و نیکو نژاد او تقویت
افعال است که صاحب خیر و خیرات است مثل باران در محل که سیراب میکند جماعت تشنگان
وادی صید را فایقست در معروف و احسان بمشابه باران پر فایده که ساری و جاری
بر برقها و رعدها در شدت محاربه هلاک میکند گردنکشان را و زکننده از حد را صولت
و حمله چون شیر ژیان و در بخشش و جود مثل آب روانست تا غایتی که آنچه شریفتر است و نفیستر

معتاد است با عطای آن عفو میکند از جنایت کننده و از مجرم و عطا میکند آرزو و خواهش را در حالت
وعده دادن و بوعده وفا کردن گوییا آنچه گردآوری میکند از مال خود درهمهاست که در کف
نقادست که فی الحال بدیگری دهد مبارک طلعت همایون خویست با برکت و میمنت
و بزرگ طبیعی است از نسل بزرگان باجرات از معشر و گروهیست که بلند ساخته بنا بزرگی را بر
ایشان و او ناشی شده است از ان بزرگان عالی قدر گوییا که جود و کرم ایشان ایستاده است آن
مر جوینده جود را بگذرگاه و منتظرست او را عامست عطایای ایشان و احسان ایشان که مثل باران
به نشیب و فراز میرسد در صلح بی بدلست پس اگر محاربه کنند همت مر ایشان را شجاعترین دلیران
و شجاعان دوستی و ولای ایشان از بهترین انچیز یست که رسیده ام بآن و بهترین انچه پیش
فرستاده ام از توشه در بهر ادان بسوی ایشان سعی من در حب و دوستی ایشان است جهد
من و مدح و منقبت ایشان است و نقص من و اسناد من ای آل طه شمایید ساز راه من و وصف و نعت
شماست در میان خلایق عادت من و شکر و ستایش شماست دأب و عادت من و ذکر من از
برای شما قصد منست و تسبیح و اوراد من و شگفت می آرد شیعه را آنچه من میگویم آنرا در میان
و شیرینیست در مذاق ایشان آوردن من اینها را ابتدا میکنید بفضل و امید دارید بپایه بلندی
و فضل از برای ابتدا کننده است و مراست امان در میان که جماعتید که حکم میکنید باقبال و اسعاد
من و واجبست در شرح احسان شما یافتن من خیر را و امداد من از جانب شما همیشه دل من از
برای شما مسکنست در دو حالت نزدیکی و دوری صلی الله علیهم در ذکر امام یازدهم ابی
محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله
علیهم اجمعین کمال الدین محمد بن طلحه رحمه الله ایراد فرموده در باب یازدهم ذکر حسن بن علی العسکری
را علیهم السلام و گفته که ولادت شریفش در سال دویست و سی و یکم بوده از هجرت فاما نسب
عالیش پس پدر بزرگوارش ابو الحسن علی بن محمد بن علی الرضاست علیهم السلام و ذکر او گذشت
و مادرش ام ولد بوده که او را سوسن میگفتند فاما نام نیکوش حسن است و کنیتش ابو محمد و لقبش
خالص و اما مناقبش او مناقب علیا دارد و مزیت کبری که حق سبحانه و تعالی اختصاص داده او را
بان منقبت و بمثابه قلاده در گردن دهر استوار ساخته که دایم بر زیبایها تازه خواهد بود

و از خاطرها فراموش نخواهد گشت چه مهدی علیه السلام از نسل پاکیزهٔ اوست که شرح مناقب
و تفضیل ارواح او ان شاء الله مذکور خواهد شد و کافیست آنحضرت را این تشریف از پروردگار
خود که مثل مهدی را از صلب طاهر او بوجود آورد که مقبولان حق از حزب او باشند و آنحضرت را
فرزندی غیر او نبوده و دنیا بآخر نیاید و حیات منقطع نشود تا ظاهر گرداند حق تعالی
از برای ناظران مآثر و مزایای ورا و اما عمر عزیزش او وفات نمود در هشتم ربیع الاول
در سال دویست و شصت و ششم از هجرت در خلافت معتمد و ذکر ولادتش گذشت
که در دویست و سی و یکم بوده پس عمر گرامیش بیست و نه سال بوده باشد و مقام او
با پدر بزرگوار بیست و سه سال و چند ماه و باقی ماند بعد از پدر پنج سال و چند ماه و قبر
اطهرش در سر من رای این آخر کلام کمال الدین است رحمه الله و مؤلف رحمه الله میفرماید
که من عجب دارم از متانت فضل ابن طلحه و مکانت علم او و میل او بتصنیف کتاب و دانش
که او و تفتیش فضایل ایشان نماید و مبالغه نکند در ایضاح اخبار و دلایل ایشان و اختصار
نماید برین قدر از ذکر او و از ذکر پدرش که از پیش گذشت و اعتذار جوید بکوتاهی عمر
خود از شمردن فضل او و اگر طلب آن میکرد و جهد و سعی می نمود در تحصیل مناقب ایشان
آنچه میخواست در تحت ضبط و عدد در نمی آمد و حافظ عبد العزیز جنابذی رحمه الله ذکر
مولد و وفات آنحضرت کرده چنانچه مذکور شد و وفاتش در زمان معتز بود
گفته و گویند بعضی آورده اند که مولدش در سنه اثنین و ثلثین بوده و به سر من رای وفات
یافت در هشتم ربیع الاول در سنه ستین و مأتین پس عمر شریفش بیست و هشت سال
بوده باشد و مادرش ام ولد بود که او را حدیثه میگفتند و قبر انورش در جانب قبر
پدر بزرگوار اوست به سر من رای و روایت کند از رجال خود که گفت قاضی ابو عبد الله
حسین بن هرون الضبی که من یافتم در کتاب والد خود که حدیث کرد مارا جعفر بن
محمد بن محمد بن حمزه علوی که من نوشتم بابی محمد الحسن بن علی بن محمد الرضا علیهم السلم
و سؤال کردم که چرا فرض گردانید حق سبحانه و تعالی روزه را پس نوشت آن
حضرت بسوی من که فرض گردانیده حق سبحانه و تعالی روزه را تا بیابد غنی مس

جوع و گرسنگی را و رحم کند بر فقیر و روایت کند از رجال خود از حافظ بلاذری و او باسناد روایت
کند از امام حسن عسکری علیه السلم و آنحضرت از آبای کرام خود تا رسول الله صلی الله علیه و آله
و آنحضرت از جبرئیل و او از حق جل و علا که فرمود منم خدای که جز من خدایی نیست پس هر که اقرار
کند بتوحید من داخل شود در حصار من و هر که داخل شود در حصار من ایمن گردد از عذاب
من و سابقا این حدیث مذکور شد شیخ مفید رحمه الله ایراد فرموده بابی چند را در ارشاد در
ذکر آنحضرت و گفته که امام قایم بعد از ابی الحسن علی بن محمد حسن بن علی العسکری است علیه السلام و ذکر
کرده تاریخ مولد و دلایل امامت و نص بر او از پدر بزرگوارش و مدت خلافتش و ذکر وفات و
موضع قبر و طرفی از اخبار او و امام بعد از پدر اوست از جهت اجتماع خصال فضل در او و تقدم او
بر کافهٔ اهل عصر در اموری که موجب امامت و مقتضی ریاست از علم و زهد و کمال عقل و عصمت
و شجاعت و کرم و کثرت اعمال که سبب تقرب الهی است جل اسمه و نص پدرش و اشارت او
بخلافت بجانب وی و ولادتش در مدینه بوده در ماه ربیع الآخر در سال دویست و سی و دوم از
هجرت و وفاتش در روز جمعه بود در هشتم ربیع الاول در سال دویست و شصتم از هجرت و او
دران روز بیست و هشت ساله بود و دفن کردند او را در سر من رای در خانهٔ وی که پدرش را
در آنجا دفن کرده بودند علیهما السلم و مادرش ام ولد بود که او را حدیث میگفتند و مدت خلافتش
شش سال بود باب در خبری که وارد دیافته بنص امامت بر او از جانب پدر بزرگوارش
و اشارت بسوی او بخلافت بعد از و روایتست از یحیی بن یسار عنبری گفت وصیت کرد
ابو الحسن علیه السلام پیش از رحلت فرمودن او بچهار ماه و اشارت فرمود بعد از و بامر خلافت
و مرا برین گواه گرفت و جماعتی را از موالی و از علی بن عمرو نوفلی مرویست که من با ابو الحسن علیه السلام
بودم در صحن خانهٔ وی پس گذشت محمد پسرش گفتم مر او را که فدای تو گردم اینست صاحب
ما بعد از تو فرمود که نه صاحب شما بعد از من حسن است و روایتست از عبد الله بن محمد اصفهانی
که ابو الحسن علیه السلام گفت صاحب شما بعد از من آنکس است که نماز گزارد بر من گفت نمی شناختیم
ابو محمد الحسن العسکری را پیش از آنکه گفت پس بیرون فرمود ابو محمد بعد از وفات پدر بزرگوار و بر و
نماز گزارد و مرویست از علی بن جعفر که گفت من حاضر بودم نزد ابی الحسن علیه السلام چون

وفات میکرد پسر او محمد فرمود مر حسن علیه السلام را که ای پسر من بجای آورم از برای خدای تعالی
شکر را که او بدید کرده در تو امر خلافت را و روایتست از احمد بن محمد بن عبد الله بن مروان
گفت بودم حاضر نزد در گذشتن ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلم پس آمد ابو الحسن علیه السلام پس نهاده
شد از برای او کرسی پس نشست برو و بر گرد او اهل بیت او و ابو محمد علیه السلام ایستاده بود در
ناحیه پس چون فارغ شد از امر ابی جعفر علیه السلام پس فرمود مثل این را و از علی بن مهزیار روایت
گفت گفتم مر ابی الحسن را علیه السلم اگر حادثه شود نعوذ بالله پس بکه حواله خواهد بود فرمود که عهد
من با کبر اولاد من حواله است یعنی حسن علیه السلام و روایتست از علی بن عمرو العطار گفت داخل
شدم بر ابی الحسن علیه السلام و پسرش ابو جعفر یحیی آنجا بود و من گمان کردم که اوست خلف
بعد از و گفتم مر او را که فدای تو گردم کیست اخص اولاد تو فرمود که تخصیص مکنید احدی را تا بیرون
آید بسوی شما امر من گفت پس نوشتم بسوی وی که بعد از تو درباره کیست این امر گفت پس آنحضرت
نوشت بسوی من که در اکبر اولاد من و ابو محمد علیه السلام اکبر بود از ابی جعفر و مرویست از جماعت
بنی هاشم که از ایشان است حسن بن حسین افطس که ایشان حاضر بودند در روز وفات محمد بن علی بن
محمد در سرای ابی الحسن علی النقی علیه السلام و گسترده بودند فراش او را در صحن سرای او و مردم
در گرد وی نشسته پس گفتند که ما تقدیر میکردیم آنانکه بودند در گرد او از آل ابی طالب و بنی
عباس و قریش قریب صد و پنجاه کس بوده باشند سوای موالی او و سایر مردم که نظر کرد آن
حضرت بحسن بن علی بعد از ساعتی که ایستاده بود و او آمده و گریبان چاک کرده ایستاده از راست
او و ما نمی شناختیم او را فرمود مر او را که ای پسرک من شکر گوی خدای را که حادث گردانید
حق تعالی در تو این امر را پس او گریست و استرجاع گفت که الحمد لله رب العالمین و ایاه
اسال تمام نعمه علینا و انا لله و انا الیه راجعون پس چون پرسیدیم از و گفتند این حسن بن
علی است پسر وی و تقدیر میکردیم در آنوقت که بیست ساله بوده باشد پس در آن
شناختیم ما او را و دانستیم که او اشارت فرمود بسوی وی بامامت و قایم مقام خود
گردانید و از محمد بن یحیی مرویست که من داخل شدم بر ابی الحسن علیه السلام بعد از در گذشتن
ابی جعفر علیه السلام پسر وی عزا گفتم او را از و و ابو محمد نشسته بود پس ابو محمد گریست

پس ابو الحسن روی مبارک گرد بوی و فرمود که خدای تعالی گردانید ترا خلفی از و یعنی خلیفه گردانید
پس حمد گوی خدای را و مرویست از ابی هاشم جعفری که من نزد ابی الحسن علیه السلام بودم بعد از
در گذشتن پسرش ابو جعفر من فکر میکردم با خود و میخواستم که بگویم که امر ایشان یعنی ابا جعفر
و ابا محمد درین وقت مثل امر ابی الحسن موسی و اسمعیل است پسران جعفر بن محمد علیه السلام و قصه
اینها همچو قصهٔ ایشانست آنحضرت بمن روی آورد پیش از آنکه تکلم کنم فرمود که نعم یا ابا هاشم
ظاهر گردانید خدای تعالی در ابی محمد بعد از ابی جعفر چیزی که معلوم نبود از برای او همچنانکه ظاهر
ساخت از برای او در موسی بعد از گذشتن اسمعیل آنچه کشف کرد از حال او و این چنانست که
حدیث کرد ترا نفس تو و اگر چه نخواهند این را اهل باطل ابو محمد خلف است بعد از من نزد اوست علمی که
محتاج الیه است و با اوست آلت امامت و روایتست از ابی بکر فهفکی که نوشت ابی الحسن علیه السلم که ابو محمد
پسر من اصح است از آل محمد از روی غریزت و اوثق ایشانست از روی حجت و او اکبر ولد من است و او
خلیفهٔ من است و با و منتهی می شود گوشهای امامت و احکام آن پس هر سؤال که کنی از و کن که
نزد اوست آنچه احتیاج است و روایتست از شاهویه بن عبد الله که نوشت ابی الحسن علیه السلم بسوی
من که میخواستی سؤال کنی از خلف بعد از ابی جعفر و اضطراب داشتی برای این اضطراب مکن که حق
تعالی گمراه نمیگذارد قومی را بعد از آنکه ایشان را هدایت کند تا غایتی که بیان میکند از برای ایشان
آنچه ایشان بپرهیزند صاحب تو ابو محمد است نزد اوست آنچه احتیاج دارید بآن مقدم میدارد
حق تعالی و مؤخر میدارد آنکه را میخواهد ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها و درین بیان
و اقناع است مر صاحب عقل بیدار را و روایتست از داود بن قاسم جعفری که او گفت من
شنیدم از ابی الحسن علیه السلام که میفرمود که خلف بعد از من حسن است پس چگونه خواهد بود شما را
بخلفی بعد از خلفی گفتم که چگونه است که فدای تو گردم فرمود که شما نه بینید شخص او را و حلال نیست
مر شما را ذکر او بنامش گفتم چگونه ذکر کنیم او را فرمود که بگوئید الحجه من آل محمد علیهم السلام و اخبار
درین بسیار است که این گنجایش آن ندارد باب در طرفی از اخبار ابی محمد علیه السلام و مناقب
و آیات و معجزات و روایتست از حسن بن محمد الاشعری و محمد بن یحیی و غیر هما که گفتند ایشان که
احمد بن عبید الله بن خاقان مباشر ضیاع و خراج در قم پس یکروزی مذکور می شد در مجلس او

ذکر علویه و مذاهب ایشان وا و بغایت شدید الانحراف بود از مذاهب اهل بیت علیهم السلام گفت من
ندیدم و ندانستم در سر من رای مردی را از علویه مثل حسن بن علی بن محمد الرضا علیهم السلام در هدی
و سکون و عفاف و بزرگی و کثرت عبادت او نزد اهل بیت و بنی هاشم همه شان و مقدم
داشتن ایشان او را بر صاحبان سن قدر و بزرگی از ایشان و همچنین است حال و نزد سپاه
و وزرا و عامه مردم او یاد میکرد که من یک روزی ایستاده بودم بر سر پدرم و آن روز مجلس او
بود که دیوان داشت از برای مردمان که حاجبان در آمدند و گفتند که ابو محمد الرضا بر در است
او با آواز بلند گفت که اذن دهید که در آید من تعجب کردم از آنچه شنیدم از ایشان و از
جسارت ایشان که بکنیت ذکر کنند مردی را در حضور پدرم و نبود که بکنیت خوانند کسی را نزد او
مگر او خلیفه باشد یا ولی عهد یا کسی که سلطان امر کرده باشد که او را بکنیت بخوانند نزد وی پس در آمد
مردی گندم گون نیکو قامت زیبا روی جید البدن خورد سال که او را جلالت و هیبت حسنه
پس چون پدر من او را دید برخاست و چند قدم استقبال وی کرد و من ندیده بودم که این
کرده باشد برای هیچ یک از بنی هاشم و بزرگان پس چون نزدیک شد بوی با او معانقه کرد
و بوسید روی و سینه او را و دستش گرفت و نشاند بر جای خود و نشست بر پهلوی وی
و با وی روی آورد و تکلم میکرد و در مکالمه خود را فدای وی میساخت و من متعجب بودم از آنچه
میدیدم از و که ناگاه در آمد حاجبی و گفت موفق آمد و چون موفق داخل می شد بر پدرم
حاجبان و خاصان و خواص کسش پیش می آمدند و می ایستادند میان مجلس پدر من و میان
باب الدار سماطین تا داخل می شد و بیرون میرفت و لایزال پدرم روی آورده بود بر ابی
محمد و حدیث میگفت تا نظر انداخت بغلامان خاصه و درین هنگام میگفت با آنحضرت
هر چه خواهی که حق تعالی مرا فدای تو گرداند بعد از آن گفت بحاجبان خود که بگیرید با دعقب
سماطین را تا نه بیند او را یعنی موفق را پس ابو محمد برخاست و پدرم نیز برخاست و او را
در بغل گرفت و او رفت و من گفتم حاجبان و غلامان پدرم را که ویلکم چه کس بود که او را
بکنیت ذکر کردید بحضرت پدرم و اینها کردید گفتند مردیست علوی که او را حسن بن علی
میگویند و معروف بابن رضاست پس زیاده کردم تعجب را و در روز لایزال در فکر و اندیشه

بودم از امر او و امر پدرم را که این را هرگز از و ندیده بودم تا شب در آمد و عادت او آن بود که چون نماز
خفتن میگزارد می نشست و نظر میکرد آنچه محتاج الیه بود از مهمات و مو امرات و رفع میکرد آنرا
بسلطان پس چون نماز گزارد و نشست آمدم و نشستم پیش وی و نزد وی کسی نبود گفت یا احمد آیا ترا
حاجتی است گفتم نعم یا ابت اگر اذن میدهی که بپرسم ترا از آن گفت اذن دادم گفتم یا ابه چه مرد بود آنکه
من ندیدم در صباح بپیش تو که کردی آنچه کردی از اجلال و تعظیم و تکریم و تبجیل و خود را فدای وی میکردی
وابوین را گفت ای پسر آنکس امام روافض ابو محمد حسن بن علی که معروفست بابن الرضا بعد از آن ساکت
شد ساعتی و من هم خاموش شدم بعد از آن گفت ای پسر اگر زایل شود خلافت از خلفای
بنی عباس مستحق نیست آنرا احدی از بنی هاشم غیر او از جهت فضل و عفت و هدی و صیانت
و زهد و عبادت و جمیل اخلاق و صلاح او و اگر میدیدی پدر او را میدیدی که چه نوع مردی است
از صفات حمیده و فضل و بزرگی که داشت پس زیاده کردم من اضطراب و خشم خود را و تفکر در امر
پدر خود و آنچه شنیدم از و در باب وی و آنچه دیدم در باب وی از فعل او پس من بعد از آن همت
مصروف نمیداشتم الا در سؤال و پرسیدن از خبر او و بحث از امر او و سؤال نکردم هیچکس را از بنی هاشم
و قواد و کتاب و قضاة و فقها و سایر مردم الا که می یافتم نزد او از غایت اجلال و اعظام و محل رفیع
و قول جمیل و تقدیم مر او را بر جمیع اهل بیت و مشایخ خود پس عظیم شد قدر او در غایت اجلال و اعظام
و محل رفیع و قول جمیل و ندیدم دوست و دشمن را الا که بزبان خوش بود با ایشان و ثنا کرد بر او
پس گفتند بعضی که حاضر بودند در مجلس او از شعریه چه جراتست از برادر او جعفر و چگونه است حال او در
محل کنیت جعفر که سؤال از و کنند و قرین سازند جعفر را بجنس جعفر اعلان کننده فسق و فجور است
و شارب خمرست او کمترست از هر که می بینم از مردم او بسیار خفیف و سبک قدرست در ذات
و بدرستی که وارد شد بر سلطان و اصحاب او در وقت وفات حسن بن علی العسکری علیهما السلام
بر چیزی که تعجب کردم از آن و گمان نداشتم که آن چنان باشد و آن آنست که چون آنحضرت
بیمار شد فرستاد نزد پدر من در ساعت سوار شد و آمد بدار الخلافه و باز گشت بتعجیل و با وی پنج نفر بود
از خادمان خلیفه که از ثقات و خاصه و محرم او بودند امر کرد ایشان را بملازمت سرای امام
حسن عسکری علیه السلام که از احوال او با خبر باشند و فرستاد نزد اطبا و امر کرد ایشان را که متردد باشند

بسوی او و تعهد احوال او کنند در صباح و مسا بعد از ین دو روز یا سه روز گذشت خبر آوردند
که ضعف برو غالب شده سوار شده و رفت و اطبا را امر فرمود که با از آنجا منفک نشوند و فرستاد
بقاضی القضاة و در مجلس وی حاضر کرد و فرمود او را که ده کس را اختیار کند از مردم ثقه که
متدین و با ورع و امانت باشند و ایشان را فرستاد که ملازم آن خانه باشند و شب و روز
از و غافل نشوند پس اینچنین بود تا آنحضرت رحلت فرمود و چون این خبر فاش شد غریو از سر من
رای بر آمد و بازارها بسته شد و بنو هاشم و قواد و کتاب و معدلان و سایر مردمان بجنازه وی حاضر
شدند پس سر من رای شبیه بروز قیامت شد پس چون فارغ شدند از تهیه او سلطان فرستاد
بعیسی بن متوکل و امر کرد که او بر وی نماز بگزارد و چون نهادند جنازه را از برای نماز او ابو عیسی
نزدیک آمد و روی مبارک وی گشود و عرض کرد او را بر بنی هاشم از علویه و عباسیه و قواد و کتاب
و قضاة و معدلین و گفت این حسن بن علی بن محمد الرضاست علیهم السلام که وفات یافته بر فراش خود
بی سبب دیگری و حاضر کرد خدام سلطان و ثقات او و قضاة و اطبا که ملازم داشتند آنجا و همه
دیدند و تفحص نمودند که او خود وفات یافته و کسی او را نکشته و بعد از آن روی او را پوشانید
و نماز بر وی گزارد و امر کرد که برداشتند و بردند و دفن کردند و بعد از دفن جعفر برادرش
آمد نزد پدر من و گفت مرتبه برادر را بمن ارزانی دارید و من هر سال بیست هزار دینار بشما
برسانم چون او این را از و شنید برو مکروه آمد و گفت ای احمق سلطان اطال الله بقاءه
برهنه کرده شمشیر را و نهاده در میان آنکسانی که زعم ایشان آن بود که پدر و برادر تو امامند
تا ایشان را باز دارد از ایشان و میسر نشد او را پس اگر نزد شیعه پدر و برادر تو امامی
پس هیچ حاجت نیست ترا که سلطان یا غیر او ترتیب تو کنند و اگر نزد ایشان این منزلت نداری
نخواهی یافت مرتبه نزد ما پس آن کلمات او را پدر من قلیل و ضعیف شمرد و امر کرد که او را
دور کردند از و و دیگر اذن نداد مر او را بر دخول بر و تا مرد پدر من و بیرون آمدیم ما و او
برین حال بود و سلطان طلب میکرد اثر ولد حسن بن علی را تا امروز و نیافت بسوی او راهی
و شیعه متیقن بودند که حسن علیه السلام وفات کرد و گذاشت ولدی را که قایم مقام اوست بامامت
و نوشت ابو محمد علیه السلام بابی القاسم اسحق جعفری الزبیری پیش از موت معتز به بیست روز

که ملازم شو در خانه خود تا این حادثه بگذرد پس چون کشته شد معتز بخدا او نوشت بسوی او که حادثه
حادث شد پس چه امر میکنی مرا آنحضرت نوشت بوی که حادثه دیگر نیست پس شد در امر معتز آنچه
شدنی بود و گفت که آنحضرت بمردی دیگر نوشت که کشته می شود محمد بن داود و پیش از قتل او بده
روز پس چون روز دهم شد او کشته گشت و روایت از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن
جعفر که او گفت کار بر ما تنگ شد و گفت مرا پدر من که بیا تا برویم بسوی این مرد یعنی ابا محمد علیه السلام
که او را وصف میکنند او را بجود و سماحت گفتم میشناسی او را گفت میشناسم او را و ندیده ام
او را هرگز گفت پس قصد دیدن او کردیم پدر من در راه گفت آنچه احتیاج است ما را آنست که
امر کند ما را بپانصد درهم دویست درهم از برای کسوه و دویست درهم از برای دقیق و صد
درهم از برای از برای نفقه و من گفتم در نفس خود کاشکی مرا امر میکرد بسیصد درهم از آن الا
میخریدم و صد درهم از برای نفقه و صد درهم دیگر از برای کسوه و بیرون رفتیم بجانب جبل و رسیدیم
بدر خانه بیرون آمد بسوی ما غلام او و گفت در آیید علی بن ابراهیم و محمد پسر او پس چون داخل شدیم
برو و سلام کردیم فرمود مر پدر مرا که یا علی چه باز داشت ترا از ما تا درین وقت گفت یا سیدی من
داشتم که ملاقات کنم ترا برین حال پس چون بیرون آمدیم از نزد او آمد ما را غلام او و پس داد
بپدر من کیسه که در و در اهم بود و گفت این سیصد درهم است صد درهم از ین در بهای الاغ
صرف کن و صد از برای کسوه او و صد از برای نفقه و بیرون مرو بجانب جبل و برو بسورا گفت
بسورا رفت و زنی خواست پس دخل او امروز ده هزار دینارست و مع هذا توقف دارد گفت
گفت محمد بن ابراهیم کردی مرو را که ویحک آیا میخواهی امری ظاهرتر از ین گفت راست میگویی
ولیکن هستیم ما بر امری که دایم بر آن بوده ایم مؤلف رحمه الله میفرماید که این تقلیدیست که
حق سبحانه و تعالی مذمت فرموده آنرا در شریف کتاب خود حکایت از کفار میکند که انا
وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون و شبهه نیست که عذاب اینجماعت که دعوه
بر ایشان رسیده باشد و دیده باشند آن معجزات را با ضعاف مضاعفه اشد خواهد بود
بلکه نسبتی نخواهد بود مر ایشانرا که نرسیده باشد ایشانرا دعوه و قایم نگشته باشد بر ایشان
حجت و این علوی اگر ندیده باشد امارت را و شنیده باشد آنرا و حالت از روی میل

از و بعد از این و یهدی الله لنوره من یشاء حدیث احمد بن حارث قزوینی گفت بودم
با پدر خود بسر من رای پدر من و توقف بیطاری داشت و در مربط ابی محمد علیه السلام بود
گفت که نزد مستعین استری بود که مثل او کس ندیده بود در صورت و بزرگی و بلندی اما
منع میکرد از زین و لجام کردن و سوار شدن جمع می شدند بسیاری از رشته سواران و حیله
نمی توانستند انگیخت بر سواری او بعضی از ندمای او گفتند که یا امیر المومنین آیا نمیفرستی بنزد
حسن بن علی الرضا علیهم السلام تا بیاید شاید سوار تواند شد او را یا آنکه بکشد او را پس فرستاد
بطلب ابی محمد و رفت پدر من با وی پس چون داخل شد ابو محمد در آنخانه من با پدر بودم
پس نظر کرد آنحضرت بآن استر که ایستاده بود در صحن خانه پس آنحضرت رفت بسوی او و دست
مبارک بر کفل او نهاد من نظر کردم بسوی آن استر دیدم سرتاپا عرق کرده و از و میچکید بعد از آن
بجانب مستعین رفت و سلام کرد و ویرا تعظیم کرد و نزدیک ی شد و گفت یا ابا محمد لجام کن
این استر را آنحضرت گفت بپدر من که لجام کن او را ای فلان مستعین گفت تو لجام کن او را پس
آنحضرت طیلسان خود را نهاد و برخاست و لجام کرد او را مستعین گفت تو زین کن او را
پس دیدم که باز برخاست و زین کرد او را و باز گشت بجای خود پس گفت مرا او را که می بینی که سوار
شوی او را آنحضرت فرمود که بلی سوار شد بی آنکه او امتناع کند بر و و بعد از آن او را راند در باشنه
کر بهترین رفتنی رفت و باز گشت و فرود آمد پس گفت مر او را مستعین که چگونه دیدی او را فرمود
که ندیدم مثل او را در حسن و زیبایی پس گفت مر او را مستعین که امیر المومنین آنرا بتو ارزانی داشت
آنحضرت فرمود بپدر من که ای فلان بگیر او را و کشید و برد و روایتست از ابی هاشم جعفری که شکایت
بردم نزد ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام باحتیاجی که داشتم پس حک کرد بتازیانه خود زمین را
و بیرون آورد از و سبیکه که قریب پانصد دینار طلا بود و گفت بگیر ای ابی هاشم و معذور دار
ما را و مرویست از ابی علی المطهری که او نوشته بود بسوی آنحضرت از قادسیه و اعلام کرده که
مردم باز میگردند از حج از خوف تشنگی من هم باز گردم آنحضرت نوشت که بروید که بر شما ترسی نیست انشاء الله
پس باقیان رفتند بسلامت و با ایشان از تشنگی تشویشی نرسید و مرویست از علی بن الحسین بن الحسن بن الفضل
الیمانی که او گفت نزول کرد بجعفری از آل جعفر خلق بسیار که مقاومت ایشان میسر نبود او نوشت بحضرت

و از ایشان شکایت کرد پس نوشت باو که دست میدارند ایشان از تو انشاء الله گفت بیرون آمدند مردم
اندکی بسوی ایشان و آنجماعت زیاده بر بیست هزار بودند و ایشان کمتر از هزار و ایشانرا منهزم ساختند
و روایتست از محمد بن اسمعیل العلوی که حبس کرده شد ابو محمد علیه السلام نزد علی بن اوتامش و او شدید العداوه
بود مر آل محمد را علیهم السلام و غلیظ بود بر آل ابی طالب گفته بودند او را چنین و چنان کن پس اقامت نکرد
الا یکروز تا نهاد هر دو رخسار خود را بر زمین از برای وی و او بالا نمیکرد چشم خود را بسوی او از جهت اجلال
و اعظام او و بیرون آمد از نزد او و او احسن مردم شد از روی بصیرت و نیکوتر مردم از روی گفتار در باره
او حدیث کند ابو هاشم جعفری که شکایت کردم بابی محمد از تنگی حبس و سختی قید پس نوشت بسوی من که نماز پیشین
امروز را در منزل خواهی گزارد پس بیرون آوردند مرا در وقت پیشین و نماز گزاردم در منزل خود چنانچه
آنحضرت فرموده بود و تنگی معاش داشتم پس خواستم که از وی مدد طلب کنم و بنویسم کتابتی که بخدمت وی
میفرستادم از آن شرم داشتم چون بمنزل خود آمدم برای من صد دینار فرستاد و نوشت بسوی من که هرگاه
ترا حاجتی باشد پس شرم مکن و بطلب آنرا چه تو آنرا که میخواهی می یابی انشاء الله و روایتست از نصیر خادم
که او گفت که شنیدم بسیار بار که آنحضرت تکلم میفرمود غلامان خود را بلغات ایشان و در میان
ایشان ترک و روم و سقلابی می بودند و من تعجب داشتم ازین و میگفتم او در مدینه متولد شده
و ظاهر نساخت خود را با احدی تا ابو الحسن رحلت فرمود و هیچکس ندید او را پس چگونه این زبانها
میداند و با خود این میگفتم پس روی آورد بجانب من و فرمود که خدای تعالی جل اسمه ظاهر کرده
حجت خود را در میان خلق خود و داده او را معرفت هر چیزی و او میداند لغات و اسباب
و حوادث را و اگر اینچنین نبودی میان حجت و محجوج فرقی نشدی حسن بن طریف گوید مخلجد در سینه
من دو مسئله میخواستم که هر دو را بنویسم و بپرسم از تب ربع پس غافل شدم از ذکر تب جواب
نوشت که سؤال کرده بودی از قایم هرگاه که قیام نماید حکم خواهد فرمود در میان مردمان
بعلم خود همچو قضای داود علیه السلام که سؤال نکند بینه را و میخواستی که از تب ربع بپرسی پس فراموش
کردی پس بنویس بر ورقی این آیت را و بیاویز بر گردن محموم که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم
پس نوشتم این آیت را و آویختم بر گردن محموم پس بخود آمد و تب از و رفع شد اسمعیل بن محمد بن علی بن
اسمعیل بن علی بن عبد الله بن عباس گوید که نشستم مر ابی محمد را در میان راه تا آنحضرت بر من گذشت

شکایت بردم بوی از جهت احتیاج و سوگند خوردم که نیست نزد من یک درهم و ما فوق آن و نه چاشت
دارم و نه شام فرمود که سوگند بخدا خوردی بدروغ و حال آنکه دفن کرده دویست دینار را در جایی
و این نمیگویم که دفع کنم از تو عطا یا را بده ای غلام آنچه با تست پس داد بمن غلام او صد دینار
پس روی مبارک بسوی من کرد و فرمود که حرام کرده دنانیری را که دفن نموده آنرا هرچند که احتیاج
تمام داری بآن و را فرمود آنحضرت چه من انفاق میکردم آنچه بمن میرسید و بغایت مضطر شدم
روزی از برای نفقه و ابواب رزق بر من بسته شد پس من تفتیش کردم بر دنانیری که دفن کرده بودم
نیافتم آنرا پس نظر کردم معلوم شد مرا چه مرا پسری بود موضع آنرا دانسته بود رفته بود و برداشته
بود و گریخته پس دست نیافتم از آن بر چیزی گوید علی بن زید بن علی بن حسین که مرا فرسی بود نیکو و بسیار
ذکر نیکویی او در محافل میکردم پس روزی رفتم بخدمت ابی محمد علیه السلام فرمود چه کردی فرس خود را
گفتم اینک بر در ایستاده است و این زمان گذاشتم او را فرمود که سوگند میدهم ترا که اگر پیش از
فا در شوی بر مشتری تاخیر مکن درین اثنا یکی در آمد و کلام وی منقطع شد پس برخاستم و در آن فکر
بودم و بمنزل خود رفتم و خبر کردم برادر خود را ازین گفت نمیدانم که چگویم و بخل میکردم در فروختن
او پس چون شب در آمد و نماز خفتن گزاردیم سایس آمد که فرس تو این زمان مرد من غمگین
شدم و دانستم که آنحضرت از آن گفتن این خواسته بود و بعد از آن رفتم بخدمت ابی محمد علیه السلام
بعد از چند روز و میگفتم در نفس خود که کاش آنحضرت انعام میفرمود بمن دابه را پس چون نشستم
فرمود پیش از آنکه من خبری گویم که نعم برای تو هست دابه ای غلام بده بوی ما دیان کمیت مرا
بعد از آن فرمود که این بهتر از فرس تست و آهسته تر و درازتر ست از عمر احمد بن محمد گوید که من نوشتم
بابی محمد علیه السلام در وقتی که مهتدی در قتل موالی سعی داشت که یا سیدی الحمد لله که مشغول کرد او را
او را از تو و بمن رسید که ترا تهدید ها کرده و گفته و الله که خالی کنم ایشانرا از جدید زمین
پس آنحضرت بخط شریف خود نوشت بوی که عمر او از آن کوتاه تر است و بشمار پنج روز را از ین
زمان باز گرفته می شود او در روز ششم با نواع خواری و زاری پس آنچنان بود که آنحضرت فرموده
بود گویند در آمدند عباسیان بر صالح بن وصیف در جایی که حبس کرده بودند ابو محمد را علیه السلام
و گفتند او را که حبس او را بر و تنگ ساز و گشاده مساز صالح گفت من چکنم باو دو مرد که بدترین مردمند

بر و موکل گردانیده ام و ایشان گشته اند از عبادت و صلوة و صیام با مر عظیمی پس امر کردند
باحضار آن موکلان گفتند ایشانرا که وای بر شما چیست حال شما در امر این مرد پس گفتند چه میگویی
در باره مردی که روز بروزه می باشد و شب همه شب نماز میگزارد و با کسی سخنی ندارد و مشغول
نیست بغیر عبادت پس هرگاه نظر میکند بجانب ما میلرزد جمیع اعضای ما بمرتبه که مالک نفس خود
نمیتوانیم شدن پس چون شنیدند این را عباسیان باز گشتند خاموش و خاسر و از علی بن
محمد مرویست که او روایت کرده از جماعتی از اصحاب ما که ایشان گفتند که تسلیم کردند آنحضرت
تحریری از جهت حبس او و کار را بر آنحضرت تنگ میگرفت و ایذا میرسانید پس گفت زن او
بوی که از خدای تعالی بترس که تو نمیدانی که کیست در خانه تو و یاد کرد صلاح و عبادت
او را و گفت من می ترسم بر تو از و او گفت و الله من او را خواهم انداختن در پیش سباع
بعد از آن رفت و این رخصت حاصل کرد و رخصت یافت چون انداخت آنحضرت را
در پیش او میل نکرد بخوردنش پس نظر کردند بآن موضع تا ببینند که حال او چیست پس یافتند
که در نماز ایستاده است و آن سبع در گرد وی میگردد و تعرض نمیرسانند پس امر کردند و آنحضرت
را از آن منزل و خانه بیرون بردند و روایات درین معنی بسیار است باین اختصار رفت
باب در ذکر وفات ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام و موضع قبر و ذکر ولد او و آنحضرت مریض
شد در اول ماه ربیع الاول در سال دویست و شصتم و رحلت فرمود در روز جمعه هشتم ماه مذکور
و در وقت وفات بیست و هشت ساله داشت و دفن کرده شده بود پدر او در سر من رای
و گذاشت این منتظر را از برای دولت حق و آنحضرت مخفی میداشت مولد او را و می پوشید
امر او را از جهت صعوبت وقت و شدت طلب سلطان و اجتهاد او در تفتیش امر او و چون شایع
شد از مذهب شیعه امامیه در باب او و معلوم و معروف شد انتظار ایشان مر او را اظهار نفرمود ولد
خود را در حال حیات خود و ندانستند او را جمهور بعد از وفات ابی محمد و جعفر بن علی برادر آنحضرت
متولی اخذ ترکه او شد و سعی کرد در حبس جواری وی و اعتقاد حلایل او و تشنیع میکرد باصحاب
آنحضرت بسبب انتظار ایشان ولد او را و قطع میکرد کلام ایشانرا که میگفتند در وجود او و قول بامامت
او و بر می انگیخت قوم را تا غایتی که میرسانید غدر ایشانرا و متفرق می ساخت و دلیر گردانیده بود

قوم بایشان وبلاها برسرایشان می‌آوردند از اعتقال وحبس وتهدید وتصغیر واستخفاف وذل
وخواری وبا اینها سلطان نتوانست ایشان را از آن باز داشت وجمع کرد جعفر طاهر که
ابی محمد را علیه السلام وسعی میکرد نزد شیعه که قایم مقام برادر باشد پس شیعه مطلقا از و
قبول نکردند واو دران پس رفت پیش سلطان وقت والتماس مرتبه برادر کرد وبذل کرد مال
بسیاری وتقرب جست بهر آنچه ظن او بود که بآن تقرب میتوان جستن بآن پس شفیع نشد خبری
ازان وم جعفر را اخبار بسیار است درین معنی وکتاب گنجایش شرح وبسط آن ندارد وآن
مشهور است نزد امامیه ولکن بسیار است که میداند از عامه وبالله التوفیق ابن خشاب نیز
تاریخ ولادت ووفات ومبلغ سن آن حضرت ذکر کرده بروجهی که سابقا مذکور شد ودر کتاب
دلایل آورده که دلایل حسن بن علی العسکری علیهما السلام محمد بن عبدالله روایت کرده که چون امر
کرده شد که سعید ابی محمد علیه السلام را بکوفه برد نوشت بسوی وی ابو الهیثم که فدای تو کردم
رسیده است بمن امری که اضطراب پیدا کرده ام پس نوشت بوی که بعد از سه روز دیگر میرسد
بشما فرج وشادی پس کشته شد معتز در روز سیوم گفت ناپیدا شد غلام کوچکی که مر اورا بود
نمی یافتند انحضرت را از ان حال خبر دادند فرمود که طلب کنید اورا در فلان برکه پس طلب کردند
اورا یافتند دران برکه مرده او گفت خزانه ابی الحسن علیه السلم را بنهب بردند بعد از انکه او
درگذشت پس انحضرت را خبر کردند از ان امر کرد تا در آنرا ببستند بعد از ان حرم وعیال
اورا طلب کرد وگفت بیک یک که فلان چیز را رد کن وخبر کرد بهر یک بآنچه برداشته بودند
تا همه را باز دادند وهیچ فوت نشد حدیث کرد هرون بن مسلم او گفت پسری شد احمد پسر اورا تو
بسوی ابی محمد علیه السلام بعسکر در روز دوم ولادت او وپرسید که چه نام کند او را وکنیت
او چه باشد ومن میخواستم که نام او جعفر باشد وکنیت ابو عبدالله پس آمد رسول او
در صبح روز هفتم وکتابت ازو آورد که اورا جعفر نام کن وکنیت کن اورا بابی عبدالله
ودعا فرموده از برای من وحدیث کرد مرا قاسم هروی که بیرون آمد توقیع از ابی محمد
ببعضی بنی اسباط گفت نوشته بودم بوی که خبر کند اورا از اختلاف موالی وسوال کرده بودم اورا از اظهار
ودلیل پس نوشت بسوی من بدرستی که خطاب فرموده خدای عز وجل عاقل را ونیست احدی را که اتیان

نماید بآیتی واظهار کند دلیلی را که اکثر وبیشتر باشد از آنچه آمده بخاتم النبیین وسید المرسلین پس گفتند
کفار که او ساحر وکاهن وکذابست وهدایت میکرد کسی را حق تعالی که مهتدی می بود الا آنکه باد که
ساکن می شدند بسیاری از مردم واین آنست که حق تعالی اذن میفرماید مارا پس تکلم میکنیم ومنع
می نماییم وخاموش می باشیم واگر خواهد که اظهار نکند حق را پیغمبران نمیفرستاد که مبشرین ومنذرین
باشند که اظهار کنند حق را در حال ضعف وقوت وناطق باشند دران اوقات تا گزارش دهند
امر حق تعالی وانفاذ حکم او کنند درمیان طبقات مردمان متفرقه تا ایشان را بینا کردانید بر سبیل نجات
وتمسک بحق کردند متعلق بفرع واصل شوند بی شک وریب وبنا نهند از وکریزی وطبقه اخذ کنند حق را
از اهل او پس ایشان مثل راکب بحر ند که موج میزنند نزد موج او وساکن میکردند نزد سکون او وطبقه
غالب میشوند برایشان شیطان شان ونشان ایشان ردات بر اهل حق ودفع حق است بباطل از
حسدی که نزد ایشان است پس بگذار کسی را که میرود براست وچپ پس شبان هرگاه خواهد جمع میکند
گوسفندان خود را بآسان ترین سعی ذکر کردی تو اختلافی را که درمیان موالیست پس آن بهتر از رفعت
وکبر بی شک وکسی که نشست در مجلس حکم پس او اولی است بحکم نیکو رعایت پذیر است واحتراز کن از
اذاعت وشهرت وطلب ریاست که این هر دو مرد را بهلاکت می برند ذکر کردی رفتن خود را بفارس
می برد حق تعالی ترا بمصر ان شاء الله ایمن داخل خواهی شد وبرسان ثقات دوستان را از من سلام وامر
کن ایشان را بتقوی الهی وپرهیزکاری عظیم وادای امانت واعلام کن ایشان را که فاش کننده بر حرب
پس چون خواندم که داخل میشوی بمصر ندانستم معنی این پس آمدم ببغداد وعزیمت خروج کردم از انجا
بفارس پس یراق آن مهیا شد پس بیرون رفتم بجانب مصر وروایت از علی بن محمد بن زیاد که بیرون
آمد توقیع ابی محمد علیه السلام که فتنه مخصوص تست پس بنشین در خانه خود وبیرون مرو گفت پس
مصیبتی بمن واقع شد نوشتم بسوی وی که آیا آن ناپه این بود پس نوشت که نه آن سخت تر است ازین
پس مرا طلب میکردند بسبب جعفر بن محمد ومنادی میکردند که هر که اورا بیارد پس اورا صد هزار درهم
باشد حدیث کرد محمد بن علی التمری گفت که داخل شدم بر ابی احمد عبیدالله بن عبدالله در پیش
او رقعه بود از ابی محمد علیه السلام درو بود که من فرود می آرم بلای خدا را درین طاغی یعنی الزبیری
واو گیرنده بود انحضرت را وسه روز شده بود پس چون روز سیوم شد کردند با او آنچه کردند

ودیگر گفت او که نوشت انحضرت بسوی من که فتنه فرو خواهد گرفت شمارا بر حذر باشید چون سه روز
گذشت درمیان بنی هاشم فتنه افتاد پس من نوشتم بوی که آیا آن فتنه این بود فرمود که نه ولیکن
غیر انیست پس چون چند روز گذشت امر معتز دید بوقوع آمد وکشته شدن او وم مرویست از ابی هاشم
جعفری که او گفت نزد ابی محمد علیه السلم بودم که در آمد بر وجوانی خوب صورتی من گفتم در نفس خود
که که باشد این پس ابو محمد فرمود که این ابن ام غانم است صاحب سنگی که مهر کرده بودند از پدران
کرام من وآنرا آورده که من نیز مهر کنم انگاه فرمود که بده سنگ را بمن پس داد ودر موضع املس
زم بود آنرا مهر فرمود بخاتم خود که با وی بود واسم یمانی مجمع بن سفیان بن علم بن ام غانم یمانی
بود داود دیگر گفت که بیرون آمد ابو محمد با جنازه ابی الحسن علیهما السلم وپیرهن را چاک کرده بود
پس نوشت ابو عون قرابه نجاح بن سلمه که هیچ دیده یا شنیده از ائمه چاک کرده باشند جامه خود را در مثل
این صورت نوشت ابو محمد بسوی وی که ای احمق ندانسته که چاک کرد موسی پیغمبر برای بیرون علیهما السلام
وروایت از جعفر بن محمد القلانسی او گفت برادر من محمد نوشت بابی محمد وزن او آبستن
بود نزدیک بوضع حمل که از خدای تعالی درخواهد که اورا روزی کند فرزند نرینه ونام کند اورا
پس نوشت انحضرت بوی که روزی میکند ترا فرزند نرینه تمام خلقت وخوب نامیست محمد وعبدالرحمن
پس زن او از یک شکم دو فرزند آورد یکی از ایشان را در پای انگشت زایدی بود ودیگری تمام
خلقت بود پس یکی را نام محمد کرد وزواید را عبدالرحمن وم مرویست از جعفر بن محمد القلانسی که نوشتم
بابی محمد مصحوب محمد بن عبدالجبار که سوال کند اورا از مسایل بسیار ودر خواهد که دعای از برای
برادر او بکند که بارمنیه رفته بود که گوپیا رد پس جواب سوال نوشت وذکر برادر در نفرمود
بعد ازان خبر آمد که برادر او مرد در روزی که انحضرت نوشته بود جواب مسایل اورا پس چون
ذکر نفرموده بود اورا دانستیم که او مرده است وم از ابی هاشم جعفری روایت که بودم نزد
ابی محمد علیه السلام فرمود که چون بیرون آید قایم امر کند بکندن منار ومقصورهایی که در مساجد است
من گفتم در نفس خود که این چه معنی دارد روی مبارک بمن کرد وگفت این معنی دارد که اینها محدث
ومبتدع خواهد بود که آن نوع بنا نکرده هیچ پیغمبری ونه هیچ حجتی روایت از داود بن قاسم جعفری
گفت پرسیدم از ابا محمد علیه السلام از قول خدای عز وجل که ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا

فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله فرمود که همه ایشان از آل محمد اند
ظالم آنانند که اقرار بامام ندارند گفت من اشک چشم کردم وفکر میکردم با خود در عظم وبزرگی
آنچه اعطا فرموده آل محمد را صلی الله علیهم پس نظر کرد بمن وفرمود که امر اعظم است از آنچه حدیث
میکند ترا از عظم وبزرگی شان آل محمد پس حمد وشکر کن خدا را که تو تمسک جسته بحبل ایشان که
خوانده می شوی در روز قیامت با ایشان گاهی که خوانند هر مردمانی را با امامان خود پس
بشارت باد ترا ای ابا هاشم که تو بر خیری وم از ابی هاشم روایتست که سوال کرد محمد بن صالح
الارمنی از ابو محمد علیه السلام از قول خدای عز وجل که یمحوا الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب
انحضرت فرمود که محو نمیکند حق تعالی الا آنچه باشد وثابت نمیکرداند الا آنچه نباشد من گفتم در نفس خود
که این خلاف آنست که هشام بن حکم میگفت که معلوم چیزی تا انکه بشود وبدید آید پس انحضرت نظر
کرد بسوی من وفرمود که خدای تعالی عالم است ودانا باشیا پیش از انکه بشود وبدید آید خالق
بود وقتی که مخلوق نبود ورب بود وقتی که مربوب نبود وقادر بود پیش از انکه مقدور پس گفتم
گواهی میدهم که تو ولی الله وحجت او وقایم بقسط وعدل اویی وتو بر منهاج وطریقه امیر المومنین ع
وعلم او گوید ابو هاشم که من بودم نزد ابی محمد پس پرسیدم اورا محمد بن صالح الارمنی از قول
حق تعالی وَاِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ
قالوا بلی شهدنا انحضرت فرمود ثابت است آن معرفت وفراموش کرده اند آن موقف را
وزود باشد که بیاد بیاید ایشان را واگر نه آن بودی ندانستی کسی که کیست خالق او وکیست رازق
او ابو هاشم گفت من عجب داشتم در نفس خود از عظیم آنچه خدای تعالی اعطا فرموده وتی
خود را وجزیل آنچه تحمیل کرده اورا پس وی آورد ابو محمد وفرمود که امر عجیب است از آنچه عجب میداری
ازان یا ابا هاشم واعظم ازان چیست گمان تو بقومی که اگر ایشان را شناخت خدا را شناخت
وکسی که ایشان را نشناخت خدا را نشناخته پس مومن نیست مگر کسی که تصدیق ایشان موقن
باشد وگوید ابو هاشم که شنیدم از ابا محمد علیه السلام که میفرمود که از گناهان چیزی هست که
حق تعالی آنرا نمی آمرزد وآن گفتن مرد است که کاشکی من مواخذ نمی بودم الا باین یعنی
گناه را صغیر نباید شمرد پس گفتم در نفس خود که این هر آینه امر دقیق است وسزاوار آنست

مرورا که تفقد کن از نفس خود هر چیز را پس روی مبارک کرد بر من و فرمود که صدقت یا باهاشم
ملازم شو آنچه حدیث میکند ترا نفس تو چه اشتراک در میان مردم مخفی تر است از مورچه خورد
بر سنگ صفا در شب تاریک ظلمانی و از ذره خورد بر چیزی سیاه و روایتست از ابی هاشم که شنیدم
از ابا محمد علیه السلام که میفرمود که در بهشت هر آینه دریست که داخل نمی شود آنرا مگر اهل معروف
پس ستایش کردم خدا را در نفس خود و فرح نمودم بآنچه نهادم بر خود از حوایج مردم پس نظر
کرد بسوی من ابو محمد و گفت نعم پس دایم باش بر آنچه هستی بران که اهل معروف در دنیا ایشان
همان اهل معروف اند در آخرت بگرداند ترا خدای تعالی از ایشان یا ابا هاشم و رحمت کند ترا
دیم از ومرویست که شنیدم از ابا محمد که میفرمود که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است
باسم خدای تعالی که اعظم است از سیاهی چشم بسفیدی او و ازوست که پرسید محمد بن
صالح ارمنی از ابا محمد از قول خدای عز و جل که لله الامر من قبل و من بعد پس فرمود آنحضرت
که مرورا ستامر پیش از آنکه امر کند بآن و مراورا ست امر بعد از آنکه امر کند بآنچه خواهد پس گفتم
در نفس خود که اینست قول خدای عز و جل که الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین گفت
نظر کرد بسوی من و تبسم فرمود و گفت الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین و از ابی
هاشم مرویست که سوال کردند از ابو محمد علیه السلام که چیست و چگونه است حال مرأة مسکینه
ضعیفه که اخذ میکند یک سهم و اخذ میکند مرد دو سهم فرمود که بر زن جهاد و نفقه و معاقله نیست
و بر مرد هست اینها پس من گفتم در نفس خود که باشد که گفته شود مرا که ابن ابی عوجا سوال کرد
این مسئله را از ابی عبد الله علیه السلام و او همین جواب فرمود پس آنحضرت روی کرد بسوی من
و فرمود که نعم این مسئله ابن ابی عوجا ست و جواب از ما یکیست هر گاه که معنی مسئله یکیست جاریست
برای آخر ما آنچه جاریست برای اول ما و اول و آخر ما در علم یکسانند و مر رسول الله و مر امیر المومنین
راست صلی الله علیهما و فضل ایشان هر دو و از ومرویست که نوشتند بسوی آنحضرت
بعضی از موالی و محبان و التماس کردند که دعایی تعلیم فرماید ایشانرا پس نوشت بسوی ایشان
که این دعا بخوانید یا اسمع السامعین و یا ابصر المبصرین و یا عز الناظرین و یا اسرع الحاسبین
و یا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین صل علی محمد و آل محمد و اوسع لی فی رزقی و مد لی فی عمری

ومنّ علی برحمتک یا ارحم الراحمین واجعلنی ممن ینتصر به لدینک و لا تستبدل غیری گوید ابو هاشم که گفتم
در نفس خود که بار خدا بگردان مرا در سلک حزب وی و در زمرهٔ او هر گاه که باشی بخدا ایمان آرنده
و مر رسول او را تصدیق کننده و مر اولیای او را شناسنده و مر ایشان را پیروی کنی پس بشارت باد ترا
ابو هاشم گوید که من شنیدم از ابی محمد که میفرمود که بدرستی که مر کلام خدا را فضل است بر کلام خلق همچو
فضل خدای تعالی بر خلق و مر کلام ما را فضل است بر کلام مردمان همچو فضل ما بر ایشان و روایتست از محمد بن
الحسن میمون گفت نوشتم بسوی وی و شکایت کردم از فقر و باز گفتم در نفس خود آیا نباشد که بگوید آنحضرت
که فقر با ما بهتر است از غنی با غیر ما و قتل با ما بهتر است از حیات با دشمنان ما پس جواب نوشت که خدای عز و جل
اختصاص میدهد اولیای خود را گاهی که زایل میگرداند و دور میکند از ایشان البقر و حال آنکه عفو
میکند از ایشان بسیاری همچنانکه حدیث کرده نفس تو ترا که فقر با ما بهتر است از غنی با غیر ما و قتل با ما بهتر است
از حیات با دشمنان ما و ما پناهیم هر کسی را که پناه آرد بما و نوریم کسی را که بینایی جوید بما و نگاه دارنده ایم
مر کسی را که اعتصام نماید بما کسی که دوست دارد ما را باشد با ما در سنام و مقام اعلی و آنکه انحراف جوید
از ما پس جای او آتش است و مرویست از ابی هاشم که داخل شدم بر ابی محمد علیه السلام و میخواستم که سوال کنم از
نقره که بر زنم با و انگشتری که نگاه دارم از برای تیمن و تبرک پس نشستم و فراموش کردم بآنچه آمده بودم
از برای آن بعد از ان وداع کردم و برخاستم انداخت نزد من انگشتری و فرمود که میخواستی از من نقره
پس ما دادیم ترا انگشتری سود کردی نگین و کرایه را گوارا کرداند ترا خدای تعالی یا ابا هاشم و روایتست
از علی بن عمر النوفلی گفت بودم با ابی الحسن علیه السلام در صحن خانه او پس گذشت بر ما جعفر پس گفتم فدای تو کردم
اینست صاحب ما فرمود که نه صاحب شما حسن است و از حجاج بن سفیان عبدی روایتست که گذاشتم پسر خود
را بیمار در بصره و نوشتم بابی محمد که دعا فرماید برای او پس نوشت که رحمت کند خدای تعالی پسر ترا
که او مومن بود حجاج گوید که وارد شد بر من کتابت وی در بصره و مرده بود پسر من در روزی که
بود ابو محمد بموت او و بود پسر من که شک میکرد در امامت از برای اختلافی که جاریست میان شیعه و روایت
از محمد بن درباب الرقاشی گفت نوشتم بابی محمد و سوال کردم او را از مشکاة و آنکه دعا کند از برای
زن من که باردار بود در بر سر ولدش که روزی گرداند حق تعالی مرا فرزند نرینه و نام نهد او را پس جواب
نوشت که مشکاة دل محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و جواب ننوشت از حال زن مراد در آخر

کتابت نوشته بود که عظم الله اجرک و بر هر تو ولدی پس فرزند مرده آورد و بعد از ان حامله شد
و پسری آورد گفت عمر بن ابی مسلم که بسمع سمعی ایذا بسیار میرسانید مرا و مکروه بسیار از و میدیدم
و خانه من متصل بود بخانه وی پس نوشتم بابی محمد که دعا فرماید که زود از ان فرج یابم پس جواب
آمد که بزودی بتو فرج میرسد و تو مالک خانه او می شوی پس او مرد بعد از ماهی و خریدم خانه او را
و با خانه خود یکی کردم ببرکت آنحضرت روایتست از محمد بن عبد العزیز البلخی گفت صباحی بیرون
رفته بودم و نشسته در شارع غنم پس ناگاه ابو محمد بیرون آمده بود و متوجه دار عامه بود پس گفتم
در نفس خود که دیده می شود که فریاد کنم که ای مردمان این حجت الهی است بر شما پس بشناسید او را
اگر می کشید مرا پس چون نزدیک شد بمن ایما فرمود بمن بانگشت سبابه خود که بر دهان داشت که
اسکت و دیدم او را در انشب که میفرمود که کتمانست یا قتل بپرهیز بر نفس خود حدیث کرد محمد بن
اقرع که نوشتم بآنحضرت و سوال کردم از امام که آیا محتلم می شود و گفتم بعد ازین که کتابت از خود
جدا کرده بودم که احتلام از شیطانست و حق سبحانه و تعالی در پناه خود نگاه میدارد
اولیای خود را از لمه و وسوسه شیطان همچنانکه حدیث کرده نفس تو و مرویست از ابی بکر
که عرض کرد بر من دوستی که مرا بود که بیا با من شریک شو در خریدن اثمار نخل از نواحی متفرقه
پس نوشتم بآنحضرت و درین باب بوی مشورت کردم نوشت که داخل مشو در شرکت او
چه چیز غافل می سازد ترا از ملخ و کرم خوردن آن پس واقع شد ملخ و آنرا فاسد ساخت
و آنچه باقی ماند کرم خورد و حق مرا در پناه گرفت ببرکت آنحضرت حدیث کرد مرا حسن بن
ظریف گفت نوشتم بابی محمد علیه السلام و پرسیدم که چیست معنی قول رسول الله صلعم مر
امیر المومنین را علیه السلام که من کنت مولاه فهذا علی مولاه فرمود که خواسته باین
قول بآنکه بگرداند او را علمی که شناخته شود بآن حزب الهی نزد مفارقت گفت نوشتم
نزد آنحضرت و آنکه من سی سال بود که متعه نکرده بودم و باز ایستاده بودم از ان
و بود در حی من زنی که وصف کرده بودند او را بجمال نزد و دل من میل کرده بود بجانب
وی و او زنی بود فاجره که منع نمیکرد از دست رسنده بوی مرا از و کراهت بود باز گفتم
با خود که متعه کن بفاجره که تو بیرون می بری او را از حرام بحلال پس نوشتم بآنحضرت و مشورت

کردم با وی در باب متعه و گفتم آیا جایز است بعد ازین سالها که متعه کنم جواب نوشت که تو
احیای سنت میکنی و اماتت باکی نیست اما باید که بپرهیزی از فاجره که مشهور بزنا باشد و اگر چه
حدیث کند نفس تو که پدران من گفته اند که متعه فاجره مکن چه تو بیرون می بری او را از حرام بحلال
پس این زنیست معروفه بکار زنا و من می ترسم بر تو که این خبر فاش شود پس من ترک کردم و بوی
متعه نکردم و متعه کرد بوی شاذان بن سعد و او مردی بود از برادران و همسایگان ما این خبر
شهرت یافت با سلطان وقت رسید و مال بسیار نفیس از و گرفتند بواسطه این و خدای تعالی مرا
نگاه داشت ببرکت آن سید و روایت کند سیف بن لیث که من گذاشتم پسری که مرا بود بیمار در مصر
در وقتی که بیرون می آمدم از انجا و مرا پسری دیگر بود شریر بد نفس و او وصی و قیم من بود بر عیال و ضیاع
من پس نوشتم بابی محمد علیه السلام و التماس کردم که دعا فرماید از برای آن پسر بیمار پس جواب نوشت
بسوی من که صحت و عافیت یافت پسر کوچک تو و پسر بزرگ که وصی و قیم تو بود مرد پس شکر خدای
تعالی کن و جزع مکن تا ضایع نشود اجر تو پس وارد شد بر من ان کتابت در روزی که کوچک عافیت
یافته بود و بزرگ مرده و مرویست از محمد بن حمزة السروری گفت نوشتم بر دست ابی هاشم داود بن
قاسم الجعفری که میان من و او مواخات بود بسوی ابی محمد علیه السلام و سوال کردم او را که دعا فرماید
از برای من بغنی و توانایی و من مردی درویش بودم و جواب آمد بر دست او که بشارت باد ترا
که فرود آورد حق تعالی بتو غنی را پسر عم تو یحیی بن حمزه مرده و صد هزار درهم گذاشته و آن بتو میرسد
پس شکر کن خدای را و بر تست که میانه رو باشی در معاش و باید که حذر کنی از اسراف که آن از فعل
شیطانست پس آمد بر من بعد ازین قاصدی و خبر آورد که پسر عم من مرده در روزی که باز گشت بما
ابو هاشم بجواب مولای من ابی محمد علیه السلام پس من غنی شدم و زایل شد فقر از من همچنانکه فرموده بود
سید من پس ادا کردم حق الله را از مال خود و احسان نمودم برادران دینی خود را و باقی را نگاه داشتم
و بحساب خرج میکردم و من مردی بودم مسرف چنانچه آنحضرت فرموده بود و روایتست از محمد بن صالح
الخثعمی گفت نوشتم بابی محمد علیه السلام و سوال کردم از خربزه که من شعف تمام بآن داشتم نوشت
بمن که خربزه را ناشتا مخور که آن فالج می آرد و میخواستم که بپرسم از صاحب زنج که خروج کرده
بود در بصره پس فراموش کردم تا رفت کتابت من بوی پس توقیع آنحضرت بیرون آمد که صاحب

زنج از اهل البیت نبود گوید محمد بن الربیع الشیبانی که من مناظره کردم مردی را از ثنویه در اهواز
بعد از آن آمدم بسر من رای و در دل من چیزی از مقاله او اثر کرده بود پس من نشسته بودم
بر در احمد خصیب که آمد ابو محمد علیه السلام از دار عامه در میان جماعتی سواران در آن روز
پس نظر کرد بسوی من و اشارت فرمود بانگشت مبارک خود یکی یکی تا مرا جدا ساخت پس من
بیهوش افتادم و روایتست از علی بن زید بن علی بن حسین بن زید گفت که من داخل شدم
برابی محمد علیه السلام و نشستم نزد او که بیاد آمد مرا که مندیلی داشتم که پنجاه دینار در و بود و اکنون
با من نیست مضطر شدم از برای آن آنحضرت فرمود که باکی نیست آن نزد برادر تو محفوظ است
ان شاء الله پس آمدم بمنزل خود پس داد آنرا بمن برادرم گوید علی بن محمد بن حسن که ملاقات کردند با ما
جماعتی از اهواز از اصحاب ما و بیرون رفته بود سلطان بر سر صاحب بصره ما هم بیرون رفتیم
و میخواستم که ببینیم ابا محمد را علیه السلام و او را پیشتر دیده بودیم و نشستیم در میان سر من رای
و انتظار رجوع وی می بردیم و چون بازگشت و بما نزدیک شد ایستاد و دست مبارک دراز
کرد و طاقیه از سر برداشت و نگاه داشت آن دست دیگر بکرد سر مبارک برآورد و
خندید در روی هر یک از ما پس مردی گفت در میان ما که گواهی میدهم که تو حجت خدای
و برگزیده اوئی گفتم ای فلان ترا چیست گفت که من شک داشتم در و پس گفتم در نفس خود
که اگر او بازگرداند و طاقیه از سر بردارد من قایل گردم بامامت او و روایتست از ابی سهل بلخی
که نوشت مردی بآنحضرت و التماس کرد که دعایی فرمای از برای پدر و مادر او و مادر او علیه
بود و پدرش مومن پس نوشت که رحمت کند خدای تعالی بر پدر تو و دیگر نوشت همچنین
التماس دعا کرد از برای پدر و مادرش و مادر او مومنه بود و پدرش ثنوی پس نوشت
که رحم الله والدتک و دو نقطه در بالا نهاد تا والدیک نخوانند یعنی خدای تعالی رحمت کند
بر مادرت و روایتست از جعفر بن محمد بن موسی گفت که نشسته بودم در آخر روزی که
آنحضرت سواره بر من گذشت و من بودم که آرزوی سخت داشتم از برای فرزند پس گفتم
روزی کناد مرا خدای تعالی فرزندی اشارت فرمود بسر مبارک که نعم گفتم نرینه باز
اشارت فرمود که نه پس مرا دختری شد و حدیث کرد ابو یوسف که شاعر متوکل بود گفت

مرا فرزندی شد و معاش من تنگ بود پس نوشتم رقعها بهر جماعت که مرا مددی کنند آنکس رفته
بود و بار رقعها نومید بازگشت گفتم بروم و طواف کنم برگرد خانه و یا در خانه بروم پس آمد ابو حمزه
و با وی کیسه بود سیاه که در و چهارصد درهم بود گفت میگوید ترا سیدمن که این را بر مولود
خرج کن مبارک گرداند خدای تعالی آن مولود را بر تو و روایتست از نبل که کنیزک آنحضرت بود گفت
من دیدم نزد سر مبارک آنحضرت نوری که درخشان می بود تا آسمان در حالتی که آنحضرت در خواب
می بود حدیث کرد قاسم که کاتب راشد بود گفت که بیرون آمد مردی از علویین از سر من رای
در ایام ابی محمد علیه السلام بطرف جبل که طالب فضل بود پس ملاقات کرد بوی در حلوان گفت از کجا
آمده گفت از سر من رای گفت دانی در ب فلان و فلان را گفت بلی گفت هیچ خبر داری از حسن بن
علی العسکری گفت نه گفت بچه کار آمده بجبل گفت بطلب فضل گفت ترا است بر من پنجاه دینار پس از من
بستان و بازگرد با من بسر من رای تا برسانی مرا بحسن بن علی گفت خوش باشد پس بوی پنجاه دینار داد
و بازگشت علوی با او پس هر دو رسیدند بسر من رای پس اذن طلبیدند برابی محمد علیه السلام پس اذن
یافتند و هر دو داخل شدند و آنحضرت نشسته بود در صحن خانه پس چون نظر کرد بجبلی فرمود که توئی فلان
بن فلان گفت نعم فرمود که وصیت کرده بتو پدر تو و وصیت از برای ما کرده پس آورده آنرا و با تو
چهار هزار دینار راست پس بده آنرا او گفت آورده ام و داد آن مال را بوی بعد از آن نظر کرد بعلوی
و فرمود که بیرون آمدی بسوی جبل از جهت طلب فضل پس داد این مرد ترا پنجاه دینار پس بازگشتی با او و ما
میدهیم ترا پنجاه دینار پس داد او را متولد شد آنحضرت در ماه ربیع الآخر در سال دویست و ششم
پس او بیست و هشت ساله بوده باشد این آخر آنست که از کتاب الایل نقل کرده شده قطب الدین راوندی
رحمه الله آورده در کتاب خود که روایت کرده احمد بن محمد از جعفر بن الشریف الجرجانی گفت که
حج کردم یکسال و آمدم بخدمت ابی محمد علیه السلام در سر من رای و اصحاب ما چیزی از مال داده بودند
برای وی پس خواستم که بپرسم از آنحضرت که بکه بدهم پیش از آنکه من بگویم فرمود که آنچه با تست بده
بمبارک خادم پس دادم و گفتم شیعیان تو بجرجان ترا سلام رسانیدند فرمود که آیا باز نمیگردی
بآنجا بعد از فراغ تو از حج گفتم بلی فرمود که تو باز میگردی بجرجان از امروز تا صد و نود روز دیگر
و داخل میشوی در جرجان در روز جمعه که اول روز باشد از ماه ربیع الآخر در اول روز پس اعلام

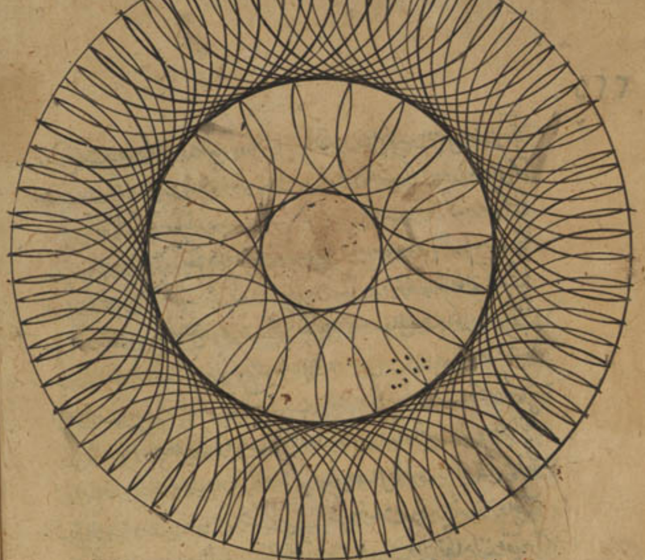
کن ایشان را که من ملاقات خواهم کرد با ایشان در آخر این روز پس برو بسلامت که زود باشد
که بیرد ترا خدای تعالی بسلامت و آنچه با تست برسی باهل و ولد خود و فرزند بشود مر پسر ترا
شریف پس او را صلت نام کن که او زود باشد که بحد بلوغ برسد و از دوستان ما باشد پس گفتم یا بن
رسول الله بدرستی که ابرهیم بن اسمعیل جلختی او از شیعه تست و احسان بسیار میکند بدوستان
تو بیرون می آید بسوی ایشان در سال فلانی از مال خود زیاده از صد هزار درهم و او یکی از نعمات
از نعم الهی فرمود که حق تعالی جزای شکر ابی اسحق ابرهیم بن اسمعیل بدهد و نعمت بوی ارزانی دارد
که نیکویی میکند با شیعیان ما و کنانان او را بیامرزد و او را روزی کند فرزند نرینه تمام الخلقه
گوینده بحق پس بگو او را که حسن بن علی میگوید که نام کن فرزند خود را احمد گوید پس بازگشتم از نزد
آنحضرت و حج بجای آوردم تا آمدم بجرجان در روز جمعه اول روز از ماه ربیع الآخر همچنانچه
آنحضرت فرموده بود و اصحاب تهنیت من آمدند و من اعلام کردم ایشان را که امام علیه السلام
وعده فرموده مرا که آخر این روز با شما ملاقات کند پس مهیا سازید ما یحتاج را و آماده گردانید
همه مسایل و حوایج خود را پس چون نماز پیشین و پسین گزاردند جمع شدند همه در خانه من
پس بخدا که خبر نداشتیم که آنحضرت درآمد و ما همه مجتمع بودیم و سلام کرد اول بر ما پس پیش رفتیم
و دست مبارکش بوسیدیم فرمود که من وعده کرده بودم جعفر بن الشریف را که ملاقات
کنم شما را در آخر این روز پس نماز ظهر و عصر گزاردم در سر من رای و آمدم بسوی شما تا تجدید
عهد کنم با شما پس اینک من آمده ام شما را پس جمع کنید مسایل و حوایج خود را تمام پس اول
کسی که شروع کرد در مسئله خود نضر بن جابر بود گفت یا بن رسول الله بدرستی که پسر من جابر دیده
او نابینا شده دعا فرمای که حق تعالی دیده او را بینا گرداند پس دست مبارک بدیدهای وی
کشید عود کرد دیده او و باز دیگری آمده و باز دیگری و حوایج خود را عرض میکردند و بانجاح مقرون
میگردانید تا تمام حوایج ایشان را گزارد و دعای خیر برای ایشان گفت و در همان روز معاودت
فرمود و دیگر روایت کند علی بن زید بن علی بن حسین بن زید بن علی بن حسین گفت صحبت
داشتم ابا محمد را از دار عامه تا منزل خودش پس چون رفت بخانه خود و خواستم که بازگردم
فرمود که باش داندرون فرمود و اذن فرمود پس باندرون رفتم عطا فرمود بمن صد دینار و گفت

این شخص فلانه جاریه تست که او مرده این وقت و من که از منزل بیرون آمدم او را قصه نبود پس باز
گشتم غلام گفت مرد جاریه تو در فلان ساعت گفتم چه نوع حال بود او را گفت آب خورد و آب
در حلق او گرفت و مرد و روایتست از علی بن زید که بیمار بود پسر من احمد پس نوشتم بآنحضرت
که دعایی فرماید از برای او پس توقیع وی بیرون آمد که آیا ندانسته است علی که هر اجلی را نوشته
پس آن پسر مرد و دیگر روایتست از محمودی که من نوشتم بابی محمد که دعا فرماید که روزی شود مرا فرزندی
فرمود که روزی کند ترا خدای تعالی فرزندی و بدهد ترا اجری پس فرزند شد و مرد و روایتست
از محمد بن علی بن ابرهیم الهمدانی گفت نوشتم بابی محمد و التماس کردم که دعا فرماید که حق تعالی مرا فرزندی
روزی کند از دختر عم من پس توقیع بیرون آمد که خدای تعالی بروزی تو کناد فرزندان نرینه پس چهار
پسر از و شد و دیگر روایت کند که مرا ابن عمی بود که بروی مرا ده هزار درهم بود و بارها طلب کردم
و منع کرد مرا و ندا دنوشتم این احوال را بآنحضرت نوشت بمن که آن مال تو باز میگرداند و بعد از
جمعه میمیرد گفت پس ابن عم من آن مال را بمن بازگردانید گفتم سبب این چه بود و حال آنکه تو نمیدادی
و منع میکردی مرا گفت دیدم ابا محمد را علیه السلام در خواب که او فرمود که اجل تو نزدیک شده پس باز
گردان مال را با ابن عم خود و دیگر روایتست از علی بن حسن بن شابور گفت قحط پیدا شد در میان
مردمان در زمان حسن اخیر پس امر کرد متوکل که بیرون روند مردم بنماز استسقا پس سه روز بیرون
رفتند و دعا خواندند و نماز گزاردند باران نیامد پس بیرون رفت الجاثلیق در روز چهارم و با او
نصاری و رهبانان بودند و بود در میان ایشان راهبی پس چون دست برداشت آسمان
بنیاد باریدن کرد و در روز دوم همچنین بیرون رفتند و باران آمد و اکثر مردم شک آوردند
و تعجب کردند و میل نمودند بدین نصرانی و متوکل فرستاد نزد امام حسن عسکری علیه السلام و او
محبوس بود و او را بیرون آورد و گفت بفریاد امت جدت برس که همه هلاک است و فرمود
که من فردا بیرون روم و شک را از میان مردم زایل کنم ان شاء الله پس بیرون رفت
جاثلیق در روز سیوم و رهبانان با وی بودند و بیرون فرمود حسن بن علی العسکری علیهما السلام با نفری
از اصحاب خود پس چون چشم مبارک گشود بآن راهب که دست خود کشیده و برداشته امر فرمود
ببعضی از ممالیک خود که بگیر دست او را و بیرون آرید آنچه در میان دو انگشت اوست پس چنین

کردند و بیرون آوردند از ان یک استخوان سیاهی پس آنرا آنحضرت فرا گرفت و فرمود پس این زمان دعا
کن تا ابر شود و باران بیاید پس هوا کشود و آفتاب نورانی پیدا شد متوکل گفت این چه استخوانست یا
ابا محمد فرمود که این مرد گذشت بر قبر پیغمبری از پیغمبران خدای تعالی و واقع شد در دست و این استخوان
و کشف کرد و ظاهر نشود استخوان هیچ پیغمبری الا که ابر شود و باران باران بارد و دیگر روایت کرده
شده از احمد بن مطهر گفت نوشتند بعضی از اصحاب ما از اهل جبل با آنحضرت و سوال کردن از انکسانی
که توقف دارند در امامت ابی الحسن موسی علیه السلم که تولا کنیم با ایشان یا تبرا کنیم از ایشان نوشت
بوی که ترحم مکن بر عمت که حق تعالی ترحم نخواهد فرمود بر عم تو و تبرا کن از و که خدای تعالی ازو برئست
تولا مکن ایشان را و بعیادت بیماران ایشان مرو و بر جنایز ایشان حاضر مشو و نماز بر مردهای
ایشان مکزار هر گز کسی که انکار کند امامی را که از قبل خدای تعالی باشد یا خواهد امامی را نباشد از قبل خدای
تعالی مثل آن جماعتی که خدای تعالی را نمیدانند بدرستی که منکر امر آخر همان منکر امر اول است و زاید
در باب با همچو ناقص منکر امرماست و سایل نمیدانست که عم او از ایشانست پس اعلام فرمود او را
این آخر آنست که منقول شده از کتاب راوندی رحمه الله و طبرسی رحمه الله در اعلام الوری ذکر آنحضرت
فرموده در باب یازدهم و تاریخ مولد و مبلغ سن و وقت وفات وی ذکر کرده چنانچه سمت ذکر یافت
و گفته که مدت خلافتش شش سال بود و لقبش هادی و سراج و عسکریست و آنحضرت و پدر و جد بزرگوارش
در هر زمان معروف با بن الرضاست و بود در سالهای امامتش و بقیه ملک معتز دچند ماه و بعد از ان
مهتدی مالک شد یازده ماه و بیست و هشت روز بعد از ان مالک شد احمد المعتمد علی الله بن جعفر
المتوکل بیست سال و یازده ماه و بعد از گذشتن پنج سال از ملک او آنحضرت رحلت فرمود و دفن
کرده شد در خانهٔ خود بسر من رای در ان بیتی که پدر بزرگوارش مدفون بود و بسیاری از اصحاب
ما بران رفته اند که آنحضرت مسموم رحلت فرمود و همچنین پدر و جد بزرگوارش و جمیع ایمه علیهم السلام
از دنیا بیرون رفته اند بر شهادت و استدلال جسته اند برین آنچه مرویست از صادق علیه السلم
که و الله نیست از ما الا مقتول یا شهید و الله اعلم بحقیقة الحال مولف رحمه الله میفرماید که سابقا
مذکور شد که آنحضرت فرمود که من فردم می آرم قهر و بلای الهی را برین طاغی یعنی مستعین و طبرسی رحمه الله
نشمرده مستعین را از خلفایی که بودند در زمان او علیه السلام و این و امثال این را از غلط راوی

ونسخت

ونسّاخ است چه بیعت کرده شد مستعین در اوایل ربیع الآخر در سال دویست و چهل و هشتم از هجرت
و مدت ملک او سه سال است و نه ماه بود و گویند هشت ماه پس بوده باشد ملک او در زمان ابی محمد
پس چون آنحضرت فرموده باشد در بارهٔ این سخن را بابن یا غیر مستعین است یا فرود آورنده ابو الحسن بدر
او بوده باشد علیه السلام و هر تحقیق را حکمی است و طبرسی دیگر ذکر فرموده نصوص دالّه بر امامت او و طرفی
از آیات و معجزات بر وجهی که مذکور شد و قصهٔ مهر کردن سنگ ریزه نیز مذکور شد مولف کتاب رحمه الله
میفرماید که مناقب سید و پیشوای ما ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام دال است بر آنکه او سرور و پیشوای
دلیر سرور و پیشواست و شک ندارد هیچکس در امامت او و یقین است که او امام و رهنماست و سند
اهل عصر و سند اهل دهر است و سعید کسی است که بایستد نزد نهی و امر او و بالاتر ستارکان آسمان
بزرگی و فخر او و او را منصبی است که با وست که با وست سعادت دنیا و آخرت و کسی بوی نمیرسد از روی
شرف و مفاخرت پس کیست که امیدوار باشد که لاحق گردد بدین خصال فاخره و مزایای ظاهره و اخلاق
شریفه طاهره او و سدید و افعال او و رشید و سیرت او و حمیده و خیرات از و قریب و شرور از و بعید است
و هر گاه که باشند افاضل زمن او و قصیده شه بیت آن قصیده اوست و اگر انتظام کنند عقد جواهر
را مکان و معدن واسطه و فریده اوست فارس علوم و دقایق است و مبین غوامض و حقایق است
کشف حقایق بنظر صایب اوست و اظهار دقایق بفکر ثاقب او است مطلع است بتوفیق الله بر
اسرار کاینات و مخبر است بتوفیق الله از اخبار غایبات و حدیث کرده می شود در سرا و ما مضی
و ما هو آت و ملهم است در خاطر خطیرش با مور خفیات کریم الاصل است و نفیس النفس والذات صاحب
دلایل است و آیات و معجزات مالک از مه کشف است و نظر مقر آیات است و مقرر خبر دارت سیادت
و خیرات با بیات است و اشطر پس نظر کن بفرع شریف و اصل نفیس و تیز کن نظر و قطع کن باب که ایشان رخشنده
تر از شمس اند و درخشنده تر از قمر و هر گاه مبین شد زکا و پاکیزگی اصل ظاهر میگردد طیب و خوبی ثمر و
اخبار و نعوت ایشان علیهم السلم عیون تواریخ است و عنوان سیر و هر چند ذکر کرده می شود از
صفات حمیده و اخلاق پسندیده قدر و شرف ایشان از ان اعلاست پس اعتراف بعجز و قصور او
و اشعاری که مصنف رحمه الله در مناقب ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام فرموده اینست شعر
یا راکباً یسری علی حسرة ٭ قد غبّرت علی وجه الضمر ٭ عرّج لبا سرّاه والثم ثری ٭ ارض بها الامام الحسن العسکری



یعنی ای سوار که شب میرود بر شتر تیز رفتار که میشکافد گرد و غبار را در دوری طرق و راههای
و بواسطهٔ آن لاغر شده چنانچه پشت وی با شکم چسپیده بلکه راه گرده عروج کن ای سوار بنام دار
لسامره و بوسه زن خاک پاک زمین امام حسن عسکری را علیه السلام عروج کن بر کسی که جد او بالا رونده
است و مجد و بزرگی او و بالا گیرنده است بر شتری عروج کن بر امام طاهر پاک برگزیده و
طیب و پاک عنصر است و بر ولی الله در عصر او و او پسر آنکه برگزیدهٔ خدای تعالی است در
اعصر و ازمنه و بر کریمی که باران معروف و احسان او عالیست و فایق بر باران بزرگ قطره
بارنده عروج کن بر امامی که بر طریقهٔ عدل است احکام او مسلط میگرداند معروف را بر منکر و برسان از
بنده پرور آلای و نعم او و تحیت و درودی را که خوشبوی تر است از عنبر و بگوی سلام حق تعالی
وقف است بران جناب که در بلندی مثل آسمان اخضر است خانه ایست که بحمد الله که بنیاد نهاده شده
بر تقوی و شرف اطهر که از بهشت جا و دانست خاک زمین او و آب او از نهر و جوی کوثر که حلول کرده
و فرود آمده اند با نجا و شخص از دوحه که شاخسار آن طیب و پاک است محل جدا شدن آن از ین

عسکر باشند

عسکر باشند که امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلم ایشان چه بزرگ شانند پس خواه دراز کن تعریف را
یا کوتاه کن که ایشان دو شاخچه بلندی اند ایشان از گروهی اند که فایق جمیع خلایقند از روی جلالت
و بزرگی نمی کنند توانند منکران معترف ایشانند که پیش از همه که بنا و بلندی کردند با بعضی ازین تر و ایشان
ایشان پیش روانند که اگر ایشان در میان خلایق نمی بودند معلوم نمی شد حق و مفهوم نمیگشت منکر ایشان
پیشوایانند که اگر نمی بودند در میان مردمان مومن نمی بود بنده و کافر ایشان اولیااند که وضع کردند
از برای ما منهج و راه روشن که از سعی ایشان ظاهر و روشن گشت ایشان درخشند که دلالت کردند
و راه نمودند بر مذهب و کیشی که مثل صباح است روشن و نورانی پس روشن و واضح است حق از برای ما و ارد
شوند کان آن ظاهر و لایح است قصد طالب مبصر دیده در اخلاق پسندیدهٔ ایشان هر کجا که می آید
سایل را مثل بهار است در آب داری و شکوفه دهندگی ای بهترین سادات من بدرستی که ولا و دوستی
من مر شما را از بهترین چیزی است که فرستاده ام از برای ذخیره محشر امید وارم بشما در یافتن آرزو
و امانی فردا در مبعث و برانگیختن من و امن در محل قبر من پس شمایید قصد و غایت من و دوستی شما است
تجارت من و سود در کسب و محل تجارت من و ستایش مر خدا یرا بر آنکه او توفیق داد مرا از برای فرض
اکبر که دوستی ایشان است در ذکر امام دوازدهم ابی القاسم محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن
موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین
کمال الدین بن طلحه رحمه الله در کتاب خود در باب دوازدهم ایراد فرموده در ذکر امام منتظر صاحب
این عصر و زمان محمد المهدی بن الحسن العسکری صلوات الله علیهما و فرموده بطریق نظم این
مضمون را که این خلف حجتی است که تایید فرموده او را حق تعالی و هدایت کرده او را نهج حق
و طبیعت پاک نورانی که در بلندی و روشنی مثل کوکب آسمانی است و داده او را فضل عظیم
و ملک جسیم و رسول الله صلی الله علیه و آله از ظهور او خبر داده و فرموده که عالم ظلمانی بظلم
بوجود نورانی او بعدل منور گردد و او از بضعه بضعهٔ زهر است در فضل و شرف و مجد و بزرگی
بی مثل و بی همتاست در مهاد شرف نبوت و ولایت پرورده شده و در صفات حمیده
و اخلاق پسندیده از اهل قرون و اعصار است و سر آمده او از ولد طهر بتول است که او
پاره از حضرت رسول است پس رسالت اصل است و او آن اشرف عناصر و اصول است فاما

مولد مبارکش در سر من رای بوده در پست و سیوم ماه رمضان در سال دویست و پنجاه و هشتم
از هجرت و اما نسب عالیشان پدرش ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا است علیهم السلام و مادرش
ام ولد که او را صقیل میگفتند و گویند حکیمه و غیر از این نیز گفته اند و اما نام ستوده اش محمد است و کنیتش
ابو القاسم و لقبش حجت و خلف الصالح و گویند منتظر و اما آنچه وارد شده از حضرت نبی صلعم
در شان محمد مهدی آخر الزمان علیه السلام از احادیث صحیحه بعضی از آن آنست که نقل کرده اند
پیشوایان احادیث ابو داود و ترمذی و هر یک از ایشان بسند خود در صحیح مرفوع بابی سعید خدری
رضی الله عنه روایت کرده که من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که مهدی از
من کشاده پیشانی و بلند بینی باشد پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر بوده باشد از جور
و ظلم و مالک باشد هفت سال و دیگر ابو داود بسند خود در صحیح مرفوع بعلی بن ابی طالب علیه السلام
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که اگر نماند از دهر مگر یک روز هر آینه بفرستد حق
سبحانه و تعالی مردی را از اهل بیت من که پر کرداند زمین را از عدل همچنانکه پر بوده باشد
از جور و نیز ابو داود بسند خود در روایت کند از ام سلمه زوجه نبی صلی الله علیه و آله که او
گفت من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که مهدی از عترت من خواهد بود
از ولد فاطمه و دیگر قاضی ابو محمد حسین بن مسعود البغوی در کتاب خود مسمی بشرح السنه آورده
و این را بخاری و مسلم نیز اخراج کرده اند بسند خود در صحیح مرفوع بابی هریره که پیغمبر صلعم فرمود
که چگونه خواهید بود شما که پسر مریم نازل شود و امام شما از شما باشد و دیگر ابو داود و ترمذی
بسند خود روایت کرده اند از عبد الله بن مسعود که او گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه دراز کرداند حق تعالی آن روز را تا بفرستد
حضرت حق تعالی مردی را از من یا از اهل بیت من که موافق باشد اسم او باسم من و اسم پدر او
باسم پدر من پر کرداند زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور و در روایت
دیگر هست که والی شود مردی از اهل من که موافق باشد نام او بنام من این روایات تا ابی
داود و ترمذیست و دیگر نقل کرده ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبی در تفسیر خود مرفوع بانس بن مالک
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ما از اولاد عبد المطلبیم بهترین اهل بهشت منیم و حمزه و جعفر

و علی و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام پس اگر معترضی گوید که این احادیث نبویه بسیار است متعدد ها و
مصرح است بجملتها و افرادها و متفق است بر صحت اسناد آن و مجمع است بر نقل آن از رسول الله صلعم
و درایر ادآن و صحیح و صریح است در انکه مهدی علیه السلام از ولد فاطمه است علیها السلام و بدرستی
که او از رسول الله است و از عترت و اهل بیت اوست و نام وی موافق نام اوست و او
زمین را پر کرداند از عدل و داد و او از ولد عبد المطلب باشد و او از سادات بهشت باشد و این
از آن قبیل است که در و نزاعی نیست غیر از انکه این دلالت نمیکند بر انکه مهدی مراد و حجت مذکور
تا تمام شود مرام و مطلوب شما جواب آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله چون وصف فرموده
مهدی را بصفات معدوده مذکوره از ذکر نسب و اسم او و آنکه از ولد فاطمه و عبد المطلب باشد
و کشاده پیشانی و بلند بینی باشد و تعداد فرموده اوصاف بسیاری که در احادیث مذکوره
جمع است و کردانیده آنرا علامت و دلالت بر انکه آن شخص موصوف مهدیست و آنکه ثابت است
او را این احکام مذکوره که او شخصی است که جمع است در و این صفات بعد از آن یا فتیم این
صفات مجعوله که علامت است و دلالت مجتمع است در ابی القاسم محمد الخلف الصالح نه در غیر
او پس لازم است قول بثبوت این احکام و الا پس اگر جایز باشد وجود چیزی که آن علامت است
و دلیل و ثابت نباشد آنچه مدلول اوست قدح میکند این در نصب آن علامت و دلالت از رسول الله
و این ممتنع پس اگر معترض گوید که تمام نیست عمل بدلالت و علامت الا بعد از علم باختصاص آنکه یافت
شود در و این علامات نه غیر او و تعیین او از برای آن صفات فاما هر گاه که معلوم نباشد
تخصیص و انفراد او و تعیین حکم نتوان کرد از برای او بدلالت و مسلم میداریم که از زمان رسول الله
صلی الله علیه و آله تا ولادت خلف الصالح علیه السلام یافت نشده از ولد فاطمه علیها السلام شخصی
که جمع بوده باشد در و این صفات که آن علامت و دلالت است لیکن وقت بعثت مهدی
و ولادت و ظهور او در آخر اوقات دنیا خواهد بود نزد ظهور دجال و نزول عیسی بن مریم
صلوات الله علیه و آن خواهد آمدن بعد از مدت مدیده و ازین زمان تا آن وقت متراخی مهمتد
از منه متجدده هست و در باب عترت طاهره که از سلاله فاطمه است علیها السلام کثرت نسل
و توالد هست تا این زمان پس جایز است که متولد شود از سلاله طاهره و عترت نبویه

کسی که جمع باشد در و این صفات پس او مهدی مشار الیه بود در احادیث مذکوره و باین احتمال و امکان
پس چگونه باقی ماند دلیل شما مختص بحجت مذکور علیه السلام جواب آنکه هر گاه دانستید از وقت ولادت
تا این زمان ما یافت نشده که جمع بوده باشد در و تمام این صفات و علامات غیر او پس کافیست
این در ثبوت این احکام که از برای اوست این عمل کردن بدلالت موجوده که در حق اوست و آنچه شما
ذکر کرده اید از احتمال آنکه شاید متجدد شود در آینده در میان عترت طاهره کسی که باین صفات باشد
قادح نیست در اعمال دلالت و مانع نیست از ترتب حکم آن بر آن وجه دلالت دلیل راجح است از
برای ظهور او و احتمال تجدد که معارضه میکند آنرا امر مرجوح است و جایز نیست ترک راجح بمرجوح
پس اگر تجویز کنیم این را هر آینه ممتنع شود عمل باکثر ادله از روی اتفاق و آنچه موضح و موکد اینست آنست
که رسول الله صلی الله علیه و آله چنانچه مسلم بن حجاج بسند خود روایت کرده فرموده فرمود عمر بن
خطاب را پیامبر تو از امداد اهل یمن اویس بن عامر بن مراد باز از قرن که بوده باشد با و برص و از آن
خلاص شده باشد مگر موضع درهم و مر او را والده باشد که با وی نیکویی کند اگر سوگند خورد بر خدای
تعالی هر آینه راست کرد و قسم او پس اگر توانی که استغفار کند از برای تو پس بکن پس پیغمبر صلی الله علیه و آله
ذکر فرموده اسم و نسب و صفت او را و کردانیده این علامت و دلالت بر آنکه متسمی باین اسم که متصف است
باین صفات که اگر سوگند خورد بر خدای تعالی هر آینه راست کرد سوگند او و آنکه او اهل طلب استغفار است
از و و این منزلت عالیست و مقام متعالی نزد خدای تعالی و لایزال عمر بعد از وفات پیغمبر صلعم
و بعد از وفات ابو بکر می پرسید امداد یمن را از موصوف بآن تا آمدند وفد و ایلچیان یمن پس
از ایشان پرسید ایشان خبر کردند بشخصی متصف بآن صفات پس توقف نکرد عمر در عمل کردن بآن
علامت و دلالتی که ذکر کرده بود آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله بلکه مبادرت کرد بعمل کردن
بآن و بصحبت وی رسید و طلب استغفار کرد مشار الیه بحدیث نبوی چون دانست که آن صفات
در و موجود است با وجود آنکه احتمال داشت که متجدد شود در میان مردمان یمن در استقبال
کسی که باین صفات باشد زیرا که قبیله مراد بسیار بودند و توالد در و بشمار و عین آنچه شما ذکر کردید
از احتمال اینجا موجود است و همچنین بود قصه خوارج که وصف فرموده بود ایشان را رسول الله
صلی الله علیه و آله بصفتی چند و مرتب ساخته بود بر و حکم ایشان بعد از آن چون یافت امیر المؤمنین علیه السلام

آن صفات موجود را در آن طایفه در واقعه حروری و نهروان جزم فرمود که ایشان مرادند بحدیث
نبوی و مقاتله فرمود و کشت ایشان را پس عمل بدلالت نزد وجود صفت با احتمال آنکه مراد غیر ایشان
باشند و امثال این دلالت و عمل بآن با قیام احتمال بسیار است پس معلوم شد که دلالت راجحه را ترک
نتوان کرد از جهت احتمال مرجوح و دیگر رحمه الله میفرماید از برای زیادتی بیان و تقریر میگوییم که ثبوت
حکم نزد وجود علامت و دلالت مر کسی را که یافت در و امری متعین میگردد عمل کردن بدان و باز
گشت بسوی آن پس کسی که ترک کرد آنرا و گفت که صاحب صفات مراد باثبات این حکم نیست بلکه شخصی است
غیر این زود باشد که بیابد او و عدول کرده از نهج قویم و طریق مستقیم و برداشته نفس خود را در موقف
لئیم و دال است برین آنکه حق جل و علا چون فرستاد توریة را بر موسی صلوات الله علیه در و فرموده
بود که مبعوث خواهد شد نبی عربی در آخر الزمان که خاتم انبیا باشد و وصف فرموده بود آن اوصاف
را علامت و دلالت بر اثبات حکم نبوت او و قوم موسی ذکر میکردند آنحضرت را بصفات وی
و میدانستند که مبعوث خواهد شد پس نزدیک شد زمان ظهور و بعثت او و در الیتاد ند و مشرکان را
تهدید میکردند و میگفتند که زود باشد که ظاهر شود درین زمان پیغمبری که نعت و صفت او این
و این باشد استعانت جوییم با و بر قتال شما پس چون مبعوث شد یافتند علامات و صفات
با جمعها که دلالت میکرد بر نبوت او منکر شدند و میگفتند که او نیست بلکه او غیر اوست و زود باشد
که بیاید پس میل کردند باحتمال و اعراض نمودند از عمل بدلالتی که مذکور شده بود در توریة و این
قصه از اکبر ادله است و اقوی حجج بر آنکه متعین عمل بدلالت است نزد وجود آن و اثبات حکم
از برای کسی که یافت شود این دلالت در و پس هر گاه که باشد صفاتی که علامت است و دلالت
بر ثبوت این احکام مذکوره موجود در حجت خلف صالح محمد صلوات الله علیه متعین می شود اثبات
بودن او مهدی مشار الیه بی میل باحتمال که متجدد غیر اوست در استقبال پس هر گاه معترض گوید که
مسلم میداریم از شما که صفات مجعوله علامت و دلالت هر گاه که یافت شود متعین میگردد
عمل بآن و لازم می شود اثبات مدلول آن هر کسی را که یافت شود این صفات در و لیکن منع میکنیم
وجود این علامت و دلالت در خلف صالح محمد علیه السلام چه از صفات مجعوله علامت و دلالت
بر آنکه اسم پدر آنحضرت موافق اسم پدر حضرت رسالت باشد صلی الله علیه و آله اینچنین تصریح

بان کرده حدیث نبوی بروجهی که ایراد نموده اند واین صفت یافت نمی شود در و زیرا که اسم پدر او
حسن است واسم پدر نبی صلی الله علیه وآله عبد الله وکی باشد حسن از عبد الله پس یافت نشود این صفتی
که جزو است از علامات و دلالات وهرگاه که ثابت نکرد جزء علت پس ثابت نخواهد بود جزو آنچه
حضرت نبی نکردانیده این احکام را ثابت مگر کسی را که مجتمع باشد همه این صفات در و که جزو ان
موافقت اسم ابوین هردوست در حق او واین جمع نیست در حجت خلف صالح پس ثابت نباشد
این احکام از برای او واین اشکال قوی است پس جواب آن لابد است که پیش از شروع در تفصیل
جواب متین دوامر که غرض بر هردو مبنی است پس امر اول آنکه سایغ شایع است در لسان عرب اطلاق
لفظ ابت بر جد اعلی و قرآن کریم باین ناطق است که قال الله تعالی ملة ابیکم ابرهیم وحق تعالی
حکایت از یوسف میفرماید که واتبعت ملة آبایی ابرهیم واسحق و تنطق فرموده باین حضرت نبی
صلی الله و حکایت کرده آنرا از جبرئیل و حدیث اسرا که من گفتم کیست این جبرئیل گفت پدر تو ابرهیم
پس معلوم شد که لفظ اب اطلاق کرده می شود بر جد و اگرچه جد اعلی باشد یکی ازدو امر اینست
و امر دوم آنکه اطلاق میکنند لفظ اسم را بر کنیت و صفت و فصحی استعمال کرده اند این را و دایرات
بالسنه ایشان و ورود یافته در احادیث تا غایتی که ذکر کرده اند بخاری و مسلم مرفوع سهل
ساعدی که امیر المومنین علیه السلام فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وآله نام نهاده مرا ابوتراب
ونبود مر او را اسمی که واجب تر و دوست تر باشد بسوی او ازو پس اطلاق لفظ اسم بر کنیت جایز بوده
ومثل این قول متنبی شاعر است که شعر اجل قدرک ان تسمی مؤنثة ❀ ومن کناک فقد سماک للعرب ❀
و روایت کرده شده که ومن یصفک بجای کناک آمده پس اطلاق تسمیه بر کنیت و صفت
شایع و ذایع بوده در کلام عرب پس هرگاه که واضح شد آنچه را که ذکر کردیم از امرین پس بدان
ایدک الله بتوفیقه که حضرت نبی را صلی الله علیه وآله دو سبط بود ابو محمد الحسن و ابو عبد الله الحسین
وچون حجت خلف صالح علیه السلام از ولد ابی عبد الله است و بود کنیت امام حسین ابا عبد الله
پس اطلاق فرمود حضرت نبی بر کنیت لفظ اسم را از جهت مقابله با اسم در حق پدر خود و اطلاق
فرمود بر جد او نام پدر من است چه او ابو عبد الله است و پدر من عبد الله تا باشد این
الفاظ مختصره جامع مر تعریف صفات او را و اعلام از آنکه او از ولد ابی عبد الله الحسین است

بطریق جامع موجز پس درین هنگام منتظم میگردد صفات ویافت می شود با سرها مجتمع در حجت خلف
صالح محمد علیه السلام واین بیانی شافی کافی است در ازاله این اشکال فافهم و دیگر میفرماید که شیخ
کمال الدین رحمه الله در وی بحث با قومی دارد که دیده اند و مشاهده کرده اند امام را علیه السلام
و منکر ندا و را و دفع میکنند علامات و دلالاتی که وصف کرده شده بآن ولیکن احتیاج است
بحث با این جماعت پس هرگاه دیده اند او را و مشاهده کرده باشند آنحضرت علیه السلام قیتم
باثبات حجت و دال بر اقتفای محجت خود بحث با ایشان در بقای وجود اوست علیه السلام
چه ایشان اتفاق دارند یا اکثر ایشان بر ظهور او و مختلفند در آنکه متولد شده یا خواهد شد
و جواب با از برای مخالفین آنست که قایلان بوجود او و قایلند بوی پس احتیاج نیست بدلیلی
چه ثابت نزد ایشان از نقل رجال ایشان از ائمه علیهم السلام و اما منکران وجود او که قایلند
بامکان او پس رجحان داده اند جانب وجود او و در عبارت کمال الدین طولی هست و دیگر کمال
الدین فرموده که اما ولد از و پس نبود او را ولدی که مذکور گردد و اما عمر ش در ایام معتمد
نرسیده مختفی شد تا این زمان پس ممکن نیست ذکر آن چه غایب شده خبرش منقطع گشت حکم
نمیتوان کرد بمقدار عمر او و نه بانقضاء حیات او و قدرت الهی واسع است و حکم و الطاف
او بعباد عظیم و عام است و اگر خواهند عظمای علما که ادراک کنند حقایق مقدورات
و کنه قدر او را نیابند بهیچ چیز بسوی او راهی دیده از آن مشاهده کند است و زبان از آن وصف
عاجز و هیچ غریب و عجب نیست که معتمر باشند بعضی از عباد صالحین حق جل و علا و عمر ایشان امتداد
داشته تا وقت معینی چه حق سبحانه و تعالی دراز گردانیده عمر جمعی کثیری از خلق خود هم از اصفیا
و اولیا خود و هم از مطرودین و اعدای خود از اصفیا عیسی و خضر و خلق دیگر از انبیا و او
که هزار سال و زیاده عمر ایشان بوده مثل نوح علیه السلام و غیره مثل لقمان و از اعدا و مطرودین
مثل ابلیس و دجال و غیر ایشان مثل عاد اولی و از ایشان هزار سال عمر سید شد و همه این از برای
بیان اتساع قدرت ربانی است در تعمیر بعضی از خلق خود پس کدام مانع باشد که منع کند از
امتداد عمر خلف صالح تا آنکه ظاهر شود پس عمل فرماید آنچه حکم الهی صادر شده باشد از برای
بآن و چون رسید کلام باین مقام و کشید جریان قلم بآنچه رقم کرد از این اقسام و سام پس

ختم میکنیم آنرا بالحمد لله رب العالمین چه آن کلمه مبارکه ایست که گردانیده حق سبحانه و تعالی
آخر دعوی اهل جنان و تخصیص کرده آنرا بآنکه اختیار فرموده از خلایق خود و پوشانیده
ملابس رضوان پس اینست آخر آنچه تحریر کرده آنرا قلم از مناقب سنیه ایشان و در سطور نگاشته
از صفات زکیه و مزایای علیه ایشان و این اگرچه بسیار است لیکن اندک است در جنب آنچه ایشان راست
از شرف شامخ و بسیر قلیل است در آنچه حق تعالی بایشان اعطا فرموده از فضل راسخ و من امید
وارم از کرم الهی که پریشانی مرا مبدل بجمعیت گرداند ببرکت ایشان و داخل سازد مرا در سلک
محبان و دوستان ایشان و بشمارد این مؤلف مسطور را در صحیفه حسنات ایشان چه من بذل
کردم سعی و جهد خود را در جمع مزایای ایشان مثل بذل مجد طالب و تقصیر ننمودم در تالیف و جمع آن
از جهت گزاردن حق ایشان که لازم است و لازب و لسان حال میزند باب اسماع را از برای هر دو شعر
رویدک ان احببت نیل المطالب ❀ فلا تعد عن ترتیل ای المناقب ❀ مناقب آل المصطفی قدوة الوری ❀
بهم یبتغی مطلوبه کل طالب ❀ مناقب آل المصطفی المهتدی بهم ❀ الی القمم التقوی و رغبا الرغایب ❀
مناقب تجلی سافرات وجوهها ❀ وجلوسنا ما تذ لهم الغیاهب ❀ علیک بها سرا و جهرا فانها ❀
تحلک عند الله اعلی المراتب ❀ وجد عند ما یتلوک نک اتها ❀ بدعوة قلب حاضر غیر غایب ❀
لمن قام فی تالیفها و اعتنی به ❀ لیقضی فی معروضهم کل واجب ❀ عسی دعوة تجزی کوا بها حسناته ❀
فیحظی من الحسنی باسنی المواهب ❀ فمن سال الله الکریم اجابه ❀ وجاوره الاقبال من کل جانب ❀
یعنی بگذار خود را اگر میخواهی یافتن مطالب را پس بگرد از ترتیل آیتهای مناقب و آن مناقب
آل مصطفی است که قدوه و پیشوای خلایقند بایشان طلب میکنند مطلوب خود را هر مطالب
مناقب آل مصطفی است که مهتدی میگردند بایشان تا بنهایت تقوی و غایت فضایل میرسند مناقبی
که نورانی میسازد سفیدی رویها را و جلا میدهد نور روشنی آن اطراف تاریکیها را بر تو التزام
نمودن بآن مناقب در پنهان و آشکارا پس آن مناقب میکشاند نزد حق سبحانه و تعالی بلندترین
مراتب را و جد نمایی نزد آنچه تلاوت میکنند زبان تو آیات مناقب را بدعوت دل حاضر غیر غایب
مرا کسی را که قیام نموده در تالیف آن و اهتمام کرد بآن تا بگذارد از مفروض ایشان هر واجب را شاید دعوتی
باشد که پاک گردد بآن حسنات او پس بهره ور گرداند و کام بالا نهد از نصیب بلندترین پایهای مواهب پس هر که میخواهد

ازخدای کر

ازخدای کریم چیزی را اجابت میکند او را و همسایگی مینماید او را و در می آید او را اقبال از هر جانب این آخر
کلام و کتاب کمال الدین بن طلحه است رحمه الله تعالی و شیخ مفید رحمه الله علیه در کتاب ارشاد بابی
چند ایراد فرموده در ذکر صاحب الزمان علیه السلام بعد از ذکر ابو محمد علیه السلام در تاریخ مولد و دلایل
امامت و ذکر طرفی از اخبار و غیبت و سیرت و مدت دولت آنحضرت صلوات الله علیه و فرموده
که امام بعد از ابی محمد علیه السلام پسر خلف اوست مسمی باسم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و مکنی
بکنیت آنحضرت و نگذاشت پدر بزرگوارش ولدی ظاهر و نه باطن غیر آنحضرت را و پدرش او را پنهان
و مستور میداشت چنانچه سمت ذکر یافت و بود مولد با طهارتش در شب نیمه شعبان در سال
دویست و پنجاه و پنجم از هجرت و مادرش ام ولد بود که او را نرجس میگفتند و سن مبارکش نزد پدر
بزرگوارش پنج سال بود که حق سبحانه و تعالی او را ارزانی فرمود حکمت و فصل الخطاب و گردانید
او را آیت عالمیان و داد او را حکمت همچنانکه داد یحیی را در حال طفولیت و گردانید او را امام در حال
کودکی بحسب ظاهر همچنانکه عیسی بن مریم در مهد نبی ساخت و سبقت یافته نص در ملت اسلام از نبی
هدی صلی الله علیه وآله باز از امیر المومنین علیه السلام نص فرموده اند ائمه علیهم السلام یکی بعد از یکی
تا پدرش امام حسن عسکری علیه السلام و نص فرموده پدر او بر و نزد ثقات و خاصه شیعه او و خبر
بغیبت وی ثابت است پیش از وجود مبارکش و بدولت وی مستفیض بودند پیش از غیبت او و او صاحب
سیف است از ائمه هدی علیهم السلام و قایم بحق و منتظر است از برای دولت ایمان و مر او را دو غیبت است
که یکی از آنها اطول است از آن دیگر همچنانکه وارد گشته بآن اخبار و غیبت طولی بعد از اولی است
و در آخر آن برخیزد بسیف قال الله تعالی ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم
الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون و دیگر
فرموده جل اسمه ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و رسول
صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که منقضی نشود ایام و لیالی تا برانگیزد خدای تعالی مردی را از
اهل من که موافق باشد اسم او با اسم من پر سازد زمین را از عدل و داد همچنانکه پر بوده باشد
از ظلم و جور و دیگر فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر روزی هر آینه دراز گرداند حق جل و علا
آن روز را تا برانگیزد خدای تعالی در و مردی از ولد من که موافق باشد اسم او با اسم من پر کند

زمین را از داد و عدل چنانچه پر بوده باشد از جور و ظلم باب در ذکر بعضی از دلایل بر امامت
قایم محمد بن الحسن علیهما السلام پس بعضی از دلایل بر آنچه مقتضی است آن را عدل و استدلال صحیح
وجود امام معصوم کامل است که غنی باشد از رعایای خود در احکام و علوم در هر زمان
از جهت استحاله خالی بودن مکلفین از سلطان عادلی که باشند بوجود او اقرب بصلاح و ابعد
از فساد و حاجت کل از صاحبان نقصان بمو دلی از برای جانیان و مقومی از برای عاصیان
و رادعی از برای عادیان و معلمی از برای جاهلان و منبهی از غافلان ضروریست که مجتنب ضلال
باشد و مقیم حدود و منفذ احکام و فاصل میان اختلاف و ناصب امرا و سد کننده ثغور
و حافظ اموال و حامی بیضه اسلام و جامع مردمان در جمعات و اعیاد و قیام ادله بر آنکه
او معصوم است از زلات از جهت غنای اوست و باتفاق از امام و اینها مقتضی عصمت است
برای و بلا ارتیاب وجوب نص بر آنکس که این است و طریق اوست از امام و ظهور معجز بر او از برای
تمیز اوست از ما سوای او و عدم این صفات از هر احدی غیر او در آن وقت و آنکه این صفات
در و موجود است بعد از امام حسن عسکری پسر اوست محمد مهدی علیهما السلم بر وجهی که ما بیان
کردیم آن را و این اصلی است که احتیاج نداریم ما با او در امامت بروایت نصوص و تعداد
آنچه آمده در و از اخبار از جهت قیام او بنفسه در قضیه عقول و صحت او و بثبوت استدلال
مع هذا و رود یافته از روایات صحیحه در نص امامت ابی الحسن علیه السلام از طرقی که منقطع است
با آن اعذار بتوفیق الله بعضی از آن مذکور میگردد بر سبیل اختصار باب در نص امامت صاحب
الزمان صلوات الله علیه تمالی از ابی جعفر علیه السلام روایت کند که آنحضرت فرمود که حق سبحانه
و تعالی فرستاد محمد را صلی الله علیه و آله بتمام جن و انس و بدید کرد بعد از و دوازده وصی
را بعضی از ایشان آنان بودند که گذشتند و بعضی از ایشان کسی که باقیست و هر وصی
جریان یافته بوی سنتی پس اوصیایی که بعد از محمد بودند صلی الله علیه و آله بر سنت اوصیای
عیسی بودند و ایشان دوازده اند و امیر المومنین بر سنت مسیح بود علیه السلام و حسن
عباس روایت کند از ابی جعفر ثانی او از آبای کرام خود و ایشان از امیر المومنین علیه السلام
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مر اصحاب خود را که ایمان بیارید بشب قدر که نازل

می شود در ان امر سال و بدرستی که مر این امر را والیانند بعد از من که علی بن ابی طالب است و یازده
فرزند او علیهم السلام و باین اسناد روایت کند که امیر المومنین علیه السلام فرمود مر ابن عباس را
رضی الله عنه که شب قدر در هر سالی می باشد و نازل میگردد در آن شب امر سنه و مرین امر را والیانند
بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ابن عباس گفت کیستند آن والیان فرمود که من و
یازده فرزند از صلب من که ایمه محدثین اند ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلم سه روایت کند از جابر بن
عبد الله انصاری رضی الله عنه که او گفت من رفتم بخدمت فاطمه علیها السلم بنت محمد صلعم و در
پیش وی لوحی بود که در و ثبت بود اسما اوصیا و ایمه که از و الد او بودند من شمردم دوازده
اسم بود آخر ایشان قایم ایشان از ولد فاطمه سه از ایشان محمد و چهار از ایشان علی زراره
روایت کند که من شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود که دوازده امام همه ایشان از آل
محمد اند همه ایشان محدثانند علی بن ابی طالب است و یازده ولد او و رسول الله و علی از و الد اند
و ابو بصیر روایت کند از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود که بعد از امام حسین نه امام باشند که نهم
ایشان قایم ایشان بود و زراره روایت کند که من شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود
که امامان دوازده اند از ایشان است حسن و حسین و باز از ایمه از اولاد حسین اند علیهم السلام و مرویست
از محمد بن علی بن بلال که بیرون آمد بسوی من امر ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام پیش از در گذشتن
او بدو سال که خبر کرد مرا خلف بعد از خود بعد از آن دیگر بیرون آمد امر بسوی او پیش از سه روز
از رحلت آنحضرت و خبر داد مرا خلف از بعد از او و روایت از هاشم جعفری که گفتم مر ابی
محمد الحسن علیه السلام را که جلالت تو مانع است مرا که از تو سوالی کنم پس اذن فرمود که سوال کن
گفتم یا سیدی آیا ترا هیچ فرزندیست فرمود که بلی گفتم پس اگر ترا حادثه پیش آید پس کجا پرسم
از و فرمود که بمدینه و مرویست از عمرو اهوازی که نمود ابو محمد پسر خود را علیهما السلم بمن و فرمود
که اینست صاحب شما بعد از من و عمری گوید که رحلت فرمود ابو محمد علیه السلم و باقی ماند از و یک
پسر و روایت از احمد بن محمد بن عبد الله که بیرون آمد از ابی محمد علیه السلم در وقتی که کشته شده
بود زبیری این جزای آنکه دلیری کند بر خدای تعالی در اولیای که زعم او آن بود که مرا بکشد
و نباشد مرا عقب پس چگونه نمود حق تعالی قدرت خود را در و محمد بن عبد الله گوید که فرزند

شد از برای او و حدیث داود بن قاسم سابقا مذکور شد و روایات در باب نصوص بسیار است
برین قدر اختصار رفت و ابو عبد الله نعمانی در کتاب خود تفصیل این فرموده باب در ذکر
بعضی که امام دوازدهم را دیده اند و طرفی از دلایل بینات او و روایت از محمد بن اسمعیل بن
موسی بن جعفر و او اسن بود از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله که در عراق بودند که او گفت
من دیدم پسر حسن بن علی بن محمد را در میان مسجدین و او جوان نو رسیده بود و روایت از حکیمه
بنت محمد بن علی و او عمه امام حسن عسکری بود که او دیده بود قایم را علیه السلام در شب مولدش
و بعد از آن و مرویست از علی بن محمد الهمدانی القلانسی گفت گفتم مر ابی عمرو عمری را که در گذشت
ابو محمد ولیکن گذاشت در میان شما کسی که رقبه او مثل اینست و اشارت بدست خود کرد
و روایت از فتح مولی زراری که من شنیدم از ابا علی بن مطهر که ذکر میکرد او را که دیده
بود و وصف قد او مینمود و روایت از خانه ابرهیم بن عبده نیشابوری و او از صالحی
بود او گفت من با ابرهیم بر صفا ایستاده بودم پس صاحب امر آمد علیه السلام تا ایستاد
با او و قبض کرد بر کتاب مناسک او و حدیث فرمود او را با شیا و مرویست از ابی عبد الله بن
صالح که او گفت که من دیدم آنحضرت را در برابر حجر الاسود و مردم گرد آمده بودند و او
میفرمود که باین امر کرده شده اید و روایت از احمد بن ابرهیم بن ادریس که او روایت
کرده از پدر خود که او گفت که من دیدم صاحب امر را علیه السلام بعد از رحلت ابی محمد علیه السلام
در هنگامی که قریب ببلوغ شده بود و بوسیدم سر دست مبارکش را و در روایت
قنبریست که دیده است او را جعفر بن علی و نوبت و ابی طریف خادم نیز دیده اند
حضرت را علیه السلام و امثال اخبار در همین معنی بسیار است ما اختصار کردیم آن را چه عمده
در وجود امامت آنست که ما در پیش ذکر کرده ایم و این از برای زیادتی تاکید است و از
دلایل و بینات و معجزات صاحب الزمان علیه السلام آنکه مرویست از محمد بن ابرهیم بن
مهران که او گفت من شک کردم نزد در گذشتن ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم و جمع شده بود
نزد پدر من مالی پس بار کرد آن را و برنشستم با وی در کشتی از جهت مشایعت او پس اضطراب سخت
او را در انجا پیدا شد گفت ای پسرک من مرا باز گردان که هم مرگست و گفت مرا که از خدای تعالی

بترس درین مال و وصیت کرد بسوی من و مرد بعد از سه روز پس گفتم در نفس خود که پدر من وصیت
بچیزی صحیحی نکرده بار کنم این مال را و بعراق برم و کرایه کنم خانه را بر کنار شط و خبر نکنم هر کسی را
بآن پس اگر برین واضح شود مثل وضوحی که در ایام ابی محمد علیه السلام می بود من انفاذ وصیت
او بکنم و الا در آرزوی خود انفاق کنم پس بعراق آمدم و خانه را کرایه گرفتم بر کنار شط و باقی
ماندم مدتی پس ناگاه رسولی آمد و رقعه آورد که یا محمد با تو این و این چیز از مال هست تا قصه کرده
بود جمیع آنچه با من بود و ذکر فرموده بود چیزی چند که علم من احاطه آن نکرده بود و من آنها
را تسلیم رسول کردم و باقی ماندم چند روزی که رفع کرده نمی شد بمن سری من غمناک
بودم از این پس بیرون فرستاد بسوی من که ما ترا قایم مقام پدر تو گردانیدیم پس شکر
حق تعالی بتقدیم رسان و روایت کند محمد بن ابی عبد الله سیاری که رسانیدم بوی
چیزی چند از برای مرزبانی حارثی که در و دست بند طلایی بود آن اشیا را قبول فرمود
و غیر دست بند را که رد کرد بر من و مامور گشتم بشکستن آن پس چون شکستم ناگاه در میان
آن مثقال آهن و مس و روی بود آن را خالص ساختم و فرستادم طلا را بعد از ین قبول
فرمود و علی بن محمد گوید که رسانید بوی مردی از اهل سواد مالی پس رد کرد بر و و گفته شد
مر او را که بیرون کن حق و لد عم خود را و آن چهار صد درهم است و در دست آن مرد
ضیعه بود که و لد عم او را در و شرکتی بود که حبس کرده بود آن را از ایشان پس نظر کردیم ما که
از آن ابن عم تو می شد از ین مال چهار صد درهم است پس بیرون کرد آن را و فرستاد و باقی
را قبول فرمود قاسم بن علا گوید که مرا چند پسر شد پس بودم که می نوشتم و التماس دعا میکردم
از برای ایشان نوشته نمی شد بسوی من چیزی در امر ایشان پس همه ایشان مردند پس چون
متولد شد پسر من حسین نوشتم و التماس دعا کردم از برای او پس اجابت کرده شدم پس او باقی
ماند و الحمد لله و روایت از ابی عبد الله بن صالح که من سالی از سالها بیرون رفتم از بغداد
و دستور خواستم در خروج دستور نیافتم پس اقامت کردم بیست و دو روز بعد از خروج
قافله بنهروان پس دستور یافتم بیرون رفتم در روز چهارشنبه پس گفته شد مرا که بیرون رو
من بیرون رفتم و مایوس بودم از قافله که ملحق توانم شد پس بنهروان رسیدم و قافله انجا

اقامت کرده بود و چون از انجا روان شدند من هم روان شدم و دعا کرده شد از برای من پس تا
پس نرسید دران راه بمن بدی والحمد لله و روایتست از محمد بن یوسف الشاشی که او گفت مرا علتی بر
پیدا شد و نمودم آنرا با طبا و انفاق کردم بران مالی را نتوانستند علاج و دوایی کردند پس نوشتم
رقعه و التماس دعایی کردم توقیع بیرون آمد که پوشاند حق تعالی ترا لباس عافیت و بگرداند ترا
با ما در دنیا و آخرت پس نگذشت بر من جمعه الا که صحت و عافیت یافتم و آن موضع مثل کف دست
من شد پس طلب کردم طبیبی را از اصحاب خود و بوی نمودم آنرا دوایی نمیدانستیم و نیامده این علت
ترا مگر از قبل حق سبحانه و تعالی بحساب و اندازه و روایتست از علی بن الحسین الیمانی گفت در بغداد
بودم که تهیه اسباب کرد قافله یمانی و من خواستم که با ایشان بیرون روم پس نوشتم و التماس اذن
کردم دران توقیع بیرون آمد که بیرون مرو با ایشان که نیست ترا با خروج با ایشان خیری و اقامت
کن در کوفه گفت پس اقامت کردم و بیرون رفت قافله پس بیرون آمدند بر ایشان بنو حنظله و همه را
پریشان و محتاج ساختند گفت که دیگر نوشتم و اذن خواستم در رکوب آب پس اذن نشد از برای
من پس سوال کردم از مراکبی که بیرون رفته درین سال بجانب دریا پس معلوم شد که سالم نماند
از ان مراکب یک مرکب پس بیرون آمد بر ایشان قومی که ایشانرا بوازج میگفتند و راه بحر را بر ایشان
بریدند گوید علی بن الحسین که رفتم بعسکر و بکوچه در شدم که نمیدانستم و بکسی سخن نکردم و باشنایی
نرسیدم پس من رفتم بمسجد و نماز گزاردم بعد از فراغ من از زیارت پس ناگاه خادمی آمد و گفت
مرا که برخیز گفتم بکجا بیایم گفت بمنزل گفتم من کیستم شاید که ترا بطلب غیر من فرستاده باشند
گفت نه نفرستاده مرا مگر بسوی تو تویی علی بن حسین و با او غلامی بود پس با او سخنی آهسته گفت چنانچه
من ندانستم که چه گفت او رفت و آورد جمیع احتیاج مرا و نشستم نزد وی سه روز و دستور
خواستم در زیارت از داخل دار پس اذن داد مرا پس بشب زیارت کردم گوید حسین بن فضل همدانی
که نوشت پدر من بخط خود کتابتی پس ورود یافت بعد از ان نوشت بخط مرد بزرگی از فقهای
اصحاب ما پس ورود یافت جواب آن پس نظر کردیم پس آن توقیع گشته بود و آورده حسین بن فضل
که رفتم بعراق و با خود راست آوردم که بیرون نروم مگر از بینه و حجتی که در امر خود دم بظهور
آید و بنجاحی از حوایج من روی نماید و اگرچه احتیاج پیدا کنم در اقامت و بر من تصدق کنند در تنها

وخلال آن شک شد در سینه من دران مقام و ترسیدم که فوت شود مرا حج گفت پس آمدم روزی نزد
محمد بن احمد و آن روز بر جناح سفر بود پس گفت مرا که برو بمسجد چنین و چنین که درانجا ملاقات خواهد کرد
بتو مردی گفت رفتم بسوی او ناگاه مردی بر من داخل شد پس چون نظر کرد بسوی من خندید و گفت غم
مخور که زود باشد که حج کنی درین سال و بازگردی باهل و ولد خود سالم گفت که اطمینان یافتم و ساکن شد
دل من و گفتم این مصداق آنست گفت چون وارد شدم بعسکر پس بیرون آمد برای من کیسه که دران
دنانیر چند بود و یک جامه با آن من غمگین شدم و گفتم در نفس آیا این حد منست نزد قوم جهل بر من
غالب شد و باز پس فرستادم و نوشتم رقعه و بعد از ان پشیمان شدم از ان و ندامت سختی
خوردم در نفس خود که کفران نعمت کردم که آنرا باز پس فرستادم و برخاستم بمولای خود و نوشتم
رقعه و اعتذار گفتم از فعل خود که گناه کارم و استغفار کردم از ذلل خود و آنرا فرستادم و برخاستم
از برای نماز پیشین و من دران فکر بودم و میگفتم که اگر رد کرده شود بر من آن دنانیر نگشایم بند
آنرا و احداث نکنم در وی چیزی تا ببرم آنرا برای پدر خود که او اعلم است از من پس بیرون آمد بسوی
من رسولی که کیسه را برده بود و گفت ترا بد آمد که ندانسته کاری کردی بدرستی که ما با که میکنیم
این را بدوستان خود در ابتدا و لیا که از ما سوال میکنند و تبرک با آن میجویند و بیرون آمد توقیعی
که خطا کردی که رد نمودی و باز پس فرستادی بر ما احسان ما را پس چون استغفار کردی خدای
تعالی بیامرزاد ترا و چون عزیمت و عقد نیت تو آنست آنچه فرستاده بودیم بسوی تو دران
حدثی نکنی و هرگاه که باز گردانیم آنرا بر تو و انتفاع نگیری در طریق خود پس ما آنرا صرف کردیم
از تو و در گذرانیدیم فاما جامه را استان تا احرام بندی در و گفت نوشتم دو معنی را
و خواستم که بنویسم معنی ثالث را بخوف آنکه کراهت کنند از ان پس جواب هر دو معنی را
فرستاد و جواب سیوم که در نوردیده بودم بتفصیل و تفسیر و الحمد لله و گفت بودم که موافقت
می نمودم جعفر بن محمد نیشابوری را به نیشابور با آنکه سوار شوم با او بسوی حج و عدیل او باشم
در سواری چون رسیدیم ببغداد مرا چیزی دست داد و رفتم که عدیلی پیدا کنم پس رسیدم
ابن وجنا و میل داشتم بسوی او و التماس کردم که کرایه کند از برای من پس او را ناگاه یافتم
پس چون ملاقات کردم مرا آن شخص گفت من در طلب تو بودم و گفتند مرا که او مصاحبت

پس نیکو زندگانی کن با وی و من طلب میکنیم عدیلی و کرایه میکنیم از برای او و مرویست از حسن بن
عبد الحمید گفت شک داشتم در امر حاجز پس جمع کردم چیزی را پس رفتم بعسکر پس بیرون
آمد توقیعی بسوی من که نیست در میان شکی و در آنکه قایم مقام ماست بامر ما پس رد
کن آنچه با تست بحاجز بن یزید و روایتست از محمد بن صالح که او گفت که چون مرد پدر من
و گردید امر بسوی من بود مر پدر مرا بر مردم سفاتجی از مال غریم یعنی صاحب امر علیه السلام شیخ مفید
رحمه الله میفرماید که این رمزیست که میدانند آنرا شیعیان و متعارفست میان ایشان و میباشد
خطاب ایشان برو از برای تقیه گفت نوشتم بسوی او و اعلام کردم او را پس نوشت بمن که طلب
کن ایشانرا و استقضای کار ایشان نما پس مردمان گذاردند حقوق خود را و بمن دادند
الا یک مرد که بود برو سفتجه بچهار صد دینار پس آمدم بسوی او و طلب کردم او و بتعویق می انداخت
و استخفاف من میکرد پسر او و بر من سفاهت مینمود و من شکایت کردم آنرا بپدر وی گفت
چه میخواهی و چیست که میکنی پس گرفتم ریش او را و دیگر پای او را و کشیدم تا میان خانه پس
بیرون آمد پسر او و استغاثه باهل بغداد برد و میگفت قمی رافضی کشت پدر مرا پس جمع شدند
بر من خلق بسیاری پس سوار شدم دابه خود را و گفتم نیک کردید ای اهل بغداد میکنید با ظالم
بر غریب مظلوم من مردی ام از اهل همدان از اهل سنت و این نسبت میدهد مرا بقم و می اندازد مرا
برفض تا ببرد حق و مال مرا گفت پس میل کردند برو تا داخل شوند بحانوت وی تا تسکین دادم ایشانرا
و طلب کرد مرا صاحب سفتجه و عهد کرد که اخذ مال مرا از و کند و سوگند خورد بطلاق که او بدهد بمن مال مرا
پس استیفا کردم از و و مرویست از احمد بن حسن گفت که دوست میداشتم جبل را و من قایل نبودم
بامامت و دوست نمیداشتم ایشانرا بالجمله تا مرد یزید بن عبد الله و او وصیت کرده بود در
مرض خود که بدهند شهری سمند را که دابه بود و شمشیر و کمر او را بصاحب امر پس من ترسیدم که اگر ندهم
شهری باذکوتکین بمن برسد از و ایذا و استخفافی پس قیمت کردم دابه و شمشیر و کمر را بهفتصد دینار
با خود و مطلع نگردانیدم کسی بران و دادم شهری را باذکوتکین ناگاه کتابتی ورود یافت
بر من از جانب عراق که بفرست هفتصد دیناری که مر است نزد تو از قیمت شهری و شمشیر
و کمر و روایت کند علی بن محمد که حدیث کرد یکی از اصحاب ما که مرا فرزندی شد پس نوشتم و طلب

اذن کردم در تطهیر او در روز هفتم کتابتی وارد شد که تطهیر مکن او را پس او مرد در روز هفتم یا هشتم
بعد از ان مرگ او را نوشتم پس نوشته ورود یافت که زود باشد که قایم مقام او پیدا شود و
دیگری نیز بعد از و پس اول را احمد نام کن و از پس احمد جعفر پس چنان شد که فرموده بود دیگر گوید
که من تهیه حج کرده بودم و مردم را وداع نموده و بر جناح بیرون رفتن بودم پس نوشته ورود
یافت که ما از برای این کاریم و امر بسوی تست گفت که تنگ شد سینه من و غمگین گشتم و نوشتم
که من بموجب فرموده اقامت کردم و شنیدم و فرمان بردم اینقدر هست که غمگینم بواسطه تخلف
کردن من از حج پس توقیع بیرون آمد که تنگ مگردان سینه خود را پس بدرستی که زود باشد که انشاء الله
در آینده حج کنی پس چون سال آینده در آمد نوشتم و دستور خواستم پس اذن وارد شد و نوشته بودم
که میخواهم عدیل محمد بن عباس شوم و من اعتماد داشتم بدیانت و صیانت او پس کتابت ورود
یافت که اسدی نیکو عدیلیست پس اگر محمد بن عباس بیاید پس اختیار مکن او را بر اسدی پس اسدی
آمد و عدیل شدم او را و روایتست از حسن بن العیسی العریضی که چون رحلت فرمود ابو محمد
الحسن بن علی علیهما السلام که آمد مردی از مصر بمال بجانب مکه از برای صاحب امر پس اختلاف شد در باب
آنحضرت بعضی مردم گفتند که ابا محمد در گذشت و او را فرزندی نبود و بعضی گفتند خلف از
بعد او جعفر است و بعضی دیگر گفتند که خلف از پس او ولد اوست پس فرستاد مردی را که کنیت
او ابو طالب بود بجانب عسکر تا تفحص کند از ان امر و صحت آن و با وی کتابت بود و آن مرد آمد
نزد جعفر و سوال کرد از برهان جعفر گفت مرا و را که مهیا نشده هنوز درین وقت پس آمد آن مرد
سوی باب و فرستاد کتابت را بسوی اصحاب که موسوم بودند بسفاره پس توقیع بیرون آمد
که خدای تعالی ترا اجر دهد در باب صاحب دیارت که او مرده و وصیت کرده بود بمالی که بود با او
بثقه که عمل کند در وی بچیزی که واجبست و جواب کتابت او نوشت و امر آنچنان بود که مر او را [illegible] بود
و روایتست از علی بن محمد که بار کرد مردی از اهل آبه چیزی که برساند بخدام آنحضرت و
فراموش کرد از ان شمشیری را در محل بار کردن چون آن چیز بآنحضرت واصل شد نوشت بوی بوصول
آن و در کتابت نوشته بود که چه نوع است خبر شمشیری که فراموش کرده بودی و مرویست
از محمد بن شاذان النیشابوری که چون جمع شد نزد من پانصد درهم که بیست درهمش کم بود

پس مرا خوش نیامد که آنرا ناقص نفرستم پس از نزد خود بیست درهم را وزن کردم و فرستادم
با آن بجانب اسدی و ننوشتم آنرا که در آن بود پس جواب وارد شد که رسید پانصد درهم و از تو
بیست درهم در آن بود و روایتست از حسن بن محمد الاشعری که وارد شد کتاب ابی محمد علیه السلام
در اجرای حکم بر جنید که قاتل فارس بن حاتم بن ماهویه بود و از ان ابی الحسن و برا در من پس چون
ابو محمد در گذشت ورود استیناف شد از صاحب الامر علیه السلام با جرای حکم از برای ابی الحسن صاحب
او و وارد نشد در امر جنید چیزی پس من از برای این غمگین شدم پس خبر مرگ جنید بعد از ین رسید تم او
گوید که نوشت علی بن زیاد الصیمری و سوال کفن از وی کرد پس نوشت بسوی وی که تو محتاج خواهی شد
بکفن در سنه ثمانین مرد و کفن برای وی فرستاد پیش از مرگ او و روایتست از محمد بن هرون بن عمران
الهمدانی که مر ناحیه بر من پانصد دینار بود پس سینه من تنگ بود از ان باز در نفس خود گفتم که دکانهای که
خریده ام به پانصد و سی دینار گردانیدم آنها را از برای ناحیه به پانصد دینار و تکلم باین کلام نکردم
پس او نوشت بمحمد بن جعفر که قبض کن دکاکین را از محمد بن هرون به پانصد دیناری که ما را بر و بود و

مقابر

روایتست از علی بن محمد که بیرون آمد نهی از زیارت قریش و حایر علی ساکنهم السلام پس از چند ماه
وزیر ما قطانی را و گفت مر ورا که ملاقات کن بنی فرات را و برسنین را و بگو مر ایشانرا که زیارت
نکنید مقابر قریش را که امر خلیفه چنین شده که تفحص کنند هر کرا که زیارت کند بگیرند برو و احادیث
در معنی بسیار است و آن موجود است در کتاب مصنفه که مذکور است در ان اخبار قایم علیه السلام
که اگر تمام آنرا املی آوردم کتاب باطالت می انجامید بدین قدر اقناع نمودیم والمنة لله تعالی

باب در ذکر علامات قیام قایم علیه السلم و مدت ایام ظهور و شرح سیرت و طریق احکام و طرفی
از انچه بظهور خواهد آمد در زمان دولت و بعضی از علامات زمان قیام قایم علیه السلام خروج
سفیانیست و قتل حسنی و اختلاف بنی عباس در ملک و کسوف شمس در نصف شعبان و خسوف قمر در آخر
ماه بر خلاف عادات و فرو رفتن بعضی بزمین در بیدا و در مغرب و در مشرق و رکود و ایستادن
آفتاب نزد زوال تا اوسط اوقات عصر و طلوع او از مغرب و قتل نفس زکیه که بظهور آید در هفتاد
کس از صالحان و کشته شدن مردی هاشمی میان رکن و مقام و خراب شدن دیوار مسجد کوفه و آمدن
رایات سیاه از قبل خراسان و خروج یمانی و ظهور مغربی بمصر و مالک شدن او شامات را و نزول

ترک بجزیره و نزول روم برمله و طالع شدن ستاره بمشرق که نور دهد مثل نور قمر بعد از ان منعطف گردد
چنانچه نزدیک باشد که هر دو طرف او بهم برسد و سرخی ظاهر شود طولانی در مشرق که باقی ماند در جو
هوا سه روز یا هفت روز و کندن عرب عنانهای خود را و مالک شدن آنها بلاد را و خروج آنها بر
سلطان عجم و کشتن اهل مصر امیر خود را و خرابی شام و آمدن سه رایات در و دخول رایات
قیس و عرب بمصر و رایات کنده بخراسان و ورود خیل از قبل کوفه تا مرتبط شود بفنا حیره و اقبال
رایات سیاه از مشرق و زیادتی فرات تا آب داخل شود در کوچهای کوفه و خروج شصت کذاب
که همه دعوی نبوت کنند و خروج دوازده نفر از آل ابی طالب که همه دعوی امامت کنند از برای
نفس خود و احراق مرد عظیم القدر از گروه بنی عباس در میان حلولا و خانقین و بستن جسر از انچه
در یلی کرخ است بمدینه بغداد و ارتفاع باد سیاه در انجا در اول روز و پیدا شدن زلزله تا منخسف
شوند بسیاری از خلایق و ترسی که شامل اهل عراق باشد و موت بسرعت و نقص از انفس و اموال
و ثمرات و پیدا شدن ملخ در اوان و در غیر اوان تا بیاید بر زرع و غلات و کمی گشت و زراعتی
که مردم کنند و اختلاف عجم و ریختن خون بسیار در میان یکدیگر و بیرون آمدن بندگان از سیدان
و کشتن ایشان خواجگان را و مسخ قومی از بدع که بگردند ایشان بوزنیگان و خوکان و غلبه کردن
عبید بر بلاد سادات و ندا کردن از آسمان که بشنوند آنرا اهل زمین و سخن کنند هر اهل لغتی بلغت
ایشان و روی و سینه ظاهر شوند از برای مردمان در عین الشمس و مردگان برانگیخته شوند از قبور
تا رجوع بدنیا نمایند و یکدیگر را بشناسند و تزویج نمایند بعد از ان ختم شود این به بیست و چهار
باران پیاپی پس زنده شود زمین بعد از مردن او و معلوم گردد برکات آن و زایل شود بعد از ین
هر آفت و عاهتی که باشد از معتقدان حق از شیعه مهدی علیه السلام پس بدانید این علامات
ظهور او را بمکه پس متوجه خدمت وی گردید از نصرت او و همچنانکه اخبار باین ورود یافته و بعضی از
جمله احداث متحتمند بعضی مشترط و الله اعلم بما یکون و ما ذکر کردیم اینها را بر حسب آنچه ثابت شده
در اصول و تضمین نموده آنرا اثر منقول و بالله نستعین و نسال الله التوفیق مولف کتاب رحمة الله
میفرماید که بلاشک که این حوادث بعضی از ان قبیل است که عقل آنرا محال میداند و بعضی دیگر
منجمان آنرا محال می شمرند و لهذا شیخ مفید رحمة الله اعتذار فرموده در ایراد آن و آنکه گفتیم

آنست که هر گاه که صحیح است طرفات نقل آن و آنها منقول است از نبی یا امام علیهما السلم
پس سزاوار آنست که تلقی کرده شود بقبول زیرا که اینها معجزاتند و معجزات خوارق عاداتند
مثل انشقاق قمر و انقلاب عصا والله اعلم و شیخ مفید رحمة الله فرموده که خبر کرده مرا ابو الحسن
علی بن بلال المهلبی مرفوعا باسمعیل صباح که او گفت من شنیدم شیخی را از اصحاب خود که ذکر میکرد
از سیف بن عمیره که او گفت که نزد ابی جعفر المنصور بودم پس گفت در ابتدا بمن که یا سیف
لابد است از منادی که ندا کند از آسمان باسم مردی از ولد ابی طالب گفتم فدای تو گردم یا
امیرالمومنین تو روایت میکنی این را گفت بلی و بحق آنکه نفس من بید قدرت اوست هر آینه
شنیده است گوش من این را از برای او گفتم یا امیرالمومنین بدرستی که این حدیث را نشنیده ام
قبل از ین وقت گفت ای سیف و هر آینه حق است پس هر گاه که موجود گردد پس ما اول کسیم
که اجابت کند او را آگاه باش که ندا بسوی مردی از بنی عم ماست پس گفتم بسوی مردی از ولد
فاطمه گفت بلی یا سیف اگر نه آن می بود که شنیده ام این را از ابا جعفر محمد بن علی که حدیث کرده است
مرا بآن و اگر حدیث کرده می بودند همه اهل زمین مرا باین قبول نمیکردم این را از ایشان و لیکن
او محمد بن علی است و مرویست از ابن عمر که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که قایم
نگردد قیامت تا بیرون آید مهدی از ولد من و بیرون نیاید مهدی تا بیرون نیاید شصت
کذاب که هر یک گوید که منم پیغمبر و روایتست از ابی حمزه که او گفتم مر ابی جعفر را علیه السلام که
خروج سفیانی از واجباتست فرمود که نعم و ندا و طلوع شمس از مغرب و اختلاف بنی عباس
در دولت و قتل نفس زکیه و خروج قایم از آل محمد همه از محتوم و واجباتست گفتم که ندا چگونه
باشد گفت ندا کند منادی در آسمان در اول روز که بدانید و آگاه باشید که حق با علی است
و شیعه او بعد از ان ابلیس ندا کند در آخر روز از زمین که حق با عثمانست و شیعه او پس نزدیک
این بشک می افتد اهل باطل مولف میفرماید که شک نمیکنند الا جاهل چه منادی آسمان اولی
بقبول از منادی زمین و روایتست از ابی خدیجه که او روایت کرده از ابی عبدالله علیه السلام
که بیرون نیاید قایم تا بیرون نیایند پیش از و دوازده کس از بنی هاشم که هر یک دعوی کنند
از برای نفس خود و روایتست از علی بن محمد الازدی که او روایت کرده از پدر و جد خود

که امیرالمومنین علیه السلام فرمود که در پیش قایم مقام موت احمر و موت ابیض است و ملخ در غیر محل خود همچو الوان
خون فاما موت احمر پس سیف است و اما موت ابیض پس طاعون است و روایتست از جابر جعفی که او
روایت کرده از ابی جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود که ملازم شو زمین را و حرکت مده دست را
و نه پا را تا به بینی علاماتی که ذکر میکنم از برای تو و آنچه می بینم ترا که دریابی آنرا آن اختلاف بنی عباس است
و منادی که ندا کند از آسمان و فرو رفتن قریه از قرای شام که آنرا جابیه میگویند و نزول ترک
جزیره را و نزول روم رمله را و اختلاف بسیار نزد این در هر زمین تا خراب شود شام و سبب
آن اجتماع سه رایاتست رایات اصهب و رایات ابقع و سفیانی علی بن حمزه روایت کند از
ابی الحسن موسی علیه السلام در قول خدای عز و جل سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین
لهم انه الحق فرمود که فتن در آفاق زمین است و مسخ در اعدای حق و دین و روایتست از ابی بصیر
که من شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود در حق تعالی که ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت
اعناقهم لها خاضعین که زود باشد که خدای تعالی بکند آنرا با ایشان گفتم کیستند ایشان فرمود که
بنوامیه و گروه ایشان گفتم که آیت چیست فرمود که رکود شمس آنچه میان زوال شمس است تا وقت
عصر و خروج صدر و وجه در عین الشمس است که شناخته شود بحسب و نسب او و این در زمان سفیانیست
و نزد این علامات هلاک سفیانیست و هلاک قوم او و مرویست از سعید بن جبیر که سالی که قیام
خواهد نمود قایم علیه السلام فرمود که دو آیتند که خواهند روی نمود پیش از قایم علیه السلام آن کسوف
شمس است در نیمه و خسوف قمر در آخر او گفت گفتم یا ابن رسول الله قمر در آخر ماه و شمس در نیمه ماه ابو جعفر
فرمود که من داناترم بآنچه میگویم که ایشان دو آیتند که نبوده از ان زمان که باز که هبوط کرده آدم
صالح بن میثم گوید که من شنیدم از ابا جعفر علیه السلام که میفرمود که نیست که میان قیام قایم و قتل
نفس زکیه بیشتر از پانزده شب مولف رحمة الله میفرماید که نظر کرده می شود درین با آنکه مراد نفس زکیه
غیر محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلم و او کشته شد در رمضان سنه
خمس و اربعین و مایه و یا آنکه راه می یابد طعن باین خبر و از جابر روایتست که گفتم مر ابی جعفر را علیه السلم
که کی خواهد بود این امر فرمود که هر کی باشد این ای جابر و چون بسیار شود کشتن در میان حیره و کوفه
این امر متوقع است روایتست از حسین بن مختار که ابو عبدالله علیه السلام فرمود که هر گاه منهدم شود

دیوار مسجد کوفه از آنچه در پی خانهٔ عبد الله بن مسعود است پس نزد این زوال ملک قوم است
و نزد زوال آن خروج قایم علیه السلام و بکر بن محمد از ابی عبد الله علیه السلام روایت کند که دیگر
خروج ثلاثه است که سفیانی و خراسانی و یمانیست در یکسال و یکماه و یکروز و نباشد
دران روایتی که راه نماینده تر باشد از رایة یمانی زیرا که او دعوت حق میکند و روایت کند احمد بن
محمد ابی نصر از ابی الحسن الرضا علیه السلام که آنحضرت فرمود که مکشید چشمهای خود را بسوی او تا تمیز کرده
شوند و آزموده گردند خلایق پس باقی نمانند از شما مگر اندکی بعد از ان خواند این آیت را که الم احسب
الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون پس از ان فرمود از علامات فرج حدیثی باشد
که واقع شود میان هر دو مسجد و بکشد فلان ولد فلان پانزده کبش را از عرب و روایت کند میمون بن
خلاد از ابی الحسن علیه السلام که گویا که من مشاهده میکنم رایاتی را از مصر آینده اند همه سبز رنگ
تا بیایند بشامات پس راه نموده شوند تا باین صاحب وصیات و ابو بصیر روایت کند
از ابی عبد الله علیه السلام که زود زایل نگردد ملک انجماعت تا عوض کرده شوند مردم بکوفه در روز
جمعه گویا که نظر میکنم بسرها که مبادرت می نمایند در انچه میان باب الفیل و اصحاب صابون است
و روایت از حسن بن جهم که سوال کرد مردی از ابا الحسن علیه السلام از فرج فرمود که اگر کنار
و تفصیل کنم بالقلیل و مجمل گفت بلکه مجمل فرمود هر گاه که مرکوز گردد رایات قیس بمصر و رایات کنده
بخراسان و روایت کند ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام که مر ولد فلان نزد مسجد شما یعنی
مسجد کوفه هر آینه وقعه افتد در روز عروبه که گشته شوند چهار هزار از باب فیل تا اصحاب صابون
پس شما راست که بپرهیزید ازین طریق و اجتناب نمایید و احسن ایشان از روی احوال آنکس است
که اخذ کند در درب انصار و هم از مرویست که قدام قایم علیه السلام هر آینه سالی باشد پر
باران که فاسد شود دران ثمر در نخل پس شک مکنید دران و روایت کند جعفر بن سعد از پدر خود
و او از ابی عبد الله علیه السلام که سال فتح گسسته شود بند فرات تا داخل شود آب در کوچهای
کوفه و در حدیث محمد بن مسلم وارد است که شنیدم از ابا عبد الله علیه السلام که میفرمود که
پیش از قیام امتحان و آزمایش باشد از جانب حق جل و علا گفتم که چه چیز است آن که فدای
تو گردم پس این آیت را خواند که و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس

والثمرات

والثمرات و بشر الصابرین بعد از ان فرمود که خوف که از ملوک بنی فلانست و جوع و گرسنگی از گرانی
اسعار و نقص اموال از کسادی تجارات و قلت و زیادتی درد و نفس بموت سریع و کمی ثمرات بقلت
ریع و زرع و قلت برکت ثمار بعد از ان فرمود که و بشر الصابرین نزد این امور بتعجیل خروج قایم علیه السلام
خواهد بود و روایت از بندر الجوزی که شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که زجر کرده شوند مردمان
پیش از قیام قایم از معاصی خود شان باتشی که ظاهر شود در آسمان و سرخی که فرو گیرد آسمان را و فرو رفتن
و قرع باید در بغداد و بصره و خونها ریخته گردد در آنجا و خانها، آن بلاد خراب گردد و فنا واقع شود
در اهل آن و شامل شود اهل عراق را خوفی که نباشد مر ایشان را با آن قرار فانان سالی که قایم شود ظاهر
گردد صاحب الزمان علیه السلام و روزی که بعینه ظهور کند آنرا ابو بصیر روایت کرده از ابو عبد الله علیه السلام
که بیرون نیاید قایم علیه السلام مگر در سال از سالهای در سنه احدی یا ثلاث یا خمس یا سبع یا تسع و هم
از و روایتست که ندا کرده شود با سم قایم در شب بیست و سیوم و قایم گردد در روز عاشورا و آن
روزیست که گشته شده در و حسین علیه السلام گویا در روز شنبهٔ باشد میان رکن و مقام جبرئیل علیه السلام
بر دست او ندا کند که بیعت کنید از برای خدای تعالی او زمین را از داد و عدل همچنانکه پر شده باشد
از جور و ظلم فاما سیر او از مکه بکوفه ابو بکر حضرمی روایت کرده از ابو جعفر الباقر علیه السلام که قایم ع
از مکه سیر فرماید بنجف کوفه با پنج هزار از ملائکه جبرئیل از یمین باشد و میکائیل از شمال و مومنان در
پیش او متفرق کند لشکرها را در بلاد و روایت کند عمرو بن شمر از ابو جعفر علیه السلام که ذکر کرده می شد
نزد آنحضرت فرمود که داخل شود کوفه را او باو سه رایت باشد و چاید تا آنکه بمنبر بر آید و خطبه بلیغ بخواند
و مردم ندانند که آنحضرت چه فرمود از بسیاری گریه چون جمعه دوم شود التماس کنند مردم که آن
حضرت نماز جمعه با ایشان بگزارد پس امر فرماید که خط بکشند از برای او مسجدی را بر غری و نماز بگزارد
در انجا با مردم بعد از ان فرماید که بکنند و حفر نمایند از عقب مشهد امام حسین علیه السلام نهری را که
جاری شود تا بغرین و آب تا نجف بیاید بر کنار و دهنهٔ آن پلها و آسیاها باز زنند و پیر زنان
آیند و گندم در انجا آرد کنند بی کرایه و در روایت صالح بن ابی الاسود وارد است از ابو عبد الله ع
که نزد ذکر مسجد سهله میفرمود که آن منزل صاحب ماست هر گاه که بیاید با اهل خود و در روایت
مفضل بن عمر وارد است که شنیدم از ابا عبد الله علیه السلام که هر گاه قیام نماید قایم آل

محمد علیهم السلام بنا فرماید در پس کوفه مسجدی را که آنرا هزار در باشد و متصل بود خانهای اهل کوفه بنهر
کربلا و آنچه ورود یافته اخبار در مدت ملک قایم علیه السلام و ایام آن و احوال شیعهٔ او آنست
که روایت کرده عبد الکریم خثعمی که گفتم مر ابی عبد الله را علیه السلام که چند گاه خواهد بود ملک قایم علیه السلام
که هفت سال که دراز شود از برای او ایام و لیالی آن تا غایتی که یکسال از ان سالها مقدار ده سال
باشد از سالهای شما پس سالهای ملک او هفتاد سال باشد از سالهای شما که اینست و هر گاه که
قیام قایم شود بارانی بارد در جمادی الاخری و ده روز از رجب آنچنان بارانی که ندیده باشند
ملایک مثل آنرا پس برویاند حق تعالی بان گوشتهای مومنان و ابدان در قبرهای ایشان پس گویا
که نظر میکنیم بسوی ایشان در مقابل ایشان که می افشانند موهای خود را از خاک و روایت کند
مفضل بن عمر که شنیدم از ابو عبد الله علیه السلام که میفرمود که قایم ما هر گاه که ظاهر شود روشن
گردد بنور روی او و مستغنی گردند مردمان از روشنی آفتاب و زایل شود ظلمت و تاریکی و معمر
شوند از عمر شوند مردم در زمان ملک آنحضرت چنانچه مردی باشد که هزار فرزند او را باشد همه نرینه
که در میان ایشان هیچ مادینه نباشد و ظاهر گردد اندر زمین گنجهای تا به بینند مردم روی زمین
آنرا و طلب کند مردی از شما کسی را که صله دهد بمال خود او را و زکوة دهد او را پس نیابد کسی را که قبول
کند این را از و مستغنی شوند مردمان بانچه روزی کرده حق جل و علا ایشانرا از فضل خود و آنچه ورود یافته
در صفت و حلیهٔ قایم آنست که جابر جعفی روایت کند که شنیدم از ابو جعفر علیه السلام که میفرمود که
سوال کرد عمر بن خطاب از امیر المومنین علیه السلام گفت که خبر کن مرا از مهدی که چیست نام او فرمود
که حبیب من عهد داده بمن که حدیث نکنم بآن تا برانگیزاند مرا خدای تعالی گفت پس خبر کن مرا از صفت
او فرمود که جوانی باشد میانه بالا خوب روی نیکو دندان که فرود آمده باشد موی او بر دو شانهای
مبارکش و غلبه کرده باشد نور روی او و سیاهی موی محاسن و سر مبارک وی را او پسر بهترین امامهاست
فاما سیرت و طریق احکام او نزد قیام وی آنست که روایت کند مفضل بن عمر الجعفی که من شنیدم
از ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام که چون اذن الهی صادر شود در ظهور قایم علیه السلام ببالای
منبر بر آید و دعوت کند مردم را بحق و سیر فرماید در میان ایشان بسنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و عمل فرماید در میان ایشان بعمل آنحضرت پس حق سبحانه و تعالی نفرستد جبرئیل را علیه السلام

تا بیاید

تا بیاید بر حطیم و گوید مر آنحضرت را که بچه چیز دعوت میکنی پس خبر دهد آنحضرت او را پس گوید
جبرئیل علیه السلام که منم اول کسی که متابعت میکند ترا پس بگشای دست خود را پس بیعت کنند و بیعت
نمایند در مکه با اصحاب او سیصد و سیزده مرد پس بعد از ان سیر فرماید از انجا بمدینه و روایت کند
محمد بن عجلان از ابی عبد الله علیه السلام که چون قایم علیه السلام قیام نماید دعوت کند مردم را باسلام
بتازگی و هدایت نماید ایشانرا بامری که دثار او است پس آن پنهانست از جمهور و قایم را مهدی
نام کرده اند از جهت آنکه هدایت میکند بامری که مخفیات بر جمهور و نام نهاده شده بقایم از جهة
قیام او بحق و روایت کند عبد الله بن مغیره از ابی عبد الله علیه السلام که هر گاه قایم آل محمد قیام
نماید بدارد پانصد کس از قریش و بزند گردن ایشانرا بعد از ان پانصد دیگر را تا شش نوبت
انچنین کند گفتم برسد عدد انجماعت باین مقدار فرمود که نعم از ایشان و موالی ایشان و روایت
کند ابو بصیر که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که چون قایم علیه السلام قیام نماید خراب کند مسجد الحرام
را تا باز گرداند باساس اول و بگرداند مقام را بموضعی که باشد دو قطع کند دستهای بنی شیبه را
و بیاویزد بخانهٔ کعبه و بنویسد بران که ایشان دزدان کعبه اند و روایت کند ابو الجارود از ابی جعفر ع
در حدیث طویلی که چون ظهور کند قایم علیه السلام سیر فرماید تا کوفه خروج کنند از انجا زیاده از ده هزار
کس که ایشانرا تبریه گویند با سلاح و یراق و گویند مر آنحضرت را که باز گرد بانجا که آمده که ما را حاجتی
به بنی فاطمه نیست پس نهد در میان ایشان شمشیرها تا اتیان نماید بر آخر ایشان بعد از ان بکوفه
داخل شود و بقتل آرد در انجا هر منافق مرتاب که باشد و خراب کند قصور آنرا و بکشد مقاتلان آنرا
بروجهی که رضای خدای تعالی دران باشد و روایت کند ابو خدیجه از ابی عبد الله علیه السلام که چون
قایم گردد قایم ما علیه السلام بیاید بامر جدید همچنانکه رسول الله دعوت نمود بامری جدید در ابتدای
اسلام و روایت کند علی بن عقبه از ابی عبد الله علیه السلام که هر گاه ظهور کند قایم علیه السلام حکم
بعدل کند و بر طرف شود در ایام او جور و امر گردد بدولت او راهها و بیرون آرد زمین برکات
خود را در کرده شود هر حق باهل خود و باقی نماند اهل دینی تا ظاهر گرداند اسلام و معترف شود
بایمان آیا نشنیده قول حق جل و علا را که و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه
ترجعون و حکم کند در میان مردم بحکم داود نبی علیه السلام و حکم محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس درین

هنگام ظاهر و آشکارا کند زمین گنجهای خود را و بدهد برکات خود را و یافت نشود در آن روز
مردی از شما که موضع صدقه باشد و نه محل بر و احسان از جهت شمول غنی جمیع مومنان را بعد از آن
فرمود که دولت ما آخر دولتها خواهد بود و باقی نماند اهل بیتی که مر ایشان را دولتی باشد الا حکم
کرده باشند پیش از ما تا نگویند هرگاه که ببینند سیرت ما را که ما مالک بوده ایم و سلوک نموده ایم
مثل این سیرت که این طایفه داشته اند و اینست قول خدای عز و جل که والعاقبة للمتقین و روایت
کند ابو بصیر از ابی جعفر علیه السلام در حدیث طویلی که چون قایم علیه السلام قیام نماید سر فرماید
تا کوفه و خراب کند در آنجا چهار مسجد را و باقی نماند در روی زمین که او را شرفی بوده الا که خراب
کند آنرا و هموار سازد و گشاده گرداند طریق اعظم را و بشکند هر جناح خارجی که در راه و طریق
باشد و باطل کند راههای آب ناودانها که در راهها و طرقاتست و نگذارد هیچ بدعتی را
الا که ازاله کند آنرا و نه سنتی که بر پای دارد و فتح کند قسطنطنیه و چین و جبال دیلم را پس آنچه
خواهد گفتم مر آنحضرت را که چگونه دراز گردد سالها فرمود که امر کند خدای تعالی فلک را به درنگ
و لبث و قلت حرکت فاما مسلمانان را بران راهی نیست و بدرستی که شکافت حق تعالی از برای
پیغمبری خود ماه را و باز گردانید آفتاب را پس از زوال از برای یوشع بن نون و اخبار فرموده
بدرازی روز قیامت که کالف سنة مما تعدون و روایت کند جابر بن عبد الله از ابی
جعفر علیه السلام که هرگاه که ظهور کند قایم آل محمد علیهم السلام بزند خیمه را از برای آنکس که تعلیم
کند مردمان را قرآن بر وجهی که حق جل و علا فرو فرستاد پس آن تعلیم مشکل و صعب تر
نماید بر آنکه حفظ داشته باشد آنرا زیرا که مخالف این تالیف باشد و روایت کند مفضل بن
عمر از ابی عبد الله علیه السلام که بیرون آرد قایم علیه السلام بیست و هفت مرد را پانزده
از قوم موسی باشند علیه السلام آنانی که هدایت بحق کرده اند و عدالت ورزیده اند
و هفت مرد از اهل کهف باشند و یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد
و مالک اشتر که در پیش وی انصار و حکام وی باشند و روایت کند عبد الله عجلان از
ابی عبد الله علیه السلام که چون ظاهر شود قایم آل محمد علیهم السلام حکم فرماید بحکم داود علیه السلم
که احتیاج به بینه نداشته باشد که الهام فرماید خدای تعالی او را که حکم کند بعلم خود و خبر کند

هر قومی را

هر قومی را بآنچه استنباط کرده اند آنرا و بشناسد دوست خود را از دشمن خود بتوسم قال الله
تبارک و تعالی ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و انها لبسبیل مقیم و روایت کرده شده که مدت
دولت قایم علیه السلام نوزده سال باشد که ایام و شهور او دراز گردد بر آن وجه که مذکور شد
و این امر بر ما پوشیده است چه آنچه اظهر و اکثر روایاتست هفت سال است و آنچه ما رسم کردیم کافی است
و الله ولی التوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل این آخر کتاب شیخ مفید است رحمه الله و اثابه و مولف
کتاب رحمه الله میفرماید که رسیده بمن چهل حدیث که جمع کرده آنرا حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله
رحمه الله در امر مهدی علیه السلام الاول ابو سعید خدری روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که آنحضرت فرمود که مهدی از امت منست اگر کوتاهست عمر او پس هفتست و الا پس هشتست و الا
پس نهست تنعم کنند امت من در زمان او که تنعم نکرده باشند مثل آنرا هرگز نه نیکوکار و نه بدکار ببارد آسمان
آسمان بر ایشان باران نافعی که دارد و ذخیره نگذارد زمین چیزی را از نبات خود الثانی هم ابو سعید خدری
رضی الله عنه روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که چون پر شود زمین
از جور و ظلم پس قایم گردد مردی از عترت من پس پر کرداند از داد و عدل که مالک گردد آنرا هفت
سال یا نه سال الثالث و هم از و مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که قیامت نشود تا مالک
گردد زمین را از اهل بیت من که پر سازد زمین را از عدل و داد همچنانکه پر بوده باشد پیش از آن
از جور که مالک گردد هفت سال الرابع زهری روایت کند از علی بن حسین و او از پدران خود علیهم
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مر فاطمه را که مهدی از ولد تست الخامس روایت کند علی بن
هلال از پدر خود که او گفت داخل شدم بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت در حالتی
بود در آن رحلت فرمود پس فاطمه علیها السلم نزد سر مبارک وی بود پس او گریست چنانچه آواز
بلند شد پس آنحضرت برداشت سر مبارک را بطرف فاطمه و فرمود که ای حبیبه من فاطمه چه چیز بگریانید
ترا گفت میترسم فتنه را بعد از تو فرمود که ای حبیبه من آیا ندانسته که حضرت عزت نظر کرد بر زمین
نظر کردنی پس اختیار کرد از و پدر ترا پس برانگیخت او را برسالت بعد از آن نظر فرمود نظر کردنی
پس اختیار کرد از و شوهر ترا و وحی فرستاد بسوی من که نکاح کنم ترا بوی ای فاطمه و ما از اهل بیتیم
که عطا فرموده حق جل و علا هفت خصلت که نداده بهیچکس پیش از ما و نخواهد داد بکسی بعد از ما

منم خاتم پیغمبران و اکرام ایشان بر خدای عز و جل و احب مخلوقین بسوی حق تعالی و منم پدر تو
و وصی من بهتر اوصیاست و احب ایشان بسوی خدای عز و جل و او شوهر تست و شهید ما
بهترین شهداست و دوستر ایشان بسوی خدای تعالی و او حمزة بن عبد المطلب است
که عم پدر تو و عم شوهر تست و از ماست کسی که او را دو بال است که طیران میکند در جنت با
ملائکه هر جا که میخواهد و او پسر عم پدر تست و برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت
که ایشان دو پسر تو اند که حسن و حسین اند که بهترین جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان بحق
آنکه مبعوث گردانید مرا بحق که بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق آنکه مرا بخلق فرستاد که از ایشانست
مهدی این امت هرگاه که بگردد دنیا هرج و مرج و پیدا شود فتنها و بریده گردد راهها و
غارت کنند بعضی از ایشان بر بعضی پس بزرگ رحم نکند بر کوچک و کوچک تعظیم نکند بر بزرگ
پس بفرستد حق سبحانه و تعالی نزد این احوال از ایشان کسی که فتح کند قلعهای ضلالت را
و دلهای بسته پوشیده و قیام نماید بدین در آخر الزمان همچنانکه من قیام نمودم باین
دین در آخر الزمان و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر باشد از جور ای فاطمه اندوه مبر
و گریه مکن که خدای تعالی رحیم تر است بتو و مهربان تر بود بر تو از من و این از برای مکانت
و منزلت تست از من و موقع تو از دل من تزویج فرمود حق تعالی ترا بزوج تو و او اعظم اینانست
از روی حسب و اکرم ایشانست از روی منصب و ارحم ایشانست برعیت و اعدل ایشانست
بسویت و ابصر ایشانست بقضیت و من التماس از خدای عز و جل که تو باشی اول آنکه بمن ملحق شوی
از اهل بیت من امیر المومنین علیه السلم فرمود که باقی نماند فاطمه علیها السلم بعد از آن حضرت
مگر هفتاد و پنج روز تا ملحق گردانید حق تعالی او را بوی علیهما السلم السادس و باین اسناد
حذیفه روایت کند که خطبه فرمود ما را رسول الله صلی الله علیه و آله و ذکر فرمود ما را آنچه خواست
شدن بعد از آن فرمود که باقی نماند از دنیا مگر یکروز که هرآینه دراز کرداند خدای تعالی
آن روز را تا برانگیزد مردی را از ولد من که نام او نام منست پس خواست سلمان رضی الله عنه
و گفت یا رسول الله از کدام ولد تست او فرمود از و لد من که اینست و زد دست مبارک
خود بر حسین علیه السلام السابع باین اسناد عبد الله عمر روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرمود

فرمود که بیرون آید مهدی علیه السلام از قریه که آنرا کرعه گویند الثامن باین اسناد حذیفه
روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی مردی باشد از ولد من و روی
او همچو کوکب درخشنده باشد التاسع باین اسناد حذیفه روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که مهدی مردی باشد از ولد من که لون او لون عربی باشد و جسم او جسم اسرائیلی بر گونه
راست او خالی باشد که گویا کوکب درخشنده است پر کرداند زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده
باشد از جور و راضی باشند در خلافت او اهل زمین و اهل سما و مرغان در هوا العاشر باین اسناد
روایت میکند ابو سعید خدری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مهدی از ما اجلی الجبین اقنی الانف
باشد الحادی عشر باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مهدی
از ما اهل البیت مردی باشد از امت من که اشم و بویده تر باشد بینی او پر کرداند زمین را از عدل همچنانکه
پر بوده باشد از جور الثانی عشر باین اسناد ابو امامه باهلی روایت کند که حضرت رسالت صلعم
فرمود که میان شما و میان روم چهار کونه صلح باشد در روز چهارم بر دست مردی از آل هرقل که دوام
آن هفت سال باشد پس گفت مردی از عبد القیس که او را مستورد بن غیلان میگفتند که یا رسول الله که باشد
امام مردمان در آن روز فرمود که مهدی از ولد من که ابن چهل باشد که گویا روی او کوکب درخشنده است
و در گونه راست او خال سیاهی باشد و در دو نوع جامه باشد که گویا از رجال بنی اسرائیل است
استخراج کنوز نماید و فتح مداین شرک کند الثالث عشر باین اسناد عبد الرحمن بن عوف روایت کند که
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی برانگیزد مردی را از عترت من که گشاده
باشد دندانهای پیشین و اجلی الجبهه بود پر کرداند زمین را از عدل و افاضه مال کند افاضه کردنی و
فیض مال بهمه کس برساند الرابع عشر باین اسناد ابو امامه روایت کند که خطبه فرمود ما را پیغمبر صلعم
و ذکر کرد دجال را و فرمود بر طرف کند مدینه خبث را همچنانکه بر طرف میکند کوره آتش خبث آهن
و گویند این روز را روز خلاص اتم شریک گفت پس کجا باشد عرب در آن روز یا رسول الله فرمود که
در آن روز اندک باشند و میل کنند ایشان به بیت المقدس و امام ایشان مهدی بود که مرد صالح است
الخامس عشر باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که بیرون آید مهدی از امت من که برانگیزد حق سبحانه و تعالی او را عیان و آشکارا از برای مردمان

که تنعم نمایند امت و زیست نمایند ماشیه و بیرون آرد زمین نبات خود را و بدهد مردم را مال
بسویه السادس عشر باین اسناد عبدالله بن عمر روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که بیرون آید مهدی و بر سر او ابر سایه کرده باشد پس در آن حالت منادی ندا کند که این مهدی
خلیفة الله است پس پیروی کنید او را السابع عشر باین اسناد عبدالله بن عمر روایت کند که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بیرون آید مهدی و بر سر وی فرشته باشد که ندا کند که اینست مهدی
پس پیروی کنید او را الثامن عشر باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که بشارت دهم شما را بمهدی که برانگیخته شود در میان امت من بر اختلافی که از مردم
بود و زلازل که در میان ایشان باشد پر کرداند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر بوده باشد از ظلم
و جور و خشنودی و راضی باشند از و ساکنان آسمان و زمین و قسمت نماید مال را قسمت صحاح
مردی گفت چه معنی دارد صحاح فرمود یعنی بالسویه در میان مردم التاسع عشر باین اسناد عبدالله
ابن عمر روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قایم نگردد قیامت تا مالک
شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او بنام من پر کرداند زمین را از عدل و داد
همچنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور العشرون باین اسناد حذیفه روایت کند که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که باقی نماند از زمین مگر یک روز که هر آینه مبعوث کرداند در آن
روز حق تعالی مردی را که نام او نام من باشد و خلق او خلق من و کنیتش ابو عبدالله باشد
الحادی و العشرون باین اسناد ابن عمر روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که برطرف
نشود دنیا تا برانگیزد خدای تعالی مردی را از اهل بیت من که همنام من باشد و پدرش همنام
پدر من باشد پر کرداند زمین را از داد و عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم الثانی و العشرون
باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر آینه پر گردد
زمین از ظلم و جور و عدوان بعد از آن هر آینه بیرون آید مردی از اهل بیت من تا پر کرداند
زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور و عدوان الثالث و العشرون باین اسناد
زر بن عبدالله روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بیرون آید مردی
از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و خلق او با خلق من باشد پر کرداند زمین را

ازداد و عدل الرابع و العشرون باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که پیدا شود نزد انقطاع از زمان و ظهور از فتن مردی که او را مهدی گویند که عطای
او گواره باشد الخامس و العشرون باین اسناد ابو سعید خدری روایت کند که حضرت رسول صلعم
فرمود که خروج کند مردی از اهل بیت و عمل نماید بسنت من و فرو فرستد حق تعالی از برای
او برکت را از آسمان و بیرون آرد زمین برکت خود را و پر شود باو زمین از داد و عدل
همچنانکه پر و مملو بوده از ظلم و جور و عمل نماید برین امت هفت سال و فرود آید و نزول
فرماید به بیت المقدس السادس و العشرون باین اسناد از ثوبان مرویست که رسول الله صلعم
فرمود که هرگاه که به بینید رایات سیاه را که روی نموده از خراسان پس بیایید بآن و اگرچه
بر برف باید رفت که در و خلیفه الهی مهدیست علیه السلام السابع و العشرون باین اسناد از عبدالله
روایتست که او گفت که ما نزد حضرت رسالت بودیم صلی الله علیه و آله که آمدند جوانانی
از بنی هاشم پس چون آنحضرت ایشان را دید چشمهای مبارکش پر از اشک شد و رنگ روی مبارکش
متغیر گشت پس گفتند یا رسول الله لا یزال می بینیم در روی مبارک تو چیزی را که ما از آن ملول می شویم
و نمیخواهیم آنرا پس آنحضرت فرمود که ما اهل بیتیم که اختیار فرموده از برای ما آخرت را بر دنیا
و بدرستی که اهل بیت من زود باشد که ببینند بعد از من در بلا و رانده گردند در اطراف تا بیایند
قومی از قبل مشرق و با ایشان رایات سیاه باشد پس ایشان سوال از حق کنند پس نمیدهند آنرا
پس مقاتله کنند و یاری داده شوند پس اعطا کنند آنچه طلبند پس قبول نکنند تا دفع کنند بر جلی
از اهل بیت من پس پر کرداند زمین را از قسط و عدل همچنانکه پر شده باشد از جور پس آنکه
ادراک کند این را از شما پس باید که بیاید ایشان را اگرچه بر برف باید رفت الثامن و العشرون
باین اسناد حذیفه روایت کند که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که وای
برین امت از ملوک جبابره که چگونه قتال نمایند و حیف کنند فرمان بردارانرا مگر کسی که اظهار
طاعت ایشان نماید پس مومن پرهیزکار مدارا کند ایشان را بزبان خود و نفرت باشد او را از ایشان
بدل خود پس هرگاه که خواهد حق تعالی که بازگرداند اسلام را بعزت پس بشکند هر جبار سرکشی را
و او قادر است بر آنچه خواهد که اصلاح کند حال امت را بعد از فساد ایشان پس آنحضرت فرمود

که یا حذیفه اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز که هر آینه دراز کرداند حق تعالی آن روز را تا مالک شود
مردی از اهل بیت من که جاری گردد ملاحم بر دستهای او و اظهار کند اسلام و خلاف
نیست وعده او را او زود حسابست التاسع و العشرون باین اسناد ابو سعید خدری روایت
کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که تنعم نکرده باشد مثل آن هرگز بیارد
آسمان بر ایشان باران نافع و نگذارد زمین چیزی را از نبات خود مگر که بیرون آرد آنرا
الثلثون باین اسناد انس بن مالک روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
ما بنو عبدالمطلب سادات جنت منم و برادر من علی و عم من حمزه و جعفر و حسن و حسین
و مهدی علیهم السلام الحادی و الثلثون باین اسناد ابو هریره روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب هر آینه مالک شود در آن مردی از اهل بیت من الثانی و الثلثون
باین اسناد مرویست از ثوبان که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کشته شوند نزد گنج
شما سه کس که همه ایشان پسر خلیفه باشند بعد از آن صبر نکند یکی از ایشان پس بیاید رایات
سیاه پس بکشند ایشان را آنچنان کشتنی که کشته نشده باشند آنچنان بعد از آن بیاید خلیفه
الهی مهدی پس هرگاه بشنوید آمدن او را پس بیایید و بیعت کنید او را الثالث و الثلثون باین اسناد
مرویست از ثوبان که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بیاید رایات از قبل مشرق که
گویا دلهای ایشان پاره آهن است پس هرکه بشنود ایشان را پس باید که بیاید و بیعت کند ایشان را
و اگرچه بر برف باید رفت الرابع و الثلثون باین اسناد علی بن ابی طالب علیه السلام روایت
کند که گفتم یا رسول الله آیا از ماست آل محمد مهدی یا از غیر ماست فرمود که نه بلکه از ماست
ختم فرماید خدای تعالی باو دین را همچنانکه فتح فرمود بما و بما خلاصی یابند از فتنها همچنانکه
خلاصی یافتند از شرک و بما الفت دهد خدای تعالی در میان دلهای ایشان بعد از عداوت
فتنه از روی برادری همچنانکه الفت داد در میان ایشان بعد از عداوت شرک از روی
برادری در دین ایشان الخامس و الثلثون باین اسناد عبدالله بن مسعود روایت میکند
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر باقی نماند مگر یک شب هر آینه دراز کرداند
حق تعالی آن شب را تا مالک شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم

و اسم پدر او با اسم پدر من پر کرداند زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور
و تقسیم نماید مال را بالسویت و بدید کند حق سبحانه و تعالی الفت در دلهای این امت پس مالک شود هفت سال
یا نه سال و چیزی نخواهد بود در زیستن بعد از مهدی السادس و الثلثون باین اسناد روایت میکند ابو هریره
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قیامت قایم نگردد تا مالک شود مردی از اهل بیت من
که فتح کند قسطنطنیه و جبل دیلم را و باقی نماند مگر یک روز هر آینه دراز کرداند حق تعالی آن روز را تا فتح کند
زمین را السابع و الثلثون باین اسناد قیس بن جابر از آبا و اجداد خود روایت کند که رسول الله صلعم فرمود
که زود باشد که بیایند بعد از من خلفا و از بعد خلفا امرا و از بعد امرا ملوک جبابره بعد از آن بیرون
آید مردی از اهل بیت من که پر کرداند زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور الثامن و الثلثون
باین اسناد روایت کند ابو سعید خدری که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از ماست آنکه
بگزارد عیسی بن مریم نماز را در پس او التاسع و الثلثون باین اسناد مرویست از جابر بن عبدالله که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که فرود آید عیسی بن مریم علیه السلام پس گوید که امیر خلایق مهدیست
بیا و بگزار بما نماز را بدرستی که بعضی از شما بر بعضی امیرانید جهت کرامت از قبل خدای تعالی از برای
این امت الاربعون باین اسناد روایت کند محمد بن ابرهیم از ابی جعفر منصور و او از پدر خود همچنان
تا عبدالله بن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هلاک نگردد امتی که من در اول
ایشان باشم و عیسی بن مریم در آخر ایشان و مهدی در وسط ایشان و ابن خشاب رحمه الله تعالی
نیز ذکر کرده بعضی از احوال صاحب الزمان را و اکثر آن مذکور شده و میفرماید که حدیث کرده ما را
صدقه بن موسی و او گوید که حدیث کرد ما را پدر من از امام رضا علیه السلام که آنحضرت فرمود که
خلف صالح از ولد ابی محمد الحسن بن علی است و او صاحب الزمان است که مهدیست و مولف ره
بیست و پنج باب را ایراد فرموده مشتمل بر احادیثی که مذکور شد منقول از کفایة الطالب و در باب
دوازدهم این حدیث را ذکر کرده آنحضرت فرمود که هلاک نگردد امتی که من در اول ایشان باشم
و عیسی بن مریم در آخر ایشان و مهدی در وسط ایشان که حدیث جهلم بود که مذکور شد و میفرماید
که باین قول که عیسی علیه السلام در آخر ایشان باشد مراد آنحضرت آن نیست که عیسی باقی ماند بعد از مهدی
چه این جایز نیست از دو وجه اول آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که خیری نیست در

زیستن بعد از مهدی علیه السلام چنانچه مذکور شد دوم آنکه مهدی علیه السلام امام آخر الزمان است و امامی بعد از و نخواهد بود و ممکن نیست که باقی ماند خلق بغیر امام پس اگر گویند که عیسی علیه السلام باقی خواهد بود که امام امت باشد گوییم که این قول جایز نیست زیرا که حضرت رسول صلعم تصریح فرموده که بعد از مهدی خیری نخواهد بود و هر گاه که عیسی در میان قومی باشد جایز نیست که خیر در میان ایشان نباشد و نیز جایز نیست که گویند نایب اوست و منصب او اعلی است که نبوت و جایز نیست که گویند که او مشتغل گردد بامامت زیرا که این بوهم می اندازد عوام را که انتقال ملت محمدیه باشد بملت عیسویه و این کفر است پس واجبست حمل آن بر صواب و آن آنست که آنحضرت اول دعوت کننده است بملت اسلام و مهدی وسط دعوت کننده و مسیح آخر دعوت کننده پس اینست معنی خبر من و احتمال دارد که معنی این باشد که مهدی وسط امت است یعنی بهتر امت چه او امام امت است و بعد از ان نزول خواهد کرد عیسی که مصدق امام باشد و عون او و مساعد او و مبین مر امت را صحت آنچه ادعا میکند آنرا امام علیه السلام پس بنا برین مسیح آخرین مصدقین باشد بر وفق نص و احتمال دارد که چون آنحضرت اول داعی است و مهدی تابع او و او از اهل بیت او اورا وسط گردانید از جهة قرب او و از آنکه او تابع اوست و بر شریعت اوست و عیسی علیه السلام چون صاحب ملت دیگر است و داعیست در آخر الزمان بشریعت غیر شریعت او و حسن اینست که او آخر باشد و الله اعلم در باب بیست و پنجم آورده که مهدی علیه السلام زنده و باقی است از زمان غیبت او تا این زمان و امتناع نیست در بقای عیسی و خضر و الیاس از اولیاء الله و بقاء دجال و ابلیس لعین از اعداء الله و ثابت شده بقای ایشان بکتاب و سنت و متفق اند در بقای ایشان و منکرند در جواز بقای مهدی و منکرند بقای او را اول طول زمانست دوم بودن او در سرداب بغیر آنکه قیام نماید کسی بطعام و شراب او و این ممتنع است از روی عادت مؤلف کتاب کفایة الطالب رحمه الله میفرماید که دلیل بر بقای عیسی قول حق تعالی است که و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی و نیست هیچکس از اهل کتاب مگر که هر آینه ایمان بیارد بعیسی قبل از موت او و ایمان نیاورده اند بوی از زمان نزول این آیت تا زمان که اینست پس لابد است که باشد این در آخر الزمان و اما دلیل سنت آنست که روایت کرده

نزدم

مسلم در صحیح

مسلم در صحیح خود از نواس بن سمعان در حدیث طویلی در قصه دجال که عیسی بن مریم فرود آید نزد مناره بیضا که شرقی دمشق است در میان مهرودتین که نهاده باشد هر دو کف خود را بر بالهای دو فرشته و نیز مذکور شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چگونه خواهید بود شما هر گاه که نزول کند پسر مریم در میان شما و امام شما از شما باشد و اما خضر و الیاس ابن جریر طبری گفته که خضر و الیاس هر دو باقیند و سیر میکنند در زمین و نیز روایت کرده مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری که او گفت حدیث فرمود ما را رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث طویلی از دجال پس آنچه حدیث کرد ما را آن بود که بیاید دجال و محترم بود برو که داخل شود نقاب پس منتهی شود ببعضی از سباخ که در پلی مدینه است پس بیرون آید بسوی او در آن روز مردی که بهتر مردم باشد گوید او را که گواهی میدهم که تو دجالی که حدیث فرموده ما را رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث او را پس دجال گوید که مصلحت می بینید که بکشم این را و باز زنده کنم او را آیا شک می دید در امر من پس گویند نه پس بکشد او را و باز زنده کند پس گوید درین هنگام که زنده گرد او را آنچه اگه نبودی در باب خود هرگز سختترین بصیرت از من درین وقت پس دجال خواهد که او را بکشد پس تسلط برو پیدا نتواند کردن ابو اسحق ابرهیم بن سعد گوید که این مرد خضر بود علیه السلام و اما دلیل بر بقای دجال ایراد نموده نیز بهیم داری حدیثی و اما دلیل بر بقای ابلیس آیات کتاب عزیز است و قال انظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین و اما بقای مهدی علیه السلام پس آمده در کتاب و سنت اما کتاب سعید بن جبیر آورده در تفسیر آیت لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون فرموده است که او مهدیست از عترت فاطمه علیها السلم و اما کسی که گفته که عیسی است پس منافی نیست میان این دو قول چه او مساعد امام خواهد بود چنانچه مذکور شد و مقاتل بن سلمان و کسی که متابعت او میکند از مفسرین گویند در تفسیر آیت و انه لعلم للساعة که او مهدی است علیه السلام که خواهد بود در آخر الزمان و بعد از ظهور او قیام قیامت و علامات آن بوقوع آید **و اما جواب** از طول زمان پس او حیثیت نص است و معنی اما نص پس گذشت از اخبار بر آنکه لابد است از وجود ثلثه در آخر الزمان و ایشان در ان میان متبوع نیستند غیر مهدی بدلیل آنکه او امام است در آخر الزمان و بدرستی که عیسی نماز گزارد در خلف او و همچنانکه وارد است در صحاح و مصدق است در ان دعوی

و ثالث دجال لعین است که ثابت شده که او حی موجود است و اما معنی در بقای ایشان از سه حال نیست یکی از دو قسم یا آنست که بقای ایشان در مقدور الهیست یا نیست و محال است که بیرون باشد از مقدور الهی زیرا که آنکه ابتدای آفرینش کرد بی ماده و چیزی و فانی گردانید و باز اعاده میکند بعد از فنا لابد است که بقا باشد در مقدور الهی پس خالی نیست این از دو قسم یا آنکه راجع است باختیار الهی یا باختیار امت چه اگر صحیح می بود که باختیار امت می بود هر آینه جایز می بود که یکی را از ما اختیار کند بقا از برای نفس خود و از برای ولد خود و این حاصل نیست ما را در تحت مقدور ما داخل نه پس لابد است که راجع باختیار الهی باشد بعد ازین باقی نیست بقای این ثلاثه از دو قسم نیز یا از برای سببی است یا بی سببی پس اگر بی سبب است پس خارج خواهد بود از وجه حکمت و آنچه خارج است از وجه حکمت داخل نیست در افعال الله پس لابد است که از برای سببی باشد که مقتضی حکمت الهی باشد و مبین می شود بقای هر یک از ایشان علی حده اما بقای عیسی علیه السلام از برای سببی است و آن قول حق تعالی است که و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و ایمان نیاورد بوی کسی از اهل کتاب از زمان نزول این آیه تا این روز پس لابد است که باشد این در آخر الزمان و اما دجال لعین ظاهر نشد و احداث چیزی نکرد از ان زمان که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که بیرون خواهد آمد در میان شما دجال اعور و با او کوهی باشد از نان که با آن سیر کند و غیر ذلک از آیات پس لابد است که این در آخر الزمان باشد بلا شک و اما امام محمد مهدی علیه السلام از زمانی که غایب شده از ابصار تا این روز باز نگشته زمین از داد و عدل همچنانکه سمت ذکر یافت اخبار درین باب پس لابد است که این مشروط باخر الزمان باشد پس گشت این اسباب از برای استیفای اجل معلوم پس بنا برین اتفاق اسباب بقای ثلثه است از برای صحت امر معلوم در وقت معلوم و دو صالح از ایشان نبی و امام است و یک طالح عدو الله دجال است و اخبار از پیش گذشت از صحاح در صحت بقای دجال با صحت بقای عیسی علیه السلم پس مانع چه باشد از بقای مهدی علیه السلام با آنکه بقای او باختیار الهی باشد و داخل در تحت مقدور او و این آیتی و معجزه ایست از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بنا برین امام علیه السلم اولی است ببقاء از ان دو دیگر چه بقای او تا آخر الزمان موجب آنست که زمین پر گرداند از داد و عدل همچنانکه

مذکور شد

مذکور شد مکرر پس بقای او از برای مصلحت مکلفین است و لطف بایشان در بقای او از نزد رب العالمین و در بقای دجال مفسده است از برای عالمیان چه او ادعای ربوبیت خواهد کرد و دور خواهد در کار امت انداخت ولیکن او امتحان و آزمایشی است از قبل حق سبحانه و تعالی تا امتیاز یابد و معلوم گردد مطیع از عاصی و محسن از مسی و مصلح از مفسد و اینست حکمت در بقای دجال و اما بقای عیسی علیه السلام پس آن سبب ایمان اهل کتابست و آیت و تصدیق بنبوت سید انبیاست صلی الله علیه و آله و سلم و از حیث بیان دعوت امام نزد اهل ایمان و مصدق مر آنچیزی را که میخواند بسوی او نزد اهل طغیان بدلیل نماز گزاردن وی در خلف امام و نصرت او او را و دعوت کردن او بملت محمدیه که امام از برای آن ظاهر شده پس بقای مهدی علیه السلام اصل باشد و بقای آن دو دیگر فرع بر بقای او پس چگونه صحیح باشد بقای فرعین با عدم بقای اصل مر ایشان را و اگر صحیح باشد این پس هر آینه می باید که صحیح باشد وجود از سبب دون وجود مسبب و این مستحیل است در عقول و آنکه گفتیم که بقای او اصل است از برای بقای آن دو دیگر چه صحیح نیست وجود عیسی علیه السلام بانفراد که ناصر ملت اسلام و مصدق نباشد که اگر صحیح می بود هر آینه منفرد می بود بدولت و دعوت و این مبطل دعوت اسلام است از آنکه تابع متبوع گردد و فرع اصل شود و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که لا نبی بعدی و دیگر آنحضرت فرموده که حلال آنست که حق تعالی حلال گردانید بر زبان من تا روز قیامت و حرام آنست که حرام کرده حق جل و علا بر لسان من تا روز قیامت پس لابد است که او مر در او را عون و ناصر و مصدق باشد پس هر گاه که این وجود نگیرد نخواهد بود مر وجود او را تاثیری پس ثابت شد که وجود مهدی علیه السلام اصل است مر وجود او را و همچنین دجال لعین صحیح نیست مر امت را که نباشد امامی که رجوع بسوی او کنند و او ایشانرا از عقاب نزدیک گرداند و از معصیت و گناه دور سازد که اگر اینچنین باشد که احتیاج بامام نشود لازم آید که اسلام مقهور بود و دعوت باطل پس وجود امام اصل باشد مر وجود آنها را بران وجه که یاد کردیم **و اما جواب** از منکر بودن ایشان بقای او را در سرداب بی آنکه کسی قیام نماید بطعام و شراب او و او بشر است مثل مهدی علیه السلام پس همچنانکه جایز نیست بقای او در آسمان پس همچنین جایز است بقای او در سرداب پس اگر گویی که حضرت رب العالمین غذا میدهد عیسی را

از خزاین خود گوییم خزاین او فانی نمی شود با نضمام مهدی بوی در دادن غذا پس اگر گویی که عیسی
بیرون آمده از طبیعت بشریه گوییم که این دعوی باطل است زیرا که حق تعالی فرموده است فرموده
مرا شرف انبیا را که قل انا بشر مثلکم پس اگر گویی که کسب کرده آنرا از عالم علوی گوییم که این محتاج است
بتوقیف و راهی نیست بسوی آن و جوابی دیگر بقای دجال است در دیری که بسخت ترین وجهی بسته و پای
او را بسته اند و در گردنش انداخته زنجیر و در روایت دیگر بجاهی در بند است و هر گاه بقای دجال
ممکن باشد بر وجه مذکور بی آنکه کسی با حوال او قیام نماید پس با نعم چه باشد از بقای مهدی علیه السلام
با تعظیم و تکریم بی قید و بندی چه کل اینها در مقدور الهی وقوع دارد پس ثابت شد که آن ممتنع نیست
شرعا و نه عادة مؤلف کتاب کشف الغمه علی بن عیسی رحمه الله میفرماید که این احادیث اثبات میکند
بقای آنرا بای ما حجت را و قطع خصم مینماید و ضرر ندارد هر آنچه وارد می شود بران از ایرادات
و تطویل او در اثبات بقای مسیح علیه السلام و ابلیس و دجال پس اینها نص ضروریات است نزد اهل اسلام
پس احتیاج نیست باین تکلفات از برای تقریر آن و جواب مختصر آنست که ذکر کردیم در سابق بابن امر
ورود یافته از طریق موالف و مخالف و عقل محال نمیداند این را پس واجبست قطع این با آن فاما آن
قول که مهدی در سرداب است چگونه ممکن باشد بقای او بی آنکه احدی قیام نماید بطعام و شراب
او این قول عجیبی است و تصور غریب چه آنانکه منکرند وجود او را ایراد نکرده اند این را و آنانکه
قایلند بوجود وی نمیگویند که او در سرداب است بلکه میگویند که حی موجود است فرود می آید
و بار میکند و می آید و میرود در زمین به بیوت و خیم و خدم و حشم و شتر و فیل و غیر ذلک
و نقل کرده اند قصه‌ها را درین باب و احادیثی که طولانیست شرح آن و من ذکر میکنم از آن
قصه را که قریب العهد بوده از زمان و حدیث کرده اند با آن جماعتی که از ثقات اخوان من
که بود در بلاد حله شخصی که او را اسمعیل بن الحسن الهرقلی میگفتند از دیه که آنرا هرقل گویند و او در زمان
من وفات کرد اما او را ندیده بودم و او را پسری بود شمس الدین نام و او از برای من حکایت
کرد که والد من از برای من گفت و آنچنانست که او را در جوانی در ران چپ او جراحتی پیدا شد
مقدار یک کف آدمی و در هر بهار منفجر می شد و بیرون می آمد از و خون و ریمی و قطع کرده بود
آن الم او را از بسیاری چیزی که بآن اشتغال می نمود و او مقیم بود در هرقل پس یکروزی آمد بحله

و رفت بمجلس السعید سید رضی الدین علی بن طاوس رحمه الله و شکایت کرد بوی از جراحت خود
و گفت میخواهم که علاج کنم پس او حاضر کرد اطبای حله را از برای وی و ایشان موضع جراحت را
دیدند گفتند این فزونی گوشت و ورمیست فوق رگ اکحل و علاج این امر خطیر است و چون بریده
شود خوف آنست که بریده شود رگ و او فوت کرد د سید رضی الدین قدس الله روحه فرمود
که من متوجه بغدادم شاید اطبای آنجا اعرف و احذق باشند از اینها پس تو همراه من بیا با آنجا پس او
با سید رفت و او حاضر گردانید اطبا را ایشان نیز گفتند آنچه اطبای حله گفته بودند پس سینه او
این معنی تنگ شد پس فرمود مر او را سید که شرع اقدس معفو داشته ترا در نماز با این جامها
و بر تست سعی و جهد آنچه ممکن است در نگاه داشت و بسیار خود را بتنگ میار که خدای تعالی
و رسول او از آن نهی فرموده اند پس گفت مر او را پدر من که چون امر اینچنان است و من ببغداد
آمده ام پس توجه میکنم بزیارت مشهد شریف سر من رای علی مشرفه السلام تا بعد از آن بزودی
توانم رفت بسوی اهل و عیال خود سید این را از و پسندید پس او جامه و خرجی که داشت نزد
سید گذاشت و توجه کرد گفت که چون داخل شدم بران مشهد مقدس و زیارت کردم
ائمه را علیهم السلام و رفتم بسرداب و استغاثه بردم بخدای تعالی و با مام علیه السلام و ماندم
بعضی از شب در سرداب و در مشهد بسر بردم تا روز پنجشنبه چون از اول هفته بیرون آمده بودم
بعد از آن رفتم بجانب دجله و غسل کردم و پوشیدم جامه پاک را و پر کردم ابریقی که با من
بود و بالا آمدم و خواستم که بمشهد روم پس دیدم چهار سوار را در خارج باب سور و بودند
در حوالی مشهد قومی از شرفا که گوسفند خود را میچرانیدند من پنداشتم که از ایشانند
پس ملاقی شدم با ایشان دیدم دو جوان را که یکی از ایشان که خط او دمیده بود و هر یک
از ایشان شمشیر حمایل کرده بودند و یکی دیگر پیری بود نیزه دار و یکی دیگر شمشیری حمایل کرده بود
و بر و فرجیه بود در نگین بر بالای شمشیر و تحت الحنک بسته پس شیخ که صاحب نیزه بود ایستاد در
یمین طریق در برابر پدر من بعد ازین سلام کردند بر وی پس جواب سلام ایشان را گفت صاحب
فرجی گفت تو فردا میروی بجانب اهل خود گفت بلی فرمود که پیش بیا تا به بینم جراحت ترا گفت
مرا مکروه می آمد ملامسه و دست رسیدن ایشان و با خود گفتم که اهل بادیه احتراز نمیکنند از نجاست

و من از آب بیرون آمده ام و پیرهن من تر است بعد ازین من پیش رفتم و دست مرا گرفت و بسوی خود
کشید و دست خود را از جانب شانه من تا آنجا که جراحت است فرو کشید و بدست فشرد آنرا
و بوجع آورد مرا باز راست نشست در زین همچنانکه بود شیخ گفت مرا که فلاح یافتی یا اسمعیل
من تعجب کردم از دانستن او نام مرا من گفتم انشاء الله فلاح یابیم ما و شما شیخ گفت که امام است ع
گفت پس پیش رفتم و ران مبارکش بوسیدم بعد از آن شد و من میرفتم در عقب وی فرمود که باز
گرد گفتم من از تو جدا نمی شوم فرمود که مصلحت در بازگشتن تست پس اعاده کردم مثل قول او را شیخ
گفت که یا اسمعیل شرم نداری که امام دو بار فرمود که باز گرد و مخالفت میکنی او را پس باین قول
توقف کردم پس آنحضرت کامی چند پیش فرمود و التفات کرد بجانب من و فرمود که چون برسی ببغداد
لابدست ترا که طلب کنی ابو جعفر را یعنی خلیفه مستنصر پس چون حاضر شوی نزد او و تو چیزی دهد
ستان و بگو مر ولد ما رضی که بنویسد از برای تو بعلی بن عوض که من گفته ام او را که آنچه
خواهی تو بدهد بعد از آن فرمود و اصحاب وی با وی رفتند و من ایستاده بودم و نگاه میکردم
تا از چشم من غایب شدند و مردم بسیار در حوالی من بودند و گفتند ما ترا متغیر می بینیم و جعی داری
گفتم نه نزد من نیست آنچه میگوئید لیکن من از شما می پرسم آیا شناختید این سواران را که نزد
شما بودند گفتند که ایشان از شرفا بودند که صاحبان گوسفندند گفتم بلکه یکی امام بود علیه السلام
گفتند آن شیخ یا صاحب فرجی گفتند نمودی مرض خود را گفتم دست مبارک رسانید و بوجع آورد
مرا بعد از آن گشودم پای خود را از مرض و از جراحت اثری ندیدم پس بشک افتادم از دهشت
پس آن پای دیگر را بیرون آوردم پس هیچ چیز ندیدم پس مردم بر من افتادند و جامه مرا
دریدند پس قوام خزانه آمدند و منع کردند مردم را از من و یکی بود که ناظر بین النهرین بود بمشهد
پس شنید این غوغا را ازین خبر پرسید پس گفتند و او بخزانه آمد و نام من پرسید و گفت که بار است
که از بغداد بیرون آمده گفتم از اول هفته بیرون آمده ام پس او رفت و من شب در مشهد
بودم و چون نماز صبح گزاردم بیرون آمدم و بیرون آمدند مردم با من تا دور شدیم از مشهد
ایشان بازگشتند و من رسیدم باوانا و آنجا شب گذرانیدم و صباح روانه بغداد شدم پس
دیدم که مردم بسیار ازدحام کرده اند بر قنطره عتیقه و هر که میگذرد از نام و نسب او می پرسیدند

و آنکه از کجاست و از نام من پرسیدند و گفتند از کجا آمده پس گفتم اجتماع نمودند بر من و جامه
مرا پاره پاره کردند چنانچه باقی نماند در روحی من حکمی و درین هنگام ناظر بین النهرین نوشت
ببغداد و ازین حال ایشان را واقف گردانید بعد از آن مرا بردا شتند ببغداد آوردند و مردم
آنجا بر من هجوم کردند و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری ازدحام و وزیر قمی بود طلب کرد
سید رضی الدین را و اقدام نمود تا دانانید او را صحت این حدیث گفت پس بیرون آمد سید رضی الدین
قدس سره و با وی جماعتی بودند پس ملاقات کردیم با هم در باب النوبی پس باز گردانید ند اصحاب
او مردم را از من آنگاه چون دید مرا فرمود که تویی آنکس که میگویند گفتم بلی از مرکب فرود آمد
و گشود ران مرا هیچ چیز ندید از جراحت پس ساعتی غشی بر وطاری شد و بعد از آن دست مرا گرفت
و برد مرا نزد وزیر و سید میگریست و میگفت یا مولانا این برادر منست و نزدیکتر مردمان است
بسوی دل من وزیر از آن قصه پرسید و من تمام حکایت کردم او را پس حاضر کرد اطبای
که آن جراحت را دیده بودند و امر کرد ایشان را بمداوا و معالجه آن گفتند دوای نیست آنرا
الا بریدن بکارد و هر گاه بریدی بمیرد وزیر گفت بر تقدیری که ببرند و نمیرد در چند گاه
خوب شود گفتند در دو ماه و خواهد که باقی ماند بجای آن گودالی سفیدی که نروید بر و موی
پس وزیر پرسید که چند گاهست که شما آنرا دیده اید گفتند ده روز است از آن روز باز آنگاه وزیر
ران او را گشود که در آن جراحت بود مثل آن یکی دیگر که اصلا درو اثر جراحت نبود پس آواز را بلند
ساخت یکی از حکما که این البته عمل مسیح است وزیر گفت چون عمل شما نیست پس ما میدانیم که این عمل
کرده بعد از آن او را نزد خلیفه مستنصر بردند و او از آن قصه پرسید و جواب شنید چنانچه بود پس او
فرستاد هزار دینار را آورد و گفت ستان این را و نفقه خود کن گفت من اخذ نمیکنم ازین یک حبه
گفت از که میترسی گفت از آنکس که این عمل با من کرده فرمود که از ابو جعفر چیزی مستان پس خلیفه آزرده
و مکدر شد و از نزد او بیرون آمد و چیزی قبول نکرد مؤلف رحمه الله میفرماید که در بعضی ایام من
این قصه را حکایت میکردم از برای جماعتی که نزد من بودند و این شمس الدین که پسر او بود
آنجا حاضر بود و من نمی شناختم او را پس چون بپایان و حکایت تمام شد شمس الدین گفت
من پسر صلبی ویم مرا عجب آمد ازین اتفاق من گفتم تو دیده بودی جراحت او را گفت نه زیرا

که من کودک بودم ولیکن من دیدم آنرا بعد از آنکه باصلاح آمده بود و اثری از و نمانده بود
و بدان موضع موی رو نیده بود و من پرسیدم از سید صفی الدین محمد بن محمد بن بشیر العلوی
الموسوی و نجم الدین حیدر بن الایسر رحمهما الله تعالی و ایشان از اعیان و بزرگان مردم بودند
و با من صداقتی داشتند و بغایت عزیز بودند نزد من پس ایشان خبر کردند مرا بصحت این قصه
و ایشان در حالت جراحت او را دیده بودند و در حال صحت نیز مشاهده کرده بودند و حکایت
کرد مرا پسر او که پدرم بعد ازین واقعه شدید الحزن بود از جهت مفارقت آنحضرت علیه السلام تا آنکه
آمد ببغداد و در آن سال چهل نوبت و اقامت کرد در آنجا در فصل زمستان و هر چند روز بزیارت
سامره میرفت و عود میکرد ببغداد و در آن سال چهل نوبت بزیارت سامره مشرف شد بطمع آنکه
عود کند او را آن وقت که گذشته بامیسر شود آن حظ بجان سرشته یا بنماید بار دیگر دیدار مبارک
را با آن فرشته پس او رحمه الله در آن حسرت مرد و از آن غصه رخت حیات را بسرای آخرت
برد و الله یتولاه و ایانا برحمته بمنه و کرمه و قصه دیگر حکایت کرد بمن سید باقی بن عطوه علوی
حسنی که پدر او عطوه را بادفتق بود و او مذهب زیدی داشت و منکر پسران خود بود که ایشان
میل داشتند بمذهب امامیه و میگفت من تصدیق نمیکنم شما را و قایل نیستم بمذهب شما تا بیاید
صاحب شما یعنی مهدی علیه السلام و مرا ازین مرض خلاص کند و مکرر میکرد این قول را تا گاه ما همه
مجتمع بودیم در وقت نماز خفتن که پدر ما آمد فریاد کنان و بما استغاثه می جست با سرعت نزد
وی دویدیم گفت ملحق شوید صاحب خود را که این زمان از نزد من بیرون رفت ما بیرون
رفتیم کسی را نیافتیم پس بازگشتیم و پرسیدیم از او احوال را گفت که داخل شد بسوی من شخصی
و فرمود که یا عطوه گفتم کیستی گفت منم صاحب پسران تو آمده ام که ترا ازین مرض خلاص
کنم بعد از آن دست کرد و فشرد موضع فتق مرا و رفت و من دست مالیدم از آن اثری
ندیدم و ولد او گفت بمن که اصلا چیزی در آن موضع نمانده بود و این قصه اشتهار یافت
و پرسیدم از غیر ولد او و نیز باین اقرار داشتند و اخبار او علیه السلام درین باب بسیارست
و دیده اند آنحضرت را جماعتی از راه حجاز و غیر آن که خلاص کرده ایشان را و رسانیده
بجایی که مطلوب ایشان بوده و اگر نه تطویل می انجامد هر آینه بعد از آن ذکر میکردم ولیکن انقدر

که قریب العهد بود از زمان من کفایتست قطب الدین رحمه الله باب دوازدهم ایراد نموده
در کتاب خود در معجزات صاحب الزمان علیه السلام و گفته که مرویست از حکیمه که من رفتم یکروزی
بخدمت ابی محمد علیه السلام فرمود که امشب بیتوته کن نزد ما که حق سبحانه و تعالی درین شب خلف را
بظهور می آرد گفتم من در نرجس اثر حمل نمی یابم فرمود که یا عمه مثل او همچو مثل مادر موسی است که ظاهر نبود
حمل او تا وقت ولادتش پس بیتوته کردیم من و نرجس پس چون نیمه شب شد من و او بنماز شب برخاستیم
من گفتم با خود که صبح نزدیک شد و ظاهر نشد آنچه ابو محمد میفرمود پس آنحضرت آواز کرد که تعجیل مکن
من بازگشتم بخانه خجل ناگاه نرجس پیش من باز آمد و بهم پیچید میل رسیدن او را بسینه خود باز گرفتم
و خواندم برو سوره قل هو الله و انا انزلناه فی لیلة القدر و آیة الکرسی اجابت کرد خلف
در شکم او بقرائت مثل قرائت من گفت نوری در آن خانه درخشید من نگاه کردم دیدم خلف
در تحت او روی بقبله سجده کرده او را برداشتم آواز کرد ابو محمد علیه السلام از حجره که بیار پسر مرا
نزد من یا عمه گفت بردم او را نزد وی پس زبان مبارک در دهان وی نهاد و نشاند او را بر
ران خود و فرمود مرا او را که تکلم کن ای پسرک من باذن الله تعالی فرمود که اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة
و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون
و صلی الله علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهرا و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن
علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی ابی حکیمه
گوید در آنجا مرغان سبز دیدیم پس نظر کرد ابو محمد علیه السلام بیک مرغی از آنجا پس طلبید او را
و فرمود که بگیر این را و نگاه دار تا اذن الهی در رسد در وی زیرا که حق تعالی رساننده امر خود است
گفت حکیمه که گفتم مر ابو محمد را که این مرغان چه مرغانند فرمود که اینها مرغان نیستند بلکه این
جبرئیل است علیه السلام و این ملائکه رحمتند بعد از آن فرمود که یا عمه باز گردان او را با مادرش
تا چشم او بوی روشن شود و اندوهگین مباش تا بدانی که وعده حق تعالی حق است ولیکن بیشتر
مردمان نمیدانند پس باز گردانیدم او را با مادرش و چون متولد شد پاک و مطهر بود و از آلودگی مفروغ
و بر ذراع ایمن نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و دیگر مرویست

از استادی که حدیث کرد مرا نسیم و ماریه که چون بیرون آمد صاحب الزمان علیه السلام از شکم
مادر افتاد بزانو در آمده و بر داشته بود انگشت سبابه خود را بجانب آسمان پس عطسه آمد او را
فرمود که الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله عبدا داخرا غیر مستنکف و لا مستکبر بعد از آن
فرمود که زعم ظلمه آنست که حجت الهی باطل است اگر اذن میفرمود حق تعالی ما را در کلام هر آینه
زایل می شد شک و دیگر روایتست از طریف ابی نصر الخادم گفت داخل شدم بر صاحب الزمان
وقتی که در مهد بود فرمود بمن که از برای من صندل سرخ بیار من رفتم و آوردم فرمود
که می شناسی مرا گفتم تو سید منی و پسر سید منی فرمود که این تو نمی پرسم گفتم پس تفسیر فرمای
فرمود که منم خاتم اوصیا و بمن دفع کند حق تعالی بلا از اهل و شیعه من و دیگر روایتست از ابی نعیم
محمد بن احمد الانصاری که قومی از مفوضه گفت و شنیدی کرده بودند با کامل ابرهیم در
باره ابی محمد علیه السلام من گفتم با خود که اگر داخل شوم برو بپرسم از حدیثی که از و مرویست
که داخل نشود در بهشت الا کسی که بشناسد خدای تعالی را شناختن من و نشسته بودم بر
دری که در و پرده فرو هشته بودند پس باد آمد و بر داشت طرف او را پس ناگاه جوانی دیدم
که گویا پاره از قرص قمر است در سن چهار یا مثل آن پس گفت مرا که یا کامل بن ابرهیم موی
بر پشت من راست ایستاد ازین و ملهم شدم که گفتم لبیک یا سیدی فرمود که آمده بسوی ولی الله
که سوال کنی که بهشت داخل نمی شود مگر کسی که شناخته باشد شناختن ترا و گوید بمقاله تو گفتم
بلی والله فرمود که درین هنگام بخدا که کم است داخل شدن آن بخدا که داخل شوند بهشت
را قومی که ایشان را حقیه میگویند گفتم اینها چه کسانند گفت قومی که از دوست داشتن
علی را سوگند خورند بحق او و ندانند آنچه حق او و ستوده فضل او کجایند قومی که بشناسند آنچه
واجبست بر ایشان معرفت آن مجملا نه مفصلا از معرفت الهی و رسول او و ائمه علیهم السلام
و مانند آن و باز فرمود که آمده که سوال کنی از مقاله مفوضه ایشان دروغ میگویند بلکه
دلهای ما اوعیه مشیت الهیست پس هرگاه که خدای تعالی چیزی را بخواهد ما نیز آنچه خواهیم و
حق تعالی میفرماید که و ما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین پس فرمود مرا ابو محمد علیه السلام
که برای چیست نشستن تو هرگاه که اخبار کرد ترا حاجت ترا و دیگر مرویست از رشیق حاجب

مادرانی که معتضد فرستاد بسوی ما و امر کرد که سوار شویم ما سه نفر بودیم و بیرون رفتیم و گفت بروید
بسامره و انباشته کنید خانه حسن بن علی را که او متوفی شده و هر که را بیابید در خانه او سر او را بیارید
پس آنچنان کردیم که گفته بود ما را پس یافتیم یک خانه پنهانی که دست بانجا نرسیده بود درین وقت
بعد از آن پرده را برداشتیم پس سردابی را دیدیم در خانه دیگر پس در رفتیم و گویا آن دریایست
و در اقصای آن حصیری بود و ما میدیدیم که آن بر آبست و بر بالای حصیر جوانی که بهترین مردمانست
از روی هیأت ایستاده نماز میگزارد و ملتفت بجانب ما نشد و نه بچیزی از اسباب ما پس سبقت
کرد احمد بن عبد الله تا به پیش وی برود پس غرق شد در آب و لا یزال اضطراب میکرد تا من دست
خود کشیدم بسوی او و خلاص کردم او را از آنجا بیرون آوردم پس ساعتی بیخود شد و صاحب
دوم نیز مثل او کرد و بر و نیز مثل او واقع شد پس من مبهوت و حیران ماندم پس صاحب خانه را
عذرخواهی کردم بخدا و بوی و الله که ندانستم که چه خبرست و بجانب چه کس آمده ایم و من
بخدا بازگشت کردم پس ملتفت بجانب من نشد از آنچه میگفتیم پس بازگشتیم بسوی معتضد گفت
که این را پنهان دارید و الا که میزنم گردن شما را و دیگر روایت کرده اند از نسیم که خادم ابی
محمد علیه السلام بود که او گفت که رفتم بخدمت صاحب الزمان علیه السلام بعد از مولد او بده روز
پس عطسه کردم نزد وی فرمود که یرحمک الله گفت فرح نمودم بآن فرمود که آیا بشارت ندهم ترا
در عطاس که آن امانست از مرگ تا سه روز و دیگر روایت کرده شد از حکیمه که او گفت که من
داخل شدم بر ابی محمد علیه السلام بعد از چهل روز که از ولادت نرجس گذشته بود پس دیدم
که مولانا صاحب الزمان میرفت در اندرون خانه و سخن میفرمود و من ندیده بودم لغتی که
افصح باشد از لغت او پس تبسم میفرمود ابو محمد علیه السلام و میگفت یا معاشر ائمه ما نشو و نما کنیم
در هر روزی همچنانکه نشو و نما میکنند غیر ما در یکماه و ما نشو و نما میکنیم آنچه نشو و نما میکنند غیر ما
در یکسال بعد از آن از ابی محمد می پرسیدم حال او را میفرمود که ما او را بر سبیل ودیعه میگذاریم
همچنانکه مادر موسی او را گذاشت و دیگر روایت کرده شده از ابی الحسن المتوفی الضریر که او
گفت یکروزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله بودم و مذاکره امر ناحیه میکردیم
و من داعیه وزارت آنجا داشتم تا حاضر شدم بمجلس عم حسین در یکروزی پس در ایستادم

و درین سخن گفتم گفت ای پسر این سخن ترا خواهم گفت تا آنکه او را فرستادند بولایت قم در
وقتی که بر سلطان آن صعوبت داشت چه هر که میرفت بآنجا از قبل سلطان اهل آن
با وی محاربه میکردند پس او گفت که تسلیم کردند بمن لشکری و بیرون رفتم بآنجانب
پس چون بناحیه طریق بیرون رفتم از برای صید پس فوت شد از من مرکبی من از پی او رفتم
و سعی کردم در اثر او تا رسیدم بنهری پس سیر کردم در وی پس هر جا که سیر میکردم گشاده
می شد نهر تا ناگاه پیدا شد بر من سواری که در تحت ران او شهبا و عمامه بسته بود از خز
سبز که نمیدیدم از و غیر هر دو چشمش و در هر دو پایش دو موزه سرخ بود پس گفت بمن که یا حسین
و کنیتی فرمود گفتم چه میخواهی فرمود که چرا ذری میکنی برین ناحیه و چون است که اصحاب مرا
منع میکنی از خمس و من مردی بودم دلیر که نمیترسیدم چیزی را پس ترسیدم و و هناک شدم
و گفتم مرا ورا که بکنم یا سیدی آنچه میفرمایی بآن فرمود هرگاه برسی بموضعی که متوجه آنجایی
و داخل شوی بمدعای خود و عمل کنی آنچه مطلوب تست در وخمس آنرا بمستحقان برسان گفتم
گفتم السمع والطاعة فرمود که برو بسلامت و عنان مرکب خود را پیچانید و بازگشت
پس ندانستم که بکدام راه رفت پس طلب کردم او را از راست و چپ پس پنهان ماند
امر او بر من و ترس من زیاده شد و بلشکر خود باز گشتم و فراموش کردم حدیث را
پس چون بقم رسیدم و من داعیه محاربه قوم کردم بیرون آمدند بسوی من اهل آنجا و گفتند
ما محاربه میکردیم هر که می آمد بسوی ما از جهت خلاف ایشان ما را واما تو وفا کردی بما
و خلافی نیست میان ما و تو بشهر در آی و بتدبیر امور آنجا اشتغال نمای بران وجه که میخواهی
پس رفتم و اقامت کردم در و زمانی چند و کسب کردم اموال زایده را برایشان بر آنچه
بودم که تقدیر آن میکردم بعد از ان واشیان و سخن چینان مرا بدگویی کردند نزد سلطان
و حسد بردند بر طول مقام من و کثرت آنچه حاصل کرده بودم پس مرا عزل کردند و باز گشتم
ببغداد و اول بخانه سلطان رفتم و برو سلام کردم و روی آوردم بمنزل خود و آمدند نزد
من در میان آنکسی که می آمد محمد بن عثمان العمری و پای بر مردم نهاده گذشت و آمد
و نشست بر زیلوی من و خشم من از ان افزود و لا یزال نشسته بود و از آنجا جدا نمی شد

و مردم

و مردم می آمدند و میرفتند و من در خشم می افزودم پس چون مجلس برشکست نزدیک آمد
و گفت میان من و تو سری هست گوش کن گفتم بگو گفت صاحب شهبا و نهر میگوید که وفا
کردیم آنچه وعده کرده بودیم پس تو هم وفا کن پس ذکر کردم حدیث را و تلقی نمودم ازین
و گفتم السمع والطاعة پس برخواستم و بدست خود گشودم خزاین را و لا یزال خمس اموال بیرون
میکرد تا خمس آن نیز بیرون کرد که من فراموش کرده بودم از آنچه جمع کرده بودم آنرا و بازگشت بعد از آن
شک نیاوردم و تحقیق کردم امر را پس از ان زمان بازکه این را از عم خود ابی عبدالله شنیدم زایل
شده آنچه بود که عارض می شد از شک و دیگر آنچه روایت کرده شده از ابی القاسم جعفر بن محمد
قولویه گفت چون رفتم ببغداد در سنه سبع و ثلثین از برای حج و آن سالی بود که باز آورده بودند قرامطه
حجر الاسود را بمکان خود از خانه بزرگترین قصد من آن بود که به بینم که نصب کننده حجر الاسود که خواهد
بود چه در کتب دیده بودم قصه اخذ آن و آنکه نصب میکند آنرا در مکان خود حجت در زمان چنانکه
در زمان حجاج امام زین العابدین علیه السلام وضع فرمود در مکان خود پس قرار یافت پس من علت
صعب پیدا کردم که در ان بر نفس خود ترسیدم و تهیه آنچه قصد کرده بودم بهم نرسیده بود پس نایبی
گرفتم معروف بابن هشام و دادم بوی رقعه مهر کرده که سوال کرده بودم در ان از مدت عمر خود و آنکه
آیا مرگ من درین علت خواهد بود یا نه و گفتم قصد من برسانیدن این رقعه است بواضع حجر در مکان
خود و آرنده جواب آن و من ترا همین کار میفرستم پس گفت معروف بابن هشام که چون رفتم بمکه و عزم
کردند باعاده حجر بذل کردم و بخشیدم بخدام خانه چیزی بسیار که متمکن کردم بحیثیتی که توانم دید که
واضع حجر کیست در مکان خود و شرع برخاستم من با آنکه منع میکردند از من ازدحام مردم را و هر انسی
که قصد میکردند وضع حجر را قرار نمیگرفت و استقامت پیدا نمیکرد تا آمد جوانی گندم گون خوب روی
آنرا گرفت و نصب کرد در مکان خود فی الحال قرار گرفت گویا که هرگز از ان مکان زایل نشده و از
برای این آواز مردم بلند شد پس بازگشت و از در بیرون رفت من برخاستم از جای خود و پی
او گرفتم و رفتم و دفع میکردم مردم را از چپ و راست خود تا گمان بردند که اختلال در عقل دارم و
مردم فرجه میدادند مرا و چشم از و بر نمیداشتم تا منقطع شد از من مردم و من بسرعت در پی او
میرفتم و او بدستوری رفت و من بوی نمیرسیدم پس چون حصول یافت بحیثیتی که نمی دید او را غیر توقف

فرمود و التفات بجانب من نمود پس گفت بده آنچه با تست من دادم رقعه را پس آنرا ایستد و فرمود
بی آنکه نظر کند در ان که بگو او را که نترسد بر خود درین علت که لابد است از و تا سی سال دیگر گفت بر من
گریه زور کرد که نتوانستم چیزی گفتن و گذاشت مرا و رفت گفت ابو القاسم که نایب اعلام کرد
مرا باین جمله پس چون سنه سبع و ستین شد ابو القاسم مریض شد پس نظر در امر خود نمود و تجهیز
قبر آماده کرد و وصیت نوشت و جد درین نمود پس گفتند که این خوف است و امیدواریم که حق
تعالی ترا عافیت دهد بر تو خوفی نیست گفت این سالیست که وعده کرده شده ام و تخویف نموده
گشته ام پس مرد در ان علت مرویست از علی بن ابرهیم بن هاشم که او روایت کرده از پدر خود
و او از عیسی بن شیخ که امام حسن عسکری علیه السلام داخل شد بر ما در حبس من او را شناختم گفت مرا
که ترا شصت و پنج سال و یکماه و دو روز است و با من کتاب دعواتی بود که تاریخ مولود من در آنجا
بود در آنجا نگاه کردم آنچنان بود که آنحضرت فرموده بود فرمود که ترا هیچ فرزندی هست گفتم نه
فرمود که اللهم ارزقه ولدا یکون له که بار خدایا روزی کن او را فرزندی که از برای او باشد گفتم آیا ترا
فرزند هست فرمود که زود باشد که مرا فرزندی بشود که پر کرداند زمین را از داد و عدل این آخر کلام
راوندیست و طبرسی رحمه الله در کتاب خود ایراد فرموده رکن رابع را در ذکر ائمه اثنی عشر و امام ثانی
عشر علیهم السلام و میگوید که مطلب اهم و غرض اتم ازین کتاب در صحیح امامت صاحب الزمان بن
الحسن القایم الحجه مهدی الامة و کاشف الغمة است بر اجمال و تفصیل باثبات برهان و واضح دلیل
و آن دایراست بر دو قسم قسم اول مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در ذکر بعضی اخبار که
ورود یافته در نص بر عدد ائمه اثنی عشر از طریق عامه بر طریق اجمال مرویست از جابر بن سمره که از
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم در روز جمعه که عشیه رجم اسلمی بود که میفرمود که
لایزال این دین قایم باشد تا قیامت قایم گردد و بپاید بر ایشان دوازده خلیفه که همه از قریش
باشند و شنیدم او را که میفرمود که پیش رونده ام بر حوض از جهت آماده کردن و روایت کرده
این را مسلم در صحیح از ابی بکر بن ابی شیبه و قتیبه بن سعد و در صدر کتاب این حدیث مذکور شد
و آنچه ذکر کرده شیخ ابو عبدالله جعفر بن محمد بن احمد الدوریستی در کتاب خود در رد بر زیدیه مرفوع
با بن عباس که او گفت من سوال کردم از رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک وفات و گفتم

هرگاه

هرگاه نعوذ بالله چیزی باشد امر بکه رجوع است پس اشارت فرمود بدست مبارک بسوی علی علیه السلام
و فرمود که باین که او با حق است و حق با او و بعد از و خواهد بود یازده امام که مفترض بود طاعت
ایشان بطاعت او و مرویست از مفید مرفوع بعایشه که از و پرسیدند که چند خلیفه خواهند بود
از برای رسول الله او گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد مرا که دوازده خلیفه
خواهند بود بعد از و گفتم چه کسانند ایشان گفت اسمای ایشان نزد من نوشته است باملای
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتم مرا او را که بمن نمای ابا کرد از ان و باین اسناد مرویست
از عباس بن عبد المطلب که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مرا او را که یا عم مالک شوند از اولاد من
دوازده خلیفه بعد از ان پیدا شود امور کریهه و شداید عظیمه پس از ان مهدی ظهور کند از ولد
من که باصلاح آرد خدای تعالی امر او را در یکشب پس پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر
بوده باشد از جور و ملک فرماید در زمین آنچه خدای تعالی خواهد بعد از ان دجال بیرون آید
این از طرق مخالفین است و روایات ایشان در نص بر عدد ائمه اثنی عشر علیهم السلام **فصل دوم**
در ذکر بعضی اخبار که آمده است از طرق شیعه امامیه در نص بر امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام این
اخبار بر دو ضربست یکی از ان متضمن نص است بر عدد اثنی عشر از آل محمد علی الاجمال و دیگر
متضمن نص است بر اعیان ائمه اثنی عشر علی التفصیل اما ضرب اول آنست که روایت کرده محمد بن یعقوب
کلینی مرفوع بجابر بن عبدالله انصاری که او گفت که من داخل شدم بر فاطمه علیها السلام و پیش
وی لوحی بود که در و مرقوم بود اسما اوصیا از ولد او پس شمردم دوازده بودند آخر ایشان
قایم و سه از ایشان محمد و چهار از ایشان علی و باسناد او مرفوع است بحمزه الثمالی که او روایت
کرده از ابی جعفر علیه السلام که او فرمود که خدای عز و جل فرستاد محمد را صلی الله علیه و آله بجن و انس
و بدید کرد بعد از و دوازده وصی بعضی از ایشان سابق شدند و بعضی از ایشان باقیند و هر وصی
که جریان یافته بوی سنتی و اوصیایی که بعد از محمد بودند بر سنت اوصیای عیسی بودند و بودند ایشان
دوازده و امیرالمومنین علیه السلام بر سنت مسیح بود و باسناد او مرفوع است با بو سعید خدری
گفت که من حاضر بودم که ابوبکر مرد و عمر را خلیفه ساخت و گواهی میدهم که آمد یهودی که از عظمای
یهود یثرب بود و زعمش آن بود که از یهود مدینه است و اعلم اهل زمان خود است تا آمد نزد عمر و گفت

مرا او را که یا عمر من آمده ام ترا وارادهٔ اسلام دارم اگر اخبار کنی مرا از انچه از تو سوال کنم
پس تو اعلم اصحاب محمدی بکتاب و سنت و جمیع آنچه میخواهم آمده ام که از تو سوال کنم از و
عمر گفت مر او را که من از ان نیستم ولیکن دلالت کنم ترا بکسی که او اعلم امت ماست بکتاب
و سنت و جمیع آنچه سوال کنی از وی او آنست و بدست اشارت کرد بسوی امیر المومنین علیه السلم
و کشید حدیث تا آنکه گفت مر و را امیر المومنین که سوال کن از انچه ظاهر است مر ترا گفت خبر کن مرا
از و سه و سه و یکی پس فرمود مر او را آنحضرت که چرا نگفتی پس گفت مر آنحضرت را یهودی بدرستی
که تو اگر خبر دهی مرا به پرسم از بقیه و الا باز دارم خود را از سوال بعد از ان گفت خبر ده مرا
از اول سنگی که نهاده شد بر روی زمین و اول درختی که روییده شده در روی زمین
و اول چشمه که روان گشته بر روی زمین پس آنحضرت او را از انها خبر داد بعد از ان یهودی
گفت که خبر کن مرا ازین امت که چند خواهند بود مر ایشان را امام و راهنما و خبر ده مرا از پیغمبر
شما که منزل او کجاست در جنت و که ساکن خواهد بود با او در منزل او پس گفت مر او را آنحضرت
که مر این امت را دوازده امام است از ذریت پیغمبر ایشان و ایشان از من خواهند بود و اما
منزل نبی ما در جنت افضل و اشرف آن خواهد بود که بهشت عدنست فاما آنانکه ساکن خواهند
بود در منزل وی این دوازده امامند از ذریت او و مادر و جدهٔ ایشان مادر ما در اینست
و ذریات ایشان شریک نیستند ایشان را در ان احدی الخبر بتمامه و اعاده کرد این خبر را ثانیه
بالفاظی که اتم است ازین و موضع مطلوب یهودی از عدد ائمه بود علیهم السلام پس
امیر المومنین تعیین فرمود ایشانرا همچنانکه گذشت و یهودی مسلمان شد و از ابی حمزه
مرویست که شنیدم علی بن حسین را علیهما السلم که میفرمود که حق سبحانه و تعالی خلق کرده
محمد و دوازده کس را از اهل بیت او از نور عظمت خود و اشباح ایشانرا بداشته در
ضیای نور خود که عبادت میکنند حق را و تسبیح و تقدیس او را بتقدیم میرسانند و ایشان
امامانند از محمد صلی الله علیه و آله و مرویست از زراره که شنیدم از ابی جعفر علیه السلم
که از آل محمد دوازده امامند که همه ایشان محدث شدند و رسول الله صلی الله علیه و آله ابن زاید بر ایشانند
و مرویست از علی بن ابی طالب علیه السلم که حضرت رسول صلعم فرمود که دوازده کسند از اهل بیت

من که اعطا فرموده حق تعالی ایشانرا فهم و علم و حلم من و خلق کرده ایشان را از طینت من پس وای
مر امانرا که متکبر باشند بر ایشان بعد از من و قطع کنندگان باشند در ایشان در صله مرا آنچه مر
ایشانراست حق سبحانه و تعالی نرساند ایشانرا شفاعت من و مرویست از سید العابدین
علی بن حسین و او از پدر و جد بزرگوار علیهم السلم که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که امامان بعد از من
دوازده اند اول ایشان تویی یا علی و آخر ایشان قایم است که فتح نماید حق سبحانه و تعالی
بر دستهای او مشارق زمین و مغارب آنرا و روایتست از صادق و از پدر و جد بزرگوار
او رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ائمه بعد از من دوازده اند اول ایشان علی بن ابی طالب
و آخر ایشان قایم ایشان که خلفا و اوصیا و حجج الله اند بر امت من مقر بایشان مومن است
و منکر ایشانرا کافر و مرویست از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خلفا و او صیا
و حجج الله بر خلق بعد از من دوازده اند اول ایشان برادر من است و آخر ایشان ولد من
گفته شد یا رسول الله کیست برادر تو فرمود که علی بن ابی طالب گفته شد کیست ولد تو فرمود که مهدی
که پر کند زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم و بحق آنکه مرا بخلق فرستاد
که بشارت دهنده باشم که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز هر آینه دراز گرداند حق سبحانه و تعالی آن
روز را تا بیرون آید در وی ولد من مهدی و فرود آید روح الله عیسی بن مریم و نماز بگزارد
در خلف وی و روشن شود زمین بنور پروردگار آن و برسد صیت سلطنت او بمشرق و مغرب
و اخبار درین فن بسیار است پس اختصار کردیم و اما ضرب دوم حدیث لوح فاطمه است علیها السلم
که مذکور شد و دیگر مرویست از سلیم بن قیس الهلالی که او گفت که شنیدم از عبد الله بن جعفر
طیار که او گفت نزد معاویه بودیم و من بودم و امام حسین و عبد الله بن عباس و زید بن
اسامه بن زید میگفت که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که من اولی ام
بمومنان از نفسهای ایشان باز برادر من علی ولیست بمومنان از نفسهای ایشان
و زود باشد که دریابی او را ای علی بعد از ان پسر من محمد بن علی ولیست بمومنان از نفسهای
و زود باشد که دریابی او را ای حسین که تکمله دوازده امام نه نفر باشند از ولد حسین عبد الله
گفت گواه گرفتم حسن و حسین و عبد الله و عمرو بن ابی سلمه و اسامه بن زید که ایشان شنیده اند

این را از رسول الله صلی الله علیه و آله و از سلمان فارسی روایتست که داخل شدم بر نبی صلعم
پس دیدم که حسین علیه السلام بر ران او نشسته و آنحضرت می بوسید هر دو چشم و دهان
او را و میفرمایید که تو سیدی بن سیدی که پرسیده است تو امام بن امامی که پدر امامانست
تو حجت بن حجتی که پدر حجج الله تسعه است از صلب تو که تاسع ایشان قایم ایشانست و مرویست
از صادق علیه السلم و او از آبای کرام خود روایت کرده که سوال کردند از امیر المومنین علیه السلم
از معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله که من میگذارم در میان شما دو چیز را که تعبیر بثقلین
فرموده کتاب الله و عترت من گفته شد مر آنحضرت را که کیست عترت فرمود که منم و حسن و حسین
و ائمه تسعه از ولد حسین که تاسع ایشان مهدی ایشان است که مفارقت نخواهند کرد ایشان
کتاب الله و کتاب الله نیز از ایشان جدا نخواهد شد و وارد شوند بر رسول الله بر کنار حوض
او و روایتست از عبد الله بن عباس که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود که من
که من و علی و حسن و حسین مطهر و معصومند و نهم از و مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که من سید انبیا ام و علی بن ابی طالب سید اوصیا و بدرستی که اوصیای من بعد از
من دوازده اند اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان قایم ایشان علیهم الصلوة
و السلم و روایتست از جابر بن یزید جعفی که من شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری که او میگفت
که چون این آیت نازل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم من گفتم یا رسول الله میدانیم ما خدای تعالی و رسول او را پس چه کسند
اولی الامر که حق سبحانه و تعالی قرین گردانید طاعت ایشان را بطاعت خود فرمود آنحضرت
که خلفای منند بعد از من ای جابر و ائمه هدی اند بعد از من که اول ایشان علی بن ابی طالب است
بعد از ان حسن و حسین و دیگر علی بن الحسین و دیگر محمد بن علی که معروفست در توریه بباقر و زود
باشد که دریابی او را ای جابر پس هرگاه که به بینی او را پس بخوان او را از من سلام و دیگر جعفر بن
محمد الصادق و دیگر موسی بن جعفر و دیگر علی بن موسی و دیگر محمد بن علی و دیگر علی بن محمد و دیگر
حسن بن علی و بعد از ان همنام و هم کنیت من حجة الله فی ارضه و بقیته فی عباده محمد بن الحسن بن علی
این آنکس است که فتح کند خدای تعالی بر دستهای او مشارق ارض و مغارب آنرا و غایب

شود از شیعه و اولیای خود آنچنان غیبتی که ثابت و راسخ نباشد در ان غیبت بر قول بامامت
او مگر آنکه حق تعالی امتحان نموده باشد دل او را از برای ایمان جابر گوید که من گفتم یا رسول الله
آیا واقع شود که شیعه او را انتفاع باشد در غیبت او آنحضرت فرمود بحق آنکه برانگیخت مرا براستی
که ایشان مستضی گردند بنور او و منتفع شوند بولایت او همچو آفتاب مردم بآفتاب و اگر چه ابر
حایل باشد ای جابر این از مکنون سر آلهی و از مخزون علم نامتناهی است پس پنهان دار این
را مگر از اهل و الی آخر الخبر و روایتست از ابن عباس که فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای
تبارک و تعالی اطلاع فرمود بزمین یکنوع اطلاعی مرا اختیار فرمود از زمین و پیغمبر گردانید
باز کرد دوم بار پس اختیار فرمود از ان علی را و گردانید و را امام بعد از ان امر فرمود مرا که فرا
گیرم او را برادر و وصی و خلیفه و وزیر پس علی از من است و من از علی و او زوج دختر من است
و پدر دو سبط من که حسن و حسین است بدانکه حق سبحانه و تعالی گردانید مرا و پدر ایشان را حجج
بر عباد خود و خواهد گردانید از صلب حسین ائمه که قیام نمایند بامر من و نگاه دارند وصیت
مرا و تاسع از ایشان قایم اهل بیت من باشد و مهدی امت من و اشبه باشد بمن در شمایل
و اقوال و افعال که ظاهر گردد بعد از غیبت طویله و حیرت متصله پس آشکارا کند امر الهی را و اظهار
فرماید دین او را و موید گردد بنصرة الله و یاری کرده شود بملائکة الله پس پر کند زمین
را از قسط و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم و مرویست از ابی حمزه ثمالی که او روایت
کرده از صادق و او از آبای کرام خود علیهم السلم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که حدیث کرد مرا جبرئیل از حضرت رب العالمین جل جلاله که فرمود که هر که بداند که نیست
معبودی بغیر از من و آنکه محمد عبد و نبی من است و آنکه علی بن ابی طالب خلیفه من است
و ائمه که از اولاد اویند حجج منند در آرم او را برحمت خود و نجات دهم او را از آتش بعفو
خود و جای دهم او را در جوار خود و واجب گردانم از برای او کرامت خود و تمام گردانم
بر و نعمت خود را و بگردانم او را از خاصه و خالصه خود اگر ندا کند مرا لبیک گویم و اگر دعا کند
مرا اجابت کنم و اگر از من سوال نماید جواب بدهم او را و اگر خاموش شود ابتدا کنم او را بکلام
و اگر بد گوید رحمت کنم او را و اگر بگریزد از من بخوانم او را و اگر گواهی دهد آنکه علی بن ابی طالب

خلیفه من است یا گواهی دهد باند بدانست که ائمه از ولد او چه مند پس هر که انکار کند نعمت مرا
و تصغیر نماید عظمت مرا او کافر شود بآیات و کتب من پس اگر قصد کند مرا اجابت نکنم آرزوی او را
و اگر سوال کند از من محروم گردانم او را و اگر ندا کند مرا نشنوم ندای او را و اگر بخواند مرا
اجابت نکنم دعای او را و اگر امید بمن داشته باشد نومید گردانم او را و این جزای
اوست از من و نیستم ظلم کننده مر بندگان را پس برخاست جابر بن عبدالله انصاری و
گفت یا رسول الله امامان کدامند از ولد علی بن ابی طالب فرمود که حسن و حسین که سید
جوانان اهل بهشت‌اند بعد از آن سید عابدان در زمان خود بعد از آن باقر محمد بن علی و
زود باشد که دریابی و را یا جابر پس هرگاه دریابی او را پس برسان او را از من سلام بعد از آن
صادق جعفر بن محمد و دیگر کاظم موسی بن جعفر پس رضا علی بن موسی پس تقی محمد بن علی
پس نقی علی محمد پس زکی حسن بن علی بعد از آن ابن او القایم بالحق مهدی امت من آنکه پر کرداند
زمین را از داد و عدل همچنانکه پر گشته باشد از جور و ظلم اینجماعت ای جابر خلفا و اوصیا
اولاد و عترت منند هر که اطاعت کند ایشان را مرا اطاعت کرده و هر که عصیان نماید ایشان را
مرا عصیان نموده و هر که منکر گردد ایشان را یا منکر شود یکی از ایشان را پس منکر است مرا
و بسبب ایشان نگاه داشته آسمان را که واقع نمی‌شود بر زمین مگر باذن او و بایشان حفظ
فرموده زمین را آنکه هلاک نمیکرداند اهل آن را و مرویست از ابی حمزه ثمالی و او روایت
کرده از باقر و او روایت کرده از آبای بزرگوار خود علیهم السلام تا حسین بن علی علیه السلام
که یکروزی من و برادرم حسن رفتیم بخدمت جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله پس مرا بر
یک ران خود نشاند و برادرم حسن را بر ران دیگر بعد از آن فرمود ما را که بابی انتما با مامین
صالحین شما از دو امام صالحید که اختیار فرموده حق تعالی از من و از پدر شما و مادر شما
و برگزیده از صلب تو ای حسین نه امام در ازل که نهم ایشان قایم ایشان بود که همه ایشان
در فضل و منزلت یکسانند گوید محمد بن عمران که من شنیدم از اباعبدالله علیه السلام که ما دوازده
محدثیم پس ابو بصیر گفت بالله که شنیدی تو این را از ابی عبدالله علیه السلام سوگند خورد
یکبار یا دو بار که شنیده این را از او پس ابو بصیر گفت که من شنیدم این را از ابی جعفر ع

و امثال این اخبار بسیار است باین قدر اکتفا نمود **فصل سیوم** در ذکر بعضی از دلایل بر امامت
ائمه ما علیهم السلام یکی از دلایل بر امامت ایشان آنست که ظاهر گشته از ایشان علومی که متفرقست
در فرق عالم پس حاصل است در هر فرقه از ایشان یک فن و مجتمع است جمیع فنون علوم و سایر
انواع آن در آل محمد علیهم السلام آیا نمی‌دانسته و معلوم نکرده آنچه روایت کرده شده از امیرالمؤمنین ع
در ابواب توحید و کلام باهر مفید از خطب علوم دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و غیر ذلک
آنچه زاید است بر جمیع کلام خطبا و علما و فصحا تا غایتی که اخذ کرده‌اند از و جمیع متکلمین و فقها
و مفسرین علوم را و نقل کرده‌اند از و اهل عربیت اصول اعراب و معانی لغات را و فرموده است
در طب آنچه استفاده کرده‌اند از وی اطبا و در حکم و وصایا و آداب چیزها که زیاده است
بر جمیع کلام حکما و در نجوم و علم آثار استفاده نموده‌اند از جهت آنحضرت تمامی اهل ملل و ارا
باز نقل کرده‌اند طوایف از آنچه ذکر کرده‌ایم از عترت و ابنای وی علیهم السلام مثل این را از علوم
از جمیع انحا و جهات و اختلاف نکرده در فضل و علو درجات ایشان از اهل فضل و علم و سایر ی
از باقر و صادق علیهما السلام بظهور آمده از فتاوی در حلال و حرام و مسایل و احکام و روایت
کرده‌اند از ایشان مردمان از علوم کلام و تفسیر قرآن و قصص انبیا و مغازی و سیر و اخبار
عرب و ملوک امم و تسمیه یافت از این جهت ابوجعفر علیه السلام بباقر علم و روایت کرده‌اند
از صادق علیه السلام از مشهوران اهل علم آن موازی چهار هزار آدمیست و تصنیف کرده‌اند
از جوابات او در مسایل چهار صد کتاب که آن معروفست بکتب اصول که روایت کرده‌اند
آن را اصحاب او و اصحاب پدر او و اصحاب پسر او موسی علیه السلام و باقی نمانده فنی از فنون
علم الا که روایت کرده شده از و علیه السلام در آن چندین ابواب و همچنین حال پسر او موسی
بعد از و در اظهار علوم تا حبس کرد او را رشید و منع کرد او را از این و بدرستی که آنچه انتشار
یافته از برای رضا علیه السلام و پسر او ابی جعفر از این اشتهار آن بمرتبه ایست که جمله آن مغنی
از تفصیل آن و همچنین است طریق ابی الحسن و ابی محمد العسکرین علیهما السلام و روایات از ایشان
کمتر کرده‌اند زیرا که محبوس بودند در عسکر سلطان و ممنوع بودند از انبساط در فتیا و آنکه
ملاقات کنند ایشان را یکی از مردمان و هرگاه ثابت شد آنچه ما ذکر کردیم آن را امتیاز می‌یابند

ایمه علیهم السلم بآنچه ما وصف کردیم از جمیع انام و ممکن نیست احدی را که ادعا کند که ایشان
اخذ کرده‌اند علم را پیکی از علما در تعلم شیئی از علوم و آنچه منقول است از علما عامه از علوم
بیشترش آنست که ایشان دانسته‌اند و ظاهر نشده علوم مگر از ایشان پس ما دانستیم که این
تمامیها انتشار از ایشان یافته باغنای ایشان از سایر مردمان و یقین است ما را زیاده
بودن ایشان بر کافه آنها و نقصان جمیع آنها از رتبه ایشان پس ثابت شد که ایشان علوم
را اخذ کرده‌اند از نبی صلی الله علیه و آله و سلم خاصه و آنحضرت منفرد ساخته ایشان را
تا دلالت کند بر امامت ایشان و احتیاج مردمان بسوی ایشان در چیزی که محتاج‌اند بآن
و غنای ایشان از مردمان تا باشند پناه امت در دین و ملجای ایشان در احکام و در تحقیق
جاری مجرای پیغمبرند صلی الله علیه و آله و سلم در تخصیص الهی مر او را باعلام و احوال امم سالفه
و افهام او آنچه در کتب مقدمه است بی آنکه بخواند کتابی را یا ملاقات کند احدی را که او را
اهلیت این باشند و ثابت شده در عقول که اعلم افضل اولی است بامامت از مفضول همچنانکه
چنین است در کلام الهی که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع من لا یهدی و هل یستوی الذین یعلمون
و دلالت دارد قول الهی در قصه طالوت که و زاده بسطة فی العلم و الجسم و آنکه تقدم در علم
و شجاعت موجب تقدم در ریاست است و هرگاه ایمه علیهم السلم اعلم امت باشند برین
وجه که ما ذکر کردیم پس ثابت شد که ایمه اسلام باشند که استحقاق ریاست داشته باشند بر انام
دلالتی دیگر بر امامت ایشان اجماع امت است بر طهارت و عدالت ایشان و عدم تعلق
بر ایشان یا بر یکی از ایشان بچیزی که شین و خللی باشد در دیانت او با اجتهاد و سعی اعدای
ایشان و ملوک زمنه ایشان در نقص اخفا و فرود آوردن قدر و رتبه ایشان و تطلب
بسر در آمدن ایشان تا بودن که تقرب بجویند کسانی را که اظهار میکردند عداوت ایشان را
و از شهر میراندند و میکشتند کسانی را که متحقق و متشبث بودند بولایت ایشان و این امر ظاهر
نزد کسی که شنوده اخبار مردم را پس چون ایشان بر صفات کمال بوده‌اند از عصمت و تایید
از خدای تعالی منع فرموده حق سبحانه و تعالی بلطف خود هر احدی را که تعلق کند بر ایشان بباطل
یا گوید در باب ایشان که سالم نباشند از آن بران وجه که ما شرح کردیم تیمانه از آن قبیلند که احوال

ایشان نگویند و بحث از احوال ایشان منقطع باشد بلکه هستند بر مرتبه تعظیم خلق الیشان را و در
رتبه عالیه و درجه رفیعه که حسد می‌بردند ایشان را بران ملوک و آرزو میکردند آن را از برای خود
زیرا که شیعه ایشان با کثرت آنها در میان خلق و غلبه ایشان در اکثر بلاد اعتقاد کرده بودند
در شان ایشان امامت را که شارک نبوتست و ظاهر شده بود بر ایشان آیات و معجزات و
عصمت از زلات تا آنکه غلات اعتقاد نبوت و الوهیت در باره ایشان میکردند و بودیکی از اسباب
اعتقاد ایشان در باب ایشان حسن آثار و علو احوال و کمال صفات ایشان و عادت ایشان جاری است
بر آنکه در کسی که حاصل باشد مر او را اجزاء ازین نباهت و رتبت سالم نباشد از السنه اعدا او نسبت
دادن اعدا او را ببعض عیوب قادحه در دیانت و اخلاق پس هرگاه که ثابت شد که ایمه ما علیهم السلام
منزه گردانیده حق سبحانه و تعالی ایشان را ازین ثابت شد که حق سبحانه و تعالی متولی جمیع حالات
برین بلطف جمیل و صنع جزیل خود تا دلالت کند بر آنکه ایشان حجت‌اند بر عباد او و امنا اند میان او
و میان خلق و ارکان دین‌اند و حفظه شرع مبین و این واضح است کسی را که تامل نماید درین باب
دلالتی دیگر بر امامت ائمه علیهم السلام آنچه حاصل گشته از اتفاق بر احسان و عدالت و علو قدر
و طهارت ایشان و ثابت شده معرفت ایشان به بسیاری از آنکه اعتقاد کرده‌اند امامت
ایشان را و دین را نگاه داشت حق تعالی بعصمت ایشان و نص بر ایشان و گواهی داده بمعجزات
را و واضح شده نیز اختصاص این جماعت بایشان و ملازمت ایشان ایشان را و نقل کردن ایشان
احکام و علوم را از ایشان و بار کردن زکوات و اخماس را بسوی ایشان آنکه منکر بود این را
و دفع میکرد مکابر دافع از برای عیان و دور بود از معرفت اخبار ایشان و دانسته هر محصل
بطریق اخبار آنکه هشام بن حکم و ابو بصیر و زراره بن اعین و حمران دیگر پسران و محمد بن نعمان
که عامه او را لقب کرده بودند شیطان طاق و بریدبن معاویه عجلی و ابان بن تغلب و محمد بن مسلم
ثقفی و معاویه بن عمار ذهبی و غیر این جماعت که رسیده بودند بحد کثرت و جمعی کثیر و جمی غفیر بودند
از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس در وقت جعفر بن محمد علیهما السلام که رؤسای شیعه
بودند و رقعه و روایت حدیث و کلام و تصنیف کرده بودند کتب بسیار و جمع کرده بودند
مسایل بیشمار و روایات بیحد و اندازه و اضافه میکردند اکثر آنچه اعتماد کرده بودند معنی

ازروایت لسوی او بود یا لسوی پدر بزرگوارش محمد علیهما السلم و مر برآدمی بالا از ایشان
اتباع و تلامذه و شاگردان بودند در معنی که منفرد بودند بآن و ایشان در هر سال بیرون شدند
از عراق بحج از خواه بسیار و خواه کم پس چون باز می گشتند و حکایت میکردند از و اقوال او را
و اسناد می نمودند بوی دلالات را و بود حال ایشان در وقت کاظم و رضا علیهما السلم
برین صفت و همچنین تا وقت وفات ابی محمد العسکری علیهما السلم و حاصل شده بود علم
باختصاص این گروه بایمه ما علیهم السلم همچنانکه معلوم شده بود اختصاص ابو یوسف محمد بن
الحسن بابی حنیفه و اختصاص مزنی و ربیع بشافعی و اختصاص نظام بابی الهذیل و جاحظ و سوای
نظام و فرقی نیست میان آنکه امامت را از انکه ذکر کرده ایم آنرا و میان آنکه دفع کند از انکه تسمیه
و وصف کرده ایم در جهل باخبار و عناد و انکار و هر گاه که امر برین وجه باشد که ذکر کردیم
خالی نیستند ائمه ما در شهادت آن کاذب یا از صادق پس اگر محقند و صادق در نقل نص
از ایشان از خلفای خودشان علیهم السلم بر صواب اند در آنچه اعتقاد کرده اند در باب ایشان
از عصمت و کمال پس ثابت باشد امامت ایشان بران وجه که گفتیم و اگر کاذبند در ان شهادت
امر بعکس باشد و عکس این را هیچ مسلم بر ایشان اطلاق نکرده که ایشان هدی نیستند چه اجماع امت است
بر طهارت و عدالت و وجوب امامت ایشان پس ثابت باشد امامت و تصدیق ایشان مر انکسی را
که اثبات کرده و با آنکه یاد کردیم آنرا از اختصاص ایشان بایشان و این واضح است و المنة لله تعالی
ودلالتی دیگر بر امامت ایشان و آنکه افضل خلقند بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم ملخص آن آنکه حق سبحانه
و تعالی نشانده از برای ایشان در دلها شجره اجلال و تعظیم که ایشان را تعظیم و تکریم میکردند
خواه دوست و خواه دشمن با اختلاف اهوا و تباین آرا چه منقبت عدو ایشان علو
منزلت و قدر مرتبت ایشان را با وجود معاویه با آنکه مبارزت نمود با امیر المؤمنین علیه السلام
و نصب عداوت او و آنچه جاری شد میان ایشان از وقایع ممکن نبود او را که دفع کند روزی
شرف ورا و نه آنکه فرو دارد منزلت او را و قدح نمیکرد در حالی از احوال او و امری از امور او
و چون می شنید از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلم از ابن عباس و از مردمی که نزد وی بر سبیل رسالت
میرفتند چیزی که در چشم و گوش او مخلید از فضیلت آنحضرت و عد مناقب و وصف خصال

ومدایح و مآثر او از ان چیزی که منکر بود آنرا منکر نبود که رد کند آنرا یا منکر قایل آن شود یا محاربه
و منازعه او آنحضرت را در باب خلافت و نا سزای او بر منابر و همچنین بود حال آن شکننده
پیمان که متمکن نبودند از انکار فضل او و در مجد و شرف او و انچنین بود احوال امام حسن و امام حسین علیهما السلام
بعد از و از تعظیم و تکریم مردم ایشان را و اعتراف آنها مر ایشان را بعلو منزلت تا یزید بن معاویه
لعنهما الله غب افعالهما الوخیمة و جزاهما بما استحقاه علی اعمالهما الذمیمة گنجایش نداشت که بگوید
در باب حسین علیه السلام چیزی را که بپوشاند از شرف او و طعن کند در مجد و بزرگی او و ذم او نتوانست
کرد و قصد طلب دنیا و ولایت بود ترک دین و صواب نمود و بهر دری از دوزخ بر روی خود
گشود و اظهار حزن و ندامت میکرد بر قتل آنحضرت و انکار آنکه امر بآن کرده یا رضا بآن داده
و لایزال تعظیم میکرد امام زین العابدین را علیه السلام و چون میفرستاد مسلم بن عقبه را
و وقوع یافته بود وقعه حره وصیت میکرد او را باحترام امام علیه السلام و اکرام و رفع محل او
و اعطا کردن امان باهل بیت و موالی او و بمثل این معامله کرد او را مروان و همچنین بود حال
باقر علیه السلام در اعزاز و اکرام و صیانت جانب با ایشان و معرفت ایشان بحق و قدر او
و صادق علیه السلام مکرم و معظم بود نزد بنی مروان و بمثل این معامله کرد با وی سفاح و منصور
و موسی بن جعفر علیهما السلم مراعی الحال و معروف القدر و المکانه و رفیع المحل و المنزله بود و آنچه
جاری شد در حق او از رشید منکر بود آنرا و معذرت از ان میگفت و حاضر کرد رشید شهود را
تا گواهی دادند که آنحضرت را وفات رسید و او نکشت و همه اینها تفصی از قتل او بود و انکار
انکه امر کرده بآن و حال مأمون با امام رضا علیه السلم مشهور است در ان چیزی که معامله میکرد
از اعزاز و اکرام ما لا کلام تا آنکه تزویج کرد دختر خود را بوی و وصیت کرد او را بولایت
عهد خود و غضب کرد از برای آنحضرت اهل بیت و اولاد و برادران و بنی اعمام خود را
و همچنین معامله کرد با ابا جعفر علیه السلام با صغر سن تا تزویج کرد دختر خود ام الفضل را بوی
و قدر و محل او را امید الست و بلندی قدری ذکر کرد پدر بزرگوار وی را و بلند تر می نشاند
او را در مجلس بر اهل بیت و بنی عم و اولاد خود و بر جمیع قضاة و اهالی آنجا و بود متوکل که تعظیم
علی بن محمد را علیه السلام با عداوت او امیر المؤمنین را علیه السلام و بغض او مر او را بر آل ابی طالب

ونیز همچنین بود معتمد با ابی محمد علیه السلام در اکرام و مبالغه در باب او و ائمه که شمردیم ایشان را در قبضه
آنها بودند از ملوک بر ظاهر و در تحت طاعت ایشان و هر چند سعی و اجتهاد کردند بر انکه بیفکنند
ایشان را بر عیتی تا جنگ زنند بآن بر فرود آورند منازل ایشان و امتحان کنند در بحث
از اسرار و احوال ایشان در ان پس عاجز بودند و ظفر نیافتند بچیزی اصلا پس آن شیم که تعظیم
ایشان ایشان را با ظاهر عداوت ایشان مر ایشان را و شدت محبت آنها مر پوشانیدن
از ایشان این عطیه ایست از حق سبحانه و تعالی مر ایشان را تا حق سبحانه و تعالی مر ایشان را دلالت
کند باین بر اختصاص ایشان از و جلت قدرته بمعنی که موجب طاعت ایشانست بر جمیع انام
و نیست این مگر همچو امور غیر مألوفه و اشیاء خارق خارق عادت و موید آنچه ذکر کردیم آنرا تسخیر
حق سبحانه و تعالی است خلق را از برای تعظیم آنکه یاد نمودیم از طوایف مختلفه و فرق متباینه
در مذاهب و آرا و اجماع کرده اند بر تعظیم قبور ایشان و قصد مشاهد ایشان تا قصد آن مشاهد
میکنند از بلاد بعیده و آمد و شد میکنند بآنجا و تقرب میجویند بخدای تعالی بزیارت ایشان و طلب
ارزاق از حق تعالی مینمایند و کشادگی درهای بسته را از حق جل و علا می طلبند و درمیخواهند حاجات را
و التماس دفع بلیات می کنند و این معجزه ایست که خارق عادات و الا بایستی که تعظیم نمی
کردند بلکه مخالفت میکردند در تعظیم و در اهانت میکوشیدند و موافقت نمودند با شیعه
در اکرام ایشان آیا نمی بینی که اگر ملوک بنی امیه و خلفای بنی عباس با کثرت گروه ایشان بودند
ایشان و اضعاف اضعاف شیعه ایمه ما و اگر چه اکثر اسباب دنیا در دست ایشان می بود حاصل
نمی شد مر ایشان را از تعظیم جمهور در حیات ایشان و سلطنت بر عالمیان و خطبه بر منابر در شرق
و غرب زمین مر ایشان را امارت مؤمنان و تردد نمیکرد این نوع یکی از شیعه و اولیای ایشان
چه جای اعدای ایشان که متردد باشند بقبور ایشان بعد از وفات ایشان و نه قصد کسی
بتربت ایشان از برای تقرب حق تعالی و نه رغبت بزیارت ایشان و این لطفیست از حق
سبحانه و تعالی بخلق خود در ایضاح حقوق ایمه علیهم السلم و دلالت بر علو منزلت ایشان جل اسمه
سیما که دواعی دنیا و رغبات آن معدوم بود نزد این طایفه و موجود بود نزد آنها پس
از محالات بود که اینها را از برای دواعی دنیا کرده باشند و نگویند که ایشان این را میکردند

از برای تعبیه مذهب ایشان نبود و نمیترسیدند از ایشان تا تقیه کنند پس نماند مگر از برای دواعی دین
امر عجیب است که قطع نمیکند در و الا قدرت قادر قاهر که آسان میکرداند صعوبتها را و مهیا میسازد
اسباب را تا پیدا کردند بآن غافلان و بریده گردد عذر متجاهلان و نیز ائمه علیهم السلام شریکند با
اولاد بنی هاشم در نسب و حسب و قرابت و بسیاری را از ایشان بوده عبادات ظاهره و زهد و علم و حال
نبود از اجماع بر تعظیم و زیارت قبور ایشان آنچه می یابیم ما آنرا که حاصل است مر ائمه علیهم السلام
چه من اعدای ایشان از صلحای عترت میل نمایند بسوی ایشان گروهی از امت و اعراض فریقی از ایشان
از امت و نمیرسند در تکریم و تعظیم بغایتی که معامله میکنند با آن با ائمه ما علیهم السلم و این دلالت میکند
بر آنکه حق سبحانه و تعالی خرق عادات و قلب حالات را در ائمه ما بظهور آورده از جهت اعلان و اظهار
علو درجه و تنبیه بر شرف مرتبه و دلالت بر امامت ایشان مؤلف رحمه الله تعالی میفرماید که حکایت کردند
بمن بعضی از اصحاب که خلیفه مستنصر یکبار رفت بسر من رای و زیارت کرد عسکرین را علیهما السلم
و بیرون آمد پس زیارت کرد تربتی که مدفونند در انجا خلفا از پدران و اهل بیت او و ایشان
در قبه خرابه مدفون بودند که باران شسته بود و مرغها خرابی کرده و من دیدم آنرا برین حال
پس گفتند مر او را که شما خلفای زمین و ملوک دنیا ئید و زمام اختیار امور عالم در قبضه اقتدار شماست
و اینست قبور پدران شما باین حال که کسی بزیارت نمیرود آنجا و بخاطر کسی خطور نمیکند و نیست در و
کسی که دور کند از و قاذورات و اذی را و قبور این طایفه علویین همچنانکه می بینید آنرا به ستور
و قنادیل و فرش و زیلو و فراش و شمع و بخور و غیر ذلک آراسته پس او گفت که این امر سماویست
حاصل نمی شود بسعی و جهد ما و اگر بداریم مردم را باین قبول نخواهند کرد آنرا و مرتکب نخواهند شد
و او راست گفت چه اعتقادات حاصل نمیشود بقهر و متمکن نیست احدی از اکراه بران مقصد دوم
در امام صاحب الزمان ثانی عشر از ائمه ابی القاسم بن حسن بن علی بن محمد بن الرضا علیهم السلم
و تاریخ مولد و دلایل امامت و ذکر طرفی از اخبار و غیبت و علامات وقت قیام و مدت
دولت و وصف سیرت آن و آن بر پنج باب مشتمل است باب اول در ذکر اسم و کنیت و لقب
و مولد و اسم مادر و آنکه مشاهده کرده او را و در و سه فصل است فصل اول در ذکر اسم و کنیت
و لقب او علیه السلم آنحضرت مسمی باسم رسول الله و مکنی بکنیت او ست صلی الله علیهما و آمده در اخبار

که حلال نیست مر احدی را که تسمیه کند او را باسم رسول الله و نه کنیت بکنیت او تا مزین کرداند حق تعالی
زمین را بظهور دولت او و ملقبست او علیه السلام بحجت و قایم و مهدی و خلف صالح و صاحب
الزمان و صاحب و شیعه در غیبت او ولی و تعبیر کرده اند ازو وا ز حجت او بناحیه مقدسه تا آن
رمزی باشد از شیعه که با آن بشناسند آنرا و بعضی نیز میکویند بر سبیل رمز و تقیه او را غریم
مولف میفرماید که عجبست از شیخ طبرسی و شیخ مفید رحمهما الله تعالی که ایشان میکویند که جایز
ذکر اسم او و نه کنیت او و بعد از آن میکویند که اسم او اسم نبی است و کنیتش کنیت او و طن
ایشان آنست که ذکر نکرده ایم اسم او را و نه کنیت او را و این پس عجبست و آنچه می بینم
آنست که منع ازین در وقت خوف بر وبوده و طلب او و سوال از وفات فلا و الله اعلم

فصل دوم در ذکر مولد و اسم مادر آنحضرت متولد شد آنحضرت بسر من رای در شب نیمه
ماه شعبان سنه خمس و خمسین و مایتین از هجرت و ذکر کرده احادیثی که شیخ مفید رحمه الله
ذکر فرموده از امر حکیمه عمه ابی محمد علیه السلم و فصل ثالث را ذکر نکرده باب دوم در ذکر نصوص
داله بر امامت او علیه السلم از طریق اعتبار در و سه فصل است فصل اول در وجود امام علیه السلم
چون ثابت شده بدلیل وجوب امامت و استحاله آنکه خالی کذارد حکیم دانا سبحانه و تعالی عباد
مکلفین را وقتی از اوقات بر وجود معصوم از قبایح و اوکاملا باشد غنی از رعایای خود
در علومی ما باشند بوجود او اقرب بصلاح و ابعد از فساد و ثابتست وجود نیز بوجود امام
یا ظاهر شود معجزی که دلالت کند بر و که متمیز کننده باشد او را از ما سوای و عدم این صفات
از هر احدی بعد از وفات ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلم از انکه ادعا کرده اند از
برای او امامت را دین حال سوای آنکه اثبات کرده اند امامت را اصحاب او و او بخلف
اوست که قایم مقام اوست و ثابتست امامت او علیه السلام و مودی نمی شود بخروج حق از
اقوال امت و این اصلی ست که احتیاج نداریم با او در امامت بروایت نصوص و تعداد
آنچه آمده در و از روایات و اخبار از جهت قیام او بغیبت در قضیه عدل او و ثبوت او بصحیح
اعتبار بر انکه باقی شده نص بر و از نبی صلی الله علیه و آله و سلم باز امیر المومنین علیه السلم باز
از ایمه علیهم السلم یکی بعد از یکی تا بپدر بزرگوار آنحضرت و اخبار ایشان بغیبت او پیش از وجود او

فصل دوم در ذکر اخباری که آبای بزرگوار او نص فرموده اند در امامت او و بعضی از ان
ذکر میباید مرویست از ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که علی
ابی طالب امام امت من و خلیفه منست بر امامت بعد از من و از ولد او قایم منتظر است
که پر کرداند حق تعالی با آن زمین را از عدل و داد همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم در حق
انکه مرا مبعوث کردانیده ببشارت که آنانکه ثابت اند بر قول با امامت در زمان غیبتش هر آینه
عزیز ترند از کبریت احمر پس جابر بن عبد الله انصاری برخاست و کفت یا رسول الله مر قایم
را از ولد تو غیبتی خواهد بود فرمود که بلی و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین ای جابر بدرستیکه
امر یست از امر الهی و سر یست از سر او که علت آن مطویست در نور دیده از بندکان خدای تعالی
پس مر ترا است که احتراز کنی از شک چه شک در سر کار الهی کفر است و روایتست از امام رضا علیه السلام
که آنحضرت روایت کرده از آبای کرام خود و ایشان از علی بن ابی طالب علیهم السلم که امیر المومنین فرمود
مر حسین را علیهما السلم که نهم از ولد تو ای حسین قایم بحق و مظهر دین و کسترنده عدل خواهد بود امام حسین فرمود
که من کفتم که این هر آینه خواهد شد فرمود که بلی بحق آنکه محمد را مبعوث کردانید بنبوت و برکزید او را بر جمیع
خلایق و لیکن بعد از غیبت و حیرتی که ثابت نمانند در ان بر دین خود مکر مخلصان که مباشر روح یقین
باشند از انکسانی که اخذ کرده حق تعالی میثاق ایشانرا بولایت ما و کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه
و در اخبار وارد است که چون مصالحه کرد حسن بن علی علیهما السلم معاویه را مردم بروی داخل شدند
و بعضی از شیعه زبان ملامت کشودند بر آنحضرت از ان مصالحه فرمود که و یحکم شما چه میدانید که چه
کردم بخدا که عملی کردم که بهتر است مر شیعه مرا از آنچه آفتاب طالع کردد برو یا غروب نماید آیا نمیدانید
که من امام شمایم و مفترض الطاعه بر شما یست که از سیدین شباب اهل جنت است بنص رسول الله
و آن منم کفتند بلی فرمود که آیا نمیدانید که خضر چون سوراخ کرد کشتی را و غلام را کشت و راست
ساخت دیوار را بر موسی علیه السلم شاق بود و مخفی بود بر و وجه حکمت آن در ین و نزد حق تعالی
بر وجه حکمت بود آیا نمیدانید که نیست از ما کسی الا که واقع میکردد در کردن او بیعتی از برای طاغی
در زمان او الا قایم که نماز کزارد روح الله در خلف او بدرستی که حق تعالی مخفی کرداند ولادت
او را و غایب کردانیده شخص او را تا نباشد بر کردن او بیعتی هر کاه که بیرون آید این تاسع

از ولد برادر من حسین که پسر سیده ماست دراز کرداند حق تعالی عمر او را در غیبت او
باز ظاهر کرداند او را بقدرت خود در صورت جوانی که سال و کمتر از چهل باشد تا دانسته شود
که خدای تعالی بر همه چیز قادر است و روایت کند صادق از حسین بن علی علیهم السلم که او فرمود
که نهم از ولد من را سنتی باشد از یوسف و سنتی باشد از موسی بن عمران علیهما السلم و او قایم ما اهل بیت
باشد که باصلاح آرد حق سبحانه و تعالی امر او را بیکشب و نیز از حسین بن علی علیهما السلم مرویست که فرمود
که در قایم ما سنتی باشد از نوح و سنتی از ابرهیم و سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از ایوب و سنتی از
محمد صلی الله علیهم و علی نبینا و آله و سلم فاما از نوح پس آن درازی عمر است و اما از ابرهیم پس
خفای ولادت و اعتزال از مردم و اما از موسی پس خوف و غیبت و اما از عیسی پس اختلاف مردم
در و و اما از ایوب پس فرجی بعد از محنت و شدت و اما از محمد صلی الله علیه و آله خروج بسیف کفت
و شنیدم او را که میفرمود که قایم ما مخفی کردد ولادت او از مردم تا کویند که نخواهد متولد شد
بعد از ین تا بیرون آید در وقتی که بیرون خواهد آمد و نباشد هیچکس را در کردن او بیعتی و امام زین
العابدین علیه السلم فرموده که کسی ثابت باشد بر موالات ما در غیبت قایم ما بدهد حق سبحانه و تعالی
او را اجر هزار شهید مثل شهدا بدر و احد و روایتست از محمد بن مسلم کفت داخل شدم بر ابی جعفر علیه السلام
و میخواستم که سوال کنم او را از قایم آل محمد پس فرمود در ابتدا که یا محمد بن مسلم بدرستی که قایم آل محمد
را شباهتیست با پنج کس از پیغمبران یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد
صلوات الله علیهم اجمعین فاما شباهت او را با یونس رجوع اوست از غیبت او و او جوان باشد
بعد از کبر سن و اما شباهت او با یوسف پس غیبت است از خاصه و عامه و اختفای اوست
از برادران و اشکال امر بر پدرش یعقوب نبی با قرب مسافت میان ایشان و اما شباهت
با موسی پس آن دوام خوفست و طول غیبت و خفای مولد و حیرت شیعه او بعد از و از آنچه
رسید با یشان از ایذا و خواری تا اذن داد خدای تعالی در ظهور او و تایید و تقویت
فرمود او را بر عدو و اما شباهت او با عیسی پس اختلاف مردم بود در و که طایفه کفتند
متولد شده و طایفه کفتند که مرده است و طایفه کفتند که بر دار کرده شد و اما شباهت
با جدش محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس تجرید اوست بسیف و قتل اعدا الله و اعدا رسول او

و جباران و طواغیت و او نصرت داده شود بسیف و رعب و ترس و باز کردانیده نشود
از برای او رایت و از علامات ظهور او خروج سفیانیست از شام و خروج یمانی و صیحه
و آوازی از آسمان در ماه رمضان و منادی ندا کند باسم او و باسم پدر او و مرویست از صادق علیه السلم
که هر که اقرار کند بجمیع ایمه و انکار کند مهدی را هست همچنانکه اقرار داشته باشد بجمیع انبیا و انکار
کند محمد را صلی الله علیه و آله کفتند یا بن رسول الله پس کدام است مهدی از ولد تو فرمود که پنجم از ولد
هفتم که غایب کردد از شما شخص او و حلال نباشد از برای شما تسمیه او و روایتست از یونس بن عبد الرحمن
کفت داخل شدم بر موسی بن جعفر علیهما السلم و کفتم مر او را که یا بن رسول الله تویی قایم بامر الله
فرمود که منم قایم بحق و لیکن قایمی که ظاهر کردد و پاک کرداند زمین را از اعدا الله و پر کرداند
از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم و او پنجم است از ولد که مر او را غیبتی باشد
که دراز کردد مدت آن جهت خوف بر نفس مرتد شوند در و قومی و ثابت مانند دیکران و دیکر فرمود
که خوشا مر شیعه ما را که متمسک باشند بحبل و سبب ما در غیبت قایم ما که ثابت باشند بر موالات ما و برائت
از اعدا ما ایشان از ما اند و ما از ایشان و راضیند ایشان بما از انکه ما امامانیم و راضیم ما با ایشان
از انکه شیعیانند پس خوشا حال ایشان و طوبی لهم بخدا که ایشان در درجه ما باشند در روز قیامت و
روایتست از ابو ایوب بن نوح که کفتم مر رضا را علیه السلام که من امیدوارم که صاحب این امر تو
باشی و آنکه تسلیم کند او را خدای تعالی بسوی تو بی شمشیر و حال آنکه بتو بیعت کردند و در اسم تو
زده شد فرمود که نیست از ما کسی که آمد و شد باشد بسوی او و کتب و سوال کرده شود از مسایل و اشاره
کرده شود بسوی او با صابع و بار کرده شود بسوی او اموال الا آنکه کشته شود یا بمیرد بر فراش خود یا برانکیزد
خدای تعالی از برای این امر مردی را که خفی المولد و امات باشد که غیر خفی باشد در نسب و روایتست
از زیاد بن صلت که کفتم مر امام رضا را علیه السلام که تویی صاحب این امر فرمود که صاحب این امر هستم
و لیکن من نیستم آنکه پر کند زمین را از عدل همچنانکه پر باشد از جور و چکونه باشم این را با آنچه می بینی از ضعف
بدن چه قایم آنکس است که هر کاه بیرون آید در سن پیری و منظر جوانی داشته باشد و در بدن قوی
بود تا غایتی که اکر بکشد دست خود را ببزرکترین درختی بر روی زمین هر آینه بر کند آنرا و اکر آواز
کند در میان کوهها پاره پاره کردد سنکهای آن کوه عصای موسی و خاتم سلیمان با وی باشد

واین چهارم باشد از ولد من که در غیبت نگاه دارد او را در پردهٔ خود آن مقدار که خواهد
بعد از آن ظاهر گرداند او را پس پر گرداند زمین را از قسط و عدل همچنانکه پر بوده باشد
از جور و ظلم گویا که ایشان مأیوس شوند آنچه باشند که ندا کرده شوند ندا کردنی که شنوند
شوند از دور همچنانکه شنوده می شود از نزدیک از رحمت مؤمنان باشد و عذاب کافران
و حسین بن خالد روایت کند که امام علیه السلام فرمود که دین نیست هر کسی را که ورع نیست
و ایمان نیست هر کسی را که تقیه نیست که ان اکرمکم عند الله اتقیکم گفتند مر او را که یا ابن رسول الله
تقیه تا بکی فرمود تا روز وقت معلوم و آن روز خروج قایم ماست پس هر که ترک کند تقیه

ترکه

را پیش از خروج قایم ما پس نیست از ما پس گفتند مر او را که یا ابن رسول الله که باشد قایم
از شما که اهل البیتی فرمود که چهارم از ولد من پسر سیدهٔ ازما که پاک و مطهر گرداند خدای
تعالی بوی زمین را از هر جوری و مقدس و پاکیزه سازد از هر ظلمی و او آنکس است که شک
کنند مردم در ولادت او و او صاحب غیبت است قبل از خروج او که روشن گرداند
زمین را بنور خود و بنهد میزان عدل را در میان مردم پس ظلم نکند هیچ احدی بر احد دیگر
و او آنکس است که در نوردیده شود از برای او زمین و نباشد مر او را سایه و او آنکس است
که ندا کند منادی از آسمان که بشنوانند آنرا جمیع اهل زمین را بخوانندن بسوی او و گوید که حجت الله
ظاهر شده نزد بیت الله پس متابعت کنید او را که حق با اوست و در وست و اینست قول خدای
عز و جل که ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین و مثل این است
که روایت کرده آنرا عبد العظیم بن عبد الله الحسنی گفت یکروزی رفتم بخدمت سید خود
علی بن محمد علیهما السلام چون مرا دید فرمود که مرحبا بک یا ابا القاسم تو دوست مایی بحق پس
گفتم مر او را که یا ابن رسول الله میخواهم که عرض کنم بر تو دین خود را اگر مرضی است ثابت باشم
برو تا برسم بجزای حق سبحانه و تعالی فرمود که بیار یا ابا القاسم گفتم که من میگویم که خداوند تعالی
یکی است که نیست مثل او چیزی خارج است از حدین حد ابطال و حد تشبیه و آنکه او جسم و صورت
و عرض و جوهر نیست بلکه او جسم دهندهٔ اجسام است و صورت کنندهٔ صور و خالق اعراض
و جواهر و پروردگار هر شی و جاعل و محدث آن و آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیغمبرانست

ونخواهد بود بعد از و پیغمبری تا روز قیامت و شریعت او خاتم شرایع است و شریعت بعد از آن
نخواهد بود تا روز قیامت و میگویم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از و امیر المومنین علی است علیه السلام
و باز حسن و دیگر حسین و باز علی بن حسین و باز محمد بن علی و باز جعفر بن محمد و باز موسی بن جعفر
و باز علی بن موسی و باز محمد بن علی و باز تو ای مولای من آنحضرت فرمود که بعد از من پسر من حسن است
پس چگونه خواهد مردم را بخلفی که بعد از و گفت گفتم چگونه خواهد بود آن ای مولای من فرمود
که دیده نشود شخص او و حلال نباشد ذکر او بنام او تا بیرون آید پس پر گرداند زمین را از
عدل و داد همچنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور گفت گفتم که اقرار دارم باین و میگویم که دوست
ایشان دوست خدای تعالی است و دشمن ایشان دشمن او و طاعت ایشان طاعت الهی
و معصیت ایشان معصیت او و میگویم که معراج حق است و سوال و جواب در قبر حق است و بهشت
حق است و صراط حق است و قیامت آینده است که در آن هیچ شکی نیست و خدای تعالی بر انگیزد
هر آنکه در قبرهاست و میگویم که فرایض واجبه بعد از ولایت نماز است و زکوة و روزه و حج
و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر گفت علی بن محمد یا ابا القاسم اینست بخدا دین که حق تعالی
پسندیده از برای بندگان خود پس ثابت دار ترا خدای تعالی بقول ثابت در حیات دنیا
و آخرت فصل سیوم در ذکر نص بر او از جانب پدر بزرگوارش حسن علیهما السلم مرویست از
احمد بن اسحق و سعد الاشعری که احمد گفت که داخل شدم بر ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام
و من میخواستم که سوال کنم او را از خلف بعد از وی پس در ابتدا گفت بمن که یا احمد بن اسحق بدرستی
که خدای تبارک و تعالی خالی نگذاشته زمین را از آن زمان باز که آفریده آدم را و خالی نخواهد
گذاشت تا قیام قیامت حجت الله بر خلق را که بوی دفع می شود بلا از اهل زمین و باو می بارد
باران و بوی بیرون می آید برکات زمین گفت گفتم که یا ابن رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه
بعد از تو پس آنحضرت بسرعت برخاست و بخانه فرمود و بعد از آن بیرون آمد و بر گردن مبارکش
پسری بود که رویش مثل قمر بود در شب بدر در سن سه سالگی فرمود که یا احمد بن اسحق اگر کرامت تو
بر خدای تعالی نمی بود و بر حجج او عرض نمیکردم بر تو پسر خود را که اینست که او همنام و همکنیت
رسول است که پر گرداند زمین را از قسط و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم یا احمد بن اسحق

مثل او درین امر مثل خضر است علیه السلام و مثل ذی القرنین بخدا که غایب گردد غیبتی که نجات نیابد
در وی از مهلکه الا آنکه ثابت گرداند بر قول بامامت او و توفیق دهد او را بدعا بتعجیل فرج و احمد بن
اسحق گوید که من گفتم مر او را که یا مولای آیا هیچ علامتی باشد که اطمینان یابد بآن دل من پس صاحب امر
تکلم کرد بزبان عربی فصیح که منم بقیة الله در زمین او و انتقام کشنده از اعدای او پس طلب مکن
پیروی را بعد از عین یا احمد بن اسحق احمد گوید که بیرون آمدم با فرح و سرور پس چون روز دیگر
شد باز گشتم بسوی او پس گفتم یا ابن رسول الله بدرستی که عظیم شد سرور من بآنچه منت نهادی
بر من پس سنت جاریه در وی از خضر و ذی القرنین کدام است فرمود که طول غیبت یا احمد بن
اسحق گفتم یا ابن رسول الله دراز گردد غیبت او فرمود که بلی بحق پروردگار من تا باز گردند از
امر اکثر آنانکه قایل بوی بوده باشند پس باقی نماند الا آنکه اخذ فرموده باشد حق تعالی عهد او را
بولایت ما و نوشته باشد در دل وی ایمان را و تقویت فرموده باشد بروحی که از وست ای
احمد بن اسحق این امریست از امور الهی و سریست از اسرار او و غیبتی است از غیبت او پس فرا
گیر آنچه دادم بتو و پنهان دار آنرا و باش از شاکران تا باشی با ما فردا در اعلی علیین و
روایتست از جابر بن یزید الجعفی که او روایت کرده از جابر بن عبد الله انصاری که او
گفت من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که قوم خود را بسوی خدای عز و جل و امر فرمود
ایشان را بتقوی الهی پس زدند او را بر قرن او پس غایب شد از ایشان زمانی تا گفتند که مرد
یا هلاک شد بهر وادی که سلوک کرد بعد از آن ظاهر شد و باز گشت بسوی قوم خود پس زدند
او را بر قرن دیگر او و در میان شماست کسی که او بر سنت ذی القرنین باشد و بدرستی
که خدای تعالی ممکن ساخت ذو القرنین را در زمین و گردانید از برای او از هر چیزی سببی را
و رسید بمشرق و مغرب و بدرستی که خدای تعالی زود باشد که جاری گرداند سنت او را
در قایم از ولد من و برساند او را بشرق و غرب زمین تا باقی نماند آب ریزی و نه موضعی
از سهل و جبل که ذو القرنین پای نهاده باشد الا که آنحضرت پای نهد و آشکارا گرداند حق
تعالی از برای او گنجهای زیر زمین و معادن آنرا و نصرت فرماید او را برعب و پر گرداند
زمین را از داد و عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و روایتست از یعقوب بن

منفوس که داخل شدم بر ابی محمد علیه السلام و او نشسته بود در خانه و از جانب راست او اندرونی
بود که پرده بر او آویخته گفتم مر او را که ای سید من کیست صاحب این امر فرمود که بردار پرده را
پس چون برداشت بیرون آمد بر ما پسری خماسی که او را ده سال بود یا هشت سال یا مانند آن
که واضح و گشاده پیشانی و سفید روی و درخشنده بود چشمهای وی و بر گونه راست او خالی بود
و دو گیسوی مشکبوی داشت پس نشست بر ران ابی محمد علیه السلام پس فرمود که اینست صاحب شما
بعد از آن برجست و فرمود مر او را که ای پسرک من داخل شو درین خانه تا وقت معلوم پس داخل
شد در آنخانه و من نظر میکردم بسوی وی آنگاه ابو محمد فرمود مرا که ای یعقوب نگاه کن که کسی
هست درین خانه من در اندرون رفتم و نظر کردم کسی را ندیدم و روایتست از ابی الهاشم الجعفری
که گفتم مر ابی محمد را علیه السلام که هیبت و جلالت تو منع میکند مرا که سوال کنم ترا آیا اذن میفرمایی که
از تو سوال کنم فرمود که سوال کن گفتم یا سیدی آیا هست ترا ولدی فرمود که نعم گفتم پس اگر حادث شود
امری پس از کجا پرسیم او را فرمود که بمدینه و روایتست از محمد بن عثمان العمری که ما با جماعتی بودیم نزد
ابی محمد علیه السلام قریب چهل کس پس عرض فرمود بر ما ولد خود را و فرمود که اینست امام شما بعد از من
و قایم مقام من بر شما پس اطاعت کنید و متفرق مشوید بعد از من که اگر متفرق گردید پس هلاک
شوید در ادیان خود اما شما نخواهید دید او را بعد ازین روز شما گاه اینست که پس بیرون آمدیم از
نزد وی پس نگذشت الا ایام اندک که درگذشت ابو محمد علیه السلام و روایتست از موسی بن جعفر بن
وهب البغدادی که او گفت من شنیدم از ابا محمد الحسن بن علی علیهما السلام که میفرمود که گویا می بینم شما که
اختلاف کنید شما بعد از من در خلف من بدانید که اقرار کننده بایمه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
که منکر باشد ولد مرا همچو آنکسی است که اقرار داشته باشد بجمیع انبیاء الله و رسل او و منکر باشد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم چون طاعت آخر ما همچو طاعت اول ماست و منکر آخر ما همچو منکر اول ماست
بدانید که مرا غیبتی باشد که بشک افتند در وی مردمان مگر آنکه حق سبحانه و تعالی او را در کنف عصمت خود
نگاه دارد و روایتست از محمد بن عثمان العمری که گفت شنیدم پدر خود را که میگفت که سوال کردند
ابو محمد حسن بن علی را علیهما السلام و من نزد او بودم از خبری که روایت کرده شده از آبای کرام او علیهم السلام
که زمین خالی نیست از حجة الله بر خلق تا روز قیامت و آنکه کسی مرد و نشناخت امام زمان خود را

پس آن مرده نیست مثل مردن جاهلیت فرمود که این حق است پس گفته مر وراکه یا ابن رسول الله پس کیست
حجت و امام بعد از تو فرمود که پسر من محمد که او امام و حجت است بعد از من پس هر که مرد و نشناخت
او را مرده او مرده جاهلیت امام و را غیبتی باشد که حیران گردند دران جاهلان و هلاک شوند
در مبطلان و تکذیب نمایند دران وقاتان پس بعد ازان بیرون آید پس گویا که من نظر میکنم
با علامه بیض و توقهای سفید که لرزانست بر بالای سر او بنجف کوفه **الباب الثالث** این باب
در بیان وجه استدلال است باین اخبار الوارده در نصوص بر امامت او و ذکر احوال غیبتش و آنچه
مشاهده از دلالات و بینات او و بعض آنچه بیرون آمده از توقیعات آنحضرت و درو چهار
فصل است **فصل اول** در ذکر دلالت بر اثبات غیبت او و صحت امامتش از جهت اخباری که
دلالت میکند بر امامت ایمه علیهم السلام از آنچه اثبات شده از اخبار نصوص و آن بر سه وجه است
وجه اول نص بر عدد ایمه اثنی عشر و ورود یافته تسمیه او این اخبار و دلالت کرده بعضی
بر امامت او با آنچه درست از ذکر عدد از پیش که قایل نیست باین عدد در میان امت الا
کسی که نزد یکست بامامت او و هرچه مطابق حق است پس آن حق است **وجه دوم** نص بر و از جهت
پدر بزرگوارش خاصه **وجه سیوم** نص بر و بذکر غیبتش و صفتی که حصر کرده شده و وقوع آن
بر حد مذکور بی اختلاف تا منقطع نگردد از و چیزی و نیست جایز در عادات که اتفاق کنند
جماعتی بر کذب پس باشد خبر از شنونده پس متفقند دین بحسب آنچه وصف کرده اند آنرا
پس اخبار غیبت سابق است بر زمان حجت علیه السلام بلکه بر زمان پدر و جد بزرگوارش
تا متشبث گشتند کیسانیه بآن اخبار در امامت ابن حنفیه و ناووسیه و ممطوره در امامت
ابی عبد الله و ابی الحسن موسی علیهما السلام و جاوید گذاشتند محدثان از شیعه این اخبار را در
اصول خودشان در ایام امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و نقل کردند آنرا از نبی
صلی الله علیه و آله و سلم و ایمه علیهم السلام یکی بعد از یکی که صحیح است در امامت
صاحب الزمان علیه السلام بوجود این صفت مر ورا و غیبت مذکوره در دلایل و اعلام امامت
او و ممکن نیست احدی را که دفع این کند و از جمله ثقات محدثین و مصنفین از شیعه حسن بن
محبوب الزراد است که تصنیف کرده نسخه را که آن در اصول شیعه است که اشهر است از کتاب

مزنی و امثال این پیش از زمان غیبت به بیشتر از صد سال پس ذکر کرده درو بعض آنچه ایراد کرده ایم
از اخبار غیبت پس موافق است خبر را مخبره و حاصل می شود یقین هر جا که متضمن است آن خبر
بی اختلاف از جمله آنچه روایت کرده اند از ابرهیم بن الحارثی و از ابی بصیر و ایشان از ابی عبد الله ع
که گفت ابو بصیر از ایشان که گفتم که ابو جعفر علیه السلام که میفرمود که قایم آل محمد را دو غیبت است طویله و آن
دیگر قصیره فرمود که بلی یا ابا بصیر یکی از آنها   از آن دیگر بعد از آن نیست این بمعنی ظهور او تا بیاید ولد
فلان و تنگ گردد خلیفه و ظاهر گردد سفیانی و مشتد شود و شامل شود مردم را موت و قتل و التجا
برند مردم از و بحرم الله و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس نظر کن که چگونه حاصل میگردد
این دو غیبت از برای صاحب امر علیه السلام بر حسب آنچه متضمن است آنرا اخبار سابقه مر وجود او را
از آبا و اجداد کرام او علیهم السلام اما غیبت قصری او از آن دو غیبت پس آن همت در خبار
سابقه مر وجود او و از آبا و اجداد او علیهم السلام و اما غیبت طولی از آن هر دو پس آن آنست که سفرا و ردات
او موجود نبودند ابواب او معروف که اختلاف نکردند امامیه که قایلند بامامت حسن بن علی علیهما السلام
در میان ایشان از ایشان است ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری و محمد بن علی بن بلال و ابو
عمرو عثمان بن سعید السمان و ابو جعفر محمد بن عثمان و عمر الاهوازی و احمد بن اسحق و ابو محمد الوجنایی
و ابرهیم بن مهزیار و محمد بن ابرهیم و جماعتی دیگر و آنکه ذکر او بیاید نزد حاجت در روایت
از ایشان است و مدت غیبت   چهار سال بود و ابو عثمان بن سعید العمری قدس الله روحه
باب بود مر پدر و جد بزرگوار او را علیهما السلام از پیش و ثقه بود مر ایشان را بعد از آن والی بود
از قبل او و ظاهر می شد معجزات بر دست او و چون او رحلت کرد پسر او ابو جعفر قایم مقام
او شد بنص او برو و میگذرانید بر منهاج پدرش در آخر جمادی الآخر از سنه اربع او
خمس و ثلثمایه و قایم مقام ابو القاسم حسین بن روح بود از بنی روح بنص ابی جعفر محمد بن
عثمان برو و او را قایم مقام نفس خود گردانید و او وفات کرد در شعبان سنه ست
و عشرین و ثلثمایه و قایم مقام او ابی الحسن علی بن محمد السمری بود بنص ابو القاسم برو و وفات
یافت در نصف شعبان سنه ثمان و عشرین و ثلثمایه و مرویست از ابی محمد الحسن بن
احمد المکتب گفت که من بمدینة السلام بودم در سالی که مرد در و علی بن محمد السمری پس

پس حاضر شدم پیش از وفات او بچند روز پس بیرون آمد و بیرون آورد بسوی مردم
توقیعی که نسخه او اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد بزرگ گرداند حق تعالی مزد
برادران ترا پس بدرستی که تو میمیری آنچه میان تست و میان شش روز   خواهد بود
پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن با احدی که قایم مقام تو باشد بعد از وفات تو که واقع
شد غیبت تامه پس ظهور نخواهد بود مگر بعد از آنکه اذن الهی صادر شود و آن بعد از درازی
مدت خواهد بود که دلها سخت شود و زمین پر گردد از جور و زود باشد که بیاید از شیعه
من کسی که ادعای مشاهده کند قبل از خروج سفیانی پس او کذاب مفتری است و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم گفت پس نسخه این توقیع از و در خواستیم و بیرون آمدیم از نزد او پس چون
روز ششم شد باز گشتیم بسوی او و بحال خود مشغول بود پس گفتند او را که کیست وصی تو گفت
مر خدایراست این امر و او رساننده آنست و حکم از وست پس اینست آخر کلامی که شنیده
شد از و بعد ازان حاصل شد غیبت طولی که اینست که در زمان ماست و فرج ظاهر خواهد شد
در آخر او بمشیة الله تعالی **فصل ثانی** در ذکر بعضی آنچه روایت کرده شده از دلایل و بینات
او علیه السلام و آن سمت ذکر یافت بتمامه **فصل ثالث** در ذکر بعضی از توقیعات و آورده
از و علیه السلام گوید محمد بن عثمان العمری که بیرون آمد توقیعی بخط اشرف او که من شناختم
او را که هر که نام برد مرا در مجمعی از مردمان پس بر وست لعنت الهی گوید ابو علی محمد بن همام
که نوشتم و سوال کردم از ظهور فرج که کی خواهد بود پس توقیع بیرون آمد که دروغ میگویند
وقاتون اسحق بن یعقوب گوید که من پرسیدم محمد بن عثمان عمری را که بفرستد از برای من
کتابتی که سوال کرده بودم در و از مسایلی که مشکل بود بر من پس وارد شد توقیعی مولانا صاحب
الزمان علیه السلام اما آنچه سوال کرده بودی ازان راه نماید ترا خدای تعالی و ثابت دارد ترا از
امر منکران من از اهل بیت و بنی عم ما پس بدان بدرستی که نیست میان خدای تعالی و میان
هیچکس قرابتی و هر که منکر است بمن پس او از من نیست و راه او راه پسر نوح است علیه السلام
و اما طریق عم من جعفر و ولد او پس طریق برادران یوسف است و اما فقاع پس شرب او
حرام است و باکی نیست بسلمان و اما اموال شما پس قبول نمیکنیم آنرا مگر پاک گردد پس هر که

خواهد بپالاید و هر که خواهد نبرد پس آنچه خدای تعالی بدهد ما را بهتر است از آنچه شما را بیاید پدرای
ما و اما ظهور فرج آن رجوع بحق تعالی است و دروغ میگویند وقاتون و اما قول آنکه زعمش آنست
که حسین علیه السلام شهید نشده پس آن کفر و تکذیب و ضلال است و اما حوادث واقعه پس رجوع
کنید دران بسوی راویان حدیث ما پس ایشان حجت منند بر شما و من حجت الهیم بر ایشان و اما محمد بن
عثمان عمری پس او ثقه و محل اعتماد من است و کتاب او کتاب من است و اما محمد بن علی بن مهزیار
الاهوازی که باصلاح آرد خدای تعالی دل و را و زایل گرداند از و شک و اما آنچه میرسانند بما پس
قبول نیست نزد ما مگر که آنچیزی پاکیزه و طاهر باشد و ثمن مغنیه حرام است و اما محمد بن شاذان
ابن نعیم پس او مرد یست از شیعه ما اهل البیت و اما ابو الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع پس
ملعون است و اصحاب او ملاعین اند پس تکلم مکنید با اهل مقاله او و اگر من از ایشان بیزارم
و پدران من از ایشان بیزارند و اما متلبسان باموال ما پس هر که مستحل داند از ما چیزی را
و بخورد آنرا پس آتش خورده است و اما خمس پس مباح است از برای شیعه ما و گردانیده می شود
از و در حل تا وقت ظهور امر ما تا پاک باشد ولادت ایشان و خبیث نباشد و اما ندامت قومی
که شک می آرند در دین الهی بر آنچه بما واصل میگردانید پس اقاله میکنیم کسی را که طلب اقاله میکند و
حاجتی نیست ما را در صله شک آرندگان و اما علت آنچه واقع شده از غیبت پس بدرستی
که خدای عز و جل میفرماید که سوال مکنید از چیزهای چند که اگر جواب آن بگویند مر شما را بد آید شما را از آن
و نبوده یکی از پدران مرا الا که واقع شده در گردن او بیعتی مر طاغیه زمان او و را و من خروج خواهم
کرد در وقتی که بیرون آیم بیعتی نیست مر احدی را از طواغیت در گردن من و اما وجه انتفاع بمن
در غیبت من پس مثل انتفاع بآفتابست گاهی که پوشیده باشد او را ابر از دیدها و من امان اهل
زمینم همچنانکه ستارگان امان اهل آسمانند پس ببندید راه سوال را از ما لا یعنی و تکلف
مکنید در دانستن چیزی که کفایت نباشد شما را و بسیار کنید دعا را بتعجیل فرج چه این فرج شماست
و السلام علیک یا اسحق بن یعقوب و بر آنکه تابع هدی است **فصل رابع** در ذکر اسامی آنکسانی
که مشاهده کرده اند امام را علیه السلام و دیده اند دلایل او را و بیرون آمده بسوی ایشان
توقیعات و بعضی از ایشان وکلای آنحضرتند شیخ ابو جعفر قدس الله نقل کرده از محمد بن

ابی عبدالله کوفی که او ذکر کرده آنکس را که ابها کرده بوی از آنکس که واقف بوده از معجزات
صاحب الزمان علیه السلام و دیده وکلای آنحضرت را در بغداد و از آن عمری که پسر او است
و حاجز و بلال و عطار و از کوفه عاصمی و از اهل اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم
محمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و اسدی و از اهل آذربیجان قاسم
بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و از غیر وکلا از اهل بغداد ابو القاسم محمد بن جلیس
و ابو عبدالله الکندی و ابو عبدالله الجنیدی و هرون القزاز و النیلی و ابو القاسم بن رئیس
و ابو عبدالله بن روح و مسرور الطباخ مولی ابی الحسن علیه السلام و احمد و محمد پسران حسن و اسحق
کاتب از بنی نوبخت و صاحب الفراء و صاحب الصرة المختومه و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن همدان
و از دینور حسن بن هرون و احمد برادر او و ابو الحسن از اصفهان ابن باذشاله و از صیمره زیدان
و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدر او و حسن بن
یعقوب و از اهل قاسم بن موسی و پسر او و پسر محمد بن هرون و صاحب الحصاة و علی بن
محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر الرفا و از قزوین مرداس و علی بن محمد و از فارس دو مرد
و از شهرزور ابن الخال و از فارس المجروح و از مرو صاحب الف دینار و صاحب المال و
الرقعة البیضا و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن
پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و الشمشاطی و از مصر صاحب المولدین و صاحب المال بمکه
و ابو رجا و از نصیبین ابو محمد بن الوجنا و از اهل اهواز حصینی **باب رابع** در ذکر علامات
قیام قایم علیه السلام و مدت ایام ظهور او و طریق و احکام و سیرت و صفت و حلیه آنحضرت
و در وی چهار فصل است **فصل اول** در ذکر علامات خروج او و بعضی از علامات ظهور مذکور شد
فصل دوم در ذکر سالی که قیام خواهد نمود در و قایم علیه السلام روایت از ابی عبدالله علیه السلام
که فرمود که بیرون نیاید قایم مگر در سال وتر از سالها یکم یا سیوم یا پنجم یا هفتم یا نهم و دیگر
ابو عبدالله فرمود که منادی ندا کند باسم قایم در شب بیست و سیوم ماه رمضان المبارک
و قیام نماید در روز عاشورا و آن روزیست که شهید شده در و حسین علیه السلام گویا روز
شنبه باشد دهم محرم و بایستد در میان رکن و مقام جبرئیل علیه السلام در پیش وی منادی

کند

بیعت کنند تا بیایند بسوی او شیعه او از اطراف زمین و در نوردیده شود از برای ایشان زمین در
نوردیدنی تا بیعت کنند او را پس پر کند باو زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم
و این مکرر مذکور شد **فصل سیوم** در ذکر طرفی از سیرت آنحضرت نزد قیام و طریقه احکام
و وصف زمان و مدت ایام او علیه السلام ذکر نموده درین فصل آنچه سمت ذکر یافت از ظهور
و وصول آنحضرت بنجف و ملائکه با وی باشند و فرستادن او لشکرها را ببلاد و دخول وی بکعبه
و با آن لشکر رایات باشد و اضطراب آنها وصف کشند مر او را علیه السلام و بیاید بر منبر پس داشته
نشود آنچه او فرماید از گریه و بنا کند مسجد را در غری نماز جمعه بگزارد با مردم و از ابی جعفر علیه السلام
مرویست که فرمود منصور قایم از ما منصور خواهد بود برعب و مؤید بنصر که در نوردیده شود از برای
او زمین و ظاهر شود از برای او کنوز و برسد سلطنت او مشرق و مغرب را و حق سبحانه و تعالی
دین خود را بر همه دینها غالب گرداند و اگرچه نخواهند مشرکان پس باقی نماند در زمین خرابی الا
که آبادان شود و نازل شود روح الله عیسی بن مریم پس بگزارد نماز را در خلف او و راوی گوید که
گفتم یا ابن رسول الله کی بیرون خواهد آمد قایم شما فرمود که هرگاه مانند شوند مردان بزنان و
زنان بمردان و اکتفا کنند مردان بمردان و زنان بزنان و سوار شوند ذوات فروج بر سروج
و مقبول باشد شهادت زور و مردود گردد شهادات عدول و استخفاف نمایند مردم بریا و ارتکاب
زنا و خوردن ربا و پرهیز کنند از اشرار از خوف زبانهای ایشان و بیرون آیند سفیانی از شام و یمانی
از یمن و خسف به بیدا گشته شود و جوانی از آل محمد میانه رکن و مقام نام او محمد بن الحسن النفس الزکیه
و آید آوازی از آسمان بانکه حق با اوست و با شیعه او پس نزد این بیرون آید قایم ما پس هرگاه که
ظهور کند اسناد نماید بر پشت مبارک خود را بخانه کعبه و اجتماع نمایند بسوی وی سیصد و سیزده مرد
و اول چیزی که نطق کند باین این آیت باشد که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین بعد از آن میفرماید
که منم بقیة الله و خلیفه و حجت او بر شما پس سلام نکند بروی سلام کننده الا که گوید السلام علیک یا
بقیة الله فی الارض پس چون اجتماع نمایند مر او را عقد ده هزار مرد پس باقی نماند در زمین معبودی
بجز حق سبحانه و تعالی از بتان الا که واقع شود در و آتش و بسوزاند و این بعد از غیبت طویله خواهد بود
تا اظهار فرماید حق تعالی علم خود را کسی که اطاعت کند او را بغیب و ایمان بیارد بوی در
امثال این مذکور شد **فصل چهارم** در ذکر صفت و حلیه قایم علیه السلام و این نیز تمام

مذکور شد و در ذکر مسئله چند که سؤال کرده اند از آن اهل خلاف در غیبت صاحب الزمان علیه السلام
و حل شبهات در و بواضح دلیل و لایح برهان و آن شش مسئله است **مسئله اول** گویند که
چه وجه است در غیبت او علیه السلام بر استمرار و دوام تا بگردد این سبب انکار وجود
و نفی ولادت او و چگونه جایز باشد آنکه امام باشد مر خلق را و او ظاهر نشود هرگز
مر احدی را از ایشان و آبای کرام او علیهم السلام و اگرچه اظهار نمیفرمودند دعوت
را بنفوس نفیسه خود در آنچه متعلق بامامت بود ولیکن ایشان فتوی میدادند
در احکام که ممکن نبود احدی را که نفی کند وجود ایشان را و باقی بود امامت ایشان
الجواب ذکر فرموده السید الاجل مرتضی قدس الله روحه طریقی را که سبقت
نکرده اند بسوی او احدی از اصحاب ما پس او فرموده که عقل هرگاه که دلالت
کرد بر وجوب امامت چه هر زمان که تکلیف کرده اند در و اهل تکلیف را از آنانکه
واقع می شود از ایشان قبیح و حسن جایز است بر ایشان طاعت و معصیت خالی
نمی باشد از امام زیرا که خالی بودن زمان از امام اخلال است بتمکین ایشان و قادح
است در حسن تکلیف ایشان باز عقل دلالت میکند بر آنکه امام لابد است که باشد معصوم
و از خطا مأمون از هر قبیح مصون و ثابتست که این صفتی که دلالت میکند عقل بر وجوب
او یافت نمی شود الا در آنکه ادعا میکنند از برای او امامیه امامت را و معتریست از آن
هرگاه که ادعا میکنند امامت را غیر او پس کلام در علت غیبت او و سبب آن واضح
بعد از آنکه مقرر شده امامت او چه هرگاه که دانستیم که او امام است و غیر او نیست
و دیدیم که او غایب است از ابصار دانستیم که او غایب نمی شود با عصمت او و تعین
فرض امامت در و بر او مگر از برای سببی که اقتضا کند آنرا و از مصلحتی که استدعا نماید آنرا
و ضرورتی که باعث باشد بر و و اگرچه معلوم نباشد وجه آن بر تفصیل چه این از آن
قبیل است که لازم نمیگردد علم او و کلام او در غیبت او وجه آن جاری مجری
علم است بمراد الهی از آیات متشابهات آن در قرآن که ظاهر آن جبر و تشبیهات
پس میگوییم ما که هرگاه دانستیم حکمت حق سبحانه و تعالی و آنکه جایز نیست که تجویز
کرده خلاف آن چیزی که برا او ست از صفات دانستیم علی الجمله که مراد این آیات را

وجود صحیح است بخلاف ظاهر او و تطابق مدلول ادله عقل و اگرچه غایب است از ما
بآن آرزوی تفصیل پس اگر تکلف کنیم جواب از آن و تبرع نماییم بذکر آن زیادتی و فضلی
باشد از ما نه واجب باشد بر ما و همچنین است جواب مر کسی را که سؤال کند از وجه در ایلام اطفال
و مصلحت در رای جمار و طواف و مانند اینها بر تفصیل و تعیین پس هرگاه که اعتماد
کردیم بر حکمت قدیم علیم سبحان که جایز نیست که او قبیح کند پس لابد است از وجه
در جمیع این و اگرچه عالم نیستیم آنرا بعینه و واجب نیست بر ما بیان این وجه و درین سد
بابست بر مخالفان ما در موالات ایشان و قطع تطویلات و تبعیدات بر ایشان الا
آنست که ما تبرع می نماییم بایراد وجه در غیبت او علیه السلام بر سبیل استظهار و بیان اقتدار
و اگرچه این واجب نیست در حکم نظر و انحصار پس میگوییم وجه در غیبت او خوف است
بر نفس خود و هرکه ترسد بر نفس خود محتاج است باستتار فاما اگر می بود خوف او بر مال یا
بر ایذای نفس هر آینه واجب بود بر او که متحمل همه اینها شود تا براحت باشند بر او اهل در
تکلیف خود شان و این همچنانست که گفته در نبی صلی الله علیه و آله در آنکه واجب بود
بر او که تحمل فرماید در ایذا تا صحیح باشد از و ادای رسالت بخلق آنچه لطف بود مر ایشان را
و واجب بود بر و ظهور و اگرچه مؤدی شود بقتل او و همچنانکه ظاهر بوده اند بسیاری از
انبیا و اگرچه کشته شده اند زیرا که انبیا معلوم بود که غیر این نبی قایم مقام او میتواند
بود در ادای نبوت و اینچنین نیست حال امام زمان علیه السلام چه حق سبحانه و تعالی میداند
که بعد از و نخواهد بود کسی که قایم مقام او باشد در امامت و شریعت بر آنچه بود بر و و لطف
بجای و متغیر نمی شود پس جایز نباشد ظهور او که منجر بقتل شود و بود آبای کرام او ظاهر
در میان مردمان بعیون خود و معاشرت با ایشان و میفرمودند ظاهر نگشت آنحضرت را
که خوف او اکثر بود زیرا که ائمه ماضیه علیهم السلام اسناد میرسانیدند بشیعیان خود که
صاحب سیف دوازدهم خواهد بود از ایشان و او پر خواهد گردانید زمین را از داد
و عدل و شایع گشت این در مذهب ایشان تا غایتی که ظاهر شد این قول از اعدای ایشان
پس بودند سلاطین ظلمه که توقف داشتند از اتلاف آبای کرام ایشان چه عالم بودند

که ایشان خروج نخواهند کرد و اشتیاق دوازدهم داشتند تا او را بقتل آرند آیا نمیدانی
که سلطان وقت وقتی که وفات کرد حسن بن علی العسکری علیهما السلام موکل کردانیده
بود بخانه او و همسایگان او کسی را که تفحص احوال او میکرد تا باشد ظفر یابد بولد و تقیه
او همچنانکه فرعون لئیم با موسی کلیم نظهور رسی آورده چه دانسته بود که ذهاب ملک او بدست
موسی علیه السلام خواهد بود منع میکرد مردان را که نکرد زنان نکردند و باز او را زنشوی
از ایشان تا ش بهر ظفر یابد بوی و همچنین نمرود دانسته بود که ملک او زایل خواهد شد
بر دست ابرهیم علیه السلام و او نیز موکل گردانیده بود بر زنان آبستن از زنان قوم
خود و تفرقه میکرد میان زنان و مردان ایشان پس حق سبحانه و تعالی گردانید
ولادت ابرهیم و موسی علیهما السلام همچنانکه پوشیده ساخت ولادت قایم علیه السلام
چون میدانست در احوال او این تدبیر را و اما بودن غیبت وی سبب نفی ولادت او
بوده باشد این از برای ضعف بصیرت و تقصیر از نظر و بر حق دلیل بر و اضح بود
هر کسی که خواهد او را و ظاهر هر آنکسی که خواهد مرو را و ظاهر بر آنکسی که قصد آن دارد
مولف رحمه الله میفرماید که آنچه موید آنست که ذکر کرده طبرسی از سید رحمهما الله تعالی
آنست که نبی صلی الله علیه و آله و سلم میکشید ایذا و جفا را در نفس کریمه خود و تکذیب
میکردند در آنچه دعوی میفرمود و مبالغه کردند کفار قریش و یهود در ذم آنحضرت و جفا
و ایذا بسیار نمودند تا آنحضرت فرمود که هیچ نبی آنمقدار ایذا نیافت که من یافتم و
بر آن تحمل مینمودم و صبر میکرد پس چون کفار اراده کردند قتل و اعدام او را امر فرمود
او را حق سبحانه و تعالی او را بهجرت پس گریخت بجانب غار و خواب فرمود علی علیه السلام
بر فراش او و صبر نفرمود باآنحضرت که صبر کند و کشته شود همچنانکه صبر کردند غیر
او از انبیا و کشته شدند زیرا که او علیه السلام خاتم انبیا بود و بعد از و کسی که نخواستند که
قایم مقام او باشند در تادیه رسالت و تبلیغ پس از نبیت غایب شد از ایشان و این احوال
احوال است بحال امام علیه السلام در غیبت او و عجبست که سید رحمه الله اخلال فرموده
باین دلالت کردن او بر آنچه اصل داشته باشند آنرا مسئله ثانیه گویند که هر گاه

که امام غایب باشد بحیثیتی که نرسد بسوی او احدی از خلق و انتفاع نگیرند بوی پس چه باشد
فرق میان وجود و عدم و الا جایز است که بمیرانند او را حق تعالی یا معدوم کرداند
تا وقتی که معلوم کرد که رعیت تمکین میکنند او را و مسلم میدارند پس ایجاد میفرماید و زنده کرداند
او را همچنانکه جایز است که مباح فرموده استتار را تا معلوم شود از ایشان تمکین از برای او پس
آنگاه ظاهر او را الجواب اول آنچه میگوییم آنرا آنست که ما قطع نمیکنیم و مسلم نمیداریم که نمیرسد
بخدمت آنحضرت هیچکس این امریست غیر معلوم و راهی نیست بقطع باین باز فرقست میان وجود
او که غایب باشد از اعدا از برای تقیه و او در اثنای این غیبت منتظر باشد که تمکین کنند او را پس ظاهر
شود و تصرف کند در امور و میان عدم او و واضح است و آن آنست که حجت لازم است مر خدای تعالی
را و اینجا حجت لازم است مر بشر را زیرا که هر گاه خوفناک باشد پس غایب میکرداند و پنهان میدارد
شخص خود را از ایشان آنچه باشد که فوت شود از مصلحت عقیب فعل که ایشان سبب شده اند و منسوب
بسوی ایشان پس لازم میگردد ایشان را ذم در آن و ایشان مواخذ شدند بآن و ملوم بر آن و هر گاه که اعدام
فرماید حق سبحانه و تعالی باشد آنچه فوت می شود از مصالح ایشان باشد از لطف و انتفاع خود شان
با و منسوب بخدای تعالی که حجتی نباشد در و بر عباد و ملامتی نبود که لازم ایشان باشد چه جایز نیست
که ایشان فعل باشند مر خدای تعالی را مولف رحمه الله میفرماید که اگر قایلی گوید چگونه میگوید طبرسی
رحمه الله که ما قطع نمیکنیم و مسلم نمیداریم بر آنکه نمیرسد بخدمت آنحضرت کسی با آخر و حال آنکه او را
قطع لازم است باین چه گفتند پس از بن باندکی و آنکه حکایت میکرد از توقیعات او علیه السلام که
هر گاه ادعای مشاهده کند قبل از خروج سفیانی و صیحه پس او کذاب و مفتری است و آنچه من
میگویم و میدانم در جواب این آنست که اگر ببیند او را احدی پس بدانند از ایشان که ایشان ادعا
نمیکنند رویت و مشاهده او را و آنچه ادعا کنند آنرا پس او کذابست پس مناقضه نیست این زمان
مسئله ثالثه پس اگر گویند که حدودی که واجبست بر جانیان در حالت غیبت حکم آن چیست
پس اگر گویند که ساقط است از اهل آن پس صریح گردیده شما بنسخ شریعت و اگر ثابتست پس کیست آنکه
اقامت کند آنرا و حال آنکه امام مستتر و غایب باشد الجواب حدود مستحق ثابتست در حیات او
پس اگر ظاهر شود مستحقان باقیند اقامت آن بر ایشان به بینه و اقرار و اگر فوت شد آن بموت

ایشان پس بدرستی که اثم در تقویت آن بر مخیفین امامست و موجبین مرو را بغیبت و نیست این بنسخ
شریعت زیرا که حد ممکن است اقامت او با تمکن و زوال موانع و سقوط فرض اقامت آن با موانع و زوال
تمکن از بن نسخ شرع مقرر نیست زیرا که شرع در وجوب حاصل نیست و می باشد نسخ اگر ساقط شود با
فرض اقامت آن از امام با تمکن او و بر آنکه این لازم می آید بر مخالفان ما هر گاه که گویند مر ایشان را
که چگونه است حکم در حدود در احوالی که متمکن نباشند در آن حل و عقد از اختیار امام و نصب او پس آیا
آن باطل است یا ثابت باشد با تعذر اقامت آن پس آیا این قدر مقتضی نسخ شریعت است
یا نه پس آنچه جواب گویند بآن ازین پس جواب ماست بعینه مولف رحمه الله میفرماید که معنی نیست
ایراد نمودن ایشان حدود را و اقامت آن در زمان او علیه السلام در غیر از منه آبای کرام او
چه ایشان حاضر بودند و مشاهده میفرمودند و دستهای مبارک ایشان ممنوع بود از امور و نبود
که ممنوع باشند قدح در ایشان لازم آید و نگوید قایلی که سکوت ایشان از اقامت حدود و نسخ
شریعت است پس چگونه گفته شود از و و حال آنکه خوف او زیاده بود از آبای کرام او علیه و علیهم السلام
و امیر المومنین علیه الصلوة و السلام در ایام خلافت و امر او متمکن نبود از بسیاری از اراده
خود پس کجا نیست داشتند ایشان چه نسبت داده نمی شود بساکت قولی و این واضح است
مسئله رابعه پس اگر گویند که حق با غیبت او چگونه مدرک میگردد پس اگر گویند مدرک نمیشود حقی
نمیتوان رسید پس گردانیده ایم مردم را در حیرت و ضلالت با غیبت و اگر گویند که ادراک
کرده نمی شود حق الا از جهت او که پس این مخالف مذهب شماست الجواب بدانکه حق بر دو
نوع است عقلی و سمعی پس عقلی مدرک میگردد بعقل و تاثیری نیست در وجود امام و نه فقد او
بر دست او آنچه مقصود از اقوال نبی صلی الله علیه و آله و نصوص او و اقوال ایمه و صادقین علیهم السلام
و بدرستی که بیان کرده اند آنرا و تصحیح نموده اند غیر از آنکه آنچه گفتیم با وجود این حاجت با امام
ثابتست چه وجه حاجت بسوی او مستمر است در هر عصر و بر هر حال که بودن او لطف است در
فعل واجب عقلی از انصاف و عدل و اجتناب ظلم و بغی و این از آن قبیل است که غیر او قایم
مقام او نمی تواند بود در وی فاما حاجت بسوی او از جهت شرع پس آن نیز ظاهر است چه نقلی
که وارد میگردد از نبی و ایمه علیهم السلام جایز است که غافل گردند ناقلان از آن یا بتعمد یا باشتباه

پس منقطع گردد نقل یا باقی ماند در آنکه نقل او حجت نباشد و نه دلیل پس محتاج باشد در این هنگام بامام
تا کشف و تبیین آن فرماید و تا اعتماد کنند اهل تکلیف بآنچه منقول است بسوی ایشان و بدرستی
که او جامع است شرع را چه معلوم است ایشان را با آنکه و رای این نقل امام است که هر گاه امری
مختل گردد سد کند خلل آنرا و بیان کند آنچه مشتبه است در و پس احتیاج بامام ثابتست با ادراک حق
در احوال غیبت او از ادله شرعیه بر آنکه ما میدانیم باجماع که تکلیف لازم است ما را تا روز قیامت
و ساقط نمیگردد در آن حال که میدانیم که نقل شریعت منقطع نمیگردد در آنحال که تقیه امام در آنحال اکثر است
و خوف او از اعدا باقی اگر اتفاق افتد این نخواهد بود مگر در حالتی که متمکن باشد در و امام از مرور
ظهور و اعلام و انذار مسئله خامسه گویند هر گاه علت در غیبت او خوف ظالمانست و پرهیز بدان مخالفان
پس این منتفی است از اولیای او پس واجبست که ظاهر باشد مر ایشان را و واجبست که ساقط گردد
از ایشان تکلیفی که امامت و لطف است در و الجواب بدرستی که جواب گفته اند اصحاب ما ازین سوال
بچند جواب اول آنکه امام را خوف و ترسی نیست از اولیای خود و اگرچه غایب است از ایشان
همچو غیبت او از اعدای خود از جهت خوف او از واقع گردانیدن ایشان ضرر را بوی و میدانند
آنحضرت که ظاهر کرداند خود را بر ایشان هر آینه بریزند خون او را و غیبت او از اولیای او از برای
غیر این علت و احتجاج بوجود پس موذی میگردد این بدانستن اعدای او و بمکان وی و بیرون
کردن او را و این منجر می شود از وقوع ضرر بوی دوم آنکه غیبت او از اعدای او از برای تقیه است
از ایشان و خوف لقاع ضرر است بایشان که اگر ظاهر می شد آنحضرت بر آنکه قایلند بامامت
او و مشاهده میکردند بواسطه او پس هر گاه که آن فوت می شد با استتار و پردگی میکردند ضرر
عظیم واقع می شد باولیای او و این موقوفست بر عادت سوم آنکه لابد است ازین تا معلوم
شود که قایلان بامامت او کسی هست که رجوع نمینماید از حق از اعتقاد امامت او و قول بصحت
آن بر حال از احوال پس امر فرمود حق تعالی او را باستتار تا باشد مقام بر اقرار بامامت او و با شبهه
در آن و ثبوت و رسوخ آن و شدت مشقت اعظم است از روی ثواب از مقام با اقرار بامامت و مشاهده
مر او را پس باشد غیبت او از اولیای او از برای این وجه نه از برای تقیه از ایشان چهارم و آن آنست
که تعویل کرده بآن سید مرتضی قدس روحه و فرموده که ما اولا قطع نمیکنیم بر آنکه آنحضرت ظاهر نشود

بجميع اولياى خود چه اين امريست پنهان از ما و نميدانند هر كدام از مكر حال نفس خود را پس هر گاه
كه تجويز كنيم ظهور او را از براى ايشان همچنانكه تجويز ميكنيم غيبت او را از ايشان پس ميگوييم
كه علت در غيبت او از ايشان آنست كه امام نزد ظهور او از غيبت تميز كرده مى شود و شخص او را
از غير او همچنانكه تميز ميكند اشخاص آباى كرام او و هر چه معجز است دانسته مى شود دلالت او
بنوعى از استدلال و شبهه داخل ميگردد در وى پس ممتنع نيست كه ظاهر شود بر اولياى خود چه
معلوم است از حال او كه هر گاه ظاهر شود پس حضرت بايد مع ذلك اولياى امام و شيعه منتفع
ميگردند بوى در حال غيبت او چه ايشان علم بوجود او دارند در ميان ايشان و قطع
و جزم است ايشان را بوجوب طاعت او بر ايشان و با اين لابدست كه ترسند او را در ارتكاب
قبيح و خوف كنند او را از تاديب و انتقام و مواخذه او پس بسيار گردد از ايشان فعل واجب و كم
شود ارتكاب قبيح يا باشند باين اقرب پس حاصل شود از براى ايشان لطف باو با غيبت
او بلكه ليبا كه باشد غيبت درين باب اقوى زيرا كه مكلف هر گاه كه نداند مكان او را و واقف
نباشد بر موقع او در آنكسى كه نشناسد كه او امام است مى باشد بفعل واجب اقرب از وى از آنكه
اگر شناسد او را و تجويز نكند در وى كه او امام است پس اگر گويند كه اين تصريح است از شما بانكه
ظهور امام همچو استتار او است در باب انتفاع بامام و خوف از وى قول آنست كه ظهور او جايز نيست
كه باشد در منافع همچو استتار او و چگونه اينچنين باشد در ظهور او و قوت سلطنت انتفاع ميكرد
ولى و عدو او و محب و مبغض و منتفع نمى شود باو در حال غيبت او مگر ولى و نه عدو او و نيز در انبساط
يد او منافع كثيره است مر اولياى او را و غير ايشان و ديگر آنكه حمايت ميكند حوزه ايشان را و سد
مى نمايد ثغور ايشان را و ايمن ميگرداند طرق ايشان را تا متمكن باشند از تجارات و مغانم
و منع كند ظالمان را از ظلم ايشان تا وافر گردد اموال ايشان و بصلاح آيد احوال ايشان غير
آنكه اين منافع دنيويه است واجب نيست كه هر گاه فوت شود بغيبت آنكه ساقط شود تكليف
بآن و منافع دينيه واجبست در حال بامامت و ما بيان كرديم كه آن ثابت است مر اولياى او را
با غيبت پس واجب نگردد سقوط تكليف بآن **مسئله سادسه** ميگويند كه ممكن نيست بانكه باشد در عالم
بشرى كه او را اين مقدار از سال باشد كه وصف ميكنيد شما از براى امام خود و او با اين كامل

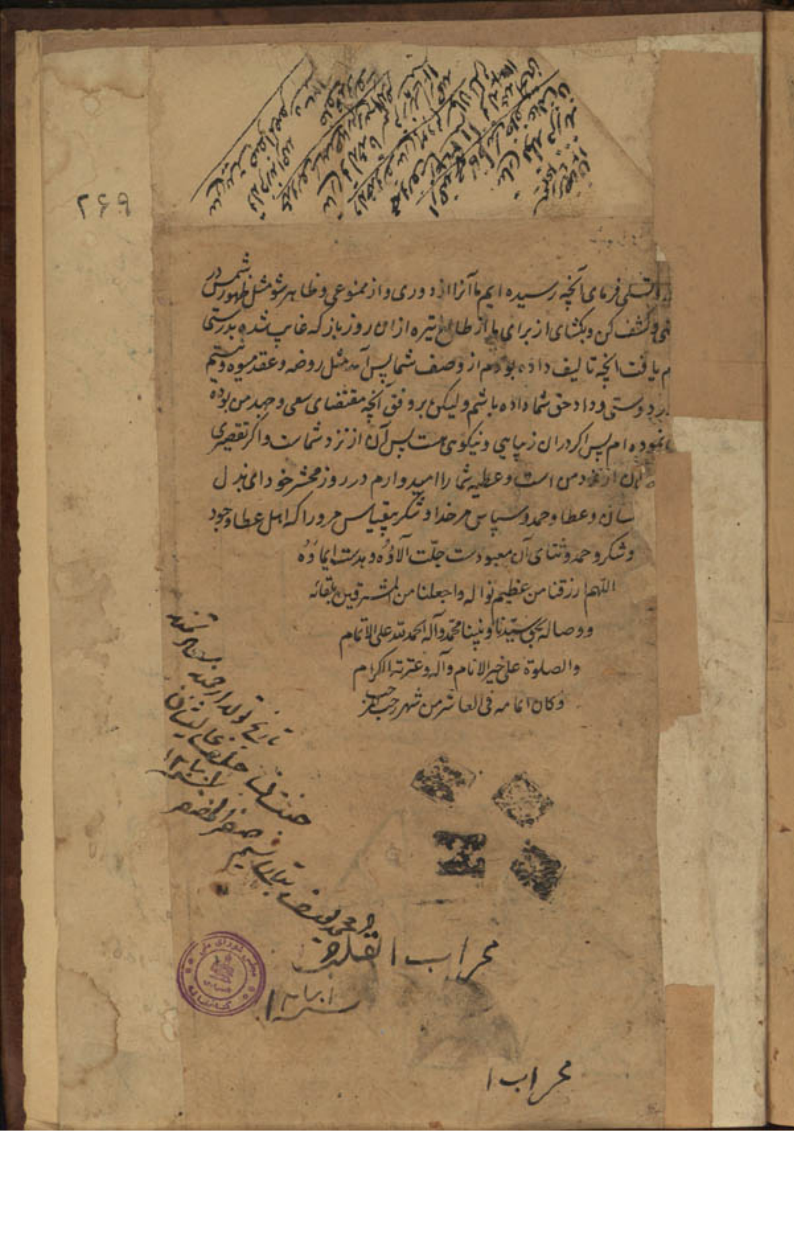
العقل

العقل صحيح الحس است و بسيار ميكنند تعجب ازين و تشنيع ميكنند بآن بر ما **الجواب** بدرستى كه كسى كه
لازم داشت طريق نظر را و فرق ميكند ميان مقدور و محال منكر نيست اين را الا كه آنكه عدول
كند از انصاف بخلاف و عناد در طول عمر و خروج او است از معتاد و اعتراض باين هر دو امر
راست يكى آنكه ما مسلم مى داريم كه اين خارق عادت است زيرا كه تطاول زمان منافى وجود حيات
نيست و ديگر آنكه مرور اوقات را تاثيرى نيست در علوم و قدر و آنكه خوانده است اخبار را
و نظر كرده در كتاب معمرين ميداند كه اين از آن قبيل است كه جاريست با و عادت و قرآن
مجيد بذكر نوح عليه السلام ناطق است كه لبث نموده در ميان قوم خود هزار و كم پنجاه سال و ديگر
تصنيف بسيار كرده اند در اخبار معمرين از عرب و عجم و اخبار وارد است كه طول بنى آدم
از روى عمر حضرت خضر است عليه السلام و اجماع شيعه است و اصحاب حديث بلكه اجماع
جميع امت سواى معتزله و خوارج بر آنكه خضر موجود است درين زمان و حى كامل العقل است
و موافق ايشانند برين اكثر اهل كتاب و خلافى نيست كه سلمان فارسى دريافت رسول الله
را صلى الله عليه و آله و سلم و او قريب بچهار صد سال داشت پس بعد از آنكه معتزله و خوارج
بردارند نفسهاى خود را بر دفع اخبار پس چگونه ممكن است ايشان را كه دفع قرآن نمايند و حال
آنكه قرآن ناطق است بدوام اهل جنت و نار و ورود يافته اخبارى بخلاف در ميان امت
بآنكه اهل جنت پير و ضعيف نشوند و حادث نشود بايشان نقصان نه در انفس و نه در حواس
و الله اعلم باحوال الجنة و الناس مولف كتاب على بن عيسى رحمه الله ميفرمايد كه مناقب مهدى عليه السلام
ظاهرة النور منيرة الظهور سافرة الاشراق مشرقة السفور مسودة بالعلا عالية السبور آمرة بالعدل
عادلة فى الامور است نزديكست كه مداد بآن سياهى سفيد كرد از اشراق ضياء آن و اذعان
مى نمايد ثوابت از براى ارتفاع و علاى او و نورانى و روشن است شموس و اقمار از ضياء انوار
او و نور انوار و سلاله اخيار و بقيه اطهار و ذخيره ابرار و ثمره مختلفه از ثمار ابرار و صاحب زمان
حاوى خصل بيان و غايب از عيان و موجود در هر زمان است او ذخيره نافعه و بقيه صالحه
و قويست در معرفت ذات الهى شديد است بر اعداى خداى مويدست بنصرة الله مخصوص است
بعناية الله قايم امت بامر الله منصور است بعون الله متواترست اخبار بر ظهور او و متكاثر است

روایات بر اشراق نور او و روشن د نورانیت ظلم ایام و لیالی بفور او و متجلی است
با دشل الخلای صباح از دیجور او و بیرون می آید از سرای غیبت پس پر میکند دلها را ببرور
او و منتشر است عدل او در آفاق و نورانی تر است بدر او در اشراق و اعاده خواهد فرمود
حق سبحانه و تعالی باو دین خود را او واضح و هویدا خواهد ساخت بوی منهاج شرع آیین
خود را او و ظاهر و باهر است بدلالت و قایم است بتایید امامت و رسالت و باز
خواهد گردانید ایام خالیه را بعد از عطلت او و قوی خواهد ساخت دین را بعد از ضعف
قوت او و مجدد و شریعت محمدیه است بعد از اندحاض و بهم آرنده عقد او ست بعد از انعاض
او و اعاده کننده است بعد از ذهاب و انقراض او و گستراننده است بعد از جمود
و انقباض و مجاهده کننده است در راه آلهی حق جهاد او را و پاک کننده است از ادناس
اقطار بلاد او را و اصلاح کننده و متیت بانچه سعی کرده اند اعدا در افساد او و احیا
کننده است بجد و اجتهاد سنت آبا و اجداد خود را و پر خواهد گردانید دنیا را از عدل
همچنانکه پر بوده باشد از جور و تجرید خواهد فرمود دین را از روی د ور و هلاک کننده
طغاة و مارقین و متفرق گرداننده عناد و منافقین و منع کننده عادیه اشرار و فاسقین
و راننده مردم را آنچنان راندنی که ندیده قبل از و هیچکس از سابقین و نه بیند بعد از و از لاحقین
پس زمان او در حقیقت زمانیست از متقین و اصحاب و مامور ند بودن با ایشان همچنانکه
حق تعالی در کلام خود فرموده که کونوا مع الصادقین و خلاصه تبلیک او از ربیت سالمند
تبرییت و از عیب فرامیگیرند بهدی و طریق او راه یافته اند بحق بسوی تحقیق او و توفیق
داده ایشان را بخیرات تسدید و توفیق او و بوی ختم شده خلافت و امامت و بوی منتهی شده
ولایت و زعامت او و امامت از وقت رحلت پدر بزرگوارش تا روز قیامت پس او وصی
او زاد در فاق است و مناقب او شایع در آفاق منهزم است جیوش باسم و فرو دآینده آت
دهر بر حکم و یل و عقوبت در حرب و ست و سلامت و راحت در سلم او تجدید کننده است
از دین رسوم دارسه را او بالا برنده است معالم سنن طامسه را پست کننده است منار
جور و عدوان را و بلند نماینده است شعار اهل ایمان را معطل گذارنده سبب است و احد

دخواننده است بو احد احد که منزه است از صاحبه و ولد و مقدم است در صلوة بر مسیح همچنانکه
درو دیافته در خبر صحیح و حق صریح صلوات الله و السلام و التحیة و الاکرام علی الامام و المأموم
و الامام و من بزبان معذرت اعتماد بر کرم آنحضرت کرده این ابیات را میگویم شعر
إن شئت تتلوا سور الحمد ✿ فخبر الاقوال فی المهدی ✿ و امدح اماماً حاز خصل العلی
و فاز بالسؤدد و المجد ✿ امام حق نوره ظاهر ✿ کالشمس فی غور و فی نجد
القایم الموجود و المنتهی ✿ الی العلی بالاب و الجد ✿ و صاحب الامر و غوث الوری
و حصنهم فی القرب و البعد ✿ و ناشر العدل و قد جارت ✿ الایام و الناس عن القصد
و المنصف المظلوم من ظالم ✿ و الملجی المرجو و المجد ✿ و باذل الرفد الی ان یری
لا احد ان یرغب فی الرفد ✿ جلت ایادیه و آلاؤه ✿ و الحمد للواهب عن عدی
و اصبحت ایامه لا انقضت ✿ و لا تولت جنة الخلد ✿ بسیرة تهدی الی فضله
و بدیه یهدیها الی الرشد ✿ یمنع بالله و یعطی به ✿ موفق فی البذل و الرد
لیس فی الفضل من مشبه ✿ و لا له فی النبل من ند ✿ العلم و الحلم و بذل النهی
حاوز فیها رتب الحد ✿ قد عمه الله بالطافه ✿ و خصه بالطالع السعد
ادعوه یا مولای و من لی ✿ بان یقول ان قال یا عبد ✿ ادعو به الله و ما من دعا
بمثله یجبر بالرد ✿ اعده ذخراً و ارجوه فی ✿ بعثی و فی عرضی و فی لحد
فلیت یا مولای و مولا الوری ✿ یذکر فی سیره لعبد ✿ و لیته یبعث لی دعوة
یسعد فی الاخری بها جدی ✿ مولای اشواقی تزکی الجوی ✿ لانها دائمة الوقد
اوذان القاک فی شهد ✿ اشرح فیه معلنا و دی ✿ برح بی جد الی عالم
بما عانیه من الوجد ✿ و همت فی حب فتی غایب ✿ و هو قریب الدار فی البعد
فاعطف علینا عطفة و اشفها ✿ تلقاه من هجر و من صد ✿ و اظهر ظهور الشمس و اکشف لنا
عن طالع مدغبت مسود ✿ قد تم ما الفت من وصفکم ✿ فی جار کالزند و ضته و العقد
و لست فیه بالغا حقکم ✿ لکن علی ما یقتضی جهد ✿ فان یکن حسنی فمن عندکم
او کان تقصیر فمن عند ✿ و ارفد کم ارجوه فی محشری ✿ یا باذل الاحسان و الرفد

والحمد لله و شکر له اهل الذی والشکر والحمد یعنی اگر خواهی که بخوانی سورهای الحمد را پس درست
اقوال او گفتار را در باب مهدی علیه السلام و مجو کوی امامی را که جمع کرده خصلتهای بلندی را
و فایز گشته بسیادت و بزرگی امام حقی که نور او ظاهر است مثل نور آفتاب در پستی و بلندی
او قایمیت موجود و منسوبست ببزرگی و بلندی بپدر و جد بزرگوار او و صاحب امرات
و قطب و غوث خلایق و حصن و قلعه استوار ایشان است در نزدیک و دور و باهر
عدالت و حال آنکه جور و حیف میکنند ایام و مردم از قصد و عمد و انصاف
ستاننده ظالمست از مظلوم و ملجأ و پناه امیدوار و نا امید است و بذل کننده
عطاست تا غایتی که دیده می‌شود که نیست احدی که رغبت نماید در عطا بزرگست
دستهای جود و آلای او و حمد و سپاس مر بخشنده نعم را از حد عد و با ما ادکر د ایام
او که فرو دنیا مدور روی نکردانید بهشت خلد را سیرت او راه نمای فضل اوست
هدی او هادی رشد او دست منع میکند از ناشایست بدوستی حق و اعطا میفرماید
بمحبت حضرت عزت موفق است در بذل و رد نیست او را در فضل از شبیه و مانند
و نه او را در عظمت و بزرگی از همتا و پیوندی علم و حلم و دانش و عقل او نبی و رکرده
در آن از حد و در تهاکه تعمیم فرموده حق تعالی او را بالطاف خود و تخصیص نموده بطالع
سعد بخوانید او را که ای مولای من و کیست که برسد مرا تا آنکه بگوید مرا اگر گفت او که ای بنده من
من میخوانم بوسیله او حق تعالی را و نیست کسی که بخواند او را بمثل این تا جواب بدهد او را برد
و آماده کرده ام دوستی و را از برای ذخیره و امیدوارم آنرا در روز بعث و در عوض
دلجوی خودم کاشکی مولای من و مولای خلایق یاد میکرد مرا در سر بعد از من و کاشکی او میفرستاد
از برای من دعوتی را که سعادت می‌یافت بآن جد من ای اشواق من میرود و غم میدهد
سوز مرا زیرا که او دایم با فروزنده آتش شوق است دوست میدارم آنکه ملاقات کنم
و بخدمت برسم در مشهد مقدس تا آنکه شرح کنم در و آشکار دوستی خود را برنج افکند مرا
و جد و حالت بسوی عالمی با آنچه تعبیه میکردم آنرا و می راستم از جد و سرکردان بودم در
دوستی جوانی که غایب بوده او نزدیک یگانه است در دوری پس مهربانی نمای بر ما ممنوع



... اکتفی فرمای با آنچه رسیده ایم ما آنرا از دوری و از ممنوعی و ظاهر شو مثل ظهور شمس در
... و کشف کن و بگشای از برای ما از طالع تیره از آن روز باز که غایب شده بدرستی
... یافت آنچه تالیف داده بودم از وصف شما پس آمد مثل روضه و عقد میوه و نسیم
... دوستی و داد حق شما داده باشیم و لیکن بر وفق آنچه مقتضای سعی و جهد من بوده
... نموده ام پس اگر در آن زیبایی و نیکویی هست پس آن از نزد شماست و اگر تقصیری
... آن از خود من است و عطیه شما را امیدوارم در روز محشر خود امیدوار ل
... ساله و عطا و حمد و سپاس مر خدا و شکر بیقیاس مر ورا که اهل عطا و جود
و شکر و حمد و ثنای آن معبود است جلت آلاؤه و عمت نعماؤه
اللهم ارزقنا من عظیم نواله واجعلنا من المشرقین بلقائه
و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الحمد لله علی الاتمام
والصلوة علی خیر الانام و آله و عترته الکرام
وکان اتمامه فی العاشر من شهر رجب ...

٣٦٩

تاریخ تولد ارجمند ... خلف ... صفر المظفر

محراب القلوب

محراب ١

